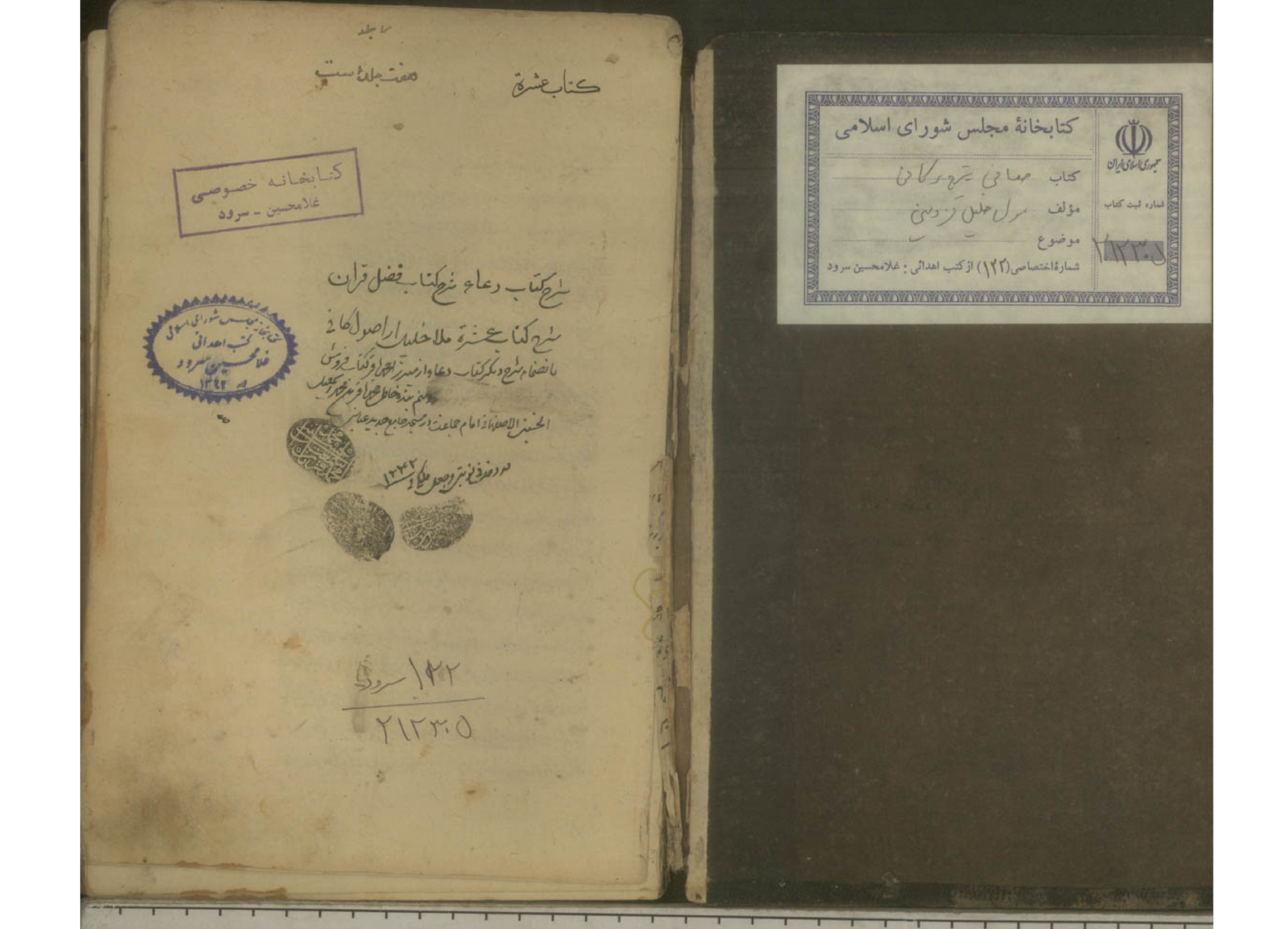
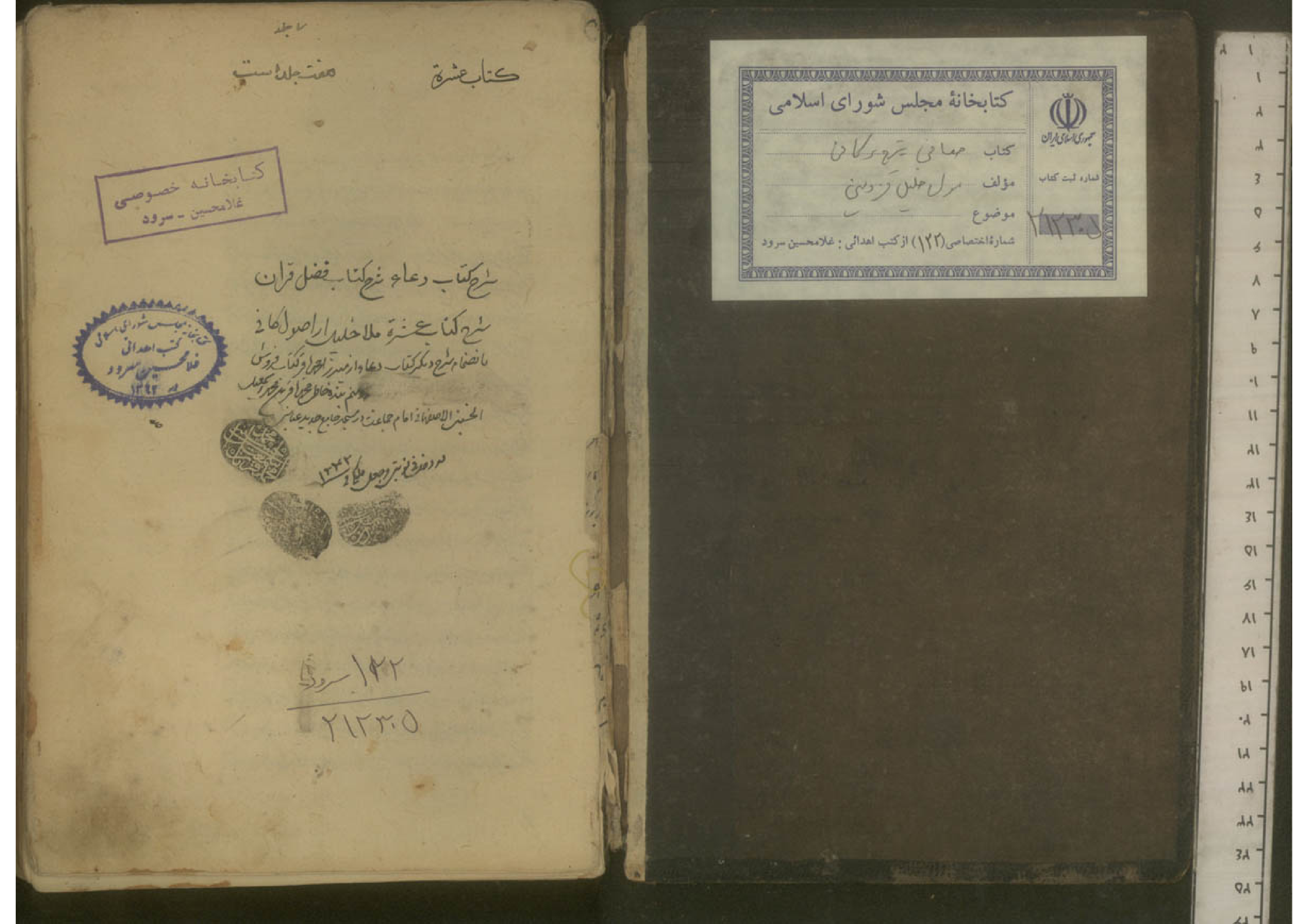

کتاب عشرة
کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود
شرح کتاب دعاء شرح کتاب فضل قران
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
شمارهٔ اختصاصی(۱۲۲) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود



کتاب عشرة　　هفت جلد است

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

شرح کتاب دعاء شرح کتاب فضل قرآن
شرح کتاب عشرة ملا خلیل از اصول کافی
با انضمام شرح دیگر کتاب دعا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود

۱۲۲ سرود
۲۱۲۳۰۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب　حواشی شرح کافی
مؤلف　ملا خلیل قزوینی
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب　۲۱۲۳۰۵
شمارهٔ اختصاصی (۱۲۲) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی موفق شد
بصافی شرح کافی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی و بانجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب
التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعاء و کتاب فضل القرآن شروع نمود در شرح کتاب
العشرة که کتاب هشتم است بتاریخ شهر جمادی الاولی سال هزار و شصت و نه هجری والله المستعان اصل
کتاب العشرة شرح کتاب هشتم از سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزو کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب
بن اسحق کلینی رحمه الله تعالی است کتابیست مشتمل بر احادیث متعلقه بعشرة بکسر عین بی نقطه و سکون شین نقطه دار
بمعنی برخوردن با کسی و در این کتاب سی بابست اول باب یجب من المعاشرة دوم باب حسن المعاشرة
سیوم باب من یجب مصادقته و مصاحبته چهارم باب من یکره مجالسته و مرافقته پنجم باب التحبب
الی الناس والتودد الیهم ششم باب اخبار الرجل اخاه بحبه هفتم باب التسلیم هشتم باب من یجب ان یبدأ بالسلام
نهم باب اذا سلم واحد من الجماعة اجزأهم و اذا رد واحد من الجماعة اجزأ عنهم دهم باب التسلیم علی النساء یازدهم
باب التسلیم علی اهل الملل دوازدهم باب مکاتبة اهل الذمة سیزدهم باب الاغضاء چهاردهم باب نادر پانزدهم
باب العطاس والتسمیت شانزدهم باب وجوب اجلال ذی الشیبة المسلم هفدهم باب اکرام الکریم هیجدهم باب حق
الداخل نوزدهم باب المجالس بالامانة بیستم باب فی المناجاة بیست و یکم باب الجلوس بیست و دوم باب الاتکاء
والاحتباء بیست و سیوم باب الدعابة والضحک بیست و چهارم باب حق الجوار بیست و پنجم باب حد الجوار بیست و ششم
باب حسن الصحابة وحق الصاحب فی السفر بیست و هفتم باب الکتابة بیست و هشتم باب النوادر بیست و نهم باب
سی ام باب ... در اینجا نیز آنچه میگوئیم در توضیح آیات متشابهات محض اظهار احتمالست با نقل از دیگران
و همچنین در احادیث متشابهات باب اول اصل باب یجب من المعاشرة شرح یجب بکسر جیم و تخفیف با نقطه

بصیغه مضارع معتل الفاء و من باب ضرب است یعنی این باب بیان قدریست که لازم میشود از معاشرت
مردمان با هم بمعنی که از آداب ضروریست برای دفع ضرر دنیا اگرچه در ترک آن عذاب اخروی نباشد
در این باب پنج حدیثست اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام علیکم بالصلوة فی المساجد وحسن
الجوار للناس واقامة الشهادة وحضور الجنائز انه لابد لکم من الناس ان احدا لا یستغنی عن الناس
حیوته والناس لابد لبعضهم من بعض شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بر شما باد که نماز در مساجد کنید
و همسایگی خوب رعایت کنید برای مردمان و ادای شهادتی که نزد شماست کنید در مجلس حکام و حاضر
شوید بر سر جنازهای آشنایان هر کسی که نشان اینست که چاره نیست شما را از معاشرت مردمان هر کسی
که هیچکس مستغنی از معاشرت مردمان نمیشود در مدت زندگی خود و مردمان چاره نیست بعضی ایشان را از بعضی
مراد اینست که اگر جمعی کنید و ترک معاشرت مردمان کنید در وقت درماندگی ایشان نیز ترک شما میکنند
و بیچاره میشوید دوم اصل عن معویة بن وهب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف ینبغی لنا ان
نصنع فیما بیننا و بین قومنا و فیما بیننا و بین خلطائنا من الناس قال فقال تؤدون الامانة الیهم وتقیمون
الشهادة لهم وعلیهم وتعودون مرضاهم وتشهدون جنائزهم شرح روایتست از معویة بن وهب
که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چون سزاوارست که بکار بریم در میان ما و میان قبیله و همسایگان
ما و در میان ما و میان همکاران ما در زراعت و تجارت و رفاقت سفر و امثال آنها معویه گفت که پس امام
گفت برسانید سپرده را که امانت را بسوی ایشان و اقامت شهادتی که نزد شماست میکنید خواه نفع ایشان
باشد و خواه ضرر ایشان و عیادت بیماران ایشان میکنید و حاضر میشوید بر سر جنازهای ایشان سیوم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول علیکم بالورع والاجتهاد واشهدوا الجنائز وعودوا المرضی
واحضروا مع قومکم مساجدکم واحبوا للناس ما تحبون لانفسکم اما یستحیی الرجل منکم ان یعرف
جاره حقه ولا یعرف حق جاره شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر شما باد پرهیزکاری
از معاصی و جد در طاعات و حاضر شوید بر سر جنازهای آشنایان و عیادت کنید بیماران آشنایان و حاضر

شوید با قبیله و همسایگان شما و در مساجد شما دوست دارید برای مردمان آنچه را اگر دوست میدارید برای
خود آن اشارتست باینکه اگر رعایت کنید میتواند بود که باعث هدایت و دخول بهشت شود برای ایشان
چنانچه برای خود میخواهید یا باشرم میکنند مردی از شما از اینکه رعایت کند همسایه را در حق همسایگی او را
و رعایت کند حق همسایه خود را اشارتست باینکه اگر کسی ترک معاشرت با مردمان کند بالکلیه غافلست
که بعضی همسایگان بزیارت او آیند و حق آنرا رعایت کند چهارم اصل عن معاویة بن وهب قال قلت
له کیف ینبغی لنا ان نصنع فیما بیننا وبین قومنا وبین خلطائنا من الناس ممن لیسوا علی امرنا
قال تنظرون الی ائمتکم الذین تقتدون بهم فتصنعون ما یصنعون فوالله انهم لیعودون مرضاهم
ویشهدون جنائزهم ویقیمون الشهادة لهم وعلیهم ویؤدون الامانة الیهم شرح روایت است از معاویة
بن وهب که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت گفتم امام علیه السلام را چگونه
سزاوارست برای ما که بجا آوریم در معاشرتی که میان ما و میان قبیله و همسایگان ما و میان همکاران
ما از جمله این مردمان از جمله مردمانی که نیستند بر کار و مذهب ما امام گفت نظر میکنید بسوی امامان خود
که پیروی ایشان میکنید پس بجا می‌آورید بآن معاشرت اگر ایشان بجا می‌آورند بخدا قسم
که بدرستی که آن امامان هر آینه عیادت بیماران آن مردمان میکنند و حاضر میشوند بر سر جنازهای ایشان
و اقامت میکنند شهادتی را که نزد خود شانست خواه آن نفع آن مردمان باشد و خواه ضرر ایشان
باشد و میرسانند امانت آن مردمانرا بسوی ایشان پنجم اصل عن ابی اسامة زید الشحام قال قال
لی ابو عبد الله علیه السلام اقرأ علی من تری انه یطیعنی منهم ویاخذ بقولی السلام واوصیکم بتقوی
الله عز وجل والورع فی دینکم والاجتهاد لله وصدق الحدیث واداء الامانة وطول السجود
وحسن الجوار فبهذا جاء محمد صلی الله علیه وآله شرح تقوی اینست عبارت از پرهیز از روز قیامت و عقاب
فاجران و ثواب صالحانست و ورع عبارت از ترک فجورست و تقیید آن بدینکم برای اشارت باینست
که در دین مخالفان فرض اطاعت امام نیست و پیروی ظن خود را انجو میکنند اجتهاد عبارت از معرف

با ایشان را

دینی از منکرست فادر فیهذا برای چیانست یا برای تقدیر است و حصر مفهوم از تقدیم ظرف باعتبار
اینست که آنچه مذکور شد مجمل جمیع احکام است یا باعتبار اینست که همه احکام است یا اضافی است و قابل
بعض آنست بنابر تعریض بجمعی که صفتی از آنرا بعمل می‌آوردند چنانچه گویا که مامورند بضد آن ششم روایت است از
ابو اسامه زید پیه فروش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بخوان بر هر که بینی که فرمان برداری
من میکند و عمل بسخن من میکند از جمله جمعی که خود را شیعه من میشمرند سلام مرا و سفارش میکنیم شما شیعیان را بترس
عذاب الله تعالی عز و جل و پرهیزکاری از معاصی در دین شما و جهد در طاعات برای رضای الله تعالی و راستی
سخن و رسانیدن امانت بصاحبش و درازی سجده نماز و خوبی همسایگی چه این را آورده محمد صلی الله علیه وآله هفتم اصل
ادوا الامانة الی من ائتمنکم علیها برا او فاجرا فان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یأمر باداء
الخیط والمخیط صلوا عشائرکم واشهدوا جنائزهم وعودوا مرضاهم وادوا حقوقهم شرح برسانید
بسوی کسی که امین کرده است شما را خواه آنکس صالح باشد و خواه فاسق چه بدرستی که رسول الله صلی الله
علیه وآله امر میکرد اصحاب خود را بر پس دادن ریسمانی که با آن دوخته میشود و سوزن پیوند کنید بجمعی
که معاشرت با ایشان میکنید خواه هم قبیله و خواه همسایه و خواه آشنا و دیگر و حاضر شوید بر سر جنازهای
ایشان و عیادت کنید بیماران ایشانرا و رعایت کنید حقوق ایشانرا باداء امانت و مانند آن بسوی
ایشان اصل فان الرجل منکم اذا ورع فی دینه وصدق الحدیث وادی الامانة وحسن
خلقه مع الناس قیل هذا جعفری فیسرنی ذلک ویدخل علی منه السرور وقیل هذا
ادب جعفر شرح فان تعلیل است برای مجموع آنچه سابقا مذکور شد یعنی چه بدرستی که مردی از شما شیعه
امامیه چون پرهیزکار از معاصی باشد در دین خود و راستی کند در سخن و رسانا امانت را بصاحبش و خوب
باشد خوی او با مردمان گفته میشود در میان مخالفان که این مرد خوب جعفریست پس خوشحال میکند مرا
آن سخن مخالفان و داخل میشود بر من بسبب آن مرد از شیعه امامیه خوشحالی و گفته میشود در میان مخالفان
که این روش سلوک جعفریست که این مرد خوب یاد گرفته و اکرده باشد مردی از شما شیعه امامیه بر ضد آنچه

شما را ام

واذا کان علی غیر ذلک دخل علی
بلاؤه وعاره وقیل هذا ادب جعفر

مذکور شد داخل میشود و بر این آثار او و ننگ او و گفته میشود در میان مخالفان که این روش سلوک جعفر
که این مردم به او گرفته است اصل فو الله لحدثني أبي عليه السلام أن الرجل كان يكون في القبيلة من
شيعة علي عليه السلام فيكون زينها آداهم للأمانة وأقضاهم للحقوق وأصدقهم للحديث إليه
وصاياهم وودائعهم تسأل العشيرة عنه فتقول من مثل فلان إنه لآدانا للأمانة وأصدقنا
للحديث شرح بیان این آنکه بخدا قسم که پدرم به من حکایت کرد مرا پدرم امام محمد باقر علیه السلام که مردی از شیعه
امیر المؤمنین علیه السلام میبود در قبیله و باقی آن قبیله مخالف بوده زینت آن مرد زینت آن قبیله بود ادا کننده‌تر
ایشان بود امانت را و بجا آورنده‌تر ایشان بود حقوق معاشران خود را و راستگوتر ایشان بود
سخن را بسوی او بود وصیتهای اموات ایشان و سپردهای مسافران ایشان پرسیده میشد
جمعی که با او معاشرت داشتند از احوال او که فلان چون مردیست پس آن جمع میگفتند که مثل
فلان یعنی که هیچکس از او در خوبی بو نمیرسد مردیست که او بهتر ادا کننده ماست امانت را و راستگو
تر ماست سخن را مراد اینست که آنچه مشهور است که هرکدام از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام که در شهری
یا قبیله ساکن میشد همه آهسته اهل آن شهر یا قبیله به دین حق می‌آمدند جمیعا اگر معنی اینست که آن
متصف بصفات کمال بوده و الا مجرد این سخن شما را نمی‌آید برای اینست که شما بر ضد آن صفاتید باب

دوم اصل باب حسن المعاشرة شرح این باب بیان کیفیت خوبی معاشرت و فضیلت آنست و این
باب پنج حدیث است اول اصل قال أبو جعفر عليه السلام من خالطت فإن استطعت أن تكون يدك
العليا عليهم فافعل شرح العلیا بضم عین بی نقطه و سکون لام و فتح یا دو نقطه پاین و الف مقصوره مؤنث
اعلی خبر یکون است و علیهم متعلق بالعلیا است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام هر جمعی که معاشرت کردی
با ایشان پس اگر وسعت و قدرت داشته باشی اینکه باشد دست عطای تو بالاتر از ایشان پس بکن
آنرا دوم اصل دخلت على أبي عبد الله عليه السلام والبيت غاص بأهله فيه الخراساني والشامي
ومن أهل الآفاق فلم أجد موضعا أقعد فيه فجلس أبو عبد الله عليه السلام وكان متكئا فقال يا شيعة

آل محمد اعلموا أنه ليس منا من لم يملك نفسه عند غضبه ومن لم يحسن صحبة من صحبه ومخالقة
من خالقه ومرافقة من رافقه ومجاورة من جاوره وممالحة من مالحه يا شيعة آل محمد اتقوا
الله ما استطعتم ولا حول ولا قوة إلا بالله شرح ضمیر مستتر در من صحبه و نظائر آن راجع بمن اول است و ضمیر
منصوب بارز راجع بمن دوم است و عکس ممکنست مخاوره بجای نقطه دارست یعنی همزبانی و در بعض نسخ مجاورت
یعنی همسایگی الممالحة بحای بی نقطه نمکخوارگی و خوش طبعی یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و خانه پر
بود با اهل آن خانه در آن خانه بود خراسانی و شامی و از اهل اطراف روی زمین یعنی که مردمان بسیار
از اطراف زمین غیر آن دو موضع بزرگ که مذکور شد بودند پس نیافتم جائی که بنشینم در آن یعنی که ایستاده
ماندم یعنی امام ایستادم پس راست نشست امام جعفر صادق علیه السلام و تکیه کرده بود و سبب آن
که بدن مبارکش با طراوت بود بعد از آن گفت ای شیعه آل محمد بدانید که نیست از ما یعنی که از شیعه ما مرد
نیست آنکه صاحب نکرد خود را نزد غضب او و کسی که خوب بجا نیاورد مصاحبت کسی را که مصاحبت کرد
مجلس با او و همواری کسی را که همواری کرد با او و مقصود از همواری بی نفاق است در ظاهر صورت
همراهی کسی را که همراهی کرد در سفری یا راهی با او و همزبانی کسی را که همزبانی کرد با او و نمکخوارگی کسی را که
نمکخوارگی کرد با او ای شیعه آل محمد بپرهیزید از عذاب الهی بترک گناهان بزرگ معاصی چندانکه وسعت و قدرت
داشته باشید نیست چاره‌گری از گناهی و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر به وسیله اقدار الهی تعالی
سیوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل إنا نراك من المحسنين قال كان يوسع
المجلس ويستقرض للمحتاج ويعين الضعيف شرح انا نراك من المحسنين در دو موضع از سوره یوسف
هست و مناسب این حدیث موضع اول است که دو کس در زندانی که یوسف آنجا بود اظهار کرده اند که
هرکدام خوابی دیده و تعبیر آنرا از او طلبیده اند و گفته اند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول
الله عز و جل در حکایت کلام بعض اهل زندان با یوسف به درستی که ما می‌بینیم ترا از جمله نکوکاران در معاشرت
امام گفت عادت یوسف در زندان این بود که گر جائی نشستن بر کسی که در پهلوی او بود تنگ بود فراخ

میکرد آنرا بجمع کردن خود و قرض میطلبید از غنی اهل زمان برای محتاج اهل زمان و مدد میکرد و نفقت
بنی هاشم نفقه خود اهل زمان از مثل چهار و پیر یا قوت باشد کسی که گمان این نجود نداشت تا قرض ادا
کند بسبب آن **چهارم حدیث** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابو جعفر علیه السلام یقول عظموا اصحابکم
ووقروهم ولا یتهجم بعضکم علی بعض ولا تضارّوا ولا تحاسدوا وایاکم والبخل کونوا عباد الله
المخلصین **شرح** التوقیر بقاف و رای بی نقطه بار گران برکسی نهادن و مراد اینجا تعلیم مسائل بسیارست
التهجم بجیم مصدر باب تفعل داخل کردن چیزی برکسی ناگاه و بعنوان مبالغه و مراد اینجا تکلیف بیطاقت
در اثنای تعلیم مسائل مثل اینکه مبتدی را تعلیم مسائل دقیقه کنند بی تمهید مقدمات هریک از لا تضارّوا
ولا تحاسدوا [illegible] و نقطه در بالا بصیغه نهی باب تفاعل است و یک تا محذوف شده **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت میگفت امام محمد باقر علیه السلام شیعه خود که بزرگ شمرید همدیگران خود را
و پربار کنید ایشان را بتعلیم مسائل دین و باید که بعنوان مبالغه ناگاه داخل نکند مسائل را بعضی بر بعضی
و ضرر مرسانید یکدیگر را و حسودی مکنید یکدیگر را و دور دارید یکدیگر خود را از بخیلی در مال و در تعلیم و
از را باشید بندگان الله تعالی که بی غش کرده شده اند **پنجم حدیث** عن احدهما علیهما السلام قال
الانقباض من الناس مکسبة للعداوة **شرح** روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت
خودداری از معاشرت مردمان نزد حق ولی در وقت ملاقات ایشان محل کسب بسیار است عداوت مردمان را
برای صاحب آن خصلت مراد غیر تواضع نهی از منکر و مانند آنست **باب سیوم اصل باب من تجب
مصادقته ومصاحبته شرح** تجب بحای بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعالست و از باب ضرب
نادرست **یعنی** این باب بیان کیست که محبوب است دوستی با او و همراهی با او و در این باب شش حدیث است
اول حدیث قال امیر المؤمنین علیه السلام لا علیک ان تصحب ذا العقل وان لم تحمد کرمه ولکن انتفع
بعقله واحترس من سیئ اخلاقه ولا تدعن صحبة الکریم وان لم تنتفع بعقله ولکن انتفع بکرمه
بعقلک وافرر کل الفرار من اللئیم الاحمق **شرح** ان تصحب بتقدیر فی ان تصحب است العقل زیرکی خواه طبیعی

ضعیف م

و خواه بتجربه احوال روزگار حاصل شده باشد و صاحب آن در وقت مشورت بکار مردم می آید و حمد آن
حمد بضم حا و سکون میم است و گاهی عقل مستعمل میشود در پیروی حق چنانچه گذشت در کتاب العقل و مراد
اینجا معنی اولست لم تحمد بصیغه مخاطب معلوم باب افعالست الاحماد پسندیدن چیزی بروشی که یابی
همه صاحبش بران شود بنحوی که بعد معتدبه باشد الکرم بفتح کاف و فتح را خوی خوب مثل عفو و تجاوز و بخشش
گناه و زهد در مال دنیا و مانند آنها و ضد آن لوم بضم لام و سکون همزه است الکریم کسی که کرم او معتدبه
باشد این حدیث دلالت بر اینکه صحبت کریم بسیار بهترست از صحبت عاقل اگر معارضه واقع شود زیرا
که اخلاق ذمیمه بسیار زود سرایت است بخلاف حمد **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلام که نیست بر تو
در اینکه مصاحبت کنی با صاحب زیرکی هر چند که نپسندی خوی خوب او را چنانچه قابل حمد بران باشد ولیکن
بهره‌مند شو بزیرکی او و در مشورتها و مانند آنها و پرهیز کن از بدخوئیهای او که مبادا که سرایت کند و وا مگذار
البته مصاحبت خوش خو را هرچند که بهره‌مند نشوی از زیرکی او ولیکن بهره‌مند شو بخوی خوب او و بسلیم
زیرکی خود و تا سرایت کند بتو و بگریز چندانکه توانی از بدخوی کودن **دوم حدیث** عن ابی العدیس
قال قال ابو جعفر علیه السلام یا صالح اتبع من یبکیک وهو لک ناصح ولا تتبع من یضحکک وهو لک غاش
وستردون الی الله جمیعا فتعلمون **شرح** عدیس بضم عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و سین
بی نقطه است اتبع بتا دو نقطه در بالا و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر باب علم است ستردون بصیغه مضارع
مخاطب مجهول مضاعف باب تفعیل معلوم مثل الغا و باب ضرب است **یعنی** روایتست از ابی العدیس
که نام او صالح بن سهل است گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای صالح همراه باش کسی را که گریه آورد ترا
برحالی که او برای تو بی غش باشد و همراه مباش کسی را که بخنداند ترا برحالی که او برای تو صاحب غش
و زود باشد که برگردانیده شوید بسوی الله تعالی همگی شما در روز حساب قیامت پس خواهید دانست آنچه را
که کرده‌اید **سیوم حدیث** قال امیر المؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله انظروا من تحادثون
فانه لیس من احد ینزل به الموت الا مثل له اصحابه الی الله ان کانوا خیارا فخیارا وان کانوا

چه معنی دوم از اقسام کرم است م

ابو م

کثیراً و لیس احدٌ یموت الا مُثِّلت له عند موته **شرح** الی آنه تقدیر آن حساب الله است و ظرف متعلق
بمُثِّل است اگر مُثِّلت بصیغه مخاطب است جمله و لیس احد تا آخر کلام رسول علیه السلام است و اگر مُثِّلت
بصیغه متکلم است میتواند بود که جمله و لیس احد تا آخر کلام امیر المؤمنین باشد و میتواند بود که کلام رسول
علیه السلام باشد و ذکر عند موته اشارتست باینکه این مثال نزد او باقی میماند تا قیامت **یعنی** گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کسی اگر با او مصاحبت و همرازی میکنند چه بسیار
کسان نیست که نیست هیچ یک که فرود آید بر او مرگ مگر آنکه بصورت مثالی آورده میشود برای او مصاحبان
او نزد او از حساب الله تعالی یعنی که آن صورتها همراه او است پیش از فرود در قبر تا روز قیامت اگر بوده اند آن
مصاحبان نیکان پس صورتهای ایشان خوب میشود و اگر بوده اند بدکاران پس صورتهای ایشان بد میشود
و نیست هیچ کس از منسوبان باسلام که میمیرد مگر آنکه بصورت مثالی آدمی آیم برای او نزد مردن او تا اگر او
خوشحال شود و اگر منافق است حسرت خورد **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام علیک بالتلاد و ایاک
و کل محدث لا عهد له و لا امان و لا ذمة و لا میثاق و کن علی حذر من اوثق الناس عندک
علیک اسم فعل است بمعنی لازم باش و با در بالتلاد زایده شده در مفعول به برای تقویت التلاد بفتح تا و شد
و تخفیف لام و الف و دال نقطه مصاحب قدیم که آزموده شده باشد المحدث بصیغه اسم فاعل از باب افعال
کسی که کلام قبیح گوید مثل فحش جمله لا عهد له استیناف بیانیست هر یک از عهد و امان و ذمه و میثاق بمعنی
و دگر امور مترادفه برای مبالغه است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام مصاحب باش با آشنای قدیمی را
و دور دار از خود هر بد کلام و هر قباحت را خواه آشنای قدیم باشد و خواه نه زیرا که پیمان نمیباشد او را
اصلا یعنی که این قسم کسی اگر پیمان کند رعایت آن اصلا نمیکند و احتیاط کن از اعتماد بر معتمدترین مردمان نزد تو یعنی
که اعتماد بر آشنایی قدیم و آزمودن کمتر رعایت آداب مصاحبت که منجر بخلقت میشود و محتمل است که
میتواند بود که محدث بصیغه اسم مفعول بمعنی صفه تازه باشد و بر این تقدیر جمله لا عهد له صفت محدث باشد و بهر تقدیر
از اینکه استیناف بیانی باشد **پنجم اصل** رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال احب اخوانی الی من اهدی

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه

الیّ عیوبی **شرح** راوی این حدیث سند حدیث را امام جعفر صادق علیه السلام که گفت محبوبترین برادران
مؤمن من بسوی من کسیست که هدیه بفرستد بسوی من عیبهای مرا یعنی که ترک خوش آمد کرده عیبهای مرا ظاهر
کرد نزد من و این صریح کردن به بفرستادنست بهتر از هدیه فرستادن **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا تکون الصداقة الا بحدودها فمن کانت فیه هذه الحدود او شیء منها فانسبه الی الصداقة
و من لم یکن فیه شیء منها فلا تنسبه الی شیء من الصداقة فاولها ان تکون سریرته و علانیته
لک واحدة و الثانیة ان یری زینک زینه و شینک شینه و الثالثة ان لا تغیره علیک ولایة
و لا مال و الرابعة ان لا یمنعک شیئا تناله مقدرته و الخامسة و هی تجمع هذه الخصال ان لا یسلمک
عند النکبات **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نباشد حقیقت دوستی مگر با اطراف آن
یعنی لوازم کمال آن بیان این که هر که باشد در او این اطراف دوستی یا چیزی از آنها نسبت ده او را بسوی دوستی
خود و هر که نباشد در او چیزی از آنها پس نسبت مده او را بقدری از دوستی یعنی که دوستی
و حقیقی ندارد و محض ظاهرست بیان این که اول آن اطراف اینست که باشد پنهان او و آشکار او با تو یکسان
یعنی که غایبانه و حاضرانه یکرو دوست باشد و دوم آنکه خوشحالی ترا خوشحالی خود شمرد و ناخوشحالی ترا
ناخوشحالی خود شمرد و سوم آنکه تغییر سلوک او با تو نکند حکومتی و نه مالی که حادث شود او را و چهارم آنکه
ندارد از تو چیزی را که دسترسی بآن داشته باشد و تو محتاج آن باشی و پنجم که جامع آن چهار خصلت سابق است
یعنی که لازم دارد آنها را غالبا اینست که وا نگذارد ترا در بلاهای بزرگ که دوستان رسمی کسی را وا میگذارند
در آنها مثل صورت کثرت دشمنان و هجوم ایشان **باب چهارم [illegible] باب من یکره مجالسته و مرافقته**
این باب بیان کسیست که ناخوش شمرده میشود همنشینی او و همراهی او و در این باب یازده حدیث است **اول اصل**
عن محمد بن سالم الکندی عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه اذا صعد المنبر قال ینبغی للمسلم ان یتجنب مؤاخاة ثلاثة الماجن الفاجر و الاحمق و الکذاب فاما
الماجن الفاجر فیزین لک فعله و یحب انک مثله و لا یعینک علی امر دینک و معادک و مقاربته

جفاهُ وفقرهُ وسدّ خلّته وتحرّجه عمّا عليك **شرح** مضمون مجموع این گذشت در کتاب الایمان والکفر
در حدیث ششم باب صدق وشفقت وسوم بخیب بجیم و نون و با بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم آب
تفعلت و در بعض نسخ از باب افتعالت مؤاخاه بهمزه بعد از میم وبا وبعد از میم میشوند بود الماجر
بالف وجیم و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب علم است المجر بفتح میم وفتح جیم پر شدن شکم کسی از آب
بی سیراب شدن مثل حال کسی که آب دریای شور بخورد بسیار آشامد واینجا استعاره شده برای کسی که علوم
هرزه خواه از غیر علوم دین باشد مثل علوم فلاسفه وخواه از علوم دین باشد وعمل بآنها نشود ودر بعض نسخ
بجون بعد از جیم است یعنی بی شرم الفاجر بفا والف وجیم و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر کسی که حاصل
از آنچه بکار آید کند الکذاب بغایت دروغگو ومراد اینجا کسی است که بی مضایقه دروغ گفتن است
زیرا که این قسم کسی دروغ محض میگوید نه بجدی که راست را نیز مخلوط بدروغ میکند چنانچه بیان میشد
در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم وچهاردهم باب الکذب تحب بحا بی نقطه وتشدید را بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب باب فعالت المقاربه با بی نقطه زیرکی ومراد اینجا ادراک معانی دقیقه است
وضمیر راجع بالفاجر است **یعنی** روایت است از محمد بن سالم کندی بکسر کاف وسکون نون ودال بی نقطه
از کسی که حکایت کرد او را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این
بود که چون بالای منبر میرفت میگفت سزاوار است برای مسلمان اینکه دوری کند از مصاحبت سه کس اول
عالم علوم هرزه که زیرک کرده علم حق را او دوم کودن وسیوم بغایت دروغگو بیان این آنکه عالم هرزه
گناه را خوشنما پس زینت میدهد برای تو کار خود را و دوست میدارد اینکه تو مثل او باشی در زیرکی
و حاضر جوابی وحال آنکه مدد میکند ترا بر کار ناطاعت تو ببلا بخیر و دور آخرت تو شباهت وزیرکی او
بادراک معانی دقیقه دوری از خیر است وفساد ما قلب است نه لطافت قلب و دوری از او
نکست بر تو **متن** وأما الأحمق فإنه لا يشير عليك بخير ولا يرجى لصرف السوء عنك ولو أجهد
نفسه وربما أراد منفعتك فضرّك فموته خير من حياته وسكوته خير من نطقه وبعده خير من قربه

نفسه م

شرح واما کودن پس هر بسنی که او در وقت مشورت ونه آن دلالت میکند ترا بخیری وامید آن نیست
میشود برای بر گرداندن گرو بلا از تو هر چند که سعی کند و بسا که خواسته باشد نفع ترا در سخنی پس ضرر رساند
بتو پس مردن او بهتر است برای تو از زندگی او بر تقدیر زنده ماندن او ساکت بودن او در مشورت دادن
آن بهتر است برای تو از گفتن او وبر تقدیر گفتن او دوری تو از سخن شنیدن او بهتر است از نزدیک سخن
او شدن بمجلس او نه که مراد قرب وبعد دوری از خویش و نزدیکی بخویش میبود این فقره مقدم میبود
سکوته خیر من نطقه **متن** وأما الكذاب فإنه لا يهنئك معه عيش ينقل حديثك وينقل إليك الحديث
كلما أفنى أحدوثة مطّرها بأخرى مثلها حتى إنه يحدّث بالصدق فما يصدّق ويغري بين
الناس بالعداوة فينبت السخائم في الصدور فاتقوا الله عز وجل وانظروا لأنفسكم **شرح** لا یهنئک بکسر
نون وضم همزه بصیغه مضارع معلوم مهموز اللام باب ضرب است مثل استیناف بیانی است برای کلما
استیناف بیانی استیناف سابق است الاحدوثه بضم همزه وسکون حا بی نقطه وضم دال بی نقطه وسکون واو
وثاء سه نقطه حکایتی که غریب باشد ومراد اینجا دروغ محض است مطرها بطا بی نقطه ورا بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب نصر است المطر بفتح میم وسکون طا رسیدن بچیزی باتصال بآن چیز چنانچه میگویند مطر بمعنی اصاب بچیز
با در باخری برای تعدیه بمفعول دوم است انه بکسر همزه وفتح همزه میشود بود ویصدق بصیغه معلوم باب
نصر است بمعنی که دروغ در میان سخن راست میکند نه غریب نماید ویغری بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل عطف بر ینقل است وتفصیل وبیان بعضی دیگر برای گوارای عیش است با در بالعداوه برای
اغراض ومراد اینجا باعث شدن ترک دید و وادید یاران است فا در فینبت برای تعقیب است زیرا
که رو باینها کینهای محض بر ترک دید وادید میشود وچه با انضمام نقل چند دیگر حاصل میشود نبت بنون ویا
سه نقطه وبا یک نقطه و تا دو نقطه در بابصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است **یعنی** واما بی نفع بجا
در دروغ پس هر بسنی که گوارا نمیشود ترا با او زندگانی بیان این آنکه نقل میکند سخن ترا بجا ودیگر نقل میکند تو
سخن دیگران را هر به که آخر کرد در دروغ محض را متصل کرد بآن سخنی دیگر را که مثل آنست در دروغ بودن بجدی

مطرانی م

که گاهی حکایت میکند براستی پس دروغ در میان آن میکند تا غریب نماید و مجموع من جنب المجمع آن
دروغ میشود و جدایی می اندازد میان مردمان بدشمنی مراد مرد ما نیست که با هم دید و داد و بدادرها
پس از آن میرود با مرد با مستحکم میکند کینهارا در سینهای ایشان بنقلهای سخن دیگر پس برحذر کنید از
عذاب الله عز و جل که گفته ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و فکری برای خود کنید یعنی که صداقت و کذب
مورد این سخن آمد که اگر اندک فکر کنید فساد آن ظاهر میشود دوم اصل وفی روایة عبد الاعلی عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا ینبغی للمرء المسلم ان یواخی الفاجر فانه
یزین له فعله ویحب ان یکون مثله ولا یعینه علی امر دنیاه ولا امر معاده ومدخله الیه
ومخرجه من عنده شین علیه شرح وفی روایة عبد الاعلی کلام محمد بن سالم است که مذکور شد در
سابق یحب اینجا بصیغه غایب است یکون نیز بصیغه غایب است دنیاه اینجا دنیای کسی در حدیث سابق
راجع بیکمعنی میشود و چه مراد ظاهر است که در دنیا واقع شود الشین بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه
با این عیب معنون این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی
للمسلم ان یواخی الفاجر ولا الاحمق ولا الکذاب شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال قال عیسی بن مریم علیهما السلام ان صاحب الشر یعدی و
قرین السوء یردی شرح صاحب الشر عبارت از کسی است که بدعت را مستحکم شده و اراده آن از اعلای
سیه مثل فاجر که در حدیث اول مذکور شد یعدی بعین بی نقطه و دال بی نقطه و یاء ساکنه بصیغه مضارع معلوم
معتل اللام واوی باب افعال است الاعداء سرایت فرمودن عیب از خود بهمراه خود و آن دو مفعول
میدارد و هر دو اینجا محذوف است و قرین السوء مقارنة السوء بفتح سین و سکون واو و همزه مصدر باب
نصر آزرده کردن و بضم سین اسم مصدر است لیکن مصدری که مضاف الیه معروض خود شود
میباشد مثل وکان ابوک امرأ سوء و مراد بقرین السوء مصاحبی است که نالایق باشد یردی براء بی نقطه و دال
بی نقطه و یاء ساکنه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب افعال است الارداء انداختن بچاه و مراد

فانظر من تقارن

اسیرند

یعنی م

رسانیدن کسی است بمجلس صاحب الشر شرح روایت است از امام رضا علیه السلام از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت
که گفت عیسی بن مریم علیهما السلام درستی که صاحب بدعت سرایت میکند بدی بدعت خود را به دیگران که مجلس
او حاضر شوند و مصاحب نالایق بچاه می اندازد مصاحب خود را پس بدانید که با که مصاحبت میکنی پنجم
اصل عن عمار بن موسی قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا عمار ان کنت تحب ان تستتب لک
النعمة وتکمل لک المروة وتصلح لک المعیشة فلا تشارک العبید والسفلة فی امرک فانک ان
ائتمنتهم خانوک وان حدثوک کذبوک وان نکبت خذلوک وان وعدوک اخلفوک شرح
تستتب بتاء دو نقطه در بالا و تشدید باء بصیغه مضارع غایبه مجهول باب استفعال است النعمة مرفوع است باب
فاعلست تکمل بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و علم و حسن یا مجهول باب افعال است المروة بضم میم
و ضم راء بی نقطه و سکون واو و همزه آدمیت و مراد گرامی بودنست چنانچه گفته والغرض گرامی آدم و معیار
آن تقوی است چنانچه گفته ان اکرمکم عند الله اتقاکم تصلح بصیغه مضارع غایبه معلوم باب منع و حسن یا مجهول
باب افعال است السفلة بفتح سین بی نقطه و کسر فاء و تخفیف لام و بکسر سین و سکون فاء جمعی که بی مروتند
مثل فساق و سه طائفه که در حدیث اول این باب مذکور شد نکبت بنون و باء یک نقطه بصیغه ماضی مجهول
مخاطب باب نصر است النکب بر خوردن سنگ بپای کسی و مراد منکوب شدن ببلای افلاس و مانند
آنست یعنی روایت است از عمار بن موسی که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای عمار اگر میخواهی
که باقی و ایستاده شود برای تو تا آخر عمر نعمت و کامل شود برای تو آدمیت و بی عیب شود برای تو زندگی
پس شریک مکن غلامان را و جمعی را که پست فطرتند در کار تو چه درستی که تو اگر امین کنی ایشان را خیانت میکنند
با تو و اگر حکایتی کنند با تو دروغ میگویند با تو و اگر بپای تو سنگ آید فرو میگذارند ترا و اگر وعده کنند
با تو خلف وعده با تو میکنند مراد اینست که اکثر چنین است و تخلف بعض صور منافات با این ندارد ششم
اصل قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول حب الابرار للابرار ثواب للابرار وحب
الفجار للابرار فضیلة للابرار وبغض الفجار للابرار زین للابرار وبغض الابرار للفجار خزی علی الفجار

الفُجّار شرح عمار گفت وشنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت دوستی صالحان مر صالحان را
وسیله‌ی علامت ثواب است برای صالحان که دوستدار ایشانند و دوستی فاسقان مر صالحان را دلیل
کمالیت برای صالحان بمعنی که دلیلست برآنکه کمال ایشان بجایی رسیده که فاسقان نیز
منکر آن نمیتوانند شد مؤید این آنکه مخالفان میگویند اصل و اولاد او را مثل شما دوست میداریم
و دشمنی فاسقان مر صالحان را علامت آرایشی است برای صالحان که گرفتار نشدن باختلاط با آن فاسقان
نمیشوند و دشمنی صالحان مر فاسقان را علامت رسوائی و خواریست در دنیا و در آخرت که گماشته شده
و مشهود بر فاسقان مؤید این آنکه مخالفی گفت آنکه شما میگوئید که علی با خلفای ثلثه دشمن بوده ما قبول
نداریم و چون از مشکوة و کتاب مسلم احادیث خود شما را که دلالت بر عداوت و بر رسوائی او معلوم
شد و خوار شد هفتم ص عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي أَبِي عَلِيُّ
بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَا بُنَيَّ انْظُرْ خَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبْهُمْ وَلَا تُحَادِثْهُمْ وَلَا تُرَافِقْهُمْ فِي طَرِيقٍ فَقُلْتُ
يَا أَبَهْ مَنْ هُمْ عَرِّفْنِيهِمْ قَالَ إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ يُقَرِّبُ لَكَ الْبَعِيدَ وَيُبَعِّدُ
لَكَ الْقَرِيبَ شرح مجموع این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث هفتم باب صد و شصت و سیوم
که باب مجالسة اهل المعاصی است و در آنجا مذکور شد که مراد بکذاب در این حدیث بخور کسی است که فرقه‌ی از
روی ظلمت داده مانند سراب است که خود را آب و باعث حیرت و سرگردانی عاقل التفات بآن و اوا
نمودن میکند یعنی و در نسخت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام گفت گفت
مرا پدرم امام زین العابدین صلوات الله علیه ای پسرک من ببین پنج کس را پس همنشینی مکن با ایشان
و همزبانی مکن با ایشان و همراهی مکن با ایشان در راهی پس گفتم ای پدر بگو تا بدانم ایشان بشناسان
ایشان را گفت دور دار از یکدیگر خود را از همنشینی بسیار دروغگوی بر خدا و رسول را چه بدرستی که او
مانند سراب است که در صحرا خود را آب و باعث حیرت و سرگردانی عاقل التفات بآن نمودن آن میکند
بیان بخشیدن وجه تشبیه بجا آنکه آن کذاب نزدیک بعقل و اینما برای تو دور از عقل اشتر احادیث موضوعه

در صحیح پیروی ظن دور از عقل و اینما برای تو نزدیک بعقل با مثل محکمات قرآن که راهنمای پیروی
ظن صریح شده ص وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بَائِعُكَ بِأُكْلَةٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ
إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْأَحْمَقِ
فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ شرح مراد بفاسق بفا و الف و سین بی نقطه اجر فاجرست که پیش گذشت
در حدیث اول این باب اکله بضم همزه و سکون کاف و کسر لام و ضمیر راجع بفاسق است اکل یعنی
کسی از اهل دنیا دور دار از یکدیگر خود را از مصاحبت اجر فاجر را که عدول از علم دین کرده و طلای
بی ثانی شده و چه بدرستی که او میفروشد ترا بنصیب اهل دنیا برای خوردنش یکمرتبه مثل مختصر آوازه
دور دار از یکدیگر خود را از مصاحبت بخیل را چه بدرستی که او بی بهره میگذارد ترا در مال خود وقتی
که احتیاج تو باو بیشتر از همه وقت باشد و دور دار از یکدیگر خود را از مصاحبت کودن را چه بدرستی
که او گاهی میخواهد که نفع رساند بتو و نفعی که میگوید پس ضرر میرساند بتو ص وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ
الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ
فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ شرح دور دار از یکدیگر خود را از مصاحبت کسی را که قطع رحم خود کند
چه بدرستی که من یافتم او را ملعون در قرآن در سه جا بیان این آنکه گفته است عز و جل در سوره محمد صلی الله
علیه و آله پس آیا از شما امید است ای منافقان اگر متولی امارت شوید و غصب امارت کنید اینکه فساد کنید
در زمین بتجویز اختلاف از روی ظن که باعث محاربات میان اهل اسلام میشود و پاره پاره کنید جمهای
خود را اشاره رفت بآنچه بنی امیه با بنی هاشم در کربلا کردند و بنی اعمام بودند آن جماعت که افساد و قطع
ارحام میکنند آن جمعند که لعنت کرده است خدا تعالی پس کر کرده است ایشان را از شنیدن آیات محکمات
قرآن و کور کرده دیده‌های دلهای ایشان را ~~از شنیدن آیات محکمات قرآن و کور کرده دیده‌های~~
ایشان را ص وَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ

یعنی هم

اولی الامر

ایشان را

به أن یوصل ویفسدون فی الأرض أولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار شرح وگفته عز وجل در سوره
رعد آن جماعت که بر هم میزنند پیمان الله تعالی را و بعد از خلاف از روی ظن و قول جاهل بغیر علم بعد
از استحکام آن از محکمات بسیار قرآن و میبرند چیزی را که امر کرده الله تعالی بوصل آن و فساد میکنند در
زمین بتجویز اختلاف در احکام شریعت ایشان جمعیند که برای ایشانست لعنت و برای ایشانست بدی
سرای آخرت اصل وقال فی البقرة الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما أمر الله
به أن یوصل ویفسدون فی الأرض أولئك هم الخاسرون شرح وگفت در سوره بقره آن جماعت
که بر هم میزنند پیمان الله تعالی را بعد از استحکام آن بمحکمات قرآن و میبرند چیزی که امر کرده الله تعالی
بوصل آن و فساد میکنند در زمین بتجویز اختلاف از روی ظن ایشان جمعیند که ایشانند زیانکاران که
مغبون شده‌اند هشتم اصل قال رسول الله صلى الله علیه وآله ثلاثة مجالستهم تمیت القلب الجلوس
مع الأنذال والحدیث مع النساء والجلوس مع الأغنیاء شرح جلوس همراه و جالس بمعنی همنشین است و مبالغه
جالس است یعنی کسی که عادت خود کرده باشد نشستن را الأنذال بنون و ذال با نقطه جمع نذل بمعنی خسیس
مثل جمیع که مذکور شد در حدیث سابق الحدیث بکسر حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و ثاء سه نقطه کسی که عادت خود کرده باشد همزبانی را یعنی گفت رسول الله صلى الله علیه وآله
سه کس‌اند که همنشینی و مصاحبت ایشان میمیراند دل را اول کسی که عادت خود کرده باشد نشستن با خسیسان
دوم کسی که عادت خود کرده باشد نشستن با [illegible] اشارت است باینکه همنشینی آن سه جماعت [illegible]
بطریق اولی دل را میمیراند و مخفی نماند که اگر جلوس بضم جیم و حدیث بفتح حاء و تخفیف دال باشد میتواند بود که
مضاف محذوف باشد تقدیر اهل الجلوس و اهل الحدیث نهم اصل وعنه قال قال لقمن لابنه یا بنی
لا تقترب فیکون أبعد لك ولا تبعد فتهان کل دابة تحب مثلها وإن ابن آدم یحب مثله
ولا تنشر بزك إلا عند باغیه کما لیس بین الذئب والکبش خلة کذلك لیس بین البار والفاجر خلة
من یقترب من الزفت یعلق به بعضه کذلك من یشارك الفاجر یتعلم من طرقه من یحب المراء

که عادت خود کرده باشد همزبانی با
زنان را و سوم کسی هم

یشتم

یُشتم ومن یدخل مداخل السوء یتهم ومن یقارن قرین السوء لا یسلم ومن لا یملك لسانه یندم
شرح لا تقترب بقاف و راء بی نقطه و با یک نقطه بصیغه نهی حاضر از باب تفعیل برای مبالغه و مراد نهی از زیادتی
اختلاط است فیکون بصیغه غایب منصوب و ضمیر مستتر راجع بمصدر منهی عنه در لا تقترب است أبعد
افعل التفضیل است و منصوب لام در لک برای تعدیه است لا تبعد نیز بصیغه نهی از باب تفعیل برای
مبالغه و مراد اینجا ترک اختلاط مردمانست بالکلیه فتهان بصیغه مضارع مخاطب مجهول از باب افعال
منصوب جمله کل دابة تا مثلها استیناف بیانی ولا تبعد فتهان است وإن بکسر همزه و تشدید نون برای
تأکید است مثله منصوب است و در آن دو احتمالست اول اینکه مفعول به باشد و زیادتی حب ابن آدم
بر حب حیوانات دیگر مفهوم شود از تأکید دوم اینکه نایب مفعول مطلق برای نوع باشد و مراد این
که حب ابن آدم برابر حب جمیع حیوانات است بنا بر اول زیادتی حب ابن آدم صریح مفهوم شود و دلیل بر زیادتی
اینکه حیوانات بعد از اتمام شیر دادن فرزند خود التفات بفرزند نمیکنند و ابن آدم میکنند و رعایت همه عمر
آن میکنند زیرا که معاش ایشان بمعاونت یکدیگر منتظم میشود و اشارت باین شده در سوره العلق خلق الانسان
من علق و بیان شده در حدیث پنجم از باب اول لا تنشر بنون و شین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه نهی حاضر از باب
نصر و ضرب است النشر بفتح نون و سکون شین فاش کردن خبر و مقصود امر بتقیه و نهی از افشای اسرار
البز بکسر با یک نقطه و تشدید زاء بمعنی مذهب صحیح باغیه بباء یک نقطه و الف و کسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر
و ضمیر راجع به بز است و مراد اینجا قدر مشترک میان امامیه و طایفه است اول جمعی که مذهب حق دانند دوم جمعی
که اهل انصاف‌اند و اگر مذهب حق بر ایشان عرض شود قبول میکنند جمله کما لیس تا الفاجر خلة استیناف بیانی
لا تنشر بزك إلا عند باغیه است الخلة بکسر خاء با نقطه و تشدید لام دوستی در اصل معنی فاجر بیان شد در حدیث
اول این باب من شرطیه و موصوله میتواند بود و بنا بر اول یقترب بصیغه مضارع از باب افتعال است و در
بعض نسخ از باب حسن است مجزوم است و بنا بر دوم مرفوعست و براین قیاس است نظایر آن الزفت
بکسر زای با نقطه و سکون فاء و تاء دو نقطه در بالا قیر السوء [illegible] بفتح سین است یعنی راه‌ی بالا برده شده

حدیث را اداء می‌کرد که گفت لقمن پسرش را ای پسرک من چند وعظ بشنو اول مبالغه در نزدیکی
با مردمان که دور میکند ترا از ایشان نظیر نیست آنچه علما میگویند که اجتماع نقیضین لازم دارد ارتفاع
نقیضین را دوم در مبالغه دوری از مردمان مکن که خوار کرده میشوی چنان اینکه هر حیوانی دوست
میدارد جنس خود را و هر کسی که فرزند آدم دوست میدارد جنس خود را سیوم و فاش مکن مذهب
حق خود را اگر نزد کسی که طلبکار آن باشد مراد این که چنانچه نیست میان گرگ و قوچ دوستی
همچنان نیست میان صاحب مذهب حق و کسی که ترک حق کرده باشد دوستی روی نمیدهد چهارم هر که
نزدیک شود بغیر جنس خود بعضی قریب همچنان هر که مصاحبت میکند با کسی که ترک حق کرده و مشغول
علوم فاسده است یاد میگیرد بعضی مذهبهای فاسد او را مراد از آن نهی از مصاحبت است هر چند
که بعنوان ترک افشای سر باشد پنجم هر که دوست میدارد جدال را برده میشود از او دشنام داده میشود
مراد نهی از افراط در جدال است نه از اصل جدال چنانکه گفته وجادلهم بالتی هی احسن ششم و هر که
مصاحبت کند با مصاحب بدی مثل اهل معاصی هر چند که مذهب حق داشته باشد سلامت نمیماند
از شر شیطان هفتم و هر که صاحب نکند زبان خود را برعایت مصالح در گفتگو پشیمان میشود دوم
اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ لَا تَصْحَبُوا اَهْلَ الْبِدَعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ
النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَلْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت یار مباشید اهل بدعتها را و همنشینی مکنید با ایشان
تا گردید بعضا مردمان مانند یکی از ایشان بیان این آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که مرد بر دین
دوست درونی خود و همنشین خود است یعنی که ظاهر اینست که بر دین او باشد و فی که عذری معقول
باشد اظهار کند سیوم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْاَحْمَقِ فَاِنَّهُ اَسَرَّ
مَا تَكُونُ مِنْ نَاحِيَتِهِ اَقْرَبُ مَا تَكُونُ اِلَى مَسَاءَتِكَ شرح اسر افعل التفضیل است و مشتق از فعل
مجهول است بمعنی مسرور تر و چون ما مصدریه است مضاف مصدر شده و در حکم مصدر شده و در نیابت

مکن ر

وهر که داخل شود در جاهای بیمار
تهمت زده میشود متهم

ظرف زمان مثل اجئتک خفوق النجم پس ظرفست و منصوبست و ظرف متعلق باقرب است و نسبت
سرور بمصدر مجازیست و مقصود نسبت آن بفاعل آنست که تو نی بصیغه مخاطب من متعلق باسر است
و برای سببیت است تفضیلیه نیست اقرب نیز افعل التفضیل و نایب ظرف زمانست و منصوبست و ظرف
خبر انست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور دار از خود دوستی احمق را چه بدرستی
که تو در وقت کمال سرور تو از جانب او در وقت کمال نزدیکی خودی بسوی آزار کردن تو یعنی آزرده میگرداند
او ترا باب پنجم اصل باب التحبب الی الناس والتودد الیهم شرح تحبب خود دوست ساختن و آن دوستی
ظاهری است و تودد خود دوست ساختن و آن دوستی باطنیست یعنی این باب بیان دوستی ظاهری
با مردمان و دوستی باطنی با ایشانست و در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِنَّ اَعْرَابِيًّا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ اَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ اَوْصِنِي فَكَانَ مِمَّا اَوْصَاهُ تَحَبَّبْ
اِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شخصی از بادیه‌نشینان عرب
از بنی تمیم آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله پس گفت او را که سفارشی کن مرا پس بود از جمله آنچه سفارش کرد او را
اینکه دوستی ظاهر کن با مردمان تا دوست دارند ترا و ظاهر دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
مُجَامَلَةُ النَّاسِ ثُلُثُ الْعَقْلِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شخصی از بادیه
نشینان عرب از بنی تمیم آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله سلوک جمیل با مردمان یعنی همواری ظاهری با مردمان
دو در یک خردمندیست سیوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثٌ يُصْفِينَ وُدَّ الْمَرْءِ
لِاَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبِشْرِ اِذَا لَقِيَهُ وَيُوَسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ اِذَا جَلَسَ اِلَيْهِ وَيَدْعُوهُ بِاَحَبِّ الْاَسْمَاءِ
اِلَيْهِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سه صفت خالص میکنند دوستی درونی مرد را برای برادر
مسلمانش یعنی که باعث صافی شدن دوستی باطنی آن مرد میشود و باعث صافی شدن دوستی
آن برادر میشود اول اینکه برخورد و آن برادر با گشاده رویی وقتی که برخورد با او دوم اینکه فراخ کند
جا برای برادر چون بنشیند با او در یک مجلس مراد جمع کردن خود است تا جای او فراخ شود سیوم اینکه

بلکه خواندن آن برادر المحبوب بنامهای او بسوی او و سیوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله التودد
الى الناس نصف العقل شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله دوستی طلبی با مردمان نصف عقل است
چهارم اصل عن ابي الحسن عليه السلام قال التودد الى الناس نصف العقل شرح این روایت سابق است پنجم اصل
سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من كف يده عن الناس فانما يكف عنهم يدا واحدة ويكفون عنه
ايدي كثيرة شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که باز دارد دست خود را از مردمان پس
جز این نیست که باز میدارد از ایشان یک دست را و باز میدارند از او دستهای بسیار را مراد از این ترک
ترک معاونت است و بمردمان ضرری نرسد بلکه ضرر بخودش برسد ششم اصل قال الحسن بن علي عليهما السلام
القريب من قربته المودة وان بعد نسبه والبعيد من بعدته المودة وان قرب نسبه
لا شيء اقرب الى شيء من يد الى جسد وان اليد تغل فتقطع وتقطع فتحسم شرح تغل بغین معجمه ولام مشدده
بصیغه مجهول غایبه باب نصر است الغل بفتح فاء گشتن و مراد اینجا بیرون کردن از مزاج بدن بجای آن
و مانند آنست و در بعض نسخ بغین بانقط است و براین تقدیر بصیغه معلوم باب نصر است الغلول
بضم خیانت و انحراف از صوب صواب بفساد مزاج مختص نه مگر اگر مراد اینجا دزدی باشد مناسب
مقام نیست زیرا که دست آلت دزدیست والسارق في الحقيقة صاحب دست است گرچه از نسبت
آن در دست است و مقصود اینجا مخالفت میان دست و باقی جسد است یعنی گفت امام حسن
پسر امیر المؤمنین علیهما السلام خویش آدمی کسیست که خویش کرده باشد او را دوستی هر چند که دور
نسب او باعتبار ولادت ظاهری و بیگانه آدمی کسیست که بیگانه کرده او را دوستی هر چند نزدیک
باشد نسب او باعتبار ولادت ظاهری و بیگانه آمده می گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول
باب اول که مومنان از یک طینت مخلوق شده اند و برادر مادر و پدری یکدیگرند پس چیزی
نزدیکتر بسوی چیزی از دوستی بسوی بدنی و بدرستی که دست گاهی بیرون کرده میشود از مزاج بدن پس
بریده میشود و فساد آن ببدن سرایت کند و گاهی بریده میشود پس داغ کرده میشود موضع آن تا خون

بند شود و باعث فساد بدن نشود باب ششم اصل باب اخبار الرجل اخاه بحبه شرح این باب بیان
فضیلت اظهار مردیست برادر مومن خود را بدوستی خود و در این باب دو حدیث است اول اصل قال
لي ابو عبد الله عليه السلام اذا احببت احدا من اخوانك فاعلمه ذلك فان ابراهيم عليه السلام قال
رب ارني كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي شرح گفت مرا امام جعفر صادق
علیه السلام چون دوست داشتی یکی را از برادران مومن خود پس اعلام کن او را آن دوستی خود چه بدرستی
که ابراهیم علیه السلام گفت چنانچه در سوره بقره است که ای صاحب کل اختیار من بنما بمن که چون زنده میکنی
مردگان را الله تعالی گفت آیا تو باور نداری ابراهیم گفت میدارم ولیکن طلب من برای اینست
که ساکن شود دل من اشارتست باینکه هر چند که کسی عالم بخبری باشد گاهی معارضات وهمیه او را دامن
گیر شده و احتیاج برفع آن بمشاهده و مانند آن میشود و در کتاب عیون اخبار الرضا منقولست که مامون سوال
از این آیت کرد و امام رضا علیه السلام جواب داد که الله تعالی وحی بابراهیم کرده بود که نشان خلیل من اینست
که چون طلب احیای موتی کند اجابت میکنم پس این طلب کرد و مراد اینست که لیطمئن قلبی علی الخلة دوم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا احببت رجلا فاخبره بذلك فانه اثبت للمودة بينكما شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دوست داشتی مردی از مومنان را پس خبردار کن او را بآن
دوستی که آن پاینده‌تر است دوستی را میان شما باب هفتم اصل باب التسليم شرح این باب
بیان سلام کردن کسی بدیگریست در وقت برخوردن و بیان فضیلت سلام و تسلیم میشود و در حدیث چهارم
این باب و در این باب پانزده حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله السلام تطوع والرد فريضة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سلام کردن کسی بدیگری در وقت برخوردن مستحب است و جواب
سلام واجب معلوم از قرآنست چنانچه گفته در سوره نساء واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها
دوم اصل وبهذا الاسناد قال من بدا بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه وقال ابدءوا بالسلام قبل

الكلام من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه شرح در روايت باين سند از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت هر كه در وقت برخوردن ابتدا بسخن كند پيش از سلام كردن پس جواب مگوييد او را و امام گفت
ابتدا كنيد بسلام پيش از سخن پس هر كه ابتدا كند بسخن پيش از سلام پس جواب مگوييد او را و ميتواند بود
كه اين نهي براي كراهت باشد يا براي بيان حرمت ترك جواب باشد سيوم اصل و بهذا الاسناد قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله اولى الناس بالله وبرسوله من بدأ بالسلام شرح و در روايت
باين سند از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله نزديكتر مردمان بخدا
و برسول او كسي است كه ابتدا كند بسلام مراد اينست كه ثواب ابتدا بسلام بيشتر از جواب آنست با وجود
آنكه مستحب است و جواب آن فرض است چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال كان سلمان
رحمه الله يقول افشوا سلام الله فان سلام الله لا ينال الظالمين شرح در بعض نسخ بجاي سلمان
سليمان است و بنا بر اول مراد سلمان فارسي است و بنا بر دوم مراد سليمان بن داود عليهما السلام است
افشوا بفتح همزه و ضم شين بنقطه بصيغه امر مخاطب از باب افعال است افشاء مشهور كردن و مراد در اينجا
بيان حقيقت سلام الله تعالى است براي مردمان تا معلوم ايشان شود كه قول الله تعالى در سوره حجر ادخلوها
بسلام آمنين چه معني دارد و اشارتست باينكه سلام عبارتست از آنچه از جانب آن ضرري براي كسي
نباشد و اگر ضرري بهر سد كسي را بوسيله آن از مخالفت آن باشد پس الله تعالى است و بس سلام زيرا
كه هر فردي ديگر از افراد سلام از جانب اوست چنانچه گذشت در كتاب الدعا در حديث بيست و چهارم
باب شصتم كه اللهم انت السلام ومنك السلام پس مراد بسلام الله عهد او بخلافت خلفاي اوست و اشارت
بآيت سوره بقره لا ينال عهدي الظالمين و بيان شده در كتاب الحجه در باب دوم كه باب طبقات الانبياء
والرسل والائمه عليهم السلام است و مراد بتسليم دعايست براي كسي باينكه مستمر باشد در عهد الهي كه قبول
كرده و منتفع شود باين در دنيا و آخرت و ميتواند بود كه مراد دعاي قبول آن عهد باشد بقرينه آنچه گذشت
در كتاب الحجه در حديث چهارم مولد ابي الحسن موسى عليه السلام كه حي صاحبك ان هداه الله فاما السلم

فذاك

فذاك اذا صار في دنياه و ميتواند بود كه مراد بافشاء سلام مشهور كردن آن باشد بعنوان اينكه هر كه از اهل
اسلام و مستحقين آن برخورند سلام كنند چنانچه ظاهر حديث هفتم اين باب است يعني روايت است از
امام محمد باقر عليه السلام گفت عادت سلمان رحمه الله اين بود كه ميگفت مشهور كنيد سلام الله را كه يعني
عهد الهي است كه مخصوص ائمه معصومين حاملين جميع احكام الهي است از زمان آدم تا انقراض دنيا چه در كتب
كه عهد الله تعالى در زمين بجا كنندگان را پنجم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل
يحب افشاء السلام شرح روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت بدرستي كه الله عز وجل دوست دارد
مشهور كردن سلام را اشارتست بآنچه گذشت در حديث سابق ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ان الله عز وجل قال البخيل من بخل بالسلام شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستي
كه الله عز وجل گفت در حديث قدسي كه بخيل تمام بخل كسيست كه بخيلي كرد در سلام زيرا كه جميع نعمتها بطفيل
سلام مخلوق شده چنانچه ظاهر شد از شرح حديث چهارم اين باب و در سلام حقي و حظي نيست پس
بخل آن فوق همه بخلهاست هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سلم احدكم فليجهر
بسلامه ولا يقول سلمت فلم يردوا علي ولعله يكون قد سلم ولم يسمعهم فاذا رد احدكم
فليجهر برده ولا يقول المسلم سلمت فلم يردوا علي شرح لا يقول هر دو جا بصيغه مضارع غائب
باب نصر منصوب است در جواب امر زيرا كه واو براي جمعيت است يعني روايت است از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت چون سلام كرد يكي از شما پس بايد كه آواز بلند كند بسلام خود و نگويد كه سلام كردم پس جواب
آن را بر نگردانيدند بر من و شايد كه او باشد چنين كه بتحقيق سلام كرده باشد و نشنوانيده باشد ايشان را
كه مخاطب سلام شدند پس چون بر گرداند يكي از شما سلام را پس بايد كه آواز بلند كند بر گردانيدن خود و نگويد
سلام كننده كه سلام كردم پس بر نگردانيدند بر من اصل هشتم قال كان علي عليه السلام يقول لا تغضبوا ولا
تغضبوا افشوا السلام واطيبوا الكلام وصلوا بالليل والناس نيام تدخلوا الجنة بسلام ثم تلا
عليهم قول الله عز وجل السلام المؤمن المهيمن شرح لا تغضبوا بصيغه نهي حاضر از باب علم و لا تغضبوا بصيغه

يقول
تلا

بصیغه نهی باب افعال است افشوا السلام استیناف بیانی است و اشارتست بآنکه مقصود نهی از غضب
و غضبناک نکردن بترک سلام و هموار کلام است اطیبوا الکلام بکسر طا و سکون یا بصیغه امر باب افعال است ادخلوا
بصیغه مضارع مخاطب مجهول باب افعال و اشارتست بآیت سوره حجر ان المتقین فی جنات و عیون
ادخلوها بسلام آمنین یعنی بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که
میگفت غضبناک مشوید بر اهل حقیقت سلام و غضبناک مکنید ایشان را یعنی آنکه مشهور کنید سلام را
بر هر که از اهل حقیقت اسلام است و هموار کنید سخن خود را در غیر امر بمعروف و نهی از منکر بشروطه و
و نماز کنید در شب در حالی که اکثر مردمان خوابیدگان باشند مثل نصف آخر شب تا داخل کرده شوید
در بهشت بوسیله محافظت آنچه از جانب آن حضرت میشنید زیرا که محافظت آن متضمن دوستی اهل البیت علیهم السلام
امام است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلام
برای تأکید مضمون آنچه اشارت بآن شد آیتی که مذکور شد قول الله عز و جل را در سوره حشر که السلام یعنی الله تعالی
سلامت یعنی که از جانب او ضرری بکسی نمیرسد و هر ضرری که بهم میرسد از مخالفت او است و این تمام
کار سازیست اشارتست بآنکه الله تعالی اصل سلام است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم این
باب پس هر که افشای آن عظیم میشمرد و هر که سلام را دوست دارد او را دوست داشته و هر که او را دوست
ندارد او را دوست نداشته ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال البادی بالسلام اولی
بالله و برسوله شرح مضمون این موافق حدیث سیوم این باب است هفتم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول من قال السلام علیکم فهی عشر حسنات و من قال السلام علیکم و رحمة الله
فهی عشرون حسنة و من قال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته فهی ثلثون حسنة شرح
سلام قدر مشترک میان جمیع امم انبیا است و رحمة الله مخصوص امت رسول آخر الزمان است که ایشان
امت مرحومه میباشند چنانچه مفصل شد در کتاب الحجة در شرح حدیث شصت و سوم باب صد و ششم که
فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و برکات الله مخصوص جمعی از امت رسول آخر الزمان است

که در زمان مهدی علیه السلام باشند خواه بحیوة اولی و خواه برجعت بدنیا چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح
چهلم مولد النبی صلی الله علیه و آله و لهذا رحمت و برکات را ملائکه باهل بیت ابراهیم نسبت کرده اند بضمیر
خودش چنانچه می آید در حدیث بیست و دوم این باب یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که
هر که گفت السلام علیکم پس آن ده حسنه است یعنی که درجات آن مثل درجات ده حسنه است که
که هر درجه باشد بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و هر که گفت السلام علیکم و رحمة الله پس آن بیست
حسنه است یعنی که دویست درجه دارد و هر که گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس آن سی حسنه است
یعنی که سیصد درجه دارد دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة ترد علیهم رد الجماعة
و ان کان واحدا عند العطاس یقال یرحمکم الله و ان لم یکن معه غیره و الرجل یسلم علی
الرجل فیقول السلام علیکم و الرجل یدعو للرجل فیقول عافاکم الله و ان کان واحدا و ان لم یکن
معه غیره شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه کس اند که جواب بر گردانیده میشود
جواب ایشان برایشان مانند بر گردانیدن کسی سخن جمعی را یعنی که بصیغه جمع جواب گفته میشود هر چند
که اگر جواب بر او بر گردانیده میشود یکی باشد اول نزد عطسه مراد وقتیست که اول عطسه کننده است یعنی
این که میگوید عطسه کننده در جواب کسی که با و یرحمک الله گفته یرحمکم الله هر چند که تنها بوده باشد
با آنکه یرحمک الله گفته غیر او مخفی نماند که یرحمکم الله بعنوان تمثیل است و دلالت بر این میکند حدیث اول
العطاس که باب پانزدهم است دوم مردی که سلام کند بر مردی پس میگوید جواب دهنده که السلام
علیکم سیوم مردی که دعا کند برای مردی پس میگوید ما که جواب دعای او میگوید که عافاکم الله
الله تعالی هر چند که آن دعا کننده یکی باشد چه بدرستی که با او در باطن غیر او از ملائکه گرامیست که دلالت کرد
او را بآنچه کرد و در این سه صورت اگر چه در ظاهر تنها نشسته باشد یازدهم اصل کان ابو عبد الله علیه السلام یقول
ثلثة لا یسلمون الماشی مع الجنازة و الماشی الی الجمعة و فی بیت حمام شرح لا یسلمون بصیغه مجهول
باب تفعیل و سزاوار بود که صیغه معلوم باشد الجنازة بکسر جیم نعش که بر آنست و بفتح جیم

میتی که در تابوت است و هر دو اینجا مناسب است و حی بفتح و کسر قاف و تشدید یا در اصل قوی
بفتح قاف و کسر واو بوده و بر وزن کتف بمعنی خوت گزنده و واو ساکن شده و قیاسا چنانچه در کتف کتف
ناجوبز است یا قاف نیز مکسور شده چنانچه در کتف بکسر کاف نیز جایز است و بر هر تقدیر واو مبدل
بیا شده و مدغم شده و آن را خواست ازین بکسر قاف و تشدید یا بمعنی زمین خالی و در نسخ بکسر فا
و سکون یا حرف جر است و در این هنگام و فی بیت حمام متعلق بیرد و من فی بیت حمام است یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که سه کس سلام کرده نمیشوند اول رونده به جنازه و شاید که مراد صاحب عزا
باشد زیرا که او مشغول فکر و اندوه میباشد غالبا و چون سلام کرده شود از اندیشه خود باز میماند و ممکن
بود که مراد اعم از صاحب عزا باشد دوم رونده بسوی نماز جمعه زیرا که سعی دارد تا خود را زود برساند
سیوم مردی که در خلوتخانه حمامی است زیرا که چون حالتی دارد که در رود کسی نزد او و سلام بر او باعث
خجالت او میشود رفتن نزد او متعسرست و اگر اتفاق افتد تغافل کردن و برگشتن بی سلام بهترست دوازدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من التواضع ان تسلم علی من لقیت شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت از جمله ترک تکبر اینست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی او را یعنی اهل اسلام خواه آشنا
و خواه بیگانه سیزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مر امیر المؤمنین علیه السلام بقوم فسلم علیهم فقالوا
علیک السلام ورحمة الله وبرکاته ومغفرته ورضوانه فقال لهم امیر المؤمنین علیه السلام لا
تجاوزوا بنا مثل ما قالت الملائکة لابینا ابراهیم علیه السلام انما قالوا رحمة الله وبرکاته علیکم اهل
البیت شرح ذکر علیک بدون واو برای شعار بجهه بودن است و حصر حقیقی نیست و منافات ندارد سلام
بر دیگری نظیر اللهم انت السلام و منک السلام و نظیر و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین لا نجا و رده اضیفی عام
باب مفاعله است و در بنا برای تعدیه است مخفی نماند که این بی نسبتی بر دو چیز است اول اینکه علیک خطاب
خطاب واحدست و مرجع جماعه دوم اینکه ذکر مغفرته و رضوانه در کلام نیست مخفی نماند که ظاهر او بنا ابراهیم قالت
که این خطاب ملائکه از جمله خطاب بزن و ساره بوده و بکه بجز دختر بوده بعد از سلامی که کرده بوده اند

و

و این در حین وداع بوده و اهل البیت منصوب باختصاص است یا منادای مضاف یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گذشت امیر المؤمنین علیه السلام بجمعی پس سلام کرد برایشان پس گفتند حافظ
و متوکل بر تو باد آنچه از جانب آن اصلا ضرری نیست و رحمت الله تعالی و برکتهای او و آمرزش او و خوشنودی
او پس گفت ایشان را امیر المؤمنین علیه السلام در مگذرانید ما را از مثل آنچه گفتند ملائکه پدر ما ابراهیم علیه السلام را
جز این نیست که گفتند در سوره هود رحمت الله تعالی و برکتهای او بر شما خانواده باد چهاردهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان من تمام التحیة للمقیم المصافحة و تمام التسلیم علی المسافر المعانقة
شرح تحیه بفتح تا و دو نقطه در بالا و کسر حا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین مصدر باب تفعیل است بمعنی جنس
زندگی کسی بکلامی مثل سلام علیک و مثل حیاک الله یعنی اینکه زنده دارد ترا الله تعالی و اول فصل است
از دوم چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده و من تمام التحیة اشارتست باینکه فرد دیگر از تمام برای حاضر
میباشد و آن ضم معانقه است بمصافحه چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث
اول باب المعانقه که باب هشتاد و نهم است که فاذا التقیا فتصافحا و تعانقا لیکن چون اکتفا برین هم در استحباب
معانقه برای حاضر نیست پس اکتفا بمصافحه از جمله افراد تمام شده بخلاف مسافر و ازینجا ظاهر میشود
که تمام التسلیم مرفوع و مبتدا است و المعانقه خبر مبتدا است و اشارتست باینکه اکتفا بمصافحه در مسافر
از جمله افراد تمام نیست بنا بر آنکه استحباب معانقه در مسافر بعد از مصافحه یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بدرستی که از جمله کامل بودن تحیت الله برای مجاور در شهر و مانند آن اکتفا بمصافحه
و کمال سلام بر مسافر بغلگیری بعد از مصافحه است پانزدهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام یکره للرجل
ان یقول حیاک الله ثم یسکت حتی یتبعها بالسلام شرح حتی برای استثنای منقطعست و یتبعها بتا
دو نقطه در بالا و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است و با در بالسلام برای تعدیه
با از باب افعال است و با برای آلت است و حاصل هر دو یکیست یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام
کروهست برای مرد اینکه گوید دیگری را که زنده دارد ترا الله تعالی و بعد از آن ساکت شود ولیکن تابع میکند

آن تحیت را سلام ندهد خالی از اشارت باشد حق با شد چنانچه بیان شد حدیث چهارم این باب باب
هشتم اصل باب من یجب ان یبدأ بالسلام شرح یجب بجای منقوطه و نشده ربا یکنقطه بصیغه مضارع
مجهول باب انفعالست و از باب ضرب شاذ است یعنی این باب بیان کسیست که محبوبست برای
او ابتدا کند بسلام نه دیگری جواب گوید و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام [اینکه م]
قال یسلم الصغیر علی الکبیر و المار علی القاعد و القلیل علی الکثیر شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که مستحب است که ابتدا بسلام کند کوچک بر بزرگ وقتی که با هم برخورند و اگر
مساوی باشند ابتدا بسلام کند گذرکننده بر کسی که نشسته باشد و اگر مساوی در آن نیز باشند
ابتدا کند جماعت کم بر جماعت بسیار مخفی نماند که این تقریر مبنی بر آنست که در صورت تعارض بعضی
از این سه صورت با بعضی دیگر ظاهر این حدیث این باشد که صغر و کبر منظور باشد مطلقا و اگر تعارض
میان دو صورت اخیر شود و پس مرور و قعود منظور باشد و ممکن است بود که تقریر حدیث بروشی باشد
که در صورت تعارض احتیاج به دلیل خارج هست برای ترجیح بعضی بر بعضی مانند صورتی که در جمیع این
صفات مساوی باشند و بعض ترجیحات دیگری آید در چند حدیث آینده دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال القلیل یبدؤن الکثیر بالسلام و الراکب یبدأ الماشی و اصحاب البغال
یبدؤن اصحاب الحمیر و اصحاب الخیل یبدؤن اصحاب البغال شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت جماعت کم ابتدا میکنند نسبت بجماعت بسیار بسلام و سوار ابتدا میکند نسبت بپیاده
و سواران استر ابتدا میکنند نسبت بسواران دراز گوش و سواران اسبها ابتدا میکنند نسبت بسواران
استر سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول یسلم الراکب علی الماشی و الماشی
علی القاعد و اذا لقیت جماعة جماعة سلم الاقل علی الاکثر و اذا لقی واحد جماعة سلم الواحد
علی الجماعة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت سلام
میکند سوار بر پیاده و پیاده بر نشسته و چون برخورند جماعتی با جماعتی دیگر سلام میکنند کمتر بر بیشتر و چون

برخورد یکی با جماعتی سلام میکند یکی بر جماعت چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یسلم الراکب
علی الماشی و القائم علی القاعد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] سلام میکند سوار بر پیاده و پیاده بر نشسته و چون برخورند پنجم اصل عن ابی عبد الله [و ایستاده م]
علیه السلام قال اذا کان قوم فی مجلس ثم سبق قوم فدخلوا فعلی الداخل اخیرا اذا دخل التسلیم
علیهم شرح سبق بسین بی نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیلست التسبیق [illegible] پیش
شدن شخصی و موخر شدن دیگری در میدان گرو بندی و اسب دوانی یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون باشند جمعی در مجلسی بعد از آن مقدم و موخر شوند جمعی که کنار مجمع [جمعی پس داخل شوند م]
ایشان داخل نشوند بلکه میان ایشان فاصله باشد مانند جمعی که در میدان بعض ایشان گرو ببرند
و بعض ایشان پس مانند پس بر هر کدام که داخل شود بعد از دیگری لازمست که سلام کند بر آن جمعی که در
باب نهم اصل باب اذا سلم واحد من الجماعة اجزأهم و اذا رد واحد من الجماعة اجزأ عنهم شرح باب بی
و مضاف است و چون خبر ظرف زمان مضاف بجمله نمیشود مراد در اینجا مضاف الیه لفظ اذا سلم تا آخر و
مراد فات آنست یعنی این باب بیان آنست که چون سلام کرد یکی از جماعت کافیست در ثواب
برای باقی ایشان در صورتی که آن جماعت داخل شده باشند بقرینه آنچه گذشت در حدیث آخر باب سابق
و چون جواب سلام داد یکی از جماعت کافیست و ساقط میشود فرض از باقی آن جماعت و در این باب
دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مرت الجماعة بقوم اجزأهم ان یسلم
واحد منهم و اذا سلم علی القوم و هم جماعة اجزأهم ان یرد واحد منهم شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت چون گذشتند جمعی بر قومی که نشسته اند مثلا کافیست ایشان را اینکه سلام کند
یکی از ایشان و چون سلام کرده شود بر قومی که نشسته اند مثلا کافیست بر حالی که ایشان جماعتی باشند
یعنی که بسیار باشند کافیست ایشان را اینکه جواب دهد یکی از ایشان دوم اصل عن عبد الرحمن
بن الحجاج قال اذا سلم الرجل من الجماعة اجزأ عنهم شرح عبد الرحمن بن الحجاج از راویان امام جعفر [صادق م]

موسی کاظم علیهما السلام است و در اک امام رضا علیه السلام نیز کرده و مضمون این ظاهر است از شرح سابق

سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا سَلَّمَ مِنَ الْقَوْمِ وَاحِدٌ اَجْزَاَ عَنْهُمْ وَاِذَا رَدَّ وَاحِدٌ اَجْزَاَ عَنْهُمْ شرح مضمون این موافق اول این باب است باب دهم اصل باب التسلیم علی النساء شرح این باب در سلام کردن بر زنانست و در این باب یک حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یُسَلِّمُ عَلَی النِّسَاءِ وَیَرْدُدْنَ عَلَیْهِ السَّلَامَ وَکَانَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یُسَلِّمُ عَلَی النِّسَاءِ وَکَانَ یَکْرَهُ اَنْ یُسَلِّمَ عَلَی الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَیَقُولُ اَتَخَوَّفُ اَنْ یُعْجِبَنِی صَوْتُهَا فَیَدْخُلَ عَلَیَّ اَکْثَرُ مِمَّا اَطْلُبُ مِنَ الْاَجْرِ شرح السلام و یردون علیه السلام منصوب و مفعول به یردون است بکره بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم یا باب تفعیلست و دو ضمیر در کان یکره راجع برسولست یا امیر المؤمنین است و بنا براین چهار احتمالست اول اینکه این عادت از زمان جوانی رسول علیه السلام بود و چون رسول پیر بود و امیر المؤمنین جوان بود و دوم اینکه چون بعد از وفات رسول پیشتر بود و از بعد از وفات امیر المؤمنین این عادت بهم رسید سوم اینکه این سخن از امیر المؤمنین از قبیل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است و بیان شده در کتاب فضل القرآن در حدیث چهارم و هم باب چهاردهم چهارم اینکه شان رسول اعلی از شان امیر المؤمنین است یعنی از باب افعالست ضمیرها مرفوع و فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که سلام میکرد بر زنان و بر میگردانیدند بر او سلام را و عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که سلام میکرد بر زنان و عادت رسول یا امیر المؤمنین این بود که نمیخواست که سلام کند بر جوان از جمله زنان و میگفت که میترسم که خوش آید مرا آواز او پس داخل شود بر من غفلت و وسوسه که زیاده باشد از آنچه طلب میکنم از ثواب در سلام کردن بر او باب یازدهم اصل باب التسلیم علی اهل الملل شرح این باب بیان حکم سلام کردن بر غیر اهل اسلام است مثل یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و مانند ایشان مخفی نماند که چون مصافحه از تمام حق سلامست چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب هشتم سه حدیث آخر این باب در مصافحه است و در این باب دوازده

بوار

حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ یَهُودِیٌّ عَلَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَعَائِشَةُ عِنْدَهُ فَقَالَ السَّامُ عَلَیْکُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلَیْکُمْ ثُمَّ دَخَلَ آخَرُ فَقَالَ مِثْلَ ذٰلِکَ فَرَدَّ عَلَیْهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَمَا رَدَّ عَلَی صَاحِبِهِ ثُمَّ دَخَلَ آخَرُ فَقَالَ مِثْلَ ذٰلِکَ فَرَدَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَمَا رَدَّ عَلَی صَاحِبَیْهِ شرح سام بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم در اصل سوم بفتح سین و فتح واو بود و این وزن مصدر قیاسی لازم باب علم است و مصدر موقوف بر سماع است و بر هر تقدیر بمعنی زرد و مرغان در بادی چیده است و این اثیر در کتاب نهایه تفسیر آن بمرگ کرده و نقلست که یهود این کلمه را بروشی میگویند که مشتبه بسلام میشود بر کسی که غافل باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت داخل شد یهودی بر رسول الله صلی الله علیه و آله و عایشه نزد او بود پس یهود گفت سام بر شما باد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بر شما باد و بعد از آن داخل شد یهودی دیگر پس گفت مثل آن پس رسول علیه السلام برگردانید بر او چنانچه برگردانید بر یار او و بعد از آن داخل شد یهودی دیگر پس گفت مثل آن پس برگردانید رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه برگردانید بر دو یار او اصل فَغَضِبَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ عَلَیْکُمُ السَّامُ وَالْغَضَبُ وَاللَّعْنَةُ یَا مَعْشَرَ الْیَهُودِ یَا اِخْوَةَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِیرِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَا عَائِشَةُ اِنَّ الْفُحْشَ لَوْ کَانَ مُمَثَّلًا لَکَانَ مِثَالَ سَوْءٍ اِنَّ الرِّفْقَ لَمْ یُوضَعْ عَلَی شَیْءٍ قَطُّ اِلَّا زَانَهُ وَلَمْ یُرْفَعْ عَنْهُ قَطُّ اِلَّا شَانَهُ قَالَتْ یَا رَسُولَ اللهِ اَمَا سَمِعْتَ اِلَی قَوْلِهِمْ السَّامُ عَلَیْکُمْ فَقَالَ بَلَی اَمَا سَمِعْتِ مَا رَدَدْتُ عَلَیْهِمْ قُلْتُ عَلَیْکُمْ شرح ما در ما رددت موصوله و مصدریه میتواند بود یعنی پس غضبناک شد عایشه پس گفت بر شما باد سام و غضب و لعنت ای گروه جهودان ای برادران بوزینگان و خوکان که در بنی اسرائیل مسخ شده بودند پس گفت عایشه را رسول الله صلی الله علیه و آله ای عایشه بدرستی که دشنام صریح اگر مصور بصورتی که جسم باشد و مثال آن باشد هر آینه میبود صورت بدی بدرستی که هموار کشیدن در هر شخصی هرگز گذاشته نشد مگر آنکه زینت داد او را و برداشته نشد هرگز مگر آنکه زشت کرد او را عایشه گفت ای رسول

ازدوم

با گوش بند خفی بسوی سخن ایشان که سام بر شما باد پس رسول علیه السلام گفت بلی گوش انداختم با آنکه
آنچه را که بر کرداندم بر ایشان چنان این که گفتم بر شما باد مخفی نماند که با وجود نصیحت درشتی رسول
علیه السلام بر کرد درشتی خود را ترک نکرد زیرا که ما سمعت الی قولهم درشت است و لهذا بر کردانیده
شد بر ادنی آن **اصل** فاذا سلم علیکم مسلم فقولوا سلام علیکم واذا سلم علیکم کافر فقولوا
علیک **شرح** این کلام امام محمد باقر علیه السلام است مسلم بصیغه اسم فاعل باب افعال است و در باب
تفعیل نیز میتواند بود و بر هر تقدیر مراد اینجا کسی است که حقیقت سلام را که مذکور شد در حدیث چهارم
باب هفتم قصد کرده باشد سلام علیکم بعنوان مثالست زیرا که وعلیکم السلام نیز مثل آن گفت و بر
هر تقدیر ضمیر جمع مبنی بر آنست که مذکور شد در حدیث دهم باب هفتم مراد بکافر اینجا کسی است که قصد
دشنام کرده باشد پس نسبت تسلیم بمحض اظهار اوست مخفی نماند که بنا بر این تقریر شاید بشما
و حکم آن مذکور شود در حدیث آینده **یعنی** پس چون اظهار سلام بر شما کند کسی که حقیقت سلام را قصد
کرده باشد پس گویید سلام علیکم و چون اظهار سلام بر شما کند کسی که دشنام شما قصد کرده باشد
پس گویید بر تو باد آنچه قصد کردی **دوم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تبدأوا اهل الکتاب بالتسلیم
واذا سلموا علیکم فقولوا وعلیکم **شرح** مراد باهل الکتاب اینجا جمعیت که حقیقت سلام را که مذکور شد
در حدیث چهارم باب هفتم فهمیده اند و قصد سلامتی از آفات دنیا میکنند و حکمت کلام باشد یا بیان
در جمعی که مظنون نباشد قصد ایشان که آیا دشنامست یا دعاست پس منافات نیست میان
این حدیث و حدیث سابق ضمیر جمع مبنی بر اینست که سلام کننده و دعا هر چند کس باشند پس اگر یک کس باشد
وعلیک باید گفت **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلام ابتدا مکنید اهل کتاب را که مخالف مذهب شما اند
بسلام در غیر صورت تقیه و چون سلام کنند بر شما پس گویید و بر شما نیز **سیوم اصل** سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الیهودی والنصرانی والمشرک اذا سلموا علی الرجل وهو جالس کیف ینبغی ان یرد
علیهم قال یقول علیکم **شرح** مراد بیهودی و نصرانی کسی است از جمله ایشان که مظنون است که قصد دشنام

کرده باشد و مراد بمشرک اینجا ناصب است که مذکور شود در حدیث یازدهم و میتواند بود که مراد بت
ظاهری باشد در صورتی که قصد دشنام او مظنون باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از یهودی و نصرانی و ناصب چون اظهار سلام کنند بر مرد بر حالی که او نشسته باشد چون بر او داشت
که بر کرداند بر ایشان در جواب پس امام گفت که میگوید بر شما باد آنچه قصد کرده اید **چهارم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا سلم علیک الیهودی والنصرانی والمشرک فقل علیک **شرح** مضمون
این موافق سابقست **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اقبل ابو جهل بن هشام ومعه
قوم من قریش فدخلوا علی ابی طالب فقالوا ان ابن اخیک قد آذانا وآذی آلهتنا فادعه
ومره فلیکف عن آلهتنا ونکف عن آلهته **شرح** اسم ابو جهل عمرو بفتح عین و سکون میم است و از بنی
مخزومست فاء فلیکف برای بیان امر در مره است و نکف مرفوع و جمله حالیه است **یعنی** روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت آمد ابو جهل بن هشام و با او جمعی از قریش بودند پس داخل شدند بر ابو طالب
پس گفتند بدرستی که برادر زاده تو ایذای ما کرده و ایذا کرده خدایان عبادت ما را پس بخوان
او را و امر کن او را باینروش که باید باز دارد خود را از ایذای خدایان عبادت ما بر حالی که باز میداریم
خود را از ایذای خدای عبادت او **ششم اصل** قال فبعث ابو طالب الی رسول الله صلی الله علیه وآله
فدعاه فلما دخل النبی صلی الله علیه وآله لم یر فی البیت الا مشرکا فقال السلام علی من اتبع
الهدی ثم جلس فخبره ابو طالب بما جاؤوا له **شرح** امام علیه السلام گفت پس فرستاد ابو طالب
کسی را بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس خواند او را پس چون داخل مجلس شد نبی صلی الله علیه وآله
ندید در خانه ابو طالب مگر مشرک را مراد جمعیت که وارد خانه ابو طالب شده بودند پس گفت سلام
بر کسی باد که تابع شد راه حق را مراد ابو طالب است و تصریح نکرد برای تقیه بعد از آن نشست پس
خبردار کرد نبی را صلی الله علیه وآله ابو طالب بآنچه آن جماعت آمده بودند برای آن **هفتم اصل** فقال او هل
لهم فی کلمة خیر لهم من هذا یسودون بها العرب ویطأون اعناقهم فقال ابو جهل نعم وما

الکلمة قال تقولون لا اله الا الله شرح «ان» بفتح همزه و تشدید نون و مکسوره است و بعضی مفتوحه میگویند
و گاهی بتخفیف واو ساکنه یا مکسوره یا مفتوحه میباشد در اصل او بتشدید واو و کسره یا مفتوحه یا
واو و کسره یا سکون ها بوده و ها محذوف شده و آن کلمه ایست که در مقام شکایت یا در مقام اظهار اندوه
میگویند و گاهی واو آن منقلب بالف میشود و ها ثابت میباشد چنانچه جوهری گفته است و نفت بخوانند
بقدر آن است یا اهل حل آن و مراد نیست که آن کلمه معقول شماست در سنگی که ایشان گفته شنید
یعنی پس نبی صلی الله علیه و آله گفت آیا ایشان را رغبت هست در کلمه که مترتب است برای ایشان این
مطلب که داده بیان این آنکه در قرآن خود [illegible] آن بان کلمه بنی عرب را [illegible] و بار کردن
ایشان بینند پس گفت ابوجهل آری رغبت هست و چیست این کلمه گفت میگوئید لا اله الا الله متن قال
فوضعوا اصابعهم فی آذانهم و خرجوا هرابا و هم یقولون ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا
الا اختلاق فانزل الله فی قولهم ص والقرآن ذی الذکر الی قوله الا اختلاق شرح هرابا بکسر ها جمع
هارب حالست از فاعل خرجوا [illegible] بهذا از قبیل [illegible] المبادی است زیرا که
گفتگوی دیگر ایشان شده و در اینجا اشارت بهفت آیتست اول ص والقرآن ذی الذکر
دوم بل الذین کفروا فی عزة وشقاق سیوم کم اهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا و لات حین مناص چهارم
وعجبوا ان جاءهم منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب پنجم اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا
لشیء عجاب ششم وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد هفتم ما سمعنا بهذا
فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق و در این آیت چند احتمال است [illegible] از جمله آنکه [illegible] نیست که
از ساق عرش چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که باب [illegible] است
رسول [illegible] وصی او [illegible] چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم و سیوم باب
مولد الائمة علیهم السلام که باب نوزده و دوم است و در حدیث سیوم باب نوزده و سیوم و سکون دال
باجرای وصل مجرای وقف است مثل و تظنون بالله الظنونا بنا بر قرائت بعض قراء و کسر و فتح دال

تعالی م

درقرائت

در قرائت شاذه است و بر هر تقدیر خبر مبتدای محذوف است [illegible] بتقدیر [illegible] تا با اینکه خطاب
بمحمد و آل محمد علیهم السلام باشد مثل کنتم خیر امة از جمله ذکر اهم علم محکم و متشابهات و احکام الهی است چنانچه
گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام
که باب بیستم است و [illegible] قریش [illegible] از اهل البیت هست [illegible]
جواب قسم مقدم شده و آن [illegible] قول [illegible] است بل برای اضراب [illegible] کسی [illegible]
بل تؤثرون الحیوة الدنیا و لات حین مناص [illegible] که قول الله تعالی باشد [illegible]
باشد در وقف [illegible] یعنی نیست که این حین مطلوب هست [illegible]
که [illegible] آخر الملة الآخرة عبارت از [illegible] است زیرا که
بعقاید قریش [illegible] شان مقدم است [illegible] کتاب [illegible] مرتبه است [illegible] و نصاری [illegible]
بقرآن [illegible] عالم [illegible] این جماعت که کافر شدند [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] پیش از ایشان که اهل [illegible] بودند پس فریاد کردند و نبود وقت خلاص [illegible]
[illegible] ایشان رسانند [illegible] عذاب الهی [illegible] ایشان و گفتند این ساحر [illegible]
[illegible] آیا گردانید معبودها را یک معبود [illegible] که این [illegible] چیزیست عجیب و روانه شدند
بزرگان ایشان که [illegible] صبر کنید بر معبودان خود [illegible] این توحید [illegible]
موافق مطلب [illegible] ما این توحید را در ملت [illegible] نصاری [illegible]
کرده بودند [illegible] این توحید [illegible] قرآنی صریح [illegible] جمیع اهل ملل عیسی [illegible]
گفت پس نهادند انگشتهای خود را در گوشهای خود و بیرون رفتند از خانه ابوطالب [illegible]
میگفتند نشنیدیم این توحید را در [illegible] کتاب [illegible]
کرد [illegible] پس فرو فرستاد الله عز و جل [illegible] ص والقرآن ذی الذکر را تا قول او که الا
اختلاق متن ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال [illegible] فی الذی علی الیهودی والنصرانی [illegible]

شرح تقول یعنی بگو زانکه بیان تقول است خبر، نه حدیث سوم و چهارم این باب سلام کن بتحریک است
مراد اینها این دو خطاب تو را نیست در خاطر مثل علی من اتبع الهدی که در حدیث سابق گذشت و مثل
علی امة دیگر مثل علینا و علی عباد الله الصالحین محتمل باشد که میتواند بود که حکایت قول ابراهیم در سوره هود
که قال سلام مبنی بر این باشد چه او در آن وقت منبه است که مخاطبین ملائکه اند و غیر خود و ملائکه
خود کسی را از زمره مؤمنین منبه است چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب
صدم که باب فی قلة عدد المؤمنین است و بنا بر این میتواند بود که قالوا سلاما از قبیل قالوا اکلا باشد
و حکایت خصوصیت لفظ ملائکه نشده باشد و مراد این باشد که سلامی کرد که از آن معلوم شد
که ایشان از ملائکه اند اگر مفسر سین است جمع سلمه و کسر لام است بمعنی سنگها یعنی روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بگو سنگها بر سر کرده باد از سلام بر یهودی و نصرانی سلام بفتح سین یا کسر آن گفته
آن ظاهر شود ششم حدیث قلت لابی الحسن موسی علیه السلام ارایت ان احتجت الی متطبب وهو
نصرانی ان اسلم علیه وادعو له قال نعم لا ینفعه دعاؤک شرح المتطبب بصیغه اسم فاعل
باب تفعل حاذق در علم طب و هو نصرانی جمله حالیه است ان اسلم بفتح همزه و تخفیف نون بدل
اشتمال متطبب است یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را خبر ده مرا اگر محتاج شوم بسوی طبیب
حاذق و او ترسا باشد که سلام کنم بر او و دعا کنم برای او آیا جایز است یا نه گفت آری جایز است
فایده نمیکند او را دعای تو اگر مسلمان نگردد زیرا که آن نیز قسمی است از دعا هفتم حدیث قلت لابی الحسن
علیه السلام ارایت ان احتجت الی الطبیب وهو نصرانی ان اسلم علیه وادعو له قال نعم
انه لا ینفعه دعاؤک شرح مضمونش موافق سابق است هشتم حدیث عن ابی الحسن الرضا
علیه السلام قال قیل لابی عبد الله علیه السلام کیف ادعو للیهودی والنصرانی قال تقول له
بارک الله لک فی دنیاک شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که گفته شد امام جعفر صادق
علیه السلام را که چون دعا کنم برای جهود و ترسا گفت بگوی او را که برکت کناد الله تعالی برای تو در دنیای تو

بفتح سین م

نهم حدیث عن احدهما علیهما السلام فی مصافحة المسلم الیهودی والنصرانی قال من وراء
الثوب فان صافحک بیده فاغسل یدک شرح روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
در مصافحه مسلمان با جهود و ترسا گفت از پس جامه میباید پس اگر مصافحه کند با تو بدست خود بی
آنکه در میان جامه باشد پس بشو دست خود را مخفی نماند که وجوب شستن دست منافات ندارد با آنکه
نجس نشده باشد ولی شستن نا صحیح باشد و ممکن است که شستن مستحب باشد بقرینه حدیث آینده
یازدهم حدیث قلت لابی عبد الله علیه السلام القی الذمی فیصافحنی قال امسحها بالتراب وبالحائط
قلت فالناصب قال اغسلها شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که برمیخورم بکسی که از اهل اسلام
دور است مثل بعض جهودان و ترسایان و دیگران پس مصافحه میکند با من آیا چه کنم گفت بمال دست خود را
بخاک زمین و دیوار گفتم پس مصافحه با ناصب اگر واقع شود چه کنم گفت بشو دست خود را مراد بناصب
کسی است که رسالت رسول الله را قبول دارد و امامت امامی که عالم بجمیع احکام باشد در هر زمان
خواه زمان خودش و خواه زمان سابق و خواه زمان لاحق قبول ندارد با وجود آنکه از علم و دانش
آن امام مستغنی نیست دوازدهم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل صافح رجلا مجوسیا
قال یغسل یده ولا یتوضأ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که مصافحه کرد با مردی
که گبر است امام گفت بشوید دست خود را و وضو نسازد یعنی که آن مصافحه وضو را باطل نمیکند تا اعاده
باید کرد یا یعنی که پیش از شستن دست وضو نسازد باب دوازدهم باب المکاتبة الی اهل
الذمة شرح این باب بیان حکم نوشتن مکتوب است برای جمعی که در عهد اهل اسلام اند و این باب دو حدیث است
اول حدیث سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون له الحاجة الی المجوسی او الی الیهودی
او الی النصرانی او ان یکون عاملا او دهقانا من عظماء اهل ارضه فیکتب الیه الرجل فی
الحاجة العظیمة ایبدأ بالعلج ویسلم علیه فی کتابه وانما یصنع ذلک لکی تقضی حاجته قال
اما ان تبدأ به فلا ولکن تسلم علیه فی کتابک فان رسول الله صلی الله علیه وآله قد کان یکتب

باطل م

الی کسری و قیصر شرح ان یکون بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر لام است و ان یکون بکسر لام
معطوفست بر محذوف تقدیر بجلب نفع عظیم او لأن یکون تمام او قرینه بر این محذوف
فی الحاجة العظیمة است و مراد ان یکون از قبیل وضع مظهر در مقام مضمر است زیراکه عامل اینجا یعنی حاکم
مستقلست و حاکم در رفع ضرر میباشد و ضمیر مستتر در یکون راجع بمجوسی و یهودی و نصرانیست الدهقان
بکسر و ضم دال بی نقطه و سکون ها و قاف و الف رئیس قبیله و مراد اینجا حاکم جزء است که از منصوبان
حاکم مستقلست فی اسنی الحاجة برای سببیت است العلج بکسر عین بی نقطه و سکون لام و جیم مرد کوهی
وحشی که قوی و فربه باشد و بفتح عین و کسر لام و بضم عین و فتح لام مخففه و مشدده و مرد قوی درشت
تعبیر مراد اینجا کافر قویست و ابتداء بالعلج عبارت از نوشتن اینست که لفلان بن فلان ان تبدأ
بصیغه مخاطب است و همچنین تسلم یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که میباشد او را
حاجت بسوی کسری یا بسوی یهودی یا بسوی نصرانی برای جلب نفع عظیم یا برای دفع ضرری عظیم یا
اینکه آن مجوسی یا یهودی یا نصرانی حاکم مستقلست یا حاکم جزء است از بزرگان اهل زمینی که آن
آنجا میباشد پس مینویسد بسوی او آن مرد برای حاجت بزرگ در جلب نفع یا دفع ضرر آیا ابتدا
بنام آن کافر میکند پیش از نام خود و سلام میکند بر آن کافر در مکتوب خود و جواب است
که میکند آن ابتدا و سلام را برای اینکه برآورده شود حاجت او در جلب نفع عظیم و دفع ضرر امام گفت
اما اینکه ابتدا کنی بنام او پس جایز نیست مراد عدم جواز آن در صورت عدم ضرورت داعیه بخصوص
آنست بقرینه حدیث آینده و اشارتست باینکه در اکثر اوقات حاجت بآن نمیباشد لکن سلام
میکنی بر آن کافر در مکتوب خود چه دیدی که رسول الله صلی الله علیه و آله تخیر مینوشت بسوی کسری
بکسر و فتح کاف و سکون سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و الف مقصوره که پادشاه مداین و توابع آن
بود از فرس و آن معرب خسرو است یعنی وسیع الملک و بسوی قیصر که پادشاه روم بود و نام
خود را مقدم مینوشت و سلام میرسانید چنانچه مشهور است که کسری برای همین نامه رسول را پاره کرد

و بر سر او آمد آنچه آمد دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکتب الی الرجل من عظماء
عمال المجوس فیبدأ باسمه قبل اسمه فقال لا بأس اذا فعل لاختیار المنفعة شرح پرسیده شد امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که مینویسد بسوی مردی از بزرگان حکام کبران پس ابتدا میکند
بنام آن کافر پیش از نام خود یا بنویسد که لفلان بن فلان پس امام گفت باکی نیست چون کرده باشد
برای برگزیدن نفع مراد اینست که اگر داند که مطلوب بادبی آن تقدیم حاصل نمیشود و آن مطلوب نزد
او عظیم باشد باکی نیست بقرینه حدیث سابق باب سیزدهم اصل باب الاغضاء شرح الاغضاء بغین
با نقطه و ضاد با نقطه مصدر معتل اللام یائی باب افعال چشم پوشانیدن از عیب برادر مؤمن و تغافل
یعنی این باب فضیلت تغافل از عیب برادر مؤمن است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال کان عنده قوم یحدثهم اذ ذکر رجل منهم رجلا فوقع فیه و شکاه
فقال له ابو عبد الله علیه السلام و انی لک باخیک کله و ای الرجال المهذب شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت بود نزد او جمعی که گفتگو میکرد با ایشان ناگاه مذکور ساخت مردی
از ایشان مردی را پس در پوستین او افتاد و شکایت کرد از او پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
و کجاست برای تو برادر تو که تمام عیار باشد و برادری و کدام از مردان پاکیزه کرده شده است
باعتبار اینکه جمیع اخلاق حمیده داشته باشد مراد اینست که تغافل میباید کرد از عیبهای برادران
مؤمن و الا هیچکس برادر هیچکس نمیشود دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا تفتش الناس فتبقی بلا
صدیق شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام تفتیش عیبهای مردمان مکن که باعث این میشود
که نمی یابی دوستی که همدم تو باشد باب چهاردهم اصل باب نادر شرح باب مضافست
بنادر یعنی این باب بیان مضمونیست که نادر و غریب است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول انظر قلبک فاذا انکر صاحبک فان احدکما قد احدث شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت وارس دل خود را پس چون نخواست رفیق ترا پس بدرستی که

کی از شما دوکس چنین کاری کرده که باعث آن شده و مراد این است که امام اینکه گریان می باشد مخفی

کرا این از جمله علم غیب نیست بلکه باستنباط از دلیلست و داخل نبوت نیست زیرا که دلیل آن خارق

عادت نیست دوم اصل سمعت رجلا یسأل اباعبدالله علیه السلام فقال الرجل یقول اودّک

فکیف اعلم انه یودّنی فقال امتحن قلبک فان کنت تودّه فانه یودّک شرح شنیدم از مردی که

پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزی پس آن مرد گفت که مردی میگوید دوست میدارم

ترا در باطن پس چون میدانم این را که او دوست میدارد و مراد در باطن باشد پس امام گفت دل خود را

پس اگر دوست میداری او را در باطن پس میدانی که او نیز دوست میدارد ترا در باطن سوم اصل

حدثنا مسعدة بن الیسع قال قلت لابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام انی والله لاحبک

فاطرق ثم رفع رأسه فقال صدقت یا ابا بشر سل قلبک عما لک فی قلبی من حبک فقد

اعلمنی قلبی عما لی فی قلبک شرح حکایت کرده است مسعدة بن الیسع که کنیت او ابوبشر است که گفتم

امام جعفر صادق علیه السلام از چیزها پس آن مرد گفت که مردی میگوید دوست میدارم ترا در باطن

پس چون میدانم این را که او دوست میدارد و مراد در باطن باشد پس امام گفت دل خود را امتحان کن پس اگر

دوست میداری او را در باطن پس میدانی که او نیز دوست میدارد ترا در باطن میدانستی که من بجا

فهم که هر آینه دوست میدارم ترا پس امام علیه السلام سر در پیش افکند بعد از آن برداشت سر خود را پس گفت

که راست گفتی ای ابوبشر سؤال کن دل خود را از آنچه برای تست در دل من از دوستی تو پس به تحقیق که

تحقیق اعلام کرده مرا دل من از آنچه برای منست در دل تو مراد تحقیق کرده دوستی دو دلی که بجهت بودن

نیست از هر دو طرف میباشد چهارم اصل عن الحسن بن الجهم قال قلت لابی الحسن علیه السلام لا

تنسنی من الدعاء قال او تعلم انی انساک قال فتفکرت فی نفسی وقلت هو یدعو لشیعته

وانا من شیعته قلت لا انسانی قال وکیف علمت ذلک قلت انی من شیعتک وانک لتدعو

لهم شرح او تعلم همزه استفهامست و واو برای عطف بر محذوفست یعنی آیا تجوز انی انساک و تعلم

وآن بصیغه مضارع مخاطب مجرد است یعنی روایت است از حسن بن الجهم که گفت که گفتم امام رضا علیه السلام

یا امام موسی کاظم علیه السلام را که فراموش مکن مرا از دعا امام گفت آیا با وجود اینکه تجویز نسیان من میکنی

این خبر چیست که دانی که من فراموش میکنم ترا حسن گفت پس فکر کردم در دل خود و با خود گفتم که او دعا میکند

برای شیعه خود و من از شیعه اویم گفتم نه فراموش میکنی مرا گفت و چون دانستی آنرا گفتم بدرستی که من از شیعه

توام و بدرستی که تو دعا میکنی برای ایشان اصل فقال هل علمت بشیء غیر هذا قال قلت لا

قال اذا اردت ان تعلم ما لک عندی فانظر الی ما لی عندک شرح و در شیء برای آنست و مفعول

علمت محذوفست یعنی بعلت عدم نسیان و میتوان بود که باء برای تقویت باشد و شیء مفعول به باشد

و حاصل هر دو یکی است زیرا که شیء بر هر تقدیر عبارت از دلیلست یعنی پس امام گفت آیا دانستی فراموش

کردن مرا بدلیل دیگر غیر این حسن گفت گفتم نه امام گفت چون خواهی که دانی آن دوستی اگر برای تست

در دل من پس ببین آن دوستی را که برای منست در دل تو مراد این است که اگر فراموش میکنی پس بدرستی که

من نیز ترا فراموش میکنم پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال انظر قلبک فان انکر صاحبک

فاعلم ان احدکما قد احدث شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است باب [illegible]

اصل باب العطاس والتسمیت شرح العطاس بضم عین بی نقطه و طاء بی نقطه والف و سین بی نقطه مصدر باب

نصر و ضرب عطسه کردن کسی والتسمیت بسین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب تفعیل دعا کردن برای

عطسه کننده یعنی این باب بیان آداب عطسه کردن و دعا برای عطسه کننده است و این باب

بیست و هفت حدیث است اول اصل قال ابوعبدالله علیه السلام للمسلم علی اخیه من الحق ان یسلم علیه

اذا لقیه ویعوده اذا مرض وینصح له اذا غاب ویسمته اذا عطس یقول الحمد لله رب العالمین

لا شریک له ویقول یرحمک الله فیجیبه یقول له یهدیکم الله ویصلح بالکم ویجیبه اذا دعاه

ویتبعه اذا مات شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام برای مؤمن بر برادر مؤمن او از جمله حق است

که سلام کند بر او چون برخورد او را و پرسش کند او را چون بیمار شود و خیرخواهی کند برای او چون غائب شود

ودعای عطسه کننده کند برای او و چون عطسه کند میگوید عطسه کننده که سپاس الله راست که تمام

کل اختیار بهر کس و هر چیز است شریکی نیست او را در ربوبیت و میگوید او را دعا کننده او که رحمت

کناد ترا الله تعالی پس جواب میدهد عطسه کننده او را میگوید که راهنمائی کناد شما را الله تعالی

و بعیب کناد حال شما را او دیگر از جمله حق اینست که قبول کند سخن او را و چون طلب کند او را بضیافت

و مانند آن و متابعت جنازه او کند چون بمیرد دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله

اذا عطس الرجل فسمّتوه ولو کان من وراء جزیرة و فی روایة اخری ولو کان من وراء البحر

شرح جزیره موضعی است که دور آن را آب دارد و مثل موضعی که در میان رود عظیم باشد و دو بار رود

دو حصه شده باشد البحر آب بسیار مثل رود عظیم و مراد در هر دو صورت اینست که بعد بسیار باشد که از

عطسه و تسمیت نرسد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون عطسه کند مرد پس دعای عطسه کنید او را

هر چند که باشد در پشت جزیره باید روش که شما در کشتی باشید و او در کشتی دیگر و میان دو کشتی جزیره باشد در

روایتی دیگر چنین است که هر چند که در پشت دریا باشد باید روش که شما در کنار رود عظیم باشید و او

در کنار دیگر باشد سیوم اصل کنا جلوسا عند ابی عبد الله علیه السلام اذ عطس رجل فما ردّ علیه

احد من القوم شیئا حتی ابتدأ هو فقال سبحان الله الا سمّتم ان من حق المسلم علی المسلم ان

یعوده اذا اشتکی و ان یجیبه اذا دعاه و ان یشهده اذا مات و ان یسمّته اذا عطس شرح

الجلوس بضم جیم جمع جالس الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است و جواب آن اینست که امام علیه السلام

در میان سخنی بود و توقع آن داشتند که دیگری تسمیت کند تا قطع کلام او نشود و چون دیگری نکرد خود

کرده و بعد از آن تندیم کرده یعنی بودیم نشستگان نزد امام جعفر صادق علیه السلام که عطسه کرد مردی پس

بر نگردانید بر او هیچ یک از آن جماعت چیزی از جواب تا آنکه ابتدا کرد امام علیه السلام جواب را پس از آن

گفت از روی تعجب که سبحان الله چرا تسمیت نکردید بدرستی که از جمله حق مؤمن بر مؤمن اینست که پرسش

کند او را چون بیمار شود و آنکه قبول دعوت او کند چون دعوت کند او را بضیافت و مانند آن و آنکه حاضر

شود نزد او چون بمیرد و آنکه دعای عطسه کننده کند او را چون عطسه کند چهارم اصل کنت عند الرضا

علیه السلام فعطس فقلت صلی الله علیک و قلت له جعلت فداک اذا عطس مثلک نقول له کما یقول

بعضنا لبعض یرحمک الله او کما نقول قال نعم الیس تقول صلی الله علی محمد و آل محمد قلت بلی

قال ارحم محمدا و آل محمد قلت بلی و قد صلی علیه و رحمه و انما صلواتنا علیه رحمة لنا و قربة

شرح نقول بصیغه متکلم بتقدیر استفهام است کما یقول بصیغه غائب است او کما نقول بصیغه متکلم نیز بتقدیر

استفهام است کما یقول بعضنا بصیغه غایب است او کما نقول بصیغه متکلم است و عطف بر کما یقول است پس تتمه

شق اول استفهام است و شق دوم استفهام محذوف است و اگر عطف بر نقول له میبود شق دوم استفهام

میبود الیس تقول بصیغه مخاطب است ارحم بتقدیر الیس تقول ارحم است و قد صلی تا آخر کلام راوی است برای

اظهار اینکه فهمیدم آنچه را که گفتی یعنی بودم نزد امام رضا علیه السلام پس عطسه کرد پس گفتم درود کناد الله تعالی

بر تو بعد از آن عطسه کرد پس گفتم درود کناد الله تعالی بر تو و گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم چون عطسه

کند مثل تو یعنی امام زمان آیا مختاریم باید روش که گوییم او را چنانچه میگوید بعض ما بعضی دیگر را که رحمت کناد

ترا الله تعالی یا چنانچه میگوییم که صلی الله علیک یا مختاریم یعنی مکلف نیستیم و هر دو جایز است گفت آری مختارید

آیا نیست اینکه میگویی در دعوات خود که صلی الله علی محمد و آل محمد گفتم بلی میگوییم امام گفت آیا نیست اینکه

میگویی در دعوات خود که ارحم محمدا و آل محمد مراد اینست که آیا مختار نیستید در دعا که هر کدام را که خواهید

بگویید گفتم بلی مختاریم و این منافات ندارد با آنکه صلی الله علیک بهتر باشد چنانچه مستفاد میشود از جمع

میان این و آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب نادر که باب صد و ششم است و تحقیق آنکه درود

کرده الله تعالی بر محمد و رحمت کرده او را و جز این نیست که درودهای ما بر او باعث رحمت برای ما و باعث

نزدیکی ما است بالله که آنحضرت مراد اینست که فهمیدم که این دعای حقیقی نیست تا منافی ادبی در آن باشد بلکه

اظهار رضا بر درود و رحمت است و این عبادتیست از جانب ما منحصر نه از که همچنین است لعن بر دشمنان

صلوات و الا اگر احتمال عفو یا تخفیف میبود این دعا تخیل میشد و اگر احتمال آن نمیبود این دعا طلب تحصیل حاصل

ثم عطس فقلت صلی الله علیک
ثم عطس فقلت صلی الله علیک

بعد از آن عطسه کرد پس گفتم درود
کناد الله تعالی بر تو م

حدیث پنجم اصل سمعت الرضا علیه السلام یقول التثاؤب من الشیطان والعطسة من الله عز وجل

شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت دهن دره از شیطان است و عطسه از الله عز وجل است و تحقیق

نامکرده در این چند احتمالست اول آنکه دهن دره وقت گفتگو دال بر کذب آنست و عطسه در وقت

گفتگو دال بر صدق آنست چنانچه می آید در حدیث بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم این باب

دوم آنکه دهن دره دلیل زیادتی خلط صاحبش است و لهذا در وقت گفتگو یا وقت شادی یا امری حاصل

صلابت می آید و عطسه دلیل صحت بعد از خلط است چنانچه می آید در حدیث آینده سوم آنکه دهن

دره اختیاری صاحبش است غالبا و مکروه است در نماز و مانند آن چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث

هشتم باب الخشوع فی الصلوة که باب شانزدهم است که دهن دره از الشیطان است و لهذا امر شده بر دن آب دهن

بر بینی و عطسه بی اختیار است غالبا و مکروه نیست چهارم آنکه دهن دره از ملاحظه دهن دره دیگری

هم میرسد بسیار پس مانند تقلید دیگریست که محبت باشد و عطسه چنین نیست حدیث ششم اصل عن صالح بن

ابی حماد قال سألت العالم علیه السلام عن العطسة وما العلة فی الحمد لله علیها فقال ان لله نعما

علی عبده فی صحة بدنه وسلامة جوارحه وان العبد ینسی ذکر الله عز وجل علی ذلک

واذا نسی امر الله الریح فجالت فی بدنه ثم یخرجها من انفه فیحمد الله علی ذلک فیکون حمده

عند ذلک شکرا لما نسی شرح صالح بن ابی حماد ادراک زمان امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری

علیهم السلام کرده و پس عالم عبارت از یکی از ایشانست نعما فی نسخه برای جمع است فجالت بجیم

همزه در ازنشدن یکبار و [؟] مانند آن و مراد اینجا فرو گرفتن جمیع مجاری بدن است چنانچه می آید در حدیث

بیست و سیوم این باب فرق میان حمد و شکر اینجا آنست که حمد ستایش بزبانست خواه در مقابل

نعمت و خواه در مقابل غیر آن و شکر تعظیم است در مقابل نعمت خواه بزبان و خواه بغیر آن حدیث هفتم

از صالح بن ابی حماد گفت پرسیدم دانای اهل البیت علیهم السلام از عطسه و اینکه چیست سبب در حمد

برای الله تعالی بنابر آن پس گفت بدرستیکه الله تعالی را نعمتهاست بر بنده خود بسبب صحت بدن او و

بسکون جیم و ضم همزه و در
منقوط بنقطه ...
باب تفعل ... بتقدیم جیم
و سکون م

ابن

بودن جوارح او مثلا درستی که بنده گاهی فراموش میکند یاد الله عز وجل را بنابر آنچه مذکور شد از نعمتها

یعنی که شکران میکند و چون فراموش کرد امر میکند الله تعالی باد را پس جاری میشود آن باد در بدن

او بر روشی که فرو گیرد جمیع مجاری بدن او را پس الله تعالی بیرون میکند آن باد را از راه بینی او پس از آن

حمد میکند الله تعالی را بنابر آن بیرون کردن پس میباشد حمد او نزد آن نعمت بیرون کردن شکری برای

آنچه در سابق از او بوده از نعمتها حدیث هفتم اصل کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فاحصیت فی البیت اربعة

عشر رجلا فعطس ابو عبد الله علیه السلام فما تکلم احد من القوم فقال ابو عبد الله علیه السلام الا

تسمتون فرض المؤمن علی المؤمن اذا مرض ان یعوده واذا مات ان یشهد جنازته واذا عطس

ان یسمته او قال ان یشمته واذا دعاه ان یجیبه شرح الا بفتح همزه و تخفیف لام مرکب از همزه استفهام

انکاری و حرف نفی است یا بتشدید لام حرف تحضیض است تسمتون بکسر نون مخفف بنابر تسمتوننی است

بفتح نون است و مفعول محذوف شده برای ظهور فرض بمعنی حق است او قال برای شک راوی است

که ندانسته که بسین بی نقطه گفته یا بشین با نقطه و هر دو یک معنی دارد حدیث بودیم نزد امام جعفر صادق

علیه السلام پس شمردم در آن خانه چهارده مرد را مراد غیر خود و غیر امام علیه السلام است یا مراد غیر خود است

یا مراد غیر امام است یا مراد مجموعست پس عطسه کرد امام جعفر صادق علیه السلام پس سخن نگفت هیچیک

از آن جماعت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا دعای عطسه نمیگویید مر او را حق مؤمن بر مؤمن چون

بیمار شود آنست که پرسش او کند و چون بمیرد آنست که حاضر شود جنازه او را و چون عطسه کند

که دعای عطسه کند برای او و چون دعوت بضیافت و مانند آن کند آنست که قبول کند دعوت او را حدیث هشتم

قال ابو جعفر علیه السلام نعم الشیء العطسة تنفع فی الجسد وتذکر الله عز وجل قلت ان عندنا

قوما یقولون لیس لرسول الله صلی الله علیه وآله فی العطسة نصیب فقال ان کانوا کاذبین

فلا نالهم شفاعة محمد صلی الله علیه وآله شرح نصیب رسول الله صلی الله علیه وآله در عطسه عبارت

از استحباب درود بر او است چنانچه ظاهر از حدیث نهم و دهم این باب و آله هر دو جا مجرور و معطوف

میشود

بر رسول الله است و معطوف بر ضمیر علیه است بی اعاده جار چنانچه مذهب کوفیین است یا منصوبست
بر مفعول معه بودن و احتمال چون دارد اللهم جمله دعائیه است نه خبریه که دلالت بر نفی کند با وجود آنکه بر سیاق معنی آنکه
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام خوب چیزیست عطسه نفع میرساند در بدن بکثرت و خروج و یادی که حضرت
و یاد می آورد الله عز و جل را گفتم بدرستیکه نزد ما جمعی هستند که میگویند نیست برای رسول الله صلی
علیه و آله در عطسه نصیبی یعنی که گفتن محمد بیشتر کرده و در دنیا بد فرستاد پس گفت اگر باشند
دروغگویان پس در نیابد ایشانرا شفاعت محمد صلی الله علیه و آله او نهم اصل عن ابن ابی عمیر عن
بعض اصحابه قال عطس رجل عند ابی جعفر علیه السلام فقال الحمد لله فلم یسمته ابو جعفر علیه السلام
و قال علیه السلام نقصنا حقنا ثم قال اذا عطس احدکم فلیقل الحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی محمد و اهل بیته قال فقال الرجل فسمته ابو جعفر علیه السلام شرح ظاهر آنچه می آید در حدیث
سیزدهم این باب اینست که عدم تسمیت اینجا برای این بود که عادت آن مرد ترک
درود بود مانند مخالفان چنانچه در حدیث آینده است یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعضی
اصحاب او گفت که عطسه کرد مردی نزد امام محمد تقی علیه السلام پس آن مرد گفت الحمد لله پس دعای عطسه نگفت
امام محمد تقی علیه السلام و امام علیه السلام گفت کم کرد از ما حق ما را بعد از آن امام گفت چون عطسه کند یکی
از شما پس باید که بگوید ستایش مر خداست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و درود کناد خدا بر محمد
و اهل بیت او محمد را وی گفت پس گفت آن مرد آنچه را که امام فرمود پس دعای عطسه گفت او را امام محمد
تقی علیه السلام مخفی نماند که ممکن است که ابو جعفر عبارت از امام محمد باقر علیه السلام باشد دهم اصل قلت
لابی جعفر علیه السلام ان الناس یکرهون الصلوة علی محمد و آله فی ثلثة مواطن عند العطسة
و عند الذبیحة و عند الجماع فقال ابو جعفر علیه السلام ما لهم ویلهم نافقوا لعنهم الله شرح یکرهون
نصبه مضارع غائب باب تفعیل است الکراهیة که کره و شمردن باشد از باب علم است الذبیحة بفتح ذال و
کسر با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه فعیله بمعنی مفعولست و عبارت از گوسفند

آنست که حق آن بریده میشود بشرط معرفت و میتواند بود که هم از آن دارند بشر باشند که منحرف میشود یعنی
گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستیکه مخالفان کراهت میشمرند درود بر محمد و آل محمد را در سه موضع نزد
عطسه و نزد ذبیحه یعنی نزد ذبح و نزد جماع پس گفت امام محمد باقر علیه السلام چه حالتست ایشانرا وای
ایشان منافق شده اند لعنت کند ایشانرا الله تعالی یازدهم اصل قال کان ابو جعفر علیه السلام اذا عطس
فقیل له یرحمک الله قال یغفر الله لکم و یرحمکم و اذا عطس عنده انسان قال یرحمک الله عز
و جل شرح عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که چون عطسه میکرد پس گفته میشد او را که رحمت کناد ترا
الله تعالی میگفت آمرزد الله برای شما و رحمت کناد شما را خواه مخاطب یکی بود و خواه متعدد و بنا بر آنچه
در حدیث دهم باب ششم و چون عطسه میکرد نزد او انسانی میگفت رحمت کناد ترا الله عز و جل دوازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال عطس غلام لم یبلغ الحلم عند النبی صلی الله علیه و آله فقال
الحمد لله فقال له النبی صلی الله علیه و آله بارک الله فیک شرح روایتست از امام جعفر صادق
گفت عطسه کرد غلامی که هنوز نرسیده بود به احتلام نزد نبی صلی الله علیه و آله پس آن پسر گفت الحمد
لله پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله برکت کناد الله تعالی در تو سیزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
اذا عطس الرجل فلیقل الحمد لله لا شریک له و اذا سمّت الرجل فلیقل یرحمک الله و اذا رد
فلیقل یغفر الله لک و لنا فان رسول الله صلی الله علیه و آله سئل عن آیة او شیء فیه ذکر الله
فقال کل ما ذکر الله فیه فهو حسن شرح امر در فلیقل در سه جا برای استحبابست مثل آنکه
و قطعا دو قرینه است دال و قرینه آنچه گذشت در حدیث نهم این باب که الحمد لا شریک له بجای درود
محمد و آل محمد باشد در موضع تقیه زیرا که جمعی که اعتقاد دارند درود بر ایشان و ندارند شریک میکنند دیگری را
با الله تعالی در حکم و قرینه آنچه گذشت در حدیث دهم باب ششم که در تسمیت خطاب بلفظ جمع است یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون عطسه کند مرد جایز است که گوید الحمد لله لا شریک له تصریح
درود بر محمد و آل محمد و چون دعای عطسه کنند او را گوید مرد جایز است که گوید یرحمک الله اسلی که خود هم

که چنانچه می آید در حدیث شانزدهم و هفدهم این باب و چون برگردانیدی یعنی که تسمیت کردی
پس جایز است که عطسه کننده و گوید یغفر الله لکم و لکم و ثانی خطاب بغیر جمع به دلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
پرسیده شد از این دعائی که بغیر قرآن باشد از آن ذکر الله تعالی باشد یعنی که پرسیده شد که آیا
این سه مقام چیزی از آیات یا دعوات معین هست که بغیر این [illegible] سالی
بیان بکن این دعائی معین نیست گفت هر چه مذکور شد الله تعالی از آن پس آن خوب است در هر سه مقام
چهاردهم اصل عطس ابو عبد الله علیه السلام فقال الحمد لله رب العالمین ثم جعل اصبعه علی انفه فقال
رغم انفی لله رغما داخرا شرح رغم به را بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم و حسن است
از رغم بفتح را و سکون غین خواری نسبت رغم به بینی باعتبار آنست که شتر سرکش را از بینی خوار و فرمان
بردار میکنند بگذاشتن مهار بر آن داخرا دال بی نقطه و خا با نقطه و را بی نقطه اسم فاعل باب منع و علم است که
خوار و وصف رغم به داخر برای مبالغه است یعنی عطسه کرد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت سپاس
الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بعد از آن گذاشت انگشت خود را بر بینی خود پس
گفت خوار شد بینی من برای تواضع الله تعالی خواری خوار پانزدهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام
من قال اذا عطس الحمد لله رب العالمین علی کل حال لم یجد وجع الاذنین و الاضراس شرح
گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر که گفت چون عطسه کرد که سپاس مر الله راست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز است بر هر حال خواه خوشحالی و خواه آزردگی در نیافت درد گوش ها و درد دندانها را

حالة حال م

شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال بدو وجع الاضراس و وجع الاذان اذا سمعتم من یعطس
فابدءوه بالحمد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در علاج درد دندانها و درد گوشها
که چون شنیده باشید کسی را که عطسه میکند پس پیش از آن عطسه کننده حمد گوئید مراد این است که عطسه کننده
و بسیاری از اوقات زود حمد نمیتواند گفت زیرا که او را مانع هم میرسد از جمع شدن بلغم در دهن و مانند آن
چنانچه می آید در حدیث نوزدهم پس شما انتظار کشیده زود حمد گوئید هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام

من سمع عطسة فحمد الله عز و جل و صلی علی النبی و اهل بیته صلی الله علیه و آله لم یشتک عینه
و لا ضرسه ثم قال ان سمعتها فقلها و ان کان بینک و بینه البحر شرح لم یشتک بفتح یا مضارع
و سکون شین با نقطه و ضم کاف بصیغه مضارع معتل اللام واوی باب نصر است عینه منصوب مفعول
به است الشکایة بکسر شین یا لبس از عضوی که آفتی داشته باشد یا آفتی از کسی که ظلم کرده باشد
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که شنید از دیگری آواز عطسه را پس حمد کرد الله عز و جل
کرد بر نبی و اهل بیت او صلی الله علیه و آله تا ابد از چشم خود و دندان خود یعنی که درد چشم و درد دندان
میکند این قسم کسی بعد از آن امام علیه السلام گفت که شنیدی عطسه را پس بگو آن کلمات را اگرچه هر چند
که میان تو و میان عطسه کننده آب عظیم باشد که تو در یک کنار آن باشی و عطسه کننده در کنار دیگر
باشد هجدهم اصل عطس رجل نصرانی عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له القوم هداک
الله فقال ابو عبد الله علیه السلام یرحمک الله فقالوا له انه نصرانی فقال لا یهدیه الله حتی
یرحمه شرح عطسه کرد مردی ترسا نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتند او را جمعی که حاضر بودند که
راه نمائی کند ترا الله تعالی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام رحمت کناد ترا الله تعالی پس آن جماعت گفتند
امام علیه السلام را که بدرستی که او ترساست مراد ایشان این است که رحمت الهی ترسا را در نمی یابد امام علیه السلام
برای بیان اینکه گر هدایت الهی او را از رسیدن رحمت برای او دریابد گفت هدایت میکند او را الله تعالی
مگر که رحمت میکند او را پس دعای من و شما یک معنی راجع میشود اگر گوئی بنا بر این سلام بر نصرانی
کرد و این منافی آنست که گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام گویم
گذشت ایضا در کتاب الحجة در حدیث چهلم مولد النبی صلی الله علیه و آله دو فائده که سلام بر کسی برای تکبر
و تجدید میثاق آلیت نه برای طلب حدوث عمل آن پس مخصوص اهل دین حق است و این جاری مجرای طلب
رحمت برای کسی نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا
عطس الرجل المسلم ثم سکت لعلة تکون به قالت الملائکة عنه الحمد لله رب العالمین فان قال الحمد

لله رب العالمين قالت الملائكة يغفر الله لك قال وقال رسول الله صلى الله عليه وآله العطاس للمريض دليل العافية وراحة للبدن شرح كون بصيغه غايبه وضمير مستتر راجع بعطاس است و
برای سببیت است وضمیر راجع بمصدر عطس است راحة مرفوع ومعطوف بر دلیل است با مجرور و معطوف
بر العافیه است ترجمه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
چون عطسه کند مرد مسلمان بعد از آن ساکت شود برای باعثی که بسیار میباشند بسبب عطسه مثل اینکه
بغم وهمی می آید بسبب عطسه میگویند ملائکه از جانب آن مرد که الحمد لله رب العالمین پس اگر گوید آن مرد
بعد از رفع مانع که الحمد لله رب العالمین میگویند ملائکه که بیامرزد الله تعالی گناهان ترا برای تو امام گفت
که وگفت رسول الله صلی الله علیه وآله که عطسه برای بیمار دلیل حصول صحت بعد از آنست و سبکی آنست
بالفعل برای بدن مخفی نماند که مراد عطسه کمتر از چهار بار است بقرینه حدیث آینده وایضا باعتبار غالب
زیرا که بعضی عطسه ها آفت بیمار باشند حدیث بیست و یکم اصل عن حذيفة بن منصور قال قال العطاس ينفع في
البدن كله ما لم يزد على الثلاث فإن زاد على الثلاث فهو داء وسقم شرح حذيفة بن منصور بن کثیر
از راویان امام محمد باقر وامام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهم السلام است عطاس اسم جنس عطسه است
در یک و در متعدد مستعمل میشود بخلاف عطسه که در یک مستعمل میشود ثلث بمعنی ثلث عطسات است این حدیث
نابرای بیان عطسه است ضمیر هو راجع بعطاس است افاده این میکند که اصل وریشه درد و سقم است
و اگر راجع بزیاده است افاده این میکند که اصل درد و سقم باشد ترجمه روایتست از حذیفة بن منصور گفت
که امام گفت جنس عطسه فایده میکند بدن را همگی آن مادام که زیاده نشده باشد بر سه پس اگر زیاده شد بر
عطسه بسیار زیاده یکی بلکه دو پس آن جنس عطسه درد و بیماریست بمعنی که ضرر میکند و باعث درد و بیماری
یا بمعنی که نفع میکند پس زیاده نشده است مانند درد و بیماری حدیث بیست و یکم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن
قول الله عز وجل إن أنكر الأصوات لصوت الحمير قال العطسة القبيحة شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره لقمان در بیان که مکروهتر آوازها هر آینه آواز خران است

امام گفت مراد عطسه درست بمعنی که عطسه که با آن آواز بلند باشد از جمله افراد آنست حدیث بیست و دوم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال من عطس ثم وضع يده على قصبة أنفه ثم قال الحمد لله رب
العالمين حمدا كثيرا كما هو أهله وصلى الله على محمد النبي وآله وسلم خرج من منخره الأيسر طائر
أصغر من الجراد وأكبر من الذباب حتى يصير تحت العرش يستغفر الله له إلى يوم القيامة شرح قصبه
بضم قاف وسکون صاد بی نقطه و با یک نقطه و را و صدت یک پشت المنخر بفتح میم وسکون نون وفتح
خا با نقطه و را بی نقطه وکسر میم وکسر خا وبضم میم وضم خا وبفتح میم وکسر خا سوراخ بینی مخصوص خرد
الایسر افعل تفضیل بمعنی سوراخ گشاده تر است زیرا که دو سوراخ بینی مختلف میشود در ساعات
روز و شب گاهی این گشوده تر میباشد و گاهی آن و اگر صفت مشبهه باشد بمعنی سوراخیست که در
چپ است عرش اینجا عبارت از قرآن میتواند بود و عبارت از منتهای اجسام میتواند بود ترجمه
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که عطسه کرد بعد از آن گذاشت دست خود را بر
بینی خود بعد از آن گفت سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است ستایشی بسیار
چنانچه او اهل آنست و درود کند الله تعالی بر محمد که نبی است و آل او و تسلیم کند الله تعالی بر ایشان
اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهلم باب مولد النبی صلی الله علیه وآله و وفاته بیرون
آمد از سوراخ بینی چپ او که گشاده تر است مرغی که کوچکتر است از ملخ و بزرگتر است از مگس تا رود و باشد
زیر عرش استغفار میکند الله تعالی را برای آن کس تا روز قیامت حدیث بیست و سیوم عن رجل من العامة
قال كنت أجالس أبا عبد الله عليه السلام فلا والله ما رأيت مجلسا أنبل من مجالسه قال فقال لي ذات يوم
من أين تخرج العطسة فقلت من الأنف فقال لي
أصبت الخطأ فقلت جعلت فداك من
أين تخرج
من أين تخرج فقال من جميع البدن كما أن النطفة تخرج من جميع البدن ومخرجها الإحليل
ثم قال أما رأيت الإنسان إذا عطس نفض أعضاؤه وصاحب العطسة يأمن الموت سبعة
أيام شرح من این تخرج سؤال از مخرج بمعنی جای بیرون رفتن از بدن نیست زیرا که آن واجب السؤال
نیست بلکه سؤال از منشأ حرکت آنست بجانب بیرون و آن مرد خیال کرده که آن منشأ بینی است و او دانسته

برای استیناف نحوی است و صاحب مرفوعست یعنی روایتست از مردی از مخالفان که گفت
همنشینی میکردم با جعفر صادق پس نزد او نشستم که دیدم مجلسی را که عطسه زد بشدت مجلسهای او آن مرد گفت
که پس گفت مرا ارشاد نمای بوزنی از کجا حرکت بجانب بیرون میکند عطسه پس گفتم از بینی پس گفت مرا
در یافتی غلط را پس گفتم فدایت شوم از کجا شروع در حرکت میکند بجانب بیرون گفت از جمیع اعضای
بدن چنانچه آب منی شروع در حرکت میکند از جمیع اعضای بدن و راه بیرون آمدن آن از دهان
سوراخ آلت مردیست بعد از آن گفت آیا نمی بینی او را که چون عطسه کرد فشار زده میشود اعضای
او و کسی که عطسه کند ایمن میشود از مرگ در یکهفته غالبا حدیث دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
تصدیق الحدیث عند العطاس شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله راستی سخن
سخن نزد جنس عطسه است خواه یکی و خواه بیشتر حدیث دوازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا
کان الرجل یحدث بحدیث فعطس عاطس فهو شاهد حق شرح گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله چون مرد سخن میگفته باشد بسخنی پس جنس عطسه کند عطسه کننده پس آن جنس عطسه شاهد حق
باشد بمعنی که تصدیق آن سخن میکند چنانچه گذشت در حدیث سابق حدیث سیزدهم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله تصدیق الحدیث عند العطاس شرح این موافق حدیث دهم است حدیث چهاردهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا عطس الرجل ثلاثا فسمته ثم اترکه شرح روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت چون عطسه کند مرد سه عطسه پس دعای عطسه کننده کن او را بعد از آن رها کن او را
اگر زیاده بر سه عطسه کند بمعنی که تسمیت کن او را باب شصت و سیم اصل باب اجلال ذی الشیبة المسلم
شرح الشیبة بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایان و باء یک نقطه مصدر معتل العین از باب ضرب سفید
شدن مو یعنی این باب بیان فضیلت بزرگ شمردن صاحب سفیدی موست که مسلمان باشد و این
باب شش حدیث است اول اصل قال لی ابو عبدالله علیه السلام ان من اجلال الله عز وجل
اجلال الشیخ الکبیر شرح من برای سببیت میتواند بود و برای تبعیض میتواند بود و بنابر تبعیض

شروع م

بعض م

افراد و بعض اجزا میتواند بود و بهر دو وجه عنوان مجازست الشیخ بفتح شین پیر یعنی کسی که ضعف کثرت
سال در او ظاهر شده باشد و بعضی میگویند ابتدای آن از پنجاه سالگیست یا از پنجاه و یک سالگیست
تا آخر عمر یا تا هشتاد سالگی یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که از جمله بزرگ شمردن الله
عز وجل بزرگ شمردن پیر کهن سالست حدیث دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من عرف فضل
کبیر لشیبته فوقره آمنه الله من فزع یوم القیمة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که شناخت
فضیلت بزرگ سالی را برای سالداری او در اسلام پس تعظیم کرد او را ایمن گرداند او را از اضطراب روز
قیامت حدیث سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من وقر ذا شیبة فی الاسلام آمنه الله
من فزع یوم القیمة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که تعظیم کرد صاحب سفیدی مو در اسلام
ایمن کرد او را الله تعالی از اضطراب روز قیامت حدیث چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ثلثة
لا یجهل حقهم الا منافق معروف النفاق ذو الشیبة فی الاسلام وحامل القرآن والامام العادل
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه کس اند که نمی شناسد حق ایشان را مگر منافقی که
نفاق او آشکار باشد اول صاحب سفیدی مو در اسلام و دوم عمل کننده و نگاه دارنده قرآن و سیوم
امام عادل که حکم او در جمیع مسائل از روی علم باشد نه ظن حدیث پنجم اصل قال لنا ابو عبدالله علیه السلام ان من
اجلال الله عز وجل اجلال المؤمن ذی الشیبة ومن اکرم مؤمنا فبکرامة الله بدأ ومن استخف
بمؤمن ذی شیبة ارسل الله الیه من یستخف به قبل موته شرح من در من اجلال برای سببیت
برای تبعیض میتواند بود چنانچه گذشت در شرح اول این باب و در بکرامة برای سببیت میتواند بود و برای صله
میتواند بود چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب الکرامة بفتح کاف مصدر باب حسن عزیز بودن
بدأ بباء یک نقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است و آن متعدیست و مفعول به آن محذوف
بتقدیر بدأه و ضمیر محذوف راجع بمصدر اکرم است البدء بفتح باء و سکون دال و همزه کردن کاری که
کرده نشده باشد دیگری چنان کرده باشد یا جبه الازهست و صله آن بکرامه است الله ابتدا بخیری

بعضی امالی م

حدیث م

کردن و بنابراین گرامی بعضی اکرام خواهد بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام از تعظیم عز و جل
تعظیم مؤمن صاحب سفیدی موست و هر که عزیز شمرد مؤمنی را پس بسبب عزت الله تعالی کرده از تعظیم خود
خود با بعضی که اکرام او پس از آن عظمت الهی قرار گرفته باشد این عمل از او صادر نشود و هر که سبکی
کند با مؤمنی که صاحب سفیدی مو باشد بر می‌انگیزد الله تعالی بسوی او کسی را که سبکی کند با او پیش از مردن
او ششم حس عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال من اجلال الله عز و جل اجلال ذی الشیبة المسلم
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت از تعظیم الله عز و جل است تعظیم
صاحب سفیدی مو که مسلمان باشد باب هفدهم حس باب اکرام الکریم شرح این باب بیان فضیلت
عزیز داشتن عزیز در میان مردمانست و در این باب سه حدیث است اول حس عن ابی عبد الله
علیه السلام قال دخل رجلان علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فالقی لکل واحد منهما وسادة
فقعد علیها احدهما وابی الآخر فقال امیر المؤمنین علیه السلام اقعد علیها فانه لا یابی الکرامة
الا الحمار شرح القی بصیغه مجهول از باب افعالست الوساده بفتح و کسر و ضم واو و سین بی نقطه والف و دال
بی نقطه متکا و مخده و مراد اینجا فرشی است که علیحده انداخته میشود برای نشستن عزیزی بر آن و دیگر جماعت
که دیگری شریک او نباشد در نشستن بر آن آزاده و نا بکسند و گاهی تعبیر از آن از استقلال بحکومت میکنند
چنانچه منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام گفت لو ثنیت لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم الخ
الکرامة بفتح کاف عزیز بودن و مراد اینجا قبول عزیز شمردن است و مثالها برای این می‌آید در کتاب الزی
والتجمل والمروة در حدیث سیوم باب کراهیة رد الطیب که با حجل و نعم است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت داخل شدند دو مرد بر امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس انداخته شد برای هر یکی
از ایشان مسندی پس نشست بر مسندی یکی از ایشان و سر باز زد از نشستن بر مسند دیگری پس گفت امیر المؤمنین
علیه السلام بنشین بر آن مسند چه بدرستی که سر باز نمیزند از قبول اعزاز مگر کسی که احمق باشد حس دوم قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه شرح ضمیر قال راجع بامام جعفر صادق

و میشاید بود که راجع بامیر المؤمنین علیه السلام باشد یعنی بعد از آن گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
چون آید نزد شما عزیز جمعی پس عزیز گردانید او را دوم حس قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اتاکم
کریم قوم فاکرموه شرح این مذکور شد در سابق سیوم حس قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
لما قدم عدی بن حاتم الی النبی صلی الله علیه وآله ادخله النبی صلی الله علیه وآله بیته و
لم یکن فی البیت غیر خصفة و وسادة ادم فطرحها رسول الله صلی الله علیه وآله لعدی بن حاتم
شرح الخصفة بفتح خاء با نقطه و فتح صاد بی نقطه و فاء فرشی که از بافتن برگ درخت خرما میبافند و
هر دو اینجا مناسب است و وساده مجرور بی تنوین است و مذکور شد در شرح حدیث اول این باب و ادم
بضم همزه و ضم دال بی نقطه جمع ادیم بفتح همزه و کسر دال و سکون یاء دو نقطه در پائین پوستهای گوسفند و بز
و گاو و شتر و مراد به وساده ادم نطعی است که از چند پوست دوخته باشند یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه چون آمد عدی بن حاتم بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله در اول آمدن او به مدینه پیش از اسلام
داخل کرد او را رسول الله صلی الله علیه وآله بخانه خود و نبود در آن خانه غیر فرشی کهنه و نطعی پس انداخت
آن نطع را رسول الله صلی الله علیه وآله برای عدی بن حاتم تا بالای آن نشیند چون عزیز قوم خود بود باب
هیجدهم حس باب حق الداخل شرح این باب بیان حق کسی است که داخل خانه شود برای ضیافت یا
برای زیارت اهل آن خانه و در این باب یک حدیث است حس عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله من حق الداخل علی اهل البیت ان یمشوا معه هنیهة اذا دخل
و اذا خرج شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله از
جمله حق داخل شونده بر خانه و اهل خانه این است که روند همراه او اندکی چون داخل شود بعنوان استقبال و چون
بیرون رود بعنوان مشایعت حس و قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا دخل احدکم علی اخیه
المسلم فی بیته فهو امیر علیه حتی یخرج شرح امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی
الله علیه وآله چون داخل شود یکی از شما بر برادر خود که مسلمانست در خانه آن برادر پس او است حاکم بر آن

بران برادر است وقتی که بیرون رود و مراد این است که چون بعنوان ضیافت یا زیارت رفته باشد آشنا آید پس
خاطر او را بدارد باب نوزدهم اصل باب المجالس بالامانة شرح باب بی تنوین و مضاف است و المجالس
مرفوع و مبتدا است و جار و مجرور خبر و ظرف زمان بمجلسها نشود و مراد بمضاف الیه مضمون آن لفظ و مراد امانت
آنست یعنی این باب بیان این است که از مجلسها سخن بیرون برد و نقل کرد بعنوان خیانت این
باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عوف عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول المجالس
بالامانة شرح این از شرح عنوان ظاهر است دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
المجالس بالامانة شرح این موافق سابق است سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المجالس
بالامانة و لیس لاحد ان یحدث بحدیث یکتمه صاحبه الا باذنه الا ان یکون ثقة او
ذکرا له بخیر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مجلسها با امانت است و نیست
کسی را که نقل کند سخنی را که میپوشاند آن را صاحبش مگر اینکه رخصت دهد او را صاحب آن مگر رخصت
آن صاحب مگر آنکه آن نقل از روی امانت علم دین باشد یعنی که حکم شارع بنقل آن شده باشد یا در
ادای شهادت و مانند آنها باشد یا ذکر کردن آن صاحب باشد بخوبی یعنی که آن سخن دلالت بر خوبی صاحبش
کند چنانچه مستحب است که آدمی اخفای خوبی خود کند و مستحب است دیگری را که اظهار آن کند باب بیستم
اصل باب فی المناجاة شرح این باب در بیان سرگوشی است و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان القوم ثلثة فلا یتناجی منهم اثنان دون صاحبهما فان
ذلک مما یحزنه و یؤذیه شرح فلا یتناجی نفی بمعنی نهی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون باشند جماعت سه کس یا که بگرد مجلس یا غیر مجلس پس سرگوشی نکنند از ایشان دو کس بی
اطلاع برادر ایشان بر سخن ایشان که چه میگویند چه بدرستی که آن عمل از جمله چیزهاست که اندوهگین میکند
او را و آزار میکند او را دوم اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اذا کان ثلثة فی بیت فلا
یتناجی اثنان دون صاحبهما فان ذلک مما یغمه شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل

مضاف ...

قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرض لاخیه المسلم المتکلم فی حدیثه فکانما خدش وجهه
شرح عرض بعین بی نقطه و را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التعریض سخن بر سخن
المسلم مجرور و صفت اخیه است المتکلم نیز مجرور و صفت اخیه است فی حدیثه متعلق بعرض است و ضمیر
راجع بمن است و اضافه مصدر بفاعل است یا ضمیر راجع باخیه است و اضافه مصدر بمفعول است خدش
بخا با نقطه و دال بی نقطه و شین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است وجهه منصوب و مفعول بها
و ضمیر راجع باخیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که سرگوشی کند و تعریض کند برای
برادر خود که مسلمان است و سخن گوینده است در سخن خود با دیگری که متعلق بآن برادر است مثل اینکه مدرسی باشد یا واعظی
سخن باشد و در اثنای آن دیگری سرگوشی کند با شخصی بسخنی که باشد بسخنی که در حق مدرس یا واعظ
پس چنان است که خراشیده باشد روی آن برادر را بچنگال و ناخن آن باب بیست و یکم اصل باب
الجلوس شرح این باب بیان آداب نشستن است و در این باب نه حدیث است اول اصل کان النبی صلی الله علیه
و آله یجلس ثلثا القرفصاء و هو ان یقیم ساقیه و یستقبلهما بیدیه و یشد یده فی ذراعه
و کان یجثو علی رکبتیه و کان یثنی رجلا واحدة و یبسط علیها الاخری و لم یر صلی الله علیه
و آله متربعا قط شرح القرفصاء بفتح قاف و سکون را بی نقطه و فتح فا و صاد بی نقطه و الف ممدوده و بضم
قاف و ضم را و فتح فا مصدر رباعی باب فعلل مرفوع و خبر مبتدای محذوف میتواند بود و مقدر بودنها
القرفصاء و منصوب و بدل تفصیل ثلثا میتواند بود و ماخوذ است از قرفصه مصدر باب فعلل بمعنی بستن
یا در بند بر برای تقدیم است یجثو بجیم و ثا بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب نصر است الجثو بضم
جیم و ضم ثا و تشدید واو مجتمع شدن یثنی بثا سه نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است
یعنی عادت نبی صلی الله علیه و آله این بود که سه نشستن از آنجمله است قرفصا و آن اینست که بر پا
کند دو ساق خود را و پیش اینها وا دارد دو دست خود را و ذراع خود یعنی که انگشتان یک دست
محیط بذراع خود کند و بود که مجتمع میشد در نشستن بر دو زانوی خود و بود که دو تا میکرد یک پای خود را

و بند دست خود را

وچنین میکرد و بران دیگر برا چنانچه زانوی آن بر بالای ران دیگری باشد یا چنانچه زانوی آن بر بالای
زانوی دیگری باشد و هر دو دوتا باشد و دیده نشد نبی صلی الله علیه وآله چهار زانو هرگز در مجلسی دوم حدیث
رأیتُ علیَّ بن الحسین علیهما السلام قاعداً واضعاً احدی رجلیه علی فخذه فقلتُ انّ الناس یکرهون
هذه الجلسة للملالة والربّ لا یملّ ولا تأخذه سنة ولا نوم شرح یکرهون بصیغه مضارع معلوم
باب تفعیل یا باب علم میتواند بود والجلسه بکسر جیم نوع نشستن الملالة بفتح میم مصدر باب علم اندوهگین
السنه ماندگی از عملی یعنی دیدم امام زین العابدین علیه السلام را نشسته گذاشته یکی از دو پای خود را بر ران
خود پس گفتم مر ایشانرا که مردمان مکروه میشمرند آن نوع نشستن را و میگویند مر ایشانرا که آن نوع نشستن صاحب
کل اختیار است یعنی خدای متکبرانه است پس گفت مر ایشانرا که من بجز این نیست که نشستم آن نوع نشستن برای
ماندگی بودن و صاحب کل اختیار ماندگی نمیشود و در نمی یابد او را ماندگی و نه خواب سوم حدیث عن
ابی عبد الله علیه السلام قال من رضی بدون الشرف من المجلس لم یزل الله عزّ وجلّ وملائکته
یصلّون علیه حتی یقوم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت کسی که راضی شود بنا
طلب شرف از مجلس همیشه الله عزّ وجلّ و ملائکه او درود میفرستند برای او تا وقتی که برخیزد چهارم حدیث
[illegible] الله صلی الله علیه وآله اکثر ما یجلس تجاه القبلة شرح اکثر منصوبست بنا بر ظرفیت [illegible]
مصدریه است و مضاف بمصدر حکم مصدر دارد و مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رأیته قدوم
الحاج تجاه منصوب و خبر کان است تجاه بضم و فتح و کسر تاء دو نقطه در بالا که منقلب از واو است
وجهه والف و [illegible] برابر یعنی بود رسول الله صلی الله علیه وآله اکثر در اکثر نشستن او متوجه قبله پنجم حدیث
جلس ابو عبد الله علیه السلام متورّکاً رجله الیمنی علی فخذه الیسری فقال له رجل جعلت فداک
هذه جلسة مکروهة فقال لا انما هو شیء قالته الیهود لمّا ان فرغ الله عزّ وجلّ من خلق السموات
والارض واستوی علی العرش جلس هذه الجلسة لیستریح فانزل الله عزّ وجلّ الله لا اله الا هو الحیّ
القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم وبقی ابو عبد الله علیه السلام متورّکاً کما هو شرح التورک بر کران نشستن

ویقولون انها جلسة الرب فقال انی انما جلست هذه الجلسة للملالة

بی جلسه گرده بعد بر استفهامست و میتواند بود که خبر باشد لمّا بفتح لام و تشدید میم بعد بر قالوا لمّا ان
ان بفتح همزه و تخفیف نون زایده است برای تأکید اتصال جزا بشرط السنة بکسر سین مصدر معتل
الفاء واوی باب ضرب ماندگی و بیهوشی و غفلت و پینکی وظاهر این حدیث آنست که مراد اینجا معنی
اولست و در کجا هو موصولست و هو مبتداست و خبرش محذوفست بتقدیر هو علیه یعنی نشست
امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که بر یک ران بود پای راستش و بر ران چپ او بود پس گفت او را
مردی قربانت شوم آیا این نوعی از نشستن است که مکروهست پس امام گفت نه بجز این نیست که آن
گروه یهود این چیزیست که تراشیده اند چنان انگاشته اند که چون فارغ شد الله عزّ وجلّ از آفریدن آسمانها
و زمین و راست شد بر عرش این نوع نشستن را طلب راحت کند از ماندگی که او را حاصل شده بود
از عمل پس فرو فرستاد الله عزّ وجلّ در سورة البقرة که الله نیست مستحق عبادتی مگر او دوست زنده و
ایستاده بکار خلق پیدا این آنکه در نمی یابد او را ماندگی از آفریدن جهان و نه خوابی مراد از سنة
او [illegible] معنی [illegible] و قول کردن است پس ماندگی مراد و متصور نیست و غافل نمیشود از چیزی برا
که [illegible] کامل من جمیع الوجوه است و غفلت نقص است پس خواب مراد و متصور نیست
جمله [illegible] این نظیر [illegible] اینجا بمعنی پینکی نیست و چون جملهٔ لا تأخذه سنة ولا نوم استیناف
بیانی القیوم است پس اگر بگویند لا تأخذه نوم ولا سنة ملیح نمیبود زیرا که مقتضای ترقی نیست با
اینکه ازاله ماندگی اشکالی دارد و محتاج بود یا طول مدت ترک عمل است بخلاف ازاله خواب زیرا که
کافیست در ان نظیر آنکه گوییم که علم الله تعالی محیطست بکل شیء خواه ضروری و خواه نظری و خواه عجیب
بیان این آنکه محتاج نیست بتوقیف و نه باستدلال و نه بتنبیه و اگر بگوییم که محتاج نیست بتنبیه و نه باستدلال
و نه بتوقیف ملیح نمیبود و باقی ماند امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بر یک ران چنانکه او بر ان بود ششم
حدیث کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا دخل منزلا قعد فی ادنی المجلس الیه حین یدخل شرح
عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که چون داخل مجلسی میشد می نشست در نزدیکترین مکانی

بسوی او وقتی که داخل شد بمعنی که هر جا خالی بود و نزدیکتر بود از جاهای خالی دیگر می‌نشست طلب
او نشستن میکرد هشتم مسل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوق
المسلمین کمسجدهم فمن سبق الی مکان فهو احق به الی اللیل قال وکان لا یاخذ علی بیوت السوق
کراء شرح مضمون این حدیث می‌آید در کتاب المعیشه در حدیث اول باب السبق الی السوق که باب سی و ششم
میخواهد بود و سوق المسلمین عبارت از بازار وقف عام مسلمانان باشد والف لام بیوت السوق برای
عهد خارجی باشد و این متعارف است در بعض مواضع که هر هفته روزی مردم از اطراف آن ده بازاری که وقف
عام است جمع میشوند و عصر عود باوطان خود میکنند فا فرق میان بیانیه و تفریعیه میخواهد بود و کراء
بکسر کاف والف ممدوده است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بازار مسلمانان مانند مسجد ایشانست بیان این آنکه هر که سابق شد بسوی مکانی پس او
اولی است بآن مکان تا شب امام جعفر صادق علیه السلام گفت و عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود
که میگرفت بر دکانهای آن بازار کرایه شاید که تعمیر آن دکانها را چون خراب شود از بیت المال
میکرده باشد هفتم مسل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ینبغی للجلساء فی الصیف ان یکون بین
کل اثنین مقدار عظم الذراع لئلا یشق بعضهم علی بعض فی الحر شرح گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله سزاوار است برای همنشینان در تابستان اینکه باشد میان هر دو کس دوری بمقدار استخوان بند
ذراع تا زحمت نرسانند بعض ایشان بر بعضی دیگر در گرمی هوا هشتم مسل رایت ابا عبد الله علیه السلام
یجلس فی بیته عند باب بیته قبالة الکعبة شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلام که می‌نشست
در خانه خود که در مکه داشت نزد در خانه خود برابر کعبه چون متوجه قبله نشستن عبادتست و بسا نظر
کعبه عبادتست باب پنجاه و دوم مسل باب الاتکاء والاحتباء شرح الاتکاء بتشدید تا دو نقطه
کسره مصدر معتل اللام الفاء واوی مهموز اللام باب افتعال تکیه کردن در وقت نشستن برای اینکه طول نشستن
میسر شود مثل تورک در وقت تشهد و مانند آن الاحتباء بحا بی نقطه و با یک نقطه مصدر معتل اللام واوی باب افتعال

جمع میان پشت و دو ساق کمند و صحت و مانند آن برای آنکه طول نشستن میسر شود و برای انتظار نماز
جماعت و مانند آن پس احتبا اخص مطلق است از اتکا یعنی این باب بیان تکیه کردن و جمع میان پشت
و دو ساق است در آن باب پنج حدیث است اول مسل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الاتکاء فی المسجد
رهبانیة العرب ان المؤمن مجلسه مسجده وصومعته بیته شرح اتکا در مسجد کنایت است از طول
جلوس در مسجد زیرا که حاجت میشود در آن بسوی اتکا غالبا رهبانیه بضم را بی نقطه و سکون ها و با یک نقطه
و کسر نون و تشدید یا دو نقطه در پایین و تا مصدریه منسوب برهبان است که جمع راهب است و مراد اینجا
ریاضت کشی است مراد بعرب اینجا امت نبی عربی است و اخراج است از ترسایان و امثال ایشان
پس مقصود اینجا مدح است نه ذم رهبانیه است نظیر آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث دوازدهم باب النوادر
که باب صدم است که نماز شب رهبانیه مؤمنان است و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان
والکفر در حدیث اول باب الشرایع که باب دوازدهم است که لا رهبانیة چنانچه بیان شد در شرح آن جملة ان
المؤمن استیناف بیانی است فرق میان جلوس مؤمن و غیر او است که حضور جماعت بیابد و غیر او اعم است
مجلسه مسجده مبنی بر نوعی از مجاز است و مقصود اینست که طول جلوس در مسجد میکند چنانچه گویا که در غیر مسجد جلوس
میکند صومعه بفتح صاد بی نقطه و سکون واو و فتح میم و عین بی نقطه عبارتست از خانقاه ترسایان و مانند
آن و صومعه بمعنی خلوت ایشان برای عبادت پس صومعته بیته عبارتست از اینکه خلوت نشینی و انقطاع
از اهل خود برای عبادت چنانچه خانقاه نشینان میکنند مذموم است زیرا که منافات با طول جلوس در مسجد دارد
و شعار ترسایان است پس محل گزاردن نوافل و مانند آن برای مؤمن خانه او است یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله که طول جلوس ریاضت کشی امت نبی عربی است بیان آنکه بهر کسی که مؤمن جای
همنشینی او بجماعت مسجد او است و خلوت او برای عبادت خانه او است دوم مسل قال رسول الله صلی
الله علیه وآله الاحتباء فی المسجد حیطان العرب شرح الحیطان بکسر حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در زیر
و طا بی نقطه جمع حایط دیوار است مراد بعرب اینجا امت نبی عربی است و اخراج است از ترسایان و امثال ایشان

یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که جمع میان دو ساق و پشت در مسجد دیوارهای امت منست
یعنی که زیارتگاه خانقاه نشینی میکرده اند و خلوت خود را احتبا ساخته اند برای تکیه و طول نمودگاهی
بدیوار جانب راست و گاهی بدیوار جانب چپ و گاهی بدیوار پشت تکیه میکرده باشند و اهل اسلام چون
خانقاه نشینی میکنند و طول جلوس در مسجد میکنند پس احتبا برای ایشان کار آن دیوارها میکند و این معنی
عظیم است بر جهلهٔ شبان و خانقاه صوفیه موافق انچه می آید در حدیث اول کتاب المعیشه سیوم حدیث قال رسول
الله صلی الله علیه و آله الاحتباء حیطان العرب شرح یعنی این ظاهر است از شرح سابق و ابن اثیر در نهایه
گفته که فیه انه نهی عن الاحتباء فی ثوب واحد هو ان یضم الانسان رجلیه
الی بطنه بثوب یجمعهما به مع ظهره ویشده علیها وقد یکون الاحتباء بالیدین عوض الثوب وانما نهی عنه لانه اذا لم
یکن علیه الا ثوب واحد ربما تحرک او زال الثوب فتبدو عورته ومنه الحدیث الاحتباء حیطان العرب ای لیس
فی البراری حیطان فاذا ارادوا ان یستندوا احتبوا لان الاحتباء یمنعهم من السقوط ویصیر لهم کالجدار چهارم حدیث
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یحتبی بثوب واحد فقال ان کان یغطی عورته فلا بأس
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جمع میکند میان پشت و دو ساق خود در حالی
که آنمرد با یک جامه است که پوشیده یعنی که غیر جامه ندارد پس امام گفت که اگر پوشانیده باشد عورت او را
پس نیست پروایی پنجم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یجوز للرجل ان یحتبی مقابل الکعبة شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جایز نیست برای مردی که جمع میان پشت و دو ساق خود
کند بگیرنده و حدت و ... آن در مقابل خانهٔ خدا یعنی که آنرا در مسجد الحرام کند زیرا که بی ادبیست باب سیوم
حدیث باب الدعابة والضحک شرح الدعابة بضم دال بی نقطه و عین بی نقطه و با یک نقطه مصدر باب منع خوشطبعی
یعنی این باب بیان خوشطبعی و خنده است و در این باب پنج حدیث است اول حدیث سألت ابا الحسن علیه السلام
فقلت جعلت فداک الرجل یکون مع القوم فیجری بینهم کلام یمزحون ویضحکون فقال لا بأس
ما لم یکن فظننت انه عنی الفحش شرح یمزحون بزای بی نقطه و حای بی نقطه صیغهٔ مضارع معلوم باب منع است

لم یکن را فاعل ... است و ضمیر مستتر راجع بفحش ... برای اینکه قرینهٔ مقام ظاهر است و راوی گمان
کرده که مرجع ضمیر فحش بضم فا و سکون حا است یعنی دشنام صریح یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام
را بنزدیش که گفتم فدایت شوم مردی میباشد با جماعت پس میگذرد میان ایشان سخنی یعنی آنکه خوش
طبعی میکنند و خنده میکنند آیا جایز است بودن آن مرد میان ایشان امام گفت باکی نیست مادام
که نشود آن پس گمان کردم که مراد امام علیه السلام از آن دشنام است حدیث ثم قال ان رسول الله صلی
الله علیه و آله کان یأتیه الاعرابی فیهدی له الهدیة ثم یقول مکانه اعطنا ثمن هدیتنا
فیضحک رسول الله صلی الله علیه و آله وکان اذا اغتم یقول ما فعل الاعرابی لیته اتانا شرح
بعد از آن امام رضا علیه السلام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله می آمد نزد او صحرانشین عرب
پس تحفه می آورد برای او تحفه بعد از آن میگفت همان جا که بده ما را قیمت هدیهٔ ما پس خنده میکرد رسول
الله صلی الله علیه و آله و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون غمناک میشد میگفت چه کرد آن
اعرابی یعنی که کجاست و چه حال دارد کاش می آمد نزد ما تا ما را ... و طلب ثمن هدیه تحفه بکند
دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن الا وفیه دعابة قلت وما الدعابة قال
المزاح شرح المزاح بضم میم خوشطبعی سؤال ... اشتراک دعابه است میان خوشطبعی و ... چنانچه مذکور
شد در شرح عنوان این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او
را دعابه هست گفتم چیست دعابه گفت خوشطبعی سیوم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام کیف مداعبة
بعضکم بعضا قلت قلیل قال فلا تفعلوا فان المداعبة من حسن الخلق وانک لتدخل بها السرور
علی اخیک ولقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یداعب الرجل یرید ان یسره شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام چگونه است خوشطبعی بعض شما شیعه با بعضی گفتم کم گفت پس این کار
مکنید یعنی کم خوشطبعی مکنید بلکه بسیار کنید زیرا که خوشطبعی از جملهٔ خوش خلقی است و بدرستی که تو
داخل میکنی بخوشطبعی خوشحالی را برادر مؤمن خود و بدرستی که تحقیق رسول الله صلی الله علیه و آله خوشطبعی میکرد

با مردی می‌خواست که او را خوشحال کند چهارم حس سمعنا ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله عز و جل
یحب المداعب فی الجماعة بلا رفث شرح الرفث بفتح را و سقط و فتح فا و ثا سه نقطه فحش یعنی شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد کسی را که خوشطبعی کند در میان جماعت
با کم با دشنام صریح باشد پنجم حس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ضحک المؤمن تبسم شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خنده مؤمن لب خنده است مراد نفی قهقهه است ششم حس عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کثرة الضحک تمیت القلب و قال کثرة الضحک تمیث الدین کما یموث
الماء الملح شرح تمیت بیا و دو نقطه پاس و تا دو نقطه بالا صیغه غایبه باب افعال و تمیث بیا
دو نقطه زیر من و ثا سه نقطه است در اول صیغه غایبه باب افعال و در دوم صیغه غایبه
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بسیاری خنده بمعنی که بحد قهقهه رسد و مکرر شود میمیراند
دل را و گفت بسیاری خنده میگدازد دین را چنانچه میگدازد آب نمک را هفتم حس عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من الجهل الضحک من غیر عجب قال و کان لا تبدین عن
واضحة و قد عملت الاعمال الفاضحة و لا یامن البیات من عمل السیئات شرح ضمیر قال اول
راجع بسکونی است و ضمیر کان یقول راجع بامام جعفر صادق است و ضمیر قال دوم راجع بامام جعفر
صادق است و ضمیر کان یقول راجع بامیر المؤمنین علیه السلام زیرا که این منقول شده از امیر المؤمنین هم در کتاب
الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب الذنوب که باب صد و یازدهم است و لا یامن بضم نون است [illegible]
و جمله عطف بر و قد عملت است که جمله حالیه است و اگر بکسر نون برای التقای ساکنین است [illegible]
و جمله عطف بر لا تبدین است بیات بفتح با یک نقطه و یا دو نقطه زیر پس از الف و تا دو نقطه بالا اسم
نبیت مصدر باب تفعیل است بمعنی آمدن کسی نزد دشمن برای شبیخون و مانند آن در شب و مراد اینجا مرگ
کردن ناگاه است یعنی روایت از سکونی از امام جعفر صادق السلام گفت بدرستی که از جمله جهالت
اطفالت خنده بی امری که عجب باشد گفت و عادت او این بود که میگفت کشاده مساز دندانهای پیش را بخنده

یقولها

وعل

و عمل اگر کردی علمهای رسوا کننده را و ایمن مباش از گرفتار کردن ناگاه که بر بدکرداری کسی ششم حس
قال ابو عبد الله علیه السلام ایاکم و المزاح فانه یذهب بماء الوجه شرح المزاح بکسر میم مصدر باب
مفاعله یعنی که دو کس با هم خوشطبعی با افراط رسانند زیرا که باب مفاعله برای مغالبه است و در مغالبه
مبالغه میباشد پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث دوم این باب یعنی گفت امام جعفر صادق ع
دور دارید از خود را و مبالغه در خوشطبعی با یکدیگر را چه بدرستی که آن میبرد آب رو را هفتم حس
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا احببت رجلا فلا تمازحه و لا تماره شرح روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت چون دوست داشتی مردی را پس مبالغه در خوشطبعی با او مکن و جدل مکن با او
هشتم حس عن ابی عبد الله قال القهقهة من الشیطان شرح روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت خنده قهقهه از جانب شیطان است نهم حس سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول کثرة الضحک تذهب بماء الوجه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بسیاری
خنده یعنی خنده قهقهه که مکرر شود میبرد آب رو را دهم حس قال امیر المؤمنین علیه السلام ایاکم و المزاح
فانه یجر السخیمة و یورث الضغینة و هو السب الاصغر شرح مزاح اینجا بکسر میم است و فرق
میان سخیمه و ضغینه اینجا اینست که اول کینه است و دوم کینه است که ظاهر میشود یعنی گفت امیر المؤمنین
علیه السلام دور دارید از یکدیگر خود را و مبالغه خوشطبعی با یکدیگر را چه بدرستی که آن میکشد کینه را و باعث
و باعث میشود ظهور کینه را در اعضا و آن نیست دشنام کوچک یازدهم حس عن ابی جعفر علیه السلام
قال اذا قهقهت فقل حین تفرغ اللهم لا تمقتنی شرح لا تمقتنی بصیغه نهی حاضر باب نصر از تمقیت [illegible]
روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خنده قهقهه کردی پس بگو وقتی که فارغ میشوی که خدایا غضب
بر من مکن مراد اینست که خنده قهقهه گاهی باعث غضب الهی میشود و این تحاف [illegible] دوازدهم حس
دعوه لال ابی عبد الله علیه السلام و ابی جعفر علیهما السلام او احدهما قال کثرة المزاح تذهب
بماء الوجه و کثرة الضحک تمج الایمان مجا شرح مزاح اینجا بضم میم و کسر میم میتواند بود و تمج [illegible]

مضارع خائیه باب نصر است المج بفتح میم بیرون انداختن چیزی از دهن یعنی راه دهن بالا برود
سنه حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیهما السلام یا یکی از آن دو امام علیهما السلام
گفت بسیاری خوشطبعی میبرد آب رو را و بسیاری خنده بیرون می اندازد ایمان را بیرون انداختنی بیرون
انداختن چیزی از دهن یازدهم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المزاح السباب الاصغر شرح
مزاح اینجا بکسر میم است مصدر باب مفاعله است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث نهم آن
دوازدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایاکم والمزاح فانه یذهب بماء الوجه ومهابة الرجال
شرح مزاح اینجا بکسر میم است المهابه بفتح میم والف مصدر باب علم ترسناک بودن و تعبیه کردن اضافه
اضافه مصدر بمفعول است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دور دارید خود را
و مبالغه در خوشطبعی با هم پرستی که آن میبرد آب رو را و هیبت مردان را یعنی که از صاحبش کسی هیبت
نمیبرد و مردمان جرات براو هم میرسانند چنانچه می آید در حدیث آینده سیزدهم حدیث قال ابو عبد الله
علیه السلام لا تمازح فیذهب بهاؤک ولا تمار فیجترأ علیک شرح البهاء بفتح با بکسر مصدر مثل [illegible]
دادی باب نصر روشنی و علم و حسن خوش صورت بودن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مبالغه در
جدل مکن با مردمان تا رود حسن تو و مبالغه در خوشطبعی مکن تا جرات کرده شود بر تو چهاردهم حدیث عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا تمازح فیجترأ علیک شرح این ظاهر است از شرح سابق پانزدهم حدیث عن ابی الحسن علیه السلام
انه قال فی وصیة له لبعض ولده او قال قال ابی لبعض ولده ایاک والمزاح فانه یذهب بنور
ایمانک ویستخف مروتک شرح مزاح اینجا بکسر میم است یستخف بصیغه معلوم است یعنی روایت
از امام موسی کاظم علیه السلام که او گفت در سفارشی که او را بود برای بعض اولاد خود یا امام گفت که
پدرم امام جعفر صادق علیه السلام بعض اولاد خود را که دور دار از یکدیگر خود را و مبالغه در خوشطبعی با هم
پرستی که آن میبرد روشنی ایمان تو را و سبکی بر ساند بمروت تو یعنی که هیبت مردان را در تو کم میکند شانزدهم حدیث
عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال کان یحیی بن زکریا علیهما السلام یبکی ولا یضحک وکان عیسی بن مریم علیهما السلام

میم است سبب تکسیر او

کان او

یضحک

یضحک ویبکی وکان الذی یصنع عیسی علیه السلام افضل من الذی کان یصنع یحیی علیه السلام شرح
یحیی آخر انبیای موسی است و زمان رسالت او پنجسال بوده و پدرش زکریا پیش از وی بوده
در وقت وفات زکریا عیسی علیه السلام دو ساله بوده و چون عیسی علیه السلام هفت ساله رسید یحیی
معزول شد و عیسی صاحب کتاب و شریعت تازه شد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول
باب نوزدهم که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن است یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام
گفت بود یحیی بن زکریا علیهما السلام با بیرون شیوه گریه میکرد از ترس عذاب الهی و خنده هرگز نمیکرد و بود
عیسی بن مریم علیهما السلام با بیرون شیوه گریه میکرد و خنده میکرد و بود آنچه میکرد عیسی علیه السلام فاضلتر
از آنچه میکرد یحیی علیه السلام باب بیست و چهارم اصل باب حق الجوار شرح الجوار بضم و کسر جیم مصدر
باب مفاعله همسایگی یعنی این باب بیان حق همسایگی است و درین باب شانزده حدیث است اول
حدیث عن عمر بن عکرمة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له لی جار یؤذینی فقال
ارحمه فقلت لا رحمه الله فصرف وجهه عنی قال فکرهت ان ادعه فقلت یفعل بی
کذا وکذا ویفعل ویؤذینی فقال ارأیت ان کاشفته انتصفت منه فقلت بلی اربی علیه
شرح ارحمه چون جمله دعائیه است و در حکم مضارع است لا بر سر لفظ ماضی در آمده ولی تکرار آن لازم نیست المکاشفة
اظهار عداوت با کسی اربی برابر شیطه و با یکشطه و یا دو شطه در پس بصیغه متکلم وحده از باب افعال
یعنی روایتست از عمر بن عکرمه بکسر عین و سکون کاف و کسر را گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق
علیه السلام پس گفتم مرا همسایه ایست که آزار من میکند پس گفت رحم کن بر او یعنی که طلب رحمت کن برای
او از الله تعالی او را تا از آزار تو برگردد پس گفتم رحمت مکناد او را الله تعالی پس امام گردانید روی خود را
از من براوی گفت پس ناخوش کردم که گذارم امام را با این حالت پس گفتم که میکند با من چنین و چنین و میکند
و آزار من میکند پس امام گفت خبر ده مرا که اگر اظهار عداوت با او کنی انتقام آنچه کرده و تا و برابر میکنی و پس
گفتم بلکه زیاده میکنم بر او حدیث فقال ان ذا ممن یحسد الناس علی ما آتاهم الله من فضله فاذا رای

نعمة على أحد فكان له أهل جعل بلاءه عليهم وإن لم يكن له أهل جعله على خادمه فإن لم يكن
له خادم أسهر ليله وأغاظ نهاره شرح مشار اليه در اين جا عبارتست كه مفهوم ميشود از بودن ولي
عليه من درمبتدا بايست ظاهر آنچه گذشت در كتاب الحجة در احاديث باب شأن انا انزلناه اينست كه باب ان الائمة
ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذين ذكرهم الله عزوجل است اينست كه من يحسده الناس عبارت از كي
از رؤساي ضلالت از جمله اصحاب رسول عليه السلم باشد وشايد كه او عمر بن الخطاب باشد چون مخاطب امام
او بوده ولفظ مضارع در يحسده براي موافقت لفظ قرآن در سورهٔ نساء باشد ضمير مستتر در راي راجع بمن
يحسده است ونحو عبارتست از مستقل بودن ونيابت بودن كه كسي دستي بر صاحبش نداشته باشد مثل اعتبار
از رسول الله است صلى الله عليه وآله فكان معطوف بر راي است ضمير له راجع بمحسود است اهل عبارت
از اهل بيت رسول الله است ومراد اهل بالنعمة عليهم است ضمير جعل وضمير بلاءه راجع بمن يحسده است وان
لم يكن له اهل بمعنى ان لم يكن له اهل بالنعمة عليهم است خادم بمعنى نوكر ملازم است ومراد خادم بالنعمة عليه است
لم يكن له خادم بالنعمة عليه است ضمير مستتر در اسهر ودر اغاظ راجع بمن يحسده است وضمير ليله ونهاره راجع
بمن يحسده است تعلق اسهار بليل واغاظه بنهار از قبيل مجاز در نسبت است ومراد اسهار خودش در شب و
اغاظه خودش در نهار است يعني پس امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستي كه از براي جبارست
از كسي كه حسد ميكند ائمه معصومين را بنابر آنچه داده است ايشان را الله تعالى از فضل رحمت خود پس چون پيغمبر يعني
بر يكي از ائمه معصومين مثل رسول الله صلى الله عليه وآله پس باشد براي او اهلي كه آن نعمت باشند ميكرد آزار
جبار آزار خود را بآن اهل او واگر نباشد او را اهلي كه آن نعمت باشند ميكرد آزار خود را بر خادم
او كه آن نعمت باشد مثل رجل از جمله انصار كه مذكور ميشود پس اگر نباشد براي او خدمتكاري كه آن نعمت باشد
بيدار ميكند آن حاسد شب خود را وخشمناك ميكند روز خود را امس ان رسول الله صلى الله عليه وآله
أتاه رجل من الانصار فقال إني اشتريت دارا في بني فلان وإن أقرب جيراني مني جوارا من لا
أرجو خيره ولا آمن شره قال فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام وسلمان وأبا ذر و

بمعنى نوكر خادم

ونسيت آخر وأظنه المقداد أن ينادوا في المسجد بأعلى أصواتهم بأنه لا إيمان لمن لم يأمن جاره
بوائقه فنادوا بها ثلاثا شرح رجل خادم رسول عليه السلام بوده بني فلان عبارت از بني عدي است كه قبيله
عمر بن الخطاب است يا از بني تيم است كه قبيله ابوبكر بوده يا از بني اميه است كه قبيله عثمان ومعاويه ومروان
وامثال ايشان بوده وعبارت از قبيله ديگر است از قبايل ساعيان در غصب حق اهل البيت عليهم السلم
از جمله منافقان اصحاب ونسيت آخر واظنه المقداد كلام عمر بن عكرمه است البوائق با باء يك نقطه و بعد
از الف وقاف جمع بائقه بعد از الف با همزه عبارت از شرارت است يعني كه هر كدام
آن چهار كس بطرفي از چهار طرف مسجد ندا كردند سه بار تا هر كه در مسجد باشد بشنود وفهمد يعني بيان
اين كه رسول الله صلى الله عليه وآله آمد نزد او مردي از اهل مدينه كه خادم او بود وپس گفت بدرستي كه من خريدم
سرايي در محله اولاد فلان وبدرستي كه نزديكتر همسايگان من بنسبت بمن باعتبار همسايگي كسي است كه اميد خير او
ندارم وايمن از شر او نيستم مراد اينست كه چون منسوب بتوام ومستقل ندارم آن منافق آزار من ميكند
امام گفت پس امر كرد رسول الله صلى الله عليه وآله علي عليه السلام را وسلمان را وابوذر را وفراموش كردم
ديگري را وگمان ميكنم كه او مقداد باشد باينكه فرياد كنند آن چهار كس در چهار طرف مسجد بلندترين آوازهاي
خودشان باينكه شأن اينست كه نيست ايمان كسي را كه ايمن نشد همسايه او از بلاهاي وي پس فرياد كردند آن
چهار كس آن كلمه هر كدام سه بار مراد اينست كه بعد از آن فرياد كردن آن مرد صاحب استقلال شد و آن
منافق خود را اسير جبر خود واغاظه نهار خود كرد چنانكه رسول عليه السلام در حيرة بود وبعد از آن كرد آنچه
كرد پس ضعف ابتداي جبار راتق شيعه اماميه نيست هر كدام كه در دولت آن زمان باشد بعد كه بزرگ گشت اصل ثم أومأ بيده
إلى كل أربعين دارا من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله شرح ظاهر حديث اول باب
اينست كه ثم أومأ كلام امام باشد وضمير راجع برسول عليه السلام باشد وميتواند بود كه كلام عمر بن عكرمه باشد وضمير
راجع بامام جعفر صادق عليه السلام باشد كل اربعين عبارت از چهار اربعين است كه بيان آن شد وبعد از آن
مدينه وغلغله در مدينه وشايد راجع برسول عليه السلام است يعني بعد از آن اشارت كرد بدست خود بسوي

ايشان را

چهل سرا از جانب پیش او و از جانب پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او
یعنی که چهار بار بچهار طرف اشارت کرد و یکبار گفت کل اربعین دارا چنانچه می آید در حدیث الی
باب آینده دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه علیه السلام قال قرات فی کتاب علی علیه السلام
ان رسول الله صلی الله علیه و آله کتب بین المهاجرین و الانصار و من لحق بهم من اهل یثرب ان
الجار کالنفس غیر مضار و لا آثم و حرمة الجار علی الجار کحرمة امه الحدیث مختصر شرح این حدیث
بتمامه می آید در کتاب الجهاد در حدیث پنجم باب اعطاء الامان که باب نهم است ان همزه و جای فتح همزه
و کسر سین مهمله میتواند بود و کالنفس بسکون فا است خبر مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو غیر
المضار بضاد با نقطه و الف و تشدید راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب مفاعله کسی که ضرر رسانیده
شود در عوض ضرری که او رسانیده و الآثم بهمزه و الف و همزه منقلب از واو یا منقلب از یا بصیغه اسم
فاعل مهموز الفاء معتل العین باب نصر یا باب ضرب کسی که بیگانه یا خویش باشد و در نسخ بجای سه نقطه آثم
بمعنی کسی که گناهکار باشد و بر این تقدیر معنی این است که سلوک با او کرده شود مانند سلوک که با گناهکار کنند
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام که گفت خواندم در کتاب
علی علیه السلام است آنرا جامعه مینامند اینکه رسول صلی الله علیه و آله نوشت و مقرر کرد میان مهاجران
و انصار و هر که لاحق بایشان شد از اهل مدینه و حاصل آن اینکه همسایه آدمی مانند خود اوست چه
این که ضرر رسانیده نمیشود در عوض ضرری که رسانیده باشد یا یعنی که اگر کسی برو ستم کند رفع ستم
از او میباید کرد و حرمت همسایه بر همسایه مانند حرمت مادر است این حدیث دور و دراز است و اینجا
مختصر شده سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال حسن الجوار یزید فی الرزق شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت خوبی همسایگی زیاد میکند روزی را یعنی که باعث برکت در رزق میشود چهارم
حدیث عن اسحق بن عمار عن الکاهلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان یعقوب علیه السلام لما
ذهب ابنه بنیامین نادی یا رب اما ترحمنی اذهبت عینی و اذهبت ابنی فاوحی الله تبارک

و تعالی لو امتهما لاحییتهما لک حتی اجمع بینک و بینهما و لکن تذکر الشاة التی ذبحتها و شویتها
و اکلت و فلان الی جانبک صائم لم تنله منها شیئا شرح بنیامین بکسر با یک نقطه و سکون نون و یا دو
نقطه در پایین و الف و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و نون برادر مادری و پدری یوسف علیه السلام است
و مادر ایشان راحیل نام داشته و یوسف علیه السلام نیز بیری او را بمصر طلبید و با خود نگاه داشت
بحکمی که زدی کرده چنانچه در سوره یوسف مذکور است و اما ترحمنی برای تمنی حالت یعنی که آیا هنوز
وقت رحم نشده و تذکر بصیغه امر حاضر باب تفعل یعنی روایت است از اسحق بن عمار از کاهلی که گفت
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که یعقوب علیه السلام چون رفت از دو بنیامین یعنی
که خبر رسید باو که عزیز مصر بنیامین را منع از برگشتن بکنعان نمود ندا کرد که ای صاحب کل اختیار من آیا زود
رحم نمیکنی مرا کور کردی دو چشم مرا و بردی از من دو پسر مرا که یوسف و بنیامین باشند پس وحی کرد او را خدای
تعالی اگر میرانیده بودم ایشان را هر آینه زنده میکردم ایشان را برای تو تا جمع کنم میان تو و میان ایشان
و لیکن بیاد خود آور گوسفندی را که ذبح کردی آنرا و بریان کردی آنرا و خوردی و حال آنکه فلان مرد در پهلوی
خانه تو روزه بود و عطا نکردی او را از آن چیزی یعنی که طلب کردی او را بضیافت تا ثواب تفطیر صائم
همسایه را بیابی یعنی که نفرستادی بسوی او چیزی تا در شب بآن افطار کند پنجم حدیث و فی روایة اخری
قال فکان بعد ذلک یعقوب علیه السلام ینادی منادیه کل غداة من منزله علی فرسخ الا من اراد
الغداء فلیات الی یعقوب و اذا امسی نادی الا من اراد العشاء فلیات الی یعقوب شرح
و فی روایة اخری کلام شیخ است الغداء بفتح غین با نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده طعام چاشت
العشاء بفتح عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده طعام شام یعنی و در روایتی دیگر که غیر روایت کاهلی است
در تتمه حدیث این است که امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس بود بعد از آن یعقوب علیه السلام منادیش که ندا
میزد جارچی او که در اول روز از منزل یعقوب بر مقدار یک فرسخ که آگاه باشید هر که چاشت دارد بیاید که
نزد یعقوب و چون آخر روز میرسید جار میزد که آگاه باشید هر که اراده شام دارد بیاید به نزد یعقوب

اراده م

ششم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاءت فاطمة علیها السلام تشکو الی رسول الله صلی الله علیه
و آله بعض امرها فاعطاها رسول الله صلی الله علیه و آله کریسة و قال تعلمی ما فیها فاذا فیها
من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذی جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه
و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت شرح مرکاری که صفحه به یه باشد کره
بضم کاف و فتح را بنقطه و یا بی‌نقطه و تا و صحیح نسخ درخت خرما که پهن باشد و تخته که بر ستون
خیمه را ان میباشد و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد
فاطمه علیها السلام شکایت میکرد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله از بعض کار خود او مثل این که شیدان از
همسایگان پس داد او را رسول الله صلی الله علیه و آله پاره تخته و گفت یاد بگیر آنچه را که در آن نوشته
پس نگاه و در آن تخته این بود که هر که ایمان داشته باشد به خدا تعالی و روز قیامت پس آزار نکند همسایه
خود را یعنی که باید که آزار نکند او را هر چند که او آزار کند و هر که ایمان داشته باشد به خدا تعالی
و روز قیامت پس باید که گرامی دارد مهمان خود را و هر که ایمان داشته باشد به خدا تعالی و روز قیامت پس
باید که گوید سخن بهتر را یا باید که ساکت شود اگر نداند بهتر را یا موافق مصلحت باشد گفتن آن هفتم حدیث قال
لی ابو عبد الله علیه السلام حسن الجوار زیادة فی الاعمار و عمارة الدیار شرح العمر بضم عین بی‌نقطه
و الف و را بی‌نقطه مصدر باب نصر و علم و حسن آباد شدن و آنچه بآن معمور آباد شود و بفتح عین مصدر باب
نصر و ضرب و علم قبایل و بر هر تقدیر مجرور و معطوف بر الاعمار است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق
علیه السلام خوبی همسایگی باعث زیادتی در عمرها و باعث زیادتی آباد شدن سراها است هشتم حدیث
قال ابو عبد الله علیه السلام حسن الجوار یعمر الدیار و ینسئ فی الاعمار شرح ینسئ بصیغه مضارع معلوم
باب نصر و ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام خوبی همسایگی
آباد میکند سراها را و زیاده میکند عمرها را نهم حدیث عن الحسن بن عبد الله علیه السلام عن عبد صالح
قال علیه السلام لیس حسن الجوار کف الاذی و لکن حسن الجوار صبرک علی الاذی شرح روایت است از حسن

عبد الله از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که گفت امام علیه السلام نیست خوبی همسایگی همین نگاه داشتن
آزار خود را از همسایه و لیکن خوبی همسایگی صبر است بر آزار همسایه دهم حدیث قال رسول الله صلی الله
علیه و آله حسن الجوار یعمر الدیار و ینسئ فی الاعمار شرح الانساء بنون و سین بی‌نقطه مصدر معلوم
الامام باب افعال تاخیر و مراد اینجا تاخیر اجل است و مضمون این موافق هشتم بن است یازدهم حدیث عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال و البیت غاص باهله اعلموا انه لیس منا من لم یحسن مجاورة من
جاوره شرح الغاص بغین بانقطه و تشدید صاد بی‌نقطه پر یعنی پر است در جاوره راجع بمن اول است و ضمیر
راجع بمن دوم است یا برعکس یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که گفت که حضرت
که خانه پر از مردم بود که بدانید که نیست از ما یعنی که مقرب نزد ما نیست هر که خوب
بجا نیاورد همسایگی کسی را که همسایگی او میکند دوازدهم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المؤمن
من آمن جاره بوائقه قلت و ما بوائقه قال ظلمه و غشمه شرح امن بصیغه ماضی معلوم باب
علم است الغشم بفتح غین بانقطه و سکون و فتح شین بانقطه مصدر باب ضرب بمعنی چیدن بر
روشی که هر چه بدست آید چیده شود خواه خوب و خواه بد بی تامل و فکر و مراد اینجا ستمی یا کاری
که کسی میکند بکسی بی فکر آن که درست است و آن را اگر باعث رنج خاطر میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت مؤمن کسی است که ایمن شد همسایه او از بلاهای او گفتم و چیست بلاهای او و مراد طلب ذکر نشانست
برای بلاها امام گفت ظلم او و ستمگری او سیزدهم حدیث جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فشکا
الیه اذی جاره فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اصبر ثم اتاه ثانیة فقال له النبی صلی الله
علیه و آله اصبر ثم عاد الیه فشکاه ثالثة فقال النبی صلی الله علیه و آله للرجل الذی شکا
اذا کان عند رواح الناس الی الجمعة فاخرج متاعک الی الطریق حتی یراه من یروح الی الجمعة
فاذا سألوک فاخبرهم قال ففعل فاتاه جاره المؤذی له فقال له رد متاعک فلک الله علی ان
لا اعود شرح آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس شکایت آورد بسوی او از آزار همسایه خود پس گفت

رسول الله صلی الله علیه صبر کن بعد از آن آمد آن مرد نزد نبی علیه السلام بار دوم پس گفت در انبی صلی الله
علیه وآله صبر کن بعد از آن برگشت بسوی نبی علیه السلام پس شکایت آزار کرد بار سوم پس گفت نبی صلی الله
علیه وآله آن مرد را که شکایت کرد چون شد کار جمعه نزد و رفتن مردمان بسوی نماز جمعه پس بیرون
آور رخت خود را بسوی راهگذر مردمان تا ببیند آنرا هر که بیرود بسوی نماز جمعه پس چون مردمان سؤال
کنند ترا که چرا بیرون آوردی رخت خود را پس خبر ده ایشانرا از حال خود گفت پس آن مرد گفت
کرد آنرا که گفته شد پس آمد نزد همسایه او که آزار میکرد و پس گفت او را که برگردان رخت خود را
پس برای تو است الله تعالی شاهد بر من باشد که دیگر هرگز نکنم بسوی تو آزاری که میکردم چهاردهم حدیث قال
رسول الله صلی الله علیه وآله ما آمن بی من بات شبعان وجاره جائع قال وما من اهل
قریة یبیت فیهم جائع ینظر الله الیهم یوم القیمة شرح مشابه بیس است من نفی است ابن قریه
اسم است جمله بیت صفت اهل قریه است جمله ینظر الله الیهم خبر ما است حاصل گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله مؤمن نشده بمن کسی که شب خوابید بر حالی که سیر باشد و همسایه او گرسنه باشد رسول علیه السلم
گفت و نیست هیچ اهل دهی که شب خوابد در ایشان گرسنه ای بروش نه نظر رحمت کند الله تعالی
بسوی ایشان در روز قیامت پانزدهم حدیث عن ابی جعفر علیه السلم قال من القواصم الفواقر التی تقصم
الظهر جار السوء ان رای حسنة اخفاها وان رای سیئة افشاها شرح القواصم بفتح قاف
وکسر صاد منقطع جمع قاصمه بصیغه اسم فاعل از باب ضرب شکننده ها نیست برای اینست که موصوف آن
داهیات است الفواقر بفتح فا و کسر قاف و را منقطع جمع فاقره بصیغه اسم فاعل از باب نصر شکننده های مهره
پشت و ها باء مطلق الف لام الظهر برای عهد خارجیت یعنی ظهر آدمی پس التی تقصم الظهر اوصاف کاشفه
و شنواند بود که برای افاده تازه نباشد بلکه تفسیر فواقر باشد زیرا که چون فواقر مشترک است میان
دو معنی که مذکور شد تفسیر آن این شد و السوء بفتح سین است حاصل روایت است از امام محمد باقر گفت
از جمله شکننده های مهره پشت آدمی همسایه بد است بیان این که اگر دید خوبی را پنهان کرد از آنکه
دید بدی را مشهور کرد و آنرا شانزدهم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وآله اعوذ بالله من جار
السوء فی دار اقامة تراک عیناه ویرعاک قلبه ان رآک بخیر ساءه وان رآک بشر سره شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله پناه میگیرم بالله تعالی از همسایگانی که در سرای توطن بیان این
اگر می بیند ترا دو چشم او و میپاید ترا دل او و اگر دید ترا بحال خوب آزرده کرد او را آن دیدن و اگر
دید ترا بحال بد خوشحال کرد او را آن دیدن باب بیست و پنجم حدیث باب حد الجوار شرح این باب بیان
حد همسایگی است که تا چند سرا است در این باب دو حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل اربعین دارا جیران من بین یدیه ومن خلفه وعن
یمینه وعن شماله شرح ضمیر یدیه و امثال آن راجع بانسانست که مفهوم میشود از جیران حاصل
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر چهل سرا اهلی
هر چهل سرا همسایگان اند میدند از جانب پیش او و از جانب پس او و از جانب دست راست او و
دست چپ او و از جانب دست چپ او دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال حد الجوار
اربعون دارا من کل جانب من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله شرح مضمون این موافق
سابق است باب بیست و ششم حدیث باب حسن الصحابة وحق الصاحب فی السفر شرح الصحابة بفتح و کسر صاد
مصدر باب علم معاشرت حاصل این باب بیان فضیلت خوبی رفاقت و حق رفیق در سفر است در این
باب سه حدیث است اول حدیث وصانی ابو عبد الله علیه السلم فقال اوصیک بتقوی الله واداء الامانة
وصدق الحدیث وحسن الصحابة لمن صحبت ولا قوة الا بالله شرح سفارش کرد مرا امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت سفارش میکنم ترا بترسیدن از عذاب الله تعالی و رسانیدن امانت بصاحبش و راستی سخن و خوبی
رفاقت برای کسی که رفیق او شده ای و نیست قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله توفیق الله تعالی دوم
حدیث عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا خالطت فان استطعت ان تکون یدک العلیا علیه فافعل شرح
العلیا بضم عین منقطه و الف مقصوره مؤنث اعلی خبر تکون است و علیه متعلق بعلیا است و العلیا صفت
و آنرا

چهل و ...

باب بیست و ششم

د علیه خیر کون است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که با او معاشرت کردی پس اگر توانست
در قدرت داشته باشی که باشد نعمت تو باعتبار مال و خوشخویی و مانند آنها بالاتر بر او یعنی مراد این است که
باشد نعمت تو که بهتر از سایر نعمتهای تست وارد بر او و بکن آن را مخفی نماند که از جهه وسعت در قدرت ربانی
آن رفعت زیرا که بعض معاشر منده و آزرده میشوند از اینکه زیاده بر ایشان خرج میکرده باشد آنچه می
آید و در کتاب الحج در حدیث ششم و هشتم باب الوصیه که باب چهل و هشتمست سیم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ما اصطحب اثنان الا کان اعظمهما اجرا و احبهما الی الله عز و جل ارفقهما
بصاحبه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مصاحبت نکردند دو کس مگر آنکه شد بزرگتر آن دو باعتبار
ثواب و محبوبتر آن دو بسوی الله عز و جل آنکس که هموارتر است بزرگتر آن دو دوست با مصاحبش چهارم اصل قال رسول
الله صلی الله علیه و آله حق المسافر ان یقیم علیه اصحابه اذا مرض ثلاثا شرح گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله حق رفیق سفر اینست که بایستند بر سر او رفیقان چون بیمار شود سه روز یا آنقدر یعنی سه شبانه
روز مخفی نماند که اگر شرح بگفت یعنی سه روز میشود آن کمتر است از سه روز و دو ایضا میتواند بود
که این حکم در جایی باشد که ایستادن اصحاب باعث تلف جمیع نباشد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
عن آبائه علیهم السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام صاحب رجلا ذمیا فقال له الذمی این ترید یا
عبد الله قال ارید الکوفة فلما عدل الطریق بالذمی عدل معه امیر المؤمنین علیه السلام فقال له
الذمی الست زعمت انک ترید الکوفة فقال له بلی فقال له الذمی فقد ترکت الطریق فقال
له قد علمت شرح باء در بالذمی برای تعدیه است یعنی مفعول به است نه مفعول فیه یعنی روایت است از
امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام رفیق شد با مردی از اهل کتاب که در عهد
مسلمانان بود پس گفت او را آن ذمی که کجا را قصد داری ای بنده خدا گفت قصد دارم کوفه را پس چون
جدا کرد راه ذمی را یعنی که برای دیگر رفت غیر راه کوفه جدا شد با او امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت او را
آن ذمی که آیا دعوی نکردی که تو قصد کوفه داری پس گفت او را که بلی دعوی کردم پس گفت او را ذمی پس

رفیق م

تحقیق واگذاشتی راه کوفه را پس گفت او را تحقیق دانستم و دانسته واگذاشتم اصل قال فلم عدلت معی
وقد علمت ذلک فقال له امیر المؤمنین علیه السلام هذا من تمام حسن الصحبة ان یشیع صاحبه
هنیئة اذا فارقه وکذلک امرنا نبینا علیه السلام فقال له الذمی هکذا قال لکم قال نعم قال الذمی لا جرم
انما تبعه من تبعه لافعاله الکریمة فانا اشهدک انی علی دینک و رجع الذمی مع امیر المؤمنین
علیه السلام فلما عرفه اسلم شرح ان مشیع از باب تفعیل یا اشتمال بر آنست میتواند بود که دیگر عبارت
از اسلام باشد و رجع ذمی عبارت از رجوع از آن راه بسوی کوفه باشد و فاء در فلما بیانیه باشد و عرفه
از باب ضرب و در خود از عرف بضم عین و سکون راء باشد که ضد نکرت است یعنی که آشنائی و کرم
کرد و این بعید است شنیده را یکی ظاهر این دلالت بر حقیقت اسلام است از روی شک و میتواند بود که مراد
عادت کند باشد و آن اینجا عبارت از این فعل کریم باشد که متابعت فعیلت و در وقت آن نخست مسلمان
نشده باشد و فاء در فلما برای تعقیب باشد و عرفه بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیل یا باب ضرب باشد و حاصل
هر دو یکی است زیرا که بر تقدیر دوم نیز تعریف واقع شده و اگرچه مذکور در لفظ نیست یعنی ذمی گفت پس
چرا جدا شدی از راه کوفه با من و حال آنکه بتحقیق دانستی آن را در کوفه را پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام
این از جمله تمام خوبی رفاقت است که متابعت کند مرد رفیق خود را اندکی چون جدا شود آن رفیق از او و
همچنین امر کرده ما را پیغمبر ما علیه السلام پس گفت او را ذمی که آیا همچنین امر کرده و گفت آری گفت ذمی که
جز این نیست که تابع پیغمبر شما شد آنکه تابع شده او را برای کارهای او که خوبست پس من گواه میگیرم ترا که
من بر دین توام و برگشت ذمی با امیر المؤمنین علیه السلام بسوی کوفه پس آنگاه چون امیر المؤمنین علیه السلام
آشنائی کرد با او مسلمان شد باب بیست و هشتم اصل باب التکاتب شرح این باب بیان فضیلت کتابت
نوشتن برادران مؤمن بیکدیگر است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
التواصل بین الاخوان فی الحضر التزاور و فی السفر التکاتب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت پیوند میان برادران مؤمن در وقتی که نزد یکدیگر حاضر باشند زیارت یکدیگر است و در وقتی که از یکدیگر

الرجل م

السفر

غائب باشند کنایت و نشان بکوید کرده است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال رد جواب الکتاب
واجب کوجوب رد السلام والبادی بالسلام اولی بالله ورسوله شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت برگردانیدن جواب کتابت واجبست مانند وجوب برگردانیدن سلام و ابتدا کننده بسلام
نزدیکترست بخدا و رسولش باب بیست و هشتم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث متفرقه است
درین باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
یقسم لحظاته بین اصحابه فینظر الی ذا وینظر الی ذا بالسویة قال ولم یبسط رسول الله صلی الله علیه
و آله رجلیه بین اصحابه قط وان کان لیصافحه الرجل فما یترك رسول الله صلی الله علیه
و آله یده من یده حتی یکون هو التارك فلما فطنوا لذلك کان الرجل اذا صافحه قال بیده فنزعها
من یده شرح فاذا فینظر چنانچه است ان بکسر همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله است و ضمیر ان ضمیر شان محذوف
قال بیده بمعنی افشاند گرفت دست خود را حرکت میداد که از ان مفهوم شود که آن مرد میگوید که بس است و ضمیر
در فنزعها راجع برسول علیه السلام است و ضمیر من یده راجع برجل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که قسمت میکرد نگاههای خود را میان اصحاب خود پس
نظر میکرد بسوی این و نظر میکرد بسوی این برابر و هیچگاه دراز نکرد امام گفت و دراز نکرد رسول الله صلی الله
علیه و آله دو پای خود را میان اصحاب خود در مجلس هرگز و بدرستیکه شان این بود که هر آینه مصافحه میکرد او
مردی پس وا نمیگذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله دست خود را از دست او تا آنکه باشد آن مرد وا گذارنده
پس چون صحابه فهمیدند این را عادت چنین بود که مردی چون مصافحه میکرد با رسول علیه السلام میگفت بس است
بدست خود پس میکشید رسول علیه السلام دست خود را از دست او دوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام
قال اذا کان الرجل حاضرا فکنه واذا کان غائبا فسمه شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت چون مرد
باشد حاضر پس کنیت او را مذکور ساز خواه در خطاب با او و خواه در خطاب با دیگری و چون باشد غایب
پس نام او را مذکور ساز چون بد او کنیتش و قیمی که دعا برای جهل مؤمن میشود سیوم اصل قال رسول الله

جواب م

حاضر آمد

اذا احب احدکم اخاه المسلم فلیسأله عن اسمه واسم ابیه واسم قبیلته وعشیرته فان من حقه الواجب
وصدق الاخاء ان یسأله عن ذلك والا فانها معرفة حمق شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
چون دوست دارد یکی از شما برادر مسلمان خود را پس باید که سؤال کند از او نام او و نام پدر او و نام قبیله
او و نام خویشان و مصاحبان نزدیک او چه بدرستیکه از جمله حق آن برادر مسلمان که ثابت است در گردن
یکی از شما و از جمله راستی برادری اینست که سؤال کند از آنچه مذکور شد و اگر نه پس آن محبت شناختن احمقانه
است چهارم اصل عن ابی عبد الملك بن قدامة عن ابیه عن علی بن الحسین علیهما السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یوما لجلسائه اتدرون ما العجز قالوا الله ورسوله اعلم
قال العجز ثلاثة ان یبدر احدکم بطعام یصنعه لصاحبه فیخلفه ولا یأتیه والثانیة ان یصحب الرجل
منکم الرجل او یجالسه یحب ان یعلم من هو ومن این هو فیفارقه قبل ان یعلم ذلك والثالثة
امر النساء یدنو احدکم من اهله فیقضی حاجته وهی لم تقض حاجتها فقال عبد الله بن عمرو بن العاص
کیف ذلك یا رسول الله قال یتحوش ویمکث حتی یأتی ذلك منهما جمیعا شرح ذکر ثلثه باعتبار
ذکر لفظ عجز است و ذکر الثانیة والثالثة باعتبار تانیث معنی عجز است که خصلت است یبدر بیا و نقطه
و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع از باب نصر است فیخلفه بخا با نقطه و فا بصیغه مضارع معلوم از باب افعال
عطف بر یبدر است یحب بحا بی نقطه و تشدید با یعلم بصیغه مضارع معلوم یا مجهول از باب افعال جمله حالیه است
فیفارقه عطف بر یصحب است یتحوش بحا بی نقطه و تشدید واو و شین با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم از باب
تفعل است التحوش اظهار شجاعت خود بکاری مشار الیه ذلك قضاء حاجت باتفاق است یعنی روایت است
از عبد الملك بن قدامه بضم قاف و دال بی نقطه از پدرش از امام زین العابدین علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله روزی همنشینان خود را که آیا میدانید که چیست همه کوتاهی و ضعف رای گفتند الله و رسول او
داناترست گفت همه کوتاهی سه چیز است اول آنکه شتاب کند پیش از آمدن مهمان یکی از شما بطعامی که میسازد
برای یار خود یعنی که شروع در اسباب آن کند بغیر بیان آنچه ضرورت است و بعد از آن پس آن یار خلاف وعده

او کند و بنا بر نزد داد و مراد این است که آن بد را پیدا میکرد و کوری کرد و چنانچه متعارف است که بعضی وعدها
بجای میکنند و آخر چون مشتری نقد ترجم میرسد مبغوض شده رخصت میخواهند و آن مرد عوض زعلامی
ندارد و بغیر اظهار رخصت نمی‌کرد یا که این رخصت خود را راضی میکنند دوم اینکه همراه شود مردی از تنها
مرد برا همنشینی کند بر حالی که دوست دارد که آگاه گشت او و از که نام وی است و پس پیدا شود از آن
مرد پیش از آنکه دو اغاز آنکه کیست و از کجاست و سیوم آنکه کار عمده و نازل است بیان این آنکه نزدیکی میکنند
یکی از شما نسب میکوید خود پس کار خود را جدا سازد و آن میکوید ساخته کار خود را پس گفت عبد الله بن
عمرو بن العاص پس چون رفت آن بمعنی که آنچه باید کرد تا چنان نشود گفت حرکات معهوده میکند که
میکنند وقتی که نزدیک کار سازی خود شوند تا خبر آن شود و همچنین ابراز میکنند آنچه کارسازی
از جانب ایشان هر دو **پنجم** قال و فی حدیث آخر قال رسول الله صلى الله عليه وآله إنّ
من أعجز العجز رجلا لقي رجلا فأعجبه نحوه ثم لم يسأله عن اسمه ونسبه وموضعه **شرح** نسبت
العجز بعجز مجاز است برای مبالغه و مراد نسبت بصاحب عجز است یعنی عجز بر حال است یا نسبت مکان
برای مبالغه دیگر **یعنی** عبد الملک گفت و در حدیثی دیگر که عجز مریم روایت کرده از علی بن الحسین است
که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله کوتاهی حال مرد است که بر خورد مرد را پس خوش آمد
او را روش آن مرد پس نپرسید او را از نام او و نسب او و جای او **ششم** سمعت أبا الحسن موسى
عليه السلام يقول لا تذهب الحشمة بينك وبين أخيك أبق منها فإنّ ذهابها ذهاب الحياء **شرح**
لا تذهب بصیغه نهی غایب باب منع است الحشمة بکسر حاء بی نقطه و سکون شین با نقطه خود داری **یعنی** شنیدم
از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت باید که برطرف نشود خود داری میان تو و میان برادر مومن تو
و نگهدار از خود داری چیزی را بمعنی که بالکلیه برطرف مکن آنرا چه بدرستی که برطرف شدن آن بالکلیه برطرف
شدن حیا است بمعنی کم حیایی **هشتم** قال أبو عبد الله عليه السلام لا تثق بأخيك كل الثقة
فإنّ صرعة الاسترسال لن تستقال **شرح** کل منصوب و نائب مفعول مطلق برای نوع است الصرعة بکسر صاد

بی نقطه

بی نقطه و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب منع نوع انداختن بر هیچ صاد و برای مره است و بعبارت
اضافه آن اضافه مصدر بفاعلست الاسترسال وا دادن خود و آن بعهده اسم کسی است تستقال
بصیغه مجهول مضارع مجهول مصنوع مثل العین خالی باب استفعالست **یعنی** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام اعتماد مکن بر برادر مومن خود همه اعتماد که هر چه خواهی با او بگویی و بکنی چه بدرستی که انداختن وا دادن خود بکسی
هرگز والی کرده نمیشود و مراد این است که اگر کسی لغزشی در گفتگو شود در تمامی دشمنی با کسی کند بعد از پشیمانی
فایده ندارد و ساقط است از تلافی لغزشی که در تمامی دوستی و انبساط با کسی کند **نهم** قال أبو عبد الله
تخيّروا إخوانكم بخصلتين فإن كانتا فيهم وإلا فاعزب ثم اعزب ثم اعزب محافظة على الصلوات
في مواقيتها والبرّ بالإخوان في العسر واليسر **شرح** اعزب بعین بی نقطه و زای با نقطه و بای یک نقطه بصیغه امر
حاضر باب نصر و ضرب است العزوب بالضم صیغه غایب شدن و افراد آن با وجود آنکه مخاطب جمع است برای
اینست که مراد خطاب عام است و تکرار آن با لفظ ثم برای تأکید و بسیاری دوری است محافظة مرفوع
و خبر مبتدای محذوف است یعنی یکی ازهما محافظة مجرور و بدل تفصیل خصلتین است **یعنی** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام آزموده کنید برادران مومن خود را بدو خصلت پس اگر باشند آنها در ایشان خوب و اگر نباشند دور
دور شو از ایشان بعد از آن نیز دور شو بعد از آن نیز دور شو آنها نگاهداری بر نماز است در اوقات فضیلت
آنها و نیکی با برادران است در تنگدستی و در فراخ دستی آن برادران یا در تنگدستی و فراخ دستی خود ایشان
یا در تنگدستی و فراخ دستی خود شان **باب بیست و نهم اصل باب شرح** این باب است بعنوان در بیان
آداب نوشتن کتب و ماننده آن فرق میان این باب و باب بیست و هفتم اینست که آن در بیان فضیلت نوشتن
کتب بود و این در آداب نوشتن است و در این باب نه حدیث است **اول** قال أبو عبد الله عليه السلام لا تدع
بسم الله الرحمن الرحيم وإن كان بعده شعر **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام وا مگذار بسم الله الرحمن الرحيم
در مکتوب خود و در غیر آن هر چند که بعد از آن شعر نوشته شود یا گفته شود و اشعار است بعدم بی اعتباری
شعر **دوم** قال أبو عبد الله عليه السلام اكتب بسم الله الرحمن الرحيم من أجود كتابك ولا تمدّ الباء حتى ترفع السين

شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلام بنویس بسم الله الرحمن الرحیم را از برای تبرک خود با مضمونی که بخاطر خود
بنویس و کمش یا ازرا نا برداری پس دندانهٔ سین را امراد انیست که در خطکوفی و خط نسخ و امثال آنها دندانهٔ
سین را القبر بر میدارند و اکر پیش از برداشتن الفها یا کشیده شود بنا مشود و یا مراد اینست که در هر خطی
که باشد با الفها یا کشیده نامیر شود برداشتن سه دندانه سین و بنا بر اول حتی برای شهادی کراهت است
و بنا بر دوم برای تعلیمست **سوم اصل** عن الحسن بن السري عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا تكتب
بسم الله الرحمن الرحيم لفلان ولا بأس أن تكتب على ظهر الكتاب لفلان **شرح** روایتست از حسن بن السری
از امام جعفر صادق علیه السلام حسن کفت که امام کفت منویس در متن مکتوبی که بسوی کسی فرستی بعد از بسم الله
الرحمن الرحیم این را که آنچه مینویسم برای فلانکس است چه این دلالت بر وضع متنی برای آنکس میکند و باکی نیست که
برعنوان مکتوب که این مکتوب از فلانکس است چه این دلالت میکند که کاغذ ملک اوست و این سخن
داوود در بجای وضع متنست در نوشتن مکتوب برای کس نیست متضمن نه مکاتبات این تقریر ظاهر شد که اکر بسم الله
الرحمن الرحیم در این حدیث کنایتست از مکتوبست چنانچه در متن نوشته میشود و نه در ظهر و نو تنسیخ این
در حدیث آینده **چهارم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا تكتب داخل الكتاب لأبي فلان واكتب
إلى أبي فلان واكتب على العنوان لأبي فلان **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که کفت
منویس در متن مکتوب این را که این نامه ابو فلانست چه این دلالت بر وضع متنست برای ابو فلان میکند و بنویس
در متن مکتوب این را که این مکتوبیست بسوی ابو فلان چه این دلالت بر وضع متنست میکند متضمن نامکاتبات

وبنویس برعنوان کتابت که این
از ابو فلانست چه این دلالت
وضع متنست میکند

در حدیث سابق عبارت از اسم کسیست که ابو فلان و در این حدیث عبارت از کنیت کسی است و مقصود
تفاوت میان اسم و کنیت نیست بلکه مقصود بیان تفاوت میان متن مکتوب و ظهر مکتوبست و بیرون
که در متن لفلان بعنوان نوشت و الی فلان بر عنوان نوشت و در ظهر هر کدام اکر خواهی بعنوان نوشت
پس مضمون این دو حدیث یکی است **پنجم اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يبدأ بالرجل
في الكتاب قال لا بأس به ذلك من الفضل يبدأ الرجل بأخيه يكرمه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق

علیه السلام را از مردی که ابتدا میکند بنوشتن نام مردی دیکر در مکتوبی که آن مردی دیکر مینویسد مثل نوشتن
لفلان من فلان امام کفت باکی نیست بآن این عمل از جملهٔ فضیلت و رعایت ادب است ابتدا میکند مرد
بنام برادر مؤمن خود اکرام میکند آن برادر را **ششم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بأن يبدأ
الرجل باسم صاحبه في الصحيفة قبل اسمه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق که کفت باکی نیست
باینکه ابتدا میکند مرد بنام صاحب خود در مکتوبی که با او مینویسد پیش از نام خود مثل لفلان من فلان
هفتم اصل أمر أبو عبد الله عليه السلام بكتاب في حاجة فكتب ثم عرض عليه ولم يكن فيه استثناء
فقال كيف رجوتم أن يتم هذا وليس فيه استثناء انظروا كل موضع لا يكون فيه استثناء
فاستثنوا فيه **شرح** امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بمکتوبی که فرستاده شود بشخصی برای حاجتی پس نوشته
شد بعد از آن نموده شد برای او و نبود در آن مکتوب قید ان شاء الله پس امام علیه السلام کفت چون امید دارید
شدید که کار ساز شما این مکتوب و حال آنکه نیست در آن قید ان شاء الله نظر کنید هر جایی که نیست
در آن قید ان شاء الله پس قید ان شاء الله کنید در آن مراد هر موضعیست که کنجایش آن قید دارد و مثل وعده
بچیزی و مثل امر کردن بکاری و مثل اخبار بموافقت مصلحت در کاری **هشتم اصل** عن أبي الحسن الرضا
عليه السلام أنه كان يترب الكتاب وقال لا بأس به **شرح** ترب بتاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و
بحطه بصیغه مضارع غایب باب افعال و تفعیلست الاتراب والتتریب بر سر مکتوب بکل مهر کردن چنانچه
کذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب نود و هفتم که و ولی کنی بطینه رطب و خاک پاشیدن بر آن
تا زود خشک شود و **حسن** روایتست از علی بن عطیه که او دید چند مکتوب از امام رضا علیه السلام که مهر کرده شده
بود بکل چسپنده **باب سی ام اصل نیست شرح** این بابیست بعنوان در آداب محو نوشته در این باب
حدیثست **اول اصل** عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن القراطيس تجتمع هل تحرق بالنار وفيها
شيء من ذكر الله عز وجل قال لا تغسل بالماء أولاً قبل **شرح** القراطيس جمع قرطاس بکسر و ضم و فتح
و سکون را و بی نقطه کاغذ ای که مکتوبست تحرق بحا بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب باب ضرب

روایتست از امام رضا علیه السلام که عادت او
این بود که بکل چسپنده مهر میکرد مکتوب را و
کفت باکی نیست بآن نعم اصل عن علي
بن عطية أنه رأى كتبا لأبي الحسن
عليه السلام متربة شرح

افعال؛ باب تفعیلست لا نتقد برا تحرق است تقتل استیناف یای الت او با تشدید دال و مفتوحه منصوب

قبل بر ضم و کمترا و اولاست یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مکتوبها

که جمع میشود در حشبامی بهما نیست آیا سوزانیده میشود با نیش و حال آنکه در آنها چیزی از نام الله عزوجل

هست گفت سوزانیده نمیشود و پیش از آنکه شسته میشود موضع اسم الهی آب در اول بشین سوزانید

دوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ یَقُولُ لا تُحْرِقُوا القَرَاطِیسَ وَلکِنْ اُمْحُوهَا وَ مَزِّقُوهَا شرح

مزقوها بمیم و زای با نقطه بصیغه امر باب تفعیلست و در اکثر نسخ بجای نقطه و را بی نقطه آمده بنا بر این [illegible]

مخصوص است بوقت عدم محو یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مسوزانید مکتوبها

و لیکن بر طرف کنید نوشته آنها را باب و مانند آن و پاره پاره کنید آنها را یعنی که در مکتوبهایی که اسم

الهی باشد و بخیره میان این دو شق یا یعنی که موضع الهی را محو کنید و باقی را پاره کنید سوم اصل سُئِلَ اَبُو عَبْدِ اللهِ

عَلَیْهِ السَّلامُ عَنِ الاسْمِ مِنْ اَسْمَاءِ اللهِ یَمْحُوهُ الرَّجُلُ بِالتَّفْلِ قَالَ امْحُوهُ بِاَطْهَرِ مَا تَجِدُونَ شرح الف و لام

الاسم برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است من اسماء نعت الاسم است یمحوه نعت دیگرست یا بعد

استفهامست التفل بفتح تا و نقطه دار بالا و سکون فا آب دهن امر در امحوه برای استحباب میتواند بود

اطهر بمعنی پاکیزه ترست خواه مطهر نجاسات تواند شد مثل آب و خواه نه مثل گلاب یعنی پرسیده شد امام

جعفر صادق علیه السلام از نامی از نامهای الله تعالی که بر طرف میکند آنرا از کاغذ و مانند آن مرد بآب

دهن امام گفت بر طرف کنید آنرا با پاکیزه تر آنچه می یابید و میسر است شما را چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ

عَلَیْهِ السَّلامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلعم امْحُوا کِتَابَ اللهِ وَ ذِکْرَهُ بِاَطْهَرِ مَا تَجِدُونَ وَ نَهَی اَنْ یُحْرَقَ

کِتَابُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَهَی اَنْ یُمْحَی بِالاَقْلامِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت

رسول الله صلی الله علیه و آله محو کنید مصحف را اگر کهنگی معطل شده باشد یا وقتی که مکرر نوشته شده

باشد بغلط و نام الله تعالی را که بیجا نوشته شده باشد با پاکیزه تر آنچه می یابید گلاب و آب غیر متعفن و نهی کرد

رسول الله از آنکه سوزانیده شود کتاب الله عزوجل و نهی کرد از آنکه محو کرده شود بقلمها چنانچه سیاهی

و مزقوها

اسم م

کرده شود با قلم بر آن کشیده شود و لهذا جمعی که محو آن میسر نشان نیست حلقه برد و آن میکشند پنجم اصل

عَنْ اَبِی الحَسَنِ مُوسَی عَلَیْهِ السَّلامُ فِی الظُّهُورِ الَّتِی فِیهَا ذِکْرُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اغْسِلْهَا شرح الظهور جمع ظهر به پشتها

و مراد اینجا پشتهای مکتوباتست خواه عنوانها و غیر عنوانها یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام

در پشتهایی که در آنها نوشته شده اسم الله عزوجل چنانچه در عنوانها نوشته میشود یا خطها با آب جایز است

گفت بشوئید آنها را مراد وجوب نیست که جایز نیست محو یا آنکه بعضی برای احتراز از این [illegible] خط بحروف

مقطعات مینویسند چنانچه اسم صاحب الزمان علیه السلام م ح م د نوشته میشود و عاقبت خیر باد ششم اصل تم

کِتَابُ العِشْرَةِ وَ لِلّهِ الحَمْدُ وَ المِنَّةُ وَ صَلَّی اللهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ یَتْلُوهُ اِنْ شَاءَ

اللهُ تَعَالَی کِتَابُ الطَّهَارَةِ شرح این از الحاقات کاتبانست یعنی تمام شد کتاب عشره که کتاب پنجم

از کتابهاییست که جز کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است و این تمام شد اصل کافی

و الحمد لله تعالی است سپاس و عطا و درود فرستد الله تعالی بر بزرگ ما محمد و آل او و خانه داده او و تعقیب

می آید ان شاء الله تعالی کتاب الطهارة که اول کتب فروع کافیست. تمم الشرح الفقیر الی الغنی المغنی

خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و عن اخوانه و عن جمیع من تعلم امره من شرح اصول

الکافی لابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی رحمه الله تعالی فی دار المؤمنین قزوین صینت عن کید

الحاسدین فی عصر یوم الاربعاء الخامس و العشرین من شهر جمادی الآخر

و اشتغال الشمس الی حمل فی ساعتین و نصف ساعة

من لیلة الجمعة السابع و العشرین من الشهر المذکور

سنه تسع و ستین و الف هجریه

حامدا مصلیا مسلما

وزاران ورود و نفر از آن سلام زنا بر شد و آتش تمام

کتاب دعا
کتاب عمره
کتاب فضل قرآن

بجای خود هم آن را

از خیره باد و آخرت پس هیچ چیز دعا کرده یکی از شما پس باید که بر نگرداند دست خود را تا اینکه مالد بر روی خود و سر خود باب

ششم اصل باب الالهام بالدعاء شرح الهام بخاطر رسانیدن الله تعالی کسی را چیزی وقت حاجت آن چیز بر وجهی

که آن چیز را بعمل آورد و یعنی این باب بخاطر رسانیدن الله تعالی دعا را ست وقت حاجت بآن چیز بر وجهی که آنچیز را

در این باب دو حدیث است اول اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَعْرِفُونَ طُولَ الْبَلَاءِ مِنْ قِصَرِهِ قُلْنَا لَا

قَالَ اِذَا اُلْهِمَ اَحَدُكُمُ الدُّعَاءَ عِنْدَ الْبَلَاءِ فَاعْلَمُوا اَنَّ الْبَلَاءَ قَصِيرٌ شرح من برای تمیز میان دو صفت

یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که شناسید دراز کشیدن بلا را که حادث شود بعلامتی که بآن ممتاز شود

از کوتاهی آن بلا گفتیم که نه گفت که چون الهام کرده شود یکی از شما دعا نزد حدوث بلا پس بدانید که بلا کوتاه است

کان م

دوم اصل قَالَ اَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيُلْهِمُهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الدُّعَاءَ اِلَّا كَانَ كَشْفُ

ذَلِكَ الْبَلَاءِ وَشِيكاً وَمَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيُمْسِكُ عَنِ الدُّعَاءِ اِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْبَلَاءُ طَوِيلاً

فَاِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَعَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ اِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح گفت امام موسی کاظم علیه السلام که نیست هیچ

بلایی که فرود آید بر بنده مومنی پس بخاطر رساند او را الله عز وجل دعا کردن را مگر آنکه شده باشد برطرف شدن آن بلا نزدیک و نیست

هیچ بلایی که فرود آید بر بنده مومنی پس نگاه دارد خود را از دعا کردن مگر آنکه شده آن بلا دراز پس چون فرود آید بلا بشما پس

بر شما باد که دعا و زاری کنید بسوی الله عز وجل باب هفتم اصل باب التقدم فی الدعاء شرح این باب بیان فضیلت پیشگی

در دعاست یعنی که پیش از وقت حدوث بلا دعا کنند برای عدم حدوث آن بلا یا حادث شود و یا دعا کنند

حاجات دیگر را در وقت حدوث آن بلا دعای رفع آن مستجاب شود و در این باب شش حدیث است اول اصل

عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتُجِيبَ لَهُ اِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقِيلَ صَوْتٌ مَعْرُوفٌ

وَلَمْ يُحْجَبْ عَنِ السَّمَاءِ وَمَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ اِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ اِنَّ ذَا

الصَّوْتَ لَا نَعْرِفُهُ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که پیشگی کند در دعا مستجاب میشود دعای او برای

چون فرود آید بر او بلا و گفته میشود در میان ملائکه این آوازیست آشنا و محجوب نمیشود از محل اجابت و هر که پیشگی نکند در

دعا مستجاب نمیشود برای او دعا چون فرود آید باو بلا و میگویند ملائکه که بدرستی که این آواز را نمیشناسیم دوم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تخوّف بلاءً یصیبه فتقدّم فیه بالدعاء لم یره الله عزّ وجلّ ذلک
البلاء ابداً شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که بترسد از بلائی که بر خود وارد شود پس پیشگیری
کرد در آن ترس بدعا نمود او را الله عز وجل آن بلا هرگز سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انّ الدعاء
فی الرخاء یستخرج الحوائج فی البلاء شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که دعا در وقت
رفاهیت بیرون می آورد حاجات را در وقت بلا چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من سرّه
ان یستجاب له فی الشدّة فلیکثر الدعاء فی الرخاء شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که خوشحال کند او را
اینکه مستجاب شود دعا برای او در وقت سختی پس باید که بسیار کند دعا را در وقت رفاهیت پنجم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال کان جدّی یقول تقدّموا فی الدعاء فانّ العبد اذا کان دعّاءً فنزل به البلاء فدعا
قیل صوت معروف واذا لم یکن دعّاءً فنزل به البلاء فدعا قیل این کنت قبل الیوم شرح مضمون این
موافق حدیث اول این باب است ششم اصل کان علی بن الحسین علیه السلام یقول الدعاء بعد ما ینزل البلاء
لا ینتفع به شرح امام زین العابدین علیه السلام میگفت که دعا بعد از نزول بلا نفع داده نمیشود و آن مراد دعائیست
که پیشگیری در آن نشده باشد باب ششم من باب الیقین فی الدعاء شرح این باب بیان فضیلت کمال قرار دادن
خاطرست در دعا بر وعده الهی که گفته در سوره بقره که اجیب دعوة الداع اذا دعان و در سوره مؤمن که ادعونی
استجب لکم و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دعوت فظنّ انّ حاجتک
بالباب شرح الظن اعتقاد راجح و قرار خاطر بر چیزی و مراد اینجا معنی دوم است مثل الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم و مثل ان بعض الظن اثم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون دعا کردی پس قرار ده
خاطر خود را که مطلب تو در در خانه تست مراد اینست که سعی در استجماع شروط استجابت دعا باید کرد مثل اقبال بر دعا
که در حدیث سوم باب آینده مذکور میشود و اضطراب نباید کرد چه خصوص مطلب حاصلست یا بهتر از آن بمقتضای حکمت
الهی باب هفتم من باب الاقبال علی الدعاء شرح این باب بیان فضیلت رو آوردن بتمام دل بر دعاست یعنی
که در اثنای دعا دل در جائی دیگر و فکری دیگر نباشد و در این باب پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول

انّ الله عزّ وجلّ لا یستجیب دعاءً بظهر قلب ساهٍ فاذا دعوت فاقبل بقلبک ثم استیقن بالاجابة شرح
الظهر پشت و مراد اینجا ظاهرست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که الله عز وجل قبول نمیکند
دعائی را که از ظاهر دل باشد که باطن آن غافل است از آن دعا چون دعا کنی پس رو آر بظاهر و باطن دل خود بدعا
بعد از آن خاطر جمع باش بقبول کردن الله تعالی دعا را دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یقبل الله عزّ
وجلّ دعاء قلب لاهٍ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام که قبول نمیکند الله عز وجل دعای دل را که بچیزی مشغول
و غافل است از روی بدعا اصل وکان علی علیه السلام یقول اذا دعا احدکم للمیت فلا یدعو له وقلبه لاهٍ
عنه ولکن لیجتهد له فی الدعاء شرح ذکر خصوص میت اشارت باینست که متعارف شده که جمعی بر سر قبر
بر سر قبر میروند و دعا میکنند برای میت و دل ایشان اصلا متوجه حال آن میت نیست و همچنین خود را حیران
و در زحمت برای میت میکنند و اهتمام بحال میت ندارند اصلا بلکه بحضور بعضی اشخاصست برای ریا و سمعه
که بعضی خود باشد برای فایده آنکه آن ضعیف دعا برای میت نیست یعنی میگفت علی علیه السلام که چون
دعا کند یکی از شما برای مرده پس باید که دعا کند برای آن مرده در حالی که دل او غافل نباشد از حال آن مرده ولیکن باید
که جهد کند برای آن مرده در دعا چنانچه بسیار ذکر برای او بعد از وفات میکند سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا دعوت فاقبل بقلبک وظنّ حاجتک بالباب شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون دعا کنی پس رو آر بتمام دل خود بر دعا و قرار ده خاطر خود را باینکه مطلب تو در در خانه تست چنانچه بیان
شد در باب سابق چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انّ الله عزّ وجلّ لا یستجیب دعاءً بظهر
قلب قاسٍ شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لمّا استسقی رسول الله صلی الله علیه وآله وسقی الناس حتی قالوا انّه الغرق وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله بیده وردّها اللّهم حوالینا ولا علینا قال فتفرّق السحاب فقالوا یا رسول الله استسقیت
لنا فلم نسق ثم استسقیت لنا فسقینا قال انّی دعوت ولیس لی فی ذلک نیّة ثم دعوت ولی فی
ذلک نیّة شرح جواب لمّا قال انّی دعوت آخرست ضمیر ذلک راجع بمصدر سقی است مفعول قال اللهم آخرست

یا در هر دو برای استغفار است چه قول بر وجه کمال افضل می آید که برداشتن دست برای دعا وارد شده است

مقدر بود و قدرة با ضمیر منصوب راجع به دست الله برگردانیدن و مراد اینجا پشت دست را بجانب آسمان کرد

چنانچه در رهبه مقرر است و بیان میشود در باب چهارم حواله به فتح خا و سکون با نقطه دار و تخفیف واو و الف و کسر لام

یا دو نقطه در پایین و ضمیر متکلم مع الغیر است و فتح لام جایز است بمناسبت جمع با نظیر بی تشدید در ساده و اضافه

مع حوالیه به فتح حا و سکون واو است مثل بر دو بر و سکون یا احوالیا مبنی بر فتح است که مقدر جمع حوالی است

بقرینه ولا علینا و حذف حرف جر و ابقای اثرش جایز است مثل جیر والله در جواب کیف اصبحت زیرا که مقدر بخیر

واو در ولا علینا عاطفات و لا علینا جمع به فتح عین مهمله و فتح لام و سکون یا است و تقدیر کلام اینست

که اللهم انزل الغیث علی حوالینا ولا تنزله علینا و این کثیر گفته که مراد اللهم انزل الغیث فی مواضع الحاجة قال تعالی قرن

کلام مراد بست و ناخوش است چه دور است که اجزای جمله شرطیات است و لیس لی فی ذلک نیه مبنی بر اینست که تکلف

تکلیف کرده بود و امر رسول علیه السلام را بجای استسقا در وقتی که ضرور بود و دعای رسول را اینان شنیده

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که طلب باران کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و باران

شد مردمان نزد وی گفتند که یا رسول الله این باران داده شد غرق شدند یعنی که باعث خرابی بنا

و آمدن سیلها میشود و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله به وسیله دست خود بر حالی که برگردانیده بود آن دست

که خداوندا نازل کن باران را بر دور ما و نازل مکن آن را بر ما امام گفت که پس متفرق شد ابری که باران میداد پس

گفتند که ای رسول الله طلب باران کردی برای ما پیش از این پس باران داده نشدیم بعد از آن طلب باران کردی

برای ما پس باران داده شدیم این تفاوت به یکجاست گفت که به درستی که من دعا کردم پیش از این بر حالی که نبود

مراد من طلب قصد بلکه برای تکلیف شما بود و بعد از آن دعا کردم پیش از این بر حالی که مراد من طلب قصد حقیقی

بود و لهذا در اول مجاب نشد و در دوم شد **باب دهم اصل باب الالحاح فی الدعاء والتلبث شرح** الالحاح

بجد گرفتن و طلب چیزی و طریقی برای الحاح می آید در حدیث بند دهم باب شصتم والتلبث عطف تفسیر است یعنی

این باب بیان فضیلت بجد گرفتن در دعا و درنگ کردن در طاعات در این باب شش حدیث است **اول اصل** قال

الباب الثانی مواضع الحاجة
و هر وادی نیز مانند این گفته
م

ابو عبد الله علیه السلام ان العبد اذا دعا لم یزل الله تبارک و تعالی فی حاجته ما لم یستعجل **شرح** گفت

امام جعفر صادق علیه السلام که به درستی که بنده چون دعا کرد همیشه الله تبارک و تعالی در برآوردن حاجت او است خواه در ظاهر

و خواه در باطن مادام که تعجیل نکند و نزد و بر طرف نکند دعا را یعنی که چون بر طرف کرد دعا را محروم میشود از برطرف او در

حاجتی که سبب استمرار بر دعا است در ظاهر و باطن **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد اذا عجل

فقام لحاجته یقول الله تبارک و تعالی اما یعلم عبدی انی انا الله الذی اقضی الحوائج **شرح** روایت است

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که به درستی که بنده چون تعجیل کند در سعی در حاجتی که دعا در آن میکرده باشد یا برخاست

که برخیزد برای اینکه خود آن حاجت را روا کند میگوید الله تبارک و تعالی که آیا نمیداند بنده من که منم آن

مستحق عبادت مشهور در آسمانها و زمین برمی آورم حاجتهای خلایق را یعنی که سر رشته کار را به دست غیر **سوم اصل**

سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول والله لا یلح عبد مؤمن علی الله عز و جل فی حاجته الا قضاها له **شرح**

شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بخدا قسم که الحاح نمیکند بنده مؤمنی بر الله عز و جل در حاجت خود مگر که بر می

آورد آن حاجت را برای او یعنی که غالب اینست که در ظاهر مستجاب میشود **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام

قال ان الله عز و جل کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسألة و احب ذلک لنفسه ان الله عز و جل یحب

ان یسأل و یطلب ما عنده **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که به درستی که الله عز و جل ناخوش شمرده

الحاح مردمان بعضی ایشان را بر بعضی در طلب و دوست داشته آن را برای خود بیان این که به درستی که الله عز و جل

دوست میدارد که دعا کرده شود و طلب کرده شود آنچه بقدرت و قضا و قدر است از خیر دنیا و آخرت **پنجم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا والله لا یلح عبد علی الله عز و جل الا استجاب له **شرح** این مضمون موافق

حدیث سیوم این باب است **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله رحم الله عبدا طلب من الله عز و جل حاجة فالح

فی الدعاء استجیب له او لم یستجب و تلا هذه الآیة و ادعو ربی عسی الا اکون بدعاء ربی شقیا **شرح**

گفت رسول الله که رحمت کند الله تعالی بنده را که طلب کرد از الله تعالی عز و جل حاجتی را پس الحاح کرد در دعا خواه

مستجاب شود برای او در ظاهر یا مستجاب نشود در ظاهر و خواند این آیت را در حکایت کلام ابراهیم برای بیان [illegible]

وطلب توفیق توبه برای آنها با وجود اصرار او بر شرک در سورهٔ مریم که دعا میکنم صاحب کل اختیار خود را پایان آنکه
شاید که نباشم بسبب دعای صاحب کل اختیار خود بدبخت شقی بفضل عبث یعنی که اگر مستجاب در ظاهر نشود
عوض آن مراتب عالیه در بهشت خواهد بود پس عبث نخواهد بود باب یازدهم اصل باب تسمیة الحاجة فی
الدعاء شرح این باب بیان فضیلت نام بردن مطلب خود است در دعا و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی یعلم ما یرید العبد اذا دعاه ولکنه یحب ان تبث الیه
الحوائج فاذا دعوت فسمّ حاجتک شرح یبث بالخطاب و تشدید ثا ماخوذ بصیغهٔ مجهول غایب یا خطاب از باب نصر
وضرب و باب افعال است البث الاشاعة پراکنده کردن و مراد اینجا بزبان آوردن و تلفظ است چه لفظ ادا
متفرق میشود و تعدیه بالی برای تضمین معنی توجه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بدرستی که الله تبارک وتعالی میداند آنچه را که میخواهد بنده چون دعا میکند او را لیکن دوست میدارد که بزبان آورده شود
در توجه بسوی درگاه او مطلبها پس چون دعا کنی پس نام ببر دوم اصل وفی حدیث آخر قال قال الله
عز وجل یعلم حاجتک وما ترید ولکن یحب ان تبث الیه الحوائج شرح مضمونش این موافق سابق است
باب دوازدهم اصل باب اخفاء الدعاء شرح این باب بیان فضیلت پوشانیدن دعاست از دیگران و در
این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال دعوة العبد سرّاً دعوة واحدة
تعدل سبعین دعوة علانیة شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که دعای بنده در پنهانی یک دعا برابری
میکند با هفتاد دعا در آشکارا دوم اصل وفی روایة اخری دعوة تخفیها افضل عند الله من سبعین دعوة
تظهرها شرح و در روایتی دیگر این است که یک دعا که پنهان کنی آن را بعد از وقوع آن فاضل‌تر است نزد الله تعالی از هفتاد
دعا که اظهار کنی آنها را بعد از وقوع آنها و صورت جمع میان این دو حدیث با سابق شد و چه سابق برای ترغیب
در اخفای دعاست در وقت وقوع آن و این حدیث برای ترغیب در اخفای دعاست بعد از وقوع آن و ترک اظهار
قولی و عدم اظهار فعلی مثل نوشتن کتاب دعای خود بدیگران و از این دو حدیث ظاهر میشود که قسم دوم اخفا افضل است
از قسم اول اخفا باب سیزدهم اصل باب الاوقات والحالات التی ترجی فیها الاجابة شرح این باب بیان اوقات

و حالاتی است که امید داشته میشود در آنها بجا آوردن الله تعالی اثر دعا را یعنی که در آنها مرجو الاجابه است اگرچه
اصل اجابت مشترک باشد میان آنها و غیر آنها و در این باب ده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
اطلبوا الدعاء فی اربع ساعات عند هبوب الریاح و زوال الافیاء و نزول القطر و اول قطرة من دم
القتیل المؤمن فان ابواب السماء تفتح عند هذه الاشیاء شرح الافیاء بفتح همزه و سکون فا و یا و مد
جمع فیء بفتح فا و سکون یا و همزه سایه‌هایی که از چیزها بجانب مغرب می‌افتد القطر بفتح قاف و سکون طا
قطره‌ها و باران و اول [illegible] القطر [illegible] آسمان و مراد اینجا مستجاب دعاست تفتح بصیغهٔ مجهول
باب تفعیل برای کثرت یا از باب منع است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلب کنید دعا را در
چهار ساعت اول نزد وزیدن بادها دوم نزد برطرف شدن سایه‌های نصف اول روز و سیوم نزد
فرود آمدن باران و چهارم نزد فرود آمدن اول قطره از خون کشته شده که مؤمن باشد چنانچه در روز جهاد میشود
چه بدرستی که درهای استجابت دعا بسیار گشوده میشود نزد این چهار چیز دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
یستجاب الدعاء فی اربعة مواطن فی الوتر وبعد الفجر وبعد الظهر وبعد المغرب شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که مستجاب میشود دعا در چهار جا اول در نماز وتر بکسر و فتح واو و سکون تا دوم
بعد از دمیدن صبح صادق و سیوم بعد از زوال آفتاب چنانچه گذشت در حدیث اول و چهارم بعد از غروب آفتاب
که ابتدای وقت نماز شام است سیوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام اغتنموا الدعاء عند اربع عند قراءة
القرآن وعند الاذان وعند نزول الغیث وعند التقاء الصفین للشهادة شرح لام در للشهادة برای تعلیل
و مراد نزد بهم رسیدن دو صف است چنانچه گذشت در حدیث اول این باب یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام که غنیمت شمرید
دعا را نزد چهار وقت اول نزد خواندن قرآن یعنی که کسی چون آیه رحمت خواند طلب آن کند و چون آیه عذاب
خواند پناه از آن جوید دوم نزد اذان نماز و سیوم نزد فرود آمدن باران و چهارم نزد بهم رسیدن دو لشکر
بشهادت مؤمنین منجر شود چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان ابی اذا کانت له الی الله حاجة طلبها
فی هذه الساعة یعنی زوال الشمس شرح یعنی زوال الشمس عبارت راوی است و ضمیر مستتر راجع بامام [illegible]

علیه السلم بحق آن روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت که عادت پدرم این بود که چون بود او را سوی خدا حاجتی طلب
میکرد او را درین ساعت میخواست یعنی اشارت وقت برطرف شدن مرکز آفتاب را از جانب مشرق پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا رق احدکم فلیدع فان القلب لا یرق حتی یخلص شرح روایت از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون نازک دل شود یکی از شما پس آنچه در وقت نرمی دل حاصل شود پس بکند دعا که در وقت
اجابت است چه هر کسی که دل نازک میشود و کرد و فیکه شیخ شود ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
خیر وقت دعوتم الله عز وجل فیه الاسحار و تلا هذه الآیة فی قول یعقوب علیه السلم سوف استغفر
لکم ربی وقال اخرهم الی السحر شرح الاسحار جمع سحر بفتح سین و فتح حاء مهمله او قبل از اول صبح که پس طلوع صبح
صادق است و آن وقت نماز وتر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بهترین وقتی که دعا کرده میشوید خدا عز وجل
در آن سحرهاست و خواند این آیت را در قول یعقوب علیه السلم که در سوره یوسف است که خواهم استغفار کرد برای
شما صاحب کل خود را و رسول علیه السلم گفت که تاخیر کرد قول التماس پسران خود را و دعا برای ایشان را
تا وقت سحر تا کند هفتم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان ابی اذا طلب الحاجة طلبها
عند زوال الشمس فاذا اراد ذلک قدم شیئا فتصدق به وشم شیئا من طیب وراح الی المسجد ودعا
فی حاجته بما شاء الله شرح روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که عادت پدر این
بود که چون طلب میکرد از خدای تعالی حاجتی را طلب میکرد آنرا نزد برطرف شدن مرکز آفتاب از جانب مشرق پس
چون اراده آن طلب حاجت میکرد و پیش میداشت چیزی از مال را پس تصدق میکرد و آن مال یک چیزی و پیش میبرد
چیزی از بوی خوش را و میرفت سوی مسجد و دعا میکرد در مطلب خود آنچه خواسته باشد خدای تعالی را گفت
هشتم اصل عن علی بن ابی عبد الله علیه السلم قال کان اذا اقشعر جلدک ودمعت عیناک ووجل
قلبک فدونک دونک فقد قصد قصدک شرح دونک اسم فعلست بمعنی خذ و مفعول آن محذوف است یعنی بدر و دونک الثانیه
دیگر برای تاکید است فاء در فقد برای بیان است قصد بصیغه مجهول است باب ضرب است و قصد که فاعل قصد است مضاف الیه
آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل است القصد استقامت راه است و اراده چیزی اول مراد است در اول و دوم مراد است

در دوم و نیستوانه بود که قصد بصیغه مجهول باشد و قصد که مفعول مطلق باشد که نایب فاعل شده باشد و از قبیل اضافه
مصدر بمفعول باشد و مراد و یعنی اراده چیزی باشد یعنی که دعا که اراده تو کرده اند و نزد تو حاضر شده یا قصد که
یعنی مقصود که باشد یعنی که دعا که اراده و یکی آمدن مقصود تو کرده اند یعنی روایت از علی بن صدقه با اسناده راوی
سند روایت را از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که چون لرزید پوست بدن تو و اشک شد در چشم تو پس
در یاب در یاب فرصت را چه حاصل است شد اراده تو یعنی که دعا کن که رسانیده اند اجابت میرسد نهم
اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الله عز وجل یحب من عباده المؤمنین کل دعاء فعلیکم بالدعاء فی السحر
الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء وتقسم فیها الارزاق وتقضی فیها الحوائج العظام شرح
روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر کسی که خدا عز وجل دوست میدارد از جمله بندگان او که مومنانند
هر بسیار دعا را پس بر شما باد که دعا کنید در آخر شب که نزدیک صبح است تا طلوع آفتاب چه هر کسی که آن وقتیست
که گشوده میشود در آن درهای استجابت دعا و بخش کرده میشود در آن رزقهای خلایق و برآورده میشود در آن حاجتهای
بزرگ دهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان فی اللیل لساعة ما یوافقها عبد مسلم ثم یصلی ویدعو
الله عز وجل فیها الا استجاب له فی کل لیلة قلت اصلحک الله وای ساعة هی من اللیل قال اذا مضی
نصف اللیل وبقی السدس الاول من اول النصف شرح وبقی بیاء الحطی و قاف و در بعض نسخ بالهاء
بها است و ضمیر راجع بساعت است و مضمون این حدیث می آید در کتاب الصلوة در حدیث پنجم از باب صلوة
النوافل که باب هشتاد و چهارم است و در آنجا فی بها است بی واو است من از من اول النصف ابتدائیه است و مراد
بالنصف نصف باقی مانده است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر کسی که در شب هر آینه ساعتیست
که نمیشود و اینکه موافق شود آنرا بنده مسلمانی یعنی که بیدار شود در آن ساعت بعد از آن نماز کند و دعا کند خدای عز وجل را
در آن ساعت مگر آنکه خدای تعالی مستجاب میکند برای او در هر شب که باشد گفتم که کدام اصلاح کند ترا خدای تعالی و کدام ساعت است
آن از جمله شب گفت که چون رفت نصف شب و باقی ماند یک شش اول از ابتدای النصف باقی مانده شب مراد حصه ششم است
از دو وردو حصه شب که مساوی یکدیگر باشد

باب چهاردهم اصل باب الرغبة والرهبة والتضرع والتبتل

والابتهال والاستعاذة والمسألة شرح این باب بیان آداب هفت صورت دعاست اول الرغبة بفتح
را و سکون غین با نقطه و با بیک نقطه مصدر باب علم خواهش فضل و فیض از الله تعالی دوم الرهبة بفتح را
بی نقطه و سکون ها و با بیک نقطه مصدر باب علم خواهش ترک ضرر از الله تعالی سوم التضرع بضاد با نقطه و را
بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب تفعل زاری کردن یعنی طلب نزدیکی با الله تعالی بعنوان حرکت بجانب راست و چپ که
اضطراب و ترس از آن مفهوم شود چهارم التبتل بتا بیک نقطه و تا دو نقطه و با بیک نقطه مصدر باب تفعل بریده شدن امید
کسی از دیگران وقت توجه بسوی الله تعالی در دعا پنجم الابتهال بتا بیک نقطه مصدر باب افتعال مبالغه در دعای
خالص ششم الاستعاذة بعین بی نقطه و ذال با نقطه مصدر باب استفعال طلب پناهی که باعث دفع مخوفی
شود هفتم المسألة طلب سببی که باعث نفع یا دفع مخوفی شود و این نسبت مسأله با استعاذه مانند نسبت رغبه
با رهبه است و نسبت مسأله با رغبه مانند نسبت استعاذه با رهبه است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال الرغبة ان تستقبل ببطن کفیک الی السماء والرهبة ان تجعل ظهر کفیک الی السماء
وقوله وتبتل الیه تبتیلا قال الدعاء باصبع واحدة تشیر بها والتضرع تشیر باصبعیک وتحرکهما والابتهال رفع الیدین
وتمدهما وذلک عند الدمعة ثم ادع شرح الرغبة مبتدا و باب الرغبات همچنین است تقدیر آن قال
قال الله کلام اوست و ضمیر مستتر راجع با امام جعفر صادق علیه السلام است و ذکر آن در میان جمله و خبر با خوش
با صیغه واحده بیان قول مجری است چنانچه ظاهر میشود در حدیث سوم این باب و می آید در حدیث چهارم این باب که
یک انگشت سبابه بسوی است تشیر و والتضرع تشیر مبتدا و خبر است پس مرفوع با حال است و منصوب با حال است
خبر است و همچنین است و تمدهما با صیغه بیان اگر است چنانچه می آید در حدیث چهارم که والتضرع تحریک السبابتین یمنی ثم
ادع عطف بر جزا است که مفهوم ... یعنی فعل ذکر است ثم ادع یعنی در دست امام جعفر علیه السلام
گفت که روش طلب نفع از الله تعالی است که برابر کنی شکم دو دست خود را با آسمان چنانچه گویا چیزی از آسمان می آید
و در شکم دست خود میگیرد و روش طلب ترک ضرر از الله تعالی است که گردانی پشت دو دست خود را سوی آسمان چنانکه
گویا چیزی از آسمان می آید به پشت دست بر گردانده میشود و روش عمل بقول الله تعالی در سوره مزمل که قطع امید از خود کن

بها والتضرع تشیر

از غیر الله تعالی و متوجه الله تعالی شو نوعی عظیم از قطع امید است که دعا کنی بیک انگشت بر حالی که اشارت کنی بآن انگشت
بجانب بالا بردن آن و پایین آوردن آن چنانچه می آید در حدیث سوم این باب و روش زاری است که اشارت کنی بدو انگشت
خود و حرکت دهی ایشان را بجانب راست و چپ و روش مبالغه در دعا برداشتن دو دست و کشیدن آنهاست سوی
قبله چنانچه می آید در حدیث سوم و خواه سوی آسمان چنانچه می آید در حدیث چهارم و هنگام آن برداشتن و کشیدن نزدیک
چشم است بگاه روانی آب اگر گفتم در هر صورتی بعد از آن دعا کن دوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله
عز وجل فما استکانوا لربهم وما یتضرعون فقال الاستکانة هو الخضوع والتضرع هو رفع الیدین والتضرع
بهما شرح در سوره مؤمنون چنین است ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم وما یتضرعون حتی اذا
فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون و یتضرعون بسببان تخوبست عطف بر جمله استکانه بر تقدیر
ضمیر فیه راجع با ... والتضرع بهما مشغول ... طلب بیان معنی تضرع است که طلب بیان
روش آداب تضرع است یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از قول الله عز وجل برای بیان اینکه مشرکان را اصرار کر
از عذاب جهنم نجات یابند و بنا بر کردانیده شوند مانند مکه که مذکور شد در سوره مؤمنون که مراد به همچنین
ایشان را عذاب مثل عذاب قوم ... پس فروتنی کردند برای صاحب کل حضرت
خود شان بتوبه از شرک و پیروی احکام الهی و زاری نکنند و نخواهند کرد تا چون آن روز مرگ ایشان که شاهم پایان دهی
که عاقبت آن عذابی سخت باشد مراد ... عذاب ... نگاه ایشان از امان ... امید ...
و نجات و زاری ایشان بی فایده است پس امام گفت که استکانه یعنی فروتنی است با خضوع ...
زاری است که برداری دو دست خود را و زاری کنی بآنها سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر الرغبة
وابرز باطن راحتیه الی السماء وهکذا الرهبة وجعل ظهر کفیه الی السماء وهکذا التضرع وحرک اصابعه
یمینا وشمالا وهکذا التبتل ویرفع اصابعه مرة ویضعها مرة وهکذا الابتهال ومد یده تلقاء وجهه
الی القبلة ولا یبتهل حتی تجری الدمعة شرح ضمیر مستتر در قال راجع با دیست و ضمیر مستتر در ذکر با ... نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب نصر راجع ... الرغبة منصوب و مفعول ذکر است و کذا الرهبة مبتدا ...

نیوم
راجع

مرفوع و جناه است خبرش بر آن مقدم شده و جمله گفته الی السماء کلام راویست و بر این قیاس است نظایرش
میتواند بود که ضمیر قال راجع بامام علیه السلام باشد و بجای ذکر کلمه ابدوه [illegible] کاتبان غلط شده باشد و در قبیل تقدیر
قال در و کلمه الرهبة نباشد هر یک از ترفع و تضعها بصیغه مضارعست برای افاده تکرار و میتواند بود که بصیغه ماضی
باید و غلط کاتبان شده باشد و در تبتل بصیغه مضارع غائب مجهول از باب افعالست و نائب فاعل ضمیر راجع [illegible]
[illegible] و میتواند بود که بصیغه نهی حاضر باشد و بر هر تقدیر کلام راویست و بیان معانی این الفاظ و شرح
عنوان باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام مذکور ساخت رغبت را و برابر کرد شکم
دست خود را سوی آسمان و چنین است تضرع و امام گفت [illegible] باب رهبه شود و امام گفت که چنین است رهبه
و امام گردانید پشت دو دست خود را سوی آسمان و چنین است تضرع و امام حرکت داد انگشتان خود را از جانب راست
و چپ و چنین است تبتل و امام بر میداشت انگشتان خود را یک یک و فرو میگذاشت یک یک و چنین است ابتهال
و امام کشید دو دست خود را برابر روی خود سوی قبله و ابتهال کرده میشود وقتی که جاری شود اشک چشم یعنی [illegible]
اشک چشم است و ازین [illegible] باب چهارم حدیث سَمِعتُ اَبا عبدِ الله علیه السلام یقول مَرَّ بی رجلٌ و انا
اَدعو فی صلاتی بیساری فقال یا عبدَ الله بیمینک فقلتُ یا عبدَ الله انّ لله تبارک و تعالی حقاً علی هذه
کحقّه علی هذه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گذشت بمن مردی در حالی که من دعا میکردم در
نماز خود بدست چپ خود پس گفت که ای بنده خدا بدست راست خود دعا کن پس گفتم که ای بنده خدا بدرستی که
خدای تبارک و تعالی را حقی هست بر این دست چپ که برداشتنم در دعا چنانچه او را حقی هست بر این دست راست مراد
حجت که بیان میشود در حدیث چهارم باب پنجاه و دوم حدیث و قال الرَّغبةُ تَبسُطُ یدَیکَ و تُظهِرُ باطِنَهُما
و الرَّهبةُ تُظهِرُ ظَهرَهُما و التَّضرُّعُ تُحرِّکُ السَّبّابةَ الیُمنی یَمیناً و شِمالاً و التَّبتُّلُ تُحرِّکُ السَّبّابةَ الیُسری تَرفَعُها
الی السَّماءِ رِسْلاً و تَضَعُها و الابتهالُ تَبسُطُ یدَکَ و ذِراعَکَ الی السَّماءِ و الابتهالُ حینَ تَری اسبابَ البُکاءِ
شرح تبسط بصیغه [illegible] تبسط است پس مرفوع و منصوب میتواند بود و چنین است نظایر آن الرسل بفتح را بی نقطه و سکون
سین بی نقطه حرکت آهسته و آن منصوب و صفت مفعول مطلق محذوفست تقدیر [illegible] و ذراعک جمله است

و ذراعک مرفوع و جمله است الی السماء خبر مبتدا است یعنی و امام گفت که باب رغبت آنست که پهن کنی دو دست خود را
و برابر آسمان کنی شکم آنها را و باب رهبت آنست که پهن کنی دو دست خود را و برابر آسمان کنی پشت آنها را و باب
تضرع آنست که حرکت دهی انگشت شهادت راست را از جانب راست و چپ خود و باب تبتل آنست که حرکت دهی
انگشت شهادت چپ را در حالی که بر داری آنرا سوی آسمان برداشتن آهسته و فرو کنی آنرا و باب ابتهال آنست که
پهن کنی دست خود را در حالی که ساعد تو برداشته شده سوی آسمان باشد یعنی که از برابر رو گذشته باشد و این ابتهال
وقتی خوبست که دیده باشی اسباب گریه را پنجم حدیث عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألتُهُ عن الدُّعاءِ
و رفعِ الیدَینِ فقال علی اربعةِ اوجهٍ اما التَّعوُّذُ فتَستَقبِلُ القبلةَ بباطنِ کفَّیکَ و اما الدُّعاءُ فی الرِّزقِ
فتَبسُطُ کفَّیکَ و تُفضی بباطنِهِما الی السَّماءِ و اما التَّبتُّلُ فایماؤُکَ باصبَعِکَ السَّبّابةِ و اما الابتهالُ فرفعُ یدَیکَ
تُجاوِزُ بهِما رأسَکَ و دعاءُ التَّضرُّعِ ان تُحرِّکَ اصبَعَکَ السَّبّابةَ ممّا یلی وجهَکَ و هو دعاءُ الخیفةِ شرح
سه وجه را از اصل اقسام کرده [illegible] جهت آنکه عکس [illegible] طلب رزق [illegible] رغبت است پس از آن معلوم میشود دیگری
مسئله [illegible] عکس [illegible] آن استعاذه است پس از آن معلوم میشود دیگری تضرع چه در حقیقت از اقسام برداشتن
دو دست نیست زیرا که برداشتن آن لازم نیست چنانچه در آخر حدیث اشارت بآن شده یعنی روایتست از ابو بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از دعا و روش برداشتن دو دست در آن پس گفت که برداشتن
بر چهار وجه است اول استعاذه است پس رو برابر قبله میکنی شکم دو دست خود را بروشی که سر انگشتان بجانب آسمان باشد
چنانچه کسی چیزی که از برابر کسی سوی آید [illegible] شکم دستهای خود را [illegible] کند از روی خود پس مسئله آنست که شکم دستها را برابر
روی خود کند و پشت آنها را برابر قبله دوم دعا برای رزق [illegible] است پس پهن میکنی شکم آنها را سوی آسمان پس [illegible]
که پهن کنی دو دست را و پشت آنها را سوی آسمان کنی سیوم تبتل پس اشارتست بانگشت شهادت و برداشتن
آن بجانب آسمان و فرو کردن چهارم ابتهال پس برداشتن دو دست است در حالی که گذرانیده باشی آنها را
از سر خود سوی آسمان و دعای تضرع آنست که حرکت دهی بجانب راست و چپ انگشت شهادت خود را از نزدیک بروی
خود و آن دعاییست که در وقت ترس و اضطراب میباشد یعنی که در وقت نزدیک شدن ضرر میباشد بیان این الفاظ شده

دو دست خود را برابر میکنی [illegible]

در شرح عنوان باب **ششم حس** سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل فما استكانوا لربهم وما يتضرعون
قال الاستكانة هي الخضوع والتضرع رفع اليدين والتضرع بهما **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم این باب است
هفتم حس قلت لأبي عبد الله عليه السلام كيف المسألة إلى الله تبارك وتعالى قال تبسط كفيك قلت كيف الاستعاذة
قال تفضي بكفيك والتبتل الإيماء بالإصبع والتضرع تحريك الإصبع والابتهال أن تمد يديك جميعا **شرح**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه است روش طلب چیزی از جهة سوی الله تبارک و تعالی گفت که پهن میکنی دو دست
خود را یعنی که کف دستها را برابر روی خود میکنی گفتم که چگونه است روش استعاذه گفت که رو بقضا میکنی دو دست خود را
یعنی که بجای پهن کردن آنها گفتم آنها را برابر قبله میکنی چنانچه گذشت در حدیث پنجم و روش تبتل اشارت به انگشت است
آن بجانب آسمان و فرود کشیدن و روش تضرع حرکت دادن انگشت است بجانب راست و چپ خود و روش ابتهال
اینست که دراز کنی دو دست خود را یکجا بجانب آسمان یا جانب قبله چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول **باب بیست و**
سوم باب البکاء شرح این باب بیان فضیلت گریه است در وقت دعا یا از ترس عذاب آلهی و در این باب و(?) حدیث است
اول حس عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما من شيء إلا وله كيل ووزن إلا الدموع فإن القطرة تطفئ
بحارا من نار فإذا اغرورقت العين بمائها لم يرهق وجهه قتر ولا ذلة فإذا فاضت حرمه الله على النار
ولو أن باكيا بكى في أمة لرحموا **شرح** الدموع بضم دال بی نقطه و ضم میم و سکون واو و عین بی نقطه جمع دمع بفتح دال
و سکون میم اشکهای چشم الاغروراق بغین نقطه دار و راء بی نقطه و قاف مصدر باب افعیعال اشک در چشم چنانچه گویا
که غرق در آب شده و آب چشم بیرون نیامده از چشم لم یرهق بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است از رهق بفتح
راء و سکون ها فرو گرفتن القتر بفتحتین قاف و فتح تاء و القطر بقاف بی نقطه و بلا بی نقطه تیرگی مخبر وجه و مضیر جو مراج بعد حساب
و صاحب اسنگ که مضمونست از آیت سوره یونس و این وجه هم فرموده الله تعالی آید در کتاب فضل القرآن
در حدیث نوزدهم باب چهارم که باب حمد و رب العالمین و روان شدن آن آب و مانند آن اکثرت و منضره جمع
بعین است دلالت مجازیست چنانچه اشتغا و قیامت میکنند برای کسی که عطا دهد و گویا که خود شفیع شده و بیسواد از بود
که راجع به موج باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست هیچ چیزی مگر آنکه از برای او پیمانه و وزنی

هست شش ماه روزه و گریستگی این چشم در وقت دعا چه بهشتی که قطره از آن خاموش میکند دریاها میرا از آتش جهنم
پس چون غرق شود چشم به آب چشم در وقت دعا فرو نمیگیرد روی صاحب آن چشم و اشک غبار تنگی پی حساب و نه خواری
در عرصه قیامت برای حساب پس چون روان شود اشکها در دعا حرام میکند صاحب آن چشم و اشک را الله تعالی
بر آتش جهنم یعنی که شفاعت او برای گناهکاران مقبول میشود و اگر گریه کند یک بنده دعا کند در میان
گروهی هر آینه رحم کرده میشوند آن گروه بر آن دعا و شفاعت او **دوم حس** عن أبي عبد الله عليه السلام قال
ما من عين إلا وهي باكية يوم القيامة إلا عينا بكت من خوف الله وما اغرورقت عين بمائها من خشية الله
عز وجل إلا حرم الله عز وجل سائر جسده على النار **شرح** تفاوت میان این و میان سابق برای اینست که اینجا گریستگی
چشم از ترس عذاب آلهیست و سابق در اشک چشم در دعا ی دیگر است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیست هیچ چشمی مگر آنکه آن گریان است در روز قیامت مگر چشمی که گریه کرده باشد از ترس عذاب آلهی و نیست که
غرق شده باشد چشمی به آب آن از ترس عذاب الله عز وجل مگر آنکه حرام کرده الله عز وجل باقی بدن صاحب آن چشم را بر آتش
پنجم حس ولا فاضت على خده فرهق ذلك الوجه قتر ولا ذلة وما من شيء إلا وله كيل ووزن إلا
الدمعة فإن الله عز وجل يطفئ باليسير منها البحار من النار فلو أن عبدا بكى في أمة لرحم الله عز وجل
تلك الأمة ببكاء ذلك العبد **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **سیوم حس** عن أبي جعفر عليه السلام
قال ما من قطرة أحب إلى الله عز وجل من قطرة دموع في سواد الليل مخافة من الله لا يراد بها غيره **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست هیچ قطره محبوبتر بسوی الله عز وجل از قطره اشکهایی که در تاریکی شب است
برای ترس از عذاب الله تعالی که اراده کرده نشده باشد بآن اشکها غیر احتراز از عذاب آلهی یعنی که ریا و غرض دیگر
در میان نباشد **چهارم حس** عن أبي عبد الله عليه السلام قال كل عين باكية يوم القيامة إلا ثلاثة عين غضت عن
محارم الله وعين سهرت في طاعة الله وعين بكت في جوف الليل من خشية الله **شرح** غضت بغین نقطه دار
و تشدید ضاد بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب نصر است المحارم بفتح میم و حاء بی نقطه و الف و کسر راء بی نقطه جمع محرم بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل چیزهایی که حرام کرده آنها را الله تعالی سهرت بسین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب

السهر شرح سهر بفتحتین و فتح ها بیداری بعد از خفتن است در شب پس گریه در جوف لیل سبب آمرزش و گریه [illegible] سهر باشد یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر چشمی گریانست در روز قیامت از هول آن روز مگر سه چشم چشمی که پوشانیده شده
باشد از نگاه بچیزی که حرام کرده آن را الله تعالی و چشمی که بیداری در شب کشیده باشد برای عبادت الله تعالی و چشمی
که گریه کرده باشد در میان شب از ترس عذاب الله تعالی پنجم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من شیء
الا وله کیل و وزن الا الدموع فان القطرة منها تطفئ بحارا من النار فاذا اغرورقت العین بمائها
لم یرهق وجهه قتر ولا ذلة فاذا فاضت حرمه الله علی النار ولو ان باکیا بکی فی امة لرحموا شرح مضمون
موافق حدیث اول است ششم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام اوحی الله عز وجل الی موسی علیه السلام
ان عبادی لم یتقربوا الی بشیء احب الی من ثلاث خصال قال موسی یا رب وما هن قال یا موسی الزهد
فی الدنیا والورع عن المعاصی والبکاء من خشیتی قال موسی یا رب فما لمن صنع ذا فاوحی الله عز وجل الیه یا موسی
اما الزاهدون فی الدنیا ففی الجنة واما البکاؤون من خشیتی ففی الرفیع الاعلی لا یشارکهم احد واما الورعون عن
معاصی فانی افتش الناس ولا افتشهم شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی
که بدرستی که بندگان من نزدیکی نجستند بسوی من بوسیله که محبوبتر باشد بسوی من از سه خصلت گفت موسی که ای صاحب
کل اختیار من چیست آن سه خصلت گفت که ای موسی پرهیزگاری در مال و جاه دنیا و پرهیز از گناهان و گریه از ترس
من گفت موسی که ای صاحب کل اختیار من چیست جزای کسی که کرد این را که گفتی پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او
که ای موسی اما پرهیزکاران در مال و جاه دنیا پس در بهشت اند اما بسیار گریه کنندگان از ترس عذاب من پس در مرتبه
بلند بالاتر از جمیع مراتب بهشت اند شریک نمیشود با ایشان هیچ کس که از قبیل ایشان نباشد و اما پرهیزکنندگان از معصیتهای
من پس بدرستی که من در روز قیامت حساب میکنم [illegible] جزای ایشان و [illegible] حساب نمیکنم [illegible]
کمی و بسیاری عبادات ایشان نمیکنم و بی حساب داخل بهشت میکنم هفتم حدیث قلت لابی عبد الله علیه السلام
اکون ادعو فاشتهی البکاء ولا یجیئنی وربما ذکرت بعض من مات من اهلی فارق وابکی فهل یجوز ذلک
فقال نعم فتذکرهم فاذا رققت فابک وادع ربک تبارک وتعالی شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که

دعا میکنم پس میل میکنم گریه را و نمی آید گریه نزد من و بسا که یاد میکنم بعضی جمعی را که مرده اند از اهل بیت من پس نازک دل میشوم و گریه
میکنم در دعا پس آیا جایز است آن وسیله ساختن برای گریه در دعا گفت که آری پس یاد کن ایشان را پس
چون نازک دل شدی پس گریه کن و دعا کن صاحب کل اختیار خود را تبارک و تعالی هشتم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام
ان لم یکن بک بکاء فتباک شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر نباشد ترا گریه پس وسیله گریه کن چنانچه که
در حدیث سابق مراد است که خود را بصورت گریان کن که باعث ثواب گریه است نهم حدیث قلت لابی عبد الله
علیه السلام انی اتباکی فی الدعاء ولیس لی بکاء قال نعم ولو مثل رأس الذباب شرح نعم بکسر نون و سکون عین
و فتح میم از افعال مدح و مستوا است و بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق باشد و استفهام در سابق مقدر
باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من وسیله خود را بر گریه میدارم در حالی که نیست مرا گریه گفت
که خوبست هر چند که اشک بقدر سر مگس باشد دهم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام لابی بصیر ان خفت امرا یکون
او حاجة تریدها فابدأ بالله فمجده واثن علیه کما هو اهله وصل علی النبی صلی الله علیه وآله وسل
حاجتک وتباک ولو مثل رأس الذباب ان ابی علیه السلام کان یقول ان اقرب ما یکون العبد من الرب
عز وجل وهو ساجد باک شرح حاجة منصوب است بر فعل اضمار در شریطه تفسیر است بمقدر بر سر حاجة در
فمجده و برای بیان است ثن بصیغه امر از باب افعال است که متعلق هر یک از تمجید و ثنا است مثل منصوب مفعول مطلق
باک [illegible] اقرب اسم ان است [illegible] مصدریه است و اضافه اقرب بکون [illegible] وجود است که وصف کان است [illegible] خبر
من متعلق باقرب است و من تفضیلیه نیست [illegible] حالیه است و جمله [illegible] قائم مقام خبر ان است که محذوف است
بقدر [illegible] وقت السجود والبکاء [illegible] یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر را که اگر بترسی
از کاری که مبادا که شود یا خواهی مطلبی را پس ابتدا کن پیش از دعا بالله تعالی با بزرگی تعظیم او کن و ثنا کن بر او چنانچه
اهل است تمجید [illegible] و ثنا عبارت از شمردن بعض نعمتهای الهی [illegible] است
کن بر نبی صلی الله علیه وآله و طلب کن مطلب خود را خواه در صورت خوف و خواه در صورت امید [illegible]
که مراد صورت امید باشد و ذکر صورت امید بعنوان مثال باشد و وسیله گریه کن هر چند که باشد بقدر سر مگس [illegible]

کی پرستی که پدرم علیه السلام میگفت که پرستی که نزدیکتر بودن بنده است بصاحب کل اختیار عز و جل در حالتی است
که آن بنده در سجده کننده گریان باشد مراد اینست که این دعا گریه با سجده باشد بهتر است دویم حدیث عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان لم تجئك البكاء فتباك فان خرج منك مثل رأس الذباب فبخ بخ شرح بخ بخ
با لحفظ دو خا با فتحا اسم فعلست بمعنی عظیم شد کار تو و در صورت تکرار اول بکسر خا مخففه و تنوین است و دوم بسکون
خا است یا هر دو بسکون خا و تخفیف است یا هر دو بکسر خا و تخفیف و تنوین است یا هر دو بکسر خا و تشدید و تنوین است
و در صورت افراد بتخفیف خا است بسکون خا یا بکسر خای تنوین یا بکسر خا و تنوین یا بضم خا و تنوین یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر گریه بر تو نیاید در وقت دعا پس خود را بگریه کن پس اگر بیرون شد از تو مانند سر مگس
اشک پس عظیم شد کار عظیم شد کار تو باب شانزدهم در ستایش پیش شرح این باب مشتمل است بر احادیث برای کمال مناسبت
باب سابق و در بیان بعضی مقدمات دعا است در این باب دو حدیث است اول حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام
يقول اياكم اذا اراد احدكم ان يسأل ربه شيئا من حوائج الدنيا والآخرة حتى يبدأ بالثناء على الله عز وجل
والمدح له والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله ثم يسأل الله حوائجه شرح ایاکم برای تحذیر است مفعول آن
محذوف است و دلالت بر آن میکند شیئا من حوائج الدنیا والآخرة اراده و بعد در طلب چیزی از سؤال منصوب محذوفی است
یعنی برای ستایش ثم یسأل منصوب و عطف بر … یعنی بپرهیزید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که دور
کنید چون یکی خواهش کند یکی از شما از اینکه طلب کند از صاحب کل اختیار خود چیزی را از حاجتهای دنیا و آخرت تا آنکه
ابتدا کند بستایش بر الله عز و جل یعنی شمردن بعضی نعمتهای او بر اینکس و ستایش برای او و یعنی تمجید او و درود بر
آینده و درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از آن طلب کند حاجتهای خود را دویم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام ان
في كتاب امير المؤمنين صلوات الله عليه ان المدحة قبل المسألة فاذا دعوت الله عز وجل فمجده
قلت كيف امجده قال تقول يا من هو اقرب الي من حبل الوريد يا فعالا لما يريد يا من يحول بين المرء
وقلبه يا من هو بالمنظر الاعلى يا من ليس كمثله شيء شرح ان المدحة بفتح و کسر همزه مستوی … و المدحة بکسر میم و سکون
دال بی نقطه تمجید فاذا دعوت کلام امام جعفر صادق علیه السلام و لیکن بفتح دال و کسر را بی نقطه و سکون یا و دال بی نقطه

دال بی نقطه ثنا بر کسی کردن و در بر جا باشد و اضافه حبل آن بیانیه است المنظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظا
بی نقطه در بی نقطه ترتیب که چشم امید خلایق بر صاحب آن مرتبه است و مرتبه بلند که صاحب آن چیزها را می بیند و هر
اینجا مناسب است کاف در کمثله برای تشبیه است و در اسم جار مجرور تقدیر جسم شده یعنی موافق و در صفات کمالیه و نفی
تشبیه مثل برای نفی است که نفی تشبیه الله تعالی مبنی بر معرفت او و تشخیص باکنه نیست بلکه بجهت معرفت او بصفات و اسمای حسنی است
چه هرگاه این صفات در شی باشد شبیه ندارد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که در پرستی که در کتاب علی که بخط آنحضرت
صلوات الله علیه و … صلی الله علیه وآله است اینست که ستایش الله تعالی و تمجید او پیش از طلب حاجت است پس چون
الله عز و جل را پس تعظیم کن او را گفتم که چگونه تعظیم میکنیم او را گفت که میگویی که ای کسی که او نزدیکتر است سوی من از رشته رگ
ای فعل کننده آنچه را که میخواهد ای کسی که واسطه میشود میان مرد و دلش مثل آنکه میکند اراده که دل او … جزم کند بامری
چنانچه جزم میکند بخیر برای اتمام حجت خود ای کسی که او در منظر بلند تر است … در منظر بلندتر است ای کسی که مانند
شبیه او اسم جامد محض نیست سیوم حدیث عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما هي المدحة ثم الثناء ثم الاقرار
بالذنب ثم المسألة انه والله ما خرج عبد من ذنب الا بالاقرار شرح بیان جمع آداب دعا است اگرچه لفظ
مذکور نیست اثنا شمردن بعضی نعمتهای الهی بر اینکس است … اشارت است بآنکه تقوی شرط استجابت دعا است
چنانچه گفته در سوره مائده که انما یتقبل الله من المتقین یعنی روایت است از امام جعفر صادق که گفت که جز این نیست که آداب
دعا تمجید است بعد از آن طلب حاجت بدرستی که بخدا قسم که بیرون نشد بنده از گناهی که کرده باشد مگر
باقرار بگناه کردن چهارم حدیث عن ابي عبد الله عليه السلام مثله الا انه قال ثم الاعتراف بالذنب
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام مانند آنچه گذشت مگر آنکه بجای الاقرار بالذنب گفت که الاعتراف بالذنب
که الاعتراف بالذنب و معنی هر دو یکیست پنجم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اردت ان تدعو فمجد الله
عز وجل واحمده وسبحه وهلله واثن عليه وصل على محمد النبي صلى الله عليه وآله ثم سل تعط شرح گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که چون خواهی که دعا کنی پس تعظیم کن الله عز وجل را بگفتن الله اکبر و ستایش کن بالحمد لله و سبحان
الله و لا اله الا الله بگو و بشمر بعضی نعمتهای او را بر تو و درود بر محمد نبی صلی الله علیه … بعد از آن دعا کن تا داده شوی بخواسته

بعد از آن اقرار بمهمات بعد از آن
اقرار بگناه است با بهارات از آن حاصل …

کی ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا طلب احدکم الحاجة فلیثن علی ربه و لیمدحه فان الرجل
اذا طلب الحاجة من السلطان هیأ له من الکلام احسن ما یقدر علیه فاذا طلبتم الحاجة فمجدوا الله العزیز
الجبار و امدحوه و اثنوا علیه تقول یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل یا ارحم من استرحم یا احد
یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یا من لم یتخذ صاحبة و لا ولدا یا من یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید و یقضی ما احب یا من یحول بین المرء و قلبه یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء
یا سمیع یا بصیر و اکثر من اسماء الله عز و جل فان اسماء الله کثیرة و صل علی محمد و آله و قل اللهم اوسع
علی من رزقک الحلال ما اکف به وجهی و اؤدی به عن امانتی و اصل به رحمی و یکون عونا لی فی الحج
و العمرة شرح تفسیر صاحبة و ولد می آید در شرح حدیث اول باب چهل و یکم الله باشد و در باره یحول صریح است بحکم
بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الحکم بفتح حا و سکون کاف کاری از روی مصلحت کردن و در اینجا بمعنی
دوام است تا اشارت باشد بآنکه کار او قضای امضا باشد چنانچه بیان شد در باب سوم یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون طلب کند یکی از شما حاجت را پس باید که گفت صاحب کل اختیار خود را یاد کند باید که تعظیم کند چه درستی که مرد
چون طلب حاجت کند از پادشاه آماده میکند برای آن پادشاه از جمله سخن آنچه را که بهتر و خوشتر بیند از سخنی است که
توانایی دارد بر آن پیش از طلب حاجت آن را گوید پس چون طلب کنید حاجت را از درگاه الهی پس تعظیم کنید او را که
بی شکست بغایت قدرت و ستایش کنید او را و یاد نعمت او کنید میگویی در ستایش گرامی کرم گرامی که گفت
بهترین کسی که طلب کرده شد برای دادن نعمت و ای بهترین کسی که طلب رحمت از او شد ای یگانه بی جزء و قرین ای مقصود
در حاجات ای کسی که نزاییده و نزاییده شده و نبوده او را همتا هیچکس ای کسی که فرا نگرفت برای خود جفتی و نه فرزند ای کسی که میکند
آنچه را که میخواهد بآنکه مشیت او چیز را مستلزم اراده و قدر و قضای آنچه است و بیان این ها شد در کتاب التوحید
باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة که باب پنجاه و چهارم است و محکم می فرماید و میکند آنچه را که اراده میکند
می آورد چیز را آنچه که خواسته باشد مثل آنکه بگاه آمدن عذاب قوم یونس علیه السلام را و بر داشت از آن تا مدتی
و آخر بطرف گردانید که واسطه میشود میان مرد و دلش بیان این می آید در شرح حدیث سیم از ابواب اعمال و نظر

حکمت

لمنه زاست ای آنکه نیست مثل او آنچه گفتیم که بیان در سه فقره شد در شرح حدیث دوم این باب بغایت شنوا ای تعالی
بینا ای کسی که بعد از یا سمیع و یا بصیر بسیار ذکر کن از اسمای الله عز و جل چه درستی که اسمای الله تعالی بسیار است
اینجا پیدا میکنی می آید و ظیفه دعا مخصوص بعضی معین نیست هر کدام که در آن وقت بیاد تو آید ذکر کن و درود کن بر محمد
و آل محمد و بگو که خدایا وسیع کن بر من از رزق تو که حلال است قدری که نگاه دارم به آن آب روی خود را از گدایی و طلب
از مردمان برای نفقه خود و ادا سازم به آن از خود قرضی را و نفقه عیال را که بر من لازم است و پیوند کنم به آن خویشی خود
و باشد مددکار برای من در حج و عمره اصل و قال ان رجلا دخل المسجد فصلی رکعتین ثم سأل الله عز و جل فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله عجل العبد ربه و جاء آخر فصلی رکعتین ثم اثنی علی الله عز و جل و صلی
علی النبی صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله سل تعطه شرح عجل بصیغه ماضی معلوم باب
باب تفعیل و تعدیه آن بمفعول برای تضمین معنی سوال است سل تعط بسکون است یعنی و امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که درستی که مردی داخل شد مسجد رسول صلی الله علیه و آله پس نماز کرد دو رکعت بعد از آن طلب کرد
از الله عز و جل پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که عجله کرد این بنده صاحب کل اختیار خود را و آمد مردی دیگر
پس نماز کرد دو رکعت بعد از آن ستایش کرد بر الله عز و جل و درود کرد بر نبی صلی الله علیه و آله پس گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که دعا کن داده میشوی هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول دخل رجل المسجد فابتدأ
قبل الثناء علی الله و الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله عاجل العبد ربه ثم دخل آخر فصلی و اثنی علی الله
عز و جل و صلی علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله سل تعطه شرح
مضمون این ظاهر است از شرح سابق اصل ثم قال ان فی کتاب علی علیه السلام ان الثناء علی الله و الصلاة
علی رسوله قبل المسألة و ان احدکم لیأتی الرجل یطلب الحاجة فیحب ان یقول له خیرا قبل ان یسأله
حاجته شرح و این تکمله کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم و ششم
این باب هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت آیتان فی کتاب الله عز و جل اطلبهما فلا اجدهما
قال و ما هما قلت قول الله عز و جل ادعونی استجب لکم فندعوه و لا نری اجابة قال افتری الله عز و جل

که بسیار آنها ر

فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله

اخلف وعده قلت لا قال فلم ذلك قلت لا ادري قال لكني اخبرك من اطاع الله عز وجل فيما امره

ثم دعاه من جهة الدعاء اجابه قلت وما جهة الدعاء قال تبدأ فتحمد الله وتذكر نعمه عندك

ثم تشكره ثم تصلي على النبي صلى الله عليه وآله ثم تذكر ذنوبك فتقر بها ثم تستعيذ منها فهذا

جهة الدعاء **شرح** فرق میان استجابت و اجابت اینست که اول قبول دعاست خواه مقارن [illegible]

طلبیده شده یا چیزی که در حکم آنست و بهتر از آنست باعتبار نفع دعا یا باعتبار مصلحت الهی [illegible] چنانکه [illegible]

قول الله تعالی ادعونی استجب لکم اینست که هر کس آنچه طلب کند بخصوص آن برای او حاصل میشود [illegible]

ظاهر البطلانست چه گاهی دو کس دعا میکنند و هر یک نقیض مطلوب دیگری را طلب میکند و در این حدیث اکتفا بیان [illegible]

شده و بعضی مواضع بیان میشود در حدیث اول باب نوزدهم و [illegible] اشارت است بقول الله تعالی در سوره اعراف که و لله

الاسماء الحسنی فادعوه بها و بیان شده در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سوم و حاصل اینست که هر که

معصومین را نشناسد الله تعالی را نمیشناسد و دعا نمیخواند زیرا که گمان الله تعالی بشخص [illegible] کسی نمیشود پس کسی که

در صفات ربوبیت او که نقص فکر خود [illegible] بعبادت ایشان معرفت را حاصل کرده و آنچه در [illegible]

آن ره [illegible] غایت فکر و [illegible] و باین [illegible] اشارت شده در سوره بقره اجیب دعوة الداع اذا دعان

[illegible] در حدیث اول باب نوزدهم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام او گفت که گفتم که دو آیت در کتاب

الله عز وجل است طلب میکنم صدق آنها را پس نمی یابم گفت که چیست آنها گفتم که قول الله عز وجل در سوره مؤمن که ادعونی

[illegible] استجاب کنم برای شما یعنی اینکه دعا میکنم او را و نمی بینم قبول دعا را امام گفت که آیا پس گمان میبری الله عز وجل

که مخالفت وعده خود کرده باشد گفتم که نه گفت که پس چیست آنچه گفتی که دعا قبول نمیشود گفتم که نمیدانم گفت که لیکن

من خبر میدهم ترا بیان اینکه هر که فرمان برداری کرد الله عز وجل را در آنچه فرموده او را بعنی که پیروی امام معصوم [illegible]

الطاهر کرد و اجرای صفات کمالیه برای الله تعالی و نفی نقص فکر خود [illegible] بعد از آن دعا کرد او را [illegible] دعا قبول کرد

او را گفتم که چیست [illegible] دعا گفت که ابتدا میکنی دعا چیزی که [illegible] که حمد کنی الله تعالی را و ذکر کنی نعمتهای او را نزد

خودت بعد از آن شکر آن نعمتها کنی او را بعد از آن [illegible] کنی بر نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن یاد کنی گناهان خود را پس

اقرار کنی بآنها بعد از آن استغفار کنی از آنها پس اینست راه دعا **اصل** ثم قال وما الآية الاخرى قلت قول الله عز وجل

وما انفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين واني انفق ولا ارى خلفا قال افترى الله عز وجل

اخلف وعده قلت لا قال فلم ذلك قلت لا ادري قال لو ان احدكم اكتسب المال من حله وانفقه في حله

لم ينفق درهما الا اخلف عليه **شرح** [illegible] بضم حا و تشدید لام [illegible] حرام [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] **یعنی** بعد از آن امام علیه السلام گفت که چیست آن آیت دیگر گفتم که قول الله عز وجل [illegible]

[illegible] آنچه خرج کنید مر چه باشد پس الله تعالی عوض آن را میدهد و او بهتر روزی دهندگانست و من [illegible]

میکنم و نمی بینم عوضی را امام گفت که آیا پس گمان میبری الله عز وجل را که مخالفت وعده خود کرده باشد گفتم که نه

گفت که پس چیست آنچه گفتی که عوض خرج نمی یابی گفتم که نمیدانم گفت که اگر اینکه یکی از شما طلب [illegible] میکرد از حلال آن

و خرج میکرد او را در حلال آن خرج میکرد درهمی را مگر اینکه انعام عوض میکرد الله تعالی برای او **اصل** عن ابي

عبد الله عليه السلام قال من سره ان يستجاب دعوته فليطب مكسبه **شرح** مکسب بفتح میم و سکون کاف

و فتح سین بی نقطه اسم مکان یا مصدر میمی از باب ضرب است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که

هر که خوشحال کند او را اینکه مستجاب شود دعای او پس باید که پاکیزه و خوش کند راه طلب رزق خود را **باب ششم**

اصل باب الاجتماع في الدعاء شرح این باب بیان فضیلت جمع مردمانست در دعا و این باب چهار حدیث است

اول اصل قال ابو عبد الله عليه السلام ما من رهط اربعين رجلا اجتمعوا فدعوا الله عز وجل في

امر الا استجاب لهم فان لم يكونوا اربعين فاربعة يدعون الله عز وجل عشر مرات الا استجاب الله

لهم فان لم يكونوا اربعة فواحد يدعو الله عز وجل اربعين مرة فيستجيب الله العزيز الجبار له **شرح**

الرهط بفتح را بی نقطه و سکون و فتح ها بی نقطه و کسی که با هم اتفاق داشته باشند مثل قبیله کسی و مراد اینجا جماعت

صاحبان اتفاقست اربعین بدل رهط است فاربعة مجرور و بدل رهط محذوفست بتقدیر فما من رهط اربعة

و مبتداست و یدعون خبر مبتداست و مستثنی منه در الا استجاب محذوفست بتقدیر یدعوا الا استجاب و جمله حرفی [illegible]

با وجود آنکه نکره است مثل کب [illegible] بجو خبر مبتداست **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست

جمعی چهل مرد که جمع شده باشند پس دعا کرده باشند الله تعالی را در کاری مگر آنکه مستجاب کرده الله تعالی برای ایشان
پس اگر نباشند چهل کس پس چهار مرد که دعا کنند الله عز و جل را ده بار مگر آنکه مستجاب کرده
الله تعالی برای ایشان پس اگر نباشند چهار کس پس یک کس دعا بکند الله عز و جل را چهل بار پس مستجاب میکند
الله که بزرگست و غالب است و قادرست برای او دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اجتمع اربعة
رهط قط علی امر واحد فدعوا الله الا تفرقوا عن اجابة شرح مراد به رهط اینجا ده کس است پس مجموع چهل
بشود یا مراد یک کس است که ده بار دعا کننده و دیگری شود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که اتفاق نکرده چهل کس هرگز بر کاری پس دعا کرده باشند الله تعالی را مگر آنکه متفرق شده بعد از اجابت آن
دعا سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی اذا حزنه امر جمع النساء والصبیان ثم
دعا وامنوا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پدرم چون غمگین میکرد او را کاری جمع میکرد زنان
و اطفال را بعد از آن دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الداعی و
المؤمن فی الاجر شریکان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دعا کننده و آمین گوینده در
ثواب دعا شریک اند باب پنجاهم اصل باب العموم فی الدعاء شرح این باب بیان فضیلت شریک کردن مؤمنانست
در دعای خود و در این باب یک حدیثست اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دعا احدکم فلیعم
فانه اوجب للدعاء شرح فلیعم بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است امر در دعا برای تقیید است یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که چون دعا کند یکی از شما پس باید که شریک کند مؤمنان را چه بدرستی که آن ایجاب کننده تر است
دعا را باب پنجاه و یکم اصل باب من ابطات علیه الاجابة شرح الابطاء ضد شتاب و تعدیه آن بعلی برای
تضمین معنی ورود است فرق میان اجابه و استجابه بیان شده در شرح حدیث هشتم باب شانزدهم یعنی
این باب بیان حال کسیست که دیر وارد شد برای او اثر قبول دعا و این باب نه حدیثست اول اصل عن احمد بن
محمد بن ابی نصر قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک انی قد سألت الله عز و جل حاجة منذ
کذا و کذا سنة وقد دخل قلبی من ابطائها شیء فقال یا احمد ایاک والشیطان ان یکون له علیک

سبیل حتی یقنطک ان ابا جعفر صلوات الله علیه کان یقول ان المؤمن یسأل الله عز و جل حاجة
فیؤخر عنه تعجیل اجابتها حبا لصوته واستماع نحیبه شرح کما در کذا و کذا به ازاء عدد مرکبست که بعطف
مثل احدی و عشرین ان یکون بدل اشتمال الشیطان یؤخر بصیغه معلوم باب تفعیل تعلیق خبر تعجیل و جوابه که
ظاهر نیست که متعلق اجابت باشد باعتبار است که مراد تعجیل اجابت در دون اثر قبول دعا در دنیاست یا باعتبار
اینست که مراد و تاخیر منفعت با هر دو اعتبارست النحیب بفتح نون و کسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه و باء یک نقطه
گریه یعنی روایتست از بزنطی گفت که گفتم امام رضا علیه السلام که فدای تو شوم بدرستی که من بتحقیق طلب کردم
از الله عز و جل حاجتی از چند سال و چندین سال و بتحقیق داخل شده در دل من از دیر شدن آن حاجت چیزی بهمین که گم
کردن من او را در درگاه الهی شدم و نزدیکست که نا امید شوم از اجابت آن دعا پس امام گفت که ای احمد دور دار خود را
از شیطان از آنکه باشد او را بر تو راهی از راههای اضلال تا آنکه نا امید کند ترا بدرستی که امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی
که مؤمن کاری طلب میکند از الله عز و جل حاجتی پس تاخیر میکند الله او دادن آن حاجت را در دنیا برای دوستی او آواز و نحیب
گریه و زاری او اصل ثم قال والله ما اخر الله عز و جل عن المؤمنین ما یطلبون من هذه الدنیا خیر لهم
مما عجل لهم فیها وای شیء الدنیا ان ابا جعفر علیه السلام کان یقول ینبغی للمؤمن ان یکون دعاؤه فی الرخاء
نحوا من دعائه فی الشدة لیس اذا اعطی فتر فلا تمل الدعاء فانه من الله عز و جل بمکان وعلیک بالصبر
وطلب الحلال وصلة الرحم شرح در این فقرات بیان پنج وجه تاخیر اجابت دعاست اول علم الله تعالی
بآنکه دنیا محقرست و تاخیر اجابت دعا تا آخرت بهترست برای مؤمن و این بشارت شده در آیت سوره بنی اسرائیل
ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا دوم علم الله تعالی بآنکه اگر اجابت دعا شود فتور در توجه
مؤمن بدرگاه الهی بهم میرسد بسبب رخا و ان ابا جعفر علیه السلام کان یقول تا فقرات اشارت بآنست سیوم بی صبری
از معاصی و بر واجبات چهارم نیکی در کسب معاش از حرام چنانچه گذشت در حدیث نهم باب شانزدهم پنجم بریدن
بودن از خویشان نسبی و در ما اخر مصدریه است و در ما یطلبون موصوله است و در مما موصوله میتواند بود و مصدریه میتواند
بود و من در من هذه تبعیضیه میتواند بود و بیانیه میتواند بود و ای شیء الدنیا برای تحقیر دنیاست و فاعل الصبر نهی غایب است

علم نه کلام ابی جعفر علیه السلام و میسر نشده بود که نبی حاضر باشد و کلام امام رضا علیه السلام باشد و بر هر تقدیر دلیلی
کلام امام رضا علیه السلام **یعنی** بعد از آن گفت که تحقیق که هر آینه خدای عز و جل از مؤمنان آنچه را که مطلبند از حوائج
دنیا بهتر است برای ایشان از آنچه تعجیل کرده برای ایشان از دنیا و چه چیز است دنیا و مؤید این است کلام امام محمد باقر علیه السلام
میگفت که مؤمن دعا کند برای مؤمن اینکه باشد دعای او در حاجت شبیه بدعای او در حق خود باشد چنین که چون او
بخواهد دست شود در دعا پس باید که مؤمن ملول نشود از دعا بسبب تاخیر اجابت که عاقبت امر تعالی در هر حاجتی علیم است
و بر تو باد که صبر کنی یعنی نگاهداری خود را از معاصی و بر آن و بر طاعات و بر تو باد که کسب حلال کنی در معاش خود
و بر تو باد که صله رحم کنی **اصل** وإياك ومكاشفة الناس فإنا أهل بيت نصل من قطعنا ونحسن إلى من أساء
إلينا فنرى والله في ذلك العاقبة الحسنة **شرح** این فقره برای بیان وجه ششم تاخیر اجابت دعاست
المكاشفة اظهار عداوت با کسی مثل تعریض انکمش اهل ... و جزا است و ضمیر متکلم
در موضع ضمیر غایب شده **یعنی** و دوری از آنکه ظاهر کنی خود را و تعریض مردمان و بدرستی که ما خانواده امام
که پیوند میکنیم با کسی که بریده باشد از خود و نیکی میکنیم با کسی که بدی کرده با ما پس میبینیم بخدا قسم بسبب آنچه مذکور شد عاقبت
اصل إن صاحب النعمة في الدنيا إذا سأل فأعطي طلب غير الذي سأل وصغرت النعمة في عينه فلا
يشبع من شيء **شرح** این فقره برای بیان وجه هفتم تاخیر اجابت دعاست **یعنی** بدرستی که کسی که صاحب نعمت
باشد یعنی که احتیاج ندارد و طلب زیادتی میکند چون طلب کند زیادتی پس داده شود طلب میکند چیزی دیگر را
غیر آنچه طلب کرده بود و کوچک قدر میشود نعمت آن در نظر او پس سیر نمیشود از چیزی **اصل** وإذا كثرت النعم
كان المسلم من ذلك على خطر للحقوق التي تجب عليه وما يخاف من الفتنة فيها **شرح** این فقره برای بیان وجه هشتم
تاخیر اجابت دعاست و ما یخاف برای تخصیص ... بصیغه مجهول است فتنه خودپسندی بسبب ادای
واجبات ضمیر فیها راجع بحقوق است **یعنی** و چون بسیار شود نعمتها میشود مسلمان بسبب آن بر خطری بسبب حقوقی
که واجب میشود برای او مثل خمس و زکوة و حج که مبادا آنها را بجا نیاورد بسبب آنچه رسیده میشود و خودپسندی
باشد در آن حقوق مراد ... و چه غالب در صاحب نعمت بسیار ... که ادای

و حبه کند و بگوی آنکه ادای آنها کند و خودپسند شود **اصل** أخبرني عنك لو أني قلت لك قولا أكنت تثق
به مني قلت له جعلت فداك إذا لم أثق بقولك فبمن أثق وأنت حجة الله على خلقه قال فكن بالله
أوثق فإنك على موعد من الله أليس الله عز وجل يقول وإذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب
دعوة الداع إذا دعان وقال لا تقنطوا من رحمة الله وقال والله يعدكم مغفرة منه وفضلا
فكن بالله عز وجل أوثق منك بغيره ولا تجعلوا في أنفسكم إلا خيرا فإنه مغفور لكم **شرح** ضمیر ...
مثل آیت سوره ... و در سوره بقره چنین است الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء
والله يعدكم مغفرة منه وفضلا والله واسع عليم يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا وما يذكر إلا أولو
الألباب بنابر آنکه وعده شیطان اگرچه ... برای اهل جهالت لیکن تعبیر از آن بفقر شده
چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیست و پنجم باب اول که ... من الجهل ... العقل
... و تعبیر از اطاعت ... قرآن که ... اختلاف
از روی ظن ... چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ... هم
باب هشتم که باب معرفة الامام ... و چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث نوزدهم
صد و دوازدهم که باب ... است و مراد ... حکم از روی ظن است و آن ... است که مأمور به ... تعالی
و آن خود ... حکم بغیر معلوم است و ذکر مضارع ... و ذکر ... برای اشعار ... که
کثیر مقدم است ... چنانچه ... مغفرت و فضل ... بدون
عطف است بر جزاء و ضمیر راجع ... است که مفهوم میشود از مغفرت **یعنی** خبر ده مرا از حال خودت اگر اینکه من بگویم
ترا سخنی ... که خاطر جمع شوی بآن سخن از من پس گفتم او را که ... چون خاطر جمع نشوم بسخن تو پس
بکه خاطر جمع میشوم و حال آنکه تو حجت امام ... تعالی بر مخلوقین او ... گفت که پس ... تعالی ... بدرستی
که تو ... که از جانب ... تعالی است آیا نیست اینکه ... عز و جل میگوید در سوره بقره که و چون سؤال
کنند ترا بندگان من از من پس بدرستی که من نزدیکم ... اینکه قبول میکنم دعای دعاکننده را چون دعا

مراد بعضی که مربی صفات ربوبیت شناخته باشد اشارتست بآنکه مخالفان شیعه امامیه که الله تعالی را بصفات زائده
بالصفتی دیگر که لایق ربوبیت او نیست شناخته اند و او را نشناخته اند دعا کرده اند چنانچه محمد بن بابویه در کتاب
التوحید در حدیث چهارم باب بیست و نهم که باب حدوث الاسماست در شرح و ما عرف الله من شبهه بخلقه فلم یعرفه
پس بی‌فرقی ما بین عرف خبر داده الله تعالی گفته در سوره زمر که یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من که گناهان کرده اید ناامید مشوید از رحمت الله تعالی بدرستی که الله
تعالی می آمرزد گناهان را همگی و گر این آیت اینجا اشارتست بآنکه خطاب در این آیت با شیعه امامیه است
که گناهان کرده اند و دعا میکنند و از مستجاب شدن آن دعا ناامید میشوند و برای آنکه در روز قیامت بعضی
جمیع گناهان ایشان شود تفسیر آنکه در سابق این آیت نشان عباد را گفته که الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
و بیان شده در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و علی بن ابراهیم در تفسیر نقل کرده از امام جعفر علیه السلام
که گفته که در شیعه ولد فاطمة نزلت هذه الآیة خاصة و الله تعالی گفته در سوره بقره که الشیطان یعدکم الفقر و
یامرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة شیطان وعده میکند شما را که اگر زیاد خلافات و اجتهادات […] شوید محتاج
ای چیزی میکنند چه […] چیزی ای چیزی […] و امر میکند شما را بخصلت بد اگر حکم از روی ظن است و الله
تعالی وعده میکند شما را در پیروی امام عالم بجمیع احکام آمرزش گناه از جانب خود و فضل رحمت خود پس پیداست
عزوجل خاطر جمع […] بغیر الله تعالی و مگر ذنب ای شیعه امامیه در دعاهای خود کرده قصور ایشان است اگر گناه آمرزیده
شده است برای شما دوم اصل عن منصور الصیقل قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ربما دعا الرجل بالدعاء
فاستجیب له ثم اخر ذلک الی حین قال فقال نعم قلت و لم ذاک لیزداد من الدعاء قال نعم شرح
ربما […] استفهام است نعم برای تعجب است […] اشاره […] اجابت دعاست که مفهوم است از استجیب […]
استفهامست من ازدیاد الدعاء برای […] است یعنی روایتست از منصور صیقل […] گفت که گفتم امام
جعفر صادق را که آیا این هست که بنده دعا کرده باشد مراد مومنی از دعا پس مستجاب شده باشد برای او با وجود آن
تاخیر کرده شده باشد اجابت آن تا وقتی دراز گفت که آری گفتم که چه جهت است آن تاخیر اجابت برای

است که زیاده شود آن مرد بسبب آن دعا یعنی که زیاده شود مرتبه او بسبب تکرار آن دعا گفت که آری سوم اصل
عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان العبد لیدعو فیقول الله عزوجل للملکین قد استجبت له و لکن احبسوه
بحاجته فانی احب ان اسمع صوته و ان العبد لیدعو فیقول الله تبارک و تعالی عجلوا له حاجته
فانی ابغض صوته شرح للملکین اشارتست بآنکه چنانچه هر کس را دو ملک هست که کاتبان اعمال اند دو ملک دیگر
که موکل اند بر او برای کارسازی او و نگاهداشتن او از سوختن و غرق شدن و مانند اینها تا نزول قضا چنانچه گذشت
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث ششم باب فضل الیقین که باب سی ام است ضمیر جمع در احبسوه و در عجلوا اشارتست بآنکه
در هر روزی و هر شبی دو ملک موکل اند غیر دو ملک روز سابق و شب سابق و خطاب […] در هر روز و شب از زمان
حبس و تعجیل بهر ملکی حصه […] بغیر مفرد میشود و چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب نظیر آنکه گفته در سوره مومنون که یا ایها
الرسل کلوا من الطیبات با وجود آنکه خطاب با هر رسول جدا […] بلفظ مفرد شده یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت که بدرستی که بنده هر آینه گاهی دعا میکند پس میگوید الله عزوجل دو ملک موکل را
که بتحقیق مستجاب کردم برای او و لیکن نگاه دارید او را در تاخیر وسیله حاجت او یعنی که تاخیر کنید کارسازی او
چه بدرستی که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و هر آینه بدرستی که بنده هر آینه گاهی دعا میکند پس میگوید الله
تبارک و تعالی دو ملک موکل بر او را که تعجیل کنید برای او حاجت او را چه بدرستی که من دشمن میدارم آواز او را
چهارم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام یستجاب للرجل الدعاء ثم یؤخر قال نعم عشرین سنة شرح
یستجاب بتقدیر استفهام است نعم برای تعجب است ضمیر مستتر در یؤخر راجع باجابت است که مفهوم است از یستجاب
آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مستجاب میشود برای مرد دعا
با وجود آن تاخیر کرده میشود اجابت دعا گفت که آری گاهی بیست سال میشود پنجم اصل عن ابی عبدالله
علیه السلام قال کان بین قول الله عزوجل قد اجیبت دعوتکما و بین اخذ فرعون اربعین عاما شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بود میان قول الله عزوجل در خطاب با موسی و هرون در سوره
یونس که بتحقیق قبول آمده دعای شما از نفرین شما بر فرعون و اهل او […] و میان گرفتار کردن فرعون بغرق شدن

چهل سال **ششم اصل** سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن المؤمن ليدعو فيؤخر إجابته إلى يوم الجمعة

شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که مؤمن هر آینه که دعا میکند پس مؤخر میشود اجابت آن

تا روز جمعه مراد نیست که دعای مؤمن مستجمع جمیع شروط وجوب استجابت و در تحت وعده ادعونی أستجب

لکم داخلست لیکن برای استمرار دعا و دریافتن شرف دعای روز جمعه تأخیر در اجابت میشود اگر چه تأخیر در استجابت شده

باشد **هفتم اصل** قال أبو عبد الله عليه السلام إن العبد الولي لله يدعو الله عز وجل في الأمر ينوبه فيقال

للملك الموكل به اقض لعبدي حاجته ولا تعجلها فإني أشتهي أن أسمع نداءه وصوته وإن العبد

العدو لله ليدعو الله عز وجل في الأمر ينوبه فيقال للملك الموكل به اقض حاجته وعجلها فإني أكره

أن أسمع نداءه وصوته قال فيقول الناس ما أعطي هذا إلا لكرامته ولا منع هذا إلا لهوانه **شرح**

النوب بفتح نون و سکون واو و با [illegible] مصدر باب نصر است [illegible] استعمال شده [illegible] اسد تعالی بمعنی اراده است

یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که بنده که دوست اسد تعالی است که دعا میکند اسد عز و جل را در مشکلی که

برو [illegible] پس گفته میشود ملکی که موکل اوست که ادا کن حاجت او را و زود مکن ادای آنرا بدرستی که من اراده دارم که بشنوم

ندا کردن او را و آواز او را و بدرستی که بنده که دشمن اسد تعالی است هر آینه که دعا میکند اسد عز و جل را در مشکلی که رو [illegible]

پس گفته میشود ملکی که موکل اوست که ادا کن حاجت او را و زود کن ادای آنرا بدرستی که من کراهت دارم که بشنوم ندا کردن او را

و آواز او را امام گفت که پس میگویند مردمان بجهل که داده نشد این بنده مگر برای عزیز بودن او و منع نشد از مطلب خود

این بنده مگر برای بی اعتباری او و حال آنکه حقیقت حال برعکس گفته آن مردمانست **هشتم اصل** عن أبي عبد الله

عليه السلام قال لا يزال المؤمن بخير ورجاء رحمة من الله عز وجل ما لم يستعجل فيقنط ويترك الدعاء قلت

له كيف يستعجل قال يقول قد دعوت منذ كذا وكذا وما أرى الإجابة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که همیشه مؤمن با حال بخوبی و امیدواری رحمت است از اسد عز و جل مادام که شتاب نکند تا نا امید شود و ترک

کند دعا را گفتم که چگونه شتاب میکند گفت که با خود میگوید که بتحقیق دعا کردم از چندین زمان و نمی بینم اثر قبول دعا

مراد [illegible] که دعا میکند [illegible] برای او حاصل میشود [illegible] که این خیال باطل [illegible] دل خود

برای بنده من

کردم

کند [illegible] نا امید [illegible] **نهم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن المؤمن ليدعو الله عز

وجل في حاجته فيقول الله عز وجل أخروا إجابته شوقا إلى صوته ودعائه فإذا كان يوم القيامة قال الله

عز وجل عبدي دعوتني فأخرت إجابتك وثوابك كذا وكذا ودعوتني في كذا وكذا فأخرت إجابتك

وثوابك كذا وكذا قال فيتمنى المؤمن أنه لم يستجب له دعوة في الدنيا مما يرى من حسن الثواب **شرح** شوقا

مفعول له [illegible] است [illegible] بمؤمن است لم يستجب بمعنى لم يجب است [illegible]

و [illegible] برای [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که مؤمن هر آینه که دعا میکند

اسد عز و جل را برای حاجت خود پس میگوید اسد عز و جل ملائکه را که موکلند [illegible] چنانچه گذشت در حدیث سوم این باب

که تأخیر کنید اثر قبول دعای او را برای خواهش آواز او و دعای او پس چون شود جهان در روز قیامت میگوید اسد

عز و جل [illegible] بنده من دعا کردی مرا پس تأخیر کردم [illegible] اثر قبول دعای ترا و ثواب آن دعای چنین

و چنین است امام گفت که پس آرزو میکند مؤمن [illegible] مجاب نشده برای او هیچ دعائی در دنیا بسبب آنچه می بیند که خوبی

ثواب دعای [illegible] **باب پنجم اصل باب الصلوة على محمد و آل بيته عليهم السلام شرح** صلوة [illegible]

و بیان [illegible] در کتاب [illegible] حدیث سی و هشتم باب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسد تعالی است [illegible] آل محمد چنانچه در تشهد نماز

و دعا کردی مرا برای چنین و چنین از حاجتهای تو
پس تأخیر کردم دادن اثر قبول دعای ترا و ثواب
آن دعای تو چنین و چنین است ۱۲

مسمی باسم آن شده و بعضی را بگمان خاتمه نماز فریضه و غیر فریضه است و نسبت آن بسایر اجزای نماز مثل نسبت تحیات
بعضی است نسبت ثمره بشجره است چنانچه مستفاد میشود از قول الله تعالی در سوره عنکبوت و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی
عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر و می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که تحمید و ذکر الله و تحمید اکبر درود و کسی بر غیر درود عبارت
از دعا برای خود و مانند آنست چنانچه می آید در حدیث سوم و چهارم این باب **حسن** این باب بیان فضیلت درود
بر محمد و آل او علیهم السلام است و درین باب بیست و یک حدیث است **اول حسن** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزال
الدعاء محجوبا حتی یصلی علی محمد و آل محمد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که همیشه دعا
پرده است و بمحل استجابت نمیرسد وقتی که درود کرده شود بر محمد و آل محمد علیهم السلام **دوم حسن** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من دعا و لم یذکر النبی صلی الله علیه و آله رفرف الدعاء علی رأسه فاذا ذکر النبی صلی الله علیه و آله
رفع الدعاء **شرح** لم یذکر بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الذکر بکسر ذال ثنا گفتن و آله مجرور و جار و مجرور است عطف
بر ضمیر مجرور بی اعاده جار چنانچه جایز است در مذهب کوفیین یا منصوب و مفعول معه است و عاملش صلی است رفرف
بر وزن دحرج و ... باب فعللة ایستادن مرغ در هوا بر سر چیزی بهم کردن دو بال خود و اینجا استعاره شده
برای جدا شدن دعا از داعی و نرسیدن بمحل استجابت **حسن** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
هر که دعا کرد و ثنا گفت نبی را صلی الله علیه و آله ایستاد آن دعا بر سر او پس چون ثنا گفت نبی را صلی الله علیه و آله
برداشته شد دعا بمحل استجابت **سیوم حسن** عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا اتی النبی صلی الله
علیه و آله فقال یا رسول الله انی اجعل لک ثلث صلواتی لا بل اجعل لک نصف صلواتی لا بل اجعلها
کلها لک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اذن تکفی مؤونة الدنیا و الآخرة **شرح** اجعل بصیغه مضارع
متکلم وحده و برای استقبال است و برای حدوث که متجدد است لام در لک برای اختصاص است و مراد اینجا
انتفاعست و مراد بصلوة اینجا درود بر خود بعنوان دعاست و انتفاع ثلث دعا برسول عبارت از نیست که بعد
از هر درودی بر رسول سه دعا برای خود کند و انتفاع نصف دعا برسول عبارت از نیست که بعد از هر درودی بر رسول
دو دعا برای خود کند و انتفاع جمیع دعا برسول عبارت از نیست که بعد از هر درودی بر رسول یک دعا بفرستد چنانچه

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه

با اختلاف بر سه م

می آید در حدیث آینده و قرینه بر اراده اینمعنی اینست که در دوم گفت که نصف صلواتی و گفت که ثلث صلواتی با کثرت
بیرون رسیدن که بعد از یک درود یک دعا باشد و بعد از دو درود یک دعا باشد و اگر قطع نظر از حدیث آینده و قرینه
کنیم میتواند بود که مراد آن مرد در اول این باشد که ثلث دعاهای خود را درود بر تو میکنم و در دوم اینکه نصف دعاهای
خود را درود بر تو میکنم و در سیوم اینکه دعا برای حاجت دنیا نخواهم کرد و بجای آن درود بر تو میکنم یا مراد جعل
کردن ثلث ثواب صلوة مثلا باشد و بر این تقدیر اجعل بمعنی جعل ثواب میتواند بود و لام برای ملکیت میتواند بود و صلوة
بمعنی درود بر نبی علیه السلام و بمعنی نماز نیز میتواند بود و درود و دعا برای حصول انتفاع است برای پس یاد کردن وعده
بل برای اضرابست تکفی بصیغه مضارع مجهول مخاطب معتل اللام باب ضرب است و مفعول اول آن ضمیر مستتر است
که نایب فاعلست مؤونة منصوب و مفعول دوم است الکفایة بکسر کاف کارسازی کسی کردن بی شرکت او در آن
المؤونة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون آنچه ضرر رساند برای کسی و تعب باشد او را در تحصیل آن **حسن** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای رسول الله میکردانم متصل بتو دو دانگ
دعاهای خود را بعد از آن گفت نه بلکه میکردانم متصل بتو سه دانگ دعاهای خود را نه بلکه میکردانم دعاهای خود همه اینها را
متصل بتو پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که درین هنگام کارسازی کرده میشوی مرتفع مشقت دنیا و آخرت
چهارم حسن سألت ابا عبد الله علیه السلام ما معنی اجعل صلواتی کلها لک فقال یقدمه بین یدی کل
حاجة فلا یسأل الله عز و جل شیئا حتی یبدأ بالنبی صلی الله علیه و آله فیصلی علیه ثم یسأل الله حوائجه **شرح**
حتی برای غایت است فیصلی منصوب است و همچنین یسأل و حوائج جمع حاجة از قبیل جمع در جمع ... بیان کلها است
شده در شرح حدیث سوم باب سابق **حسن** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست معنی اینکه میکردانم دعاهای
خود همه اینها را برای تو که در حدیث سابق مذکور شد پس گفت که پیش میدارد رسول علیه السلام را پس هر حاجتی بیرون
که طلب میکند از الله تعالی چیزی را اگر ابتدا میکند بنبی صلی الله علیه و آله بیرون که درود میکند برو و بعد از آن سؤال
میکند حاجات خود را از خدا ... و بعد از درود **پنجم حسن** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تجعلونی
کقدح الراکب فان الراکب یملأ قدحه فیشربه اذا شاء اجعلونی فی اول الدعاء و فی آخره و فی

وسطیه شرح القدح بفتح قاف و فتح دال بنقطه و حا بی نقطه ظرفی که برای آبخوری ساخته میشود از چوب و مانند آن و قدح از آخر برای تحسین وجه تشبیه و دفع دخلست میان آنکه یاد کردن رسول در وقت حاجت و ضرورت باعث عدم شباهت رسول بقدح راکب نمیشود چه وجه شباهت فراموش کردن راکب آنرا فافهم و این آن کلیست که لا تجعلونی کقدح الراکب ای لا تؤخرونی فی الذکر لان الراکب یعلق قدحه فی آخر رحله عند فراغه من ترحاله و یجعله خلفه قال حسان کما نیط خلف الراکب القدح الفرد و ظاهر این حدیث مناسب این وجه تشبیه نیست فی آخر جا بمعنی مع است اشاره باین است که هر سه جا بیا نیاست و مراد اینست که اگر چه طعام و طعام و شراب باشید مرا با هم یکی مثل صلوات یاد کنید یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله که مکردانید مرا مانند قدح سوار در اینکه چون حاجتی داشته باشید مرا فراموش کنید چه بدرستی که سوار پر میکند قدح خود را پس میآشامد آنرا که در قدح کرده هر وقت که خواسته باشد کردانید مرا در دعای اول با دعای آخر و با دعای میانه یعنی که با هر دعا مرا صلوات دهید اگر کشید درود بر من کشید ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال اذا ذکر النبی صلی الله علیه و آله فاکثروا الصلوة علیه فانه من صلی علی النبی صلوة واحدة صلی الله علیه الف صلوة فی الف صف من الملائکة و لم یبق شیء مما خلقه الله الا صلی علی العبد لصلوة الله علیه و صلوة ملائکته فمن لم یرغب فی هذا فهو جاهل مغرور قد برئ الله منه و رسوله و اهل بیته شرح فی در فی الف برای سببیست بمعنی مع است و بنابر اول مقصود اینست که هزار درود الهی مجموعه نیست بلکه عبارت از توفیق آن بنده است بر گل کردن جمعی از ملائکه که برای محافظت بر بندگان مؤمن از اولین صف زده اند و ایشان هزار صف اند و این اشارتست بتفسیر قول الله تعالی در سوره احزاب که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و مراد صلوة بر محمد و آل محمدست و لهذا خاتمه هر نماز صلوة و سلام بر ایشانست و موید آنکه در آخر این حدیث و اهل بیته مذکورست یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که چون مذکور شود نبی صلی الله علیه و آله پس بسیار کنید درود را بر او چه بدرستی که شان اینست که هر که درود کند بر نبی یکمرتبه درود میکند الله تعالی بر او هزار درود و سلام هزار صف از ملائکه که برای توفیق مؤمنان و محافظت بر ایشان از اولین صف زده اند غفران الهی و نماند چیزی

از آنچه فرموده او را الله تعالی مگر آنکه بزبان حال درود میکند بر آن بنده بسبب درود الله تعالی بر او و درود ملائکه او پس هر که رغبت نکند در این مرتبه عالی پس او نادان فریب خورده از شیطانست بتحقیق دوری کرده الله تعالی از او و دوری کرده رسول الله و اهل بیت او از او هفتم اصل قال رسول الله صلعم من صلی علی صلی الله علیه و ملائکته فمن شاء فلیقل و من شاء فلیکثر شرح فلیقل بتشدید لام مفتوحه بصیغه امر غایب باب افعالست فلیکثر بسکون کاف و ثا بی نقطه بر زیر بصیغه امر غایب باب افعالست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که درود کند بر من درود میکند الله تعالی بر او و درود میکنند ملائکه الله تعالی بر او پس هر که خواهد کمی درود الله تعالی و ملائکه را بر خود پس باید که کم کند درود را بر من و هر که خواهد بسیاری درود الله تعالی و ملائکه را بر خود پس باید که بسیار کند درود را بر من هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوة علی و علی اهل بیتی تذهب بالنفاق شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که درود بر من و بر اهل خانه من دور میکند نفاق را اگر کوئی که منافقان شیعه امامیه در تشهد درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام میکنند و با وجود آن منافقند گوییم که درود منافقان محض لفظ است چه غافلند از معنی درود و درود و مراد از بر سر اعتراف بامامت ائمه معصومین از اهل البیت علیهم السلام و انقراض نیابت در ایشان مراد اینست که آن درود مقتضی برطرف شدن نفاقست و تخلف مقتضای چیزی از آن چیز بسبب مانعی ممکنست نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال یا رب صل علی محمد و آل محمد مائة مرة قضیت له مائة حاجة ثلثون للدنیا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گفت که ای صاحب کل اختیار من درود کن بر محمد و آل محمد صد بار روا کرده میشود برای او صد حاجت سی حاجت از جمله آنها برای نفع دنیاست و باقی برای نفع آخرت دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل دعاء یدعی الله عز و جل به محجوب عن السماء حتی یصلی علی محمد و آل محمد شرح مضمون این موافق حدیث اول این بابست یازدهم اصل جاء رجل الی رسول الله صلعم فقال اجعل نصف صلواتی لک قال نعم ثم قال اجعل صلواتی کلها لک قال نعم فلما مضی قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفی هم الدنیا و الآخرة شرح اجعل بفتح با استفهام و برای استقبالست و مضمون آن ظاهر از شرح حدیث سیوم این باب دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان رجلا اتی رسول الله صلعم فقال یا رسول

لله انی جعلت ثلث صلواتی لک فقال له خیرا فقال یا رسول الله انی جعلت نصف صلواتی لک فقال
له ذاک افضل فقال انی جعلت کل صلواتی لک فقال اذن یکفیک الله عز و جل ما اهمک من امر دنیاک
و آخرتک فقال له رجل اصلحک الله کیف یجعل صلواته له فقال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل الله عز و جل
الا بدأ بالصلوة علی محمد و آل محمد **شرح** جعلت برای انشاست پس راجع بمعنی حمل میشود که در حدیث سوم و باب دوم
گذشت ضمیر مجرور در فقال له راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سوم
چهارم این باب **سیزدهم حدیث** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ارفعوا اصواتکم بالصلوة علیّ فانها تذهب
بالنفاق **شرح** رفع اصوات عبارت از اتفاق بر کلامست چه با جمع آوازها بهم نزدیک میشود و عبارت از بلند
کشتن هر یکی علیحده است برای اظهار ضمیر فانها راجع بالصلوة علی است و مضمون این نزدیک بمضمون حدیث ششم این
چهاردهم حدیث عن اسحق بن فروخ مولی آل طلحة قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا اسحق بن فروخ
من صلی علی محمد و آل محمد عشرا صلی الله علیه و ملائکته الفا اما تسمع قول الله عز و جل هو الذی یصلی
علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رحیما **شرح** در سوره احزاب سابق بر این آیت
دو آیت است اول یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا دوم و سبحوه بکرة و اصیلا و بیان میشود در حدیث اول باب
بیست و دوم و در این حدیث اشارتست باینکه مصداق ذکر اللّه که در آیت اول مذکورست و مصداق تسبیح او که در
دوم مذکورست درود بر محمد و آل محمدست یعنی پیروی ایشان که معیار آن احتراز از خودرائی و اختلاف از روی ظنست
و اشارت باول میشود در حدیث دوم باب آینده و اشارت بدوم شده در سوره واقعه فسبح باسم ربک العظیم اشارة
باینکه اقل ذکر کثیر که در آیت اول مذکورست ده است الف اشارتست بعدد صفوف ملائکه مرکبین بتوفیق بوستان چنانچه
بیان شد در حدیث ششم این باب پس حکمت که در آیت سوم مذکورست عبارت از جمع ملائکه نیست بلکه عبارت
از هزار صفاتست که مذکور شد پس اضافه در ملائکه برای عهد خارجیست و مشابه که گاهی حجب که در دعای دوم صحیفه
کامله مذکورست عبارت از ایشان باشد زیرا که حجب بضم حاء و ضم جیم جمع حجاب بکسر حاست یعنی پرده و چون ایشان
صفوفند مانند پرده ها اند و ایضا چون محافظت بوستان میکنند مانند پرده ها اند و اقسام دیگر که در آن دعا مسطورست

مجمع ما دگر که عطف است بر ضمیر مستتر در یصلی و تأکید بضمیر منفصل نشده برای اینکه علیکم فاصله شده میان معطوف
و معطوف علیه و چون کیفیت صلوة و عدد صلوة هر یک از صفوف هزارگانه در اینجا مذکور نیست منافات نیست
میان این حدیث و حدیث ششم پیشتر ازین بود که صلوة ایشان که مذکورست در حدیث ده برابر صلوات ایشان
که مذکورست در حدیث ششم باشد باعتبار کیفیت یا کمیت **یعنی** روایت است از اسحق بن فروخ بفتح فاء و شد راء مضمومه
مفتوحه و سکون واو و خاء با نقطه که زوج و ملازم و اولاد طلحه است گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای اسحق بن
فروخ هر که درود کند بر محمد و آل محمد ده بار درود میکند الله تعالی بر او و درود میکنند ملائکه او هزار بار یا نمیشنوی قول
الله عز و جل را برای بیان جزای درود صلوة بر محمد و آل محمد در سوره احزاب که الله تعالی است آنکه می فقط میکنند بر شما
او و ملائکه او که هزار صفند و موکل توفیق بوستانند تا بیرون کند الله تعالی شما را از تاریکیهای جهالت مخالفان کتاب و سنت
که از پیروی ائمه ضلالت بهم میرسد سوی نور معرفت حقایق کتاب و سنت که از پیروی محمد و آل محمد بهم میرسد و در زمان
هر امامی بود الله تعالی با بوستان مهربان **یازدهم حدیث** عن احدهما علیهما السلام قال ما فی المیزان شیء اثقل من
الصلوة علی محمد و آل محمد و ان الرجل لیوضع اعماله فی المیزان فیمیل به فیخرج صلی الله علیه و آله الصلوة
علیه فیضعها فی میزانه فیرجح به **شرح** مراد بمیزان محکمات کتاب الله است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن
و خودرائیست و در روز قیامت هر عملی که با آنها موافقت معقول و صاحب وزنست و الا فلا مراد بصلوة بر محمد و آل
محمد درود بر ایشانست بقصد تصدیق امام مفترض الطاعه بودن ایشان یکی بعد از یکی تا انقراض تکلیف مراد بسنگین تر
بودن صلوة از جمیع اعمال اینست که تو حید و تصدیق رسالت و سایر طاعات تا با این تصدیق باطلست و اصلوة تنها
فاسد و او وسیله انتظام این تصدیق صاحب وزن میشود فیمیل بصیغه مضارع غایب معلوم مثل العین از باب ضرب
المیل کج ایستادن ترازو برای سبکی بودن ضمیر مستتر راجع بالمیزانست و باء برای مصاحبت ضمیر به راجع
بصدای پیغمبرست الصلوة علیه از قبیل اکتفاست برای اشعار باینکه درود بر رسول بی درود بر آل او درود بر او
نیست فیرجح بر اثر نقطه و جیم و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب منع و نصر و ضرب است الرجحان کمال مراد
اینجا استقامت ترازوست و عدم کجی در آنست ضمیر مستتر راجع بالمیزانست و باء برای مصاحبت است ضمیر به راجع بصدای

فیضعها فیرجح به یعنی روایت است از امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلام گفت که نیست در ترازوی اعمال چیزی سنگین‌تر
از درود بر محمد و آل محمد و بدرستی که مرد هر آینه گذاشته میشود جمیع عملهای وی را در ترازو درود بر محمد و آل محمد در ترازوی عمل وی
کج می‌ایستد ترازو به آن گذاشتن پس بیرون می‌آورد محمد صلی الله علیه و آله درود بر او و آل او را پس میگذارد در
ترازوی آن مرد پس مستقیم می‌ایستد آن ترازو به آن گذاشتن شانزدهم حس قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام
مَنْ کانَتْ لَهُ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حاجَةٌ فَلْیَبْدَأْ بِالصَّلاةِ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ثُمَّ یَسْأَلْ حاجَتَهُ ثُمَّ یَخْتِمْ بِالصَّلاةِ عَلی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَکْرَمُ مِنْ اَنْ یَقْبَلَ الطَّرَفَیْنِ وَیَدَعَ الْوَسَطَ اِذا کانَتِ الصَّلاةُ عَلی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ لا تُحْجَبُ عَنْهُ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که باشد او را بسوی خدای عز و جل حاجتی پس باید ابتدا
کند به درود بر محمد و آل محمد بعد از آن طلب کند حاجت خود را بعد از آن ختم کند دعای خود را به درود بر محمد و آل محمد بدرستی
که خدای عز و جل کریم‌تر است از اینکه قبول کند دو طرف را و واگذارد میانه را چه همیشه بوده درود بر محمد و آل محمد به این جهت
که درپرده نبوده از خدای تعالی یعنی که همیشه مقبول بوده و هرگز رد نشده حدیث هفدهم حس قُلْتُ لِاَبی عَبْدِ اللهِ
اِنّی دَخَلْتُ الْبَیْتَ وَلَمْ یَحْضُرْنی شَیْءٌ مِنَ الدُّعاءِ اِلَّا الصَّلاةُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَقالَ اَما اِنَّهُ لَمْ یَخْرُجْ اَحَدٌ
بِاَفْضَلَ مِمّا خَرَجْتَ بِهِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من داخل کعبه شدم و بخاطرم نرسید چیزی
از دعا مگر صلوة بر محمد و آل محمد پس امام گفت که آگاه باش بدرستی که شان این است که بیرون نیاورده هیچکس که چیزی را
که بهتر باشد از آنچه بیرون آورده‌ای تو یعنی مراد این است که صلوة بر محمد و آل محمد افضل از هر دعایی است هجدهم حس دَخَلْتُ
عَلی اَبِی الْحَسَنِ الرِّضا علیه السلام فَقالَ لی ما مَعْنی قَوْلِهِ وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی قُلْتُ کُلَّما ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ قامَ
فَصَلّی فَقالَ لی لَقَدْ کَلَّفَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ هذا شَطَطاً فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِداکَ فَکَیْفَ هُوَ فَقالَ کُلَّما ذَکَرَ
اسْمَ رَبِّهِ صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ شرح مراد به ذکر اسم رب یاد کردن محمد و آل محمد است چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت
در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که باب بیست و سوم است که نحن والله الاسماء الحسنی و مراد به یاد کردن ایشان
بعنوان رب العالمین است خواه بظاهر دل و خواه بظاهر و باطن لهذا تکلیف بعد براو آن لغو تکلیف است و تکلیف شطط
میشود از قول الله تعالی لقد قلنا اذا شططا که جای شطط به بین است و کلمه شطط قسم کسی از اول ... نیست الشطط ... شطین بالظم

و شطط بفتحتین دو طا و کسر مصدر باب ضرب بمعنی تجاوز از حد و دوری از حق و نصب آن بر مفعول له است یعنی داخل شدم
بر امام رضا علیه السلام پس گفت مرا که چیست معنی قول الله تعالی در سوره اعلی که و ذکر اسم ربه فصلی گفتم که اینکه هر گاه که ذکر
کند ربوبیت رب العالمین را برخیزد و پس نماز کند پس گفت مرا که در این هنگام هر آینه بتحقیق تکلیف کرده خدا به او
عز و جل این را از دوری تجاوز از حد تکلیف شاق نیست بقول الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس گفتم که فدایت شوم
پس چگونه است معنی آن پس گفت که اینکه هر وقت که یاد کند شان ربوبیت رب العالمین را درود بفرستد بر
محمد و آل محمد مراد این است که مصداق ربوبیت نبی خود را بی واسطه و امر خلافت به پیروی امام عالم به جمیع احکام الهی
بوسیله وحی الهی خواه نبی و خواه وصی نبی پس مصداق اعتراف بربوبیت اعتراف به این قسم امامت و مصداق
این اعتراف صلوة بر محمد و آل محمد است و گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و ششم باب صد و هشتم که باب فیه نکت و نتف
من التنزیل فی الولایه است اینکه ان اعتراف در نصیحه ... نوزدهم حس عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قالَ
اِذا صَلّی اَحَدُکُمْ وَلَمْ یَذْکُرِ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی صَلاتِهِ یُسْلَکُ بِصَلاتِهِ غَیْرَ سَبیلِ الْجَنَّةِ وَقالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ ذُکِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ یُصَلِّ عَلَیَّ دَخَلَ النّارَ فَاَبْعَدَهُ اللهُ وَقالَ صَلَّی
اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ ذُکِرْتُ عِنْدَهُ فَنَسِیَ الصَّلاةَ عَلَیَّ خُطِئَ بِهِ طَریقَ الْجَنَّةِ شرح یسلک بصیغه مجهول
باب نصر است السلوک روانه شدن و روانه کردن و مراد اینجا معنی دوم است و باء در بصلوته برای تعدیه است و غیر
منصوب است بر ظرف فاعله ... خطی بخا ... و شطط ... خطی بصیغه
مجهول باب منع است الخطا بکسر خا و الف ممدوده جدا شدن و کشیدن از چیزی و چون با در به برای تعدیه است
اینجا بمعنی کشیدن از بهشت و از این ... خطات الله ... یعنی اینکه جدا کرد ... خود را
بدرج ... است و طریق منصوب است بر ظرف مکان یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون نماز کند یکی از شما و ذکر نکند پیغمبر را در نماز خود ... صلی الله علیه و آله در نماز خود یعنی که
شده نماز ... تصدیق ... از دیگری ... بهشت
و گفت رسول الله که هر که مذکور شدم نزد او پس فراموش کرد درود بر من ... آن کج بنده شده

وآله

درود بگرد بر من داخل آتش شد پس خدا
که بر سر خود آورده و گفت صلی الله علیه وآله که هر که
مذکور شدم نزد او

بهشت یعنی که اگر بهشت را دو روی است نمیرود پنجم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ
ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَنَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ خَطَّأَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقَ الْجَنَّةِ شرح خطاء الله یعنی معلوم میشود که
نیست و مضمون این ظاهر است از شرح سابق بیست و یکم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعَ
أَبِي رَجُلاً مُتَعَلِّقاً بِالْبَيْتِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فَقَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَبْتُرْهَا
لَا تَظْلِمْنَا حَقَّنَا قُلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ شرح البتر بفتح با و سکون تا دو نقطه و با
دو نقطه بریدن چیزی از بیخ و بریدن دنبال چیزی و مراد اینجا ساخت بی زبان شمارت باشکه رود
برای تصدیق امامت و آن بی تصدیق امامت ائمه اهل بیت و یکی بعد از دیگری از فرایض تکلیف نفعی ندارد
اصلا با نقص است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنید پدرم از مردی که چسپیده بود بخانه
کعبه بر حالی که میگفت که اللهم صل علی محمد و آل محمد پس گفت او را پدرم علیه السلام که ای بنده خدا ناقص مکن صلوة را ظلم
مکن ما را در حق ما که واجب ساخته است تعالی بر شما در هر نماز بگو که اللهم صل علی محمد و اهل بیته باب بیست و دوم اصل
باب ما یجب من ذکر الله عز و جل فی کل مجلس شرح این باب بیان چیزیست که واجب است از ثنای الله عز و جل
بر وجوب در هر مجلس در این باب سه حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ
فِيهِ أَبْرَارٌ وَفُجَّارٌ فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا كَانَ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که نیست هیچ مجلسی که جمع شوند در آن صالحان و فاسقان یعنی که خواه صالحان باشند و خواه فاسقان
باشند و خواه مختلف باشند پس برخیزند بی آنکه ثنای الله عز و جل بر وجوب کرده باشند مگر آنکه آن مجلس باعث حسرت
ایشان در روز قیامت برای ترک واجب دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا اجْتَمَعَ فِي
مَجْلِسٍ قَوْمٌ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَذْكُرُونَا إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شرح
و اواو در و لم یذکرونا حالیه است و مراد این است که ذکر الله تعالی بی ذکر ما منظور نیست پس مضمون این نزدیک بمضمون سابقست
و توضیح می‌آید در فقره آینده سوم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذِكْرَ عَدُوِّنَا
مِنْ ذِكْرِ الشَّيْطَانِ شرح تتمه حدیث سابق است و کلام ابو بصیر است و مراد این است که پدر و پسر در یک مجلس بوده‌اند و

پسر را گمان بود که نیست گفت بعد از آن پدر را گفت برای توضیح کلام پسر بیان آنکه ذکر ما باعث جزو ذکر الله تعالی است
بر وجوب و ثنای خیر لازم دارد و ثنای کامل پس من مراد و جابرای تبعیض است و حاصل این است که کسی که پیرو
این نیست معرفت نمیدارد پس آنچه در پیش او جزو آن نیست پس غایب فکر او نیست در شب پیش شاهد دل
این که ثنای خود او را ثنای کامل بیشمارد چنانچه نصاری ثالث ثلثه شمرده‌اند جاهلان بوده و فلاسفه قائل اجسام
عقول عشره و چند ارنده و امثال این از بدعتها میان ایشان بسیار است یعنی بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام
که در بسیاری که ثنای ما فرض طاعت جزو ثنای الله عز و جل است بر وجوب و ثنای دشمنان ما مثل خلفای ثلثه و بنی امیه
و بنی عباس که دشمن ما اند جزو ثنای شیطان است بر وجوب پس بی آن ثنای شیطان حاصل نمیشود حقیقه اگر چه در ظاهر
باشد سیوم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى فَلْيَقُلْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ
مَجْلِسِهِ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شرح
سبحان منصوب است و منادی است بحذف حرف ندا مثل و ربک با مفعول مطلق فعل محذوف است تقدیر تسبیح تسبیح
متکلم و سبح رب العزة اشارت است بآنکه فقره اول نزد شما مشغول سبحان است و مقصد این است و
جزو آن بود که موصول باشد و عما بحذوف باشد الوصف بیان چیزی و مراد اینجا بیان قائل اجابت حق گردد
الی جمع برسولان چنانچه بوده و فلاسفه و جاهلان ایشان کرده‌اند و میکنند و بیان شد در کتاب التوحید در باب معنی آن
الصمد است با مراد و بیان درست باسم جامد محض مثل جسم بودن یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام که هر که خواست که
بازیافت کند ثواب را به پیمانه تمام پس باید که بگوید چون قصد کند که برخیزد از مجلس خود آیت سوره صافات را که ای تسبیح
صاحب کمال اختیار تو کرد صاحب کمال اختیار عزت است از وصف مردمان و مراد از تسبیح خود الی جمیع برسولان
و بیخبر بودن ایشانست یعنی که موافقت ایشان بزرگ خود را و عطا یعنی از خدا آنچه ندهد و سپاس مر الله که
صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیزیست هیچ زمانی خالی از عالم نیست آنچه رسول آن زمان وحی شده و گذاشته چهارم
اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَاةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ
يَا رَبِّ أَقَرِيبٌ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيَكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيَكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي شرح

حسرةً م

بر ایشان م

التي لم تغير اشارتست بانكه كتب انبياى سابق چنانچه نازل شده بميراث رسيده بائمه اهل البيت عليهم السلام سوال كه
مبنى بر جهل نيست بلكه استفهام چنانچه گاهى براى تقرير ترد مى‌طلب ميباشد مثل سوال رب از ملائكه همچنين
همچنين گاهى براى اسكات سامعان ومانند ايشان ميباشد واينجا براى اسكات فلان نحجبت است خواه صحيح
وخواه غير صحيح مثل جمعى كه فرموده باميرند در حلقه ذكر ورفع صوت در اذان وخطبه براى ذكر نيست بلكه براى
يعنى روايتست از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت كه نوشته است در توريتى كه محفوظ است از تحريف وتغيير كه موسى
سوال كرد صاحب كل اختيار خود را باين روش كه گفت كه اى صاحب كل اختيار من آيا نزديكى تو نسبت بمن
تا آهسته عرض حاجات كنم هر گاه دور باشى تا فرياد كنم ترا پس وحى كرد الله عز وجل بسوى او كه اى موسى
من همنشين كسىم كه ياد من كرد متن فقال موسى عليه السلام فمن في سترك يوم لا ستر الا سترك قال الذين
يذكرونني فاذكرهم ويتحابون في فاحبهم فاولئك الذين اذا اردت ان اصيب اهل الارض بسوء
ذكرتهم فدفعت عنهم بهم شرح با در بسوء براى تعديه است اراده آخر استعاره وتشبيه است چه اراده
آنى مستلزم وقوع مراد او است پس مراد اينست كه وجود ايشان باعث عدم اراده ميشود واگر ايشان نميبودند
اراده واقع ميشد يعنى پس گفت موسى عليه السلام كه پس كيست در پرده عافيت تو در روزى كه كسى را پرده نيست كه پرده
گفت كه جمعى كه ياد ميكنند مرا بربوبيت پس ياد ميكنم ايشان را بمهربانى در وقت حاجت ودوست ميدارند
يكديگر را براى من پس دوست ميدارم ايشان را پس ايشان جمعيند كه چون اراده كنم كه برسانم باهل زمين بلائى
وقحطى ياد ايشان ميكنم پس دفع ميكنم از اهل زمين آن را براى ايشان پنجم اصل قال رسول الله صلى الله
عليه وآله ما من قوم اجتمعوا في مجلس فلم يذكروا اسم الله عز وجل ولم يصلوا على نبيهم الا كان ذلك
المجلس حسرة ووبالا عليهم شرح مضمونش ظاهرست از شرح حديث دوم اين باب ششم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال لا بأس بذكر الله وانت تبول فان ذكر الله عز وجل حسن على كل حال فلا تسأم
من ذكر الله شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه باكى نيست بذكر الله تعالى در حالى كه تو بول بكنى
باشى چه بدرستى كه ذكر الله عز وجل خوبست بر هر حالى كه باشد پس ملول وزده مشو از ذكر الله تعالى يعنى كه ملول كردنا

بيانه كمن هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اوحى الله عز وجل الى موسى يا موسى لا تفرح بكثرة
المال ولا تدع ذكري على كل حال فان كثرة المال تنسي الذنوب وان ترك ذكري يقسي القلوب شرح
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه وحى كرد الله عز وجل بسوى موسى كه اى موسى بكثرت مال اعلام كنندگى
موسى خوشحال مشو وبسيارى مال [illegible] ترك مكن ياد پروردگار را بر هر حالى چه بدرستى كه بسيارى مال [illegible] استغفار
گناهان ميشود وبدرستى كه ترك ياد پروردگار من باعث قساوت دلها ميشود هشتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام
قال مكتوب في التوراة التي لم تغير ان موسى سأل ربه فقال الهي انه يأتي على مجالس اعزك واجلك
ان اذكرك فيها فقال يا موسى ان ذكري حسن على كل حال شرح اذكرك بتخفيف معجمه وتخفيف
نون [illegible] يعنى روايتست از امام
محمد باقر عليه السلام گفت كه نوشته است در توريتى كه محفوظ است از تغيير نزد ائمه اهل البيت عليهم السلام است كه موسى سوال
كرد صاحب كل اختيار خود را كه گفت كه اى معبود من بدرستى كه شان اينست كه من در مجالسى چند ميباشم كه
بزرگ ميشمرم ترا [illegible] گفت كه اى موسى بدرستى كه ذكر من
بر هر حالى كه داشته باشى نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الله عز وجل لموسى اكثر
ذكري بالليل والنهار وكن عند ذكري خاشعا وعند بلائي صابرا واطمئن عند ذكري واعبدني
ولا تشرك بي شيئا الي المصير يا موسى اجعلني حرزك وضع عندي كنزك من الباقيات الصالحات
شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت الله عز وجل موسى را كه بسيار كن ذكر مرا در شب ودر روز
وباش نزد ذكر من فروتنى كننده يعنى كه ذكر مرا بكمال توجه دل كن وباش نزد بلاى من شكيبا وخاطر جمع
نزد ذكر من يعنى [illegible] اضطراب وتعجيل مكن وفرمان بردارى كن مرا وشريك مكن بمن چيزى را بسوى منست بازگشت
يعنى كه فرمان بردارى كسى كه حكم او حكم من نباشد مثل سلاطين [illegible] فرمان بردارى منست وفرمان
بردارى [illegible] شريك گردانيدن [illegible] گنج خود را كه گنجها نيست
كه باقى بمانند از آنها براى روز قيامت [illegible] مثل تسبيحات اربع كه بيان ميشود در حديث چهارم

باب بیست و نهم والباقیات الصالحات در سوره کهف مذکور است دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال
الله عز وجل لموسی اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم واکثر ذکری باللیل والنهار ولا تتبع الخطیئة
فی معدنها فتندم فان الخطیئة موعد اهل النار شرح لا تتبع بصیغه نهی حاضر باب علم یا باب افتعال است
المعدن بفتح میم و سکون عین و فتح و کسر دال جای کثرت چیزی مانند معدن برای مال است و بر صد صیغه میم و سکون واو
و کسر عین مصدر میمی و اسم مکان باب ضرب است و مراد در اینجا مناسبت و محل برای مبالغه است و اضافه
یا اضافه بجا علت یا اضافه مفعول است بیستم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت خدا عز وجل
موسی را که بگردان زبانت را از پس دلت تا آفت شوی مراد امر بفکر در خوبی سخن است پیش از گفتن و بسیار کن یاد مرا
در شب و روز و مرو از پی گناه در جای کثرت گناه که پشیمان شوی بیان این آنکه همنشینی مکن با وعده فجارت
یعنی که باسگ کنا در مجلس فجار بسیار است گویا که غیر آن چیزی در مجلس ایشان نیست و وعده و ضیافت ایشان
وعده گناهست بگو خوردن طعام ایشان بضرورت حرامست مانند اگر اوقات یا مراد اینست که گناه همه وعده گاه است
تست فجار را برفتن بضیافت ایشان و حاصل مرده گمست بیست و یکم حدیث وباسناده قال فیما ناجی الله تعالی
به موسی قال یا موسی لا تنسنی علی کل حال فان نسیانی یمیت القلب شرح باسند حدیث سابق گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که در جمله آنچه مناجات و وحی کرد الله سبحانه با موسی را گفت که ای موسی فراموش مکن مرا
بر هر حالی که داشته باشی چه بدرستی که فراموش کردن من بمیراند دل را بیست و دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال الله عز وجل یا ابن آدم اذکرنی فی ملاء اذکرك فی ملاء خیر من ملائك شرح الملاء بفتح
و فتح لام و همزه جماعت و بزرگان و مراد در اینجا مناسبت بیان روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که
الله عز وجل در حدیث قدسی که ای فرزند آدم یاد کن مرا در جماعتی یاد کنم ترا در جماعتی که بهتر باشند از جماعت تو مراد
و که علیهم السلام چنانچه بیان شد در حدیث ششم و چهاردهم باب سابق بیست و سوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال الله عز وجل من ذکرنی فی ملاء من الناس ذکرته فی ملاء من الملائکة شرح مضمون این ظاهر
از شرح سابق باب بیست و دوم اصل باب ذکر الله عز وجل کثیرا شرح این باب بیان فضیلت یاد الله عز وجل است

یاد بسیار ممکن نباشد که همه کثرت ذکر است که در ظاهر و باطن دل و در زبان و در آشکار و نهان باشد در این شرح بیست
اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من شیء الا وله حد ینتهی الیه الا الذکر فلیس له حد ینتهی
الیه فرض الله عز وجل الفرائض فمن اداهن فهو حدهن وشهر رمضان فمن صامه فهو حده والحج
فمن حج فهو حده الا الذکر فان الله عز وجل لم یرض منه بالقلیل ولم یجعل له حدا ینتهی الیه ثم تلا یا ایها
الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا فقال لم یجعل الله عز وجل له حدا ینتهی الیه
شرح شیء لغة عبارت از ممکن موجود است ینتهی بصیغه مضارع غایب معلوم است و ضمیر مستتر راجع بشیء است و بر این جا
بر جای ذکر الا الذکر در اول استثنای متصل است و مستثنی منه ضمیر له است و در دوم منقطع است و مستثنی منه الفرائض و شهر
رمضان و الحج است الفرض مصدر باب ضرب جدا کردن چیزی مقرر داردن طرفی که از آن باشد الفرائض جمع فریضه
چیزی چند که واجب داشته است و مراد اینجا نماز پنج وقت است در اول راجع بمصدر اداهن است و یای عاید موصول
فاء تفریع با این و در دوم راجع بمصدر صامه است بتقدیر قصد ادا یا و در سیوم راجع بمصدر حج است بتقدیر حجه
خبر مبتدا است بیان روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که نیست هیچ ممکنی بمکرر حالی که از آنکه است
که برسد سوی آن مگر یاد پروردگار العالمین بیان این آنکه نیست برای آن کناری که برسد سوی آن بیان این آنکه
مثلا جدا کرده الله عز وجل نماز پنجگانه را از سایر عبادات پس هر که بجا آورد آنها را بجا آورده و رمضان را از
دیگر بجاب صوم آن پس هر که روزه گرفت آن را پس صوم او آن را لازم دارد در رسیدن بکنار آن را و جدا کرد حج را
از سایر عبادات بکه در عمر یکبار بر دیگر و بشرط استطاعت پس هر که حج کرد پس حج او لازم دارد رسیدن بکنار
حج را لیکن جدا نکرده ذکر را چه بدرستی که الله عز وجل راضی نشده از جمله ذکر بکم و نکرده نهایه برای آن کناری که برسد
سوی آن و بعد از آن بجای آن تکلیف نمانده باشد بعد از آن امام علیه السلام برای استشهاد خواند از سوره احزاب اینرا
که ای جمعی که مومن شده اید یاد کنید الله تعالی را یاد بسیار و تسبیح کنید او را از نقص در ربوبیت و راضی شدن بشریک در حکم
بجای کنار شام روشن بین دو حلیفه عالم جمیع احکام آلهی در اول روز و آخر روز پس امام گفت که نکرده نهایه الله عز
وجل برای یاد کناری که برسد سوی آن دوم حدیث قال وکان ابی علیه السلام کثیر الذکر لقد کنت امشی معه

ضمیر فهو

بجا آوردن او آنها را که بجا آوردن آنها است یعنی که
لازم دارد در رسیدن بکنار آنها را هم

وإنه ليذكر الله ويأكل معه الطعام وإنه ليذكر الله ولقد كان يحدث القوم وما يشغله ذلك
عن ذكر الله وكنت أرى لسانه لازقاً بحنكه يقول لا إله إلا الله وكان يجمعنا فيأمرنا بالذكر حتى تطلع
الشمس ويأمر بالقراءة من كان يقرأ منا ومن كان لا يقرأ منا أمره بالذكر شرح امام علیه السلام گفت که
پدرم بسیار ذکر بود بتحقیق که همراه او گاهی میرفتم با او در حالی که بیرون میکرد او هر آینه یاد میکرد اله تعالی را بربوبیت و گاهی
میخوردم با او طعام را در حالی که میرفتی که او هر آینه یاد میکرد اله تعالی را بربوبیت و هر آینه گاهی سخن میگفت با
مردمان در حالی که وا نمیداشت او را آن سخن گفتن از ذکر اله تعالی و میدیدم زبان او را چسبیده بکام او و میگفت
که لا اله الا اله و جمع میکرد ما را و امر میکرد ما را بذکر تا آنکه طلوع میکرد آفتاب
و امر میکرد بقرائت قرآن هر کرا که قدرت بقرائت قرآن میداشت از جمله ما و هر که قدرت بر قرائت قرآن نداشت
از جمله ما امر میکرد او را بذکر حدیث والبيت الذي يقرأ فيه القرآن ويذكر الله عز وجل فيه تكثر بركته و
تحضره الملائكة وتهجره الشياطين ويضيء لأهل السماء كما يضيء الكوكب الدري لأهل الأرض والبيت
الذي لا يقرأ فيه القرآن ولا يذكر الله فيه تقل بركته وتهجره الملائكة وتحضره الشياطين شرح
و خانه که خوانده میشود در آن قرآن و یاد کرده میشود اله عز و جل بربوبیت در آن بسیار میشود برکت آن و حاضر میشوند
در آن خانه ملائکه و دوری میکنند از آن خانه شیاطین و میدرخشد برای اهل آسمان چنانچه میدرخشد ستاره بسیار
روشن برای اهل زمین و خانه که خوانده نمیشود در آن قرآن و یاد کرده نمیشود اله تعالی بربوبیت در آن کم میشود برکت
آن خانه و دوری میکنند از آن خانه ملائکه و حاضر میشوند در آن خانه شیاطین حدیث وقال رسول الله صلى الله
عليه وآله ألا أخبركم بخير أعمالكم وأرفعها في درجاتكم وأزكاها عند مليككم وخير لكم من الدينار والدرهم
وخير لكم من أن تلقوا عدوكم فتقتلوهم ويقتلوكم فقالوا بلى فقال ذكر الله عز وجل كثيراً شرح اجهاد
آن مجرورست بعطف بیان خیر اعمالکم است حدیث و گفت رسول اله صلی اله علیه و آله که آیا خبر کنم شما را بهترین عملهای
شما برای شما که بلندترین عملهای شماست در پایه های بهشت شما و پاکیزه‌ترین عملهای شماست نزد پادشاه شما و بهتر
برای شما از طلا و نقره و بهترست برای شما از اینکه ملاقات کنید دشمنان خود را در میدان جهاد و پس بقتل آورید ایشان را

لکم

و قتل دهند ایشان شما را پس گفتند بلی خبر کن گفت که یاد خدا عز و جل بربوبیت بسیار نمودن است بیشک جهاد
و سایر عبادات برای حفظ تصدیق بربوبیت رب العالمین است و فرقه که اختلاف از دین بطن و خود رایی است
و بهتر گشتن بغیر حقیقت بر طرف شود حدیث قال جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال من خير
أهل المسجد فقال أكثرهم لله ذكراً وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من أعطي لساناً ذاكراً فقد
أعطي خير الدنيا والآخرة وقال في قوله تعالى ولا تمنن تستكثر قال لا تستكثر ما عملت من خير لله شرح
تقدیم ظرف بر متعلق در لله ذکرا برای حصر است ضمیر در قال راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و ظرف متعلق
بقال در قال لا تستکثر است و این ضمیر راجع برسولست و ممکن نبود که هر دو ضمیر راجع برسول یا امام جعفر صادق
و ثانی مکرر او است المن بمعنی عطا بمعنی ناقص است شدن و کار کردن و بیان عملی و هر دو اینجا محتمل و تستکثر
مرفوعست و جمله حال از ضمیر مستتر در لاتمنن است و نهی متوجه بتستکثارست چه هر جمله مشتمل بر قیدی باشد نهی آن
متوجه قید میشود و لهذا تفسیر کرد که تستکثر یعنی فرض کردن بهر عمل برای نفع دیگر یعنی غرض نیست من پیش است
حدیث بعد از آن امام گفت که آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که کیست بهترین اهل این مسجد پس گفت
که اکثر ایشان باشد بحسب یاد اله تعالی بربوبیت و گفت رسول اله صلی اله علیه و آله که هر کرا داده شد زبان
ذاکر پس بتحقیق داده شد بهترین دنیا و آخرت و امام جعفر صادق علیه السلام گفت در تفسیر قول اله تعالی در سوره مدثر که
مشهورست که بسیار بشمری گفت رسول اله صلی اله علیه و آله که بسیار مشمر آنچه را کردی که عمل صالحست که برای رضای
اله تعالی است حدیث دوم حدیث عن أبي عبد الله عليه السلام قال شيعتنا الذين إذا خلوا ذكروا الله كثيراً شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شیعه ما جمعیند که چون در خلوت شوند یاد اله تعالی کنند بسیار این کلام غرض است
بر منافقان که در آشکار اظهار رضا تری میکنند و در پنهانی کافرند حدیث سیوم حدیث قال رسول الله صلى الله عليه وآله
من أكثر ذكر الله عز وجل أحبه الله ومن ذكر الله كثيراً كتبت له براءتان براءة من النار وبراءة من النفاق
فرق میان کفار و میان دیگری اینجا اینست که اول گرد را دستمر در دست و دوم عبارت از موافقت اهل باطن
و موافقت بطن با اهل ظاهر دل است چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب بیست و پنجم حدیث گفت رسول اله صلی

علیه و آله که هر که ذکر را بسیار کرد یاد خدا عز و جل او را دوست داشت او را خدا تعالی و هر که یاد کرد خدا تعالی را او دوست

داشت او را خدا تعالی و هر که یاد کرد یاد بسیار نوشته شد برای او دو برات یکی برات از آتش جهنم که در گذشت سابقان

سابقان بهشت و میان اهل حجاب چنانچه گفته در سوره اعراف که و بینهما حجاب و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث

نهم باب ششم که باب معرفة الامام و الرد الیه است و دیگر برات از نفاق چه نفاق که مخصوص سابقان بهشت است چهارم

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام من الذکر الکثیر الذی قال الله عز و جل

اذکروا الله ذکرا کثیرا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بعد از هر نماز

از جمله ذکر بسیار است که گفته است خدا عز و جل در سوره احزاب که یاد کنید خدا تعالی را یاد بسیار یعنی تا زمانی که مراد تسبیح صحیحت

و آن به شرط موافقت دل با زبان و باطن با ظاهر است پس منافقان هر چند که به زبان متعارف حرف تسبیح زهرا علیها السلام

گویند بجهت آنچه منکر ربوبیت شده اند شریک قرار داده اند با رب العالمین در حکم چون خود را اکتفا کنند پنجم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اکثر ذکر الله عز و جل اظله الله فی جنته شرح روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که هر که ذکر را بسیار کند یاد خدا عز و جل او را در سایه رحمت خود میکند او را خدا تعالی در بهشت خود و بیان

اکثار ذکر شد در شرح حدیث سوم باب بیست و سیوم اصل باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا شرح الصاعقة الشی

که فرود آید از آسمان و هر که بر او فرود آید هلاک کند یعنی این باب بیان این است که صاعقه نمیخورد یاد کننده خدا تعالی را

و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یموت المؤمن بکل میتة الا الصاعقة

لا تأخذه و هو یذکر الله عز و جل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میمیرد مومن

بهر نوع مردن مگر نوعی که از صاعقه باشد بیان این آنکه نمیخورد صاعقه او را در حالی که او یاد کننده باشد خدا عز

و جل را تحقیقا یا تقدیرا چنانچه بیان میشود در حدیث آینده دوم اصل عن برید بن معاویة العجلی قال قال ابو عبد الله

علیه السلام ان الصواعق لا تصیب ذاکرا قال قلت و ما الذاکر قال من قرأ مائة آیة شرح روایت است از برید

بن معاویه عجلی که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که صاعقها نمیخورد یاد کننده

را تحقیقی و تقدیری امام گفت برای فهم که هر که خواند صد آیت قرآن را در روزی یاد کرده است خدا عز و جل را تحقیقا چه کرده

که هر کسی که صاعقه بر او نخورد و یاد کننده خدا تعالی بر ... راوی گفت که گفتم که وجه

غافل شود سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن میتة المؤمن قال یموت المؤمن بکل میتة یموت غرقا

و یموت بالهدم و یبتلی بالسبع و یموت بالصاعقة و لا تصیب ذاکرا لله عز و جل شرح پرسیدم امام

جعفر صادق علیه السلام را از نوع مردن مومن که کدام است انواع گفت که میمیرد مومن بهر نوع مردن میمیرد بسبب

غرق شدن و میمیرد بسبب فرود آمدن خانه مثلا و مبتلا میشود بجانور درنده و میمیرد بصاعقه و نمیخورد صاعقه ذکر کننده

خدا عز و جل را تحقیقا یا تقدیرا چنانچه بیان شد در حدیث سابق باب بیست و چهارم اصل باب الاشتغال بذکر الله

عز و جل شرح این باب بیان مشغول شدن است بذکر خدا عز و جل چنانچه باعث غفلت از طلب حاجت شود و درین باب

دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل یقول من شغل بذکری عن مسألتی

اعطیته افضل ما اعطی من سألنی شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خدا عز و جل

میگوید در حدیث قدسی که هر که غافل شد یا تغافل کرد بوسیله ذکر من از طلب حاجت خود از من میدادم او را افضل

آنچه میدادم کسی که طلب حاجت از من کرد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد لیکون له

الحاجة الی الله عز و جل فیبدأ بالثناء علی الله و الصلاة علی محمد و آل محمد حتی ینسی حاجته فیقضیها الله

له من غیر ان یسأله ایاها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر کسی که بنده گاهی میباشد

او را حاجتی که طلب کند از خدا عز و جل پس ابتدا میکند بثنا بر خدا تعالی و درود بر محمد و آل محمد تا آنکه فراموش میکند

حاجت خود را پس بر می آورد آن حاجت را برای او بی آنکه طلب کند از خدا تعالی آن حاجت را باب بیست

الله تعالی را

پنجم اصل باب ذکر الله عز و جل فی السر شرح این باب بیان فضیلت ذکر خدا عز و جل است در پنهان یعنی به دل

و مثل بیان خانه و درین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عز و جل

من ذکرنی سرا ذکرته علانیة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت خدا عز و جل

در حدیث قدسی که هر که یاد کرد مرا در پنهان یاد کردم او را باظهار شرف او و آشکار در عرصات قیامت

آن دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام من ذکر الله عز و جل فی السر فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین

کانوا یذکرون الله عز و جل علانیة و لا یذکرونه فی السر فقال الله عز و جل یراءون الناس و لا یذکرون

اللهُ الّا قَلَبَهُ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم که هرکه یاد ربوبیت الله عزّ وجلّ کرد در پنهان دل بمعنی که صلوة بر محمّد و آل
محمّد کرد چنانچه گذشت در شرح حدیث چهاردهم باب بیستم پس جمیع ذکر کرده الله تعالی را بسیار بدرستی که منافقان ذکر
میکردند ربوبیت الله عزّ وجلّ را در آشکار و ذکر نمیکردند ربوبیت او را در پنهان دل پس گفت الله عزّ وجلّ در سوره نسا
که منافقان بجهل خود مردمان را باو در ربوبیت الله تعالی نمیکنند مگر اندکی که در زبانست نه در دل یا در ظاهر دولت نه در باطن
بیان این آیت شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب صد و شصت و هشتم سوم اصل عن ابن فضّال رفعه
قال قال اللهُ عزّ وجلّ لعیسی علیه السلم یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی واذکرنی فی
ملئک اذکرک فی ملأ خیر من ملأ الآدمیین یا عیسی ألن لی قلبک واکثر ذکری فی الخلوات واعلم
انّ سروری ان تبصبص الیّ وکن فی ذلک حیّا ولا تکن میّتا شرح نفس در عبارات اراده است مثل
تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک سرور در عبارت از تکلّف بعنوان ذبّ است التبصبص بموحده و بخطه و دو صاد مهمله
مصدر باب فعلله جنبانیدن سگ دم خود را برای طمع یا ترس و مراد اینجا اظهار افتادگی و تملّقست یعنی روایت از
ابن فضّال بسند مرفوع که شده صاد بالقطه بالا بر راوی سند روایت ما نامی که روایت از او دست گفت که گفت
الله عزّ وجلّ عیسی علیه السلم را که ای عیسی یاد کن مرا در اراده و خاطر خود بمعنی که بحبس زبان بباشد تا یاد کنم ترا در اراده و خاطر خود بمعنی
که بحبس زبان باشد تا یاد کنم ترا در اراده و خاطر خود بمعنی که کاری کنم که موجب درجات رفیعه برای تو در بهشت باشد و یاد
کن مرا در جماعت خود تا یاد کنم ترا در جماعتی از ملائکه که بهتر از جماعت آدمیان باشند ای عیسی نرم کن برای من دل را
بگریه و دوست آن و بسیار کن یاد مرا در خلوتها و بدانکه مستعجب سرور من اینست که افتادگی و تملّق کنی نزد من و باش در آن
افتادگی زنده دل و حیات مرده دل بمعنی که از روی کمال توجه دل باشد نه از روی سهل انگاری چهارم اصل علی …
علیهما السلم قال لا یکتب الملک الا ما یسمع وقال الله عزّ وجلّ واذکر ربّک فی نفسک تضرّعا وخیفة فلا یعلم
ثواب ذلک الذکر فی نفس الرجل غیر الله لعظمته شرح در بیع عبارت از ذکر ربوبیت رب العالمین است پس
منافات ندارد با اینکه ملک افعال جوارح را بنویسد لا یکتب الملک الا ما یسمع برای بیان عظمت ذکر دل و کمال دوری
از ریا است چه هرگاه ملک مطلع بر آن نشود دیگران مطلع بر آن نمیشوند طریق اوّل و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب

الایمان والکفر در حدیث سیوم باب صد و نود دوم که باب من یهمّ بالحسنة والسیّئة است که ملک قصد حسنه و سیّئه را ببوی نفس
آدمی میشناسد زیرا که میتواند بود که چون قصد متعلق بافعال ظاهره معلوم شود ببوی نفس و چون ذکر دل متعلق
نیست بو معلوم و نفوذ نشود و قال الله تا آخر برای تأکید بیان عظمت ذکر دلست بدو وجه اوّل آنکه در تتمّه آیت است
کرده و دون الجهر من القول و تقدیم ذکر دل بر قول دالست بر رجحان و عظمت ذکر دل میکند دوم اینکه تخصیص تضرّع و خیفة
بذکر دل دالست بر این میکند که حمد و تضرّع و خیفه در ذکر دلست نه در ذکر زبان فاء در فلا یعلم برای تفریع است و میتواند
بود که جانبه باشد یعنی روایت از امام محمّد باقر علیه السلم یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که نمینویسد فرشته ذکر را
مگر ذکری که شنیده باشد و گفته الله عزّ وجلّ در سوره اعراف که یاد کن صاحب کل اختیار خود را در دل خود از روی زاری
و ترس پس نمیداند ثواب آن ذکر را در دل مردی کسی غیر الله تعالی برای کمال بزرگی آن ذکر یا بزرگی آن ثواب باب ششم
اصل باب ذکر الله عزّ وجلّ فی الغافلین شرح این باب بیان فضیلت یاد الله عزّ وجلّ بربوبیت است در میان جمعی
که غافل باشند از یاد او و درین باب دو حدیث است اوّل اصل قال ابو عبد الله علیه السلم الذاکر لله عزّ وجلّ فی
الغافلین کالمقاتل فی الفارّین شرح فی اوّل برای ظرفیت است و در دوم برای سببیت است یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که یاد کننده الله عزّ وجلّ بربوبیت در میان جمعی که غافلند از یاد او مانند کسی است که جنگ میکرده
باشد برای گریختگان از کارزار یعنی چنانچه اگر کسی قیام کند و لشکر دشمن را بکشد و اگر گریختگان را تعاقب کنند باعث
دفع ضرر دشمن از ایشان بشود همچنان اگر کسی ذکر الله تعالی کند در میان غافلان باعث دفع ضرر لشکر شیطان میشود از ان
غافلان دوم اصل قال رسول الله صلّی الله علیه وآله ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل عن الفارّین والمقاتل
عن الفارّین له الجنّة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که یاد کننده الله تعالی در میان غافلان مانند جنگ
کننده است از جانب گریختگان اهل اسلام و جنگ کننده از جانب گریختگان او راست بهشت باب بیست و هفتم
اصل باب التحمید والتمجید شرح التحمید مبالغه در حمد بمعنی اعتراف بنعمت منعم و ذکر آن بزبان التمجید تعظیم الله تعالی بذکر صفات
کمال و مراد از تحمید اینجا تمجید است چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب یعنی این باب بیان فضیلت اعتراف بامتنان
الله تعالی و تعظیم او است و درین باب هفت حدیث است اوّل اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک علّمنی

دعاءً جامعاً فقال لي احمد الله فإنه لا يبقى أحد يصلّي إلا دعا لك يقول سمع الله لمن حمده **شرح** اما
معنی حمد الله قبل ازین گفته است چنانچه ظاهر شد و از حدیث ششم معلوم شد که حمد دعاء است و بجای جمیع طلبها است پس حمد
بعضی بر عموم خود است و میتواند بود که بقول استیناف بیانی باشد و حمد بعضی مخصص باشد یعنی بعضی کلام چه سمع
لمن حمده از جمله مستجابات نماز است سمع الله لمن حمده جمله دعائیه است و موضع آن بعد از برداشتن سر از رکوع است
و سمع کنایت از استجابت دعا و قبول عبادت است چنانچه در عرف میگویند زید گوش انداخت برای عمرو یعنی
که هرچه عمرو گفت زید قبول کرد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم تعلیم کن مرا دعای که شامل
بر شرط اجابت دعا باشد مراد آن است که مشتمل بر دعاهای بسیار باشد پس گفت مرا که حمد کن خدا تعالی را پس از
شروع در دعا چه هیچ کسی که نماز میگذارد نیست که نماز کند مگر آنکه دعا کرده برای تو بر حالی که میگوید که گوش کرد
خدا تعالی برای کسی که حمد کرد او را **دوم حدیث** قلت لأبي عبد الله عليه السلام أي الأعمال أحب إلى الله عز وجل
فقال أن تحمده **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کدام از جمله عملها محبوب‌تر است نزد خدا عز و جل پس گفت که
اینکه حمد کنی او را **سیوم حدیث** كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحمد الله في كل يوم ثلاثمائة مرة و
ستين مرة عدد عروق الجسد يقول الحمد لله رب العالمين **شرح** الف لام الحمد برای استغراق یا برای جنس است
و لام لله برای ملکیت است و ملکیت خدا تعالی هر حمد را اضافت ندارد با استحقاق و یکی هم برابر این جنس متعلق
از قدرت بر باعث استحقاق آن حمد است اگرچه فاعل آن نعمت بقدرت و اختیار باشد **یعنی** عادت رسول الله صلی
الله علیه و آله این بود که حمد میگفت خدا تعالی را هر روز سیصد و شصت بار بعدد رگهای بدن هر روز میگفت که ستایش
خدا راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است حمد بسیار برای هر حالی که در تحت قضا و قدر است **چهارم حدیث**
قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن في ابن آدم ثلاثمائة وستين عرقاً منها مائة وثمانون متحركة
ومنها مائة وثمانون ساكنة فلو سكن المتحرك لم ينم ولو تحرك الساكن لم ينم وكان رسول الله صلى الله
عليه وآله إذا أصبح قال الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال ثلاثمائة وستين مرة وإذا أمسى قال مثل
ذلك **شرح** لم ينم بصیغهٔ ... مضارع معلوم ... است

كثيراً على كل حال

یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر کسی که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ است از آن جمله صد و هشتاد
در حرکت اند و از آن جمله صد و هشتاد همیشه ساکنند بیان این که اگر ساکن میشد متحرک خواب نمیکرد و اگر متحرک میشد
ساکن خواب نمیکرد و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون بصبح میرسید میگفت که ستایش الله راست که
صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است ستایش بسیار برای هر حال سیصد و شصت بار و چون بشام میرسید میگفت مثل آن
پنجم حدیث عن أبي عبد الله عليه السلام قال من قال أربع مرات إذا أصبح الحمد لله رب العالمين فقد أدى
شكر يومه ومن قالها إذا أمسى فقد أدى شكر ليلته **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که
گوید چهار بار چون بصبح میرسد که ستایش الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است پس تحقیق ادا کرده شکر آن
روز خود را و هر که گوید آن کلمات را چون بشام رسد پس تحقیق ادا کرده شکر آن شب خود را **ششم حدیث** عن أبي
عبد الله عليه السلام قال كل دعاء لا يكون قبله تحميد فهو أبتر إنما التحميد ثم الثناء قلت ما أدري ما
يجزئ من التحميد والتمجيد قال يقول اللهم أنت الأول فليس قبلك شيء وأنت الآخر فليس بعدك
شيء وأنت الظاهر فليس فوقك شيء وأنت الباطن فليس دونك شيء وأنت العزيز الحكيم **شرح** التحميد
ثم الثناء ... است ... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که هر دعائی که نباشد پیش از آن تحمید الله تعالی پس آن بریده شده است ... است ...
مراد تحمید اینجا تمجید است مراد آن است که چون تمجید مستعمل میشود در ... در تعظیم کسی بذکر صفات
... و ... مراد اینجا معنی ... گفتم که ... تحمید و تمجید ... گفت
که ... خدایا توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی و توئی آخر پس نیست بعد از تو چیزی و توئی غالب پس نیست
... از تو چیزی و توئی ... پس نیست ... تو چیزی ... پنهان شود و توئی ... رعایت کننده
مصالح ... **هفتم حدیث** سألت أبا عبد الله عليه السلام ما أدنى ما يجزئ من التحميد قال تقول الحمد لله
الذي علا فقهر والحمد لله الذي ملك فقدر والحمد لله الذي بطن فخبر والحمد لله الذي يحيي الموتى
ويميت الأحياء وهو على كل شيء قدير **شرح** العلو بلندی مرتبه ... است ...

آن برای تعریف است باعتبار علم مخاطب پس از قبیل تعریف عهد اول بوده است و مفعول به آن محذوف است برای افاده عموم

بتقدیر فقهر کل شی الغفور غالب بودن بمعنی مستقل در قدرت و این فقره اشارتست باینکه محالست که در میان موجودات

دو ایی تعقل باشد مثل اینکه دو واجب بالذات باشد والا هر کدام ایشان هم قاهر دیگری و هم مقهور او خواهد بود و نکت

بصیغه اسمی معلوم از باب نصر و ضرب باشد الملک بضم میم و سکون لام پادشاهی و مراد اینجا تقدر و اراده و در اینجا

بعنوان کنی آمده الملکوت نیز بمعنی فقد بصیغه اسمی معلوم از باب نصر و ضرب است و این فقره اشارتست باینکه

محالست که در میان موجودات دو مجرد قادر باشد والا هر کدام هم قادر بر دیگری و هم مقدور او خواهد بود

این بشد در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید بطن بالکسر بطنا بضم ط بصیغه اسمی معلوم از باب نصر

بکار بالفتح و بکفظ و در اینجا بصیغه اسمی معلوم از باب حسن است و این فقره اشارتست باینکه محالست که

جلال کبری باشد زیرا که او چون مکانی نیست ظاهر و باطن هر چیز نزد او برابر است و از کشاف بعنی پرسید

امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست کبریا که گفت که تمجید بیش از همه گفت که بگویی ستایش که سپاس

که خداست باعتبار مرتبه پس غالب است بر هر چیز و سپاس سزاوار است که پادشاهست پس قادرست بر هر چیز

و سپاس سزاوار است که رسیده است بدرون هر چیز پس خبردار است از هر چیز و سپاس سزاوار است که مدح بکند

مرد کار او چه مراد نزد کار او از هر چیز غایت تواناست **باب بیست و ششم در باب استغفار شرح**

این باب بیان فضیلت طلب آمرزش است در این باب شش حدیث است **اول حدیث** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ الدُّعَاءِ الِاسْتِغْفَارُ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بهتر دعا طلب آمرزش است

باعتبار اینکه آمرزش بهترین مطلبهاست در دعا و آخرت **دوم حدیث** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَكْثَرَ

الْعَبْدُ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ رُفِعَتْ صَحِيفَتُهُ وَهِيَ تَتَلَأْلَأُ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون بسیار کند

بنده از جهة طلب آمرزش بالا برده میشود صحیفه اعمال او بر حالی که آن صحیفه درخشنده از روشنی **سیوم حدیث** عَنِ الرِّضَا

قَالَ مَثَلُ الِاسْتِغْفَارِ مَثَلُ وَرَقٍ عَلَى شَجَرَةٍ تُحَرَّكُ فَيَتَنَاثَرُ وَالْمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَيَفْعَلُهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ

بِرَبِّهِ **شرح** روایتست از امام رضا علیه السلام گفت که صفت استغفار و گناهان مانند صفت برگهاست که

بر درختیست که حرکت میکند پس متفرق میشود و آن برگها مراد تشبیه گناهان است برگها و تشبیه استغفار بحرکت درخت

در فضل خزان و طلب آمرزش کننده از گناهی بر حالی که میکند آنرا با بودن اصرار مانند کسی است که استهزا کند بصاحب

کمال اختیار خود **چهارم حدیث** إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ وَإِنْ خَفَّ حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ

عَزَّ وَجَلَّ خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً **شرح** بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله عادتش این بود که بر نمیخاست از مجلسی

هر چند که سبک باشد یعنی که اندکی در آن مجلس نشسته باشد مگر اینکه استغفار میکرد الله عز و جل را برای گناهکاران

شیعه خود بیست و پنج بار حقیقت استغفار رسول صلی الله علیه و آله آنکه خویش گناهی کرده باشد بیان آن شیعه گذشت

الایمان و الکفر در باب صد و نود و دوم که باب در ایضاحست **پنجم حدیث** عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً وَيَتُوبُ

إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعِينَ مَرَّةً قَالَ قُلْتُ كَانَ يَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ قَالَ كَانَ يَقُولُ أَسْتَغْفِرُ

اللَّهَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً وَيَقُولُ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ أَتُوبُ إِلَيْهِ سَبْعِينَ مَرَّةً **شرح** تبدیل

الی الله بالیه در آخر اشارتست باینکه در صورت صحیحه که فقره دوم را بدو طریق میتوان گفت و رسول علیه السلام

گاهی بطریق غیر اسم ظاهر میگفت چنانچه مناسب صحیحه که شرح است و گاهی بطریق ضمیر میگفت چنانچه مناسب وصلست

بعضی روایتست از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عادت رسول صلی الله علیه و آله این بود که طلب آمرزش

میکرد از الله عز و جل در هر روزی هفتاد بار برای گناهکاران مؤمنین و مؤمنات و بازگشت میکرد بسوی الله عز و جل هفتاد

بار راوی گفت که گفتم که آیا میگفت هفتاد بار که استغفر الله و اتوب الیه امام گفت که میگفت که استغفر الله استغفر الله

تا هفتاد بار و میگفت که اتوب الی الله اتوب الیه هفتاد بار و مراد روایت که اول صحیحه هفتاد بار میگفت و بعد

از آن دوم صحیحه هفتاد بار میگفت **ششم حدیث** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الِاسْتِغْفَارُ وَقَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

خَيْرُ الْعِبَادَةِ وَقَالَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ **شرح** مراد باستغفار استغفار است

برای مؤمنین و مؤمنات که بجای آن نیست و هی اگر غیر معصوم باشد والا فقره اینکه در قرائت چنین است و للمؤمنین

والمؤمنات و این معطوفست بر ذنبک و از قبیل عطف تفسیر است برای اشعار باینکه ذنب در اینجا مستعمل شده در ذنب دیگران

از تحت کعبه شده است و ایضاً اگر وجود محمد و آل محمد علیهم السلام که از اینجا آفریده شده‌اند نمی‌بود هیچ آدمی در دنیا نمی‌ماند
نمی‌بود و اینکه اگر وجود کعبه که در اینجاست نمی‌بود احوال مردمان هرج و مرج و خلل پذیر شد جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً
للناس و کتاب عبارت از وحی است و حکمت عبارت از مستحبات و آخرین معطوف است بر سوره و عبارت
از ائمه اثنی عشر است چه بعثتش مشترک میان برانگیختن رسول و برانگیختن اوصیا که رسالت و نبوت اصلاً ندارند
و برای تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت معین شده‌اند و ضمیر لما یلحقوا راجع به امیین است و ضمیر بهم راجع
به آخرین است و مراد به لحوق ادراک زمان امت آخرین و تصدیق امت ایشان است بعنوان شنیدن آیات و
تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت و اشاره الیه ذلک لحوق به آخرین است و ذلک فضل الله اشاره است به بودن ایشان فضل
و سهولت امر دنیا و به تکامل توفیق تصدیق امام مفترض الطاعه بعد از رسول افضل از اهل تصدیق رسول‌اند که در
زمان رسول وفات یافته باشند پس مراد رسول علیه السلام به خواندن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این است که کرام
از فقرا و اغنیا که تصدیق اوصیای من خواهد کرد و فضیلت فقرای آن تصدیق نزد که زیاده از اغنیا **دوم حدیث** عن
فُضَيْلٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَكْثِرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ **شرح** روایت است از فضیل بضم فاء و فتح ضاد و باقطاع از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر
صادق علیهما السلام روایت کرده که شنیدم از او که می‌گفت که بسیار گویید از جمله گفتن لا اله الا الله و گفتن الله اکبر چه بسی
که شان این است که نیست چیزی از تعظیم الهی محبوب‌تر نزد الله عز و جل از گفتن لا اله الا الله و گفتن الله اکبر و اضافات نیست
بر حدیث ششم باب سابق چه در تعظیم آن در وجه است **سیوم حدیث** قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَاللَّهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ **شرح** گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که سبحان الله نصف ترازوی معرفت است و الحمد لله پر می‌کند ترازوی معرفت الله را اشاره است
به اینکه اصل معرفت الله دو نصف دارد یکی معرفت صفات سلبیه و آن مدلول سبحان الله است و دیگری معرفت
صفات ثبوتیه و آن مدلول الحمد لله است و الله اکبر پر می‌کند میان آسمان و زمین را اشاره است به اینکه معرفت به حکم
الله تعالی بزرگتر است از اینکه موصوف شود چنانچه تحقیق این شد در کتاب التوحید در حدیث ... بجانبی

اسماء و اشتقاقات و مثل آن کمال معرفت الله است **چهارم حدیث** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْساً فِي حَائِطٍ لَهُ فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَقَالَ أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى غَرْسٍ أَثْبَتَ أَصْلاً
وَأَسْرَعَ إِينَاعاً وَأَطْيَبَ ثَمَراً وَأَبْقَى قَالَ بَلَى فَدُلَّنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِذَا أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ
فَقُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّ لَكَ إِنْ قُلْتَهُ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ عَشْرَ شَجَرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ
مِنْ أَنْوَاعِ الْفَاكِهَةِ وَهُنَّ مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ **شرح** یغرس بغین با نقطه و را بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و صیغه
مضارع معلوم باب ضرب است الغرس بفتح غین و سکون را درخت کشته شده و درخت نشاندن
الایناع بیا و نقطه در پیش و نون و عین بی‌نقطه مصدر باب افعال رسیدن میوه و نیکو شدن آن و مراد اینجا
رسیدن درخت به حد میوه دادن **پنجم حدیث** روایت است از امام محمد باقر که گفت که گذشت رسول الله صلی الله علیه
و آله به مردی که می‌نشانید درختی در بستانی که از او بود پس ایستاد بر سر او و گفت که آیا راه نمایی کنم ترا به درختی که محکم‌تر
بیخ آن و شتاب‌تر رسیدن آن به حد میوه دادن و پاکیزه‌تر میوه آن و پاینده‌تر آن باشد
درخت گفت که بلی پس راه نمایی کن مرا ای رسول الله پس رسول علیه السلام گفت که چون صبح کنی و شام کنی
بگو این کلمات را که سبحان الله تا آخر چه بدرستی که برای تو اگر گفتی آن کلام را به هر تسبیحی ده درخت
در بهشت از انواع میوه و آن تسبیحات از جمله باقیات صالحات‌اند که الله تعالی گفته در سوره کهف که المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا **حدیث** قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ فَإِنِّي أُشْهِدُكَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّ حَائِطِي هَذَا صَدَقَةٌ مَقْبُوضَةٌ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْلِمِينَ أَهْلِ الصَّدَقَةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى **شرح** حتی متعلق بمقبوضه است
به معنی که وقف عام نیست بلکه مخصوص فقرا است تفسیر این آیات می‌آید در کتاب زکوة در حدیث پنجم باب پنجاه و چهارم
که باب النوادر است **حدیث** امام گفت که پس گفت آن مرد که پس بدرستی که من گواه می‌گیرم ترا ای رسول الله بدرستی که
این بستان من وقف مقبوض است بر فقرای مسلمانان که اهل زکوة باشند پس فرو فرستاد الله عز و جل چند آیت از قرآن
در سوره لیل که پس اما کسی که داد و پرهیزگاری کرد از عذاب جهنم بجهت آن و تصدیق یا شد گرداند

کرا جلیه بهتر که از جانب الله تعالی است در مقابل حسنه پس زند و مستطیع میکنم او را برای حالتی که مبادا کثرت مخفی باشد

که در مشهور این سوره از کلمات است و ظاهر این روایت آنست که منسوبه باشد **پنجم حدیث** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر عبادت گفتن لا اله

الا الله است که تصدیق رسل و کتب سماویه و ائمه که اوصیای رسلند و حقیقت آن منند جهت **باب سی ام**

حدیث باب الدعاء للاخوان بظهر الغیب شرح در بظهر معنی فی است الظهر بفتح ظاء با نقطه و سکون ها در اصل معنی

پشت و اینجا استعاره شده برای فوت و کمال چیزی الغیب بفتح غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و با

یک نقطه مصدر باب ضرب مقابل حضور **یعنی** این باب فضیلت دعا برای برادران مومن است در وقت فوت و غایب بودن

ایشان یعنی که در محض غیبت باشد و در خیال ایشان نباشد کسی جز آنکه با ایشان نباشد تا مبادا که شائبه ریا و طمع و حیا

در آن جمیع سه روایت این باب هفت حدیث است **اول حدیث** عن ابی جعفر علیه السلام قال اوشک دعوة و اسرع

اجابة دعاء المرء لاخيه بظهر الغيب **شرح** اوشك مرفوع و مبتدا است و اسرع مرفوع و معطوف بر اوشک است

و مضاف اليه محذوف است بقرينه دعاء اجابة منصوب و تميز است **يعنی** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام

گفت که نزدیکترین دعا و شتابنده‌ترین آن باعتبار بجا آوردن الله تعالی اثر دعا دعای مرد است برای برادر مومن خود

در وقت فوت و غیبت **دوم حدیث** عن ابی عبد الله علیه السلام قال دعاء المرء لاخیه بظهر الغیب یدر الرزق

و یدفع المکروه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دعای مرد برای برادر مومن خود در وقت

فوت و غیبت زیاده میکند روزی دعاکننده را و دفع میکند آزار را از دعاکننده **سوم حدیث** عن ابی جعفر

علیه السلام فی قوله تبارک و تعالی وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ قال

هو المؤمن يدعو لاخيه بظهر الغيب فيقول له الملك آمين و يقول الله العزيز الجبار و لك مثلا

ما سألت و قد اعطيت ما سألت بحبك اياه **شرح** فرق میان استجابه و اجابه آنست که استجابه قبول

دعا است خواه بتعجیل اجابت شده خواه با تاخیر آن باشد برای مصلحتی و اجابه بجا آوردن اثر دعا است الذین

بتقدیر للذین است محمول صالح عبارت از تصدیق امام مفترض الطاعة است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم

والم سلام م

الرزق م

بب

باب صد و پنجم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و جمع و عملوا الصالحات برای وجوب نفقه عبادات

تکلیفی آنهاست از زمان آدم تا انقراض دنیا خواه آن خلفاء رسل باشند و خواه اوصیای رسل بودن آنچه بعضی

که مدلول الذین آمنوا است چه مراد استجابت دعای بعضی برای بعضی دیگر است الف و لام المؤمن برای عهد

ذهنی است و چون در حکم نکره است جمله صفت آن شده و آمین بمد همزه یا الف و یا الف و تخفیف و تشدید میم

مکسوره و سکون یا و فتح نون اسم فعل است بمعنی استجب و بقول آخر میخوانند بعد که کلام ملک باشد نظیر آنچه در

آینده است و میتواند بود که کلام امام باشد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی

در سوره شوری که الله تعالی قبول دعای بعضی در حق بعضی دیگر میکند برای جمعی که مومن شده اند بربوبیت و رسالت

و تصدیق جمیع خلفای کرده اند که هیچ زمانی خالی یکی از ایشان نیست و زیاده میدهد آن مومنان را از فضل خود

امام گفت که او مومنی است که دعا میکند برای برادر مومن خود در وقت غیبت پس میگوید برای او فرشته که قبول

قبول کن و میگوید الله که بتحقیق عطا کردم تو را آنچه دعا کرده برای او و برابر آنچه طلب کردی و بتحقیق دادم آن

مومن را آنچه طلب کردی بوسیله دوستی تو او را **چهارم حدیث** قال ابو جعفر علیه السلام اسرع الدعاء نجحا

للاجابة دعاء الاخ لاخيه بظهر الغيب يبدأ بالدعاء لاخيه فيقول له ملك موكل به آمين و لك مثلاه

شرح اسرع بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الدعاء منصوب و مفعول به است و میتواند بود که اسرع بصیغه

افعل التفضیل و مرفوع باشد و الدعاء مجرور و مضاف الیه باشد النجح بضم نون و سکون جیم و حاء بی نقطه مصدر باب نصر و ظفر

یافتن و نصب آن بر تمیز است للاجابه صفت نجحا است **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام که شتابان کرد دعا را

باعتبار ظفری که بوسیله بجا آوردن اثر دعا باشد دعای برادر مومن برای برادر مومن خود در وقت غیبت ابتدا

میکند پیش از دعا برای خود بدعا برای برادر مومن خود پس میگوید برای او فرشته موکل با دعا قبول کن و ترا است

برابر آنچه طلب کردی **پنجم حدیث** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من مؤمن يدعو للمؤمنين و المؤمنات

الا رد الله عليه مثل الذي دعا لهم به من كل مؤمن و مؤمنة مضى من اول الدهر او هو آت

الى يوم القيمة و ان العبد ليؤمر به الى النار يوم القيمة فيسحب فيقول المؤمنون و المؤمنات يا رب هذا

الّتي م

الَّذِي كَانَ يَدْعُو لَنَا فَنُشَفَّعُ فِيهِ فَيُشَفِّعُهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْجُو **شرح** ان بعبد آخر از قبیل استعاره و تشبیه است
چه امر آنکه مطیع از پیش از وقوع مامور به منتج نمیشود پس مراد اینست که گنه و بعض مؤمنان بجهت آنکه
دعای او برای مؤمنین و مؤمنات و شفاعت ایشان برای او نمیشود و امر به دخول او در جهنم میشود و کشیده میشود
بجهنم بسبب پس بنقطه و خا بنقطه و با بکنقطه بصیغه مضارع مجهول از باب منع است التشفیع قبول شفاعت **یعنی**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نیست هیچ مؤمنی که دعا کرده باشد برای مؤمنین و مؤمنات مگر آنکه برگرداند
الله عز و جل بر او مثل آنچه دعا کرده برای ایشان از دعا از جانب هر مرد مؤمن و زن مؤمنه که گذشته از اول
زمان تکلیف یا از آینده است تا روز قیامت چه این که بدرستی که بنده هر آینه امر میشود در روز قیامت که
شود بسوی آتش جهنم برکشیده میشود بجانب جهنم پس میگویند هر یک از مؤمنین و مؤمنات که از ابتدای تکلیف
تا آخر آن در دنیا آمده اند که ای صاحب کل اختیار من این کس است که دعا میکرد برای ما پس قبول شفاعت
کن در حق او پس قبول شفاعت ایشان میکند الله عز و جل پس نجات می یابد **ششم اصل** رَأَيْتُ عَبْدَ اللهِ
بْنَ جُنْدَبٍ فِي الْمَوْقِفِ فَلَمْ أَرَ مَوْقِفاً كَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ مَا زَالَ مَادّاً يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَدُمُوعُهُ
تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ حَتَّى تَبْلُغَ الْأَرْضَ فَلَمَّا صَدَرَ النَّاسُ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا رَأَيْتُ مَوْقِفاً قَطُّ أَحْسَنَ
مِنْ مَوْقِفِكَ قَالَ وَاللهِ مَا دَعَوْتُ إِلَّا لِإِخْوَانِي وَذَلِكَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ
مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ وَلَكَ مِائَةُ أَلْفِ ضِعْفٍ فَكَرِهْتُ أَنْ
أَدَعَ مِائَةَ أَلْفِ مَضْمُونَةٍ لِوَاحِدَةٍ لَا أَدْرِي تُسْتَجَابُ أَمْ لَا **شرح** موقف بفتح میم و سکون واو و کسر قاف
و فا در اصل اسم مکان است بمعنی محل وقوف که عرفات باشد و در باقی مصدر میمی است بمعنی ایستادن در عرفه
در روز نهم ذی الحجه ظاهرا تا شام مائة الف منافات ندارد با احادیث مثلین و مثل چهار تفاوت بسبب تفاوت حال
مخاطبین است در اخلاص پس هر کدام که گفته عبد الله بن جندب باشد این مرتبه را او میساید والله اعلم **یعنی** دیدم
عبد الله جندب بضم جیم و سکون نون و ضم و فتح دال بی نقطه و با بکنقطه را که کنیت او ابو محمد است در عرفات
در وقتی که نه بیوم و قوف را که باشد بهتر از وقوف او چنان این آنکه در تمام وقت وقوف کشیده بود دو دست

سوی آسمان و اشکهای او روان میشد بر دو گونه او تا آنکه میرسید بزمین پس چون بیرون رفتند مردمان از عرفات
گفتم او را که ای ابو محمد ندیدم وقوفی را هرگز بهتر از وقوف تو گفت که بخدا قسم که دعا نکردم مگر برای برادران مؤمن خود
و آن بسبب این بود که امام موسی کاظم علیه السلام خبر داد مرا که هر که دعا کند برای برادر مؤمن خود در وقت غیبت
ندا کرده میشود از جانب عرش بمضمون که آنچه میگوییم مدلول قرآنست یا بمعنی که ملائکه مقربین میگویند که برای
تست صد هزار برابر پس نخواستم که واگذارم صد هزار را که امام علیه السلام ضامن آن شده باشد که مدلول قرآنست برای یک
دعا برای خود که نمیدانم که جامع شروط ضمان مستجاب دعا هست یا نه زیرا که یکی از شروط اینست که فقر را ضا خبر
کند و چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب سی و یکم که باب الرضا بالقضا است و دیگری شرط
تا امیدی از دیگرانست چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سیوم باب شصت و هشتم که باب الاستغناء
عن الناس است و دیگری از شروط معذور نداشتن ظالمست در ظلم چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
باب صد و سی و ششم که باب الظلم است **هفتم اصل** سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ إِذَا
سَمِعُوا الْمُؤْمِنَ يَدْعُو لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أَوْ يَذْكُرُهُ بِخَيْرٍ قَالُوا نِعْمَ الْأَخُ أَنْتَ لِأَخِيكَ تَدْعُو لَهُ بِالْخَيْرِ
وَهُوَ غَائِبٌ عَنْكَ وَتَذْكُرُهُ بِخَيْرٍ قَدْ أَعْطَاكَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلَيْ مَا سَأَلْتَ لَهُ وَأَثْنَى عَلَيْكَ مِثْلَيْ مَا أَثْنَيْتَ
عَلَيْهِ وَلَكَ الْفَضْلُ عَلَيْهِ وَإِذَا سَمِعُوهُ يَذْكُرُ أَخَاهُ بِسُوءٍ وَيَدْعُو عَلَيْهِ قَالُوا لَهُ بِئْسَ الْأَخُ أَنْتَ لِأَخِيكَ كُفَّ
أَيُّهَا الْمُسَتَّرُ عَلَى ذُنُوبِهِ وَعَوْرَتِهِ وَارْبَعْ عَلَى نَفْسِكَ وَاحْمَدِ اللهَ الَّذِي سَتَرَ عَلَيْكَ وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
أَعْلَمُ بِعَبْدِهِ مِنْكَ **شرح** مستر بضم میم و فتح سین بی نقطه و تشدید تا و نقطه در بالای مفتوحه و را بی نقطه است علی
نا ثابت است و اربع برا بی نقطه و با بکنقطه و عین بی نقطه بصیغه امر حاضر از باب منع است النفس بفتح نون و سکون فا و سین
بی نقطه **یعنی** شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت که بدرستی که ملائکه چون میشنیدند از مؤمن که دعا میکند برای
برادر مؤمن خود در وقت غیبت یا یاد میکند او را بخوبی میگفتند که خوب برادری تو برای برادر خود دعا میکنی برای او بخوبی و او
غایب است از تو و یاد میکنی او را بخوبی بخشید او را الله عز و جل دو برابر آنچه طلب کردی برای او و ثنا گفت الله تعالی بر تو دو
برابر آنچه ثنا گفتی بر او و تراست زیادتی بر او که باعث رحمت الهی برای او شده ای و چون میشنیدند از مؤمن که یاد میکند برادر مؤمن

خود را ایمن از نفرین میکند برادر کشته او را که بر برادری بجای برادرست پس گناهای پوشیده شده و بزرگ داشتن و حسن و ب

بعجب خود و حمد کند الله تعالی را که پوشیده و بر تو عیبها را که مردمان مطلع بر آن نشده‌اند و بجا که استغفر و جل و از آنست

جهت آنکه خود را از تو مرادی و بهتر است که اگر بعجب این نفرین که طلب استجابت است این مقصد است در حق تو مستجاب

نمیشود و دیگر بعجب آن بری بودن تو از عیبهاست همین عیب نزد این است که نفرین میکنی برادر مؤمن میکنی و داخلست

بعجب بسیار در تو میکنند اگر برای عرض حال است الله تعالی بهتر سبب اعزاز تو باب بیست و یکم در بیان کسانی که مستجاب

دعوة‌اند شرح این باب بیان کسیست که مقبول میشود دعایی که کرده و خواهد بسرعت اجابت باشد خواه بطول انجامد

و در این باب شش حدیث است اول حدیث سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ثلثة دعوتهم مستجابة الحاج فانظروا

کیف تخلفونه والغازی فی سبیل الله فانظروا کیف تخلفونه والمریض فلا تغیظوه ولا تضجروه شرح ثم

مبنی کرد است ... بقطع و فا بصیغه مضارع مخاطب باب افعالست و تغیظوه

بغین با نقطه و یا دو نقطه در پایین و ظا با نقطه بصیغه نهی حاضر باب افعالست و تضجروه با ضاد با نقطه و جیم و را بی نقطه بصیغه

نهی حاضر باب افعالست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که سه کس دعای ایشان مستجابست اول

حج گزار پس ملاحظه کنید که چگونه جانشینی او میکنید در اهل و عیال او در وقت رفتن آن دوم جهاد کننده در راه خدا پس

ملاحظه کنید که چگونه جانشینی او میکنید سیوم بیمار پس خشم آلود مکنید او را و دلگیر مکنید او را از آزار او دوم حدیث عن ابی عبدالله

علیه السلام قال کان ابی یقول خمس دعوات لا یحجبن عن الرب تبارک وتعالی دعوة الامام المقسط

و دعوة المظلوم یقول الله عز وجل لأنتقمن لک ولو بعد حین و دعوة الولد الصالح لوالدیه و دعوة

الوالد الصالح لولده و دعوة المؤمن لأخیه بظهر الغیب فیقول وله مثلاه شرح منافات نیست میان

این حدیث و حدیث سابق چه این تفاوت بسبب تفاوت حال مخاطبین است و در هر مقامی اهتمام بذکر چیزیست

یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پدرم میگفت که پنج دعا محجوب نمیشود از صاحب کل اختیار

تبارک و تعالی یعنی که البته مستجاب میشود اول دعایی که از امام عادل صادر شود دوم دعایی که از مظلوم

شود و بیان آن که میگوید الله عز و جل که هر آینه انتقام میکشم البته برای تو هر چند که بعد از زمانی باشد سیوم دعایی

که از فرزندی که از شیعه ما باشد صادر شود برای پدر و مادر خود چهارم دعایی که از پدری که از شیعه ما باشد

صادر شود برای فرزند خود پنجم دعایی که از مؤمن صادر شود برای برادر مؤمن خود در وقت غیبت یعنی

که احتمال شنیدن خبر آن برادر نباشد پس میگوید صاحب کل اختیار که و برای تست دو برابر آن سیوم حدیث قال

رسول الله صلی الله علیه وآله ایاکم ودعوة المظلوم فانها ترفع فوق السحاب حتی ینظر الله عز وجل

الیها فیقول ارفعوها حتی أستجیب له وایاکم ودعوة الوالد فانها أحد من السیف شرح رفع فوق السحاب

تا آخر از قبیل استعاره و تشبیهات و مراد کمال استجابت است بنظر مرفوع و منصوب ... استجیب بصیغه مضارع

متکلم وحده است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نگاه دارید خود را از نفرین مظلوم از آنکه بدرستی که

آن نفرین برداشته میشود بالای ابر تا آنکه نظر میکند الله عز و جل سوی آن پس میگوید که بالا برید آن را تا مستجاب کنم

و نگاه دارید خود را از نفرین پدر از آنکه بدرستی که آن نفرین تیزتر است از شمشیر یعنی ضرری که از آن میرسد

بیشتر از ضرر شمشیر تیز است چهارم حدیث عن سماعة عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان ابی یقول اتقوا الظلم فان

دعوة المظلوم تصعد الی السماء شرح روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت

که بپرهیزید از ظلم چه بدرستی که نفرینی که از مظلوم صادر شود بالا میرود سوی آسمان یعنی که البته مستجاب میشود پنجم

حدیث عن ابی عبدالله علیه السلام قال من قدم اربعین من المؤمنین ثم دعا استجیب له شرح روایتست از

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که پیش از دعا برای خود دعا کند برای چهل کس از مؤمنان بعد از آن دعا کند برای

خود مستجاب میشود دعای او ششم حدیث عن ابی عبدالله بن طلحة النهدی عن ابی عبدالله علیه السلام

قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اربعة لا ترد لهم دعوة حتی تفتح لهم ابواب السماء وتصیر الی العرش

الوالد لولده والمظلوم علی من ظلمه والمعتمر حتی یرجع والصائم حتی یفطر شرح و تصیر برای ...

و حاصل ... یعنی روایتست از عبدالله بن طلحه نهدی بفتح نون و سکون ها و دال بی نقطه از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که گفت رسول الله که چهار کس برگردانیده نمیشود برای ایشان دعایی تا آنکه گشوده میشود برای ایشان

درهای آسمان و تا آنکه میرسد آن دعا سوی عرش پدر که دعا کند برای فرزند خود و مظلوم که نفرین کند بر کسی که ظلم کرده

دعوة م

اورا دعا کنند و آنکه برگردد بمنزل خود و روزه دارد آنکه بعد از شام افطار کند **هفتم اصل** قال النبی صلی الله

علیه و آله لیس شیء اسرع اجابة من دعوة غائب لغائب **شرح** گفت نبی صلی الله علیه و آله که نیست چیزی

در حاشتا باثر و اجابت بجا آوردن تر از آن از دعای غایبی برای غایبی **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه

و آله دعا موسی علیه السلام و امّن هرون علیه السلام و امّنت الملائکة علیهم السلام فقال الله تبارک و تعالی قد

اجیبت دعوتکما فاستقیما و من غزا فی سبیل الله استجیب له کما استجیب لکما الی یوم القیمة **شرح** اجیبت

مصدر باب تفعیل گفتن آمین اجیبت یعنی مستجاب است بقرینه آخر حدیث و فایده این قید در بحث وقوع اجابت

پس گویا گفته و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب نوزدهم که اجابت بعد از چهل سال شد چون

صبر الهی بسیار است این مدت در نظر الهی کم است و من غزا تا آخر جزو قرآن نیست بلکه حدیث قدسی است **یعنی** گفت

رسول الله صلی الله علیه و آله نفرین بر فرعون و جماعت او کرد موسی علیه السلام و آمین گفت هرون علیه السلام و آمین گفتند

ملائکه علیهم السلام پس گفت الله تبارک و تعالی چنانچه در سوره یونس و در حدیث قدسی است که بتحقیق داده شد اثر دعای

شما پس راست باشید در کار خود و هر که جهاد کند در راه خدا مستجاب شد برای او چنانچه مستجاب شد برای شما تا روز

قیامت **باب سی و دوم اصل باب من لا یستجاب دعوته شرح** این باب بیان کسیست که مستجاب نمیشود دعای

او و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن الولید بن صبیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال صحبته بین مکة

و المدینة فجاء سائل فامر ان یعطی ثم جاء آخر فامر ان یعطی ثم جاء آخر فامر ان یعطی ثم جاء الرابع

فقال ابو عبد الله علیه السلام یشبعک الله ثم التفت الینا فقال اما ان عندنا ما نعطیه ولکن اخشی ان

نکون کاحد الثلثة الذین لا یستجاب لهم دعوة رجل اعطاه الله مالا فانفقه فی غیر حقه ثم قال اللهم

ارزقنی فلا یستجاب له و رجل یدعو علی امرأته ان یریحه منها و قد جعل الله عز و جل امرها الیه و رجل

یدعو علی جاره و قد جعل الله عز و جل له السبیل الی ان یتحول عن جواره و یبیع داره **شرح** یشبعک الله

بصیغه مضارع معلوم باب افعال جمله دعائیه است و قرینه عبارتست از خرج مال زیاده بر واجب و مستحب بمختلف

میشود باختلاف احوال مثل سفر و حضر چون آدمی در سفر خرج و دانسته آن جمیع اموال خود را با خود ندارد و کسی که من

و بیشتر هم میرسد احتیاط در حفظ نفقه برای او بیشتر لازمست و قد جعل الله عز و جل مرد و جا جمله حالیه است برای خبر از آن جهتی

که طلاق و انتقال میسر باشد **یعنی** روایت است از ولید بن صبیح با واو و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و صبیح

بفتح صاد بی نقطه و کسر باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام و لید گفت که همراه بودم

با امام علیه السلام میان مکه و مدینه پس آمد گدایی پس امر کرد که داده شود و بعد از آن آمد گدایی دیگر پس امر کرد که داده شود

بعد از آن آمد گدایی دیگر پس امر کرد که داده شود بعد از آن آمد گدای چهارم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که سیر

کند ترا الله تعالی بعد از آن التفات کرد بسوی ما پس گفت که آگاه باشید بدرستی که نزد ما بود آنچه دهیم او را ولیکن میترسیم

که باشیم در این صفت یکی از سه کس که مستجاب نمیشود برای ایشان دعا **اول** مردی که داد او را الله تعالی

که نفقه خود و عیال خود و تصدقات واجبه و مستحبه کند پس خرج کرد آن را در غیر کار آمدنی آن بعد از آن گفت که خداوندا

روزی ده مرا پس مستجاب نمیشود آن دعا برای او و **دوم** مردی که نفرین میکند بر زن خود که خلاص کند الله تعالی

او را از آن زن مراد آن زن بدحالی که الله عز و جل کرده است و باشد کار آن زن مفوض بسوی وی و اختیار طلاق

آن زن با شد **و سیوم** مردی که نفرین میکند بر همسایه خود بدحالی که گردانیده باشد الله عز و جل برای او راهی

بسوی انتقال کند از همسایگی او و فروختن سرای خود را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اربعة

لا یستجاب لهم دعوة الرجل جالس فی بیته یقول اللهم ارزقنی فیقال له الم آمرک بالطلب و رجل

کانت له امرأة فدعا علیها فیقال له الم آمرک بالاقتصاد الم آمرک بالاصلاح ثم قال والذین اذا

انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و رجل کان له مال فادانه بغیر بینة فیقال له الم

آمرک بالشهادة **شرح** منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق چه اختلاف میان فقره ها بعضی بحسب

اختلاف حال مخاطب است و در هر مقامی اهتمام بذکر چیزیست چون الف لام برای عهد ذهنی است و حکم گرفتن

رجل بمعنی الرجل است فدعا علیها بتقدیر فدعا علیها و قد جعل الله عز و جل امرها الیه است بقرینه حدیث سابق

و حدیث سابق بالشهادة گواه شدن و گواهی دادن و مراد اینجا گواه گرفتن است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که چهار کس مستجاب نمیشود دعای ایشان دعای **اول** مردی که نشسته در خانه خود بی نفقه که دارد

الم اجعل امرها الیک و رجل کان له مال

فافسده فیقول اللهم ارزقنی فیقال له

الرجل

باشد میگوید که خدا بار وزی داده مرا پس کشاده میشود او را از جانب الله تعالی که آیا امر کردم ترا طلب روزی بتجارت و زراعت و صنعت و مانند آنها و **دوم** مردی که بوده او را زنی پس نفرین کرده بر آن زن بر حالی که طلاق او بدست اوست پس گفته میشود او را که آیا نگردانیدم کار او را مفوض بسوی تو و **سیوم** مردی که بوده او را مالی پس تلف کرد آن را در غیر حق آن پس میگوید که خدا با روزی ده مرا پس گفته میشود او را که آیا امر کردم ترا باعتدال در خرج آیا امر کردم ترا بنگاه داشتن خود از صرف بعد از آن امام علیه السلام گفت از سوره فرقان که بندگان رحمن چنین‌اند که چون خرج کنند زیاده از حق نمیکنند و تنگ نمیگیرند و شد انفاق ایشان میان اسراف و قتر حالت باعتدال که نه از اسراف و نه از قتر و **چهارم** مردی که بوده او را مالی پس قرض داد آن را بی گواه بمتقبل الشهاده پس گفته میشود او را که آیا امر کردم ترا بگواه گرفتن **سیوم حس** عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ ثَلَاثَةٌ تُرَدُّ عَلَیْهِمْ دَعْوَتُهُمْ رَجُلٌ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالاً فَأَنْفَقَهُ فِی غَیْرِ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ یَا رَبِّ ارْزُقْنِی فَیُقَالُ لَهُ أَ لَمْ أَرْزُقْکَ وَ رَجُلٌ دَعَا عَلَی امْرَأَتِهِ وَ هُوَ لَهَا ظَالِمٌ فَیُقَالُ لَهُ أَ لَمْ أَجْعَلْ لَکَ السَّبِیلَ إِلَی طَلَبِ الرِّزْقِ **شرح** چون ولید از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است ضمیر منصوب در سمعته راجع بوی علیه السلام است و هو ظالم لها جمله حالیه است و مراد ظلم لازم در مرتبه عزم است و چه مراد میسر بودن طلاقت که لازم دارد آنرا که نفرین و طلب مرگ او ظلم باشد و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب **باب سیوم اصل باب الدعاء علی العدو** **شرح** این باب بیان کیفیت نفرین بر دشمن دین و دنیاست و درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عَلِیٍّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ شَکَوْتُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جَاراً لِی وَ مَا أَلْقَی مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لِی ادْعُ عَلَیْهِ قَالَ فَفَعَلْتُ فَلَمْ أَرَ شَیْئاً فَعُدْتُ إِلَیْهِ فَشَکَوْتُ إِلَیْهِ فَقَالَ لِی ادْعُ عَلَیْهِ قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ فَعَلْتُ فَلَمْ أَرَ شَیْئاً قَالَ کَیْفَ دَعَوْتَ عَلَیْهِ فَقُلْتُ إِذَا لَقِیتُهُ دَعَوْتُ عَلَیْهِ قَالَ فَقَالَ ادْعُ عَلَیْهِ إِذَا أَدْبَرَ وَ إِذَا اسْتَدْبَرَ فَفَعَلْتُ فَلَمْ أَلْبَثْ حَتَّی أَرَاحَ اللَّهُ مِنْهُ **شرح** حتی اراح متعلق بفعلت است یعنی لم البث متعلق بفعلت است و حتی متعلق بلم البث است و مراد بفعلت نادیدن اثر است و نظیر این در حدیث اول باب پنجم **دوم حس** روایت است اسحق بن عمار گفت شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از همسایه که مرا بود و از آنچه میکشیدم از او و مراد این که هیچ مناسب بوده آن از

من میکرد اسحق گفت که پس امام گفت مرا که نفرین کن بر او اسحق گفت پس نفرین کردم پس ندیدم اثری پس برگشتم بسوی امام علیه السلام پس شکایت بردم بسوی او پس گفت مرا که نفرین کن بر او پس گفتم که قربانت شوم بتحقیق نفرین کردم پس ندیدم اثری امام گفت که چگونه نفرین کردی بر او پس گفتم چون که برخوردم بوی نفرین کردم بر او پس امام علیه السلام گفت که نفرین کن بر او چون پشت دهد و بر گرداند بمعنی که شروع در پشت گردانیدن کند و است دبر کند بمعنی که پشت گرداند بتمام مراد این است که این وقت اولی است از آنچه تو اختیار کردی و میتواند بود که مراد بضم این وقت باشد با آن وقتی بعض نسخ است که اذا اقبل و استدبر و بر هر تقدیر در بعض نسخ اذا مکرر است پس چهار نسخه در اینجا هست پس کردم بار دیگر پس درنگ نکردم تا اینکه خلاص کرد مرا الله تعالی از او **دوم حس** رَوَی عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ إِذَا دَعَا أَحَدُکُمْ عَلَی أَحَدٍ قَالَ اللَّهُمَّ اطْرُقْهُ بِبَلِیَّةٍ لَا أُخْتَ لَهَا وَ أَبِحْ حَرِیمَهُ **شرح** روی بصیغه معلوم و ضمیر راجع با اسحق است اطرقه بطا بی نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه امر حاضر از باب نصر است الطروق بضم طا و سکون را کوفتن در را بکلید و حا بی نقطه بصیغه امر حاضر از حلّ العین واوی باب افعال است الحریم بفتح حا بی نقطه و کسر را بی نقطه حریمی که مخصوص کسی باشد و مانع است و دیگری در آن تصرف نکند **سیوم حس** و روایت کرد اسحق از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که چون دعا کند یکی از شما بر یکی از دشمنان دین و دنیا گوید که خدایا بکوب او را ببلایی که همتا نباشد آنرا و مباح کن حرمت او را بمعنی که قادر کن او را تا آنچه در تصرف وست در تصرف دیگران در آید **سیوم حس** عَنْ یُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ لِی جَاراً مِنْ قُرَیْشٍ مِنْ آلِ مُحْرِزٍ قَدْ نَوَّهَ بِاسْمِی وَ شَهَرَنِی کُلَّمَا مَرَرْتُ بِهِ قَالَ هَذَا الرَّافِضِیُّ یَحْمِلُ الْأَمْوَالَ إِلَی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَقَالَ لِی ادْعُ اللَّهَ عَلَیْهِ إِذَا کُنْتَ فِی صَلَاةِ اللَّیْلِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ فِی السَّجْدَةِ الْأَخِیرَةِ مِنَ الرَّکْعَتَیْنِ الْأُولَیَیْنِ فَاحْمَدِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَجِّدْهُ وَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ قَدْ شَهَرَنِی وَ نَوَّهَ بِی وَ غَاظَنِی وَ عَرَّضَنِی لِلْمَکَارِهِ اللَّهُمَّ اضْرِبْهُ بِسَهْمٍ عَاجِلٍ تَشْغَلُهُ بِهِ عَنِّی اللَّهُمَّ وَ قَرِّبْ أَجَلَهُ وَ اقْطَعْ أَثَرَهُ وَ عَجِّلْ ذَلِکَ یَا رَبِّ السَّاعَةَ السَّاعَةَ قَالَ فَلَمَّا قَدِمْنَا الْکُوفَةَ قَدِمْنَا لَیْلاً فَسَأَلْتُ أَهْلَنَا عَنْهُ قُلْتُ مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَقَالُوا هُوَ مَرِیضٌ فَمَا انْقَضَی آخِرُ کَلَامِی حَتَّی سَمِعْتُ الصِّیَاحَ مِنْ مَنْزِلِهِ وَ قَالُوا قَدْ مَاتَ **شرح** محرز بضم میم و سکون حا بی نقطه و کسر را بی نقطه و زای نقطه‌دار نام مردی است از

[Margin notes:]

أَ لَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِیَدِکَ وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِی بَیْتِهِ فَقَالَ یَا رَبِّ ارْزُقْنِی فَیُقَالُ لَهُ

اقبل اذا

که شکایت بردم

کن

کرد و حتی

اصحاب رسولست علیه السلم کنیهٔ ابن زهیر و دیگری ابن نضله و بضم میم و فتح حاء و ثاء مثلثه بدال و بشین نقطه دار مفتوحه و را

ابن عامر اسم یکی دیگر از اصحاب رسول علیه السلم است و بعضی گفته اند که اسم این نیز مثل اولست نوزده بودن

داود بصیغهٔ ماضی معلوم از باب تفعیلست التزید بفتح کردن شهر بصیغهٔ ماضی باب تفعیل برای مبالغه است و از آب

منع است از شر طیبات و جزای آن فاحرست تشغلد شین بنقطه و غین با نقطه بصیغهٔ مضارع مخاطب

از باب منع است یعنی روایتست از یونس بن عمار که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را در سفر حج که مرا

همسایه ایست در کوفه از قریش از اولاد محرز بن نضیله که نام مرا بعبادت مشهور کرد و حال مرا هر بار که خشم

بود گفت که این رافضی پسر [illegible] از سوی جعفر بن محمد یونس گفت که پس امام گفت مرا که نفرین کن در

درگاه الهی بر او بیان این که چون باشی در تار شب و تو ساجد باشی در سجدهٔ آخر از دو رکعت اول پس حمد کن الله

عز و جل را و تعظیم کن الله تعالی را و بگو که خدایا بدرستی که فلان پسر فلان تخصیص بعبادت مشهور کرد و حال مرا و دیگر در

آورده مرا و بخشم آورده مرا نزدیک کرده مرا بآزار خدایا بزن او را به تیری شتابان که بازدارد او را از آن تیر از

من خدایا و نزدیک کن اجل او را و ببر اثر او را و اگر اثری از او نزده و تعجیل کن آن را که طلب کرده ام ای صاحب

اختیار در همین زمان یونس گفت که پس وقتی که آمدیم بکوفه آمدیم در شب پس پرسیدم مردمان را

از احوال آن همسایه گفتم که چه کار است فلان پس گفتند که او بیمار است پس تمام نشد سخن من که شنیدم

وجه جاری [illegible] شنیدم فریاد را از منزل آن همسایه و گفتند که مرد چهارم اصل کنت عند ابی عبد الله

علیه السلم فقال له العلاء بن کامل ان فلانا یفعل بی و یفعل فان رایت ان تدعو الله عز و جل

فقال هذا ضعف بک قل اللهم انک تکفی من کل شیء و لا یکفی منک شیء فاکفنی امر فلان بم شئت

و کیف شئت و من حیث شئت و انی شئت شرح بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت او را علا

بفتح عین بی نقطه و الف ممدوده ابن کامل که بدرستی که فلان از جهة نقصان میکند با من و میکند [illegible] که آزار مرا

میکند پس اگر مصلحت بینی که نفرین کنی بر او در درگاه الله عز و جل خوب خواهد بود پس امام گفت که این بی قوتیست بتو

یعنی که این کردار از قصور تست یعنی که در طلب نفرین بر من از نشناسی قدر خود در درگاه الهیست

یا از ناشناسی و پیش نفرین است بگو که خدایا بدرستی که تو کفایت میکنی از هر چیز و کفایت نمیکند از تو چیزی یعنی

که با دوستی تو بدوستی دیگران حاجت نیست و دوستی دیگران بی دوستی تو بکار کسی نمی آید پس کفایت کن مرا کار فلان

یعنی که شر او را از من دفع کن به هر وسیله که خواستی و هر جایی که خواستی پنجم اصل عن حماد بن عثمان عن المسمعی

قال لما قتل داود بن علی المعلی بن خنیس قال ابو عبد الله علیه السلم لادعون الله علی من قتل مولای

و اخذ مالی فقال له داود بن علی انک لتهددنی بدعائک شرح داود بن علی بن عبد الله بن عباس

عم ابراهیم و سفاح و منصور است و ایشان برادران یکدیگر بودند اول و دوم و سوم خلفای عباسیه اند و داود

حاکم مدینه بود از جانب خلفای عباسیه و معلی را وقت گرفتاری اقرار کرده در حضور خلفا که آنچه در تصرف

آل جعفر بن محمد است یعنی روایتست از حماد بن عثمان از مسمعی بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم و عین بی نقطه گفت

که چون کشت داود بن علی معلی بن خنیس را گفت امام جعفر صادق علیه السلم داود را که هر آینه نفرین خواهم کرد در درگاه

الله تعالی بر کسی که کشت نوکر مرا و گرفت مال مرا پس گفت او را داود بن علی که بدرستی که تو هر آینه تهدید میکنی بدعای

خود مراد اینست که پروا ندارم از نفرین تو ششم اصل قال حماد قال المسمعی فحدثنی معتب ان ابا عبد الله علیه السلم

لم یزل لیلته راکعا و ساجدا فلما کان فی السحر سمعته یقول و هو ساجد اللهم انی اسالک بقوتک

القویة و بجلالک الشدید الذی کل خلقک له ذلیل ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تاخذه

الساعة الساعة فما رفع راسه حتی سمعنا الصیحة فی دار داود بن علی فرفع ابو عبد الله علیه السلم

راسه و قال انی دعوت الله علیه بدعوة بعث الله عز و جل علیه ملکا فضرب راسه بمرزبة

من حدید انشقت منها مثانته فمات شرح معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید تا [illegible] نقطه و با

دو نقطه از جمله غلامان امام علیه السلم بود و وصف قوت بقویه از برای مبالغه است و همچنین است وصف جلال بشدید

[illegible] ضمیر علیه راجع بداود است و در مصدر ذکر [illegible] مساوی است [illegible]

بضمیر علیه راجع بداود است و جمله برای اضرار است [illegible] بکسر میم و سکون

[illegible] بنقطه و فتح [illegible] و بعضی گفته اند عصای کوچک [illegible] آهنگران [illegible]

چگونه که خواستی و از هر جایی که خواستی

المثانة بفتح میم و ثاء سه نقطه و الف و نون بر وزن فعاله بولدان **یعنی** گفت حماد که گفت مسمعی که پس بکاب کرد
مرا منصب که امام جعفر صادق علیه السلام در تمام آن شب در رکوع و سجود بود یعنی که بنماز مشغول بود و در رکوع و سجود را
طول میداد و پس چون وقت گذشت در سحر آن شب شنیدم از او میگفت بر حالی که او در سجده بود که خدایا بر رسی که ترا طلب
میکنم از تو بقدرت کامله تو و بزرگی مستحکم تو که جمیع مخلوقات تو برای آن فروتنی دارند اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد
و اینکه گرفتار کنی داود را همین زمان همین زمان پس امام علیه السلام بر نداشت سر خود را از سجده تا شنیدیم فریاد
و شیون را در سرای داود بن علی پس بر داشت امام جعفر صادق علیه السلام سر خود را از سجده و گفت که بتحقیق
که من نفرین کردم در درگاه الله تعالی بر داود و بتحقیق که برانگیخت الله عز و جل بر او بسبب آن نفرین فرشته را پس زد سر
داود را بعصای که چکش آهن که شکافته شد از آن عصا بولدان او پس مرد **باب سی و چهارم اصل باب المباهلة**
شرح مباهله بکسر و فتح ها مصدر باب مفاعله ماخوذ است از بهل بفتح با و سکون ها مصدر باب نفر بمعنی لعن
دشمن دین و غیر که ستم کرده شود دانسته **یعنی** این باب بیان کیفیت اتفاق و کسی لعن یکدیگر است بر تقدیر نکار
حق دانسته و درین باب پنج حدیث است **اول حدیث** عن أبي مسروق عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت إنا
نكلم الناس فنحتج عليهم بقول الله عز و جل أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم فيقولون نزلت
في أمراء السرايا فنحتج عليهم بقول الله عز و جل إنما وليكم الله ورسوله إلى آخر الآية فيقولون نزلت
في المؤمنين ونحتج عليهم بقول الله عز و جل قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى فيقولون
نزلت في قربى المسلمين قال فلم أدع شيئا مما حضرني ذكره من هذا وشبهه إلا ذكرته **شرح** گفت
ابو مسروق با امام جعفر صادق علیه السلام ابو مسروق گفت که گفتم که بدرستی که ما سخن میکنیم با مخالفان پس حجت
میکنیم بر بطلان مذهب ایشان بقول الله عز و جل در سوره نساء فرمان برداری کنید با مخالفان پس حجت میکنیم
بر بطلان مذهب ایشان بقول الله عز و جل الله را و فرمان برداری کنید رسول را و صاحبان امر از شما را پس مخالفان
میگویند که نازل شد این آیت در سرداران لشکرهای کوچک که جدا شده باشند از لشکر بزرگ پس حجت میکنیم
بر بطلان مذهب ایشان بقول الله عز و جل در سوره مائده انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون

الزکوة وهم راکعون پس میگویند که نازل شده در مؤمنان مطلقا خواه امام و خواه غیر امام و حجت میکنیم بر بطلان
مذهب مخالفان بقول الله عز و جل در سوره شوری بگو که نمیطلبم از شما برای تبلیغ رسالت مزدی مگر دوستی شما را
در نزدیکان من از جهة خویشان بیان و احتمال دارد این آیت شده در کتاب الحجة در شرح حدیث دهم باب بیان فرض
عز و جل و رسول علی ائمه علیهم السلام در حدیث اول حدیث صد و فواید که باب شصت و چهارم است پس میگویند که نازل شده در قربی
مسلمانان نه قربای رسول ابو مسروق گفت که پس نگذاشتم چیزی را از جمله آنچه بخاطرم رسید که این باشد که مذکور شده
این باشد مگر آنکه گفتم آنرا با امام علیه السلام مخفی نماند که جواب مخالفان در آیت اول ظاهر البطلانست بسه وجه **اول**
اینکه اگر طاعت الله و اطاعت رسول از دو شق خالی نیست یکی آنکه بانضمام آنها در این آیت تکلیف علیحده باشد
و این باطلست چه تکلیف الله تعالی مؤمنان را باطاعت خود و اطاعت رسول لغوست چه چون تصدیق بعد از ما
و رسولش کرده اند پس اطاعت ایشان را بر خود فرض میدانند و الا این تکلیف اثر نمیکند و شنیده دیگری آنکه
مراد این باشد که اگر اطاعت اولی الامر کنند اطاعت الله و رسولش کرده اند و این مستلزم عصمت اولی الامر
از خطا در حکم ایشانست و امرای سرایا و مجتهدان چنین نیستند و بیان این شده در کتاب الحجة در حدیث ششم باب
هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است **دوم** اینکه فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول منافاتست
با اینکه مراد امرای سرایا و مجتهدان باشد چه اگر مراد رد هر تنازع غیر از مسائل محکماتست بسوی الله پس اگر محل تنازع
صریح است در آنها خصوصا اینکه مراد برد محکمات قیاس بر آنها باشد چه در این صورت تنازع پیشتر خواهد شد
چنانچه میان مجتهدان اهل قیاس واقع و مشهورست و اگر مراد رد هم از محکمات و متشابهات است رفع تنازع نخواهد
کرد پس مراد رد در تنازع رجعت باینکه کرده تعیین اولی الامر در هر زمانی تا انقراض عالم با تنازع رجعت باولی الامر در مسائل
سوی محکمات کتاب الله و محکمات سنت رسول اوست زیرا که در هر زمانی با اختلاف از روی ظن و تعیین رجال الهم
هی بر روی شده و که متشابهی نمانده در ولی امر در هر زمانی از وجوب تسلیم قول او در هر مسئله و توضیح این شده در کتاب الحجة
در شرح حدیث اول باب ان الامام علیه السلام یعرف الامام الذی یکون من بعده و هو که باب پنجاه و نهم است **سوم**
اینکه وصف اولی الامر بعلم بامری که بعد از آن کسی را مذکور است در همین سوره و که لعلمه الذین یستنبطونه منهم و این منافاتست

صدم

رو بآنکه مراد امرای ستمکار و مجتهدان باشد چه علم توقف و ضد ظن است و بیان این شد در کتاب الحجة حدیث
دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله و رسوله علی الائمة واحدا فواحدا است و بیان آیت ثم نبتهل گذشت
در کتاب التوحید در حدیث یازدهم باب بیست و سیوم و در کتاب الحجة در حدیث ششم و شانزدهم باب هشتم و حدیث
سوم و چهارم و ششم و هشتم باب شصت و چهارم و در حدیث هشتاد و هفتم باب صد و هفتم و بیان آیت ثالثه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت و چهارم و شانزدهم باب هشتاد و چهارم باب نود و چهارم و هفتم
باب صد و هفتم و نوزدهم باب صد و دهم اصل قال إذا كان ذلك فادعهم إلى المباهلة قلت وكيف
أصنع قال أصلح نفسك ثلاثا وأظنه قال وصم واغتسل وابرز أنت وهو إلى الجبان فشبك أصابعك
من يدك اليمنى في أصابعه ثم أنصفه وابدأ بنفسك وقل اللهم رب السماوات السبع ورب الأرضين
السبع عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم إن كان أبو مسروق جحد حقا وادعى باطلا فأنزل عليه
حسبانا من السماء أو عذابا أليما ثم رد الدعوة عليه فقل وإن كان فلان جحد حقا وادعى باطلا
فأنزل عليه حسبانا من السماء أو عذابا أليما ثم قال لي فإنك لا تلبث أن ترى ذلك فيه فوالله ما وجدت
خلقا يجيبني إليه شرح واغتسل عطف بر اصلح است یا عطف بر صم است و ابرز بیا کشیده و را بی نقطه و زای نقطه
بصیغه امر حاضر باب نصر است و عطف بر اصلح است الجبان بفتح جیم و تشدید با یکنقطه زمین هموار بلند و صحرا
و هر دو معنی اینجا مناسب است انصفه بنون و صاد بی نقطه و فا بصیغه امر حاضر باب افعال است انصاف اینجا بمعنا
ابتدا کردن بخود است در نفرین و بعد از آن شروع در نفرین خصم شده و پس و ابدأ بنفسک از قبیل عطف تفسیر است
الارضین السبع اشارت است بقول الله تعالی در سوره طلاق و من الارض مثلهن و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر
در شرح حدیث هفتم باب اول و اینجا مجملا میگوییم که سماوات سبع عبارت است از هفت فلک بالای افق حقیقی
که [illegible] است و ارضین سبع عبارت است از هفت فلک زیر افق حقیقی که [illegible] است تقدیم غیب بر شهاده بنابر
اینست که علم الهی پیش از خلق مخلوقات علم غیب است و پس و بعد از آن علم شهادت نیز هست الرحمن الرحیم که رب
باشد مبنی بر ضم است مثل منادای مفرد و اگر نعت باشد منصوب است و اگر عطف بیان باشد منصوب و مرفوع مستوی

بود نزد اهل خلاف نزد بانی بخاره منصوب است حسبان بضم حای بی نقطه و سکون سین بی نقطه و با یکنقطه عذابی که کافی باشد در
استیصال چیزی مثل صاعقه و وصف عذاب بالیم برای مبالغه است و عبارت آن فی است بانان که نفرین شود و
نسل کنند انها بفتح همزه و تخفیف نون بمعنی حتی ان نرمی است و متعلق بنفی است [illegible] نظیر این گذشت
حدیث اول باب سابق یعنی پس امام گفت که چون شود آن مکابره از جانب مخالفان پس بخوان ایشان را بسوی مباهله
گفتم که چگونه کنم مباهله را گفت که اصلاح خود کن بعبادت سه روز و گمان دارم امام را گفت که روزه بگیر و غسل
کن و ظاهر شو تو و آنکه با او مباهله میکنی بسوی موضعی بلند از مردم پس شابک کن انگشتان دست
راست خود را در انگشت دست او پس بعد از آن از روی انصاف با او مباهله کن و ابتدا کن در نفرین بخود و بگو
که خدایا ای صاحب کل اشیا هفت آسمان و هفت زمین دانای هر غایب و حاضر ای مهربان بر کل عالم که مهربان بمومنان است
اگر ابو مسروق منکر شده حقی ثابت بمحکمات قرآن را و دعوی کرده بکار بیهوده پس فرود آور بر او عذابی کافی از آسمان
یا عذابی دردناک بعد از آن برگردان نفرین را بر مخالف با این روش که بگو و اگر فلان کس منکر شده حق را و دعوی کرده
باطل را پس فرود آور بر او عذابی کافی از آسمان یا عذابی دردناک بعد از آن امام علیه السلام برای بیان فایده این مباهله
گفت مرا که بدرستی که تو درنگ نمیکنی تا آنکه میبینی آن را که طلب کردی در آن مخالف یعنی که زود و بی درنگ می بینی
آن را و پس بخدا قسم که نیافتم مخلوقی از جمله مخالفان را که اجابت کند مرا بسوی آن مباهله یعنی که هرگاه گفتم که بیا تا مباهله
کنیم راضی نشد مانند نصارای نجران که راضی نشدند بمباهله رسول علیه السلام که مذکور است در سوره آل عمران در آیت
ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین دوم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال الساعة التي تباهل فيها ما بين طلوع
الفجر إلى طلوع الشمس شرح تباهل بصیغه مضارع غایب مجهول یا حاضر معلوم باب مفاعلت است الفجر بفتح فا و سکون
جیم و را بی نقطه روان کردن آب و مراد اینجا صبح صادق است برای تشبیه آن بنهر روان یعنی روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که ساعتی که مباهله کرده میشود در آن یعنی که مباهله در آن بهتر است میان طلوع صبح صادق و طلوع
آفتاب سیوم اصل عن بعض أصحابنا في المباهلة قال تشبك أصابعك في أصابعه ثم تقول اللهم إن كان فلان
جحد حقا وأقر بباطل فأصبه بحسبان من السماء أو بعذاب من عندك وتلاعنه سبعين مرة شرح اين

موقوف و اصحاب ما عبارت از جمعی است که سخن ایشان از پیش خود نیست بلکه منقول از ائمه است ضمیر بهله
راجع به منکر حق است که مفهوم می‌شود از مباهله ان کان فلان تمیز عنه که راوی است یا به گفت یکی برای خود و دیگری
برای منکر اصبع به صیغهٔ امر حاضر از باب افعال است و در حسبان و در عذاب برای تعدیه به مفعول دوم است یعنی
روایت است از بعض شیعهٔ امامیه در مباهله اینکه پنجه در پنجهٔ منکر حق می‌کنی بعد از آن می‌گویی که خدایا اگر فلان کس منکر حق
شده حق ثابت به کلمات قرآن را و اقرار کرده چیزی که کار بیهوده است و ضد آن حق است پس بفرست برو نشانی از آسمان یا عذابی که
از آسمان مثل صاعقه که مستاصل کند او را یا عذابی از جانب خود که دردناک باشد و هفتاد بار مباهله می‌کنی این سخن
می‌گویی و هفتاد بار چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی المباهلة قال تشبک اصابعک
فی اصابعه ثم تقول اللهم ان کان فلان جحد حقا و اقر بباطل فاصبه بحسبان من السماء او
بعذاب من عندک و تلاعنه سبعین مرة شرح این موافق سابق است پنجم اصل عن ابی جمیلة
عن بعض اصحابه قال اذا جحد الرجل الحق فان اراد ان یلاعنه قال اللهم رب السموات السبع و
الارضین السبع و رب العرش العظیم ان کان فلان جحد الحق و کفر به فانزل
علیه حسبانا من السماء او عذابا الیما شرح جحد به صیغهٔ مجهول است و ضمیر مستتر در آن راجع به الرجل
الحق منصوب و مفعول دوم جحد است و ضمیر بارز منصوب در یلاعنه راجع به فاعل جحد است و معانی عرش
بیان شده در کتاب التوحید در شرح عنوان باب پنجم که باب العرش و الکرسی است ان کان فلان تا آخر
یا به گفت یکجا برای خود و دیگری برای آن منکر یعنی روایت است از ابو جمیله از بعض اصحاب ابو جمیله که گفت چون
انکار کرده شود مرد مومن حق ثابت به کلمات قرآن را پس اگر اراده کند آن مرد که مباهله کند با آن منکر گوید که خدایا
ای صاحب کل اختیار تخت بزرگ اگر فلان کس منکر شده حق را و زنگ کرده حق را پس فرو آور برو عذابی
کافی از آسمان که مستاصل کند او را یا عذابی که دردناک باشد یعنی دردی رساننده مزمن شود باب سی و پنجم
اصل باب ما یمجد به الرب تبارک و تعالی نفسه شرح ما موصوله است یمجد به صیغهٔ مضارع معلوم باب تفعیل است
التمجید بزرگ شمردن به ذکر صفات کمال یعنی این باب بیان چیزیست از صفات کمال که تعظیم می‌کند باری تعالی

کل اختیار تبارک و تعالی خود را پس بالجمله آواز دعوات به زبان حال در وقت غفلت که مردم از ذکر او دارند این
باب دو حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان لله
عز و جل ثلث ساعات فی اللیل و ثلث ساعات فی النهار یمجد فیهن نفسه فاول ساعات النهار
حین تکون الشمس هذا الجانب یعنی من المشرق مقدارها من العصر یعنی من المغرب الی الصلوة الاولی
و اول ساعات اللیل فی الثلث الباقی من اللیل الی ان ینفجر الصبح شرح گاهی شبانه روز را بیست و چهار
حصه برابر میکنند و آنها را ساعات مستویه می‌نامند و گاهی هر یک از شب و روز را به دوازده حصه برابر میکنند و آنها را
ساعات معوجه می‌نامند و مراد اینجا ساعات معوجه است سه ساعت آخر شب وقت غفلت به خواب گران و شغل
و وقت استراحت مسافران شب است و از وقت فجر می‌نامند و سه ساعت متصل به زوال آفتاب وقت غفلت
به خواب گران و شغل روزه و وقت استراحت مسافران روز است و از وقت قیلوله می‌نامند فیهن یعنی فی کل واحدة
منهن است چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده و گویا در هر یک از شب و روز سه بار تمجید خود میکند فاول برای بیان
اول ابتدا است یعنی مرفوع و خبر مبتدا است و مضاف به جمله تکون از افعال ناقصه است هذا الجانب منصوب و مفعول
فیه تکون است یعنی من المشرق کلام راوی است و همچنین یعنی من المغرب و مراد به مشرق اینجا نصف اول قوس النهار است
و مغرب اینجا نصف دوم قوس النهار است و من بیانیه یا به معنی فی است و در چهارم برای تبعیض است مقدارها منصوب و خبر
تکون است و تقدیر چنین مقدارها الی الصلوة ظرف مستقر است و خبر مبتدای محذوف است که مفهوم میشود از
کلام سابق زیرا که اول ساعات النهار حین تکون تا آخر یعنی این است که ساعات النهار من حین تکون تا آخره بیان
الی ان ینفجر صلوة الاولی عبارت از نماز ظهر است و اضافه آن اگر از قبیل اضافه موصوف به صفت است چنانچه مذهب کوفیان است
پس به اعتبار این است که اول نمازیست که واجب شده و به روایت رسول علیه السلام چون زوال اقم الصلوة لدلوک الشمس
بنی اسرائیل بعد از نزول اقم الصلوة طرفی النهار در سوره هود است و فی آیه در کتاب الصلوة در حدیث اول باب فرض
الظهر و العصر که باب پنجم است و اگر اضافه آن از قبیل اضافه موصوف به صفت نیست چنانچه مذهب بصریان است پس تقدیر
صلوة الساعة الاولی است به اعتبار اینکه در اول حدوث این نظام عالم قرص آفتاب در نصف النهار وسط آسمان بالای

هفت آسمان و هفت زمین و صاحب
کل اختیار عرش

شده وچنانچه شیخ طبرسی نقل کرده در تفسیر مجمع البیان از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه سوره یس ولا اللیل سابق النهار
و وسط دنیا مکه است یا بعد بر صلوة الآیة الاولی است باعتبار اینکه اول آیت اول از آیات قرآنست که نازل شده
در تکلیف بنماز فی الثلث الباقی موافق بعضی استعمالات لیل بنا بر آنست که لیل وقت طلوع مرکز آفتابست تا طلوع فجر
والا میگفت که اول ساعات اللیل اول الربع الباقی من اللیل الی الانفجار [illegible] آفتاب و مراد در اینجا پس شدن سفیدی
صبح صادقست که متصل بآفتاب روایت یعنی روایت است از اسحق بن عمار از بعضی راویان او از امام جعفر صادق
گفت که بپرستی که خدای عز وجل را سه ساعت در شب و سه ساعت در روز که تعظیم میکنند هر یک از آن شش ساعت
خود را بیان نما [illegible] اول ساعتهای روز وقتیست که [illegible] آفتاب در این جانب یعنی در جانب مشرق [illegible]
در طلوع آفتاب در وقت فضیلت نماز عصر یعنی در جانب مغرب [illegible] وقت فضیلت نماز عصر [illegible]
روزست و می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر [illegible] اول ساعتهای شب
[illegible] از طلوع صبح صادق حس یقول انی انا الله رب العالمین انی
انا الله العلی العظیم انی انا الله العزیز الحکیم انی انا الله الغفور الرحیم انی انا الله الرحمن الرحیم انی
انا الله مالک یوم الدین انی انا الله لم ازل ولا ازال انی انا الله خالق الخیر والشر انی انا الله
خالق الجنة والنار انی انا الله بدئ کل شیء والیّ یعود انی انا الله الواحد الصمد انی انا الله عالم
الغیب والشهادة انی انا الله الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر انی انا الله
الخالق البارئ المصور لی الاسماء الحسنی انی انا الله الکبیر شرح رب العالمین [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
و تکبیر لم ازل ولا ازال [illegible]
قول جمهور نحاة است [illegible]
الی آخر [illegible] القدوس بضم و فتح قاف و تشدید دال [illegible] السلام المهیمن [illegible]
چنان میشود در حدیث [illegible] بضم میم و فتح [illegible] و سکون [illegible] و کسر و فتح میم [illegible]

ذرع ظهر میشود که

[illegible]

و نگاهبان و حمایت مناسبت البارئ [illegible] اسم فاعل از باب علم [illegible] شباهت
اسم جامد محض نیست [illegible] از مخلوقات [illegible] اصطلاح یعنی چنان تمجید [illegible] تعالی خود [illegible] تحمید را
اول بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم صاحب کل اختیار بهر کس و هر چیزم دوم بپرستی که منم که منم آن
مستحق عبادت مشهورم [illegible] مرتبه بزرگم سیوم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم [illegible]
چهارم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم بخشاینده معاصی محسنان مهربان [illegible] پنجم
بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم [illegible] کل عالم مهربان [illegible] رسل [illegible] کتب [illegible]
معصومین ششم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم صاحب روز جزا هفتم بپرستی که منم که منم
آن مستحق عبادت مشهورم [illegible] هشتم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت
مشهورم [illegible] نهم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم [illegible] بهشت
و آتش [illegible] دهم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم اول هر چیزم [illegible]
که هر چیز [illegible] چنانچه [illegible]
دوزخ [illegible] یازدهم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم [illegible]
دوازدهم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم دانای غایب و حاضرم سیزدهم بپرستی که منم که منم آن
مستحق عبادت مشهورم پادشاهم [illegible]
[illegible]
بزرگی [illegible] چهاردهم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم آفریدگارم [illegible]
[illegible]
در حدیث چهارم باب النوادر که باب [illegible] و سیوم است [illegible] الاسماء الحسنی [illegible]
[illegible] پانزدهم بپرستی که منم که منم آن مستحق عبادت مشهورم [illegible] حس قال [illegible]
[illegible]

يدعو بهنّ مُقبلاً قلبُه الى الله عزّ وجلّ الّا قُضيت حاجتُه ولو كان شقيّاً رجوتُ ان يحوّل سعيداً شرح
ضمیر من عنده راجع بابو عبد الله علیه السلام است و اشارت به کلمات تمجید نیست بلکه برای بیان ... است که تمجید
نیز ایشان مذکور شد قلبه مرفوع و فاعل مقبلاً است قضیت بصیغهٔ مجهولست و حاجته نایب فاعلست رجوت بصیغهٔ معلوم و ضمیر مستتر
راجع باسماست و حاجته منصوبست الشقی با قاف عاقبت بخیر در علم الهی و مراد اینجا کسی است که عمل بد کند و عاقبت
بخیر در علم الهی باشد چنانچه می آید در حدیث آینده و کلمهٔ حال شقوة زیرا که خلاف معلوم هرگز نمیشود و یحول بصیغهٔ مجهول از
تفعیلست یعنی راوی گفت که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام از پیش خود که تکبیر صفت خاص الله
تعالی است پس هر که دعوی کند با الله تعالی چیزی را از آن تکبیر ... سر نگون میکند او را الله تعالی در آتش جهنم بعد از آن
امام علیه السلام گفت که تسبیح بنده موسی که دعا کند بوسیلهٔ آن کلمات پانزده گانه در حالی که رو آورده باشد دل
او بسوی الله عزّ وجل یعنی که فکر او در جای دیگر نباشد و بیان میشود در حدیث آینده که حکم کی فقط بنده کان ... مگر
بر آورده میشود حاجت او که بعد از آن کلمات طلبیده شود و اگر بوده باشد در حال شقاوت امید دارم که گردانیده شود
صاحب سعادت. دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال انّ الله تبارك وتعالى مجّد نفسه في كلّ
يوم وليلة ثلاث مرّات فمن مجّد الله بما مجّد به نفسه ثمّ كان في حال شقوة حوّله الله عزّ وجلّ الى سعادة
شرح ثمّ برای تعجبست الشقوة بفتح و کسر شین با حالت بخیری در علم الهی حال شقوة عبارت از حالتی است که مانند عمل کسی
باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی تمجید میکند خود را در هر روزی
و شبی سه بار که مجموع شش تمجید شود در شش ساعت که بیان شد در حدیث اول پس هر که تمجید کند الله تعالی را بآنچه
الله تعالی تمجید کرده بآن خود را با وجود آن باشد در حالی که اهل شقاوت میدارد نمیگرداند او را الله عزّ وجل
بسوی حالی که اهل سعادت میدارد. اصل يقول انت الله لا اله الّا انت ربّ العالمين انت الله لا اله الّا
انت الرحمن الرحيم انت الله لا اله الّا انت العزيز الكبير انت الله لا اله الّا انت مالك يوم الدين
انت الله لا اله الّا انت الغفور الرحيم انت الله لا اله الّا انت العزيز الحكيم انت الله لا اله الّا انت
منك بدء الخلق واليك يعود انت الله لا اله الّا انت لم تزل ولا تزال انت الله لا اله الّا انت خالق الخير

والشرّ انت الله لا اله الّا انت خالق الجنّة والنار انت الله لا اله الّا انت احد صمد لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفواً احد انت الله لا اله الّا انت الملك القدّوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبّار المتكبّر
سبحان الله عمّا يشركون هو الله الخالق البارئ المصوّر له الاسماء الحسنى يسبّح له ما في السموات والارض
وهو العزيز الحكيم الى آخر السورة انت الله لا اله الّا انت الكبير والكبرياء رداؤك شرح یقول بصیغهٔ مضارع

والكبرياء ردائك

معلوم غایب استیناف بیانی فی مجّد نفسه بما مجّد نفسه است و ضمیر مستتر راجع بالله است رب العالمین و نظایر آن
مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر لا اله انت رب العالمین ... بیان تلفظ و اول بنقطه و سیزده بصیغهٔ ماضی مجهول

معلوم

الاعلام یا مرفوع است المبدء بفتح با و ضم دال و سکون همزه و همزه و پروردن آمدن زجاجی ... ابن ... است
که آن کلمات ... تعالی از او پروردن آمده و مستتر از بود که با الف باشد بصیغهٔ ماضی معلوم مستقبل الاعلام و ادای با
تقدیر سیر بفتح یا و سکون دال و واو و دو البدء بفتح با و ضم دال باشد بمعنی ... الخلق مرفوع و فاعل علامات
الملك القدوس الى الحكيم از آخر سورهٔ حشر است پس الی آخر السورة متعلق بفعل محذوف است بتقدیر بقرا الی آخر السورة و ذکر
این برای تاکید سابق و بیان این است که آنچه در حدیث اول گذشت مشتمل بر اختصار است و دو فقره از آخر سورهٔ حشر
که لی سبحان الله عما یشرکون است و دیگری یسبح له ما فی السموات است جا بجا گفته شود و بعضی میگویند که الی آخر السورة از
تصرف کاتبانست و سقوط آن بهترست و الله اعلم و مخفی نماند که این سیزده تمجیدست و مضمون آنها نزدیک
بمضمون پانزده تمجید در حدیث سابقست و با تفاوت ظاهرست و حمل بر تسبیح اینجا مناسب تر است. باب سی و ششم
اصل باب من قال لا اله الّا الله شرح این باب بیان ثواب کسی است که گفت که مستحق عبادتی نیست مگر آن
مراد است که این کلمه را مخلصاً گفت در این باب دو حدیث است اول اصل سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول
ما من شيء اعظم ثواباً من شهادة ان لا اله الّا الله انّ الله عزّ وجلّ لا يعدله شيء ولا يشركه في الامر
احد شرح ان بفتح همزه و تشدید نون عطف بیان لا اله الّا الله است لا یعدله بصیغهٔ مضارع معلوم
باب ضرب است باشد که بصیغهٔ مضارع معلوم باب علم است الامر عبارت از امر است یعنی شنیدم از امام محمد
باقر علیه السلام میگفت که نیست هیچ چیزی بزرگتر باعتبار ثواب آخرت از گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله بدرستی که الله عزّ وجلّ

برابری می‌کنند با او چیزی یعنی که حکم هیچکس غیر او در مشکلات که اختلاف در آنها واقع شده در پیش خود معقول

نیست و شریک نمی‌شود با او در حکم تنها هیچکس یعنی که تعیین امام از هیچکس غیر او معقول نیست دوم اصل قال

رسول الله صلى الله عليه وآله من قال لا اله الا الله غرست له شجرة في الجنة من ياقوتة حمراء منبتها

في مسك ابيض احلى من العسل واشد بياضا من الثلج واطيب ريحا من المسك فيها امثال ثدي

الابكار تعلو عن سبعين حلة شرح من ازین یاقوته [illegible] است یعنی [illegible] در آن درخت یک یاقوت

منبتها بضم میم و سکون نون و فتح با یک نقطه [illegible] اسم مفعول از باب افعال مرفوع و مبتدا است

و خبرش جمع شجره است یعنی میوه که بیرون می‌آید از آن درخت من مسک بکسر میم و سکون سین بی نقطه خبر مبتدا است

ابیض صفت مسک است احلی خبر دیگر مبتدا است پس الله و اطیب مثل آنست [illegible] نقطه و کسر دال

بی نقطه و ثا سه نقطه جمع ثدی بفتح ثا و سکون دال و تخفیف یا پستانها چنانچه تشبیه طلع درخت زقوم یعنی میوه آن

بسرهای شیاطین شده در سوره صافات که طلعها کانه رؤس الشیاطین تشبیه طلع این درخت به پستانهای دختران

بکر شده که بیرون آمده و نمایان شده باشد [illegible] هر خیالی است که برای کمال [illegible]

و دیگری برای کمال تحسین [illegible] بفتح عین بی نقطه صیغه مضارع [illegible] باب [illegible] است [illegible]

انفصالست [illegible] بضم حا [illegible] که گسترده شده باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

که هرکه بگوید که لا اله الا الله نشانیده شد برای او درختی در بهشت که یک [illegible] آن درخت یک یاقوت سرخ

صفت دیگر آن درخت است که میوه آن درخت از مشک سفید است آن میوه شیرین تر است از عسل و سفیدتر است

از برف و خوشبوتر است از مشک [illegible] دیگر آن درخت است که در آن درخت پیدا شده میوه [illegible]

شده [illegible] پستانهای دختران بکر [illegible] یعنی که [illegible]

[illegible] باشد اصل و قال رسول الله صلى الله عليه

وآله خير العبادة قول لا اله الا الله وقال خير العبادة الاستغفار وذلك قول الله عز وجل في كتابه

فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك شرح مضمون این گذشت حدیث ششم باب بیست و ششم باب بیست و هفتم

معلوم م

اصل باب من قال لا اله الا الله والله اکبر شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث دراین باب یک حدیث اصل

عن ابي عبد الله عليه السلام قال ثمن الجنة لا اله الا الله والله اكبر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت که بهای بهشت گفتن اینست که نیست سزاوار عبادتی [illegible] و الله بزرگتر است از آنکه صفت او کنند [illegible]

جمیع رسل چنانچه بود [illegible] وصف [illegible] مراد [illegible] است باب بیست و هشتم اصل

باب من قال لا اله الا الله وحده وحده وحده شرح الوحد بفتح واو و سکون حای بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب

ثلاثی و منصب آن بنابر ظرفیت نزد بعضی مقدر بر مع وحده و بنابر حالت نزد بعضی مقدر بر منفردا وحده

و بر هر تقدیر تکرار آن بجای [illegible] تاکید است [illegible] اشاره رفت بانکه شرک اهل کتاب سه قسم است اول شرک

در ربوبیت الله تعالی چنانچه مذهب قدریه است دوم شرک در رسالت رسول چنانچه مذهب جمعی است که نسبت علم

غیب [illegible] سیوم شرک در امامت [illegible] چنانچه مذهب مخالفان شیعه

امامیه است و باین اشارت شده در سوره [illegible] و بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث نود و دوم باب هفتم

که [illegible] و نفس بی التنزیل فی الولایة [illegible] جهنم [illegible]

[illegible] اقسام ثلثه شرک [illegible] شریعت آدم و

شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد علیهم السلام است و شرح این عنوان ظاهر

میشود از شرح حدیث دراین باب یک حدیث اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال جبرئيل عليه السلام

لرسول الله صلى الله عليه وآله طوبى لمن قال من امتك لا اله الا الله وحده وحده وحده شرح

[illegible] بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث سوم باب [illegible] که باب اطعام المومن است و در

حدیث [illegible] که باب المؤمن وعلاماته وصفاته است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت که گفت جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وآله را که خوشی باد برای کسی که گفت از جمله امت تو که مستحق عبادتی

نیست مگر الله تنها [illegible] تنها [illegible] باب بیست و نهم اصل باب من قال لا اله الا الله وحده لا شريك له

[illegible] شرح [illegible] حضرت [illegible] که

تا آخر سال از او دور شود شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث اول این باب و حدیث دوم اول حسن عن عبد الکریم بن عتبة

عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من قال عشر مرات قبل ان تطلع الشمس وقبل غروبها

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده

الخیر وهو علی کل شیء قدیر کانت کفارة لذنوبه ذلک الیوم شرح له الملک تا آخر اشارتست بمضمون آیت

سوره آل عمران قل اللهم مالک الملک تا آخر و لام در له الملک برای ملکیت است و تقدیم ظرف برای حصر است زیرا که مراد

پادشاهی حقیقت و مالک آن بودن او و دیگری نیست چنانچه گفته در آیت آل عمران که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک

من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء پس بدیگران عاریت و از قبیل نیابت است و بیان میشود در کتاب الروضه ان شاء الله

از حدیث نوح صلی الله علیه یوم القیمه ... و لام در له الحمد نیز لام برای ملکیت است زیرا که همه

آن بر قضا و قدر اوست چه بندگان مستقل در قدرت بر افعال خود نیستند و همچنین است لام در له الحمد چه مراد جنس

در راجع میشود باستحقاق همه ... آن بر توفیق و خذلان اوست چنانچه گفته در همین آیت سوره آل عمران که و تعز من

تشاء و تذل من تشاء ... یحیی و یمیت و یحیی عبارتست از عزت و ذلت و عزت عبارتست از عبادت

و توفیق آنست چنانچه گفته در سوره منافقین و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و ذلت عبارتست از ضلال و خذلانست

و این فقره اشارتست بدیگر چنانچه هر یک از عزت و ذلت آدمی را ... مستمره تا آخر عمر آن آدمی بسیار منقطع

منقطع باشد و بعد از آن ... برای آدمی وارد میشود و لا یموت صفت حی است بیده الخیر استینافست برای

بیان حی لا یموت ... عبارتست از ... و اگر عبارت ... خواهد بود و قیل

خود ... و در کلام اقتصار خواهد بود ... کانت کفارة لذنوبه ... ابو حسن [حسن] ... عبد الکریم

بن عتبه بضم عین ... و سکون تا ... جعفر صادق علیه السلام ... که شنیدم از او

میگفت که هر که گفته ده بار پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب که نیست ... عبادتی ... بزرگی

نیست ... مستحق عبادت ... و نیست پادشاهی و ملک ... و ستایش ... میکند

میکند ... در عاقبت ... میکند ... میکند ...

در عاقبت عزت و ... میکند ... تا آخر ... و اصلاح ... توفیق

دوست ... بر هر خیر ... این کلمات کفاره گناهان او ... و بعضی

که ... تا ... میشود ... چنانچه گفته در سوره

که ... دوم حسن قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی الغداة فقال قبل ان ینقض رکبتیه

عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی

لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر وفی المغرب مثلها لم یلق الله عز وجل عبد بعمل افضل من عمله

الا من جاء بمثل عمله شرح ینقض بنون و قاف و ضاد ... بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است النقض

کردن ... و مراد ... برای ... که در حالت تشهد و سلام بود و فی المغرب

بر قبل ان ینقض ... مثلها ... دو احتمالست اول آنکه مثل آنها باشد در عدد و بعد

مراد پیش از غروب آفتاب است چنانچه در حدیث سابق بود و موافق آنست آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث

بیست و ... باب التعقیب بعد الصلوة والدعاء و باب ... دوم آنست که تاکید در این نقض بعد ... میشود ...

مغرب ... می آید در حدیث سی و چهارم باب چهل و ... دوم آنکه مثل آنها باشد در این که

کردن نماز و پیش از نقض کردن باشد پس مراد بعد از غروب آفتاب است افضل افعل التفضیل است و در آن دو

احتمالست اول آنکه حقیقت محمول شود پس مراد استثنی بعضی ... مثل ... چه استثنا ... و ...

در مستثنی میکنند ... کسی خواهد بود که مثل عمل او کرده باشد ... کرده باشد دوم آنکه بر مجاز محمول شود

و ... بلکه ... فی البلد افضل من ... که ... افضل از جمیع اهل بلد است پس مراد ... جمیع

عملست ... گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که گذارد نماز صبح ... پیش از آنکه ...

زانوی خود را ... آن کلمات ... حدیث سابق و گفت ... غروب آفتاب مثل آن کلمات ...

کرد ... وقت مرگ ... از بندگان ... که افضل باشد از عمل او مگر کسی که آورده باشد

مثل عمل او ... چیزی ... باب چهلم حسن باب من قال اشهد ان لا اله الا الله ...

الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث در این باب که گذشت
و در بعض نسخ که عنوان باب آینده نیست سه حدیث است متن عن ابی جعفر علیه السلام قال من قال اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله کتب الله له الف الف حسنة شرح
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که هر که گفت که گواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تنهایی که نیست شریکی
در استحقاق عبادت نیست او را و گواهی میدهم اینکه محمد بنده اوست نه پسر او چنانچه یهود در عزیر و بعض نصاری
در عیسی جدال کردند در خدا بودن او چنانچه بعض نصاری در عیسی جدال کردند و فرستاده اوست بخلاف [illegible] نوشت الله تعالی
برای او در دیوان اعمال او هزار هزار حسنه باب چهل و یکم متن باب من قال عشر مرات فی کل یوم اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً صمداً لم یتخذ صاحبة ولا ولدا شرح این باب و عنوان در بعض نسخ
نیست و شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث در این باب دو حدیث است اول متن عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من قال فی کل یوم عشر مرات اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً
صمداً لم یتخذ صاحبة ولا ولدا کتب الله له خمسة واربعین الف حسنة ومحا عنه خمسة واربعین
الف سیئة ورفع له خمسة واربعین الف درجة شرح الهاً منصوب بتقدیر اعنی است یا حال است که
از ضمیر له چون در حکم مفعول به است نایب صاحبه دو احتمال دارد اول اینکه مراد از آن زن باشد دوم اینکه مراد از آن [illegible]
باشد باعتبار اینکه یهود و فلاسفه میگویند که فاعل عقل عاشر است و سما [illegible] ترکیب اوست در مرتبه وجود [illegible]
باعتبار اینکه [illegible] است و ولد دو احتمال دارد اول فرزند متعارف دوم آنکه صادر شده از کسی بعنوان ایجاب
چنانچه گذشت در کتاب التوحید در شرح احادیث باب النسبة حدیث دوم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
هر که گفت در هر روزی ده بار که گواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تنهایی که نیست شریکی در استحقاق عبادت نیست او را
یگانه [illegible] مستحق عبادتی [illegible] اینکه یگانه است بی جزء و قرین است منزه شده [illegible] از زن و فرزند [illegible]
فرزندی نوشت الله تعالی برای او در دیوان اعمال او چهل و پنج هزار حسنه و محو کرد از او چهل و پنج هزار گناه و بلند کرد برای او
در بهشت چهل و پنج هزار پایه ثواب دوم متن وفی روایة اخری وکن له حجاباً [illegible] من الشیطان

ولم یحط به کثیرة من الذنوب شرح و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام این تمه زیادت کرده شد که آن
کلمات برای او پناه و در روز [illegible] از شر شیطان و حضرت پادشاه و احاطه نکرده باکسی گناه بزرگ [illegible] بعضی گفته اند که این کلمات
باعث ترک اصرار بر کبایر میشود نظیر اشارت است بقول الله تعالی در سورة بقره بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون حکایت استادی شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی میگفت که [illegible] در کیلان
در منزل خود بودم [illegible] ناگاه شخصی آمد و گفت که کسی شما را طلب میکند من خارج شدم [illegible]
[illegible] و رسیدم بمجلسی [illegible] نشسته بودند چون مرا دیدند گفتند که ای شیخ چون میگویی
که بعض مرتکب کبیره مخلد در جهنم نیست و حال آنکه الله تعالی میگوید بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته [illegible]
اصرار بر کبیره است و [illegible] توجیه [illegible] عظیم است [illegible] اصرار بر کبیره است چون این را شنیدند [illegible] جواب [illegible]
در آن شخص [illegible] باب چهل و دوم متن باب من قال یا الله یا الله عشر مرات شرح [illegible]
میشود از شرح حدیث در این باب یک حدیث است متن عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال یا الله یا الله عشر
مرات قیل له لبیک ما حاجتک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر که گفت که یا الله
ده بار [illegible] گفته شد [illegible] قضای
حاجات [illegible] چنانچه می آید در حدیث اول باب چهل و ششم [illegible] حاجت [illegible]
که حاجت [illegible] باب چهل و سوم متن باب من قال لا اله الا الله حقا حقا شرح در این عنوان قصوری
است ظاهر میشود از حدیث در این باب یک حدیث است متن عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال لا اله الا الله
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله عبودیة ورقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا اقبل الله علیه بوجهه
ولم یصرف وجهه عنه حتی یدخله الجنة شرح حقا منصوب و حال است چون در حکم مفعول است و حال
موکد است [illegible] دو قسم خبر توحید که در شرح عنوان باب سی و ششم مذکور شد عبودیة ورقا منصوب
مفعول له [illegible] ایمانا و تصدیقا [illegible]
به دو قسم مذکور توحید [illegible] ثواب [illegible] معنی

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گفت در هر روز که نیست سخن عبادتی که راست مگر بر حالی که بکار آید
بر حالی که بکار آمد نیست نیست سخن عبادتی که راست از روی بندگی و غلامی نیست سخن عبادتی که راست از روی کرم بلکه
راستی بندگی آورده است الله تعالی بر او به جام روی خود و میگرداند روی خود را از او تا آنکه داخل کند او را بهشت. باب
چهل و چهارم از اصول باب من قال عشر مرات یا رب یا رب. شرح این ظاهر می‌شود از شرح حدیث اول این باب
دو حدیث است. اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من قال عشر مرات یا رب یا رب قیل له لبیک ما
حاجتک. شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گفت پیش از شروع در طلب حاجت خود ده بار
که ای صاحب کل اختیار من ای صاحب کل اختیار من گفته می‌شود او را از جانب ملائکه که حاضرند به قضای حاجت خلق
که لبیک چیست حاجت تو. دوم اصل مرّ عن اسماعیل بن ابی عبدالله قال له ابو عبدالله علیه السلام
قل یا رب یا رب عشر مرات فانّ من قال ذلک نودی لبیک ما حاجتک. شرح پسر شیخ اسمعیل پسر امام
جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که پیش از طلب شفای خود که ای صاحب کل اختیار
من ای صاحب کل اختیار من ده بار چه به درستی که هر که گفت آن را پیش از طلب حاجت خود ندا کرده می‌شود از جانب
ملائکه که حاضرند به قضای حاجت خلق که لبیک چیست حاجت تو. سیم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال
من قال یا رب یا الله یا رب یا الله حتی ینقطع نفسه قیل له لبیک ما حاجتک. شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که هر که گفت پیش از طلب حاجت خود که ای صاحب کل اختیار من ای سخن عبادت مشهور ای
صاحب کل من ای سخن عبادت مشهور تا آنکه بریده شود نفس او گفته شود او را از جانب ملائکه که حاضرند به قضای
حاجت خلق که لبیک چیست حاجت تو. باب چهل و پنجم از اصول باب من قال لا اله الا الله مخلصا. شرح مخلصا حال است از
در قال. و شرح این ظاهر می‌شود از حدیث اول این باب یک حدیث است. اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبدالله
علیه السلام قال یا ابان اذا قدمت الکوفة فارو هذا الحدیث من شهد ان لا اله الا الله مخلصا وجبت
له الجنة قال قلت له انه یأتینی من کل صنف من الاصناف أفأروی لهم هذا الحدیث قال نعم یا ابان انه
اذا کان یوم القیامة وجمع الله الاولین والآخرین فتسلب لا اله الا الله منهم الا من کان علی هذا الامر. شرح روایت است

از ابان بن تغلب که از اهل کوفه است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در شرح که ای ابان چون رسیدی به کوفه پس
روایت کن از من این حدیث را که هر که گواهی داد از روی اخلاص که نیست سخن عبادتی که راست واجب شد برای او بهشت
ابان گفت که گفتم او را که به درستی که شأن این است که می‌آید نزد من از هر فرقه‌ای از اقسام مردمان مراد این است که جمعی که می‌آیند
به زیارت من و فرق بسیار از غیر مخصوص شیعه امامیه می‌شنوند که زیدیه و کیسانیه و حشویه و معتزله و مانند ایشان پس آیا
و ایشان خبر می‌کنم این را که از روی اخلاص پس روایت کنم برای ایشان خبر این حدیث را گفت که آری ای ابان
به درستی که چون شود روز قیامت و جمع کرد الله تعالی برای دیوان بزرگ امتان انبیای سابق مثل آدم و نوح و ابراهیم
و امتان انبیای اولو العزم مثل موسی و عیسی و محمد علیهم السلام پس برطرف کرده می‌شود لا اله الا الله از جمیع اولین و آخرین مگر
مگر کسی که بوده باشد بر این امامت به معنی که قائل بوده باشد که هر زمانی از زمان آدم تا انقراض دنیا امامی مفترض الطاعه
که عالم به جمیع احکام الهی بوده باشد از سنت مراد این است که دیگران از روی اخلاص نگفته‌اند بلکه شرک کرده‌اند چون خود را بی بهره
طلب کرده‌اند پس گفتن ایشان مثل فعل ریاضت است. باب چهل و ششم از اصول باب من قال ما شاء الله لا حول ولا قوة
الا بالله. شرح این ظاهر می‌شود از شرح حدیث دوم این باب دو حدیث است. اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام
قال اذا دعا الرجل فقال بعد ما دعا ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله قال الله عز وجل
استبسل عبدی واستسلم لامری اقضوا حاجته. شرح ما در ما شاء مصدریه است و در ما شاء موصوله است
و مرفوع محلا و مبتدا است و خبرش مقدر یعنی ما شاء الله کان یعنی آنچه خواسته شد و این مراد است به قرینه لا حول
استیناف بیانی ما شاء است. الحول به فتح حاء بی نقطه و سکون واو مصدر باب نصر بمعنی جنبیدن به معنی انقباض
از فعلی مثل انقباض نفس مطیع از عصیان و انقباض نفس عاصی از طاعت الهی و در سند حزم بمعنی رغبت نفس در
فعلی مثل رغبت نفس مطیع در طاعت و رغبت نفس عاصی در عصیان و معنی لا حول ولا قوة الا بالله این است که هر یک
از تروک اختیاریه بندگان و هر یک از افعال اختیاریه بندگان نمی‌باشد مگر به وسیله یاری دادن الله تعالی. استبسال
به باء یک نقطه و سین بی نقطه مصدر باب استفعال خود را در حرب به قصد کشتن کرد یا کشته شود و مراد اینجا قرار
قرار دادن بر خواست. استسلام به سین بی نقطه مصدر باب استفعال کار خود را به دیگری واگذاشتن. یعنی ای است

از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون دعا کرد مرد پس گفت بعد از دعا کردن که آنچه خواست الله تعالی شد
که نیست جنبشی از کاری و نه قوت عزمی بر کاری مگر به وسیله کمک الله عز و جل گفت الله عز و جل که قرار گرفت بنده خود
داد بنده من و واگذاشت کار خود را برای فرمان من دو کسبه ای که مرا کل قضای حاجات عوض حاجت او

دوم اصل عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من قال ما شاء الله لا حول و لا قوة الا
بالله سبعین مرة صرف عنه سبعین نوعا من انواع البلاء ایسر ذلک الخنق قلت جعلت فداك
و ما الخنق قال لا یبتلی بالجنون فیخنق شرح الخنق بفتح خاء نقطه دار و کسر نون و قاف مصدر باب نصر خفه کردن
و یخنق بقاف و نون و نقطه دار بصیغه مضارع مجهول باب نصر است و تفسیر صرف خنق است فیخنق بصیغه مجهول
باب نصر منصوب است یعنی روایت است از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت که شنیدم از او که میگفت که هر که
گوید که آنچه خواست الله تعالی شد نیست انقباضی و نه جنبشی مگر به وسیله کمک الله تعالی هفتاد بار برمیگرداند از او هفتاد
قسم از اقسام بلاها آسانترین آن بلاها خفه کردن است گفتم که فدای تو شوم و چیست خفه کردن گفت که
مبتلا نشود بعلت جنون خفه کرده شود

باب چهل و هشتم اصل باب من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث در این باب یک حدیث است اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال من قال فی دبر صلوة الفریضة قبل ان یثنی رجلیه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه ثلث مرات غفر الله عز و جل له ذنوبه و لو کانت مثل
زبد البحر شرح اضافه در صلوة الفریضة از قبیل اضافه موصوف بصفت است نزد کوفیین و دلالت نزد بصریان
بصلوة العبادة و الفریضة و از قبیل اضافه جزئی بکلی است مثل یوم الاحد بنابر آنکه جنس چه فریضه شامل نماز و صوم و حج
و جهاد و غیر هست و تا در الفریضه برای نقل از وصفیت باسمیت است چه فریضه ماخوذ است از فرض بمعنی قطع و جدا کردن
و فصل و فصل ماخوذ است در فریضه چه معنی آن عبادتی است که جدا کرده شده باشد از سایر عبادات بنوعی از
ثبوت بودن از جانب الله تعالی و اقسام آن بیان میشود در کتاب الحج در شرح حدیث هشتم باب المحرم یاتی اهله و قد
قضی بعض مناسکه که باب صد و پنجم است و یثنی بیاء دو نقطه و بصیغه مضارع معلوم مثل الاثم یاتی باب ضرب است

الزجر بفتح زای و سکون جیم و الحظ و الضبط که گفت یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که هر که گفت
واجب لازم پیش از آنچه برخیزد از جای خود از وضعی که در حالت تشهد و سلام داشته که طلب آمرزش میکنم از الله که
عبادتی نیست که از او و اوست زنده و نگاهدارنده آسمانها و زمین صاحب عظمت و عظیم شمردن مغفرت چنانچه گفته
کاری گرم عنده الله العظیم و بازگشت میکنم سوی او سه بار بخشایش کرد الله عز و جل برای او گناهان او را هر چند که باشد
کف دریا در بسیاری باب چهل و هشتم اصل باب القول عند الاصباح و الامساء شرح این باب بیان گفتنی است

که باید گفت نزد رسیدن صباح و نزد رسیدن مسا اصباح عبارت از طلوع آفتاب خواه اندکی پیش از آن
و خواه اندکی بعد از آن باشد و برین قیاس است مسا که عبارت از غروب آفتاب است در این باب سی و هشت حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله تبارک و تعالی و ظلالهم بالغدو و الاصال قال هو
الدعاء قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و هی ساعة اجابة شرح الظلال جمع ظل بمعنای چیزی و مراد اینجا
نوعی است که اگر ایشان نباشند هیچ یک از اهل آسمانها و زمین باقی نمانند پس ایشان پناه و نگاه دارنده دیگرانند
الغدو جمع غداة اول روز و الاصال جمع اصیل بفتح همزه و کسر صاد و سکون یاء دو نقطه در پایین آخر روز و ضمیر
راجع بسجود است که در صدر آیت مذکور است ضمیر هی راجع بهر یک از قبل طلوع الشمس و قبل غروبها است و تانیث
باعتبار خبر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی در سوره رعد و لله یسجد من
فی السموات و من فی الارض طوعا و کرها و ظلالهم و برای خدا سجده میکنند هر که در آسمانها است و هر که در
زمین است خواه ناخواه یعنی که هر یک از احوال ایشان در تحت قضا و قدر الهی است مثل بودن و نبودن و صحت
و بیماری و زیستن و مردن و فروتنی میکنند پناهها از جمله ایشان در اول روز و آخر روز امام گفت که آن فروتنی
پناهها دعا است پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب و هر یک از آن دو ساعت ساعت اجابت دعا است

دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ابلیس علیه لعائن الله یبث جنوده من حین تغیب الشمس
و حین تطلع فاکثروا ذکر الله عز و جل فی هاتین الساعتین و تعوذوا بالله من شر ابلیس و جنوده و عوذوا
صغارکم فی هاتین الساعتین فانهما ساعتا غفلة شرح من ارسل یبث بمعنی فی احت و مین هرد و حاجره و

در سید اطاب آن اچاشت اشاره نزدیکی فضل آن است

بکسر ظاء

جملاست فانها ساعة غفلة اشارتست بتفسیر آیت سوره اعراف بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین و بای تشریح
حدیث هفدهم یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که ابلیس [illegible] الله تعالی پراکنده میکند
لشکرهای خود را از وقتی که فرو میرود آفتاب و وقتی که طلوع میکند آفتاب یعنی که در ساعت مرکب از جزو آخر روز و جزو
اول شب و ساعت مرکب از جزو آخر شب و جزو اول روز لشکرهای ابلیس [illegible] غافل کردن اکثر مردمان
[illegible] پس بسیار یاد کنید نام الله عز و جل را در این دو ساعت یعنی که شروع در ذکر کنید پیش از غروب و پیش از طلوع
و پناه برید به الله تعالی از این دو ساعت چه بدرستی که آن دو ساعت غفلت اند سیم اصل عن احدهما علیهما السلام
قال من قال اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک المقربین وحملة عرشک المصطفین انک انت الله لا
اله الا انت الرحمن الرحیم وان محمدا عبدک ورسولک وان فلان بن فلان امامی وولیی وان اباه
رسول الله صلی الله علیه وآله وعلیا والحسن والحسین وفلانا وفلانا حتی ینتهی الیه ائمتی واولیائی
علی ذلک احیی وعلیه اموت وعلیه ابعث یوم القیمة وابرأ من فلان وفلان وفلان فان مات
فی لیلته دخل الجنة شرح حاملان عرش دو صنفند صنف اول از بنی آدم است و گذشت در کتاب التوحید در
حدیث ششم باب سیم که باب العرش والکرسی است در شرح حملة العرش والعرش العلم تا [illegible]
و صنف دوم از ملائکه است چنانچه ظاهر حدیث چهارم از باب الرحمن علی العرش استوی است و خبر مبتدای محذوف است
بقرینه الرحمن [illegible] مفرد است رسول عطف بیان [illegible] است و عطف [illegible] است [illegible] معلوم
غایبست و ضمیر مستتر راجع بمن قال است الاولی جمع ولی جمعی که اولی بتصرفند در کسی از خود او اول فلان
و در دوم و سیوم بی تنوین است بجای اینکه اول کنایه است از ابی بکر که خلیفه اول است و دوم و سیوم کنایه است
از عمر و عثمان که خلیفه دوم و سیوم اند و میتواند بود که هر سه با تنوین باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام یا امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گوید در اول شب که خدایا بدرستی که من گواه میگیرم ترا و گواه میگیرم ملائکه ترا
که مقربان درگاه تو اند و گواه میگیرم حاملان عرش ترا که گزیدگانند بر اینکه تویی [illegible] سزاوار عبادت [illegible]
نیست مستحق عبادتی مگر تو [illegible] و بر اینکه محمد بنده تو و رسول تست و اینکه فلان بن فلان امام

از شر ابلیس لشکرهای او و پناه [illegible]

تست و اولی بتصرف در من از خود و بر اینکه پدر او رسول الله صلی الله علیه وآله و علی و حسن و حسین و فلان و فلان
تا آنکه برسد سوی محمد بن الحسن [illegible] امامان من و اولی بتصرفند در من از خود من یعنی که هر یک در زمان خود [illegible]
و شامل من باشد در زمان خود او آن حکم در من جاری [illegible] بر آن [illegible] زندگانی میکنم و بر آن میمیرم
و بر آن برانگیخته میشوم در روز قیامت و بیزاری میجویم از ابی بکر و عمر و عثمان پس اگر بمیرد در شب خود که این کلمات در
اول آن گفته در بهشت شد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام او عن ابی جعفر علیه السلام قال تقول
اذا اصبحت اصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد وسنته ودین علی وسنته ودین الاوصیاء وسنتهم
آمنت بسرهم وعلانیتهم وشاهدهم وغائبهم واعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله صلی الله
علیه وآله وعلی علیه السلام والاوصیاء وارغب الی الله فیما رغبوا الیه ولا حول ولا قوة الا بالله شرح
اصبحت [illegible] افعال [illegible] است [illegible] متعلق [illegible] تقدیم برای حصر است مؤمنا حال از ضمیر اصبحت است [illegible]
بسرهم [illegible] تصدیق وجوب تقیه [illegible] داشتن [illegible] در موضع آن و غائبهم اشارتست بوجوب تصدیق [illegible]
امام در وقت غیبت صاحب الزمان علیه السلام است رغب با فیه [illegible] متکلم
از باب علم است رغب [illegible] چون متعدی بالی شود [illegible] متضمن معنی [illegible] آن یعنی
تضمین معنی طمع است ضمیر الیه راجع بالله است و عائد بما محذوف [illegible] یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام گفت که میگویی چون صبح کنی که صبح رسیدم [illegible] که مؤمنم بالله
تعالی [illegible] باسلام که دین محمد است [illegible] در مسائل حلال و حرام و باسلام علی [illegible]
و باسلام اوصیای محمد و علی [illegible] اشارتست [illegible] پنهان ایشان و [illegible] آشکار ایشان [illegible]
[illegible] پنهان محمد و علی و اوصیا و آشکار ایشان و حاضر ایشان و غایب ایشان و پناه میگیرم [illegible]
از آنچه پناه گرفته از آن رسول الله صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و اوصیا و تضرع میکنم سوی الله تعالی [illegible]
تضرع کرده محمد و علی و اوصیا سوی الله تعالی [illegible] و نیست [illegible] از کاری و نه قوت [illegible]
مگر بمدد الله تعالی پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان علی بن الحسین صلوات الله علیهما کان اذا اصبح قال

أبتدئ يومي هذا بين يدي نسياني وعجلتي بسم الله وما شاء الله فإذا فعل ذلك العبد أجزأه مما نسي
في يومه شرح با در بسم الله متعلق بأبتدئ است و ما شاء الله عطف بر ابتدئ يا آنكه خبرست و ما شاء الله مبتداست و خبرش
محذوفست بتقدير ما شاء الله يكون فاذا فعل تا آخر كلام امام جعفر صادق عليه السلام است ترجمه گفت امام جعفر صادق
عليه السلام كه هر كسي كه امام زين العابدين صلوات الله عليه چون بصبح مى رسيد ميگفت كه ابتدا ميكنم اين روز
خود را پيش از فراموشي خود و چيزى را كه بايد كرد و پيش از شتاب زدگى در چيزى كه آهستگى در آن بايد با چيزى فراموش
نشود بنام الله تعالى و آنچه خواسته باشد الله تعالى بقضا و قدر خود از نسيان و عجله و غير آنها خواهد شد پس چون
كرد آنرا بنده بعضى گفت آنچه را كه على بن الحسين عليهما السلام ميگفت كافى ميشود او را از آنچه فراموش كرده در آن
روز تا آنكه ذكر عجله در اينجا شده و براى اشارت باينكه عجلتى از قبيل عطف باعث چيزى بر آن حضرت و نفسه عجله
نسيانست هشتم صل عن أبي عبد الله عليه السلام قال من قال هذا حين يمسي حف بجناح من أجنحة
جبرئيل عليه السلام حتى يصبح أستودع الله العلي الأعظم الجليل العظيم نفسي ومن يعنيني أمره أستودع الله
نفسي المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته كل شيء ثلث مرات شرح حف بجناح بضم حا و تشديد فا بصيغه ماضى
مضاعف مجهول از باب نصر است احاطه جناح جبرئيل عبارت از كمال محفوظ بودنست چون جبرئيل حافظ و نگاهبانست
چنانچه مى آيد در حديث يازدهم اين باب بجاى و چهارم الاستيداع طلب آنكه امانت نگاه دارد كسى چيزى را يعنى بعين مهمله و نون
و يا و دو طا مهمله بصيغه مضارع معلوم غايب از باب ضرب است امر مرفوع و دو فاعلست المرهوب صفت
المتضعضع بدو ضاد و بعين بنقطه بصيغه اسم فاعل از باب تفعلل منصوبست كل مرفوع و دو فاعل المتضعضع
ثلث منصوب و صفت مفعول مطلق قال است كه محذوفست بتقدير قولا ثلث مرات ترجمه روايتست از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت كه هر كه گفت اين را كه ميگويم در وقتى كه بشام مى رسد احاطه كرده شد به پرى از پرهاى جبرئيل عليه السلام
تا وقتى كه بصبح رسد مى سپارم باينكه بلند مرتبه است بلند مرتبه تر از هر حضرت بزرگست بغايت بزرگست خود را
و هر كه را كه بكار من آيد و هر كار او را باعنى كه دوست ميدارم او را مى سپارم بايشان خود را صفت اينست كه ترسيده
شده است و ترسى ميكنند براى بزرگى او هر چيز سه بار نهم صل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا أمسيت فقل

ترسيده شده ام

اللهم إني أسألك عند إقبال ليلك وإدبار نهارك وحضور صلواتك وأصوات دعائك أن تصلي على
محمد وآل محمد وادع بما أحببت شرح صلوات عبارت از نماز شام است و جمع باعتبار عدد مكلفان است
بضم دال و سكون طا جمع داعى بمعنى دعا كننده كان خواننده كان نماز ميشوند ميشود و طلب كنندگان حاجتها باشد
ترجمه روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه چون بشام رسيدى بگو كه خدايا بدرستى كه من طلب ميكنم از تو
نزد روى آوردن شب تو و پشت كردن روز تو و حاضر شدن نمازهاى تو و آوازهاى خوانندگان تو مردمان
سوى نماز آنكه درود فرستى بر محمد و آل محمد و دعا كن بآنچه دوست داشتى هشتم صل عن أبي عبد الله عليه السلام
قال ما من يوم يأتي على ابن آدم إلا قال له ذلك اليوم يا ابن آدم أنا يوم جديد وأنا عليك شهيد فقل
في خيرا واعمل في خيرا أشهد لك به يوم القيامة فإنك لن تراني بعدها أبدا قال وكان علي عليه السلام
إذا أمسى يقول مرحبا بالليل الجديد والكاتب الشهيد اكتبا على اسم الله ثم يذكر الله عز وجل شرح

آنكه ام

ذلك مرفوع و فاعلست نسبت قول و شهادت بروز بوجود امر موهوم و اعتباريست و موجود خارجى
اصلا باعتبار اينست كه آدمى را در هر روز اقوال و افعال و حركات مخصوص آن روز است و اثر و علامات آنها
اعضا و جوارح آدمى و ماند آنها ميماند و در روز قيامت شهادت ميدهند بزبان حال بر آن اقوال و افعال و حركات
پس روز بزبان حال ميرساند آدمى را از شهادت آنچه در آن روز واقع شود كه ماند شهادت آن روز است و ضمير
بعدها راجع باقوال و اعمال آدمى در آن روز است كه مفهومست از سابق مراد و در كتاب من لا يحضره الفقيه بعد با
الواو چنين است فانك لن ترانى بعد هذا ابدا و اشاره اليه هذا مصدر يا آنكه مرجبا بفتح ميم و سكون را بنقطه
و فتح حا بنقطه باكلمه منصوبست مفعوليت فعل محذوف بتقدير صادفت مرحبا المرحب مصدر ميمى از باب علم و حسن
در حال يعنى خوشحالى و در يك براى سببيت است پس مرحبا بالليل معنى اينست كه در يافتم خوشحالى را بسبب اين
شب و بجاى خوش آمد شب مستعمل ميشود الشهيد حاضر و گواه و هر دو اينجا مناسبت على الف حرف جرست
اسم مجرورست اكتبا خطاب بدو كاتب است پس مراد بالكاتب جنس نويسنده است و ذكر صيغه مضارع معلوم
غايب است و ضمير مستتر راجع بعلى عليه السلام است ترجمه روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه نيست هيچ

روزی که می‌آید بر فرزند آدم گوید که گفت بزبان حال و رساند نگاهی فرزند آدم من روزی تازه‌ام و بر تو گواهم

پس بگو در من خیر را و بکن در من خیر را تا گواهی دهم برای تو در آن خیر در روز قیامت چه بعد از این تو نخواهی دید مرا ابداً

آن قول و عمل که در من کرده باشی هرگز را و گفت که امیرالمؤمنین علیه السلام چون شام می‌رسید میگفت که مرحبا باللیل

خوشحالی را بر رسیدن این شب تازه و نویسنده حاضر پس رسید شما بنام الله تعالی آنچه را که می‌رسید یعنی که اول نام

تعالی را بنویسید و بعد از آن هرچه بگویم بنویسید بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام شروع می‌کرد بذکر الله عزوجل سیم

اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا تَغَيَّرَتِ الشَّمْسُ فَاذْكُرِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كُنْتَ مَعَ قَوْمٍ

يَشْغَلُونَكَ فَقُمْ وَادْعُ شرح الشمس مستعمل میشود در قرص و در پرتو و هر دو در اینجا مناسب است چه هر کدام در وقت

تغیر رنگ می‌یابد [illegible] باب [illegible] شنیدم از امام جعفر صادق

علیه السلام میگفت که چون متغیر رنگ شد آفتاب در وقت نزدیک شدن غروب پس یاد الله عزوجل بکن

[illegible] چهارم اصل عن شريف بن سابق عن الفضل

بن أبي قرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان من دعاء الأنبياء أبينا آدم عليه السلام حتى رسول

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَيَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا

يُصِيبُنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَرَضِّنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَرَوَاهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا وَزَادَ فِيهِ حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ

وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ

أَبَدًا وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ شرح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه خصوصی
[illegible]

روایت [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] رسول علیه السلام [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیوم [illegible]

[illegible] در کتاب الایمان و الکفر [illegible]

چهارم باب [illegible] باب ذم الدنیا [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصل وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

[illegible] اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ ابْنِ أَمَتِكَ فِي قَبْضَتِكَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ

رِزْقًا مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ وَاحْفَظْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَفِظُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَفِظُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي

مِنْ فَضْلِكَ وَلَا تَجْعَلْ لِي حَاجَةً إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ أَلْبِسْنِي الْعَافِيَةَ وَارْزُقْنِي عَلَيْهَا الشُّكْرَ يَا وَاحِدُ

يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا اللهُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ يَا اللهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا مَالِكَ الْمُلْكِ

رَبَّ الْأَرْبَابِ وَسَيِّدَ السَّادَاتِ يَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ اشْفِنِي بِشِفَائِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ فَإِنِّي عَبْدُكَ

وَابْنُ عَبْدِكَ أَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَتِكَ شرح [illegible] علیه السلام [illegible]

سابق و اشارتست بآنکه سند این حدیث و حدیث سابق یکی است و تصریح باین نشده و گرد صحیح و بگفت برانگیخت

اصبحت عبدک از قبیل التفات از غیبت بخطاب است القبضة بفتح و ضم قاف چیزی که در کمال تصرف کسی باشد چنانچه

گویا که در مشت دست و مراد اینجا مملکت پادشاهیست من کل از متعلق بشغلتک است و میتواند بود که متعلق بشغلنی

باشد و بر این تقدیر ذکر شغلتک اخر زیست از شغلهای اخر که و لی اعتبار چنانچه گویا که شغلهای آلهی نیست انقلب فی

و بالخط بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از باب انفعال و باب تفعلت الانقلاب گردیدن از حالی بحالی است گردیدن از

طفولیت بجوانی و از جوانی به پیری التقلب تصرف در کارها باختیار **متن** و روایتست از فضل بن ابی قرة از امام جعفر صادق

علیه السلم مراد حضرت صبح که سپاس مر خدای راست که بصبح رسیدیم بر حالی که پادشاهی اند و ستد بصبح رسیدیم بر حالی

که بندهٔ تو ام و پسر بندهٔ تو ام و پسر کنیز تو ام در ملکت تو ام خدایا روزی ده مرا از فضل رحمت تو روزی از راهی که گمان نبرم

آن را از راههای روزی و او دل تو مرا و بر رای که نه شمارم و نگاهدار مرا از ضرر راهی که خود داری نگهم از ضرر آن راه

و از ضرر راهی که خود داری نگهم خدایا روزی ده مرا از فضل رحمت تو و گردان برای من حاجتی سوی یکی از خلقهای

تو گرگداری کنم از تو خدایا بپوشان مرا لباس فراغت و روزی کن مرا شکر آن عافیتها ای یکتایی ای یگانه ای فرد ای

مقصود خلایق در حاجتها ای سخن عبادت مشهور که نزاییده و زاییده نشده و نبود او را همتا هیچکس ای سخن عبادت مشهور

ای مدبر کل عالم ای مهربان بدوستان ای صاحب پادشاهی و صاحب کل اختیار و صاحب اختیارات که هر ملک ای

مستحق عبادت مشهور نیست مستحق عبادتی مگر تو خلاصی ده مرا از خلاصی که از جانب تست از هر دردی و بیماری خواه

دخواهند [illegible] که من بندهٔ تو و بندهٔ زادهٔ تو ام مکرد مرا از حالی بحالی در ملکت تو **متن** [illegible] عن مجاهد

على دعاء الى امير المؤمنين صلوات الله عليه انه كان يقول اللهم اني وهذا النهار خلقان من

خلقك اللهم لا تبتلني به ولا تبتله بي اللهم ولا تره مني جرأة على معاصيك ولا ركوبا لمحارمك

اللهم اصرف عني الازل واللأواء والبلوى وسوء القضاء وشماتة الاعداء ومنظر السوء في نفسي ومالي

شرح الابتلاء مصدر باب افتعال و در اینجا بمعنی امتحان کسی را ابتلای آدمی بوسیلهٔ روز عبارت از قضای چیزی [illegible]

با او در آن روز است و ابتلای روز بوسیلهٔ آدمی عبارت از قضای شرک و کفر در آن روز است و معاصی که بر قرینهٔ [illegible]

علاء

عطف و او نیز و اگرچه مستبعد نبود که از قبیل عطف خاص بر عام باشد مراد بمعاصی اینجا کبایرست المحارم جمع محرم بصیغهٔ

اسم مفعول از باب تفعیل چیزهایی که نهی الهی متعلق بآنها شده و مراد اینجا صغایرست الازل بفتح همزه و سکون زای بلفظ

مصدر باب ضرب محبوس کردن و تنگی [illegible] و بلای سخت اللأواء بفتح لام و سکون همزه و واو و الف ممدوده

سختی و رنگ کار البلوی بفتح با لخط و سکون لام و فتح واو و الف مقصوره [illegible] السوء بفتح سین بلفظ

و سکون واو و همزه مصدر باب نصر [illegible] گردن [illegible] الشماتة بفتح شین بلفظ مصدر باب علم خرسندی

شدن بجای دشمن منظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظاء بلفظ [illegible] مصدر میمی باب نصر است مضاف بمفعول

السوء بضم سین [illegible] و مراد اینجا بدیست فی نفسی متعلق بمنظرست **متن** روایتست از محمد بن علی باقر که حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] گفت [illegible] خدایا من و این روز دو آفریده ام از آفریدهای تو خدایا مبتلا

کن مرا بوسیلهٔ این روز و مبتلا مکن این روز را بوسیلهٔ من خدایا و منمای این روز از جانب من جرأت بر معاصی

ارتکاب حرامهای تو خدایا برگردان از من حبس [illegible] و سختی را و [illegible] و بدی قضا و شماتت دشمن را

و نگاه [illegible] مرا در خود و مال من **متن** قال [illegible] يصبح رضيت بالله ربا

و بالاسلام دينا و بمحمد صلى الله عليه و آله نبيا و بالقرآن بلاغا و بعلي اماما [illegible] حفاظا [illegible] العزيز

الجبار ان يحفظه يوم القيمة **شرح** [illegible] مصدر [illegible] بحال [illegible]

بر اختلاف [illegible] البلوغ بفتح با لخط [illegible] آنچه کافی باشد اشارتست بآنکه مفردات

محکمات قرآن کافیست برای [illegible] بیان احکام [illegible] برای تفسیر [illegible] اجمال

[illegible] آیه [illegible] شهر رمضان الذی انزل فیه

القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان و بیان [illegible] در شرح خطبهٔ مصنف [illegible]

[illegible] آیه و حدیث [illegible] اول کتاب فضل القرآن [illegible] ما بین المشرق و المغرب لما [illegible]

[illegible] القرآن [illegible] مشرق و مغرب [illegible] علم قرآن [illegible]

قرآن [illegible] **متن** امیر المؤمنین علیه السلام گفت [illegible] صبح بنده [illegible] در شام و صبح [illegible] شدم [illegible]

که صاحب کل اختیار من باشد و راضی شدم بملتی شریفه که دین من باشد و راضی شدم بمحمد صلی الله علیه وآله که
پیغمبر من باشد و راضی شدم بقرآن که کافی باشد در تمیز میان حق و باطل و راضی شدم بعلی که امام من باشد و بسبب
گرامی شدنم بر اسه تعالی که بی شک بعاقبت توانست اینکه راضی کند او را در روز قیامت بمعنی که آنقدر عطا
بکند که راضی شود ح سل قال وکان یقول علیه السلام اذا امسی امسینا لله شاکرین واصبحنا لله
حامدین فلک الحمد کما امسینا لک مسلمین سالمین قال واذا اصبح قال اصبحنا لله شاکرین وامسینا
لله حامدین والحمد لله کما اصبحنا لک مسلمین سالمین شرح منقول است شاکرین و تقدیم برای حصر است
فرق میان شکر و حمد اینجا آنست که اول تعظیم منعم جهت نعمت که فرایض متعلق آنها باشد و دوم مطلق بر ثبات
و لیس شاکرین هر دو جا حال مقدر است حامدین هر دو جا حال محققات چون حمد اسه تعالی شکر را در روز
که راضی شده معلوم میشود و در اول شب بسبب ادای فرایض مثل نماز و غیره اسه تعالی شکر را در شب معلوم
نمیشود و در اول شب ملکه آنچه معلومست حمد است و لیس شکر نسبت باصبح اداء حمد نسبت بحال اداء و برای فرایض
فقره دوم کاف در هر دو جا برای تشبیه است و ما مصدریه است و ظرف قائم مقام مفعول مطلق برای نوع است
بتقدیر حمدا کما و اینجا اقامت مقتضی در مقام مقتضا شده زیرا که اتصاف بسلامت مثلا اقتضا میکند نوعی عظیم از حمد را
پس گویا که حمدا وقت آن حمد واقع شده و در این وقت انشا است آن حمد و نظایر این بسیار است مثل احسن
کما احسن الله الیک که متعلق است بهریک از مسلمین و سالمین مراد باسلام اینجا انقیاد است و مراد بسلامت خلاص
از غش بود نسبت جبنی روایت کرد امیر المؤمنین علیه السلام میگفت چون بشام میرسید که بصبح رسیدم
که مقدر بود که شکرگزاران باشیم در روز برای اسه تعالی و لیس بشام رسیدیم بحالی که حامدانیم برای اسه تعالی
و لیس این برای نسبت حمد چنانچه بشام رسیدیم بحالی که برای تو و لیس فرمان بردارانیم خالصانیم روایت کرد چون
بصبح میرسید میگفت که بشام رسیدیم بحالی که مقدر بود که شکرگزاران باشیم در شب برای اسه تعالی و لیس بصبح
رسیدیم بحالی که حامدانیم برای اسه تعالی و لیس برای نسبت حمد چنانچه بصبح رسیدیم بحالی که برای تو و لیس فرمان
برداران خالصانیم سیزدهم سل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی علیه السلام یقول اذا اصبح بسم الله و بالله

والی الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم الیک اسلمت نفسی والیک وجهت وجهی والیک فوضت امری
وعلیک توکلت یا رب العالمین اللهم احفظنی بحفظ الایمان من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی
ومن فوقی ومن تحتی ومن قبلی لا اله الا انت لا حول ولا قوة الا بالله نسألک العفو والعافیة من کل سوء
وشر فی الدنیا والآخرة اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر ومن ضغطة القبر ومن ضیق القبر واعوذ بک
من سطوات اللیل والنهار شرح ظرف در بسم الله و چهار نظیر آن متعلق بفعل محذوف بتقدیر ابتدی بسم الله
مراد بسبیل الله پیروی علم و ترک پیروی ظن است که مصداق آن در جهت پیروی امام حق است که در قول الله تعالی
عمل راست و راه سلوک خلقیت بسوی رضای الهی در قرآن مراد راه حفظ الهی است شده و رضا با در بحفظ الایمان
اینجا در حدیث است و سوم این باب برای سببیت مجازیست مثل ضربته بضرب شدید و اضافه مصدر بمفعول است
در این فقره بجای مفعول مطلق برای نوعیت مثل اینکه احفظنی حفظ الایمان یعنی احفظنی حفظا شدیدا و اشارتست بانکه
اسه تعالی آسمانها و زمین را و سایر عالم را بتفضل حفظ ایمان مؤمنان حفظ میکند پس حفظ او بهیچ نوع شدن از حفظ او
چیزهای دیگر راست عن بمعنی جانب یعنی جانب یمین و شمال عبارت از عضو مخصوص نه جانب بخلاف بین
یدی و خلفی و فوق و تحتی پس عن یمینی و عن شمالی بتقدیر من عن یمینی و من عن شمالی است و ترک من شده برای
اختصار و حرف جر بحسب صورت و گاهی مذکور میباشد مثل قول قطری * و لقد اراني للرماح دريئة من عن
یمینی مرة وامامی * من قبلی بفتح میم و سکون نون موصوله است و عطف است بر ضمیر منصوب در احفظنی
قبل بکسر قاف و فتح با بمعنی طرف و صله موصول محذوف بمعنی سستی قصد و کردن از کاری بر کسی
بر سبیل اختیار القوة درستی و درستی عزم بمعنی توجه بسوی کاری کردن آن بر سبیل اختیار مراد بسوء
اینجا عذاب دنیاست و مراد بشر عذاب آخرتست پس فی الدنیا والآخرة لف و نشر مرتب است یا مراد آخرت
و مراد بشر عذاب برزخ است السطوات بفتح سین و فتح طا جمع سطوه بسکون طا بمعنی حمله کردن
و مراد اینجا آنهایی عذابهای الهی است مروه از اوردنیا که گاهی آنها را آنها مترتب میشود مثل آفت عذاب
قوم یونس و بیان شد در باب سوم که باب ان الدعا یرد البلاء والقضا است و گاهی مترتب میشود مثل آفت عذاب

قوم عاد و ثمود بعضی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که پدرم چون صبح بر می‌دمید می‌گفت که ابتدا می‌کنم
افعال امروز را بنام الله و بوسیله الله کبریا الله و سوی رضای الله تعالی و دور ... الله تعالی برای قبول عمل و بر دین
رسول الله صلی الله علیه و آله که دین سلامت خدایا بسپردم خودم را و نبوده که انداختم کارم را و بهر چه کنی من
راضی شده ام ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز خدایا نگاه دار مرا بنگاه داشتن ایمان از پیش من و از پس من
جانب راست من و جانب چپ من و از بالای من و از پایین من و نگاه دار هر گاه که زدوده از اهل من و از
من نیست مستحق عبادتی مگر تو نیست چیزی که عزم کسی بکاری و نه قوت عزم کسی و کاری مگر بوسیله الله کبریا الله تعالی
مثل توفیق و خذلان طلب می‌کنم از تو بخاطر آنکه نازل کنی ... و فرستی را از هر چیز و هر ... و آفرید خدا یا می‌خواهم
که من پناه می‌برم بتو از عذاب قبر و از فشردن قبر و از تنگی قبر و پناه می‌برم بتو از ... که در شب و روز بر مردمان نازل
می‌شود و پناه بر ... ایشان می‌آورد **اصل** اللّهمّ ربّ المشعر الحرام وربّ البلد الحرام وربّ الحلّ والحرام
أبلغ محمّداً وآل محمّدٍ عنّي السّلام اللّهمّ إنّي أعوذ بدرعك الحصينة وأعوذ بجمعك أن تميتني غرقاً
أو حرقاً أو شرقاً أو قوداً أو صبراً أو مسمّاً أو تردّياً في بئرٍ أو أكيل السّبع أو موت الفجاءة أو بشيءٍ من
ميتات السّوء ولكن أمتني على فراشي في طاعتك وطاعة رسولك صلّى الله عليه وآله مصيباً للحقّ
غير مخطئٍ أو في الصّفّ الّذي نعتّهم في كتابك كأنّهم بنيانٌ مرصوصٌ أعيذ نفسي وولدي وما رزقني
ربّي بقل أعوذ بربّ الفلق حتّى يختم السّورة وأعيذ نفسي وولدي وما رزقني ربّي بقل أعوذ بربّ
النّاس حتّى يختم السّورة **شرح** المشعر بفتح و کسر میم و سکون شین بنقطه و فتح عین بی‌نقطه ... بی‌نقطه کوهی است
که در دشت مسجد مزدلفه است الحرام بفتح حای بی‌نقطه آنچه عظیم القدر است و حرمت آن نگاه باید داشت البلد الحرام مکه است
الحلّ بکسر حای بی‌نقطه و تشدید لام چیزی است که حلال بوده که مصدر باب ضرب و صنادید حرام بکسر حمزه باشد که باب افعال معنی
داخل کسی در حلّ از اعمال حسره و حج که آن ممنوع شود از چیزی چند که ممنوع بود پیشتر از آنها و خواهد بود که یعنی
مواضع حلّ و صنادید حرام بفتح همزه باشد که جمع حرم بفتح حا و فتح را است یعنی مواضع احرام بکسر همزه و برای تعظیم
حلّ بضم جمع نیست برای اینکه اصل آن مصدر است و بنا بر بعضی نسخ که الحلّ والحرام است ... بوده که حلّ مصدر
باب ضرب و صنادید حرام بفتح حا باشد که مصدر باب حسن است یعنی جهت استحقاق ذمّت ... و حلّ ابلغ بصیغه امر
باب افعال است المرء بکسر دال بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و عین بی‌نقطه زره الحصینة بفتح حای بی‌نقطه و کسر صاد بی‌نقطه و نون محکم
و مراد بزره محکم آنکه قوی است با حافظ از هر بلا است چنانچه حال خاصان آنحضرت که نگاه می‌دارد ایشان را از بلا
در دنیا و آخرت در جمیع احوال و چنان شده در کتاب بالای ایمان و الکفر باب دوبست و هشتم الجمع بفتح و سکون میم و ایم
آوردن و جماعت و بضم و کسر جیم چیزی شبیه ... چنانکه گویا که درشت کرده شده و ... مناسبت با
بر اول مراد فراهم آوردن جمیع اسمای حسنی است و بنا بر دوم و سیوم مراد خاصان است مثل اهل تقوی یا
خاصانی که با ... ... و پنهان شده اند تا که خلایق آن ... است نصب غرقا و معطوفات بر آن بر رعایت
در مصادر مضاف محذوف است مثل غرقا که بتقدیر از غرق است و در غیر مصادر مضاف محذوف نیست مثل
و مثل ... که بنا بر ... برای جانب است و طرف مستقر است الغرق بفتح غین بی‌نقطه و فتح را بی‌نقطه و قاف مصدر
باب علم فرو رفتن در آب الحرق بفتح حا بی‌نقطه و فتح را بی‌نقطه و قاف مصدر باب علم سوخته شدن الشرق بفتح
شین بی‌نقطه و فتح را بی‌نقطه و قاف مصدر باب علم گلوگیر شدن آب و طعام و مانند آن القود بفتح قاف و فتح واو
و دال بی‌نقطه مصدر باب نصر قصاص الصبر بفتح صاد بی‌نقطه و سکون با یک نقطه و را بی‌نقطه مصدر باب ضرب کشتن
کسی و حبس او در زندان و مانند آن چندانکه بمیرد و از ... بزنند و حبس یکجا باو ... مانند آنها السم بفتح
سین بی‌نقطه و تشدید میم مصدر باب نصر زهر دادن بکسی التردی ... بفتح و کسر دال بی‌نقطه شده و ... بادود
در پایین مصدر باب تفعل افتادن از بالا بپایین الاکیل بفتح همزه و کسر کاف خورده شده الفجاء بضم فا و جیم
و الف و همزه مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن چیزی بر سر کسی المیتات بکسر میم و سکون یا و تا بی‌نقطه در پایین انواع
مردن السوء بفتح سین بی‌نقطه و سکون واو و همزه مصدر باب نصر آزرده کردن و اضافه میتات بآن از قبیل
اضافه حال بفعل صاحب ... و ادخال حرف جر بر صیغه امر یا ... اگر حرف جر مخصوص اسم است یعنی
بر اینست که مجموع قل اعوذ تا آخر اسمست چه مراد لفظ است چنانچه شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در اول
مبحث مفعول مطلق گفته که ضربت باعتبار آنکه مفعول لیس بفعل بل هو اسم ... و اراده بذا اللفظ القول حتی یختم السوره

هر دو جا کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و ضمیر مستتر راجع با امام محمد باقر علیه السلام است بتحتیم منصوب و مرفوع
خوانده بود والبنیان ضد فرو آوردن و مراد ببنیان مبنی است المرصوص مستحکم با خود است از رصاص بفتح را معنی
قلعی مشترک میان سرب و قلعی که دیگران مبنی از رصاص ساخته شده **یعنی** خدایا ای صاحب کل اختیار شهر
صاحب حرمت و صاحب کل اختیار شهر صاحب حرمت و صاحب کل اختیار ماه حرام بودن و احرام بستن محمد را
و آل محمد را از جانب من سلام خدایا بحرمتی که من پناه میگیرم بزره تو که مستحکم است و پناه میگیرم بقوام او [illegible]
جمیع اسماء حسنی را یا مخاصمان تو از آنکه میرانی مرا در حالت فرو رفتن در آب یا سوختن یا در آن چیزی و [illegible]
یا محبوس کردن یا زهر دادن یا افتادن در چاهی یا در حالی که گول [illegible] باشم یا در حالت مردن ناگاه یا آن
ملک الموت ~~با نشستن بسیطی~~ یا در حالی که [illegible] ~~[illegible]~~ باشم یا چیزی از انواع مرگهای ناشده گردن [illegible] باشم
عجز آنچه مذکور شد ولیکن میرانی مرا در بستر من در فرمان برداری تو و فرمان برداری رسول تو صلی الله علیه و آله
در حالی که در یافته باشم حق را غیر [illegible] باشم بدرستی که من حق کرده ایشان را در کتاب خود در سوره صف که گویا
که ایشان دیوار بستند که از رصاص ساخته شده و پناه میدهم خود را و فرزندانم را و آنچه اگر روزی کرده ای مرا صاحب
کل اختیار من از شر همه چیز برب الفلق تا آخر کن آن سوره را که من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات
فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و پناه میدهم خود و مر او آنچه اگر روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من از شر همه چیز
برب الناس تا آخر کن آن سوره را که ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس **اصل** و تقول الحمد لله عدد ما خلق والحمد لله ملء ما خلق والحمد لله مداد کلماته والحمد
لله زنة عرشه والحمد لله رضا نفسه ولا اله الا الله الحلیم الکریم ولا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات والارضین وما بینهما ورب العرش العظیم اللهم انی اعوذ بک من درک الشقاء ومن شماتة الاعداء
واعوذ بک من الفقر والوقر واعوذ بک من سوء المنظر فی الاهل والمال والولد وتصلی علی محمد
وآل محمد عشر مرات **شرح** یقول بصیغه مضارع غایب و ضمیر راجع با امام محمد باقر علیه السلام مرفوع و معطوف بر یقول است
در سابق عدد و مقدار آن منصوب است بنابر مفعول مطلق است لیکن [illegible] بعضی حرف جر [illegible] است مثل [illegible]

که ملک [illegible] مثل ما خلق م

بعدد جمع اعداد است و مداد بتقدیر جمع که مداد است الملأ بکسر میم و الف ممدوده [illegible] بکسر میم و سکون لام و همزه چیزی
برابر آنچه ظرف گنجایش آن داشته باشد چون پر شود والمداد بکسر میم و تخفیف دال بی نقطه و الف و دال بی نقطه مرکب
که بآن خط نوشته میشود و مداد کلمات او اشارت است بقول الله تعالی در سوره کهف قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و در سوره لقمان و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من
بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله الزنة بکسر زای بی نقطه و تخفیف نون بمعنی وزن مراد وزن عرش هر دو جا قرارگاه
محل و بودن آن پی بیان خلافت بر جمیع مخلوقات است که تخت پادشاهی الله تعالی است رضا بکسر را و الف مقصوره
بمعنی مرضی است الفقر بفتح فا و سکون قاف و را بی نقطه مبالغه در جهل یا مردان الوقر بفتح واو و سکون قاف
و را بی نقطه کینه و دشمنی که از جهل یا مردان هم میرسد و ممکن است که مراد بفقر تنگدستی در معرفت حق و مراد بوقر
کری از شنیدن حق باشد یا مراد بفقر تنگدستی از مال و بودن [illegible] حیال باشد و تصلی بصیغه مضارع غایب و ضمیر
راجع با امام محمد باقر علیه السلام عطف بر یقول است **یعنی** و میگفت که حمد الله تعالی راست حمدی بعدد آنچه آفریده
و حمد او راست حمدی مانند آنچه آفریده در [illegible] و حمد او راست چنین پر بی آنچه آفریده و حمد او راست حمدی
مانند مرکب کلمات او که بانبیاء وحی کرده و در نزد ائمه معصومین محفوظ است و حمد او راست حمدی بوزن عرش او
و حمد او راست حمدی مرضی خود [illegible] و نیست مستحق عبادتی مگر الله بردبار صاحب کرم و نیست مستحق عبادتی
مگر الله بلند مرتبه بزرگ پاکی میشمرم الله را از هر عیب و قبح که صاحب کل اختیار آسمانها و زمینها و آنچه میان آن دو است
و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ است خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از در یافتن شقاوت مراد از [illegible]
و از خوشحال شدن دشمنان بلای من و پناه میگیرم بتو از تنگدستی و شقاوت و پناه میگیرم بتو از [illegible]
سوء حال در اهل و فرزند و مال و میفرستاد بر محمد و آل محمد ده بار **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال
من قال اذا اصبح قبل طلوع الشمس الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة واصیلا
والحمد لله بکرة واصیلا ورب العالمین کثیرا لا شریک له وصلی الله علی محمد وآله الا ابتدرهن
ملک وجعلهن فی جوف جناحه وصعد بهن الی السماء الدنیا فتقول الملائکة ما معک فیقول معی

نقل م

وعداوت م

کلمات فالعن رجل من المؤمنین و هی کذا و کذا فیقولون رحم الله من قال هؤلاء الکلمات وغفر له

شرح کبیرا بباء یکنقطه صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر تکبیرا کبیرا و عامل مفعول مطلق مضمون جمله است یعنی

الله اکبر یعنی اکبر الله است هر یک از بکرة بضم با یکنقطه و سکون کاف و راء بی نقطه و اصیلا بفتح همزه و کسر صاد

بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین منصوب و ظرف زمان است و عامل آن مضمون جمله است پس سبحان

الله نیز همچنین است یعنی ادعو سبحان الله است و اگر مفعول مطلق است بمعنی سبح الله است کثیرا بثاء سه نقطه صفت

مفعول مطلق محذوفست بتقدیر حمدا کثیرا الا بتداء بباء یکنقطه و دال بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب افعال و آن پیش

چیزی شتافتن فی جوف جناحه کنایتست از عزیز داشتن او آن کلمات را السماء الدنیا اینجا عبارتست از آسمان که

با او عبارتست از آسمان پست تر و حاصل بر او یکی است و مراد از آسمان قمرست و این منافات ندارد با آنکه السماء

الدنیا در سوره صافات عبارت باشد از آنچه فوق سبع سموات است چنانچه بیان میشود در کتاب الصیام در شرح

سوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بنده صبح

کند و گوید چون بصبح رسید پیش از طلوع آفتاب که الله تعالی بزرگترست از آنکه وصف کرده شود باسم جامع جمیع اوصاف

بزرگترست بزرگی بزرگ و ای شریاحه در اول روز و آخر روز و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر

چیزست سپاسی بسیار بیشتر شریکی او را در این پیکر تسبیح و تحمید و درود فرستاد الله تعالی بر محمد و آل او اگر گیرد

آن کلمات را فرشته و گیرد او را در میان بال خود و بالا برد آنها را بسوی آسمان نزدیکتر پس میگویند فرشتگان

آن آسمان که چیست با تو پس میگوید که این کلماتیست که گفته آنها را مردی از مؤمنان و آنها چنین و چنین است پس

فرشتگان میگویند رحمت کند الله تعالی کسی را که گفت آن کلمات را و امرزد و گناه او را بار اول پس قال و کلما

مر بسماء قال لاهلها مثل ذلک فیقولون رحم الله من قال هؤلاء الکلمات وغفر له حتی ینتهی بهن الی

العرش فیقول لهم ان معی کلمات تکلم بهن رجل من المؤمنین و هی کذا و کذا فیقولون رحم الله هذا

العبد وغفر له انطلق بهن الی حفظة کنوز مقالة المؤمنین فان هؤلاء الکلمات الکنوز حتی تکتبهن فی

دیوان الکنوز شرح فیهی مرفوعست بتقدیر الی فیقولون مراد حملة العرش است که از جمله حاملان عرش که بیان

شده در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب پنجم که باب العرش والکرسی است حتی تکتبهن تا آخر کلام امامست

بصیغه غائبه یعنی امام گفت که و هر بار که گذشت بآسمانی گفت اهل آن آسمان را مثل آنچه گفت اهل آسمان اول پس

اهل آسمان میگویند که رحمت کند الله تعالی کسی را که گفت آن کلمات را و آمرزد او را و برای او گناهان او را تا آنکه برساند

آن کلمات را بسوی حاملان عرش پس میگوید حاملان را که همراه است که این چند کلماتست که تکلم کرده بآنها مردی از

مؤمنان و آنها چنین و چنین است پس حاملان عرش میگویند که رحمت کند الله تعالی این بنده را و آمرزد و برای او

گناهان او را و ببرد آنها را بسوی حافظان گنجهای گفته مؤمنان چه بدرستی که این کلمات گنجهاست تا آنکه حافظان

گنجها بنویسند آن کلمات را در دفتر گنجها پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اصبحت فقل اللهم انی

اعوذ بک من شر ما خلقت و ذرأت و برأت فی بلادک و عبادک اللهم انی اسألک بجلالک و جمالک

و حلمک و کرمک کذا و کذا شرح ذرأت بذال بی نقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی مخاطب باب منع است

آفریدن چیزی بعنوان کثرت برأت بباء یکنقطه و راء بی نقطه و همزه و بصیغه ماضی مخاطب باب منع است

آفریدن چیزی بعنوانی که اسم جامع مشترک باشد میان آفریننده و آفریده جلال بفتح جیم مصدر باب منع

بری بودن از نقصان در صفات و از قبیح در افعال جمال بفتح جیم مصدر باب حسن نیکو بودن در صفات و در افعال

کذا و کذا کنایتست از مطلبها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون صبح رسیدی پس بگو که

خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از بدی آنچه آفریدی و بسیار آفریدی و بی مناسبت بخود آفریدی در شهرهای

خود و بندگان خود خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله عظمت تو و نیکی تو و بردباری تو و بخشندگی تو چنین

حاجت را و چنین حاجت را شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا صلوات الله علیه

کان یقول اذا اصبح سبحان الملک القدوس ربنا اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک و من تحویل عافیتک

و من فجأة نقمتک و من درک الشقاء و من شر ما سبق فی اللیل اللهم انی اسألک بعزة ملکک و

شدة قوتک و بعظم سلطانک و بقدرتک علی خلقک ثم سل حاجتک شرح فجأة بضم فاء و جیم والف و همزه

مصدر باب علم و منع است و بسکون عبارتست از رسیدن ناگهانی بیش از آنکه کسی بفهمد چنانچه گویا که هدانسته

مفصلا م

مرقومست م

بیدار شده و آنچه می آید در حدیث سیام این باب بکاء فی اللیل فی الکتاب است و تحقیق طلب شفق که معنی
می آید در شرح حدیث بیست و دوم این باب ثم سل عطف است بر جمله که مفهوم میشود از سابق چه مقصود از نقل
گفته امیر المؤمنین علیه السلام امر مخاطب است بگفتن آن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که علی صلوات
الله علیه میگفت چون صبح میرسید گواهی میدهد و ثنای که بغایت پاکیزه است از نقصان فصیحت است از امانه و بعد از آن میگفت
و بعد از آن میگفت که خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از برطرف شدن نعمت تو و از گردانیدن تو عافیت
را که من دادی و از ناگاه آمدن جزای تو و از بد یافتن عاقبت یعنی مردن و آخر عمر و از بدی آنچه پیش آمده از من
زده باشد در شب خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله بزرگی و ثنای تو و بخشی توانایی تو و بوسیله
تسلط تو بر خلق و بتوانایی تو بر آفریدن تو هر چه را که خواهی انجام که بعد از آن طلب کن حاجت خود را **بیست و نهم اصل**
عَنِ العَلَاءِ بنِ كَامِلٍ قَالَ سَمِعتُ أَبَا عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَاذكُر رَبَّكَ فِي نَفسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً
وَدُونَ الجَهرِ مِنَ القَولِ عِندَ المَسَاءِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ المُلكُ وَلَهُ الحَمدُ يُحيِي
وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحيِي وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ قَالَ قُلتُ بِيَدِهِ الخَيرُ قَالَ إِنَّ بِيَدِهِ الخَيرَ وَلٰكِن قُل كَمَا أَقُولُ
لَكَ عَشرَ مَرَّاتٍ وَأَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ العَلِيمِ حِينَ تَطلُعُ الشَّمسُ وَحِينَ تَغرُبُ عَشرَ مَرَّاتٍ **شرح** بعضی مردان
خیال میکنند که من القول بتمامه نیست و حال آنکه ابتدای کلام امام است اگر چه آن لفظ موافق لفظ تتمه آیه
سوره اعراف چنین است و دون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین پس نقل آیت اقتصار
پیش از خیال ایشان شده و من القول اینجا خبر مبتداست و لا اله الا الله تا آخر مبتداست چه مراد لفظ است در
اعوذ بالله السمیع العلیم اقتصاری هست و تتمه آن می آید در حدیث سی و هفتم این باب و اقتصار در اینجا مثل اقتصار
در ذکر سابق است برای تنگی وقت مخاطب و شنیده اند بود که مثل اقتصار در نقل آیت باشد و تتمه را باید گفت **یعنی**
روایت است از علاء بن کامل که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آیت سوره اعراف را که و یاد کن
صاحب کل اختیار خود را در دل خود از روی زاری و ترس و آهسته از جمله سخن بامداد و شبانگاه و مباش
از غافلان از ذکر آلهی و میگفت نیز که از جمله سخنی است که باید گفت نزد یک شام لا اله الا الله تا قدیر راوی گفت گفتم

چه الخیر مراد نیست که بیده الخیر این ذکر است مع شیء زاید چنانچه گذشت در حدیث اول باب سی و نهم پس حرف
گفتی امام گفت که بدرستی که بدست قدرت اوست خیر یعنی که این حقیقت لیکن بگو چنانچه میگویم برای تو ده بار
مراد نیست که اقتصار کردم برای حلم من بتنگی وقت و سبب گذشت احوال و ضیق معاش تو و نظیر این می آید در حدیث
سی و دوم این باب و از این ظاهر میشود که ترک این ذکر و صبح نیز برای تنگی وقت است و بگو که پناه میگیرم
بالله تعالی که بغایت بشنود و بغایت داناست وقتی که طلوع کند آفتاب و وقتی که غروب کند ده بار مراد از ذکر
که ذکر سابق مقدم بر غروب است و این در وقت غروب و طلوع است **سی و هشتم اصل** عَن أَبِي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ
تَقُولُ بَعدَ الصُّبحِ الحَمدُ لِرَبِّ الصَّبَاحِ الحَمدُ لِفَالِقِ الإِصبَاحِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللّٰهُمَّ افتَح لِي بَابَ الأَمرِ الَّذِي
فِيهِ اليُسرُ وَالعَافِيَةُ اللّٰهُمَّ هَيِّئ لِي سَبِيلَهُ وَبَصِّرنِي مَخرَجَهُ اللّٰهُمَّ إِن كُنتَ قَضَيتَ لِأَحَدٍ مِن خَلقِكَ عَلَيَّ
مَقدُرَةً بِالشَّرِّ فَخُذهُ مِن بَينِ يَدَيهِ وَمِن خَلفِهِ وَعَن يَمِينِهِ وَعَن شِمَالِهِ وَمِن تَحتِ قَدَمَيهِ وَمِن فَوقِ
رَأسِهِ وَاكفِنِيهِ بِمَا شِئتَ وَمِن حَيثُ شِئتَ وَكَيفَ شِئتَ **شرح** مراد بصبح نخست صادق صبح صادق است
که بیان است از آن شروع فالق الاصباح در سوره انعام هست و مراد از اصباح که بکسر همزه صبح که ذکر آن
دم گرفت و مصدر اینجا مستعمل در معنی اسم فاعل شده چه اصباح در اصل بمعنی مقارن صبح صادق بودن است مثل
افطار در افطر الصبیر که بمعنی مقارن فجر بودن است و مراد بمقارنت اینجا مقارنت است و تتمه بیان فالق الاصباح می آید
در شرح حدیث بیستم ثلث مرات مفعول مطلق قول است امر بفتح همزه و کسر میم و در ضبط مبارک و بسکون میم هر چه
و بهر چیز مراد اینجا مرخص است که برای هر قسمی مخرج میتواند شد مخرج بفتح با ضم میم اسم مکان است از باب نصر
یا باب افعال و ضمیر راجع بامر است و حال گفت در بیان ان شرطیه که اقل قضل و معنی مستقبل است و بیان فعل
ماضی برای برگردانیدن فعل ماضی بجای خود است المقدرة بفتح میم و سکون قاف و ضم و فتح و کسر دال بمعنی
توانایی با بدال الشر برای ملابست است و ظرف صفت مقدرة است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که میگویی بعد از صبح صادق که سپاس صاحب کل اختیار صبح صادق راست سپاس شکافنده صبح
کاذب راست سه بار بعد از آن میگویی که خدایا بگشا برای من در هر کاری که در آنست آسانی و فراغت

مهیا کن برای من و آن مبارک گردان شناسان مرا محل خرج آن تا مبادا که بخل در خرج آن شود یا معصیت خرج
شود یا اسراف در خرج شود خدایا اگر در زمان سابق قضا و قدر کرده باشی برای یکی از مخلوقان تو ایذا که بر حق
داشته باشد یا قصدی بدی با من پس گرفتار کن او را از پیش او و از پس او و از جانب راست او و جانب چپ او و از
پایین و پای او و از بالای سر او و منع بلای او کن و از من دفع کن او را به هر وسیله که خواستی و از هر راهی که خواستی
و هر روشی که خواستی حدیث دوم سلّم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا اصبح اللهم انّی قد اصبحت فی ذمتک و جوارک
اللهم انّی استودعک دینی و نفسی و دنیای و آخرتی و اهلی و مالی و اعوذ بک یا عظیم من شر خلقک
جمیعا و اعوذ بک من شر ما یلبس به ابلیس و جنوده اذا قال هذا الکلام لم یضره یومه ذلک الیوم شیئ ان
شاء الله شرح ذمه بکسر ذال با نقطه و تشدید میم عهد و مراد اینجا عهد الهی است و در شرع یعنی که مردان بر روی من کسنه
الجوار بکسر جیم و در اینجا بمعنی پناه دادن کسی را که در عهده کرده باشد یلبس به با نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم
غایب از باب افعلت الالباس ساکت و در هم شدن کسی در وقت نام محبت برادر و نا امید شدن از رحمت الهی
و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول ما موصوله عبارت از اتمام محبت الهی در قیامت بر کسی است و با
برای سببیت است و بنا بر دوم ما موصوله عبارت از آتش جهنم میشوند بوده و در بعضی نسخ میشوند بوده
و بر هر تقدیر از آن ما خوذ است ابلیس که نام خوار بیست جنود عبارت از مجرمان انس و جن است چنانکه
گفته در سوره روم و یوم تقوم الساعة یبلس المجرمون اذا قال هذا الکلام مکرر مضمون من قال اذا اصبح است
برای طول فاصله یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که گفت چون بصبح رسید که خدایا
به درستی که من بصبح رسیدم در پیمان تو بر خلایق و در پناه تو خدایا به درستی که من میسپارم به تو دین خود را
و جان خود را و دنیای خود را و آخرت خود را و متعلقان خود را و مال خود را و پناه میگیرم بتو ای بزرگ از شر
مخلوقات تو همگی و پناه میگیرم بتو از شر آنچه در روز قیامت حیران در جواب و ساکت میشوند به سبب آن ابلیس
و لشکرهای او چون چون گفت این سخن را ضرر نمیکند او را در آن روز هیچ چیزی و چون بشام رسید پس گفت
آن مضمون را یعنی که بجای اصبحت امسیت گفت ضرر نمیکند او را در آن شب هیچ چیزی ان شاء الله حدیث سیم

من قال م

بعد ذلک شیئ و اذا امسی فقال لم تضره م

عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت المغرب و الغداة فقل بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم سبع مرات فانه من قالها لم یصبه جذام و لا برص و لا جنون و لا سبعون نوعا
من انواع البلاء شرح ضمیر لها راجع بسبع مرات است و مفعول مطلق است و مفعول به محذوف است برای ظهور
و ممکن است بود که راجع بکلمات باشد و مفعول به باشد و مفعول مطلق محذوف باشد برای ظهور یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون گزاردی نماز صبح و نماز شام را پس بگو یعنی که بعد از هر کدام بلا فاصله
بگو که ابتدا میکنم بنام خدا که بسیار مهربان بر همه است و بخشاینده است بر مؤمنان نیست جنبشی از گناه
و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر به وسیله خدای بزرگ که بلند مرتبه است هفت بار بگو چه به درستی که شان این است که هر که
گفت آن کلمات را بر سر نخورد او را خوره و نه پیسی و نه دیوانگی و نه هفتاد قسم از اقسام بلا و مراد تعداد است که
هفت باشد چنانچه ظاهر میشود در حدیث بیست و پنجم این باب اصل قال و تقول اذا اصبحت و امسیت الحمد
لرب الصباح الحمد لفالق الاصباح مرتین الحمد لله الذی اذهب باللیل بقدرته و جاء بالنهار برحمته
و نحن فی عافیة و تقرأ آیة الکرسی و آخر الحشر و عشر آیات من الصافات و سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون
و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی
الارض بعد موتها و کذلک تخرجون سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبقت رحمتک غضبک
لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الرحیم شرح
تفسیر صباح و اصباح بکسر همزه گذشت در شرح حدیث سیم این باب مرتین مفعول مطلق فعل است باعتبار
بعد و مراد این است که کلمه الذی تا آخر دو بار باید گفت یعنی که هم در صبح و هم در شام میباید گفت بخلاف
الحمد لرب الصباح تا آخر که از اینجا میباید گفت یعنی که مخصوص وقت صبح است و در شام نیست پس منافات ندارد
با حدیث بیست و هم که دلالت بر سه بار دارد و محتمل است که در شام بجای اذهب باللیل بقدرته و جاء بالنهار میباید گفت
ذهب بالنهار بقدرته و جاء باللیل و آیات سوره روم چند احتمال است از آنجمله یکی آنکه فسبحان الله برای تفریع رساندن است

گردانیده مذکور شد و اگر کذب آیات سه گانه که عبارت از انه عالمین بجمع الکلمات در جنم است فسبحان منصوب بافعال است
بتقدیر فعل از نحو سبحان الله مساء رسیدن بغروب آفتاب یعنی نزدیک شدن به آن و صباح رسیدن بطلوع آفتاب
وله الحمد فی السموات والارض جمله حالیه است و اشارت است بآنکه تسبیح با حمد باید چنانچه گفته در سوره ق که و سبح بحمد
ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و او در و عشیا یعنی عصر است چنانچه می آید در حدیث سی و یکم و برای عطف بر حین
تمسون است و مراد اول وقت غروب است و الظهار وقت برآمدن روز از بیرون است و مراد اول وقت طلوع آفتاب
تخصیص این اوقات اربعه برای آنست که هر یک از آنها ساعت غفلت خلایق است چنانچه مذکور شد در حدیث
دوم این باب سابق بودن رحمت بر غضب شامل چند وجه است اول آنکه تحت چشم و گوش و مانند آنها سابق است
بر تکلیف و غضب بعد از تکلیف میباشد دوم آنکه رحمت آسانتر و سهلتر است از غضب چنانچه گفته اند در تفسیر
آیت سوره بقره لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت و چنانچه بعض عبادات سهل کفارۀ گناهان فاعلش و موجب
فاعلش میشود مثل آنچه می آید در کتاب فضل القرآن است سیوم آنکه امام رحمت و هدایت وصیی گرفته برای غضب
باعتبار کمال وضوح برهان حجت اول و بطلان دوم از شواهد ربوبیت و محکمات کتب الهی که امام آنها امر به پیروی
علم و نهی از پیروی ظن صریح شده چنانچه گفته در سوره مائده که و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون و باعتبار آنکه تسبیح امامی که بجهل باشد دعوی امامت کرده و بخواهد کرد وقتی که پیش از آن وقت
در آن وقت امام حق باشد چنانچه آدم علیه السلام و اوصیای او پیش از دعوی او و قابیل امامت را بود یعنی
امام گفت که و سبکی چون با صبح رسیدی و بشام رسیدی در صبح ابتدا که سپاس از صاحب کل اختیار صبح
سپاس از نگاه فرد صبح کاذب است تو در صبح و شام مراد که سپاس خاص الله تعالی است که برد شب را تو آنجا خود
و آوردی روز را ببرابر خود و بخلایق برحال آنکه او فرح است و بخوانی آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما
بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده
حفظهما و هو العلی العظیم و بخوانی آخر سوره حشر را که هو الله الذی الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی

در حدیث یازدهم باب سیزدهم کتاب فضل القرآن

یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم و مستوفا بود که سه آیت سابق بر این ابتدا بخواند که
هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم دیگری هو الله الذی لا اله الا
هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون و مستوفا بود
که دو آیت سابق بر اینها را نیز بخواند یکی لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون
دیگری لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها
للناس لعلهم یتفکرون و بخوانی ده آیت را از سوره صافات که والصافات صفا ۱ فالزاجرات زجرا
۲ فالتالیات ذکرا ۳ ان الهکم لواحد ۴ رب السموات و الارض و ما بینهما و رب المشارق ۵ انا
زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ۶ و حفظا من کل شیطان مارد ۷ لا یسمعون الی الملإ الاعلی و یقذفون
من کل جانب ۸ دحورا و لهم عذاب واصب ۹ الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب ۱۰ و
بود که مراد سوای بسمله باشد یعنی که بسمله را نیز باید خواند تا مجموع یازده آیت باشد و توضیح این آیات میشود در کتاب
الصیام در شرح حدیث سیوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است و بخوانی آخر سوره صافات را که
سبحان ربک رب العالمین و بخوانی از سوره روم سه آیت را که فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون
پس حاصل تسبیح تنزیه او سبحانه تعالی است از شریک و مانند آن وقتی که نزدیک میشوید بغروب آفتاب و وقتی که نزدیک
میشوید بطلوع آفتاب ۲ و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون برحال که تنزیه کنید
که برای او و بس باشد سپاس در آسمانها و زمین و تنزیه او این وقتها کنید بعد از غروب آفتاب و وقتی که از منزلها
بیرون روید ۳ یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها و کذلک تخرجون بیرون
می آورد زنده را از مرده مثل اخراج مؤمن از پشت کافر و بیرون می آورد مرده را از زنده مثل اخراج کافر از پشت مؤمن و
زنده میکند زمین را در بهار بعد از مردن آن در زمستان مثلا و همچنان بیرون خواهید آمد از قبرها و بیکبار
که غایت تنزه از عیب و بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار را که باعث زندگی که نازل شده بر رسول الله
آل بیت او علیهم السلام چنانچه بیان شده در کتاب الحجه در باب پنجاه و ششم که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام است

من سستم کردم خود را بهر اطاعت پس بیا ببین از آن زار بیمار زار و رحم کن مرا و بازگشت بر حسب [illegible]

پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو نیست ستمی عبادتی که مرا واری شرمنده بستی که تو و بس بعنایت نگاه کن بنده مهربانی

بیست و یکم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام اللهم لك الحمد احمدك واستعينك وانت ربي وانا
عبدك اصبحت على عهدك ووعدك وأؤمن بوعدك وأوفي بعهدك ما استطعت ولا
حول ولا قوة الا بالله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اصبحت على فطرة
الاسلام وكلمة الاخلاص وملة ابراهيم ودين محمد على ذلك احيى واموت ان شاء الله اللهم احيني
ما احييتني به وامتني اذا امتني على ذلك وابعثني اذا بعثتني على ذلك ابتغي بذلك رضوانك
واتباع سبيلك اليك الجأت ظهري واليك فوضت امري آل محمد ائمتي ليس لي ائمة غيرهم بهم ائتم
واياهم اتولى وبهم اقتدي اللهم اجعلهم اوليائي في الدنيا والآخرة واجعلني اوالي اولياءهم و
اعادي اعداءهم في الدنيا والآخرة والحقني بالصالحين وآبائي معهم شرح او در باب تفعیل برای
مبالغه اشارتست بآیت سورهٔ نجم و ابراهیم الذی وفّی و می آید در حدیث سی و هشتم و مراد بوفا در باب افعال
عهد که عبارتست از نهی از پیروی ظن چنانچه گفته در سورهٔ اعراف که الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله
الا الحق و مراد باستطعت یعنی ادام است و متعلق بهر یک از دو فعل است الاستطاعة وسعت در قدر چنانچه
بیان شده در کتاب التوحید در باب الاستطاعة و فطرة الاسلام عبارتست از خلقی که مقتضی اقرار بربوبیت است چنانچه
گفته در سورهٔ روم که فطرة الله التی فطر الناس علیها و کلمة الاخلاص عبارتست از قول لا اله الا الله است و ملة ابراهیم عبارتست
از اصول دین است که محفوظ است در هر شریعتی و نسبت آن با ابراهیم برای شهرت او بآنست چنانچه گفته در سورهٔ
انعام که انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض و دین محمد عبارتست از احکام شرعیه است که مختلف میشود
باختلاف شرایع انبیاء و احییتنی یعنی ادام است ابتغی استیناف بیانیست برای اینکه آنچه مذکور شد و فقه
میکند که محض ظاهر زبان نباشد بلکه وسیلهٔ رضای الهی و اتباع سبیل مومنان باشد که ترک پیروی ظن و اقتدا بامام عالم
بجمیع احکام الهیست ائمتی بفتح همزه و کسر میم است و اصل دو همزه بوده قلب شده قیاسا و قرائت عاصم و سایر کوفیان
و ابن عامر ائمه بدو همزه اول مفتوح و ثانی مکسور خلاف قیاس است ائتم بفتح همزه و الف بصیغهٔ مضارع معلوم متکلم

وحده و : باب افتعالست و وصل الف همزه ساکنه بوده واو در آیتی معهم حالیه است اگر گویی که طلب بودن
با صالحان طلب معقول نیست چه دانسته شد در زمان ماضی چیزی که کسی با صالحان نمیباشد و طلب آنچه گذشته در ماضی معقول
گوییم که گذشته بر دو قسمست اول آنچه از نوع فعل مکلف نیست دوم آنچه از نوع فعل مکلف است مثل اثبات افعال مکلفین
در قرآن یا لوح محفوظ و مثل خلق سعادت و شقاوت برای هر مکلفی در وقت خلق طینت بعض مکلفان از علیین و طینت بعضی
از سجین چنانچه آمد و طلب گذشته نیز بر دو قسمست اول طلب رفع چیزی که معلوم باشد وجود آن در ماضی طلب
وجود چیزی که معلوم باشد عدم آن در ماضی دوم طلب عدم یا وجود چیزی در ماضی که معلوم و حتمی نباشد
تجویز کننده که آن وجود یا عدم از نوع دعای احمق در وقتی که جدا از نفس باشد چنانچه تحقیق شد در حدیث ششم
سیوم کتاب الدعا چون اراده کند در فلان وقت شخص فلان دعا خواهد کرد پیش از آن وقت مبانی طلب او با بر طرف
میکند و چون اراده کند دعا میکند آن مبانی طلب را بر طرف میکند و طلب چیزی در ماضی معقولست اگر از قسم جز
باشد چه از نوع چیزی هر چند که مقدم در زمان باشد بر آن چیز و حکم موقوف بر آن دانسته اند آن چیز و بی تحقیق ظاهر میشود صحت
قول او در کتاب [illegible] چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب و صحت طلب محو اسم خود از دیوان اشقیا و اثبات
آن در دیوان سعدا در ام الکتاب چنانچه تحقیق آن می آید در شرح حدیث بیست و پنجم این باب و امثال اینها
بسیارست در دعا بلکه بعد از تامل ظاهر میشود که جمیع دعاها بلکه جمیع افعال اختیاریه که برای نفع مترتب بر آنهاست
از این قبیلست چه اثبات در قرآن متعلق بهر حادث شده پس طلب و قصد چیزی در مستقبل از قبیل طلب عدم اثبات
آنچیست در قرآن خلاف آنچیز احیینی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در دعای صبح خدایا صبح کر
دم و بس سپاس میکنم ترا و طلب مدد میکنم از تو و صاحب کل اختیار منی و من بندهٔ توام بصبح رسیدم
تصدیق پیمان تو و وعدهٔ ثواب تو مطیعانرا عمل میکنم بعد از این بمقتضای وعدهٔ تو و بجای آوردم مقتضای پیمان ترا
چندانکه استطاعت آنرا داشته باشم بتوفیق تو و نیست بجهت کاری عزم کسی [illegible] و نه قوت عزم کسی بکاری بر آورده
اگر گیری است خدا تنها [illegible] شریکی که او را باشد در استقلال و امان و وسیله گیری و گواهی میدهم که محمد بندهٔ اوست و
فرستادهٔ اوست بجای بصبح رسیدم بر خلقت اسلام و سخن اخلاص و ملت ابراهیم و دین محمد بر این فطرت و کلمه

رحمت و دین و زندگی میکنیم و میمیریم اگر خواسته باشد الله تعالی خدایا زنده دار مرا چنانکه زنده داشتی محمد و میران
مرا چون میرانیدی محمد را و بر انگیز مرا چون برانگیختی محمد را از قبر برای بیان این که طلب میکنیم آن رضای تو
را و ترا که راه حجج معصومین است بیان این که تو پناه و دادم پشت خود را و بسوی تو وا گذاشتم کار خود را بیان
این که آل محمد امامان منصوب شده برای من و ائمی غیر ایشان لیشان را امام خود میدانم و ایشان را دوست میدارم
وایشان را پیروی میکنیم در احکام شریعت خدایا بگردان ایشان را دوستان من در دنیا و آخرت و بگردان مرا چنین
که دوست دارم دوستان ایشان را و دشمن دارم دشمنان ایشان را در دنیا و آخرت و حشر کن مرا در روز قیامت
بر حالی که همراهان من با ایشان باشند **بیست و دوم اصل** عَنْ صَفْوانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ
قالَ قُلْتُ لَهُ عَلِّمْنِی شَیْئاً اَقُولُهُ اِذا اَصْبَحْتُ وَاِذا اَمْسَیْتُ فَقالَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی یَفْعَلُ ما یَشاءُ وَلا
یَفْعَلُ ما یَشاءُ غَیْرُهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ کَما یُحِبُّ اللهُ اَنْ یُحْمَدَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ کَما هُوَ اَهْلُهُ اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْنِی فِی کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ
فِیهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَاَخْرِجْنِی مِنْ کُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ **شرح**
روایت است از صفوان بن یحیی از کسی که مذکور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را تعلیم
کن مرا چیزی که گویم آن را چون بصبح رسیدیم و چون بشام رسیدیم پس امام گفت که بگو که سپاس از خداست که میکند
آنچه را که میخواهد بمعنی که بعد از مشیت او چیزی را البته اراده و قدر و قضا تعلق بآن میگیرد و پشیمانی و عجز در او نمیباشد
و بیان بهانه شد در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم که باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة است
و نمیکند آنچه را که میخواهد دیگری بمعنی که گاهی بنده مشیت چیزی میکند و مشیت الهی تعلق بآن نمیگیرد پس نمیکند آن را
حمد از خداست بر وجهی که دوست میدارد الله تعالی که محمود شود بآن وجه حمد از خداست چنانچه او مستحق آن است
خدایا داخل گردان مرا در هر خوبی که داخل کردی در آن محمد را و آل محمد را و بیرون کن مرا از هر بدی که بیرون کردی از آن
محمد را و آل محمد را و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد **بیست و سیوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ کانَ
نُوحٌ عَلَیْهِ السَّلامُ ... لا تَتْرُکْ اَنْ تَقُولَ فِی کُلِّ صَباحٍ وَمَساءٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَصْبَحْتُ اَسْتَغْفِرُکَ فِی هٰذَا الصَّباحِ
وَفِی هٰذَا الْیَوْمِ لِاَهْلِ رَحْمَتِکَ وَاَبْرَأُ اِلَیْکَ مِنْ اَهْلِ لَعْنَتِکَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَصْبَحْتُ اَبْرَأُ اِلَیْکَ فِی هٰذَا الْیَوْمِ

وَفِی هٰذَا الصَّباحِ مِمَّنْ نَحْنُ بَیْنَ ظَهْرانَیْهِمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَمِمّا کانُوا یَعْبُدُونَ اِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِینَ
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ ما اَنْزَلْتَ مِنَ السَّماءِ اِلَى الْاَرْضِ فِی هٰذَا الصَّباحِ وَفِی هٰذَا الْیَوْمِ بَرَکَةً عَلَى اَوْلِیائِکَ وَ
عِقاباً عَلَى اَعْدائِکَ اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاکَ وَعادِ مَنْ عاداکَ **شرح** معنی صبح بمیم و سکون با است معنی
هر کدام و متضمن معنی شرط است و منصوب است محلا و مفعول ترک است من بیانیه است برای بیان معاد و اظهار
این میکند که عمومی که مفهوم میشود از معاد و شی مطلق است نه در معنی مخصوص و از این کمال اهتمام باین دعا مفهوم میشود
و مراد بشی دعا های صبح و شام است در شام بجای اصبحت امسیت بیاید گفت و بجای فی هذا الصباح و فی
الیوم فی هذا المساء و فی هذه اللیلة بیاید گفت مراد برحمت امام عالم بجمیع احکام است و مراد بلعنت امام ضلالت
چنانچه گفته در سوره اعراف که عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون من برء
عبارت از تقاضای شیء و امثال آن است و در بعض نسخ است ظهرانیهم بفتح ظا بنقطه و سکون ها و فتح
را بنقطه و الف و فتح نون و سکون یا و در بعضی نسخ بین ... مرجع من موصوله است و حقیقت این
که ظهر بفتح ظا و سکون ها بمعنی پشت مستعمل میشود و مراد در اینجا جانب است که پشت و پناه و فتح ها شد و زیاد
الف و نون برای مبالغه است و الحاق علامت تثنیه برای تاکید است مثل لبیک و سعدیک و از این جهت است
ظهرانیهم بمعنی معظم چیزی از آن است که در وسط جا باشند ... ایشان در اطراف ایشان است بحسب جهات ...
کسر نون و تشدید یا مکسوره باشد منسوب بظهر و ... مثل صنعانی که منسوب بصنعاست و حاصل هر دو بیان من
المشرکین تبعیضیه است یا بیانیه است و بر هر تقدیر حال از من موصوله است و در هیچ اشارت است بکمال قفاجه
از بت پرستی برگشته بوده اند و ضمیر کانوا راجع بمن موصوله است بعیدون بصیغه مضارع معلوم از باب نصر است
و ضمیر راجع بمن موصوله است ضمیر انهم کانوا راجع بمن موصوله است و این جمله استینافیه برای بیان وجه ...
سوء بفتح سین و سکون واو مصدر باب نصر است بمعنی آزرده کردن **معنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر کدام را ترک مکن از چیزی که دعای تو فی الفور باشد پس ترک مکن آن را که گویی در هر صبح و شام که خدایا بدرستی
که من بصبح رسیدم بر حالی که طلب آمرزش میکنم از تو در این روز و در این صبح برای اهل رحمت تو که شیعه امامت ...

یا حال از ظهرانیهم است یا در محل کانوا عبارت
از بت پرستان است م

وبگریزم سوی تو از اهل لعنت و کم مخالفان شیعه امامیه باشند خدایا بدرستی که من بصبح رسیدم بر حالی که گریزم
سوی تو در این روز و در این صبح و روز جمعی که شیعه امامیه در میان ایشانند از مشرکان و از آنچه
پیش رسیدند آن جمع آنرا بدرستی که آن جمع بودند جمعی آزرده کنندگان اولیای آلهی گردنکشان از حکم آلهی
خدایا بگردان آنچه را که نازل کردی از آسمان سوی زمین در این صبح و در این روز مبارک و بسیار نفع بر دوستان
تو و عذابی بر دشمنان تو خدایا دوستی کن با کسی که از تو حکم زشت و دشمنی کن با کسی که دشمنی کرد با تو و با
آن جمع متن اللّهُمَّ اخْتِمْ لِي بِالأَمْنِ وَالإِيمَانِ كُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ
لِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً اللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالأَمْوَاتِ
إِنَّكَ تَعْلَمُ مُتَقَلَّبَهُمْ وَمَثْوَاهُمْ اللّهُمَّ احْفَظْ إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ بِحِفْظِ الإِيمَانِ وَانْصُرْهُ نَصْراً عَزِيزاً وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً
وَاجْعَلْ لَهُ وَلَنَا مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً شرح مراد بوالدین اینجا مرد و زنی است که استاد باشند یکسی
در تعلیم دین حق خواه پدر و مادر نسبی باشند و خواه نه مراد بمؤمنین اینجا جمعیت از شیعه امامیه که پیروی کرده اند
الصلاة و [illegible] و قهر ازیشان شده و در یک آیت سوره مؤمن اول الذین آمنوا و دوم الذین تابوا و اتبعوا سبیلک مراد
بمسلمین اینجا جمعی اند ازیشان و از جمعیت از شیعه امامیه که برسبیل ضرورت ولی اضطرار گاهی پیروی کرده اند و قهر از
ایشان شده و در آیت سوره مؤمن که من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم بیان شد در کتاب الایمان و الکفر
در شرح حدیث پنجم باب التوبه که باب صد و نود دوم است متقلب بفتح لام مصدر میمی است و ضمیر راجع بمسلمین است
و مرجع مجموع مؤمنین و مسلمین است و مراد رو گردان شدن ایشان است از [illegible] مثوی مصدر میمی باب علم
الثواء بفتح ثاء سه نقطه و الف ممدوده و بستان مانند [illegible] در مقامی و مراد [illegible] تصدیق [illegible] امام بحفظ الایمان
بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب [illegible] متن خدایا تمام کن برای من [illegible] و امان هر وقت که طلوع کند آفتاب
یا غروب کند یعنی که چون طلوع کند آفتاب در امن و امان باشم و چون غروب کند آفتاب در امن و امان
باشم خدایا بیامرز گناهان مرا و برای مادر و پدر من و رحمت کن هر دو را چنانچه تربیت کردند مرا برحمت
برحالی که کوچک بودم خدایا بیامرز گناهان را برای مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات زندگان از جمله ایشان و مردگان

وَالْمُسْلِمَاتِ م
تعلم م

بدرستی که تو میدانی رو گردان شدن ایشان از تو باطل و دشمنان ایشان از برحق خدایا نگاه دار امام مسلمین یکجا [illegible]
ترا بجان او مدد کن او را امدادی [illegible] و گشاده کن برای او گشایش آسان و گردان برای او و برای [illegible]
تسلطی که منصور باشد از جانب تو متن اللّهُمَّ الْعَنْ فُلاَناً وَفُلاَناً وَالْفِرَقَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى رَسُولِكَ وَوُلاَةِ
الأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِكَ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَشِيعَتِهِمْ وَأَسْأَلُكَ الزِّيَادَةَ مِنْ فَضْلِكَ وَالإِقْرَارَ بِمَا جَاءَ
مِنْ عِنْدِكَ وَالتَّسْلِيمَ لأَمْرِكَ وَالْمُحَافَظَةَ عَلَى مَا أَمَرْتَ بِهِ لاَ أَبْتَغِي بِهِ بَدَلاً وَلاَ أَشْتَرِي بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً
شرح فلانا و فلانا عبارت از دو کس مخصوص نیست بلکه کنایت است از رؤسای ضلالت مثل خلفای ثلثه و جز آنها و
که عبارت از شیعیان مخالفان باشد والفرق منصوب و معطوف بر فلانا است المختلفة بکسر لام و بفتح است و صفت برای
افتراق است بمعنی جمعی که از روی پیروی ظن باهم اختلاف در مسائل کرده اند مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و آن
دشمنی با رسول و ائمه و شیعه است باتفاق است و علی صلة المختلفة است بمعنی جمعی که اقرار برسول و ائمه و شیعه کرده اند
در نقل مرجع خلفا جمع و مذمت مخالفان ایشان و ولاة مجرور و معطوف برسولک است والائمة مجرور و معطوف
بر ولاة است بعطف تفسیر من بمعنی فی است و شیعتهم مجرور و معطوف برسولک است الزیادة [illegible]
و زیاد کردن و مراد اینجا معنی اول است من برای سببیت است فضلک اشارت است بقول الله تعالی در سوره جمعه ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و مراد پیروی ولاة امر بعد از رسول است چه مشارالیه ذلک [illegible] آخرین است چنانچه بیان
شد در شرح حدیث اول باب بیست و نهم [illegible] است و [illegible] از [illegible] المحافظة [illegible]
بها است الثمن بفتح ثاء سه نقطه و فتح میم نقدی که بهای جنسی باشد و آن و قیمت یکی است [illegible] چه اینها
اجناس [illegible] است و دیگری [illegible] چه اینها بهای اجناس آخرت و [illegible] است [illegible]
ثمن آخرت [illegible] دنیا [illegible] دنیا [illegible] برای [illegible]
[illegible] متن خدایا لعنت کن فلان و فلان و فرقه های [illegible]
باهم [illegible] کرده اند یعنی رسول تو و [illegible] مؤمنان بعد از رسول تو [illegible] بعد از
تو [illegible] و طلب میکنم از تو توفیق زیاده شدن مرتبه من بسبب زیاده شدن فضل تو که پیروی [illegible]

مانند م

علیهم السلام است و توفیق قرار آنچه امر کرده و توفیق قبول کردن من فرمان ترا و توفیق نگاه داری آنچه امر کردی
آن نجو اسم بجای آنچه امر کردی بآن عوض را دو غرامی نکنم بن بیمالی کم **اصل** اللهم اهدني فيمن
هديت وقني شر ما قضيت انك تقضي ولا يقضى عليك ولا يذل من واليت تباركت وتعاليت
سبحانك رب البيت تقبل مني دعائي وما تقربت به اليك من خير فضاعفه لي اضعافا كثيرة
وآتنا من لدنك اجرا عظيما رب ما ابلغني واعظم ما اعطيتني واطول ما عافيتني واكثر ما سترت
علي فلك الحمد يا الهي كثيرا طيبا مباركا عليه ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شاء ربي كما
يحب ربي ويرضى وكما ينبغي لوجه ربي ذي الجلال والاكرام **شرح** ما در تقربت موصوله است
و چون متضمن معنی شرط است فا در فضاعفه جزا است ما احسن صیغه تعجب است و ما در ما ابلغنی و نظایر آن مصدریه
نیستند زیرا که موصوله باشد و عاید محذوف باشد الا با مصدریه باشد افعال خبر دادن کسی را و مراد اینجا
اعلام فضل اهل بیت است بکلمات قرآن که در اینجا امر بطلب علم و نهی از خود رائی و اختلاف از روی ظن
کثیرا مفعول مطلق محذوف است بعد بر جمله کثیرا صیغه خبر مبتدا است و ضمیر راجع مفعول مطلق است و بفتح
میم و فتح لام و همزه مرفوع و مبتدا است و جمله صفت دیگر مفعول مطلق است الملا جماعت اشراف و مطلق
و هر دو اینجا مناسب است و اشاره بعبارت از جمعی است که مشیت ایشان شده در وقت احداث آنکه
حوادث را و هر چیز نیست اما هنوز موجود نشده و از عبارت از جن و فرشتگان نیست که ساکن آسمانها و
زمین نگهدار و گشتند در میان آسمان و زمین کما یحب صفت دیگر مفعول مطلق است **یعنی** خداوندا هدایت کن مرا
در جمله جمعی که راهنمائی کردی ایشان را و نگاه دار مرا از شر آنچه حکم کرده که فرع آن تغییر گرفت بدرستی که تو حکم و وقوع
احوال بر خلق میکنی و حکم بوقوع احوال کرده نمیشود بر تو و خوار نمیشود کسی که دوستی کردی او را و بغایت متصف
بصفات کمال شدی و بغایت مبرا از نقصان و قبیح شدی ای تربیه نوای صاحب کل اختیار که خوب قبول
کن از من دعای مرا و آنچه نزدیکی جستم بوسیله آن بسوی تو از جمله عبادات پس مضاعف کن آن را باعتبار ثواب برای
من چند برابر بسیار و بده ما را از نزد تو مزدی بزرگ ای صاحب کل اختیار من چه خوبست خبردار کردن تو مرا

ما احسن م

اگر

بزرگست بخشیدن تو مرا فضل خود و چه دراز است فراغت دادن تو مرا و چه بسیار است تو بر من چیزهای بر انداختن
مطلع نشوند بر من تا اینست همه ای مستحق عبادات من حمد بسیار پاکیزه مبارک بر اندازه اشراف سماها و اشراف زمین
و اشراف آنچه مشیت کرده آن را صاحب کل اختیار من همی چنانچه دوست میدارد آن را صاحب کل اختیار من و راضی
میشود بآن و چنانچه سزاوار است برای جناب کل اختیار من که صاحب بزرگی و گرامی داشتن منعیانست **حدیث**
چهارم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من قال ما شاء الله كان ولا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم مائة مرة حين يصلي الفجر لم ير يومه ذلك شيئا يكرهه **شرح** ششم امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که هر که گفت که آنچه خواسته باشد از اله تعالی شده و بیان آن گذشت بجهد و شدن عزم کسی از کاری و
نرفت عزم کسی بر کاری که وسیله اکبری است که بعد مرتبه بزرگ مرتبه است صد مرتبه وقتی که نماز صبح میکند نبیند آن
روز چیزی را که کراهت از آن میدارد **حدیث پنجم اصل** عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام
قال من قال في دبر صلوة الفجر وفي دبر صلوة المغرب سبع مرات بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم دفع الله عز وجل عنه سبعين نوعا من انواع البلاء اهونها الريح والبرص
والجنون وان كان شقيا محي من الشقاء وكتب في السعداء **شرح** الريح بکسر را و بنقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و در آخر حای بی نقطه بود و درد و مراد اینجا متعفن شدن بعض اعضا است چنانچه در خود میشود و گذشت در حدیث سیم
این باب و چنانچه در گنده دهن میشود یا مراد درد و گرفتن بعض اعضا از مرض است **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گفت در عقب نماز صبح و در عقب نماز شام هفت بار که ابتدا میکنم بنام
الله که هر کمال صفت مهربان بر دوستان است ... نیست گرد بدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر
بوسیله اکبری است که بعد مرتبه بزرگ مرتبه است دفع کرد الله تعالی از وی هفتاد قسم از اقسام بلا را که سهلتر آنها تعفن
اعضا است و گر پیسی و دیوانگی است و اگر عاقبت بخیر باشد برطرف کرده میشود نام او از دیوان عاقبت بخیری
و نوشته میشود در دیوان جمعی که عاقبت بخیرند **چاره** این محو و اثبات بر سبیل استعاره و تمثیل است چه نام این قسم
کسی در دیوان سعادت نوشته نیست و الا لازم می آید که علم الهی جهل باشد بلکه مراد اینست که در حق بعضی از مکلفان

پوشانیدن م

صاحب م

سید است که اگر آن دعا بکند در هم او در دیوان نوشته نشود چنانچه تحقیق شد در شرح حدیث بیست و یکم آن
و ممکن است مراد بوده که مراد محو و اثبات در دیوان اعمال شقیه باعمال اشقیا و دیوان اعمال شقیه باعمال سعدا باشد چنانچه
ظاهر حدیث آینده است **بیست و ششم سند** و بسند روایة سعدان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه
السلام انه قال اعوذ من الجنون والجذام والبرص وان کان شقیا رجوت ان یحوله الله
عز وجل الی السعادة **شرح** و در روایت سعدان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که علی
بن ابی حمزه روایت کرده از همه جهت کرامت که سعدان گفت در روایت خود که سعتر آنها دعا گوی و خوانده و اگر کسی است
و اگر شقیه بفعل اشقیا کرده باشد امید دارم که گردانیده او را ... عز و جل بتوفیق خود بسوی افعال اهل سعادت **بیست**
هشتم سند عن الحسن بن الجهم عن ابی الحسن علیه السلام انه قال یقولها ثلث مرات حین یصبح وثلث
مرات حین یمسی لم یخف شیطانا ولا سلطانا ولا برصا ولا جذاما ولم یقل سبع مرات قال
ابو الحسن علیه السلام وانا اقولها مائة مرة **شرح** بجز اینکه آنچه خود این روایت بکجای قال ان برصلوة الفجر
در روایت علی بن ابی حمزه و سعدان پس معنی بن بعض لها است و مختبر برای خصلت است چه امر بکجای این گفته که
بگو بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ثلث مرات حین یصبح تا آخر الحدیث
و آن مبتدا امر است که در اینجا تصریح بآن شده **یعنی** روایت از حسن بن الجهم از امام رضا یا امام موسی کاظم علیهما
السلام نقل نمود در روایت علی بن ابی حمزه که و سعدان روایت کردند از امام جعفر صادق علیه السلام که امام رضا یا امام موسی
کاظم علیه السلام گفت که هر که گوید آن کلمات را سه بار وقتی که بصبح میرسد و سه بار وقتی که بشام میرسد نترسید
از وسوسه شیطان و نه از ضرر پادشاه زمان و نه از کوری و نه از خوره و امام گفت هفت بار گفت امام علیه السلام
که و من میگویم آن کلمات را صد بار **بیست و هشتم سند** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت الغداة
والمغرب فقل بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبع مرات فانه من قالها
لم یصبه جنون ولا جذام ولا برص ولا سبعون نوعا من انواع البلاء **شرح** مضمونش ظاهر است
از شرح حدیث بیست و چهارم این باب **بیست و نهم سند** قال ابو الحسن علیه السلام اذا صلیت المغرب فلا تبسط

رجلک ولا تکلم احدا حتی تقول مائة مرة بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم ومائة مرة فی الغداة فمن قالها دفع الله عنه مائة نوع من انواع البلاء ادنی نوع منها
البرص والجذام والشیطان والسلطان **شرح** واو در و ما برای عطف نیست بلکه برای بیان کیفیت
و ما مرفوع و مبتداست فی الغداة خبر مبتداست فاء در فمن برای بیانست **یعنی** گفت امام رضا یا امام موسی
کاظم علیه السلام که چون گزاردی نماز شام را پس پهن مکن پای خود را یعنی که بر وضع نشسته سلام باقی
خود در وقت تکلم با هیچکس تا آنکه گویی صد بار آنرا که بیان شد در شرح حدیث بیست و چهارم این باب و صد بار در نماز
صبح است یعنی که صد بار دیگر بعد از نماز صبح پیش از بسط رجل و تکلم چه هر که گفت بیان اینها گفته هر کس
آزار او را دور و دفع کرد الله تعالی از و صد قسم از اقسام بلاها که سهلترین قسمی از آن کوری و خوره و وسوسه شیطان
و آزار پادشاه زمانست **سی ام سند** عن عبد الله بن ابراهیم الجعفری قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول
اذا امسیت فنظرت الی الشمس فی غروب وادبار فقل بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا
ولم یکن له شریک فی الملک الحمد لله الذی یصف ولا یوصف ویعلم ولا یعلم یعلم خائنة الاعین وما
تخفی الصدور واعوذ بوجه الله الکریم وبسم الله العظیم من شر ما ذرأ وما برأ ومن شر ما تحت الثری
ومن شر ما ظهر وما بطن ومن شر ما کان فی اللیل والنهار ومن شر ابی مرة وما ولد ومن شر
الرسیس ومن شر ما وصفت وما لم اصف والحمد لله رب العالمین ذکر انها امان من السبع ومن
الشیطان الرجیم وذریته **شرح** و ذکر یک بن فضال در می آید در حدیث چهارم باب پنجاه و هشتم کتاب الرد
والعود است و ظاهر است که مراد با بو الحسن اینجا امام موسی کاظم باشد و ممکن است بوده که مراد امام رضا باشد
و ذکر بصیغه مجهول از باب علم است و بعضی میگویند که از باب تفعیل است و منصوب بنصر است ایام
فاعلش از جمله احتمالات است که ثری یعنی قدرت باشد ابو مره بضم میم و تشدید را شیطان گفته اند الرسیس
بفتح را و کسر سین ... و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه معلوم ... که گفته شده باشد
و ابتدای دوستی دنیا و مانند آن و سیل مربیا که پنهان کرده شده باشد در دل و مانند آن و مرا اینجا مناسب است

اشتباه نوشته شده و چون این دعا
خواهد کرد نام او در آن دیوان ...

یعنی روایت است از عبدالله بن ابراهیم که نواده جعفر طیار است گفت شنیدم از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام
میگفت که چون بشام رسیدی پس نگاه کردی سوی آفتاب در فرو رفتن و پشت گردانیدن پس بگو که ابتدا
میکنم بنام الله که در کل حالت مهربان است بمؤمنان سپاس الله راست که نگرفته برای خود فرزندی و نبوده
هرگز برای او شریکی در پادشاهی سپاس الله راست که مبدأ ذات و صفات هر چیز را او دانسته نمیشود و مراد از
چگونگی ذات و صفات او بمعنی که ادراک نمیکند هر چیز را باسم جامد محض مثل نور و جسم و انسان او ادراک کرده نمیشود
باسم جامد محض و مبدأ از چگونگی حمل مشتقات را بر موضوعات اینها و او دانسته نمیشود و چگونگی حمل مشتقات بر او
یعنی مشتقاتی که از صفات ذات است مثل عالم و قادر که از ذات او با او محمول میشود و مشتقاتی که از صفات فعلیست
مثل خالق و رب که حادث است مثلا نمیتوانیم دانست که موافق نفس الامر در حمل صفات ذات او با او بی
در یگانگی تعددی باعتبار اجزا یا باعتبار مقارنات باشد چون میشود و صدور افعال از او که مصداق صفات فعلیست
بی تعدد در اجزا و در مقارنات مثل قصد و عزم چون میشود و مبدأ از خیانات چشمها بمعنی نگاه و از دیده اینها یا
نگاه بقصد صحیح حضرت آنها را و مبدأ از آنچه را که میپوشانند سینهها از صاحبان سینهها مثل علم بر پوست در باطن دل
با وجود انکار آن در ظاهر دل چنانچه گفته در سوره انعام که بل بدا لهم ما کانوا یخفون و پناه میگیرم برب العالمین خالق
و بنام سبحان الله که بزرگست مراد رب العالمین است و مصداق آن وجود امام عصر علیه الصلوة در هر زمانی
و پناه میگیرم از شر آنچه خلق کرده بعنوان کثرت و آنچه خلق کرده بعنوان اینکه اسم جامد محض بیان خالق و آنچه
هست و از شر آنچه در تحت قدرت است و از شر آنچه ظاهر شد و آنچه درون شده و از شر آنچه بشد در شب و روز
و از شر ابلیس و اولاد او و از شر هر دو چیزی که معلوم من باشد و از شر آنچه گفتم و آنچه نگفتم سپاس الله راست
که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است امام علیه السلام گفت که آن کلمات باعث ایمنی است از دزدیدن و از در
شیطان ملعون و از دو سو شیطان و اولاد او ابس قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول
اذا اصبح سبحان الله الملک القدوس ثلثا اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک ومن تحویل عافیتک
ومن فجاءة نقمتک ومن درک الشقاء ومن شر ما سبق فی الکتاب اللهم انی اسألک بعزة ملکک

وشدة قوتک وعظیم سلطانک وبقدرتک علی خلقک شرح نزدیک بآن گذشت در حدیث شانزدهم
این باب لیکن بجای فی الکتاب فی اللیل بود و تحقیق نمودن از شر نوشته در قرآن یا لوح محفوظ که ثابت
شده در حدیث بیست و یکم این باب سی و یکم ابس عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الدعاء قبل
طلوع الشمس وقبل غروبها سنة واجبة مع طلوع الشمس والمغرب تقول لا اله الا الله وحده لا
شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی
کل شیء قدیر عشر مرات وتقول اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین واعوذ بک رب
ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم عشر مرات قبل طلوع الشمس وقبل الغروب فان نسیت
قضیت کما تقضی الصلوة اذا نسیتها شرح واجب ثابت لازم بمعنی که کمال اهتمام بآن باشد خواه ترک آن
گناه صغیره باشد و خواه کبیره باشد و خواه گناه نباشد اصلا مثل نافله اشارتست بآیت سوره روم که گذشت
در حدیث پنجم این باب و بآیت سوره احزاب وسبحوه بکرة واصیلا مع طلوع اشارتست بآنچه وارد شد
در آیت سوره روم بمعنی مع است و مراد شروع پیش از طلوع و اتمام بعد از طلوع و شروع پیش از غروب
و اتمام بعد از غروب است المغرب مصدر میمی است الا آنکه لام استغراق بیان شد در شرح حدیث اول این باب
هم در سوره مؤمنون چنین است وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون
الهمزات جمع همزه و در اصل حیوان مثل انگشت و منقار که از آن در فارسی نیش میباشند و مراد اینجا ترغیب
در اختلاف در احکام شرع چنانچه در سیاق آیت گفته که فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون مراد
و نظیر آن با نافله مبتداست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر کسی که دعا پیش از طلوع
آفتاب و پیش از غروب آفتاب طریقی است لازم یا اول وقت طلوع آفتاب و غروب آن میگوئی
که لا اله الا الله تا آخر ده بار و میگوئی که پناه میگیرم بالله که شنوا است بجمیع دانا است
شیاطین که باعث این میشود که هر طایفه شیطانی همراه آن شیطان مذهبی و جانبی اختلاف
و پناه میگیرم بتو ای صاحب کل اختیار من از اینکه حاضر شوند مجمع شوند شیاطین نزد من مراد معصیت

و فهمیده و دانا را مزد بهشتی که خدای تعالی داده است و نیز شنوا اجابت دعا را ده بار پیش از طلوع آفتاب و پیش از
غروب آن پس اگر فراموش کرده باشی قضا میکنی آنرا سی و دوم حدیث عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قل استعیذ بالله من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم
و قل لا اله الا الله وحده لا شریک له یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر قال فقال له رجل مفروض
هو قال نعم مفروض محدود تقوله عشر مرات فان فاتک شیء فاقضه من اللیل و النهار شرح مراد
بالشیطان جنس است و چون در معنی متعدد است ضمیر جمع راجع با آن شده و یحضرون بتخفیف نون و فایه مکسوره
و یاء متکلم محذوف شده و المفروض بریده شده و بعضی اینکه جدا کرده شده باشد از چیزی که اکثر آن جدا باشد […]
در این فقره و له الملک و له الحمد مذکور نیست و ایضا و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر مذکور نیست و در حدیث سابق
مذکور بود و المحدود […] کرده شده و مثل اینکه چیزی که بسیار عزیز باشد […] اسقاط کنند
برای یکی وقت مخاطب و میتواند بود که مراد بمفروض محدود مامور به در قرآن باشد چنانچه مذکور شد در حدیث فی
من […] است ترجمه روایت است از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بگو که پناه میگیرم بخدای تعالی
از شیطان ملعون و پناه میگیرم بخدای تعالی از اینکه حاضر شوند نزد من بدرستی که خدای تعالی […]
شنوای بعبادت […] و بگو بعض آنرا که در حدیث سابق گذشت محمد بن مروان گفت که پس گفت امام امر کرده
شده است آنچه گفتی گفت که آری بریده شده است انتخاب کرده شده است میگوئی آنرا پیش از طلوع آفتاب
و پیش از غروب و اگر پس فوت شود از تو چیزی از آن پس قضا کن آنرا در هر وقت شب و روز که باشد
سی و سیوم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام ان من الدعاء ما ینبغی لصاحبه اذا نسیه ان یقضیه یقول
بعد الغداة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی
لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات و یقول اعوذ بالله السمیع العلیم عشر مرات فاذا نسی
من ذلک شیئا کان علیه قضاؤه شرح الغداة زمانی که مرکب است از جزو آخر شب و جزو اول روز و طلوع آفتاب
در بعض اجزای آنست و مراد بعد الغداة بعد حدوث الغداة است نه بعد انقضاء الغداة ترجمه گفت امام جعفر صادق

چنانچه قضا میکنی آنرا

قبل طلوع الشمس و قبل الغروب

علیه السلام که بدرستی که از جمله دعا دعائیست که سزاوار است برای صاحبش چون فراموش کرده باشد آنرا اینکه
قضا کند آنرا میگوید بعد از صبح آنچه را که مذکور شد در حدیث سی و یکم ده بار و میگوید که پناه میگیرم بخدا که
شنواست بعبادت و داناست ده بار پس چون فراموش کرد از آنچه مذکور شد چیزی را او راست که قضا کند آنرا
و معنی کرده بعضی […] و […] است که در میان مستحبات اهتمام بآنها بیشتر است و مراد وجوب قضا
قضای فرائض نیست بقرینه لفظ ینبغی سی و چهارم حدیث سالت ابا جعفر علیه السلام عن التسبیح فقال ما علمت
شیئا موظفا غیر تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام و عشر مرات بعد الفجر تقول لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و یسبح ما شاء تطوعا شرح یقول و یسبح بصیغه غائب
و ضمیر راجع بمکلف است که مذکور نیست در خاطر ترجمه پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از تسبیح که بعد از نماز
بجا آورده میشود پس گفت که نمیدانم چیزی را که معین باشد بنحوی که کمال اهتمام بعد آن باشد و کم نباید کرد غیر تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلام و ده بار بعد از طلوع صبح صادق […] میگوئی بعض آنچه را که مذکور شد در حدیث سی و یکم
میکند آنچه خواهد از روی استحباب […] آنچه مذکور شد افضلست و این منافات ندارد با فضیلت باقی اوراد […]
سی و پنجم حدیث قال ابو جعفر علیه السلام من قال حین یطلع الفجر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له
الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات و صلی علی محمد و آله
عشر مرات و سبح خمسا و ثلثین مرة و هلل خمسا و ثلثین مرة و حمد الله خمسا و ثلثین مرة لم یکتب فی
ذلک الصباح من الغافلین و اذا قالها فی المساء لم یکتب فی تلک اللیلة من الغافلین شرح مراد بصباح
تمام روز است و مراد بلیله تمام شب است ترجمه گفت امام محمد باقر علیه السلام که هر که گفت وقتی که طلوع میکند صبح صادق
بعض آنچه را که مذکور شد در حدیث سی و یکم ده بار و درود فرستد بر محمد و آل او ده بار و سبحان الله گفت سی و پنج بار
و لا اله الا الله گفت سی و پنج بار و الحمد لله گفت سی و پنج بار نوشته نشود در آن روز از جمله غافلان و چون گفت آنها را
در شام نوشته نشود در آن شب از جمله غافلان […] آیت سوره اعراف […] و لا تکن من الغافلین
و بیان شد در شرح حدیث هفدهم معنی […] آنکه این غیر تسبیح فاطمه زهراست و پیش از نماز صبح و نماز شام است

اصل کتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام ان یعلّمنی دعاءً فکتب الیّ تقول اذا اصبحت و امسیت
الله الله الله ربّی الرحمن الرحیم لا اشرک به شیئاً و ان زدت علی ذلک فهو خیر ثم تدعو بما بدا لک فی
حاجتک فهو لکلّ شیء باذن الله یفعل الله ما یشاء شرح نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام طلب میکردم از او که
تعلیم کند مرا دعائی یعنی که روش دعائی را که زود مستجاب میشود تعلیم کند پس نوشت بسوی من که میگوئی
چون بصبح رسیدی و بشام رسیدی که الله الله صاحب کل اختیار است که در هر حالت مهربانست بمن
شریک نمیکنم با او در ربوبیت چیزی را و اگر زیاده کنی بران تسبیح تسبیحهای دیگر را پس آن بهترست بعد از ان دعا کنی
بانچه بخاطرت رسیده در حاجت خود بیان بر آن روش دعا بدرستی که هر حاجتی است یعنی که باعث اجابت
هر حاجتی است بتوفیق الله تعالی کسی را برای بجا آوردن آن روش میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد یعنی بعضی را
توفیق آن روش دعا میدهد و بعضی را نمیدهد سی و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تدع ان تدعو
بهذا الدعاء ثلاث مرات اذا اصبحت و ثلاث مرات اذا امسیت اللهم اجعلنی فی درعک الحصینة التی
تجعل فیها من ترید فانّ ابی علیه السلام کان یقول هذا من الدعاء المخزون شرح درعک الحصینة بیان
شد در شرح حدیث سیزدهم این باب الدعاء المخزون اشارتست باینکه از جملهٔ کلمات کنز مقام المؤمنین است که بیان
شد در حدیث چهاردهم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وا مگذار این را که دعا کنی
باین دعا سه بار چون بصبح رسیدی و سه بار چون بشب رسیدی خدایا داخل ساز مرا در زره محافظت تو که
مستحکم است آنچنان زرهی که داخل میکنی در آن هر کرا که میخواهی او را یعنی که محبوب تست چه پدرم علیه السلام
میگفت که این از جملهٔ دعاهاست که در خزینهٔ کنجهای کلمات مؤمنان نگاه داشته میشود سی و هفتم اصل عن ابی
حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ما عنی بقوله و ابراهیم الذی وفّی قال کلمات بالغ فیهن
قلت و ما هن قال کان اذا اصبح قال اصبحت و ربّی محمود اصبحت لا اشرک بالله شیئاً و لا ادعو
معه الهاً و لا اتخذ من دونه ولیّاً ثلاثاً و اذا امسی قال ثلاثاً قال فانزل الله عز و جل فی کتابه و
ابراهیم الذی وفّی قلت فما عنی بقوله فی نوح انه کان عبداً شکوراً قال کلمات بالغ فیهن قلت

آنکه مرا

و ما هن قال کان اذا اصبح قال اصبحت اشهدک ما اصبحت بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا
فانها منک وحدک لا شریک لک فلک الحمد علی ذلک و لک الشکر کثیراً کان یقولها اذا اصبح
ثلاثاً و اذا امسی ثلاثاً قلت فما عنی بقوله فی یحیی و حناناً من لدنا و زکوة قال تحنن الله قال قلت فما
بلغ من تحنن الله علیه قال کان اذا قال یا رب قال الله عز و جل لبیک یا یحیی شرح در سورهٔ نجم مذکورست
افرأیت الذی تولی و اعطی قلیلا و اکدی اعنده علم الغیب فهو یری ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی
وفی ان لا تزر وازرة وزر اخری و درین چند احتمالست از جملهٔ آنست که گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث
سیوم باب بیست و ششم که باب النهی عن الکلام فی الکیفیة است الذی وفی ادا کرد جمیع حق ولایت بر وجه کامل کلمات
جا منصوبست بمفعول یعنی کلمات سوال مراد اول از مفعول وفی است و در دوم ازان مبالغه در شکرست و کلمات
نوح گذشت با تفسیر در خود و حمد ش در کتاب الایمان و الکفر در باب چهل و ششم که باب الشکرست الحنان
بلغ حاجت ... اسم تحنن است که مصدر باب تفعلست یعنی ترحم بر کسی یعنی روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که گفتم او را که الله تعالی چه خواسته بقول او در سورهٔ نجم و صحف ابراهیم که بر وجه کامل ادا کرد حق ولایت الهیه را
گفت که خواسته کلمهٔ چند را در تصدیق ولایت الهی که مبالغه کرد در آنها بتکرار آنها گفتم که چیست آن کلمات
گفت که چون بصبح میرسید میگفت بصبح رسیدم بر حالی که صاحب کل اختیار من ستایش کرده شده است بصبح
رسیدم بر حالی که شریک قرار نمیدهم با الله تعالی در حکم دیگری را و نمیخوانم با او معبود دیگر را و فرا نمیگیرم الا او ولی
حاکم را سه بار میگفت اینها را و چون بشام میرسید میگفت سه بار آن کلمات را و بجای صبح میگفت که شام
امام گفت که برای اینست که نازل ساخت الله عز و جل در قرآن که و ابراهیم الذی وفی گفتم که پس چه خواسته الله
تعالی بقول او در سورهٔ بنی اسرائیل در حق نوح که بدرستی که او بود بندهٔ بغایت شکر گزار امام گفت که خواسته
کلمهٔ چند را که مبالغه کرد نوح در آنها بتکرار آنها گفتم آنها کدامند که چیست آن کلمات امام گفت که چون بصبح میرسید میگفت
که بصبح رسیدم بر حالی که گواه میگیرم ترا که آنچه بصبح رسید با من از نعمتی یا فراغتی در دین یا دنیا پس بدرستی
که آن از تست یعنی که مملوک تست تنهائی تو که شریکی نیست ترا در ... گفت آن باین معنی که هر نعمتی که دیگری ...

کرده و ملک آن نیست بلکه بقضا و قدرت تست پس ملوک تست همه بزرگان و ملوک تست هر سکر بر حالی که بسیار است
میگفت آن کلمات را چون بصبح میرسید سه بار و چون بشام میرسید میگفت آن مضمون را سه بار گفتیم
که پس هم خواسته است الله تعالی بقول خود در سوره مریم در شان یحیی و آتیناه الحکم صبیا و حنانا من لدنا و زکوة یعنی
علم بجمیع احکام آلهی بر حالی که کوچک بود دادیم او را و مهربانی از جانب خود و دادیم او را عمل صالح که روز بروز
زیاده شود و گفت که خواسته بحنان مهربانی الله تعالی را او را میگفت که گفتیم پس بچه صدر سید یحیی بسبب مهربانی
الله تعالی بر او گفت که چون میگفت ای صاحب کل اختیار من میگفت الله عز و جل که لبیک یا یحیی بخش
که هر دعا که میکرد مجاب بشد باب چهل و نهم باب الدعا عند النوم والانتباه شرح این باب بیان
دعا است نزد اراده شروع در خواب و نزد بیدار شدن از این باب بیچه حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله
علیه السلم قال من قال حین یاخذ مضجعه ثلث مرات الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی
بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء وهو علی کل
شیء قدیر خرج من الذنوب کهیئة یوم ولدته امه شرح این تحمید ظاهر است شرح حدیث هشتم
باب بیست و هشتم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که هر که گفت وقتی که فرا گرفت خوابگاه
خود را در شب یا در روز این تحمید را سه بار بیرون آمد از گناهان مانند حال خود در روزی که زائیده
بود او را مادرش دوم حدیث عن احمد بن محمد رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اوی احدکم
الی فراشه فلیقل اللهم انی احتبست نفسی عندک فاحتبسها فی محل رضوانک و مغفرتک
وان رددتها فارددها مؤمنة عارفة بحق اولیائک حتی تتوفاها علی ذلک شرح اوی بصیغه ماضی
معلوم از باب ضرب یا از باب تفعیل فراش بکسر فا است یعنی روایتست از احمد بن محمد با سند حدیث را
تا امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که چون فرا گیرد یکی از شما بستر خود پس باید که بگوید خدایا بدرستی که من حبس
کردم روح خود را نزد تو یعنی که قصد خواب کردم تا بسته شود پس ببند کن روح مرا در محل رضای خود و مغفرت
تو و اگر برگردانی او را بسوی بدن من پس برگردان او را بر حالی که مؤمن باشد که ایمان بر وجه تو داشته باشد شناسا

بحق

باشد بحق امامان تو وقتی که قبض کنی آن را با ایمان و معرفت ذکر میکند برای تو که گاهی اعتقاد حق زایل
و حکم ما قبل بنا شد پس تصریح به حال بنده است سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم انه کان یقول عند
منامه امنت بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم که او میگفت نزد خواب خود که مؤمن شدم بر وجه الله تعالی و بی اعتقاد شدم از کفر آن
الله تعالی و حکم از پیش خود خدایا نگاه دار مرا در خواب من و در بیداری من چهارم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلم
الا اخبرکم بما کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اوی الی فراشه قلت بلی قال کان یقرا آیة
الکرسی و یقول بسم الله امنت بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که آیا خبردار کنم شما را با آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت چون فرا میگرفت بستر خود
گفتم که بلی خبردار کن گفت که میخواند آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما
فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات
والارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و میگفت که ابتدا میکنم بنام الله مؤمن شدم تا آخر آنچه در حدیث سابق
گذشت پنجم حدیث کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام و من
سوء الاحلام وان یلعب بی الشیطان فی الیقظة والمنام شرح الاحلام بفتح همزه و سکون حا جمع
حلم بضم حا و سکون و ضم لام خوابهایی که در خواب واقع میشود یا در بیداری پریشان است و برای مصاحبت میتواند بود
یعنی عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نزد خواب میگفت که خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو
از محتلم شدن و از خوابهای خراب و پناه میگیرم از اینکه بازی کند مرا شیطان در بیداری و خواب ششم حدیث عن ابی عبد الله
علیه السلم قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلم اذا اخذت مضجعک فکبر الله اربعا و ثلثین و احمده ثلثا
و ثلثین و سبحه ثلثا و ثلثین و تقرا آیة الکرسی والمعوذتین و عشر آیات من اول الصافات و عشرا من
آخرها شرح تسبیح منصوب است باغرا بتقدیر ادرک تسبیح یا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر سبح تسبیح و بر تقدیر
اول شرطیه است و فاء فکبر جزائیه است و جمله شرط و جزا استیناف بیانی سابق است و میتواند بود که تسبیح مرفوع باشد

جنب شدن در خواب و پناه میگیرم از

شده و از برای محض ظرفیه و خبر مبتدا شده و فاء در فکبّر برای تفریع باشد یا جزائیه باشد تقدیر معنی در شب اول تو پس
تکبیر داده شده دو سوره الفلق و سوره الناس ترجمه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلام را چون قرار گرفتی در خوابگاه خود را پس تکبیر الله تعالی کن سی و چهار بار و حمد الله تعالی کن سی و سه
و تسبیح الله تعالی کن سی و سه بار و بخوان آیة الکرسی که در شرح حدیث چهارم گذشت و دو سوره پناه دهنده
آفات را که بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات
فی العقد و من شر حاسد اذا حسد بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس
الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و بخوان ده آیت را از اول سوره والصافات چنانچه
بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سابق و ده آیت را از آخر سوره که و ان جندنا لهم الغالبون فتول عنهم
عنهم حتی حین وابصرهم فسوف یبصرون افبعذابنا یستعجلون فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین
وتول عنهم حتی حین وابصر فسوف یبصرون سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله
رب العالمین هفتم متن عن داود بن فرقد عن اخیه ان شهاب بن عبد ربه سألنی ان اسأل ابا
عبد الله علیه السلام وقال قل له ان امرأة تفزعنی فی المنام باللیل فقال قل له اجعل مسباحا وکبر الله اربعا
وثلاثین تکبیرة وسبح الله ثلاثا وثلاثین تسبیحة واحمد الله ثلاثا وثلاثین وقل لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی بیده الخیر وله اختلاف اللیل والنهار وهو علی کل شیء
قدیر عشر مرات شرح روایت است از داود بن فرقد برادرش یزید یا عبد الحمید یا عبد الرحمن که شهاب پسر
عبد ربه طلب کرد از من برادران که سؤال کنیم امام جعفر صادق علیه السلام را و گفت مرا که بگو امام را که بدرستی که زنی
میترساند مرا در خواب در شب پس چون گفتم آنرا امام گفت که بگو شهاب را که بسازد برای خود آلت تسبیح را و تکبیر
کن الله تعالی را سی و چهار تکبیر و تسبیح کن الله را سی و سه تسبیح و حمد کن الله را سی و سه بار و بگو ده بار آنچه مذکور شد
در حدیث اول باب سی و نهم با نقصان و بعضی الفاظ و زیادتی بکنه و ملوک الله تعالی است و اگر گفتن شدن شب و روز
بمعنی که فاعل موجب ثبت و فعل آن بکر مختار مستقل بقدرت است هشتم متن عن معویة بن وهب عن ابی

اجعل م

عبد الله علیه السلام قال شکوت الیه ابنی لیلة فقال یا ابه ارید ان انام فقال یا بنی قل اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا صلی الله علیه وآله عبده ورسوله اعوذ بعظمة الله واعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله
واعوذ بجلال الله واعوذ بسلطان الله ان الله علی کل شیء قدیر واعوذ بعفو الله واعوذ بغفران
الله واعوذ برحمة الله من شر السامة والهامة ومن شر کل دابة صغیرة او کبیرة بلیل او نهار ومن
شر فسقة الجن والانس ومن شر فسقة العرب والعجم ومن شر الصواعق والبرد اللهم صل
علی محمد عبدک ورسولک شرح الصواعق جمع صاعقه آوازهایی که مخافت شدید باشد و آتش
که از برای آن آید و برد بفتحتین تگرگ است ترجمه روایت است از معویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت شکایت کرد نزد او پسری که او را بود شبی پس گفت که ای پدر میخواهم که خواب کنم پس امام گفت که ای
پسرک من بگو گواهی میدهم که مستحق عبادت نیست کسی مگر الله و بدرستی که محمد صلی الله علیه وآله بنده او و فرستاده
اوست پناه میگیرم ببزرگی الله و پناه میگیرم بغلبه الله و پناه میگیرم بتوانائی الله و پناه میگیرم بتوانائی الله
و پناه میگیرم بمهربانی الله بمؤمنان از ضرر جانوران زهردار و جانوران دهشت زده و از ضرر هر چرنده و پرنده کوچک
یا بزرگ در شب یا روز و از ضرر فاسقان جن و انس و از ضرر فاسقان عرب و عجم و از ضرر صاعقها و تگرگ خداوندا
درود کن بر محمد که بنده تو و رسول تست متن قال معویة فخلط الصبی الطیب عند ذکر النبی المبارک
قال نعم یا بنی الطیب المبارک شرح فقول بعینه امری معلوم یعنی نقلت النقول از پیش خود گفتن ابی عبد الله
دیگری چون آن صبی این کلمات را در شبهای دیگر شنیده بود کلمه از دعاها را بی تغییر بخاطر خود ساخته و گفته
الصبی مرفوع و فاعل الطیب مجرور بر سبیل حکایت چون صفت رسول است و منصوب است
هر صفت بر مفعول تقول است النبی المبارک مجرور است و از کلام معویة است در تغییر از رسول الطیب المبارک مجرور
وصفت رسول است ترجمه گفت معویه که پس از پیش خود گفت آن پسر کوچک الطیب را نزد ذکر پیغمبر که
داده شده بمعنی که امام علیه السلام رسول گفت و هنوز تمام نگفته بود که آن صبی گفت رسول الطیب امام گفت
که آری ای پسرک من الطیب المبارک بمعنی که در تمام آن دعا الطیب هست چنانچه گفتی المبارک نیز هست

بخوان ای الله و پناه میگیرم بپناه الله و پناه
میگیرم بتسلط الله بر هر چیز بدرستی که الله بر
هر چیز صاحب تواناست و پناه میگیرم بگذشت
کردن الله از گناهان بنده کان و آمرزش و پناه
میگیرم م

عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَبِيتَ لَيْلَةً حَتَّى تَعَوَّذَ بِأَحَدَ
عَشَرَ حَرْفاً فَافْعَلْ قُلْتُ أَخْبِرْنِي بِهَا قَالَ قُلْ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ وَأَعُوذُ
بِسُلْطَانِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِجَمَالِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِدَفْعِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِمَنْعِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِمُلْكِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ
وَأَعُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَبَرَأَ وَذَرَأَ وَتَعَوَّذْ بِهِ كُلَّمَا شِئْتَ شرح

وَأَعُوذُ بِمَنْعِ اللَّهِ م

ان شرطیست و جزای آن محذوفست بتقدیر فعل تبیت با جنقطه و یاء دو نقطه در پس و تاء دو نقطه در
بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب از افعال ناقصه است بمعنی دخل فی اللیل و مراد اینجا خواب کردن در شب است
چنانچه دلالت میکند بران جزاء این باب بلفظ منصرب بر ظرفیت است حتی برای استثنا است تعوذ بحرف
عین بی نقطه و ذال با نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل است و میتواند بود که دوم بصیغه امر حاضر باب تفعل
باشد بادر باحد برای آلت است الحرف بفتح حاء بی نقطه و سکون را بی نقطه واحد حروف تهجی و اینجا استعاره شده
برای سخن مختصر **بیان** روایتست از مفضل بن عمر گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که اگر توانی که خواب
شب نکنی در هیچ شبی مگر آنکه پناه بگیری بیازده سخن مختصر پس بکن آن را گفتم که خبر ده مرا بآن یازده سخن گفت بگو
اول پناه میگیرم بر بی همتایی الله **دوم** و پناه میگیرم بتوانایی الله **سوم** و پناه میگیرم ببزرگی الله **چهارم** و پناه میگیرم
بتسلط الله بر همه چیز **پنجم** و پناه میگیرم به نیکی الله باهر کس بقدر استحقاق او **ششم** و پناه میگیرم بدفع الله
از بعضی از مؤمنان بسبب بعضی دیگر چنانچه گفته در سوره بقره که ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض و بیان شده
در سیم کتاب الایمان والکفر **هفتم** و پناه میگیرم بمنع دادن الله چیزی را بکسی که مستحق آن نیست مثل اینکه اهل
خذلان را توفیق نداده **هشتم** و پناه میگیرم بفراهم آوردن اسماء حسنی الله چنانچه بیان شد در شرح حدیث
باب چهل و ششم **نهم** و پناه میگیرم باستقلال او در قدرت الله **دهم** و پناه میگیرم بذات الله که انبیا و اوصیا
یازدهم و پناه میگیرم برسول الله صلی الله علیه و آله از ضرر آنچه الله تعالی آفریده و بری شد از مشابهت آن
آفریده و بسیار آفرید امام گفت که و پناه بگیری بآنچه مذکور شد هر وقت که خواستی یعنی که در غیر وقت
شب بر خواب است **دهم حس** كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ

حنیفاً الذین هو علی ملة ابراهیم حنیفا و ما انا من المشرکین **شرح** امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون
جای گرفتی در بستر خود پس بگو که ابتدا میکنم بنام الله که داشتم پهلوی راست خود را برای الله بر طریقه ابراهیم بر حالی
که خالص و مخلص باشم برای الله و نیستم از جمعی که شریک قرار میدهند با الله تعالی در حکم یا در تدبیر ملکوت آسمانها
و زمین **یازدهم حس** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَقُلْ سُبْحَانَ رَبِّ النَّبِيِّينَ
وَإِلَهِ الْمُرْسَلِينَ وَرَبِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
صَدَقَ عَبْدِي وَشَكَرَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون برخیزد یکی از شما در شب برای
نماز شب برای نماز شب پس باید که بگوید که پاکی شریک صاحب کل اختیار پیغمبران و معبود رسولان و صاحب کل اختیار
امامان مظلوم اشارتست بقول الله تعالی در سوره قصص و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
و نجعلهم الوارثین و سپاس الله راست که زنده میکند مردگان را بپیدار کردن از خواب و او بر همه چیز بغایت تواناست
بیان این که میگوید الله عز و جل با فرشتگان که راست گفت بنده من و شکرگزاری کرد ممکن نماند که میتواند بود که مراد
شکر انجام داده باشد چه آن بعض از بانست و میتواند بود که مراد این باشد که تصدیق بنده من را در وقت گفتن که بوده
در وقت شروع در نماز یا مقدمات نماز گوید **دوازدهم حس** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ مِنْ
مَنَامِكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَأَعْبُدَهُ فَإِذَا سَمِعْتَ صَوْتَ الدِّيكِ فَقُلْ
سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ **شرح** بیان سابق بودن

وَحْدَكَ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي
فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ
م

رحمت بر غضب گذشت در حدیث دوم باب سابق فاء در فاغفر برای تفریع بر اقرار بوحدانیت و اعتراف بگناه
فاء در فانه برای بیانست و ضمیر ضمیر شانست **بیان** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون برخاستی
در شب از خواب خود و نشستی در خوابگاه پس بگو که سپاس الله راست که بر گردانید بر من روح مرا که در خواب
گرفته بود تا حمد کنم او را و عبادت کنم او را پس چون شنیدی بانگ خروس را پس بگو که بغایت منزهست از هر
قبیح بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه و روح که بیان شد در کتاب الحجه در باب بیست و ششم که آن
الروح التی تسدد الله بها الائمه علیهم السلام مقدم شد رحمت تو بر غضب تو نیست مستحق عبادتی مگر تو تنها

بر کردم و نشستم بر جور کرده‌ام پس بیامرز گناهان مرا برای من چه بدرستی که نمی‌آمرزد گناهان را کسی بجز تو **اصل**

فاذا انت قمت فانظر فی آفاق السماء وقل اللهم انه لا یواری منک لیل داج ولا سماء ذات ابراج ولا ارض ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا بحر لجی تدلج بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور غارت النجوم ونامت العیون وانت الحی القیوم لا تاخذک سنة ولا نوم سبحان ربی رب العالمین واله المرسلین والحمد لله رب العالمین **شرح** آفاق

جمع افق بضم همزه و ضم و سکون فا اجزای زمینی که هر یکی نسبت بدیگری در طرفست الداجی بدال مشدده و جیم بصیغه اسم فاعل مثل الدامی و داجی باب نصر بمعنی تاریک الابراج بفتح همزه و سکون با مشدده و را و جیم جمع برج بضم با و سکون را مثل قفل و اقفال حصار و مراد اینجا سطوحیست که احاطه کرده بکواکب و آنها را جدا کرده از سایر سماوات بنابر اصطلاح شده بروج دوازده و که آنها باصطلاح فلاسفه بنابر تشبیه سطوح و دمیده که محیط آنهاست بسطوح مرجوده و مطرح که محیط بکواکب است و این اشارتست بتفسیر والسماء ذات البروج چه وجود کواکب متفرقه در آسمان و اختصاص هر کدام از آنها بوضعی و مداری و متفاوت بودن آنها از یکدیگر ظاهره و آیات باهره بر وجود محدث عالم بعنوان کن و بطلان قول فلاسفه زنادقه و بهر طریقین المهاد بکسر میم و دال مشدده جمع مهد بفتح میم و سکون ها مواضع هموار که نفس‌ها انها آسان باشد و ذکر این اشارتست بآنکه زمین کره هموار نیست و هیچ جانب آن است گویا که مانع زلزله زمین باشد چنانچه در سوره النبا الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا و پس مراد آنست که کوهها که واسطه شده در میان مواضع هموار سازنده و دور کرده از تو نیست ظلمات آنچه اشارتست بقول الله تعالی در سوره نور او کظلمات فی بحر لجی الآیه و تفسیری برای آن گذشته در کتاب لجه بضم لام و تشدید جیم بزرگ دریا تدلج بدال مشدده و جیم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال از الادلاج بسکون دال سیر در اول شب و در اینجا نقلست بدال و او و تمام الادلاج بتشدید دال مکسوره سیر در آخر شب و در این قیاس است المدلج الخائنه مصدر یا اسم فاعل از باب نصر نگاه دزدی خائن بچشم که نگاه دزدی خائن کند و هر دو محتملست اینجا و در دعا و در حدیث السنه اوانی کی از کاری چنانچه می‌آید در کتاب الشعر و در باب پنجم که باب الجلوس است و بمعنی غفلت بیهوشی

یعنی پس چون برخاستی از خوابگاه پس نگاه کن در مواضع آسمان و بگو که خدایا فیروزی از توچیزی است که نگاه بکند و نه آسمانی که صاحب کواکب است و نه زمینی که صاحب مواضع هموار است و نه تاریکیها که بعض آنها بالای بعضی دیگر است و نه دریایی که بزرگ و موج باشد شب روی می‌کنی در پیش شب رو از جمله مخلوقان تو میدانی خیانت چشمها را و آنچه را که پنهان می‌کنند در خود سینه‌ها از جمله آنکه مردان دیگر نمیدانند یا از جمله مضمون‌ها که صاحبان آن سینه‌ها خود را از آن بیکیا نشده و از خود پنهان میکنند چنانچه گفته در سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل فرو رفتند ستارگانی که در اول شب بنظر در می‌آمدند و خوابیدند چشمهای خلایق که در اول شب بیدار بودند و تو زنده ایستاده و بکار سازی خلایقی میکنی و ترا نمیگیرد نه خواب و نه خواب تمام از جهت نقصان و قبیح منزه بودن خود ایشان صاحب کل اختیار من که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست و معبود بحق رسولانست و سپاس مر الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست **سیزدهم** **اصل** کان ابو عبد الله علیه السلام اذا قام من آخر اللیل یرفع صوته حتی یسمع اهل الدار و یقول اللهم اعنی علی هول المطلع و وسع علی ضیق المضجع و ارزقنی خیر ما قبل الموت و ارزقنی خیر ما بعد الموت **شرح** یسمع بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوبست و منصوبست بان مضمره بر حتی عبارتست از رفع شنفت آن چیز و یقول مرفوع و عطف بر یرفع است الهول بفتح و سکون واو مصدر باب نصر اضطراب و مضطرب کردن و مراد اینجا مناسبت و بنا بر اول اضافه لسببیه است و بنا بر دوم اضافه بفاعلست المطلع بضم میم و فتح طا مشدده و لام مشدده که دوم منقلب از تاست و فتح لام و جیم مشدده مصدر میمی یا اسم مکان باب افتعال مشرف شدن بر قبر **یعنی** عادت امام جعفر صادق علیه السلام این بود که چون بر میخاست در آخر شب برای نماز شب بلند میکرد آواز خود را تا میشنوانید اهل آن سرا را و هر کرا باید بنماز شب و اشنیده شده بیدار باشد و آنکه و قت شده و بر خیزد بنماز و میگفت که خدایا مدد کن مرا بر اضطراب اشراف بر قبر یعنی که آن اضطراب را سهل و آسان کن بر من و گر این دعا در این وقت برای مناسبت بیان تاریکی شب و تنهایی در آن وقت و بیان تاریکی قبر و تنهایی در آن است و فراخ کن بر من تنگی خوابگاه را قبر را و روزی کن مرا بهتر آنچه پیش از مردنست و روزی کن مرا بهتر آنچه بعد از مردنست

چهاردهم

اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه رفعه قال تقول اذا اردت النوم اللهم ان امسکت نفسی
فارحمها وان ارسلتها فاحفظها شرح و روایت از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران او و راوی الی آخر رسانیده
حدیث را از امام که گفت که میگوئی چون اراده کنی خواب را که خدایا اگر نگاه داری روح مرا در این خواب یعنی
که بمیرانی پس رحم کن آنرا و اگر فرستی آنرا بسوی بدن من پس نگاهدار آنرا از معاصی و آفات
یازدهم اصل عن یحیی الحلبی عن ابی اسامة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من قرأ قل
هو الله احد مائة مرة حین یأخذ مضجعه غفر له ما قبل ذلک خمسین عاما قال یحیی فسألت
سماعة عن ذلک فقال حدثنی ابو بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ذلک وقال یا
ابا محمد اما انک ان جربته وجدته سدیدا شرح و روایت از یحیی حلبی از ابو اسامه که گفت که شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هرکه خواند سوره قل هو الله احد را صد مرتبه در وقتی که فرا گیرد خوابگاه خود را آمرزیده
شد گناهان برای او آنچه از گناهان پیش از آن شده و پنجاه سال مراد اینست که اگر عمر کسی کمتر از پنجاه سال باشد
بطریق اولی آمرزیده میشود و گفت یحیی که پس پرسیدم سماعه را از این حدیث که آیا شنیده از امام گفت باو پس سماعه
گفت که حکایت کرد مرا ابو بصیر که گفت و بگو او ابو بصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آنرا
و امام گفت که ای ابو محمد آگاه باش بدرستی که اگر تجربه کنی آنچه را که گفتم یعنی آنرا درست محکم خواهی یافت
و وجدان سداد باین روش میشود که شخصی که مؤمن باشد و پنجاه سال از زمان تکلیف او گذشته باشد مثل او هم
آثار را مکشیده باشد مثل این عمل و چون این عمل کند محفوظ شود از جمیع آن آثار زیرا که آثار ای بلای
حوادث که ... است که ... نشده چنانچه گفته در سوره شوری و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو
عن کثیر و برطرف شدن آن آثار بعد از این عمل علامت بخشایش جمیع گناهانست بسبب این عمل دوازدهم
اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اوی
الی فراشه قال اللهم باسمک احیی و باسمک اموت فاذا قام من نومه قال الحمد لله الذی احیانی
بعد ما اماتنی والیه النشور شرح النشور بضم نون و ضم شین بانقطه و سکون واو و را بی نقطه مصدر

آمرزیده

زنده شدن خلایق بعد از مردن ایشان و آن مبتدا است و الیه خبر است مقدم شده برای حصر حی روایت
از عبد الله بن میمون القداح از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که چون
قرار میگرفت در بستر خود میگفت که خدایا بنام تو زندگی میکنم و بنام تو میمیرم پس چون بر میخواست از خواب خود میگفت
که ستایش الله راست که زنده کرد مرا بعد از میرانیدن من و بسوی حق سبحانه است زنده شدن خلایق در روز قیامت
یعنی که قدرت بر آن و علم بخصوص وقت آن مخصوص او است اصل و قال قال ابو عبد الله علیه السلام من قرأ
عند منامه آیة الکرسی ثلث مرات والآیة التی فی آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
وآیة السخرة وآیة آخر السجدة وکل به شیطانان یحفظانه من مردة الشیاطین شاؤا او ابوا ومعهما
من الله ثلثون ملکا یحمدون الله عز وجل ویسبحونه ویهللونه ویکبرونه ویستغفرون الی ان ینتبه
ذلک العبد من نومه وثواب ذلک له شرح و شرح آیت شهد الله گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث اول
باب نوادر دوم که باب مولد الائمه علیهم السلام است آیة السخرة بضم سین بی نقطه و سکون خا با نقطه و را بی نقطه در
اعراف اینست ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار
یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین و آیة در و آیة السجدة منصوبست
بعطف بر مفعول قرأ و مضافست بآخر بهمزه و الف و کسر خا با نقطه و آن مضافست بالسجده و مراد آیتی است که اول
آن متصلست بجز آخر سجده چنانچه مراد با آیه السجده آیتی است که آخر آن متصلست بجز اول سجده و الف لام السجده برای
عهد خارجی است مثل سوره سجده و مراد سجده واجب در سوره ایست که بعد از سوره لقمانست و نیز خواندن آن سجده
که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون شاؤا او ابوا جمله شرطیه است نزد بعضی نحاة
بجهه بیان شاؤا او ابوا و جمله حالیه است نزد بعضی دیگر که شرط ملکشد در حال معنی قصد را نه و ظاهر ... بعضی
و گفت ابن القداح که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هرکه خواند نزد خواب خود آیة الکرسی را که مذکور شد در شرح
چهارم سه بار و آیتی که در سوره آل عمرانست شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز
الحکیم و آیه سخره را و آیت بعد از سجده را از سوره الم تنزیل الکتاب موکل شده بر او دو شیطان که نگاه میدارند او را

سرکشان شیاطین خواسته اند شیاطین محفوظند آن دو شیطان را بانجا فرستاده مراد اینست که چون آن شیاطین
دو حفظ میکنند که حافظان او از چنین شیاطین شریر غضبناک میشوند با آن دو شیطان از جانب الله تعالی حکم
کرده میکنند الله عز و جل را تسبیح میکنند او را و تهلیل میکنند او را و تکبیر میکنند او را و طلب آمرزش میکنند از واقع
که بیدار شود آن بنده از خواب خود و ثواب آن همه تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار برای آن بنده است که باعث
آشنا شده باین عمل **ترجمه** آیت همراه اینست که گواهی داده الله بغضب شواهد ربوبیت در آسمانها و زمین و ما بینهما
برانگیختن اینست که نیست مستحق عبادتی یعنی حاکمی در حلال و حرام از پیش خود که پیروی او باید کرد و گواهی
بران ملائکه بانزال قرآن معجز که بیان کل شیء است بان که گاهی اضافه و تشتت بهمین حکم اند خود رایی و اختلاف
از روی ظن و گواهی داده اند بران صاحبان علم باحکام الهی و متشابهات قرآن بر عمل کرده و اکنند و جمیع مسایل محکمه
منصوب بمیزان عمل کرده محکمات قرآنست و آن نهی از خود رایی و اختلاف از روی ظنست یعنی که صاحبان
علم در هیچ مسئله اختلاف بر پیروی ظن نداشته باشند که عالم بجمیع مسایل و متشابهات باشند زیرا که این علم قرآن
و صاحبش بر هرکه جهت نیست مستحق عبادتی گراو هی نگشت بمعنی که حساب میکنند هر که شریک شود با او در حکم
از پیش خود بعنوان اصرار رعایت کند مصلحت بمعنی که رعایت حرمت خود را او ضمن او و خطه و گاهی
معجزه امام معجزه وحی صریح کرده که غالب معارضات و ممیزه و وحی انکار نباشد تا فایده الحکیم و استحقاق ثواب
و عقاب بران مترتب شود و معنی تمام نکرد این تقریر بنا بر اینست که فاعل حال شده ذو العلم که معطوف است بر ملائکه **سوم**
حسن عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَقْرَأُ آخِرَ الْكَهْفِ عِنْدَ النَّوْمِ إِلَّا تَيَقَّظَ فِي السَّاعَةِ
الَّتِي يُرِيدُهَا **شرح** تیقظ بیا و ظا و قاف و ظا بتقدیم مشدده مضارع معلوم باب حسن است و معلوم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست هیچ کس که بخواند آخر سوره کهف را نزد خواب خود
که قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا
مگر که بیدار میشود در آن ساعت که قصد میکند **چهارم حسن** قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَرَادَ شَيْئاً
مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ وَأَخَذَ مَضْجَعَهُ فَلْيَقُلِ اللّٰهُمَّ لَا تُؤْمِنِّي مَكْرَكَ وَلَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ

أَقُومُ سَاعَةَ كَذَا وَكَذَا إِلَّا وَكَّلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكاً يُنَبِّهُهُ تِلْكَ السَّاعَةَ **شرح** مستثنی منه در الا وکل محذوفست
عدد یا قال الا وکل الله عز و جل است قوم بمعنی قصد و قیامست **یعنی** گفت نبی صلی الله علیه و آله که کسی قصد کرد
چیزی از شب خیزی را و در گرفت خوابگاه خود را پس بگوید که خدایا ایمن مکن مرا از مکر تو که بکنی عقوبت
با وجود معاصی ایشان تا باعث خود پسندی ایشان نشود و فراموش مساز مرا یاد تو یعنی یاد ربوبیت تو که
مصداق آن پیروی محکمات قرآن و امام عالم بجمیع احکام و ترک خود رایی است و مگردان مرا از جمله غافلان از ذکر
تو انشاء الله آیت سوره اعراف که مذکور شد در حدیث پنجم باب سیم قصه میکنم که بر خیزم ساعت چنین و چنین
یا ایشان گفت مگر آنکه موکل کرده است عز و جل به او فرشته را که بیدار کند او را در آن ساعت
که قصد کرده **باب پنجاهم اصل باب الدعاء إذا خرج الإنسان من منزله** **شرح** این باب بیان دعاست
چون بیرون آمده آدمی از منزل خود و در این باب دو حدیث است **اول حسن** عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ حِينَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى الْبَابِ فَقُلْتُ إِنِّي رَأَيْتُكَ تُحَرِّكُ
شَفَتَيْكَ حِينَ خَرَجْتَ فَهَلْ قُلْتَ شَيْئاً قَالَ نَعَمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ قَالَ حِينَ يُرِيدُ أَنْ
يَخْرُجَ اللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ ثَلَاثاً بِاللّٰهِ أَخْرُجُ وَبِاللّٰهِ أَدْخُلُ وَعَلَى اللّٰهِ أَتَوَكَّلُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللّٰهُمَّ افْتَحْ لِي
فِي وَجْهِي هَذَا بِخَيْرٍ وَاخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ وَقِنِي شَرَّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ لَمْ يَزَلْ فِي ضَمَانِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَرُدَّهُ اللّٰهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ **شرح** قال بی تخرج جواب
حالیست یا صفت موضحه او یا استئناف لم یزل جزای اذا خرج است **یعنی** روایتست از ابو حمزه که گفت که دیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را که حرکت میداد دو لب خود را وقتی که اراده کرد که از منزل خود بیرون آید و او ایستاده
بود بر در منزل که میان درون و بیرونست پس گفتم او را که به درستی که من دیدم ترا که حرکت میدادی دو لب خود
وقتی که بیرون آمدی از درون منزل پس آیا گفتی چیزی را گفت که آری به درستی که آدمی چون بیرون آید از منزل خود
بر حالی که گفت وقتی که اراده میکند که بیرون آید از منزل خود که الله اکبر است سه بار و بوسیله کبریای الله تعالی
بیرون میروم و بوسیله کبریای الله تعالی داخل میشوم و بر الله تعالی توکل میکنم سه بار خدایا بگشا کن برای من در راه

از فاعل یخرج مقدر یعنی قال حالا که حضرت صادق و مراد
اخذ برای استیناف بیانی است

من که برخیزم و در دم بخیزم تنها کن برای من بخیر و نگاه دار مرا از شر هر چیزی و بیان این که ذکر کرده شد آنکه هر چیزی را
بمعنی که جمیع حیوانات در قبضه قدرت تست پس بدرستی که صاحب کل اختیار من توکلت بر او کرده است
از جمله را بجهتها بمعنی که تو مانع آنکه در راه است حفظ میکند از آنچه شر ایشان در اوست و غضب ایشان میکند
آنچه را اگر چه از ایشان در اوست مانند کسی که توکل کند بر راهی تا حال آن را از ضرری رسد و طلب خود رسیده
همیشه در حفظ الله عز و جل میباشد و وقتی که بر گرداند الله عز و جل او را سوی مکانی که بود در آن مکان دوم حدیث
عن أبي حمزة قال أتيت باب علي بن الحسين عليه السلام فوافقته حين خرج من الباب فقال بسم الله آمنت
بالله وتوكلت على الله ثم قال يا أبا حمزة إن العبد إذا خرج من منزله عرض له الشيطان فإذا قال
بسم الله قال الملكان كفيت فإذا قال آمنت بالله قالا هديت فإذا قال توكلت على الله قالا
وقيت فيتنحى الشيطان فيقول بعضهم لبعض كيف لنا بمن هدي وكفي ووقي قال ثم قال اللهم إن
عرضي لك اليوم ثم قال يا أبا حمزة إن تركت الناس لم يتركوك وإن رفضتهم لم يرفضوك قلت
فما أصنع قال أعطهم من عرضك ليوم فقرك وفاقتك شرح مراد بالشیطان جنس شیاطین است و لفظا
مرجع ضمیر بعضهم است و العرض بکسر عین بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و ضاد با نقطه آنچه کسی آن مجروح تواند شد یعنی
کند یعنی اینست که برای رضای تو از عرض خود گذشتم و کرده ام عرض مرا شناسند و مذمت کنند
صبر میکنم مناسب مضمون ان ترکت تا آخره گذشت در کتاب الروضه در اواخر حدیث اول پیش از خطبه الطالب
رفضتهم برا بی‌نقطه و فا و صاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است الرفض بفتح را و سکون فا ترک
دادن و نصب اف و [illegible] روایت است از ابو حمزه گفت که آمدم بخانه امام زین العابدین علیه السلام
پس موافق افتادم با او وقتی که بیرون آمد از در خانه پس گفت که ابتدا میکنم بنام الله ایمان آوردم به الله و توکل کردم
بر الله بعد از آن امام گفت که ای ابوحمزه بدرستی که بنده چون بیرون آید از منزل خود سر راه میگیرد برای او
جنس شیاطین پس چون گفت که بسم الله گفتند دو فرشته که کفایت او بنده کرده شدی پس چون
گفت که ایمان آوردم به الله آن دو فرشته گفتند که راه نموده شدی پس چون گفت که توکلت علی الله آن دو فرشته

کیف

شیاطین

که نگاه داشته شدی از شر شیطان پس دور میشود جنس شیاطین پس میگوید بعض آن شیاطین برای
بعضی دیگر که چگونه معامله برای ما باشد با کسی که راه نموده شد و مهمات او کفایت کرده شد و نگاه داشته شد از شر
ابو حمزه گفت که بعد از آن امام گفت که خدایا عرض من برای تست امروز تا روز قیامت تسلیم من کنی بعد
از آن امام گفت که ای ابوحمزه اگر واگذاری مردمان مخالف را وا نمیگذارند ترا بمعنی که اگر ساکت باشی از گفتگوی
ایشان ساکت نمیشوند از گفتگوی تو بمعنی که غیبت تو و بهتان بر تو میکنند و قصد آزار تو میکنند و اگر معاشرت
با ایشان نکنی معاشرت میکنند با تو گفتم که پس چه کار کنم گفت که بده بایشان چیزی از جمله عرض خود برای روز نیازمندی
و کمال احتیاج خود روز قیامت مراد اینست که ترک معاشرت ایشان کن و ساکت باش از گفتگوی ایشان
هر چند که ایشان غیبت و بهتان بعض عرض ترا برند سیوم حدیث عن أبي حمزة قال استأذنت على
أبي جعفر عليه السلام فخرج إلي وشفتاه تتحركان فقلت له فقال أفطنت لذلك يا ثمالي قلت نعم
جعلت فداك قال إني والله تكلمت بكلام ما تكلم به أحد قط إلا كفاه الله تعالى ما أهمه من
أمر دنياه وآخرته قال قلت له أخبرني به قال نعم من قال حين يخرج من منزله بسم الله حسبي الله
توكلت على الله اللهم إني أسألك خير أموري كلها وأعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة
كفاه الله ما أهمه من أمر دنياه وآخرته شرح روایت است از ابو حمزه ثمالی گفت که طلب رخصت دخول
بمجلس امام محمد باقر علیه السلام کردم پس بیرون آمد سوی من و دو لب او حرکت میکرد پس گفتم او را بمعنی که
گفتم که ادراک کردم دو لب تو حرکت میکرد پس گفت که آیا فطانت و زیرکی در یافتی از آن ای ثمالی مراد استفهام حقیقی
نیست بلکه مراد اینست اظهار فطانت بمعنی طلب و عدم غفلت از دست گفتم که آری قربانت شوم امام گفت
که بدرستی که من بخدا قسم که سخن گفتم سخنی که سخن نگفت آن سخن هرگز کسی مگر آنکه ساخت برای او الله تعالی هر چه را که
فکر انداخته او را از کار دنیای او و آخرت او ابوحمزه گفت که گفتم او را که خبر کن مرا به آن سخن گفت که آری خبر
میکنم هر که گفت وقتی که بیرون می آید از منزل خود که ابتدا میکنم بنام خدا بس است مرا الله
توکل کردم بر الله خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو خیر کارهای خود را همگی آنها و پناه میگیرم بتو از رسوائی دنیا و عذاب آخرت

آخرت ساخت برای او الله تعالی هرچه اگر بگذرد اندیشه‌ها و سازگار دنیای او و آخرت او چهارم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال من قال حین یخرج من باب داره اعوذ بما عاذت به ملائکة الله من شر هذا الیوم
الجدید الذی اذا غابت شمسه لم یعد من شر نفسی و من شر غیری و من شر الشیاطین و من شر
من نصب لاولیاء الله و من شر الجن و الانس و من شر السباع و الهوام و من شر رکوب المحارم
کلها اجیر نفسی بالله من کل شر غفر الله له و تاب علیه و کفاه الهم و حجزه عن السوء و عصمه من
الشر شرح ضمیر مستتر در لم یعد راجع بالیوم است من شر نفسی آخر بدل الفصل من شر هذا الیوم است نصب بفتح
نون و سکون صاد و بفتحها هر دو آمده مصدر باب ضرب و داشتن دشمنی برای کسی اولیاء الله مانند دوستان
الهوام جمع هامه جانورانی که آزار رسانند و آزار زند کسی را گزیدن و مانند آن حبس روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که هر که گفت وقتی که بیرون آمد از در سرای خود که پناه میگیرم بآنچه پناه گرفتند بآن فرشتگان الله تعالی
از شر این روز تازه که چون فرو رفت آفتاب آن برنگشت آن روز از شر خودم و از شر غیر خودم و از شر دیوان
و از شر هر که دارد دشمنی با دوستان الله تعالی و از شر پریان و آدمیان و از شر درندگان و جانوران
ضرر رسانند و از شر ارتکاب محرمات همگی پناه میدهم خودم را به الله تعالی از هر شر بخشایش کرد الله تعالی برای
او و بازگشت رحمت کرد برای او و همسازی او کرد و در پرده کرد او را از بد و نگاه داشت او را از شر هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خرجت من منزلک فقل بسم الله توکلت علی الله لا حول و لا
قوة الا بالله اللهم انی اسألک خیر ما خرجت له و اعوذ بک من شر ما خرجت له اللهم اوسع
علی من فضلک و اتمم علی نعمتک و استعملنی فی طاعتک و اجعل رغبتی فیما عندک و توفنی علی
ملتک و ملة رسولک صلی الله علیه و آله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون بیرون
آمدی از منزل خود پس بگو که بیرون آمدم بنام الله تعالی توکل کردم بر الله تعالی نیست گردیدن خودم کسی را از کاری
و نه قوت خودم کسی را در کاری مگر بوسیلهٔ کبریای الله تعالی خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو خیر آنچه را که بیرون آمدم
برای آن و پناه میگیرم بتو از شر آنچه بیرون آمدم برای آن خدایا وسعت ده بر من از فضل رحمت تو و تمام کن

نعمت ترا و بکار دار مرا در فرمان برداری خود و بگردان رغبت مرا در ثوابی که نزد تست و بمیران مرا بر دین تو و دین
رسول تو صلی الله علیه و آله که اسلام است ششم اصل عن ابی خدیجة قال کان ابو عبد الله علیه السلام
اذا خرج یقول اللهم بک خرجت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت اللهم بارک لی فی یومی
هذا و ارزقنی فوزه و فتحه و نصره و طهوره و هداه و برکته و اصرف عنی شره و شر
ما فیه بسم الله و بالله و الله اکبر و الحمد لله رب العالمین اللهم انی قد خرجت فبارک لی فی خروجی
و انفعنی به قال و اذا دخل فی منزله قال ذلک شرح روایت است از ابو خدیجه گفت عادت امام جعفر صادق
علیه السلام این بود که چون بیرون می آمد از منزل خود میگفت که خدایا بوسیلهٔ کبریای تو بیرون آمدم و برای تو اطاعت
کردم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم خدایا برکت ده برای من در این روز من و روزی کن مرا مطلب
در این روز و گشودن کار را در این روز و یاری کن مرا در این روز و راه یافتن بحق در این روز و برکت در این
روز و دفع کن از من شر این روز و شر آنچه را که در این روز است بیرون آمدم بنام الله تعالی
و بوسیلهٔ کبریای الله تعالی و الله تعالی بزرگتر است از اینکه صفت کرده شود و با همه حمد مخصوص و سپاس الله تعالی
که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خدایا بدرستی که من بتحقیق بیرون آمدم چنانچه گفتم پس برکت ده برای من
در بیرون آمدن من و نفع رسان مرا در بیرون آمدن ابو خدیجه گفت که و چون داخل میشد در منزل خود میگفت
آنرا بعینه که این مضمون است میگفت با اندک تغییری مثل اینکه بجای خرجت میگفت که دخلت هشتم اصل عن الرضا
علیه السلام قال کان ابی علیه السلام اذا خرج من منزله قال بسم الله الرحمن الرحیم خرجت بحول الله و قوته
لا بحول منی و لا قوتی بل بحولک و قوتک یا رب متعرضا لرزقک فأتنی به فی عافیة شرح
با در بحول برای سببیت است الحول بمعنی گردیدن کسی از کاری و اضافه آن بسوی الله اضافه مصدر بسوی سازنده
آنست و برین قیاس است و قوته و نظایر آنها و گزاردن برای مبالغه در رد مذهب معتزله است که میگویند
ابن المفوضه میگویند که افعال عباد در تحت قضا و قدر الهی نیست و عباد مستقلند در قدرت بر افعال خود التعرض
مصدر باب تفعل عرض کردن کسی خود را بر چیزی بمعنی اینکه خود را در برابر آن چیز در آورده باشد تا واقع شود

تا مرتبه همه جزای او است و مضمون این حدیث نزدیک بمضمون حدیث سوم است تفاوت اینست که در سوم
آیة الکرسی مذکور بود و در اینجا آیت الکرسی اینست الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات
وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه
السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم حدیث دوازدهم مرسل عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا خرجت
من منزلک فی سفر او حضر فقل بسم الله آمنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول ولا قوة
الا بالله فتلقاه الشیاطین فتنصرف والملائکة تضرب وجوهها وتقول ما سبیلکم علیه وقد سمی الله وآمن
به وتوکل علیه وقال ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله شرح ما شاء الله یعنی بتقدیر ما شاء الله کائن است
فاء در فتلقاه برای بیانست و ضمیر غائب منصوب راجع بقائل این کلامست و مبنی بر التفات از خطاب بغیبت
برای اشارت باینکه آنچه مذکور میشود مخصوص مخاطب نیست بعضی روایت از امام رضا علیه السلام از امام
موسی کاظم علیه السلام کرده که گفت که چون بیرون آمدی از منزل خود خواه در سفر باشی و خواه در حضر باشی پس بگو که بنام
خدا ایمان آوردم بخدا توکل کردم بر خدا آنچه خواست خدای تعالی شد نیست بجهت رسیدن عزم از کاری و قوت
عزم بر کاری مگر بمدد و کمک خدای تعالی چنان اینکه بر بخورند قائل این کلام را شیاطین برای اضلال او پیش
میگیرند ناگاه روهای شیاطین را چنانچه کسی بر روی دیگری زند ملائکه گردان شود و ملائکه میگویند شیاطین
که چیست راه و تسلط شما بر او و حال آنکه نام برد خدای تعالی را و مومن شد باو و توکل کرد بر او و گفت که آنچه خواست
خدا شد و نیست گردیدن از فعلی و نه قوت عزم فعلی مگر بخدای تعالی باب پنجاه و دوم مرسل باب الدعاء قبل الصلوة
شرح این باب بیان دعاست پیش از شروع در نماز و در این باب شش حدیثست اول مرسل کان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه یقول من قال هذا القول کان مع محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله اذا قام من قبل
ان یستفتح الصلوة اللهم انی اتوجه الیک بمحمد وآل محمد واقدمهم بین یدی صلواتی واتقرب
بهم الیک فاجعلنی بهم وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین مننت علی بمعرفتهم فاختم لی
بطاعتهم ومعرفتهم وولایتهم فانها السعادة اختم لی بها فانک علی کل شیء قدیر شرح مشار الیه هذا القول

فتضرب و تضرب

مجموع دو دعاست اول دعای استفتاح و دوم دعای انصراف که می آید در تتمه حدیث پس از برای مجموع ظرف است
واذا قام نیز آخر این حدیث بدل تفصیل قال هذا القول است و ضمیر مستتر در قام راجع بمن است ظاهر اینست که
مراد باستفتاح صلوة تکبیر احرام باشد که پیش از آن شش تکبیر مستحب است و موافق این معنی می آید در کتاب الصلوة
حدیث اول باب هفدهم که باب النوادر است و مصنف رحمه الله تعالی همین دعا را مذکور میکند در کتاب الصلوة
در حدیث سوم باب القول عند دخول المسجد که باب بیست و دوم است القمی قد یعقل به قال است که محمد وقت
بعد یر اذا قام من قبل ان تستفتح قال العالم یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه میگفت که هر که گفت این سخن را باشد با محمد
و آل محمد صلی الله علیه و آله در سرای ایشان در بهشت چون ایستاد بنماز پیش از آنکه ابتدا کند نماز را خدایا بدرستی
که من رو می آورم بسوی تو بوسیله محمد و آل محمد و پیش میدارم ایشان را در پیش نمازهای خود و تقرب میجویم در مسائل نماز
پیروی فرمانهای ایشان میکنم و نزدیکی میجویم بوسیله ایشان بسوی تو پس بگردان مرا بوسیله ایشان نزد تو خوش رو
در دنیا و آخرت و از جمله مقربان که محمد و آل محمد اند در بهشت چنان آنکه بتوفیق خود منت گذاری بر من بشناخت
امامت ایشان پس ختم کن برای من عمر مرا بفرمان برداری ایشان و شناخت امامت ایشان و دوستی ایشان
چه بدرستی که آنها که مذکور شد و بس سعادتست نه مال و جاه و دنیا ختم کن برای من عمر مرا بآنها که مذکور شد چه
که تو بر هر چیز غالب توانایی پس بیزار که این توفیق کرامت کنی مرا مرسل ثم تصلی فاذا انصرفت قلت اللهم
اجعلنی مع محمد وآل محمد فی کل عافیة وبلاء واجعلنی مع محمد وآل محمد فی کل مثوی ومنقلب اللهم
اجعل محیای محیاهم ومماتی مماتهم واجعلنی معهم فی المواطن کلها ولا تفرق بینی وبینهم انک علی
کل شیء قدیر شرح ثم تصلی بصیغه غائب میتواند بود و بصیغه مخاطب میتواند بود و بعنوان التفات از غیبت بخطاب
و این جمله عطف بر اذا قام من قبل ان یستفتح الصلوة است بنابر آنکه تتمه کلام امیر المؤمنین است فاذا انصرفت
قلت مشتمل بر التفات از غیبت بخطاب و عطف است بر اذا قام و معنی اینست که چون انصرف قال اللهم اجعلنی
تا آخر هر یک از مثوی و منقلب مصدر میمی است و اسم مکان میتواند بود و هر یک از محیی و ممات نیز مصدر میمی است
یا اسم مکانست یعنی اعمال و اعتقادات که در آن زندگی میشود و بآن مردن واقع میشود مرسل بعد از آن نماز میکند بجا

چون فارغ شدی گفتی که خدایا بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر فرودی و مصیبت و بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر
ایستادن و حق و در هر گرویدن خدایا بگردان زندگی مرا مانند زندگی ایشان و مردن مرا مانند مردن
ایشان و بگردان مرا با ایشان در محلهای وطن ایشان در بهشت همگی آشنا و جدایی مکن میان من و میان ایشان
مگر بدرستی که تو بر همه چیز نهایت توانایی **دوم اصل** عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ تَقُولُ قَبْلَ دُخُولِكَ
فِي الصَّلَاةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أُقَدِّمُ مُحَمَّداً نَبِيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي وَأَتَوَجَّهُ بِهِ إِلَيْكَ
فَاجْعَلْنِي بِهِ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتِي بِهِ مُتَقَبَّلَةً وَذَنْبِي بِهِ
مَغْفُوراً وَدُعَائِي بِهِ مُسْتَجَاباً يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **شرح** روایت از بعض یاران ما راوی بالا برده سند
حدیث را تا امام که روایت از او دست گفت میگویی پیش از داخل شدن نماز که خدایا بدرستی که من پیش میدارم
محمد پیغمبر ترا صلی الله علیه وآله پیش حاجت خود و روانه میشوم بوسیله او در مطلب خود پس بگردان مرا بوسیله
او خوش شده در دنیا و آخرت و از جمله مقربانی که با او در بهشت خدایا بگردان نمازهای مرا بوسیله مقرون
بعنایت مقبول و گناه مرا بوسیله مقرون آمرزیده و دعای مرا بوسیله مقرون مستجاب ای جمیع رحم کنندگان
سیوم اصل شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ قَبْلَ التَّكْبِيرِ وَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تُؤْيِسْنِي
مِنْ رَوْحِكَ وَلَا تُقْنِطْنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تُؤْمِنِّي مَكْرَكَ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ
قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا سَمِعْتُ بِهَذَا مِنْ أَحَدٍ قَبْلَكَ فَقَالَ إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ عِنْدَ اللَّهِ الْيَأْسَ مِنْ
رَوْحِ اللَّهِ وَالْقُنُوطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَالْأَمْنَ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ **شرح** تؤیسنی بهمزه و یای دو نقطه در پایین
و همزه و سین بی نقطه بصیغه مخاطب از باب افعال است تقنطنی بسکون همزه و کسر میم و تشدید نون بصیغه مخاطب از
باب افعال ... از سوره اعراف ... معنی یأس از روح است و قنوط از رحمت است و امن
از مکر است بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح احادیث باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است
اینکه یأس ... و قنوط ... و عطف ...
دو وجهست ... روح ... و در رحمت ... و مغفرت ... روح ...

یعنی حاضر شدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و رو بقبله کرد پیش از تکبیر اول اذان و گفت که خدایا ... مکن مرا
از بخشش تو ... مکن مرا از بخشش تو ... مکن مرا از فریب ... بدرستی که ...
جمع ... از فریب ... که ... زیانکاران گفتم که ... نشنیدم این دعا را هیچکس
از تو پس گفت که بدرستی که از جمله بزرگترین گناهان کبیره است نزد ... امید شدن ... رحمت ...
شدن از بخشایش ... و خاطر جمع شدن از فریب ... **باب پنجاه و دوم اصل باب الدعاء في ادبار الصلوات**
شرح این باب بیان دعاست در عقبهای نمازها و در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنَ الزَّوَالِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ
بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ
وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَبِكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْغَنِيُّ عَنِّي وَبِيَ الْفَاقَةُ إِلَيْكَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ إِلَيْكَ أَقَلْتَنِي
عَثْرَتِي وَسَتَرْتَ عَلَى ذُنُوبِي فَاقْضِ الْيَوْمَ حَاجَتِي وَلَا تُعَذِّبْنِي بِقَبِيحِ مَا تَعْلَمُ مِنِّي فَإِنَّ عَفْوَكَ
وَجُودَكَ يَسَعُنِي **شرح** فرق میان جود و کرم اینست که جود صفت عطاست و کرم صفت دوم است ...
فتح ... مانند آن ... بفتح ... و سکون ... و عطف ... مصدر باب ...
... و ... بر آمدن ... مراد ... گناهست ... معصوم ... مجهول ... اینست که ...
از خود ... ضعف **حدیث** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عادت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه این بود که میگفت چون فارغ میشد از نماز ظهر که خدایا بدرستی که من نزدیکی میجویم بسوی تو
بخشش تو و بخشایش تو و نزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله محمد بنده تو و فرستاده تو و نزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله
... و بوسیله پیغمبران ... فرستاده ... خدایا تویی بی نیاز از من و بمن است حاجت بسوی
تو تویی بی نیاز از هر چیز و منم نیازمند بسوی تو ... گناهان مرا ... پوشانیدی بر من گناهان مرا ... امروز
حاجت مرا و عذاب مکن مرا بسبب ... آنچه ... از من ... بدرستی که بخشایش تو و بخشش تو
میرسد مرا **اصل** قَالَ ثُمَّ تَخِرُّ سَاجِداً وَتَقُولُ يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَيَا أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَرُّ يَا رَحِيمُ أَنْتَ أَبَرُّ بِي

من ابی و امی و من جمیع الخلائق اقلبنی بقضاء حاجتی مجابا دعائی مرحوما صوتی قد کشفت انواع
البلایا عنی **شرح** یعنی بجای با لفظ دعا یقلط بصیغه مضارع غائب باب نصر و ضرب است یا اهل التقوی تا آخر
اشارتست بآیت سوره مدثر و ما یذکرون الا ان یشاء الله هو اهل التقوی و اهل المغفرة و مراد بتقوی گناهان یا کردن
از فساد است یا مراد گناهان خود از خلاف رضای ایشانست نظیر قرائت بعضی از آیت سوره فاطر انما یخشی
الله من عباده العلماء برفع الله و نصب العلماء و مراد این می آید در کتاب المعیشه در حدیث پنجم باب آداب التجاره که باب بیست و
چهارم است که تقوی مراد پرهیزگاری مؤمنانست و آیت برای بیان کمال کرم است بیان آنکه بعض مؤمنان را
توفیق تقوی میدهد و بعض دیگر را از ایشان که عاصیانند مغفرت میکند مناسب آنچه گذشت در کتاب التوحید
در حدیث سوم باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که باب دهم است که اول کل خبر در حدیث
ششم باب المشیئة و الارادة که باب بیست و ششم است که و ذاک انی اولی بحسناتک منک و صاحب
کشف گفته که هو اهل التقوی ای اهل ان یتقی عقابه و بیضاوی گفته که حقیق بان یتقی عقابه و این هم عطف اهل المغفرة است
و ان حلم برضی بکسر نقطه و تشدید و مراد و مضطر است اقلبنی بقاف و باء بکسر لام از باب ضرب است یا از تفضیل
برای مبالغه است و ظرف منصوبست محلا و حال مفعول اقلبنی است و در مجاب و مستجاب اینست که
اجابت داده مطلوب در دعا است و مستجاب قبول دعا است هر چند که بجز آوردن آن باشد بعث
مرحوم بصوت از قبیل مجاز است و مراد مرحوم بودن صاحب صوتست و بسبب صوت **چهل** امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بعد از آن امیر المؤمنین ای فلان سجده کنان و میگفت که ای اهل گناهان ای اکثر از فضای
اهل بخشایش کنید مؤمنان ای نیکوکار ای بخشایش کنندهٔ مؤمنان تو نیکوکاری بمن از پدرم و مادرم
و از جمیع مخلوقات برگردان مرا از حالتی که هستم بر حالی که باروا کردن حاجت من باشد مجاب باشد دعای من
بخشایش کرده شده باشد شرح و ذکر ... بر طرف کرده باشی اقسام بلاها از من **دوم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال من قال اذا صلی المغرب ثلث مرات الحمد لله الذی یفعل ما یشاء
و لا یفعل ما یشاء غیره اعطی خیرا کثیرا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گفت

چون گزارد نماز مغرب را سه بار سپاس مر خداست که میکند هر چه را که میخواهد و نمیکند هر چه را که میخواهد غیر او داده شد
خیر بسیار مراد بفقره دوم رفع اینکه کلیت در خیر بسیار عبارت از ثواب آخرتست یا فراغت دنیاست
و اختصاص این بنماز مغرب باین اعتبار است که مؤمن هر روز در کسب معاش و دعا طلبی چند پیش نهاد خاطر خود
میکند که اینها را برای خود خیر کثیر میشمرد و چون خدا تعالی بعد از آن از اینها بعض را حاصل میکند
پس چون بعد از انقضای روز و ادای عبادت فریضه اعتراف بمضمون کند حاصل میشود برای او خیر بسیار
عوض مطالب او بمعنی که ثواب این اعتراف خیر بسیار است یا بمعنی که همین اعتراف خیر بسیار است چرا که عیش
اینست که دل فارغ شود از غم بود و نبود بوسیلهٔ معرفت حق این نعمت زیرا که اگر هر چه کسی خواهد شود و عالم خراب
میشود و بخواهش حاسدان نعمت و ظالمان بمروت منتفی شد مذکر شد آنچه می آید در حدیث ششم این باب مینمود بود
که مراد بخیر بسیار این باشد که هر حاجتی که بعد از آن خواهد روا شود **سیوم اصل** عن احمد بن محمد بن خالد
عن ابیه رفعه قال تقول بعد العشائین اللهم بیدک مقادیر اللیل و النهار و مقادیر الدنیا
و الآخرة و مقادیر الموت و الحیوة و مقادیر الشمس و القمر و مقادیر النصر و الخذلان و مقادیر
الغنی و الفقر اللهم بارک لی فی دینی و دنیای و فی جسدی و اهلی و ولدی اللهم ادرأ عنی
شر فسقة العرب و العجم من الجن و الانس و اجعل منقلبی الی خیر دائم و نعیم لا یزول **شرح** روایتست از
احمد بن محمد بن خالد از پدرش بر اوی بالا برد سند حدیث را تا امام که گفت که میگوئی بعد از آنکه نماز شام
و خفتن را کرده باشی که خدایا بدست قدرت و قضا و قدر تست مقدارهای شبها و روزها و مقدارهای اعمالی
که برای نفع دنیاست و اعمالی که برای نفع آخرت است و مقدارهای مردن خلایق و زنده شدن ایشان
در شکم مادران در هر روز و هر شب و مقدارهای آفتاب و ماه باعتبار کسوف و خسوف و باعتبار حاجب شدن
ابر و حاجب نشدن و باعتبار بدر و هلال و مانند اینها در ماه و باعتبار بعد میان آفتاب و ماه و تربیع و تثلیث و
مانند اینها و مقدارهای مرد و چه بان و زنگ ایشان و مقدارهای بی نیازی و نیازمندی خدایا برکت ده برای
من در اعمال باعث نفع آخرت من و در اعمال باعث نفع دنیای من و در بدن من بصحت و طول عمر و در اهل من

داده‌اند و من عذابی و رنج که از من شده فاسقان عرب و عجم را از جن و انس و کردار ان انقلاب و رقی مرا از داد

دنیا سوی جبری که دو دست و نعمتی که بر طرف عقبه شود مراد دهشت است چهارم مسئله رفعه قال ترفع العبد

كل صلوة و هو آخذ لحيته بيده اليمنى يا ذا الجلال والاكرام ارحمني من النار ثم ترد يده

اليسرى مرفوعة بطنها الى ما يلي السماء ثم تقول اجرني من العذاب الاليم ثم تؤخر يده عن لحيته

ثم ترفع يده و تجعل بطنها مما يلي السماء ثم تقول اجرني من العذاب الاليم ثلث مرات و صل على

محمد و آل محمد و الملائكة و الروح غفر له و رضي عنه و وصل بالاستغفار حتى يموت جميع الخلائق

الا الثقلين الجن والانس شرح درین مجلس صورت دعاست یکی آنکه اول آنکه ریش را بدست راست

بگیرد و بر داشتن دست چپ و گردانیدن شکم آن بجانب آسمان دوم پیش آوردن دست را از زیر ریش

او و بر داشتن ان و گردانیدن شکم آن سوی آسمان مانند دست چپ سیوم گردانیدن شکمهای هر دو

دست سوی زمین اولا و گردانیدن شکمهای آنها سوی آسمان ثانیا من قال جملات تعدیه یعنی من برای

تضمین معنی و در کردنست بطنها جمله است الی ما یلی السماء خبر جمله است ثم تقول و نظائر ان عطف بر قال

در من قال است و بیان بصیغه مضارع بجای ماضی برای اشعار بانست که بجا آوردن بعض صورت اول

صورت ... لازم آمده دیگر آوردن هر دو صورت باقی را و اکتفا بصورت اول صحیح است و ... نبود کلام

بقول و نظائر آن عطف باشد بر ترد یده الیسری مرفوعة که حال از فاعل قال در من قال است و معنی نیست که

برفع یده الیسری اگر گوئی که این قول مقارن قول اول نیست که منفصل از انست گوئیم که ... انفصال جاری

مجرای مقارنت میشود و ... باشد ثم تؤخر شروع در بیان صورت دوم است ...

... بصیغه مضارع معلوم ... باب ضرب یا باب تفعیل شروع در بیان صورت سیوم است

بطنها ... استعمال جمع در تثنیه است نظیر آنچه می‌آید در کتاب الحیض در حدیث اول ...

فی الکاهنین ... اجزای ... گذشت در باب ... ششم

کتاب ... روح ... جبرئیل و میکائیل ...

یا عزیز یا کریم یا رحمن یا رحیم و
تقلب یده و تجعل بطنها
مما یلی السماء ثم تقول

وآل محمد است و آن نوعی از بصیرت و فهم و حفظ و عقل است که اعطای جمیع انواع آنست پس در وجود

کذا ... ذوی العقول است یعنی رعایت جانب آن بحفظ آنست ... و یا خبر بصیغه مجهول خبر من قال است

و رضی ... بصیغه مجهول است و ظرف هر دو جانب فاعل است و وصل بصیغه مجهول است ... مستتر در ...

من قال است جمیع ... استثنا از جمیع الخلائق است ... استغفار

میکنند برای او و ... یعنی این عبارت برای اشعار بکثرت ملائکه و ... جمیع جن و انس ... ملائکه است

چه غالب در استثنا اینست که ... بسیار کمتر ... مستثنی منه باشد الجن والانس ... عطف بیان

الثقلین است و اطلاق ثقل ... ثقل ... برایشان برای سنگینی ... جمعی

... روایت ... می‌گفت که هر که بجا آورد سه صورت دعا را اول آنکه گفت بعد از هر

نمازی ... ریش خود را بدست راست خود ... صاحب بزرگی و گرامی کردن ...

بخشایش کن مرا ... آتش جهنم ... گفت ... که دست چپ او بر داشته شده و دست شکم

آن سوی جانب آسمانست بعد از ان بگوید ... عذاب ... جهنم است دوم

آنکه بعد از ان ... دست راست خود را ... خود و بعد از ان ... دست راست خود را

... آن بجانب آسمان ... دست چپ شود و بعد از ان بگوید ... بخشش کننده ...

کل ... بخشایش کننده ... سیوم آنکه ... هر دو دست ... هر دو دست

بجانب آسمان ... دو دست ... بجانب آسمان ... بعد از ان ... بگوید ...

از عذاب ... بگوید ... محمد و آل محمد و ملائکه و روح ... برای

... گردانیده ... استغفار ... جمیع مخلوقات ... گرده ...

سنگین که جن و انس است خامس وقال اذا فرغت من تشهدك فارفع يديك وقل اللهم اغفر لي

مغفرة عزما لا تغادر ذنبا ولا ارتكب بعدها محرما ابدا وعافني معافاة لا ابتلى بعدها

ابدا واهدني هدى لا اضل بعده ابدا وانفعني يا رب بما علمتني واجعله لي ولا تجعله علي

وارزقنی کفافاً وارضنی به یا ربّاه وتب علیّ یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم
یا رحیم ارحمنی من النار ذات السعیر وابسط علیّ من سعة رزقک واهدنی لما اختلف فیه من الحق
باذنک واعصمنی من الشیطان الرجیم وابلغ محمداً صلی الله علیه وآله عنّی تحیة کثیرة وسلاماً
واهدنی بهداک واغننی بغناک واجعلنی من اولیائک المخلصین وصلی الله علی محمد وآل محمد
آمین **شرح** اذا فرغت من تشهد که مبنی بر اینست که سلام جزو تشهد است و متمم صلوة بر محمد و آل محمد است الفراغ
بفتح فاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه مصدر باب ضرب کردن کاری یا قطع و فصل آن بروشی که با کسی از آن
از رای دیگر نباشد المفاوضه بفتح فاء نقطه دار و دال نقطه دار مصدر باب مفاعله واگذاشتن بسوی ... بفتح یا
بکسر نقطه و سکون لام و فتح واو و الف ... لام و ... برای شفاعت ... برای ضرورت الکفاف بفتح کاف
روزی ... که با آن احتیاج بخواستن چیزی از کسی نباشد الف ... و برای سنفاثه است والکاف برای ...
حرف ... چون خفی است خصوصاً و این الف ساکنه است در وقف و در وصل می افتد گاهی ... باشد
و مکسوره است یا مضمومه است و نزد بعضی مضموم بر ... باشد ... است ... و مراد اینجا ...
که بکار برده شده در بعض آن شده و با ... متعلق ... و تحقیق آن ... شده در کتاب ...
و آن منافات ندارد با حرام بودن اختلاف در حق المخلصین بفتح لام و کسر لام جایز است **یعنی** ...
که چون فارغ شدی از تشهد آخر ... پس ... دست خود را ... بگو که خدایا ... امر ... که قطع و وصل
باشد ... و آن مغفرت گناهی ... امر ... باشد و ... بعد از آن مغفرت ... هرگز
و فراغت و ... که ... نباشد بعد از آن هرگز ... راهنمائی کن مرا ... که ... بعد از آن
هرگز ... کن مرا ای صاحب کل اختیار ... نعم کردی مرا که محکمات قرآن ... و کردن آنچه مرا
تعلیم کردی ... برای من توفیق عمل آن و ... آن ... بر من ... ترک عمل آن ... کن مرا ...
حاجت ... کن مرا ای صاحب کل اختیار ... برگشت ... کن ... عبادات مشهور ...
ای ... کل عالم ای ... ترسان ... ببخشایش کن ... کردن ... صاحب ...

از فراخی رزق تو و راهنمائی کن مرا برای آنچه اختلاف در آن شده و از جمله کار آمدن رخصت تو در کار ...
که معلوم نیست از هر طرف و برسان محمد را صلی الله علیه وآله از جانب من درود بسیار و سلامی و راهنمائی کن
براهنمائی تو و بی نیاز کن مرا ببی نیازی تو و بگردان مرا از دوستان تو که خالص کرده شده اند از شرک و ...
یا خالص کننده گان عبادت خود از شائبه ریا و مانند آن و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد مستجاب ...
متن قال من قال هذا بعد کل صلوة رد الله علیه روحه فی قبره وکان حیاً مرزوقاً ناعماً مسروراً
الی یوم القیمة **شرح** ... الیه ... **یعنی** ... که هر که گفت ... بعد از هر نمازی ...
الله تعالی روح او ... در قبرش ... و ... روزی ... داده شده ... خوشحال کرده شده تا روز قیامت **متن**
دعا قال تقول بعد الفجر اللهم لک الحمد حمداً خالداً مع خلودک ولک الحمد حمداً لا منتهی له دون ...
ولک الحمد حمداً لا امد له دون مشیتک ولک الحمد حمداً لا اجر لقائله الا رضاک اللهم لک الحمد و
الیک المشتکی وانت المستعان اللهم لک الحمد کما انت اهله الحمد لله بمحامده کلها علی نعمائه کلها حتی
ینتهی الحمد الی ما یحب ربی ویرضی **شرح** ... مصدر میمی یا اسم مکانست و در ...
خواهش و مراد ... المحامد بفتح میم اول و کسر میم دوم جمع محمده بفتح میم اول و کسر و فتح میم دوم
... اقسام حمد ... مبنی بر ضم است و گاهی ... بر کسر نیز ... باشد و ... مضاف ...
... مضاف الیه ... است و بنا بر مذهب بعضی که ... میکنند ... مصدر ...
و مصدر مضاف الیه ... **یعنی** ... گفت که ... بعد از نماز صبح که خدایا
ترا است سپاس سپاسی که ... است ... و ترا است سپاس سپاسی که آخر شدن نیست آنرا ...
شدن تو و ترا است سپاس سپاسی که ... نیست آنرا ... خواهش تو ...
در ... و ... که آنرا ... کند ... بودن ... و ترا است سپاسی ...
که مزدی نیست ... آنرا اگر ... شدن تو خدایا ترا است سپاس ... نیست ... از ظالمان ...
کرده شده خدایا ترا است سپاس چنانچه ... سپاس ... است ... سپاس ...

طلب‌لم

آن تا آنکه رسد سپاس بکمالی که دوست میدارد و صاحب کل اختیار من در آن راضی میشود **اصل** وتقول بعد
الفجر قبل ان تكلم الحمد لله ملأ الميزان ومنتهى الرضا وزنة العرش وسبحان الله ملأ الميزان ومنتهى
الرضا وزنة العرش والله اكبر ملأ الميزان ومنتهى الرضا وزنة العرش ولا اله الا الله ملأ الميزان و
منتهى الرضا وزنة العرش تعيد ذلك اربع مرات ثم تقول اسألك مسألة العبد الذليل ان تصلي
على محمد وآل محمد وان تغفر لنا ذنوبنا وتقضي لنا حوائجنا في الدنيا والآخرة في يسر منك وعافية

لا اله الا الله

شرح ملأ بکسر میم و سکون لام و همزه آنچه پر میکند چیزی را و نصب آن بر مفعول مطلق است زیرا که کلامی
غیر مصدر نایب مصدر میشود در مفعول مطلق گشته کلا و عامل آن فعلیست که مفهوم میشود از سابق مثل احمد و ادعو
یا اسبح و اکبر و اهلل و شبه اسم مکانست یا مصدر میمی است از زنه بکسر زای بی نقطه و نون بمعنی وزن و مستعمل است بمعنی
عرش شد در شرح حدیث پنجم باب سی و چهارم مشار الیه ذلک ملأ المیزان و منتهی الرضا و زنة العرش است تعید ذلک
اربع مرات از قبیل اکید است یعنی که مکرر کن یک بار که در تمجید است نکند از قبیل احسن مینمت همه با هم
بار یکگفت فی یسر بمعنی مع است **یعنی** و میگوئی بعد از نماز صبح پیش از آنکه سخن گوئی که سپاس
راست مقدار پری ترازوی عمل و آخر رضای الهی و هموزن عرش است تسبیح الله تعالی مقدار پری ترازو و آخر رضا
و هموزن عرش و منزه است مستحق عبادتی که الله مقدار پری ترازو و آخر رضا و هموزن عرش اعاده میکنی آنرا چهار بار
بعد از آن میگوئی که طلب میکنم از تو طلب بنده خوار زار این که درود کنی بر محمد و آل محمد و این که آمرزی برای
ما گناهان ما را و روا کنی برای ما حاجتهای ما را در دنیا و آخرت با آسانی که از جانب تو باشد و فراخی اشارت است
که گاهی حاجت کسی روا میشود و در آن آزار بسیار میکشد چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل که ویدع الانسان بالشر
دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا و نظیر این می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب صلوة الاستخاره که باب
نود و سیوم است **ششم اصل** عن محمد بن الفرج قال كتب الي ابو جعفر ابن الرضا عليهما السلام بهذا
الدعاء وعلمنيه وقال من قال في دبر صلاة الفجر لم يلتمس حاجة الا تيسرت له وكفاه الله ما اهمه
شرح بودن بهذا برای عوض است مناسب جار الدعا باسم اسنة العرش العظیم است که مذکور میشود من قال

واسعه بزرگتر از آنست که ادراک کرده شود و عقده پری ترازو و آخر رضا و هموزن عرش ر

مطلق ر

من قاله است **یعنی** روایت است از محمد بن الفرج بفتح فا و فتح را و بنقطه و جیم گفت که نوشت بسوی من امام محمد تقی
علیه السلام این دعا را و بعد از رسیدن بخدمت او تعلیم کرد مرا آن دعا را یعنی که معانی الفاظ آن و مقاصد
آن را بمن یاد داد و در بیان فایده دعا گفت که هر که گفت آن دعا را در عقب نماز صبح طلب نکرد
حاجتی اگر که میسر شد برای او و کفایت کرد الله تعالی مهم او را **اصل** بسم الله وصلى الله على محمد وآله
وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد فوقاه الله سيئات ما مكروا لا اله الا انت سبحانك
اني كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجيناه من الغم وكذلك ننجي المؤمنين حسبنا الله ونعم الوكيل
فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ما
شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله وان كره الناس حسبي الرب من المربوبين حسبي الخالق من
المخلوقين حسبي الرازق من المرزوقين حسبي الذي لم يزل حسبي منذ قط حسبي الله الذي لا اله الا هو
عليه توكلت وهو رب العرش العظيم **شرح** وافوض تا مکروا از سوره مؤمن است و اول آن تا العباد حکایت
کلام مؤمن آل فرعون است و باقی کلام الله تعالی است و ذکر آن در اینجا برای حسن طلب مضمون آنست و معنی آن
گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب نود و ششم که باب صلة الرحم است و مذکور میشود
او و نگاه داشت از ضررهای مکر و حیل که آن قوم مکر برای آن میکردند اگر چه تا آخر الامر گشته شدند لا اله الا انت
تا المؤمنین از سوره انبیاست و اول آن تا الظالمین نقل دعای یونس علیه السلام است که در شکم ماهی گفت و ظلم
کردنست که خطا کرده و در بیرون آمدن از میان قوم خود بی اذن و ملامت خود و نیز سوی ایشان بطن با نکرده
الهی منتظر توبه و ایمان آن قوم و عود او و سوی ایشان نخواهد شد و خطا اگر چه امانت مرجوحه مرفوعست اما
از انبیا مرفوع نیست بمعنی که در دنیا معاتب بآن میشوند چنانچه بیان شده در کتاب الایمان والکفر در باب
هشتم که باب فی عزان است پس جا فات بعصمت ایشان نزارد و باقی کلام الله تعالی است و ذکر آن در اینجا
برای حسن طلب مضمون آنست حسبنا تا سوء از سوره آل عمران است و اول آن نقل کلام جمعی از مجاهدانست
و باقی آن کلام الله تعالی است و ذکر آن اینجا برای حسن طلب مضمون آنست و ما شاء الله مبتداست خبر آن محذوف

بتقدیر ان شاء الله کان فقط بفتح قاف و تشدید طا بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است اقط بفتح قاف
آخر یعنی چیزی بجا آوردن و آن بریده و جدا شدن از چیزهای دیگر یعنی آن دعا نیست که بنده میکنم بنام الله و درود
فرستادن الله تعالی بر محمد و آل او و وا میگذارم کار خود را بسوی الله تعالی بمعنی که خود رایی در احکام و افعال ترک
خود میکنم و پیروی حکم الله تعالی را اختیار میکنم بدرستی که الله تعالی بیناست باحوال بندگان و نیک و بد اعمال
و نزدیک ایشان پس نگاه داشت مؤمن آل فرعون را الله تعالی از ضررهای آنچه آل فرعون مکر کرده بودند در بیان
ما نیست مستحق عبادتی مگر تو پاکی تو بدرستی که من بودم در بیرون آمدن از قوم خود از روی غضب و اراده
عدم عود بسوی ایشان از جمله ستمکاران که دعا کرده شد پس مستجاب کردیم دعای او را برای او و نجات دادیم
او را از غم و چنان نجات میدهیم مؤمنان را چون این دعا کنند پس است مرا الله تعالی و خوب وکیلست
او که گشت کرده شد بنعمتی که از جانب الله تعالی است و فضیلتی یعنی اینکه نرسید بایشان آزاری آنچه خواست
الله تعالی شد یعنی آنکه نیست بجهت عزم کسی بکاری و نه قوت عزم کسی بکاری مگر بوسیله کبریای او که
بلند مرتبه بزرگ مرتبه است آنچه خواست الله تعالی شد نه آنچه خواستند مردمان آنچه خواست الله تعالی شد هرچند
که نخواهند مردمان پس است مرا صاحب کل اختیار عوض کسانی که کل اختیار ایشان بدست دیگریست مراد از
رسان عوض روزی داده شدگان پس است مرا آنکه هست پس بوده مرا از دمی که آفریده مرا پس است مرا آ
که نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم او صاحب تخت پادشاهی بزرگست انس وقال اذا انصرفت
من صلاة مكتوبة فقل رضيت بالله ربا وبمحمد نبيا وبالاسلام دينا وبالقرآن كتابا وبفلان وفلان
ائمة اللهم وليك فلان فاحفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوقه
ومن تحته وامدد له في عمره واجعله القائم بامرك والمنتصر لدينك وأره ما يحب وما تقر به عينه
في نفسه وذريته وفي اهله وماله وفي شيعته وفي عدوه وأرهم منه ما يحذرون وأره
فيهم ما يحب وتقر به عينه واشف صدورنا وصدور قوم مؤمنين شرح بمنصوبست و زبر
وی قسم تمیز است و اصل آن رضیت برب الله بوده و بجای آن بدل و عطف بیان چنانکه

شیخ رضی رحمه الله در مبحث تمیز شرح کافیه تصریح بمثل آن کرده و در کفی به رجلا و بر این قیاس است نظایر آن
و فلان عبارت از ائمه که گذشته است مراد و در کسی نیست فلان عبارت از امام زمانست که زنده است حق
مثال اسم است یعنی جانب و تقدیر من جانب یمینه است و حذف من برای کراهت اجتماع صورت دو حرف جر
و عدم ذکر عن با لفظ برای اینست که لفظ عبارت از جانبی است بخلاف یمین چه آن عبارت از عضو است و جمله
القائم آخر دعای حقیقی نیست بلکه خبر است در صورت انشا است و مراد اینست که من راضیم بقائم بودن او
و این جمع میشود با علم بعدم قائم بودن او و با علم بقائم بودن او و نظیر اینست اللهم العن فلانا چه طلب لعن اگرچه جایز
عقوبت بخیل است ذاکر با عدم تجویز عقوبت او نیست المنتصر بفتح صاد و کسر طا خوانده شده و بقیه صیغه فاعل
و نشدید را بفتح طا بصیغه مضارع معلوم غائب باب افعال و نصب عینه است و در بعض نسخ بجای آن
و تقر به بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم و ضرب و رفع عینه است مثل آنچه بعد از انست یعنی و از ام
محمد نبی علیه السلام گفت که چون فارغ شدی از نماز واجبی پس بگو که راضی شدم باینکه صاحب کل اختیار باشد
و بمحمد که پیغمبر باشد و بدینی شریک که دین باشد و بقرآن که کتاب شریعت باشد و بفلان و فلان تا آخر ائمه که پیشوا
کرانه باشند خدایا دوست تصرف در مؤمنان از خود ایشان از جانب تو امروز فلان کس است پس نگاهدار او را
از پیش او و از پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او و از بالای او و از پایین او و دراز کن
برای او عمر او را و تطویل آن و بگردان او را ایستادگی کننده بکار تو که پر کردن زمین از عدالت و انتظار کشیده
شده برای دین اسلام تو که بعد ازین پر عدل است و بنما باو آنچه دوست میدارد و آنچه روشن میکند چشم او را در خود او
و در فرزندانش و در متعلقانش و مالش و در شیعه او و در دشمنان او و بنما بدشمنان او از جانب او آنچه که احتراز
از آن میکنند و بنما باو در آن دشمنان آنچه دوست میدارد و روشن میشود بآن چشم او و شفا ده سینه‌های
ما را و سینه‌های جمعی مؤمنان را انس قال وكان النبي صلى الله عليه وآله يقول اذا فرغ من صلواته اللهم
اغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت واسرافي على نفسي وما انت اعلم به مني
اللهم انت المقدم والمؤخر لا اله الا انت بعلمك الغيب وبقدرتك على الخلق اجمعين ما علمت الحياة

خيرا لي فأحيني وتوفني إذا علمت الوفاة خيرا لي اللهم إني أسألك خشيتك في السر والعلانية وكلمة
الحق في الغضب والرضا والقصد في الفقر والغنى وأسألك نعيما لا ينفد وقرة عين لا تنقطع و
أسألك الرضا بالقضاء وبركة الموت بعد العيش وبرد العيش بعد الموت ولذة النظر إلى وجهك و
شوقا إلى رؤيتك ولقائك من غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زينا بزينة الإيمان
واجعلنا هداة مهديين اللهم اهدنا فيمن هديت اللهم إني أسألك عزيمة الرشاد والثبات
في الأمر والرشد وأسألك شكر نعمتك وحسن عافيتك وأداء حقك وأسألك يا رب قلبا سليما
ولسانا صادقا وأستغفرك لما تعلم وأسألك خير ما تعلم وأعوذ بك من شر ما تعلم فإنك تعلم
ولا نعلم وأنت علام الغيوب **شرح** نسبت معصوم گناه را بخود باعتبار نفست که گناه مؤمنان گناه خود شمرده
و استغفار از آن میکند چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب توبه و نیز گذشت که باب ... است اعتراف
نگاه دار از معصیتی که قوت یافته بعصیان آن که نفع آن عمل برای تضمین معنی جرأت است چه عاصی بجود سبحانه جرأت
میکند بعلمک متعلق است باحینی الغیب منصوب و مفعول علمک است و اذا علمت جمله شرطیه بنا بر آنست
مثل فاستقاموا الکم مستقیموا القرة بضم و فتح قاف و تشدید راء نقطه مصدر باب علم و ضرب و روشنی چشم
بروشنی مجرب و برکت عبارت از زیاد و حسنات یا عبارت از ثواب اعمال صالحه است و برکت عبارت
از دیدن ملک الموت و مانند آنست فالمک عبارت از حضور در دیوان بزرگ قیامت من غیر ضراء
یا یکی بعض شتان ... برای شدت آزار برای حیال کمال قبول طاعات ایشان یا معرفت امام زمان
که عالم جمیع احکام بوده باشد و مانند این الضراء بفتح ضاد و بنقطه و تشدید راء و نقطه و الف ممدوده و ضر بضعفه
اسم فاعل از باب افعال برای مبالغه است اینکه گرامی مضر بصیغه اسم فاعل از باب افعال برای مبالغه است
و المهدیین بصیغه مجهول مخاطب باب تفضیلست **یعنی** امام محمد تقی علیه السلام گفت که دعای پیغمبر صلی الله علیه وآله
این بود که میگفت چون فارغ میشد از نماز خود که خدایا بیامرز برای من گناهی که پیش کردم و گناهی که پس
کردم و گناهی را که پنهان کردم و گناهی را که آشکار کردم و ستم بر خود کردم و گناهی که تو دانا تری بآن از من

یعنی

خدایا تو مقدم میکنی هر که را که مقدم داری خواهی مثل امر حق و تو مؤخر میکنی هر که را که مؤخر داری خواهی مثل جهت امام حق
نیست مستحق عبادتی مگر تو بدانستن ترغیب ما و بتوانایی تو بر مخلوقین زنده گردان مرا هر گاه که دانستی زندگی را خیر برای من
پس زنده دار مرا و بمیران مرا چون دانستی مردن را خیر برای من خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو توفیق
ترس عذاب ترا در پنهان و آشکار و توفیق سخن حق را در حالت غضب بر کسی و راضی بودن از کسی و توفیق میانه
خرجی را در نیازمندی و بی نیازی و طلب میکنم از تو نعمتی که بپایان نرسد و روشنی چشمی که بریده نشود و طلب
میکنم از تو توفیق رضا بقضا را و نفع مردن بعد از زندگی را و خنکی زندگی بعد از مردن را و لذت نظر در روی
ترا و اشتیاق سوی دیدن تو و ملاقات ترا بی ضرری که ضرر کننده باشد و بی گمراهی که گمراه کننده باشد
خدایا زینت ده ما را بزینت ایمان و بگردان ما را راه نمایان راه یافته شدگان مانند جمعی که هدایت
مردم میکنند و خود راه یافته اند که بخود را بی راه نمی بندند بگردان خدایا ما را هدایت کن ما را در جمعی که
راه نمودی ایشان را خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو توفیق عزم درستی را و توفیق ثابت بودن در کار و درستی
و طلب میکنم از تو توفیق شکر نعمت ترا و خوبی فراغت از جانب ترا و توفیق بجا آوردن حق ترا و طلب میکنم از تو
خیر آنچه را که میدانی از احوال من و پناه میبرم بتو از شر آنچه میدانی از احوال من چه بدرستی که تو میدانی احوال مرا
و نمیدانم و تو دانای غیبهایی **هشتم مسل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول جاء جبرئيل
عليه السلام الى يوسف عليه السلام وهو في السجن فقال له يا يوسف قل في دبر كل صلوة اللهم اجعل لي
فرجا ومخرجا وارزقني من حيث احتسب ومن حيث لا احتسب **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که آمد جبرئیل علیه السلام سوی یوسف علیه السلام در حالی که او در زندان مصر بود پس گفت او را ای یوسف
بگو در عقب هر نمازی که خدایا بگردان برای من گشادگی و بدر رفتنی و روزی ده مرا از جایی که گمان دارم روزی
میبرم و از جایی که گمان روزی نمیبرم **نهم مسل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال هذه الكلمات عند
كل صلوة مكتوبة حفظ في نفسه وداره وماله وولده اجير نفسي ومالي وولدي واهلي وداري
وكل ما هو مني بالله الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واجير نفسي وما

و قُل لذي و كلّ ما هو حتى برب الفلق من شرّ ما خلق الى آخرها و برب الناس الى آخرها و آية الكرسي
الى آخرها **شرح** در و برب الناس و در آية الكرسي اختصاري هست و مراد اينست كه همه را تا منتهى اينجا بخواند بگفت
و آية الكرسي الى آخرها تفسيرست از اينكه الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما في السموات و ما في
من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات
والارض و لا يؤده حفظهما و هو العلي العظيم و در وقت دعا بعد را امروز بسيتون خواند بگابت و مجرد و بسيار
بحرف جره و قول امام عليه السلام كه و آية الكرسي مويد اولست و الا ميگفت كه و بعد الله لا اله الا هو الحي القيوم الى آخرها و بر
قصد براهي در وقت دعا ميگويد آية الكرسي و شان نزول آية الكرسي مي آيد در كتاب العشرة در حديث پنجم از باب
بگم كه باب المجلس است **عيني** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هر كه گفتن اين چند كلمه را نزد هر
نمازي در عقب آن محفوظ ميشود در ذات خود و سراي خود و مال خود و فرزندان خود و اين كلمات است
پناه ميبرم خود را و مال را و فرزندانم را و متعلقان خود را و سراي خود را و هر چه را كه آن از قسمت صاحب كل
اختيار هيچ كاذب از شر آنچه آفريد بعد از آن مدد و نياز آخر سوره كه و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات
في العقد و من شر حاسد اذا حسد و از شر شب كه تاريكست چون داخل شود و چه آن وقتي است كه خود شب
نمازي كه شروع در اضلال خلايق ميكنند و از شر جوش شر بره كه و مدد و افسون ميكنند در اعتقادهاي حق پنهاني
درست و بر ميگردانند خلايق را از آنها با وجود آنكه چون و مدد بيشان خالي از علامات صدقست اند و ميكنند
مزد هست و از شر رشك خور چون رشك خورد و بعضي كه ظاهر سازد در زبان و مانند آن حسد را اشارتست بيكي
احكمت خالي از حسد نيست ليكن مومن عمل بآن نميكند و صاحب كل الجبار مردمان تا آخر سوره كه ملك الناس اله الناس
من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة و الناس پادشاه مردمان مستحق عبادت مردمان
از شر وسوسه كننده پس رونده و بعضي كه وسوسه او بعضي آوازهاي بي علامات صدقست چنانچه گفته شد و طلب
بچنگ و رعك آنكه وسوسه ميكند در سينهاي مردمان براي فسخ اعتقاد حق از جنيان و مردمان و بعضي از اينست
مستحق عبادتي گمراه شده دانسته كه كنند و بكار نخواهند گشت ميكردد و در آنكه نه خواب ميكشا دست هر چه

باعث كه يكانه است بي انباز و ترس است
فرموده حاجات اكثر آنرا اميد و نياز
شده و نبود و ابراهيم حاجي است پناه و ميرسم
خود را و مال را و فرزندان را و هر چه را
كه آن از منست

و هر چه در زمين است گفت كه شفاعت كند نزد او گناهكار را اگر رخصت دهد آنچه را كه در پيش مردمان است
و آنچه را كه در پس مردمانست و غيب است و احاطه ميكنند بچيزي از علم غيب او مگر بچيزي كه خواسته باشد و بنا
وسعي كرده باشد گنجايش كرده احاطه علم او آسمانها و زمين را و سنگين نميكند او را حفظ آسمانها و زمين از زوال و او
بلند مرتبه بزرگ مرتبه **دوم حديث** عن معوية بن عمار قال من قال في دبر الفريضة يا من يفعل ما يشاء و لا
يفعل ما يشاء احد غيره ثلاثا ثم سأل اعطي ما سأل **شرح** روايتست از معوية بن عمار كه از اصحاب امام جعفر
صادق و امام موسى كاظم عليهما السلام است گفت كه هر كه گفت در عقب نماز فريضه اي كه ميكند هر چه را كه ميخواهد و نميكند
هر چه را كه ميخواهد يكي غير او سه بار بعد از آن طلب كرد حاجت خود را داده شد آنچه طلب كرد نزديك ببعضي ازين
بيان شد در شرح حديث دوم اين باب **سيوم حديث** قال ابو عبد الله عليه السلام اذا صليت المغرب
فامسح بيدك على جبهتك و قل بسم الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم اللهم
اذهب عني الغم و الحزن ثلث مرات **شرح** تقديم غيب بر شهادت باعتبار رتبه نيست بلكه اشارتست
بحدوث عالمست چه بنا بر آن غيب بودن جميع معلومات تعالى پيش از شهادت بودن بعضي نهانست
اند و بر مستقبل الحزن بضم حاء و سكون زاي و بفتح حاء و فتح زاي آمده و كي بر ماضي و حال ثلث مرات متعلق
بآخرست متعلقست بقل آخر متعلق است باللهم آخر **عيني** گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه چون
گذاردي نماز شام را پس بمال دست خود را بر پيشاني خود و بگو كه ابتدا ميكنم بنام خدا آنكه نيست مستحق عبادتي بجز او
داناي غائب و حاضرست مهربان كل عالمست بخشاينده بر مومنانست خدايا برطرف كن از من اندوه را و اندوه
سه بار **چهارم حديث** كنت كثيرا ما اشتكي عيني فشكوت ذلك الى ابي عبد الله عليه السلام فقال الا اعلمك
دعاء لدنياك و آخرتك و بلاغا لوجع عينيك قلت بلى قال تقول في دبر الفجر و دبر المغرب اللهم
اني اسئلك بحق محمد و آل محمد عليك صل على محمد و آل محمد و اجعل النور في بصري و البصيرة في ديني
و اليقين في قلبي و الاخلاص في عملي و السلامة في نفسي و السعة في رزقي و الشكر لك ابدا ما
ابقيتني **شرح** كثيرا منصوبست بر ظرف زمان و زائده است براي ابهام و براي مبالغه كثرتست چنانچه در قليلا

برای مبالغه فقط است نزد بعضی یا شکّی بصیغهٔ متکلم وحده از باب افعال جزم کنانست یعنی بکسر نون و تخفیف
یا مفعول شکّی است و «و» عاطفه است بر لا یهلکه که صفت دعاست و میتواند بود که عطف بر دعا باشد
فیک متعلق بحق است یعنی بحقّی واجب حقّ آن استیناف است و دلالت میکند بر اینکه حق محمد و آل محمد
[illegible] تعالی است بر ایشان و واو در والشکر بمعنی مع است و ظرف اجمل است و میتواند بود که ظرف الشکر باشد
و حرف مصدریه زمانیه است مثل ما دمت حیا پس ابقیتنی یعنی زمان ابقا کنی است و ان تاکید ما است
البلاغ بفتح با بکسر [illegible] آنچه بآن اکتفا توان کرد «یعنی» بسیار درد چشم میکشیدم پس شکایت آن را
بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که آیا تعلیم نکنم ترا دعائی که برای دنیای تو و آخرت تو باشد
و کافی باشد برای درد چشم تو گفتم که بلی تعلیم کن گفت میگوئی در عقب نماز صبح و عقب نماز شام که خداوندا بدرستی
که من طلب میکنم از تو بوسیله حق محمد و آل محمد بر تو [illegible] آن حق را [illegible] حق است نزد تو [illegible] آن کس مراد است
که [illegible] طلب حاجت خود از تو طلب آن حق میکنم از تو بیان اینکه درود کن بر محمد و آل محمد و بگردان روشنی را
در چشم من و دید [illegible] دین من بینشی که مراد [illegible] اسلام و کمال اطمینان خاطر را به اسلام
در دل من و خالص کردن از ریا [illegible] عمل من بی عیب بودن [illegible] در ذات من و فراخی را در رزق من
با شکر آن فراخی رزق برای همیشه چندانکه باقی داشتی مرا «دویم اصل» حدثنی رجل من اهل الشام عن
هلقام بن أبي هلقام قال أتيت أبا إبراهيم عليه السلام فقلت له جعلت فداك علمني دعاء جامعا
للدنيا والآخرة وأوجز فقال قل في دبر الفجر إلى أن تطلع الشمس سبحان الله العظيم وبحمده أستغفر الله
وأسأله من فضله قال هلقام لقد كنت من أسوء أهل بيتي حالا فما علمت حتى أتاني ميراث من قبل
رجل ما ظننت أن بيني وبينه قرابة وإني اليوم لمن أيسر أهل بيتي وما ذلك إلا بما علمني مولاي
العبد الصالح عليه السلام «شرح» قریب بمضمون این حدیث می آید در کتاب المعیشه در حدیث چهل و ششم باب [illegible]
لله یا صفت دیگر دعاست و متعلق بجامعاست و اوجز بجیم و زای نقطه دار صیغهٔ امر از باب افعال است و عطف
بجملی است با صیغهٔ افعل تفضیل و عطف بر جامعاست سبحان الله مفعول مطلق [illegible] بسبحان الله است [illegible]

تسبیح سبحان الله است و بحمده بتقدیر و بحمده ادعو یا اسبح است و «و» برای حالیت است و از قبیل عطف جمله بر جمله است
و افادهٔ این میکند که نفی صفات ذم مجامع اثبات صفات مدح است «یعنی» حکایت کرد برای من مردی از اهل شام
که گفته میشد او را هلقام بن ابی هلقام بکسر ها و سکون لام و قاف و الف گفت که آمدم نزد امام موسی کاظم علیه السلام
پس گفتم او را که فدایت شوم تعلیم کن مرا دعائی که جمع کننده جمیع حاجتها باشد برای نفع دنیا و آخرت و
مختصر کن پس گفت که بگو در عقب نماز صبح تا آنکه آفتاب طلوع کند که پاکی نسبت میدهم خدا را از نقص و قبیح و با
این دعوت با تسبیح میکنم طلب آمرزش گناهان میکنم از الله تعالی و طلب میکنم از او که از فضل و رحمت خود انعام
کند گفت هلقام که بودم بدترین مردم از جمله اهل قبیله خود باعتبار حال تا پس خبردار نشدم از احوال خود تا این
وقت تا آنکه آمد نزد من میراثی از جانب شخصی که در جائی دیگر فوت شده بود و گمان نداشتم که میان من و میان او
خویشی باشد مراد [illegible] است که امروز بسیار [illegible] و این رسیده [illegible] از جمله مالداران قبیله خود و نیست
آن مگر بوسیله آنچه تعلیم کرد مرا امام من بندهٔ صالح علیه السلام «باب بیست و سیوم اصل باب الدعاء للرزق»
این باب دعاست برای فراخی رزق در آن دو حدیث است «اول اصل» سألت أبا عبد الله عليه السلام
أن يعلمني دعاء للرزق فعلمني دعاء ما رأيت أجلب للرزق منه قال قل اللهم ارزقني من فضلك الواسع
الحلال الطيب رزقا واسعا حلالا طيبا بلاغا للدنيا والآخرة صبا صبا هنيئا مريئا من غير كد ولا منّ
من أحد من خلقك إلا سعة من فضلك الواسع فإنك قلت واسألوا الله من فضله فمن فضلك أسأل ومن
عطيتك أسأل ومن يدك الملأى أسأل «شرح» البلاغ بفتح با [illegible] آنچه کافی باشد [illegible] الصب بفتح
صاد بی نقطه و تشدید با [illegible] آنچه فرو ریخته شود از رزق و مانند آن و تکرار برای طلب تجدد [illegible] است چنانکه
[illegible] هنیء [illegible] گوارا [illegible] بفتح و کسر نون و تخفیف یا [illegible] نقطه دار [illegible]
رزقی که زود [illegible] مریء بفتح میم و کسر را [illegible] و تخفیف یا دو نقطه [illegible] آنچه زود
رسد و گوارا باشد [illegible] الملأی بفتح میم و سکون لام و فتح
همزه و الف مؤنث ملآن بفتح میم و سکون لام و همزه و الف و نون یعنی پر [illegible] تعالی [illegible]

وانی ادرش حسنی طلب کردم از امام جعفر صادق علیه السلام که تعلیم کند مرا دعائی برای فراخی رزق پس تعلیم کرد مرا
دعائی که مذموم دعائی را اگر ترک نکنند و ترک باشد رزق را از ان دعا گفت که بگو رزقی کن مرا از نعمت تو که فراخ است
حلالست پاکیزه است روزیی که فراخ باشد حلال باشد پاکیزه باشد کافی باشد برای رفع حاجت در دنیا و برای
اعمال آخرت مثل حج و یکدیگر باشد بر من که گیر نباشد که دارا باشد بی تعبی که در تحصیل آن من برسد
و بی منتی باشد که کسی از مخلوقان تو باشد لیکن فراخی باشد از نعمت تو که فراخ است چه در پیش تو گفتی درخواست
ساکه دعا کنید الله تعالی را از زیادتی رحمت و پس از زیادتی رحمت تو طلب میکنیم و از دست قدرت تو از
نعمتهای دنیا و آخرت طلب میکنیم دوم حدیث قلت لابی عبدالله علیه السلام انی استبطات الرزق فغضب
ثم قال لی قل اللهم انک تکفلت برزقی و رزق کل دابة یا خیر مدعو و یا خیر من اعطی و یا خیر من سئل
و یا افضل مرتجی افعل بی کذا و کذا شرح استبطات بیا بعد طا و بی نقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم وحده
استفعلت الاستبطا دیر را کاهل شمردن حسنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که هر آینه من کاهل دانستم
شمردم رزق خود را پس غضبناک شد برای دلالت این کلام بر ... ناخشنودی آنحضرت را بعد از آن گفت مرا
که بگو که خداوندا بدرستی که تو ضامن شدی رزق مرا و رزق هر چرنده را اشارتست بآیت سوره هود و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها ای بهتر خوانده شده و ای بهتر کسی که عطا داده ای بهتر کسی که طلب حاجت از او کرده
و ای فاضلتر محل امید بکن با من چنین و چنین مطلب مراد اینست که هر مطلبی که داشته باشی بعد از این
کلمات طلب کن سیوم حدیث ابطا رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله ثم اتاه فقال له رسول
الله صلی الله علیه و آله ما ابطاک عنا فقال السقم و الفقر فقال له افلا اعلمک دعاء یذهب الله
عنک بالسقم و الفقر قال بلی یا رسول الله فقال قل لا حول و لا قوة الا بالله توکلت علی الحی الذی
لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره
تکبیرا فما لبث ان عاد الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله قد اذهب الله عنی السقم و الفقر
شرح الابطاء ... باب افعال ... وقصه آن چنین برای تضمین معنی تخلف است در یک بر...

و از عطای تو طلب میکنیم م

بهجی

و همچنین است باو در باستقم بذهب ... که خلیفه الهی است در زمین و چون
خلیفه کسی ... از روی خواری و عجز انکس از کاری میباشد تقیید شده بقول او من الذل و مستوا ند بود که
دال بحسنی ... باشد چنانچه گفته در سوره محمد که ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم و کبره عطف بر قول است
تکبیرا مفعول مطلق برای ... پس این فقره جزو دعا نیست بلکه امر است بگو آن کلمات که مذکور شده چنانچه
تصریح بآن می آید در حدیث سیوم باب آینده و ممکن است که امر باشد بتعظیم جدید و بعد از آنچه مذکور شده و اهتمام
و اقسام تعظیم بسیار است از انجمله آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب سیزدهم ان عاد بفتح همزه و تخفیف نون
فاعل لبث است یا فاعل لبث ضمیر مستتر راجع بحبث و ان عاد بتقدیر فی ان عاد است حسنی و بر کرده با
مذمرمی از یاران نبی صلی الله علیه و آله از او و بعد از آن آمد نزد او پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله
که چه چیز باز داشت ترا از ما پس آن مرد گفت گرسنگی و تنگدستی پس رسول علیه السلام گفت او را که آیا پس تعلیم کنم
ترا دعائی که برطرف کند الله تعالی بوسیله آن بیماری و تنگدستی را آن مرد گفت که بلی تعلیم کن ای رسول الله
رسول علیه السلام گفت که بگو که نیست گردیدن از کاری و نه رغبت در کاری مگر بوسیله الله تعالی توکل کردم
بر زنده که نمیرد و سپاس الله را است که نگرفته برای خود فرزندی که در پیش او حکم کند و ... و نبوده هرگز
او را شریکی در پادشاهی و هرگز نبوده او را ... خواری عجز یا خواری تجوز ... آن امام ...
پس احتیاج نیست ... بکنند ... تعظیم کن الله تعالی را تعظیمی ابی پس درنگ
نکرد آن مرد برگشت سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای رسول الله بتحقیق برطرف کرد الله تعالی از من بیماری
و تنگدستی چهارم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال ادع فی طلب الرزق فی المکتوبة و انت ساجد یا
خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم شرح روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که دعا کن در طلب رزق در اثنای نماز فریضه در حالی که تو در سجده باشی ای بهترین کسی
که ای بهترین کسی که از ایشان طلب حاجت کنند و ای بهترین کسی که دهنده عطا کنند روزی ده مرا و روزی ده عیال مرا از فضل
تو بدرستی که تو صاحب فضل بزرگی پنجم حدیث شکوت الی ابی عبدالله علیه السلام الحاجة و سالته ان یعلمنی

در کتاب روضه خواندن این دعا
مفید صبح و شام شد

تحت دم

دعاء فی الرزق فعلمنی دعاء ما احتجت منذ دعوت به قال قل فی صلاة اللیل وانت ساجد یا خیر
مدعو ویا خیر مسئول ویا اوسع من اعطی ویا خیر مرتجی ارزقنی واوسع علی من رزقک وسبب
لی رزقا من قبلک انک علی کل شیء قدیر شرح وانت ساجد جمله حالیه است میتواند بود که مراد تکرار دعا
در هر سجده باشد و میتواند بود که یک سجده کافی باشد هر کدام که باشد و میتواند بود که سجده دوم رکعت دوم
چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سی ام باب صد و ششم که باب شده تا ابتدا الدین است و می آید
در حدیث چهارم باب پنجاه و ششم حسنی شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از افلاس و طلب کردم
که تعلیم کند مرا دعایی برای رزق پس تعلیم کرد مرا دعایی که مفلس نشدم از آن وقت که دعا کردم به آن دعا
گفت بگو در نماز شب در حالی که در سجده باشی که ای بهتر خوانده شده و ای بهتر طلب کرده شده و ای تواناتر
هر که چیزی داده و ای بهتر امید داشته شده روزی ده مرا و فراخ کن بر من از روزی خود و بوسیله حاصل گردان
من روزی را که از جانب تو باشد یعنی که حلال طیب باشد بدرستی که تو بر همه چیز غایت توانایی سیم حسن جاء
رجل الی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله انی ذو عیال وعلی دین وقد اشتدت حالی
فعلمنی دعاء ادعو الله عز وجل به لیرزقنی ما اقضی به دینی واستعین به علی عیالی فقال رسول
الله صلی الله علیه وآله یا عبد الله توضأ واسبغ وضوءک ثم صل رکعتین تتم الرکوع والسجود ثم قل
یا ماجد یا واحد یا کریم اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة صلی الله علیه وآله یا محمد یا رسول الله
انی اتوجه بک الی الله ربک وربی ورب کل شیء ان تصلی علی محمد واهل بیته واسألک نفحة کریمة
من نفحاتک وفتحا یسیرا ورزقا واسعا الم به شعثی واقضی به دینی واستعین به علی عیالی شرح الاسباغ
بسین بی نقطه و با و غین با نقطه مصدر باب افعال کامل کردن نعمت و مانند آن تتم بصیغه مضارع مخاطب
باب افعال حالست از ضمیر مستتر در صل و زیاده محتمل است و بجا بی نقطه میتواند بود یا محمد تا کل شیء جمله معترضه است
و از قبیل التفات است در اثنای اجزای دعا در اجابت شود و تعلق است ان تصلی بصیغه مخاطب و متکلم اجزای
دعاست و مجرور و بدل اشتمال محمد است و میتواند بود که تعلق به آن تصلی بوده و ظرف متعلق باتوجه باشد نفحه

بفتح نون و سکون فا و حا بی نقطه و تا وحدت مصدر باب منع رسانیدن مشک و مانند آن بوی خوش خود را که اینجا
استعاره شده و برای نعمت داران الم بشد بمیم بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است الشعث بفتح شین
با نقطه و فتح عین بی نقطه و ثا با نقطه مصدر باب علم پراکندگی و مراد اینجا پراکنده حالست و اطلاق مصدر بر آن
برای مبالغه است و میتواند بود که مجرد صفت مشبهه باشد حسنی آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله
پس گفت که ای رسول الله بدرستی که من عیالمندم و بر من قرضی هست و بتحقیق سخت شده حال من پس تعلیم کن
مرا دعایی که بخوانم الله عز و جل را بآن تا روزی کند مرا آنچه ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر نفقه عیالم
پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که ای بندهٔ خدا وضو بساز و کامل کن وضوی خود را باشتمال بر مستحبات
وضو بعد از آن بگزار دو رکعت نماز در حالی که کامل کنی رکوع و سجود را باشتمال بر مستحبات آنها بعد از آن بگو که ای
بزرگی ای دارای بخشنده و بسوی تو روی آورم بوسیله محمد پیغمبر تو پیغمبر رحمت صلی الله علیه وآله ای محمد ای رسول
الله بدرستی که من روی آورم بوسیله تو بسوی الله که صاحب کل اختیار تو و صاحب کل اختیار من و صاحب کل
اختیار هر چیز است اینکه درود کنی بر محمد و خانه واده او و طلب میکنم از تو افاضه ای از افاضهای تو و گشادی
که آسان باشد و روزی را که فراخ باشد جمع کنم بآن پراکندگی خود را و ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر
عیالم چهارم حسن عن ابی عبد الله علیه السلام قال علم رسول الله صلی الله علیه وآله هذا الدعاء یا
رازق المقلین ویا راحم المساکین ویا ولی المؤمنین ویا ذا القوة المتین صل علی محمد واهل بیته وارزقنی
وعافنی واکفنی ما اهمنی شرح المقل بضم میم و کسر قاف و تشدید لام اسم فاعل باب افعال کم مال حسنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که تعلیم کرد رسول الله صلی الله علیه وآله این دعا را برای که ای
ای روزی دهنده مفلسان ای رحم کننده بیچارگان ای مددکار مؤمنان ای صاحب
قدرت مستحکم درود کن بر محمد و خانه واده او و روزی ده مرا و فراخی ده مرا و کفایت مهم من کن بکار رسانی من
پنجم حسن نظر ابو جعفر علیه السلام الی رجل وهو یقول اللهم انی اسألک من رزقک الحلال فقال
ابو جعفر علیه السلام سألت قوت النبیین قل اللهم انی اسألک رزقا واسعا طیبا من رزقک شرح انما

رزقک باعتبار رزقیست که مراد از رزق آنست که الله تعالی تجویز تصرف در آن کرده باشد الحلال بفتح حا مهمله و تخفیف
و مفعول اسالک است شرح نقل کرده امام محمد باقر علیه السلام سوی مردی بر علی که او میگفت که خدایا درستی
که من طلب میکنم از تو از روزی تو حلال را پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که طلب کردی قوت پیغمبران را بگو
درستی که من طلب میکنم از تو روزی را که فراخ باشد پاکیزه باشد از جمله روزی که جایز کردی تصرف در آن
بر من اشارتست باینکه حلال از جمله رزق در اصل معنی آنست که بقدر بکار آوردن قسم باشد و از اتحاد و تحلیل
و بهره و بر وزن مصدر باب تفعلست و این الفاظ چون با ذکر سعت باشد مستعمل میشود در مقام مبالغه
در کمی و مقصود آنست که الله تعالی قسم خورده که روزی هر کسی را برساند چنانچه گفته در سوره ذاریات که وفی
السماء رزقکم و ما توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون و قدر بکار آوردن قسم قوت انبیاست
چنانچه قوت پیغمبران بوده و من رزقک در کلام رجل بمعنی تبعیضی اصلی است برای حلال نهم حس قلت
للرضا علیه السلام جعلت فداک ادعو الله عز و جل ان یرزقنی الحلال فقال اتدری ما الحلال قلت
الذی عندنا الکسب الطیب فقال کان علی بن الحسین علیه السلام یقول الحلال هو قوت المصطفین
ثم قال قل اسألک من رزقک الواسع شرح اسالک من رزقک الواسع دلالت بر این میکند که راوی مرد صالحی
میگفت که اسالک من رزقک الحلال پس تقویت معنی اصلی حلال که در شرح حدیث سابق مذکور شد اینجا نیز هست
الکسب بفتح کاف و سکون سین بی نقطه و با بی نقطه مصدر باب ضرب بمعنی مال مراد اینجا مالیست که جمع کرده
شده باشد یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را که قربانت شوم دعا بکنم الله عز و جل که روزی کند مرا حلال پس
امام گفت که آیا میدانی که چیست حلال گفتم که آنچه نزد ما است در معنی حلال کسب پاکیزه است بعضی که جایز
تصرف باشد پس آن پس امام گفت که امام زین العابدین علیه السلام میگفت که حلال قوت برگزیدگانست کلمه ثم برای
توضیح این شد در شرح حدیث سابق بعد از آن امام گفت که بگو که طلب میکنم از تو از رزق تو که جایز کردی تصرف
در آن فراخ را دهم حس عن ابی عبدالله علیه السلام قال قل اللهم اوسع علیّ فی رزقی و امدد لی فی
عمری و اجعلنی ممن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری شرح و اجعلنی ممن تنتصر به اعوانا است

بقول الله تعالی در سوره توبه الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یستبدل قوما غیرکم و لا تضروه شیئا و در سوره مائده
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بگو که خدایا فراخ کن بر من در رزق من و دراز کن برای من در عمر من بطول آن و بگردان مرا
از جمعی که نصرت حاصل میکنی بایشان برای دین تو و بجای من قرار مده کسی که حال و ضد حال من باشد در اینکه
من عاصی باشم و داخل باشد برای نصرت دین تو یازدهم حس عن ابی ابراهیم علیه السلام دعا فی الرزق
یا الله یا الله یا الله اسألک بحق من حقه علیک عظیم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترزقنی العمل
بما علمتنی من معروف حقک و ان تبسط علیّ ما حظرت من رزقک شرح من معروف حقک بیان
المعروف مشهور در جمیع شرایع انبیا بخوبی و آن ضد منکر است که بمعنی بدی است در جمیع شرایع انبیا و در شانه
آن بحقک بعد بر من بعضیست که بکار آوردن و مراد اینجا جنس احکام الهی است که معلومست از محکمات قرآن
چنانچه گفته در سوره یونس و سوره نجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام
دعائی برای فراخی روزی این است یا الله سه بار طلب میکنم از تو بحق آنکه حق او بر تو بزرگست بمعنی که خود
واجب کردی که بجا آورد و سبب سازد محروم نشود آنرا که درود کنی بر محمد و آل محمد و آنرا که روزی کنی مرا عمل بانچه
تعلیم کردی مرا از مشهور حقوق تست که در قرآنست مراد بمعروف حقک محکمات قرآنست که از انسانی صریح است
پیروی ظن و دلالت صریح بر وجود امام عالم بجمیع احکام در هر زمانی و وجوب سؤال اهل الذکر هست چنانچه
در سوره آل عمران که یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و آنرا که بسط کنی بر من آنچه را منع کردی از من
از جمله رزق تو که جایز کردی تصرف مرا در آن دوازدهم حس قلت لابی عبدالله علیه السلام انا قد استبطأنا
الرزق فغضب ثم قال قل اللهم انک تکفلت برزقی و رزق کل دابة فیا خیر من دعی و یا خیر من
سئل و یا خیر من اعطی و یا افضل مرتجی افعل بی کذا و کذا شرح مضمون این مانند حدیث دوم
این بابست سیزدهم حس کان علی بن الحسین علیهما السلام یدعو بهذا الدعاء اللهم انی اسألک
حسن المعیشة معیشة اتقوی بها علی جمیع حوائجی و اتوصل بها فی الحیوة الی آخرتی من غیر ان ترفهنی

فيها فأطغى او تقتر بها علي فأشقى أوسع علي من سعة رزقك وأفض علي من سيب فضلك نعمة
منك سابغة وعطاء غير ممنون ثم لا تشغلني عن شكر نعمتك بإكثار منها تلهيني بهجته وتفتنني زهرات
زهرته ولا بإقلال علي منها يقصر بعملي كده ويملأ صدري همه أعطني من ذلك يا الهي غنى عن
شرار خلقك وبلاغا أنال به رضوانك شرح حسن بضم حا و سکون سین و بفتح حا و فتح سین نیکویی بود وجمال
هر دو یکی است معیشة منصوب و عطف بیان حسن است یا مجرور و عطف بیان المعیشة است ترفنی بتا دو نقطه
در بالا و را بی نقطه و فا بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است الاتراف دادن نعمت زیاد بر قدر حاجت کسی
اطغی بصیغه مضارع معلوم باب علم است تقتر بقاف و تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب
افعال و باب تفعیل است الاقتار والتقتیر تنگ کردن معاش بر کسی اشقی بصیغه مضارع معلوم باب علم است و در اتراف
فیها استعمل شده و در اقتار بها استعمل شده و برای اینکه در اول ظرفیت ملحوظ است چون مرجع ضمیر دنیا است و در
دوم سببیت ملحوظ است چون مرجع ضمیر اموال شده و بجای ان ... اوسع و افض بصیغه امر باب
افعال السیب بفتح سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه مصدر باب ضرب روان شدن عطا
و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعلست و تشغلنی بصیغه نهی باب منع و باب افعال البهجة بفتح با یک نقطه و سکون ها و جیم
مصدر باب حسن خوش صورت بودن و مصدر باب منع خوشحال کردن و مصدر باب علم خوشحال شدن و حال
و در اینجا بفتح است مثل فرح تفتننی بتا دو نقطه در بالا و نون بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب و باب افعال
و باب تفعیل است زهرات بفتح زای بی نقطه و فتح ها و را جمع زهره بفتح زای و سکون و فتح ها شکوفه اینجا
استعاره شده برای بهجت و مضاف است الزهرة بفتح و ضم زای بی نقطه و سکون ها و را بی نقطه شادابی یقصر بصیغه مضارع
غایب معلوم باب حسن است بعملی ... الکد بفتح کاف و تشدید دال بی نقطه مصدر باب نصر بمعنی طلب
چیزی و سختی ... و ذلک برای ملیت است و مشار الیه ذلک اقلال است یا هر یک از اکثار و اقلال است یعنی
امام زین العابدین علیه السلام دعا میکرد و میفرماید خدایا درخواست میکنم طلب میکنم از تو خوبی معاش را اکرام
کرم بزن بر جمیع حاجتهای خود و رسیدم بآن در زندگی سوی ثواب آخرت خود ... زیاده و مراد از معاش تنگی

بر من م

از حد کم و تنگ گیری عوض آن معاش بر من بپسند ... بیان این آنکه فراخ کن بر من از حلال رزق تو و نعمت کن
از شاهان نعمت و نعمتی را از جانب تو که فراخ باشد و عطایی اگر بدهد بشود و بعد از آن باز دار مرا از شکر
و سپاس ... این نعمت که غافل کند مرا حسن آن اکثار و مکر ... اسکوفهای شادابی آن اکثار و نکم ...
و تنگ گرفتن بر من از این نعمت که کوتاه کند عمل و عبادت مرا سعی آن اقلال و پر کند سینه مرا اندوه آن اقلال
و بده مرا عوض آن اقلال ای ... عبادت من ای ... را از بدان ... تو و رزق کافی ... که ... بآن
کافی رضای ترا متن واعوذ بك اللهم من شر الدنيا وشر ما فيها لا تجعل علي الدنيا سجنا ولا
فراقها علي حزنا اخرجني من فتنتها مرضيا عني مقبولا فيها عملي الى دار الحيوان ومساكن الاخيار و
ابدلني بالدنيا الفانية نعيم الدار الباقية اللهم اني اعوذ بك من ازلها وزلزالها وسطوات شياطينها
وسلاطينها ونكالها ومن بغي من بغى علي فيها شرح الفتنة بکسر فا و سکون تا محنت تکلیف ...
... مرضیا است الازل بفتح همزه و سکون زای بی نقطه تنگی و سختی النکال بفتح نون عقوبتی که ...
عبرت دیگر شود و ترک ... یعنی ... بکرم تو ... عبادت من ... و ...
این که ... بر من دنیا را ... بسیاری ... و کمی معاش ... و ...
اسباب دنیا و ... مرا ... دنیا ... که از من ... مقبول باشد ...
من سوی سرای زندگی ... و عوض ده مرا ... سرای ...
کرمن ... اضطراب دنیا ... شیاطین دنیا و سلاطین دنیا و عقوبت دنیا و ...
روی ... کرد بر من ... متن اللهم من كادني
فكده ومن ارادني فارده وفل عني حد من نصب لي حده واطفئ عني نار من شب لي وقوده واكفني
مكر المكرة وافقأ عني عيون الكفرة واكفني هم من ادخل علي همه وادفع عني شر الحسدة واعصمني من
ذلك بالسكينة والبسني درعك الحصينة واحيني في سترك الواقي واصلح لي حالي وصدق قولي
بفعالي وبارك لي في اهلي ومالي شرح الکید بفتح کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مصدر ...

باب ضرب جنگ کردن با کسی فعل بضم فا و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب نصر است فعل خشنه کردن و تغیه آن یعنی برای تضمین دخت الحظ بفتح حا منقطه و تشدید دال بشدی غضب و تشدید و تنه آنها الطف بفتح همزه و سکون طا منقطه و کسر فا بصیغه امر باب افعال همزه الام ست همزه منقلب یا باشد و بجزم افتاده اطفا خاموش کردن با بنده آتش و تعدیه آن یعنی برای تضمین دخت شب بشین بانقطه و تشدید با کشط بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است الشب بفتح شین و الشبوب بضم شین افروختن و افروخته شدن و قود بفتح دال و منصوب و مرفوع میتواند بود ذکفنی بصیغه امر حاضر معتل اللام باب ضرب است کفایه بکسر کاف بسنده کسی کردن بجای کسی است آنچه و کلیل کسی کند و آن متعدی میشود به دو مفعول بنفسها مفعول اول باعتبار اشتمال بر معنی محسانی و مفعول دوم باعتبار اشتمال بر معنی دفع کرده چه محسانه کسی رفع مشقت از آن کس میکند و گاهی متعدی میشود و مفعول دیگر من چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث ششم باب پنجاه و پنجم اقفا بفا و قاف و همزه بصیغه امر باب منع است القفی بفتح قاف و سکون فا و همزه کندن چشم و تعدیه آن یعنی برای تضمین دخت اضافه در هم من از قبیل اضافه مصدر بفاعلست و اضافه در همان از قبیل اضافه مصدر بمفعول میتواند بود مثل آنکه کسی اقاس افراشته باشد و بظلم از دیگری بگیرد و او را صاحب افلاس کند و خود ما الدار شود و ذلن منافات ندارد با استحلال انتقال عوض در قبیل اضافه مصدر بفاعل میتواند بود و تحقیق رفع حصبه بیان شده در شرح حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم یعنی خداوندا هر که جنگ کرد با من پس جنگ کن با او و هر که اراده جنگ کند پس اراده جنگ او کن و رخنه کن و دفع کن از من تندی کسی را که و افروخته برای من تندی خود را و خاموش کن و دفع کن از من آتش کسی را که افروخته برای من هیزم خود را و دفع کن از جانب من مکر گردکنندگان را و بکن و دفع کن از من چشم کافران را و دفع کن از جانب من اندوه کسی را که داخل ساخت بر من اندوه خود را و دفع کن از من شر حاسدان او نگاهدار مرا از شر چشم و کسیلا امام دل و بپوشان مرا از و توکه سنگ و زننده و در آر مرا در پرده توکه نگاهدار است و اصلاح کن برای من حال مرا و راست کن دعوی را از من مرا بعملهای من و برکت ده برای من در منفعتان من و مال من باب نجاه و

چهارم اصل: باب الدعا علی من شرح العدو بفتح دال مشقطه ای که در ذمت کسی است و اعلی دارد در آنجا حل

قرض است و هر کدام بجای دیگری مستعمل میشود و در صدر مشترک نیز مستعمل میشود و در این باب چهار حدیث است اول اصل شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام جارا لی علی اذانی فقال اللهم لحظة من لحظاتک تخیر علی حرمانی بها القضاء وتخیر لی بها الاقتضاء انک علی کل شیء قدیر شرح لحظه منصوب بفعل محذوف یعنی اعطنی لحظه اللحظ بفتح لام و سکون حا منقطه و ظا با نقطه و زا و حدت مصدر باب منع نگاهی بگوشه چشم از روی التفات و مراد اینجا التفات اللطف التخیر بضم و فتح را الطلب کاران دین و جمعی که ارباب آن طلبیده میشود و مراد اینجا معنی دوم یعنی شکایت بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام از دینی که مرا بود بر جمعی که حبس نمود ایشان ادای آن را پس گفت که بگو که طلب میکنم التفاتی از التفاتهای تو که آسان کنی بر قرضداران من بوسیله آن ادای حق مرا و آسان کنی برای من بوسیله آن طلب حق مرا بدرستی که تو بر همه چیز بغایت توانائی منهی نماند که گرفتن کسی حق خود را از دیگران باسانی لطف نیز است از آنکه مالی عیحده که مساوی آن باشد بدست آنکس آمد زیرا که شغل خاطر در این صورت بیشتر و لهذا اینجا امر بدعا برای غرما شده دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان النبی صلی الله علیه وآله دخل فقال یا نبی الله الغالب علی الدین و وسوسة الصدر فقال له النبی صلی الله علیه وآله قل توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا قال فصبر الرجل ما شاء الله ثم مر علی النبی صلی الله علیه وآله فهتف به فقال ما صنعت فقال ادمت ما قلت لی یا رسول الله فقضی الله دینی واذهب وسوسة صدری شرح تقدیر صاحب بود و لهذا گذشت در شرح حدیث اول باب چهل و کبره تکبیرا عطف بر قل است و داخل مقول نیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله مردی پس گفت که ای نبی الله آنچه مرا گرفتار کرده دین است و وسواس سینه است پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله که بگو که توکل کردم بر زنده که هرگز نمیرد و سپاس الله راست که نگرفته برای خود زنی و نه فرزندی و نبوده او را شریکی در پادشاهی و نبوده او را دوستی بر خلق از بندگی چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم باب سابق و تکبیر کن الله تعالی را تکبیری عظیم مثل الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا

وسبحان الله بگرد و اهلیلا امام گفت که پس صبر کرد آن مرد آنقدر که خواست الله تعالی بعد از آن گذر کرد بر نبی
صلی الله علیه وآله پس نبی آواز زد باو با برو پس گفت که چه کردی پس آن مرد گفت که ورد کردم آنچه را گفتی
پس او گفت الله تعالی دین مرا او بر طرف کرد و وسواس سینه مرا سیوم اصل جاء رجل الی النبی صلی الله علیه
وآله فقال یا رسول الله قد لقیت من وسوسة الصدر وانا رجل مدین معیل محوج فقال له
کرر هذه الکلمات توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم
یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا فلم یلبث ان جاءه فقال قد اذهب
عنی وسوسة صدری وقضی عنی دینی ووسع علی فی رزقی شرح مدین و معیل و محوج بصیغه اسم
فاعل باب افعال است یعنی صاحب دین و صاحب عیال و صاحب حاجت مضمون این نزدیک است بفقرات
چهارم اصل عن عبد الله المغیرة عن محمد بن بکر عن ابی ابراهیم علیه السلام قال کتبه لی فی قرطاس اللهم
اردد الی جمیع خلقک مظالمهم التی قبلی صغیرها وکبیرها فی یسر منک وعافیة وما لم تبلغه قوتی
ولم تسعه ذات یدی ولم یقو علیه بدنی ویقینی ونفسی فأده عنی من جزیل ما عندک من فضلک
ثم لا تخلف علی منه شیئا تقضیه من حسناتی یا ارحم الراحمین شرح که مشتمل بر اسماء قبل الذکر
که موسی ابن بکر بعد از ذکر حال گفته بود و عبارت شیخ زان نقل کرده المظالم جمع مظلمه بفتح میم و سکون ظا
بالنقطه و کسر لام حقی باشد از مردمان که گرفته شده باشد از ایشان بظلم قبلی بکسر قاف و فتح با بالنقطه است صغیرها بنصب
و بدل تفصیل مظالم است فی یسر بمعنی مع است ذات یدی بذال بالنقطه والف و تا دو نقطه در بالا بمعنی صنعت است
و خواسته از دو که بمعنی صاحب است و صنعت مر آن چیز را اقتضا کرده و پس آن حقیقت آنچیز است
و در ذات بشه دیگر که مضاف الیه است مثل ذات لیله و ذو صباح و ذات بعبارت از طبیعت که [illegible]
باعتبار دیگر باشد که دست آن [illegible] باعتبار اینکه دست مشتمل آنست چنانچه هر شخص مشتمل حقیقت
خود است و یقینی عطف بر ذات است یعنی یقینی که کمال خاطر جمعی و مراد از اینجا کمال خاطر جمعی است در عوض
فی جنب النفس بفتح نون و سکون فا [illegible] تخلف بتا بالنقطه و فا صیغه نهی باب تفعیل است تخلف [illegible]

چیزی بعد از بر طرف شدن چیزی دیگر بین بند تسبیه برای مبالغه ضمیر راجع به اسم است شیئا مفعول تخلف است
و عبارت از حقی است که بعد از بر طرف شدن حق الناس مانده باشد در ذمت بنده تقضیه صفت شیئا است
من در من حسناتی ابتدائیه است یعنی روایت است از عبد الله بن المغیرة بضم میم و کسر غین بالنقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و را از محمد بن بکر بفتح با بالنقطه و سکون کاف و را از ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام یعنی گفت
که امام نوشت آن دعا را برای من در کاغذی خدایا بگردان بسوی جمیع مخلوقات تو مظالم ایشان را که بر ذمت منست
که تو فرمودی و مرا برای ایشان بگردان خورد ایشان را و کوچک ایشان را و بزرگ ایشان را با آسانی که از جانب تو باشد و فراغی از محنت
از مظالم که نرسیده آن توانایی من و گنجایش نداشت آن را مالی که در دست دارم و توانا نشده بر آن بدن من
و کمال خاطر جمعی من و نفس من پس ادا کن آن را از بزرگی آنچه نزد تست از نعمت تو بعد از آن وا مگذار بر من
عوض آن چیز را که طلب کنی آن را از حسنات من یعنی که چیزی از حسنات مرا عوض آن کم مکنی ای بخشاینده ترین
بخشایندگان پنجم اصل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
وان الدین کما شرع وان الاسلام کما وصف وان الکتاب کما انزل وان القول کما حدث وان الله
هو الحق المبین ذکر الله محمدا و اهل بیته بخیر وحیا محمدا و اهل بیته بالسلام شرح کما شرع صیغه ماضی
مجهول باب منع است و اشارت است بآیت سوره شوری شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک
و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی و به آیت سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام کما وصف صیغه مجهول
باب ضرب است و اشارت است به همان آیت سوره شوری ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه انزل بصیغه ماضی مجهول
باب افعال است حدث بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است ذکر بصیغه ماضی معلوم باب نصر است [illegible]
حیی بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است یعنی گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او شریکی نیست او را
و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست و اینکه دین چنانست که مشترک شده میان جمیع انبیا که اسلام
بمعنی نفی شریک باشد و اینکه حقیقت اسلام چنانست که تفسیر کرده شده با تحصیل علم بمسائل [illegible]
ظن و خود رایی و اینکه کتاب آسمانی چنانست که فرو فرستاده شده و اینکه گفتاری که از جانب الله تعالی نقل کرده شرح

قرآن کند تجویز پیروی ظن و تفرق در مسائل دین و بگذرد سخن رسول و اوصیای او در تفسیر متشابهات قرآن و مانند آن
چنانکه صحیح گردد و شد و بعضی گویند که سنتی دیگر بگذارد آید از جانب رسول یا وصی رسول که ناسخ احادیث
رسول و اهل بیت او باشد تجویز پیروی ظن و تفرق در دین و اینکه الله تعالی دوست دارد پس کار آمدن ظاهر نمیشود یعنی
که پیروی طاغوت و ائمه ضلالت بکار نمی آید و کفایت دارد الله تعالی محمد را و اهل بیت او را بحجت بودن بر بندگان محمد و اهل
او علیهم السلام باب پنجاه و پنجم فصل باب الدعاء للکرب والهم والخوف شرح الکرب بفتح کاف و سکون راء
بنقطه اندوهی که در نفس میرا تنگ کند و الهم بفتح ها و تشدید میم آنچه آدمی را متفکر آن باشد یعنی این باب دعاست
برای اندوه بسیار و آنچه اهتمام بآن باشد و ترس از وقوع چیزی و در این باب پنج حدیث است اول اصل
عن أبي حمزة قال قال محمد بن علي عليهما السلام يا أبا حمزة ما لك إذا أتى بك أمر تخافه أن لا تتوجه
الى بعض زوايا بيتك يعني القبلة فتصلي ركعتين ثم تقول يا أبصر الناظرين ويا أسمع السامعين ويا
أسرع الحاسبين ويا أرحم الراحمين سبعين مرة كلما دعوت بهذه الكلمات مرة سألت حاجة
شرح ما استفهامیه است و اذا برای محض ظرفیت است أتى بهمزه و تاء دو نقطه در بالا و الف بصیغه ماضی معتل
اللام از باب ضرب است و باء بک برای تعدیه است تخافه صفت امر است ان بفتح همزه و تخفیف نون مصدریه
از مثقله است و تقدیر فی ان است و اسم آن ضمیر محذوف است لا تتوجه بصیغه نفی مخاطب از باب تفعل مرفوع و جمله خبر
ان است یعنی القبلة کلام ابوحمزه است و ضمیر راجع بامام علیه السلام است فتصلی عطف بر منفی است و لا تتوجه است
کل ادرکما منصوب است بنیابت ظرف زمان و متعلق است بسألت که جمله حالیه است بتقدیر قد سألت و ما مصدریه است
و مصدر در جای زمان میباشد مثل رأیته قدوم الحاج مره منصوب است بنیابت مفعول مطلق دعوت بتقدیر دعوة
مره یعنی روایت است از ابوحمزه ثمالی که گفت امام محمد باقر علیه السلام که ای ابوحمزه چیست ترا چون آید ترا کاری
که میترسی از آن و اینکه متوجه شوی سوی بعضی کنجهای خانه خود و امام علیه السلام میخواهست بلفظ بعض زوایا
جهت قبله پس گزاری دو رکعت نماز بعد از آن بگویی ای بخشاینده ترین بخشایندگان هفتاد بار در حالی که هر دفعه خوانی
تو الله تعالی را باین کلمات یکبار طلب کرده باشی حاجتی را مراد آنست که هر بار همان حاجت بخواهد اگر بسیط

گوئی که ای بیناترین بینندگان و ای شنواترین
شنوندگان و ای شتابنده ترین حساب کنندگان
و ای م

و جزئی از اجزای او را بجوید اگر مرکب باشد دوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من أصابه هم
أو غم أو كرب أو بلاء أو لأواء فليقل الله ربي لا أشرك به شيئا توكلت على الحي الذي لا يموت
شرح غم اندوهی است که شدید است و هم مکرر ذکر شده است برای خواهش شدن آن کرب کثرت اندوه است بلا
آفت مضر است که قضا تعلق بآن گرفته و قضا تعلق بآن گرفته باشد اللأواء بفتح لام و سکون همزه و فتح واو و الف
ممدوده بمعنی سختی در معاش و مانند آنست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که برسد او را اندوهی یا اهتمامی
ازدید یا کرب یا بلائی یا سختی پس باید بگوید که الله تعالی صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم باو در ربوبیت چیزی
توکل کردم بر زنده که نمیرد هرگز سوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا نزلت برجل نازلة أو شديدة
أو كربة أمر فليكشف عن ركبتيه وذراعيه وليلصقهما بالأرض وليلزق جؤجؤه بالأرض ثم ليدع
بحاجته وهو ساجد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون فرود آید بمردی آفتی که مدهش
باشد یا سختی که از اهل زمین باشد یا مصیبتی که هلاک کند او را کاری که بسوز فرود بیاید و باشد در خوف آن
پس باید که پوشش بردارد از زانوی خود و از ساعد خود و باید که متصل کند آنها را بزمین و باید که بچسباند
سینه خود را بزمین بعد از آن باید که دعا کند بحاجت خود در حالی که او در سجده باشد چهارم اصل عن أبي عبد الله
عليه السلام قال لما طرح إخوة يوسف يوسف في الجب أتاه جبرئيل فدخل عليه فقال يا غلام ما تصنع ههنا
فقال إن إخوتي ألقوني في الجب قال فتحب أن تخرج منه قال ذاك إلى الله عز وجل إن شاء
أخرجني قال فقال له إن الله يقول لك ادعني بهذا الدعاء حتى أخرجك من الجب فقال له
وما الدعاء فقال قل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون انداختند برادران
یوسف را در چاه آمد نزد او جبرئیل پس داخل شد بر او در چاه پس گفت که ای پسر چه میکنی اینجا پس یوسف گفت
که برادران من انداختند مرا در چاه جبرئیل گفت که پس دوست میداری که بیرون روی از چاه یوسف
گفت که این مفوض بسوی الله عز و جل است اگر خواسته باشد بیرون میکند مرا امام گفت که پس جبرئیل گفت او را
که بدرستی که الله تعالی میگوید ترا که بخوان مرا باین دعا تا بیرون کنم ترا از چاه پس گفت او را که و چیست آن دعا

یوسف م

کفت که بگو اصل اللّهمّ انّی اسألک بانّ لک الحمد لا اله الّا انت المنّان بدیع السموات والارض ذو الجلال
والاکرام ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان تجعل لی ممّا انا فیه فرجا ومخرجا قال فما کان من قصّته ما
ذکر اللّه فی کتابه شرح لام در لک الحمد برای ملکیت است وتقدیم ظرف افاده اختصاص میکند واین کلام مطابق
قول معتزله است که بنده کار را مستقل در قدرت بر افعال خود میشمرد المنّان مرفوع وخبر مبتدای محذوفست تقدیر
انت المنّان یعنی خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله اینکه تراست و بس سپاس یعنی که کسی مستحقّ حمد نیست
بر فعلی که باعث سپاس شده باشد مکر تو ونیست مستحقّ عبادتی مکر تو بخاجات بخشنده اختراع کننده آسمانها وزمینی
ای داده صاحب عظمت وکرامی کردن دوستانی اینکه درود کنی بر محمّد وآل محمّد واینکه کردانی برای من از آنچه من در آنم
کشادی وبدر رفتنی امام کفت که بعد از آن شد از حکایت یوسف علیه السلام آنچه ذکر کرد الله تعالی در کتاب خود در
سوره یوسف پنجم اصل عن معویة بن عمّار عن ابی عبد اللّه علیه السلام انّ الّذی دعا به ابو عبد اللّه علیه السلام
علی داود بن علیّ حین قتل المعلّی بن خنیس واخذ مال ابی عبد اللّه علیه السلام اللّهمّ انّی اسألک بنورک
الّذی لا یطفی وبعزائمک الّتی لا تخفی وبعزّک الّذی لا ینقضی وبنعمتک الّتی لا تحصی وبسلطانک الّذی
کففت به فرعون عن موسی شرح مراد بهجری که معلوم است از آن الّذی تا آخر حصر اول حاست بن
مذکور آنچه کذشت در حدیث پنجم باب سی وسوم داود بن علی بن عبد الله بن عباس عمّ منصور بن محمّد که
دوم خلفای عباسیه است ویک حساب سیوم است در زمان منصور حاکم مدینه شد ومعلّی بن خنیس از وکلای
امام جعفر صادق علیه السلام بود لا یطفی بطا نقطه دار والف بصیغه مضارع معلوم از باب علم است واصل الف
همزه بود لا تطفو بضم طا وضم فا وسکون واو وبمعنی خاموش شدنست با آتش وماننده آن العزائم جمع عزیمه
درکار است ومراد اینجا تکالیفست که الله تعالی جدّ کرده در آنها بنا بر تصریح یعنی مراد آنها لا تنقضی بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعّلست لا تحصی بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعالست یعنی وروایتست از معویة بن عمّار از
امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که آنچه نفرین کرد به آن امام جعفر صادق علیه السلام بر داود بن علی وقتی که کشت معلّی
بن خنیس را وکرفت مال امام جعفر صادق علیه السلام را این بود که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بروشنی تو که فرو

نمی‌نشیند مراد امام زمانست خواه نبی باشد وخواه وصی نبی وبایات محکمات تو که پنهان نیست وبر ابلیکی تو که
آخر نمیشود وبجعلی که هرکز راضی نخواهی شد که کسی با تو شریک در حکم شود بخود را بنی وسپردی در وطن وبوات بیک
بخود قرار دادی که او را عذاب کنی ونعمت تو که شمرده نمیشود وپادشاهی تو که باز داشتی بان شرّ فرعون را از موسی
ششم اصل عن ابی عبد اللّه علیه السلام فی الهمّ قال تغتسل وتصلّی رکعتین وتقول یا فارج الهمّ ویا کاشف
الغمّ یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما فرّج همّی واکشف غمّی یا اللّه الواحد الاحد الصمد الّذی لم یلد ولم
یولد ولم یکن له کفوا احد اعصمنی وطهّرنی واذهب ببلیّتی واقرأ آیة الکرسی والمعوّذتین شرح هم
اندوه مستقبل است وغمّ اندوه بر واقع شده است اذهب بصیغه امر از باب منع است با در ببلیّتی برای تعدیه است
المعوّذتین بکسر واو مشدّده است یعنی وروایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در اندوه بر آینده که غسل
میکنی بنیت استحباب غسل طلب حاجت ودو رکعت نماز میکزاری ومیکویی ای کشاینده اندوه بر
واقع بر طرف کننده اندوه بر شده ای مهربان دنیا وآخرت وبخشاینده آن دو کشاینده اندوه مستقبل مرا
وبر طرف کن اندوه بر شده مرا ای الله یکانه ای فرد وقرین محل عوض حاجتها آنکه نزاییده ونزاده نشده ونبود
او را همتا هیچکس نکاه دار مرا وپاکیزه کن مرا وبر طرف کن بلای مرا وبخوان آیة الکرسی وسوره قل اعوذ بربّ الفلق
وسوره قل اعوذ بربّ الناس که مذکور شد در حدیث ششم باب پنجاه ودوم هفتم اصل عن سماعة عن ابی عبد اللّه
علیه السلام قال اذا خفت امرا فقل اللّهمّ انّک لا یکفی منک احد وانت تکفی من کلّ احد من خلقک فاکفنی
کذا وکذا شرح من در منک ودر من کلّ برای بدلیتست ومفعول یکفی محذوفست بقدر ما یکفی منک احد
احدا ومؤنّثه جاینچه ظاهر شد در شرح حدیث سیزدهم باب پنجاه وسیوم یعنی روایتست از سماعه از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت که چون ترسیدی از کاری پس بکو که خداوندا بدرستی که تو کفایت میکند عوض تو هیچکس کسی را
وتو کفایت میکنی عوض هر یک از مخلوقات کسی را پس کفایت کن مرا چنین وچنین مهمّ هشتم اصل وفی
حدیث آخر قال تقول یا کافیا من کلّ شیء ولا یکفی منک شیء فی السموات والارض اکفنی ما اهمّنی
من امر الدنیا والآخرة وصلّی اللّه علی محمّد وآله شرح من در من کلّ شیء ودر منک اینجا مثل حدیث سابق برای

بولیت است من از من امر چانداست و بعد بر من مؤثر امر است یعنی و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام
است که گفت که بگوی ای کسی که کفایت کننده عوض هر چیز و حال آنکه کفایت نمیکند عوض هیچ چیزی در آسمانها و زمین
کفایت کن مرا آنچه مهم کرده است مرا که مشغول کار دنیا و آخرت است و درود کن خدای تعالی بر محمد و آل او متن
و قال ابو عبد الله علیه السلام من دخل على سلطان يهابه فليقل بالله أستفتح وبالله أستنجح وبمحمد صلى الله
عليه وآله أتوجه اللهم ذلل لي صعوبته وسهل لي حزونته فإنك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك
أم الكتاب ويقول أيضا حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم وأمتنع بحول الله
وقوته من حولهم وقوتهم وأمتنع برب الفلق من شر ما خلق ولا حول ولا قوة إلا بالله شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که هرکه داخل شود بر حاکمی که میترسد از او پس باید که بگوید بخدای تعالی
طلب گشاد کار میکنم و بخدای تعالی طلب حاجت میکنم و بمحمد صلی الله علیه و آله متوجه میشوم خداوندا
رام کن برای من سرکشی او را و هموار کن برای من ناهمواری او را چه هر چیزی که تو برطرف میکنی آنچه اگر میخواهی محو
شدن آن را و اثبات میکنی هرچه را که میخواهی ثبوت آن را و نزد تست اصل کتاب که مضمون آیت سوره رعد است بیان
شد در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب البدا که باب بیست و چهارم است و باید که بگوید نیز که بس است مرا ذات
مستحق عبادتی که او را توکل کردم و او صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگست و امتناع میکنم بسبب کمال قوت
الهی که بسبب خدای تعالی است و قوت عزی که بوسیله الهی خدای تعالی است بسبب کمال عزی که بوسیله الهی حاکم و
اوست و قوت عزی که بوسیله الهی حاکم و اعوان اوست و حفظ میکنم بصاحب کل اختیار صبح که از شر
آنچه خلق کرده و نیست بسبب کمال حفظ کسی از کاری و نه قوت حفظ کسی در کاری مگر بوسیله الهی خدای تعالی مراد است
که هر سر رشته کاری و هر چیز آنها بدست قدرت الله تعالی است نه بدست قدرت حاکم و اعوان او پس گر ایشان
که حفظ کسی بیجا است از نفع رسانیدن من و حفظ کسی ای قوی گشتند بر ضرر رسانیدن من نمیتوانند بی خواهش
تعالی و وسیله الهی او متن حدیث عن جده دعوة الى ابي عبد الله عليه السلام قال كان من دعاء ابي
عليه السلام في الأمر يحدث اللهم صل على محمد وآل محمد واغفر لي وارحمني وزك عملي ويسر منقلبي واهد

قلبي وآمن خوفي وعافني في يومي كله وثبت حجتي واغفر خطاياي وبيض وجهي واعصمني في ديني
وسهل مطلبي ووسع علي في رزقي فإني ضعيف وتجاوز عن سيء ما عندي بحسن ما عندك ولا
تفجعني بنفسي ولا تفجع بي حميمي وهب لي يا إلهي لحظة من لحظاتك تكشف بها عني جميع ما ابتليتني به وترد
بها علي ما هو أحسن عاداتك عندي فقد ضعفت قوتي وقلت حيلتي وانقطع من خلقك رجائي ولم
يبق إلا رجاؤك وتوكلي عليك وقدرتك على أن ترحمني وتعافيني كقدرتك على أن تعذبني
وتبتليني شرح ذکر برای تقطع است بکاف بعید از مثل الهام و در باب تفعیلست منقلب مصدر میمی
انقلابست این کردن خوف از قبیل مجاز است و مراد این کردن از خوف است تفجعنی بفاء و جیم و عین بی نقطه
تفجیع دردمند کردن است باب تفعیلست لحظه بفتح لام و سکون حاء بی نقطه و ظاء نقطه دار نگاه بگوشه چشم از روی التفات
مراد مهربانی است از روی رضا و توکل عطف بر رجا و کاست و قدرتک مبتدا است و کاف حرف جر و خبر متکلم است
ان ترحمنی بفتح همزه و تخفیف نون بدل اشتمال از ضمیر متکلم است و همچنین است ان تعذبنی یعنی و در حدیث
کسی که بر او زیاده گفته حدیث ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود از جمله دعاهای پدرم علیه السلام در کاری
که حادث شده باشد که خداوندا درود کن بر محمد و آل محمد و بیامرز گناهان برای من و بخشایش کن بر من و صاحب
کن عمل مرا و آسان کن برگشتن مرا بسوی راحت و راهنمایی کن دل مرا بسوی تدبیر کار خود و ایمن کن ترس مرا
و فراغت ده مرا در همه روز همگی آن و مستحکم کن حجت مرا در روز قیامت و بشو خطاهای مرا و روسفید کن مرا و
نگاه دار مرا در اعمال من که برای روز جزا میکنم و آسان کن مطلب مرا و فراخ کن بر من در روزی من چه من بسی
کم توانم و بگذر از بدی آنچه نزد تست از اعمال نیکی آنچه نزد تست یعنی که عفو کن و انتقام مکش و دردمند
مکن مرا ببلای خودم و دردمند مکن ببلای من خویشی را از خویشان من و ببخش برای من ای مستحق عبادت التفاتی از
التفاتهای خود که برطرف کنی بآن از من همه آنچه را که آن مبتلا کردی مرا و برگردانی بآن بر من آنچه را که آن
خوبتر عادت تو است نزد من پس بتحقیق ناتوان شد قوت من و کم شد تدبیر من و بریده شد از خلق قابل
امید من و نماند مگر امید بتو و توکل بر تو و توانایی تو بر من ای صاحب کل اختیار بر آنکه بخشایش کنی

ای مرا از عهده من عملی آن و ستمگر کی جهت مرا و دروز عبادت و بنوغ خطا ای مرا و در و حفیه کن مرا و آنگاه اندوه دست

تست بر من اینکه عذاب کنی مرا و بسیار کنی مرا اصل آلهی ذِکرُ عَوائِدِكَ یُؤنِسُنی وَالرَّجاءُ لِاِنعامِكَ

یُقَوّینی وَلَم اَخلُ مِن نِعَمِكَ مُنذُ خَلَقتَنی وَاَنتَ رَبّی وَسَیِّدی وَمَفزَعی وَمَلجَأی وَالحافِظُ لی

وَالذّابُّ عَنّی وَالرَّحیمُ بی وَالمُتَکَفِّلُ بِرِزقی وَفی قَضائِكَ وَقُدرَتِكَ کُلُّ ما اَنَا فیهِ فَلیَکُن یا سَیِّدی

وَمَولایَ فیما قَضَیتَ وَقَدَّرتَ وَحَتَمتَ تَعجیلُ خَلاصی مِمّا اَنَا فیهِ جَمیعِهِ وَالعافِیَةُ لی فَاِنّی

لا اَجِدُ لِدَفعِ ذٰلِكَ اَحَداً غَیرَكَ وَلا اَعتَمِدُ فیهِ اِلّا عَلَیكَ فَکُن یا ذَا الجَلالِ وَالاِکرامِ عِندَ اَحسَنِ

ظَنّی بِكَ وَرَجائی لَكَ وَارحَم تَضَرُّعی وَاستِکانَتی وَضَعفَ رُکنی وَامنُن بِذٰلِكَ عَلَیَّ وَعَلیٰ کُلِّ داعٍ

دَعاكَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ وَصَلَّی اللهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ شرح العوائد بکسر همزه منقلبه از واو و سبب جمع عوائد

عطر جمع عائده و مهربانی و نفع و عطا و بوده بو انسی همزه و نون و سین بنقطه بصیغه مضارع باب افعال است

الذاب بذال بنقطه و با یک نقطه مشدده و بصیغه اسم فاعل باب نصر دفع کننده حقیقت قضاء و قدر بیان شده

در کتاب التوحید در باب بیست و نهم که باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة است قدرت بصیغه

ماضی مخاطب باب نصر و ضرب و باب تفعیل هر دو می‌آید و حاء حتمت ماضی است و بیان شد حقیقت حتمت آن در

بیست و یکم باب چهل و ششم طلب رحم تضرع مجاز است و مراد طلب رحم منضرعت ارکن بضم را و سکون کاف

و نون آنچه تکیه باشد که آن توانائی جهر سد جسی هذا در ما یاد و مهربانیهای تو آرام میدهد مرا و امیدنعمت دادن

تو قوت میدهد مرا و خالی نبودم از نعمت تو روزی که آفریدی مرا و صاحب کل اختیار منی و مالک منی و پناه

منی و بناه منی و نگاه دارنده منی و دفع کننده از من و مهربانی بر من و ضامن روزی منی و در حکم تو و تقدیر تست هرچه

من در آنم پس باید که باشد ای مالک من و مولی نعمت من در آنچه حکم کردی و تقدیر کردی و لازم کردی شتاب

کردن خلاص من از همه آنکه من در آنم همگی آن و فراغت برای من از آن جهت آنکه من نمی‌یابم برای دفع

آن هیچ کس را غیر تو و اعتماد نمیکنم در آن دفع مگر بر تو پس باش ای صاحب بزرگی نزد خوش گمان من بتو

و خوش امید من برای تو و رحم کن آن خوشگمان و امیدواری از من و بخشایش کن زاری مرا و فروتنی مرا و ناتوانی

آن توانائی مرا و انعام کن بآن رحم و تضرع و استکانت و ضعف رکن بر من و بر هر که دعا کرده از بغوان

تضرع و استکانت و ضعف رکن ای بخشایش کننده تر بخشایش کنندگان و درود فرستد الله تعالی بر محمد

و آل او باب دوازدهم اصل عن اسمعیل بن یسار عن بعض من رواه قال قال اذا احزنك امر فقل فی

سجودك یا جبرئیل یا محمد تکرر ذلك اکفیانی ما انا فیه فانکما کافیان واحفظانی باذن الله فانکما

حافظان شرح اسمعیل بن یسار بیاء و سین بنقطه در بیان و تخفیف سین بنقطه و در بعض نسخ با حطقه و شد

سین بنقطه است از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است روایت شده مرد و بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیل

و ضمیر مستتر راجع بمن است و ضمیر منصوب راجع باسمعیل الزره یکسی از راوی حدیث کردن نقل آن حدیث برای

او و بدیگران نقل کند یا رد راجع بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و بفتحه بر روی عنده است و ضمیر مستتر در روی راجع

باسمعیل است و ضمیر مجرور راجع بمن است در بیان عنده بر بعض من بود و عبارت از امام جعفر صادق علیه السلام است

در بعض نسخ بجای فی سجود که چنین است فی آخر سجود که و بنا بر این مراد سجده آخر سجده‌های نماز است بمراد بعد از

فراغ از دو سجود است در هر سجده نماز که باشد خواه اول و خواه میان و خواه آخر تکرر ذلك از اصل و حاضرست و

برای تاکید است اکتفا نمی‌یکبار اکفیا بخفیه برای تاکید است بمعنی که زیاد برده بار بهر مجبور شود تکرار شود اکفیانی

بصیغه امر تثنیه حتی الالام از باب ضرب است و حقیقت کفایت بیان شد در شرح آخر باب پنجاه و سوم کافیان

و حافظان بکسر نون است و در بعض نسخ کافیای و حافظای است و حقیقت اذن بیان شد در کتاب التوحید

در باب بیست و نهم که باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة است جسی روایت است از اسمعیل بن

یسار از بعض جماعتی که روایت کرده از بعض اسمعیل گفت که گفت که چون اندوهناک گرداند ترا کاری پس بگو در سجده خود

که ای جبرئیل ای محمد ای جبرئیل ای محمد بر حالی که تکرار کنی آن را که مذکور شد کفایت کنید مرا و دفع کنید آن اندوه را که من

در آنم چه بدرستی که شما کفایت کنندگانید و نگاه دارید مرا برخصت الله تعالی چه بدرستی که شما نگاه دارندگانید

باب دوازدهم

اصل کانَ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ عَلَیهِمَا السَّلامُ یَقولُ ما اُبالی اِذا قُلتُ هٰذِهِ الکَلِماتِ لَوِ اجتَمَعَ عَلَیَّ الجِنُّ وَالاِنسُ

بِسمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَاِلَی اللهِ وَفی سَبیلِ اللهِ وَعَلیٰ مِلَّةِ رَسولِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِلَیكَ اَسلَمتُ نَفسی و

بهمزه

اخره بنا

کافیای یا جبرئیل یا محمد

حافظای

وَإِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي وَإِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ مِنْ
بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ تَحْتِي وَمَا قِبَلِي وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ
وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ شرح اکثر این فقرات بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب
چهل و ششم یعنی امام زین العابدین علیه السلام میگفت که باک ندارم چون گفتم این کلمات اگر جمع شوند بر من
جن و انس بقصد ضرر آن کلمات این است که ابتدا میکنم بنام خدا و بوسیله کبریای الله تعالی و از جانب الله تعالی
و بسوی الله تعالی و در راه الله تعالی و بر ملت رسول الله که اسلام است صلوات خدا بر او و آل او اسپردم خودم را بسوی تو
متوجه کردم روی خود را بسوی تو پناه دادم پشت خود را بسوی تو و واگذاشتم کار خود را ای خداوند نگاه دار
مرا چنانچه ایمان را نگاه میداری از پیش من و از پس من و از جانب دست راست من و از جانب دست چپ
من و از بالای من و از پایین من و حفظ کن بحفظ ایمان آنچه را که نزد منست و دفع کن از من ضرر را بحیله گردانی
که از جانب تست و قوت عزتی که از جانب تست چه بدرستی که نیست هیچ گردش کسی بکاری و نه قوت
کسی در کاری مگر بوسیله کبریای تو سیزدهم حدیث قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي رَجُلٌ أَيَّ شَيْءٍ قُلْتَ
حِينَ دَخَلْتَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِالرَّبَذَةِ قَالَ قُلْتُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْكَ شَيْءٌ فَاكْفِنِي
بِمَا شِئْتَ وَكَيْفَ شِئْتَ وَمِنْ حَيْثُ شِئْتَ وَأَنَّى شِئْتَ شرح ربذه بفتح راء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و ذال
نقطه دار موضعی است میان مدینه و مکه در چهار روزه راه مدینه و در آنجاست قبر ابوذر غفاری رحمه الله تعالی و بزاء
و دال بی نقطه موضعی است در طریق حاج بصره و گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث بیست و ششم باب
هشتم که باب صلة الرحم است قال در سوم کلام راوی است و تکرار قال اول است و الفاظ حدیث که گاهی
نقل چنین باشد که نقل شد بیان حقیقت کفایت شد در شرح آخر باب پنجاه و سوم یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت مرا مردی که چه چیز گفتی چون داخل شدی بر منصور دوانیقی در ربذه گفتم گفتم
که خداوندا بدرستی که تو کفایت میکنی عوض هر چیز و کفایت نمیکند عوض تو چیزی پس کفایت کن مرا بآنچه
خواستی و چنانچه خواستی و از هر راهی که خواستی و هر جا که خواستی چهاردهم حدیث عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُيَسِّرٍ

قَالَ لَمَّا قَدِمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ أَقَامَ أَبُو جَعْفَرٍ مَوْلًى لَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَقَالَ لَهُ إِذَا دَخَلَ
عَلَيَّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ فَلَمَّا أُدْخِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظَرَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَأَسَرَّ شَيْئاً بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ

فیما

لَا نَدْرِي مَا هُوَ ثُمَّ أَظْهَرَ يَا مَنْ يَكْفِي خَلْقَهُ كُلَّهُمْ وَلَا يَكْفِيهِ أَحَدٌ اكْفِنِي شَرَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ شرح مولی
یعنی ملازم مخصوص است و نام آن مولی عبدالله بن علی بوده و امام علیه السلام باستنباط از قرآن که تبیان کل
شیء است فهمید میان منصور و مولی او ... بوده و لا ندری بصیغه معلوم متکلم مع الغیر است و میتواند بود که
بصیغه مجهول غایب باشد حقیقت کفایت بیان شد در شرح آخر باب پنجاه و سوم خلقه میتواند بود که مفعول اول
باشد و مفعول دوم محذوف باشد و میتواند بود که مقدر بر خلقه باشد در جمع شود و آنچه گذشت در حدیث سابق

مفعول دوم باشد بتقدیر شر خلقه و مفعول اول محذوف باشد و میتواند بود که هر

و بر این تقدیر هر دو مفعول بواسطه محذوف است چهاردهم و در نسخه علی بن حمید بضم میم و فتح باء و دو نقطه در پایین
و فتح سین بی نقطه شده و در ... گفت که چون آمد امام جعفر صادق علیه السلام بر ربذه که منصور دوانیقی
آنجا بوده و داشت منصور ملازمی را که از او بود بر سر خود و گفت او را که چون جعفر بن محمد داخل شد بر من بزن
گردنش پس چون داخل شد امام جعفر صادق علیه السلام مجلس منصور نگاه کرد بسوی منصور و پنهان گفت کلامی را
میان او و میان خودش نفهمیدیم که چیست آن کلام بعد از آن ظاهر گفت که ای آنکه کفایت میکند مخلوقات جمیع را

ایزام

و کفایت نمیکند او را هیچ کفایت کن مرا شر عبدالله بن علی اصل قَالَ فَصَارَ أَبُو جَعْفَرٍ لَا يُبْصِرُ مَوْلَاهُ وَ
صَارَ مَوْلَاهُ لَا يُبْصِرُهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ لَقَدْ عَنَّيْتُكَ فِي هَذَا الْحَرِّ فَانْصَرِفْ فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لِمَوْلَاهُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَفْعَلَ مَا أَمَرْتُكَ بِهِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا أَبْصَرْتُهُ
وَلَقَدْ جَاءَ شَيْءٌ فَحَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَهُ وَاللَّهِ لَئِنْ حَدَّثْتَ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحَداً لَأَقْتُلَنَّكَ
شرح علی بن حمید گفت پس گردید منصور به این حال که نمیدید ملازم خود را و گردید ملازم او به این حال که نمیدید امام
علیه السلام را پس گفت منصور که ای جعفر بن محمد هر آینه بتعب و رنج دادم ترا در این گرما که از مدینه طلب کردم ترا
پس برگرد بسوی مدینه پس بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام از نزد منصور پس گفت منصور ملازم خود را
که چه مانع شد ترا از اینکه کنی آنچه امر کردم ترا بآن پس ملازم گفت که نه بخدا ندیدم او را و هر آینه بتحقیق آمد چیزی

پس حایل شد میان من و میان او پس گفت منصور ما زم را که بخدا قسم که هر آینه اگر حکایت کنی این حکایت
که این کردی با هر آینه میکشم ترا حدیث نوزدهم اصل عن عبد الله بن عبد الرحمن عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال لی الا اعلمک دعاء تدعو به انا اهل البیت اذا کربنا امر و تخوفنا من السلطان امرا
لا قبل لنا به تدعو به قلت بلی بابی انت و امی یا ابن رسول الله قال قل یا کائنا قبل کل شیء
و یا مکون کل شیء و یا باقیا بعد کل شیء صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا شرح تا
همزه و بعد برداشت با کسر استیناف بیانی است برای تفصیل و حاصل هر دو گفت اول منصوب اختصاص
است القبل بکسر قاف و فتح با بمعنی طاقت مکون بضم میم و سکون کاف و کسر واو بصیغه اسم فاعل از باب افعال
برای تفریض و اشارتست بایت سوره انعام که یوم یقول کن فیکون و وقتی که میگوید الله تعالی چیزی را که کن پس
میشود و بیان این مجمل اینکه لفظ کن امر است و امر گاهی برای ایجاب و گاهی برای اباحت میباشد و لفظ کن در افعال
الهی استغفار و ایجاب شده و ایجاب مشغلت برا اباحت مع شیء زائد و در افعال بندگان خواه طاعت خواه
عصیان استغفار و اباحت شده و پس مراد بایت انعام اینست که هیچ چیز حتی کفر کافر از قضا و قدر
الهی بیرون نیست پس اضطراب و تشویش بخاطر خود نباید رسانید از وجود معاصی بندگان و صاحب یقین معنی
کمال اطمینان خاطر باید بود چنانچه در سوره انعام بعد این گفته که و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و
لیکون من الموقنین و بیان شد در کتاب التوحید در حدیث اول باب پنجم که باب العرش و الکرسی است و این منافات
ندارد با اینکه بندگان فاعل افعال خود باشند باقی بودن الله تعالی بعد از هر چیز اشارتست به آنچه در نهج البلاغه
در خطبه که اولش اینست او وحده و من جمله مذکور است که و هو سبحانه یعود بعد فناء الدنیا وحده لا شیء معه کما کان
قبل ابتدائها قول او کذا ثم یعیدها بعد الفناء بعضی روایت است از عبد الله بن عبد الرحمن از امام محمد تقی علیه السلام
یا امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت مرا که آیا تعلیم نکنم ترا دعائی که دعا کنی بآن برای اینکه اهل بیت
رسول چون حاجت اندوهگین کنند ما را گاهی یا بغایت ترسیم از جانب پادشاه کاری را که طاقت آن نداشته
باشیم دعا میکنیم بآن دعا گفتم که بلی تعلیم کن فدای تو باد پدرم و مادرم ای پسر رسول الله گفت که بگو که ای

پیش از هر چیز و ای صاحب اختیار در همه و در هر چیز که صادر شود از کسی و ای باقی بعد از هر چیز درود کن بر محمد
و آل محمد و بکن با من چنین و چنین مراد اینست که حاجت خود را تفصیل کن حدیث بیستم اصل کتب محمد بن حمزة
الغنوی قال کتب الی ابی جعفر علیه السلام فی دعاء یعلمه یرجو به الفرج فکتب الی اما
ما سال محمد بن حمزة من تعلیمه دعاء یرجو به الفرج فقل له یلزم یا من یکفی من کل شیء و لا یکفی منه
شیء اکفنی ما اهمنی مما انا فیه فانی ارجو ان یکفی ما هو فیه من الغم ان شاء الله فاعلمته ذلک
فما اتی علیه الا قلیل حتی خرج من الحبس شرح فی دعاء برای سببیت است یعلمه از باب تفعیل است
و ضمیر مستتر راجع با امام است و ضمیر منصوب راجع به محمد بن حمزه است و جمله صفت دعاست ضمیر مستتر در
یرجو راجع به محمد بن حمزه است و جمله صفت دعاست و ضمیر به راجع به دعاست و جمله صفت دیگر دعاست یلزم
بصیغه مضارع غائب یا مخاطب با باب [illegible] تفسیر بمعنی امر است و داخل مقول قل است
و بر تقدیر اول تغلیب حال آمر بر حال مامور شده و چنانچه می آید [illegible] قل انما [illegible] حقیقت کفایت
شد در شرح آخر باب [illegible] و سوم من [illegible] ما هو فیه بیانیه است و این [illegible] و مراد اینست که ما
آن آزار که وارد [illegible] مذکور [illegible] و در بعض نسخ این لفظ نیست [illegible] سوم [illegible] غائب مجهول
و ضمیر مستتر راجع به محمد بن حمزه است و مفعول اولست که نایب فاعل شده و مفعول دوم نیست حسنی
نوشت محمد بن حمزه غنوی بضم غین و فتح نون سوی من طلب میکرد از من اینکه بنویسم سوی امام
محمد تقی علیه السلام برای دعائی که تعلیم کند محمد بن حمزه را امید دارد شود محمد بن حمزه بآن دعا نجات از زندان
پس نوشتم سوی من که اما آنچه طلب کرد محمد بن حمزه که تعلیم او باشد دعائی را که امید دارد باشد بآن دعا
نجات از زندان پس بگو او را که مداومت کند اینکه ای آنکه کفایت میکند عوض هر چیز و کفایت نمیکند عوض
او چیزی کفایت کن مرا آن آزاری که مرا بغم انداخته از آن آزار که او در آنست چه بدرستی که من امید دارم
که کفایت کرده شود و آنچه او در آنست از غم اگر خواسته باشد الله تعالی پس اعلام کردم محمد بن حمزه را آن دعا
پس نگذشت بر او اندک زمانی تا وقتی که بیرون آمد از زندان حدیث بیست و یکم اصل سمعت علی بن الحسین علیهما السلام

تقر الاثنية يا بني من اصابه منكم مصيبة او نزلت به نازلة فليتوضأ وليسبغ الوضوء ثم يصلي ركعتين او اربع

ركعات ثم يقول في آخرهن يا موضع كل شكوى ويا سامع كل نجوى ويا شاهد كل ملأ ويا عالم

كل خفية ويا دافع ما يشاء من بلية يا خليل ابراهيم ويا نجي موسى ويا مصطفى محمد صلى الله عليه وآله

ادعوك دعاء من اشتدت فاقته وقلت حيلته وضعفت قوته دعاء الغريب الغريق المضطر

الذي لا يجد لكشف ما هو فيه الا انت يا ارحم الراحمين فانه لا يدعو به احد الا كشف الله عنه

ان شاء الله شرح اث [illegible] الملاعبه بمیم و فتح ثا و سکون میم و شین جمعی یکبه کرده [illegible] نکات

ات در اصل ضمیر مرفوع منفصل است و در اینجا بجای ضمیر منصوب متصل مستعمل شده چنانچه در قول علما ثم کذا و ازوی

انه تاکید ضمیر مجرور متصل شده و زای بنقطه در فردی منقلب [illegible] منقطع است و [illegible] بجای ملکت است

منقولست که شخصی از شیعیان [illegible] که محتاج بفصد بود و بحجام گفت که آن فصد کن [illegible]

بهمان [illegible] و گفت [illegible] که قصه [illegible] گفت چنین است قصه من که من جعفی شنیدم از امام موسی بن جعفر

علیه السلام میگفت بپرسش [illegible] ای پسر که هر که در یافت [illegible] مصیبتی [illegible] که [illegible]

[illegible] خوف [illegible] آن [illegible] بس [illegible] وضو سازد و [illegible] کامل کند وضو را یعنی که مستحبات وضو را بجا آورد

بعد از آن بگزارد دو رکعت نماز را یا چهار رکعت [illegible] سلام [illegible] میگوید در آخر آنها که ای محل هر شکایت

شنوای هر رازهای [illegible] هر [illegible] پنهان [illegible] دفع کننده آنچه میخواهد دفع آن را از بلاها ای

دوستی ابراهیم [illegible] موسی [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] طلب میکنم از تو طلب کسی که سخت شده

او و کم شده [illegible] توانایی و طلب غریب [illegible] برای برطرف کردن

که او در آنست [illegible] بخشایندگان [illegible] دعا [illegible] آن دعا [illegible] برطرف میکند

[illegible] اگر خواسته باشد [illegible] حدیث سیزدهم قلت لابي عبد الله عليه السلام يدخلني الغم

فقال اكثر من ان تقول الله الله ربي لا اشرك به شيئا فاذا خفت وسوسة او حديث نفس فقل

اللهم اني عبدك وابن عبدك وابن امتك ناصيتي بيدك عدل في حكمك ماض في قضاؤك

اللهم اني اسالك بكل اسم هو لك انزلته في كتابك او علمته احدا من خلقك او استاثرت به في

علم الغيب عندك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تجعل القرآن نور بصري وربيع قلبي وجلاء

حزني وذهاب همي الله الله ربي لا اشرك به شيئا شرح گفتم با امام جعفر صادق علیه السلام که داخل

دل من میشود اندوه و [illegible] پس گفت که بسیار بگو [illegible] صاحب کل اختیارست

شریک نمیکنم [illegible] چیزی را [illegible] میرسد [illegible] باطل [illegible]

خود [illegible] که چرا [illegible] برطرف [illegible] بنده [illegible] و پسر بنده [illegible]

و پسر کنیز تو ام [illegible] من بدست [illegible] عدالت [illegible] فرمان تو [illegible] قضا و قدر تو

[illegible] طلب میکنم از تو [illegible] بهر نامی که آن [illegible] نازل ساختی [illegible] کتاب خود [illegible] بکل اسم

[illegible] در علم غیب [illegible] بر محمد و آل محمد [illegible]

[illegible] روشنی [illegible] بصیرت من و بهار دل من [illegible] برطرف شدن اندوه

من [illegible] صاحب کل اختیارست شریک [illegible] الوهیت و ربوبیت

چیزی را حدیث چهاردهم عن ابي جعفر عليه السلام قال كان دعاء النبي صلى الله عليه وآله ليلة الاحزاب يا صريخ

المكروبين ويا مجيب المضطرين ويا كاشف غمي اكشف عني غمي وهمي وكربي فانك تعلم حالي و

حال اصحابي واكفني هول عدوي شرح لیلة الاحزاب شبی است که احزاب یعنی ابوسفیان و لشکرهای بسیار

که در مدینه را احاطه کرده بودند و خندق برای احتیاط بر دور مدینه کنده شده بود و در آن شب [illegible]

[illegible] الصريخ [illegible] فرمودند [illegible] در اینجا معنی [illegible]

[illegible] مبارزه امیرالمؤمنین با عمرو بن عبدود در جنگ خندق و کشته شدن عمرو بیک ضربت [illegible]

علیه السلام [illegible] پایان شد در شرح [illegible] و سیوم حدیث [illegible] از محمد باقر علیه السلام

که بوده دعای نبی صلی الله علیه و آله در شب احزاب [illegible] فریادرس [illegible] بیچارگان [illegible]

بیچارگان [illegible] برطرف [illegible] غم من برطرف کن [illegible] فریادرس

و فرج کرده است و بجای آنکه یکی شدن مرا چه برسنی گردد که حال من و حال ایشان مرا کفایت کن

مرا از شر بسیار دشمنان من پنجم اصل عن ابراهیم بن ابی اسرائیل عن الرضا علیه السلام قال خرج بجاریة

لنا خنازیر فی عنقها فاتانی آت فقال یا علی قل لها فلتقل یا رؤوف یا رحیم یا رب یا سیدی تکرره

قال فقالته فاذهب الله عز وجل عنها قال وقال هذا الدعاء الذی دعا به جعفر بن سلیمان شرح

آت عبارت از فرشته ایست که در خواب یا بیداری برای تحدیث و تذکیر آمده بوده نه برای تعلیم چون محسوس

نبوده است علی اسم امام رضا علیه السلام است فلتقل بصیغه امر غایبه است و در اینجا تغلیب حال اگرچه حال مورد است

چه مامور به قل لها فلتقل است که بصیغه امر حاضره است و بر این قیاس است تکرره بصیغه غایبه بجای تکرر

بصیغه حاضره تکرر و حالست از ضمیر مستتر در فلتقل و رؤوف مشتمل بر مبالغه است نسبت برحیم پس تقدیم آن بر رحیم

برای اشارت بفضیلت که اول نسبت باهل بهشت است و دوم نسبت بجمیع یا کرستان اهل بهشت نیز اهل

در قال و قال مرجع ابراهیم است و ضمیر دوم مرجع بامام رضا علیه السلام است هذا الدعاء آخر برای بعض برایت

کان آن گفتن ملک برای تذکیر بوده نه تعلیم جعفر بن سلیمان از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است مراد اینست که این

دعا معلوم من بود و پدرم تعلیم کرده بود جعفر بن سلیمان را برای خلاص از محبوس بودن و مانند آن محتمل است که

مراد دفع خنازیر یا آفتی و مرضی دیگر بوده و این حدیث باب آینده مناسب بوده در این باب حبس روایت

از ابراهیم بن ابی اسرائیل از امام رضا علیه السلام گفت که بیرون آمد دختری از ما زخمی چند که از خنازیر

مبتلا شده گردن او پس آمد نزد من آینده پس گفت که ای علی بگو آن دختر را که پس باید بگوید که ای اجابت مهربان

نسبت بجمیع ای مهربان نسبت بجمیع ای صاحب کل اختیار من ای مالک من برحالی که تکرار کرده باشد از امام

که پس گفت آن دختر را پس برطرف کرد خدا عز وجل از آن دختر ابراهیم گفت که امام گفت که این دعایست که

دعا کرد بآن جعفر بن سلیمان بیست و یکم اصل عن الحسین قال سألت ابا الحسن علیه السلام دعاء وانا خلف

فقال اللهم انی اسألک بوجهک الکریم واسمک العظیم وبعزتک التی لا ترام وبقدرتک التی لا یمتنع

منها شیء ان تفعل بی کذا وکذا شرح خلف بضم خاء و فتح لام و تشدید دال است صیغه مبالغه است یعنی

بلغ

بجایت صاحب اسهال خود است از خلفه بکسر خاء و سکون لام که اسم اختلاف بطنی نزد و آمده در وقت است الکلام

و مانند آن و جهک بعضی ذات است و عبارت از جناب و صفات است بعضی نام ذات است و عبارت

از ربوبیت است که مصداق آن تعین اشیاء و صفات نرام برای فقط و الف بصیغه مضارع مجهول غائب

باب تفعل است لا ترام بفتح را و سکون واو طلب چیزی حبس روایت از حسین بن سعید اهوازی گفت که

طلب کردم از امام رضا علیه السلام تعلیم دعائی برحالی که حاجت صاحب اسهال بودم پس گفت که خداوند طلب

میکنم از تو براه تو که گرامی است و بنام تو که بزرگست و بعزت تو که طلب کرده نمیشود و بقدرت تو که دیگران نمیتوانند

در یافتن آن مرتبه عزت و توانایی تو که سر باز نمیزند از آن چیزی یعنی که منقطعت هر چیز اینکه کنی بمن چنین و چنین

اصل قال کتب الی الرضا علیه السلام بخطه قل یا من علا فقهر وبطن فخبر یا من ملک فقدر ویا من یحیی الموتی

وهو علی کل شیء قدیر صل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا ثم قل لا اله الا الله الحلیم الکریم

لا اله الا الله الرحمن الرحیم شرح بعض این فقرات با اندک تغییری بیان شده در شرح حدیث ششم باب بیست و چهارم کتاب

در اینجا اول لفظ الله الا الله است که منادی شده و چون در حکم اسم است و مراد استمداد و توسل است پس منافات

ندارد با عدم شعور آن و معنی طلب ... دوم ... خیال است پس ... که یا محق الله الا الله الرحمن

متعلق بالرحمن دوم است و مضاف الیه حق لفظ الله الا الله است چون در حکم اسم است چه غیر ظرف زمان ... مضاف

مضاف ... و حسین گفت که امام رضا علیه السلام نوشت سوی من رقعه بخط خود که بگو که ای که بلند است

مرتبه پس غالبست بر هر چیز و رسیده است باطن هر چیز پس خبر دارست از هر چیزی که پادشاهست پس قادر

بر هر چیز و ای که زنده میکند مردگان را و او بر هر چیز غالب تواناست درود کن بر محمد و آل محمد و کن بمن چنین و چنین

بعد از آن بگو که ای لا اله الا الله بخشایش کن برای من ای بحق لا اله الا الله بخشایش کن مرا اصل و کتب رقعة

اخری یأمرنی ان اقول اللهم ادفع عنی بحولک وقوتک اللهم انی اسألک فی یومی هذا وعامی

هذا برکاتک فیها وما ینزل فیها من عقوبة او مکروه او بلاء فاصرفه عنی وعن ولدی بحولک

وقوتک انک علی کل شیء قدیر شرح احول گمی و سستی حزم کسی است ... و زورمندی حزم کسی بر کاری طلب

یعنی م

لکم فی :

وشهری هذا

طلب م

الله تعالی سؤال را مثلا به وسیله حول و قوت الله تعالی عبارت از دفع آنست به وسیله علاجی که در آن معالجه مرض
مضرات و عمل با نجات باشد و به وسیله کبری الله تعالی برای آن ترک و برای آن عمل یعنی و امام رضا علیه السلام
نوشت بسوی من [illegible] دیگر امر میکرد مرا که بگویم ضد او [illegible] دفع کن از من سؤال را به وسیله کبری تو برای ترک
و به وسیله کبری تو برای عمل با دفع ضد او [illegible] بدرستی که من طلب میکنم از تو [illegible] و از من و در این [illegible] من سؤال
من نفعهای تمام که در آنها قضا و قدر میکنی و آنچه نازل شود در آنها از خدای برای جمیع و خلاف طلبی برای جمیع بخشی
برای جمیع پس برگردان آنرا از من و از فرزندان من بحول تو و قوت تو بدرستی که تو بر هر چیز غالب توانایی
اصل اللهم انی اعوذ بک بعزتک و [illegible] عافیتک ومن [illegible] نقمتک ومن شر کتاب قد سبق
اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها انک علی کل شیء قدیر وان الله
قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا شرح بعض این فقرات بیان شد شرح حدیث [illegible] امام
باب [illegible] و ششم یعنی ضد او [illegible] بدرستی که من پناه میبرم بتو از برطرف شدن نعمت تو و برگردانیدن [illegible] تو
ناگاه آمدن عذاب تو و از شر نوشته که پیش گذشته ضد او [illegible] بدرستی که من پناه میبرم بتو از شر خود و از شر حیوان
[illegible] مرض مضرات [illegible] و از شر هر چیزی که تو [illegible] ضد او [illegible] و اگر [illegible] بدرستی که تو بر هر چیز
غالب توانایی و بدرستی که الله تعالی تحقیق [illegible] هر چیز [illegible] یعنی که احاطه علم به احوال هر چیز کرده و شمرده
هر چیز را باعتبار عدد یعنی که عدد هر چیز را شمرده و بند دوم اصل عن جعفر بن یزید یا حی یا قیوم لا اله الا
انت برحمتک استغیث فاکفنی ما اهمنی ولا تکلنی الی نفسی تقول مائة مرة وانت ساجد شرح
حقیقت کفایت بیان شد در شرح آخر باب [illegible] و سوم یعنی روایت است از جعفر بن یزید که از اصحاب امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است در دعا برای دفع هم بگوید ای زنده ای [illegible] و نگاه دارنده [illegible]
عبادی [illegible] پس کفایت کن مرا و دفع کن آنچه را که [illegible] ساخته مرا و وامگذار مرا بسوی خودم
میگویی آن دعا را صد بار در حالی که تو در سجده باشی بند سوم اصل عن سماعة قال قال لی ابو الحسن علیه السلام
اذا كان لك يا سماعة الى الله عز وجل حاجة فقل اللهم انی اسئلک بحق محمد وعلی فان لهما عندك شأنا

من الشأن وقدرا من القدر فبحق ذلك الشأن وبحق ذلك القدر ان تصلي على محمد وآل محمد وان
تفعل بي كذا وكذا فانه اذا كان يوم القيمة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن ممتحن الا وهو
يحتاج اليهما في ذلك اليوم شرح الشأن بفتح شین با نقطه و سکون همزه و گاهی منقلب بالف میشود کار بزرگ

و کذا م

است تنوین شأنا برای تعظیم است و همچنین تنوین قدرا [illegible] اشارتست بعظمت [illegible] که بیان شده در کتاب [illegible]
[illegible] و ششم که باب الروح التی [illegible] به الائمه علیهم السلام است [illegible] است که [illegible]
از حاجت است که مذکور [illegible] ساخت [illegible] خود [illegible] حاجت [illegible] برای بیان عظمت شأن و قدر محمد و علی صلوات
الله علیهما است یوم منصوب بظرفیت [illegible] مستوفی بوده [illegible] اول خبر [illegible] که کان اسم آنست
[illegible] و ظرف خبر آنست [illegible] دوم کان تامه است یعنی روایت است از سماعه که گفت که مرا
امام موسی کاظم علیه السلام که چون [illegible] شد ترا ای سماعه بسوی الله عز وجل حاجتی پس بگو که ضد او [illegible] بدرستی که من
طلب میکنم از تو بحق محمد و علی [illegible] بدرستی که برای ایشان نزد تو شأنی عظیم از جمله شأن و منزلتی عظیم از جمله منزلت
پس طلب میکنم از تو بحق آن شأن و بحق آن منزلت اینکه درود کنی بر محمد و آل محمد و اینکه کنی با من چنین و چنین
بدرستی که چون شود [illegible] روز قیامت [illegible] فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمنی که آزموده شده باشد
مثل [illegible] و شیعه ایشان مگر [illegible] که محتاج باشد بایشان در آن روز [illegible] طلب [illegible]
شفاعت برای [illegible] بند چهارم اصل لما بعث ابو الدوانيق
الى ابي عبد الله عليه السلام رفع يده الى السماء ثم قال اللهم انك حفظت الغلامين بصلاح ابويهما
فاحفظني بصلاح آبائي محمد وعلي والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي اللهم اني ادرأ
بك في نحره واعوذ بك من شره ثم قال للجمال سر شرح الدوانيق جمع دانق بفتح دال بی نقطه و کسر نون [illegible]
[illegible] دو نقطه [illegible] که از خست طبع در روز پنهان چیزی خورد [illegible] و در شب [illegible]
مطلع شود [illegible] سوم [illegible] خلفای عباسیه است مسمی بابو الدوانیق شد و برای [illegible]
[illegible] ایشانست [illegible] برای این نسبه [illegible] حفظت الغلامین

اشارتست بآیت سورهٔ کهف و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا
ابوهما اشارتست باینکه خضر علیه السلام بنوعی بر ایشان کرد و چون در رعایت جانب ایشان کوشید و لهذا
امام حسن و حسین پسران شمرده شده یا اشارتست باینکه مادر ایشان نیز صلح داشته اگرچه در صریح قرآن مذکور
نیست اما اجال بفتح و در اول بضم بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب منع است و مفعول آن محذوف
بتقدیر اراده الله بفتح دال و سکون را و همزه دفع چیزی و در کتب برای مستعانت است فی نحره متعلقست بادرا
و برای تعیین محل دفع است النحر بفتح نون و سکون حا بنقطه و در اول بنقطه بعض سینه که جای قلاده است یعنی
وقتی که فرستاده منصور و او بعضی کسی را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام تا او را بنزد او آورد و امام علیه السلام
در وقت توجه بآن جانب برداشت دست خود را بسوی آسمان بعد از آن گفت که خداوندا بدرستی که تو نگاه
داشتی دو پسر را از ضرر بوسیله خوبی دو پدر ایشان پس نگاه دار مرا از ضرر بوسیله پدران من محمد و علی
و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی خداوندا بدرستی که من دفع میکنم منصور را از خود بمدد تو و در سینه
او بمعنی که چنان دفع میکنم او را که گویا که بپیش سینه برادو میزنم و پناه میگیرم بتو از شر منصور بعد از آن گفت شتر
که روانه شو **اصل** فَلَمَّا اسْتَقَرَّ الرَّبِيعُ بِبَابِ أَبِي الدَّوَانِيقِ قَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا أَشَدَّ بَاطِنَهُ عَلَيْكَ
لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا تَرَكْتُ لَهُمْ نَخْلَةً إِلَّا عَقَرْتُهَا وَلَا مَالًا إِلَّا نَهَبْتُهُ وَلَا ذُرِّيَّةً إِلَّا سَبَيْتُهَا قَالَ
فَهَمَسَ بِشَيْءٍ خَفِيٍّ وَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ **شرح** ربیع بفتح را بنقطه و کسر با بنقطه و سکون یا دو نقطه و عین بی
نقطه حاجب منصور بوده و در پنهان دوست امام علیه السلام بوده و شدت بتقدیم نقطه صیغه تعجب است یکی
شب می آید در کتاب روضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء در حکایت بعد از قتل منصور محمد و ابراهیم پسران
عبدالله بن الحسن را بوده و غضب منصور بر جمعی از اهل مدینه بوده که در محمد و ابراهیم کرده بوده اند نخل بفتح
نون و سکون خا بنقطه درخت خرماست و در اینجا عبارت از مردان اهل بیت رسول علیه السلام است عقرت
بعین بی نقطه و قاف و را بی نقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب نصر است العقر بریدن سر درخت خرما که از
آن جهت در اینکه هنوز خشک میشود همس بسین بی نقطه ماضی معلوم از باب نصر است الهمس آهسته کردن آواز خوا

بصیغه م

شنیده و دانسته شود و خواه نه خفی احتراز از شنیده شدن و دانسته شدن است **یعنی** پس وقتی که استقبال
کرد امام علیه السلام ربیع در در خانه منصور و او بعضی گفت او را که ای ابو عبدالله بغایت غضبناکست بر تو منصور
بر تو هرآینه شنیدم او را که میگفت که بخدا قسم که نخواهم گذاشت برای اهل بیت رسول ایشان را اگر کشتم میرسد
وه مالی را اگر غارت میکنم آنرا و نه فرزندی را اگر اسیر میکنم ایشان را راوی گفت که پس آهسته تکلم کرد بسخنی پنهان
و جنبانید دو لب خود را **اصل** فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ وَقَعَدَ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ
أَنْ لَا أَتْرُكَ لَكُمْ نَخْلَةً إِلَّا عَقَرْتُهَا وَلَا مَالًا إِلَّا أَخَذْتُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ ابْتَلَى أَيُّوبَ فَصَبَرَ وَأَعْطَى دَاوُدَ فَشَكَرَ وَقَدَّرَ يُوسُفَ فَغَفَرَ وَأَنْتَ مِنْ ذَلِكَ النَّسْلِ وَلَا يَأْتِي
ذَلِكَ النَّسْلُ إِلَّا بِمَا يُشْبِهُهُ فَقَالَ صَدَقْتَ قَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ **شرح** قدر بقاف و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه
معلوم از باب تفعیل وظاهر آنست که بمعنی قدر بصیغه ماضی معلوم از باب افعال باشد مثل نزد معنی خبر و مثل خبر
بعض مفسران گفته اند در قول الله تعالی در سورهٔ فرقان لولا نزل علیه که بمعنی لولا انزل علیه است و ابن محیصن قرائت
الاحقاق و الذی قدر فهدی الا قدر بوالاکردن و دیگر قدر از باب افعل از باب ضرب یا باب علم باشد و یوسف نجح
باشد عطف بر ان اسم خواهد بود مثلا ابیه انک افضل نسل ابراهیم علیه السلام است با نسل هاشم است یا نسل
عباس است و در کتاب روضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء شبیه باین مذکور است و در آنجا چنین است
یا امیر المؤمنین ان الله اعطی فشکر وان ابوب ابتلی فصبر وان یوسف ظلم فعفی فعف فانک من ذلک النسل
او گفت **یعنی** پس وقتی که داخل مجلس منصور شد سلام کرد و نشست پس منصور جواب سلام او گفت بعد از ان
منصور گفت که آگاه باش بخدا قسم که تحقیق قصد کردم که وا نگذارم برای شما درختی را اگر که سرش را ببرم و نه مالی را
مگر آنکه بگیرم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای فلان بدرستی که الله عز وجل مبتلا کرد ایوب را پس صبر کرد
بر بلا و نعمت داد داود را پس شکر نعمت کرد و قادر گردانید یوسف را با انتقام از برادران پس بخشایش کرد ایشان
کرد و تو از ان نسلی که ایوب و داود و یوسف نیز از ان نسل اند و نمیکند آن نسل کاری را که مناسب آن نسل
پس منصور گفت که راست گفتی تحقیق که گذشتم از گناه شما **اصل** فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمْ يَنَلْ مِنَّا أَهْلَ

البيت احد الا سلبه الله ملكه فغضب لذلك واستشاط فقال على رسلك يا امير المؤمنين ان
هذا الملك كان في آل ابي سفيان فلما قتل يزيد حسينا سلبه الله ملكه فورثه آل مروان فلما قتل
هشام زيدا سلبه الله ملكه فورثه مروان بن محمد فلما قتل مروان ابراهيم سلبه الله ملكه فاعطاكموه

شرح ملک منصوب بنزع خافض است استشاط بشین معجمه والف وطاء مهمله بصیغه ماضی معلوم باب استفعال
ارسل بکسر راء مهمله و سکون سین مهمله آهستگی ظرف علی رسلک منصوبست محلا و خبر فعل مقدر محذوفست
یعنی بکن عمل رسلک فورثه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست و بعد آن منصوبست یا بصیغه معلوم باب علم است
و بعد آن مرفوعست ابراهیم مشترکست میان چند کس از آنجمله است ابراهیم بن محمد بن علی بن الحسین بن علی
بن ابی طالب که برادر امام جعفر صادق علیه السلام بوده و ظن نموده بود که مراد ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن
بن علی بن ابی طالب باشد چه چنان شد در کتاب الحجه در حدیث هفدهم باب هشتاد و سه کرد و برادرش محمد
از زمان منصور کشته شده اند و چون ابراهیم بسیار از ایشان بعد از نسبت بامام علیه السلام کشتن ایشان
زوال ملک منصور نشد و یعنی پس امام علیه السلام گفت منصور را که ای فلان بدرستی که در یافت زوال
بیت رسول علیه السلام چه که از پادشاهان خون را که بظلم و تعدی ریخته باشد مگر اینکه برطرف کرد از وی دولت
او را الله تعالی پادشاهی او را پس منصور غضبناک شد برای آن سخن و افروخته شد از کمال غضب یعنی رنگ
درشتی کرد پس امام علیه السلام گفت که بر آهستگی خود باش ای فلان بدرستی که این پادشاهی که تو دیده بودی در
خانواده ابو سفیان صخر بن حرب بن امیه پس چون کشت یزید بن معویه حسین بن علی بن ابی طالب را
برطرف کرد از خانواده او الله تعالی پادشاهی او را پس داد آن پادشاهی را بخانواده مروان بن الحکم
بن ابی العاص بن امیه پس چون کشت از روی ظلم و تعدی هشام بن عبدالملک بن مروان زید بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب را برطرف کرد از او الله تعالی پادشاهی او را پس داد آن پادشاهی را بمروان
بن محمد بن مروان بن الحکم یعنی بانکه این حمار بود که متصل هشام ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان
یکسال و دو ماه و پانزده روز پادشاهی کرد و بعد از او یزید بن عبدالملک بن مروان پنجاه و دو روز کرد

و بعد از او ابراهیم بن ولید بن عبدالملک سه ماه پادشاهی کرد پس چون کشت مروان ابراهیم را برطرف کرد از
او الله تعالی پادشاهی او را پس داد بشما آن پادشاهی را یعنی تمانده که مناسب این نه کورست در کتاب
الروضه در عشر دوم بعد از سیصد و منافات ندارد با کشتن هرون امام موسی کاظم علیه السلام را و نفی
این پادشاهی را از او ظاهرست زیرا که از زمان وقت انتقال در دولت ایشان بهم رسید مثل اینکه هرون وقف
خود عباسه را بجعفر برمکی ندیم خود کرد و باعث فساد شد و خلاف ما بین امین و مامون واقع و امین کشته شد
و پسری مامون برای هرون معلوم نیست و از کثرت خروج بنی هاشم مضطر شد بطلب امام رضا علیه السلام
و بجهت ضعف ایشان متزاید شد تا انقراض دولت ایشان و ایضا شاید که این برای بیان فایده که بیه
باشد که اخبار از غیب باشد برای تخویف منصور چه و تا این زمان اشکال آنها خروج نکنند متن فقال له
صدقت هات ارفع حوائجك فقال الاذن فقال هو في يدك متى شئت فخرج فقال له الربيع
قد امر لك بعشرة آلاف درهم قال لا حاجة لي فيها قال اذن تغضبه فخذها ثم تصدق بها

شرح هات بالف و کسر تاء و بفتحه مثناه اسم فعلست بمعنی بده و مراد اینست که بگوی که از دری بگو رفع منقطع
و فاء و حین مهمله بصیغه امر حاضر باب منع استیناف بیانی هاتست الاذن منصوبست بفعل محذوف یعنی
ارفع الاذن و طلب الاذن اذن عمل نصب میکند در مضارع بشرطها که آن مضارع برای استقبال باشد
تغضبه بغین معجمه و ضاد معجمه و باء موحده بصیغه مضارع باب افعال مرفوعست چون بمعنی حالست
مثل اینکه در جواب کسی که گوید که دوست میدارم ترا گوئی که اذن اظنک کاذبا برفع اظنک و این منافات ندارد
منصور حاضر نباشد چه حال و حتی بسیار و در ... بود که منصوب باشد بمعنی استقبال باشد و مقرون باشد
که اگر گرفتن این سخن کی غضبناک میکنی او را و کتاب اذن ننوشته اند ... در احتمال اولست و در فرا چه در زمان حال گرفتن
عمل نصب کند با الف نوشته میشود یعنی پس منصور گفت که دوست کشتی که عرض کنی حاجتهای خود را
تا روا کنم پس امام گفت که عرض میکنم رخصت را تا برگردم بجای خود پس منصور گفت که رخصت در دست
هر وقت که خواهی پس بیرون رفت پس گفت امام را ربیع که بتحقیق فرمود برای تو که ده هزار درهم تسلیم کنند

که نیست حاجتی مرا در انها مگر گفت که در این وقت خشمناک میکنی مرا پس فرو گیر انها را بعد از ان تضرع کن
آنها را بیست و نهم اصل کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یقول ما ابالی اذا قلت هؤلاء الکلمات
لو اجتمع علی الجن والانس بسم الله وبالله ومن الله والی الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله
صلی الله علیه وآله اللهم الیک اسلمت وجهی والیک الجأت ظهری والیک فوضت امری اللهم
احفظنی بحفظ الایمان من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی ومن تحتی ومن
قبلی وادفع عنی بحولک وقوتک فانه لا حول ولا قوة الا بالله شرح مضمون این موافق حدیث
دوازدهم این باب است باب پنجاه و ششم باب الدعاء للعلل والامراض شرح العلل بکسر عین مهمله
وفتح لام جمع علة بکسر عین آفتی که به بدن رسد خواه مرض که باعث تغیر مزاج میشود مثل تب و خواه غیر آن
مثل جراحت بعضی این باب دعا برای شفای بدن از مرضهاست و در این باب نوزده حدیث است اول اصل
عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان یقول عند العلة اللهم انک عیرت اقواما فقلت
قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا فیا من لا یملک کشف ضری
ولا تحویله عنی احد غیره صل علی محمد وآل محمد واکشف ضری وحوله الی من یدعو معک الها
آخر لا اله غیرک شرح عیرت بعین مهمله و یاء دو نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل التعییر
سرزنش افزا اشارتست بانکه این آیت جاریست در جمیع امثال مخاطبان از اقوام و بنا بر تخفیف برای
بیان سرزنش است ادعوا بحذف مطلب نیست بلکه برای سرزنش است فاء در فلا یملکون برای بیان ادعوا
یعنی که برای توضیح سرزنش است فاء در فیا من برای تفریع یا برای تعقیب است و واو در وحوله بمعنی او است
غیرک مرفوع است و منصوب میتواند بود بعضی روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که امام علیه السلام میگفت نزد آفت بدن که خداوندا بدرستی که تو سرزنش کردی جمعی چند را که
پیروی هواهای خود میکنند بگمان اینکه آن جماعت وسیله اند میان ایشان و رب ایشان و انتخاب میکنند
میان آن جماعت نزدیکتر ایشانرا سوی رب و بین پیروی امید رحمت الهی و خوف عذاب الهی از ما ترک

گفتی در سوره بنی اسرائیل که بگو ای محمد که بخوانید برای کشف ضر آن جماعت را که گمان کردید که پیروی ایشان
میزان کرده و در هواهای ... وسیله نجات شما باشند از خدای تعالی بوحی برسول خود و حضرت امام پیروی اولاد
پیامبران آنکه بخواهید نمیتوانند که بر طرف کنند آزار را از شما یا جابجا ... ونه گردانیدن آن آزار را
از شما سوی دیگران خود پس ای که نمیتواند مالکی بر طرف کردن آزار من ونه بر گردانیدن آزار من از من سوی
دیگران و حمایت از هیچ کس غیر او ده وکن بر محمد وآل او بر طرف کن آزار مرا و برطرف گردان آن آزار را سوی
کسی که میخواند او معبودی دیگر را آیت ... عبادتی غیر تو مخفی نماند که ظاهر این دعا ... که
ادعوا برای غیر مخاطبان است و در دعوتی که از ایشان صادر شد و میشود و مرجع این آیت اینست ما بعد این آیت
کما اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب ویرجون رحمته ویخافون عذابه ان عذاب ربک
کان محذورا یا بنا بر انکه اولئک مبتدا باشد و مشار الیه اولئک مخاطبان ادعوا باشد و الذین یدعون صفت
اولئک باشد و دلالت کند بر انکه امر در آیت سابقه برای تغییر ... که و عقد الذین ... ضمیر مستتر
در یدعون باشد و مفعول یدعون محذوف باشد بتقدیر یدعون الذین زعمتم من دونه و آیت سابقه
بیان میکند و یبتغون خبر مبتدا باشد و ایهم اقرب مبتدا و خبر باشد بتقدیر قائلین ایهم اقرب و این حال فاعل یبتغون
باشد و ضمیر ایهم راجع بالذین زعمتم باشد که مفعول یدعون است و مدلول آیت سابقه است و بنا بر این آیت
تقریر و توضیح حال پیروان ... کسانی از ... تعالی پیروی رؤسای خود میکنند و ایشانرا وسیله حاجات
افزون بخوبی خود میکنند و انتخاب میکنند برای تقلید در میان رؤسای خود افضل و اصلح را باعتقاد خود
چنانچه حنفیه وشافعیه ومالکیه وحنبلیه در ان کار میکنند و این عمل اسباب ثواب ... ترغیب نجات از عذاب و از
و خائف ... انکه این عمل ابطال ثواب و الزام عذاب میکند دوم اصل عن داود بن زربی قال مرضت
بالمدینة مرضا شدیدا فبلغ ذلک ابا عبد الله علیه السلام فکتب الی قد بلغنی علتک فاشتر صاعا
من بر ثم استلق علی قفاک وانثره علی صدرک کیفما انتثر وقل اللهم انی اسألک باسمک الذی
اذا سألک به المضطر کشفت ما به من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتک علی خلقک ان

نصلی علی محمد وآل محمد وان تعافینی من علتی فاستو جالساً واجمع البرّ من حولک وقل مثل ذلک
واقسمه مدّاً مدّاً لکل مسکین وقل مثل ذلک قال داود ففعلت ذلک فکانما انشطت من عقال وقد
فعله غیر واحد فانتفع به شرح ظاهراً فرقی نیست که اگر کسی گندم داشته باشد بهتر نیست که گندم بدهد
که صاع در اصل بمعنی جام آبخوری است و مراد اینجا پیمانه ایست که قدر چهار مد است و مد بمعنی قدر است که دو دست
کنجد در دو دست کشیده و متصل بیکدیگر کرده و وزن آن مختلف میشود باختلاف اجناس غله و اعلای آن که صاع است
موافق هزار و صد و هفتاد مثقال شرعی است و هفت مثقال شرعی موافق ده درم وزن باشد و درهم شرعی که آن
درهم اموی بزرگ گویند و هر درهم شرعی موافق چهل و هشت دانه جو میانه است در وزن و بیان اینها میشود در کتاب
الزکوة در شرح حدیث اول باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است و در کتاب الصیام در شرح
حدیث نهم باب الفطرة که باب هفتاد و پنجم است پس صاع جو و گندم و مانند آنها کمتر از این است در وزن
و نظر و تامل کرده ابن بابویه که در فقیه در کتاب الزکوة در باب الاصناف التی یجب علیها الزکوة در کلام خود گفته
که والصاع اربعة امداد والمد وزن مأتین واثنین وتسعین درهماً ونصف اسم و در بسیاری عبارات از رحم الراحمین است
و اذا برای شرط نیست بلکه برای محض ظرفیت است مثل واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و لفظ عبادت باز
ایوب است و اشارت است بقول تعالی در سوره انبیا وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین [illegible] تفسیر رحمة
من عنده است و اشارت است بانکه رحمة حال است از ضمیر منصوب در آتیناه وجه حاکم مستقل عت آلهی است
و جمله فاخلفنک [illegible] تفسیر وذکری للعابدین است و اشارت است بانکه ذکری معطوف بر حال از ضمیر منصوب
در آتیناه و چه امام زمان ذکر رب و چه رب العالمین است برای عابدان و ظاهر این آنست که امامت ایوب بعد
از نجات از بلیه حادث شده باشد انشطت بنون و شین با نقطه و طا بی نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب
الانفعال کسر عین بی نقطه و قاف ریسمانی که بر دست شتر می بندند تا راه نرود و بعضی روایت اند و در بعضی
نسخ راء بی نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یاء و با نقطه [illegible] گفته که [illegible] چهار [illegible] پس سید [illegible]

ان

آن امام جعفر صادق علیه السلام پس نوشت بسوی من که بخش بسید بن کوفت و پس [illegible] کن صاعی از
گندم بعد از آن بر پشت بخواب و پراکنده کن آن گندم را بر روی سینه خود و بگو که خداوندا بدرستی که
من طلب میکنم از تو بنام تو که هر که طلب کرد از تو بآن نام بیچاره هر طرف کردی آنچه را که با او بود از ضرر و مکّن
کردی برای او در زمین و گردانیدی او را امام از جانب خود بر مخلوقان خود اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه
که فراغت دهی مرا از کوفت من بعد از آن راست بنشین و جمع کن آن گندم را از دور خود و بگو آنچه گفتی و
قسمت کن آن گندم را بر مساکین مد مد برای هر مسکینی یک مد و بگو همان وقت را [illegible] چنانکه
گفت [illegible] و بگو مثل آنچه گفتی گفت داود که پس بجا آوردم آنرا پس گویا که بیرون آمدم از بندی که برمن بود و
بعمل بجا آورده اند از جمعی پس منتفع شدند بآن سیوم اصل عن الحسین بن نعیم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اشتکی بعض ولدی فقال یا بنی قل اللهم اشفنی بشفائک وداونی بدوائک وعافنی
من بلائک فانی عبدک وابن عبدک شرح روایت از حسین بن نعیم از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که کوفت داشت بعض اولاد امام علیه السلام پس امام علیه السلام گفت ای پسرک من بگو که خداوندا
شفا ده مرا بشفای تو و دوا کن مرا بدوای تو و فراغت ده مرا از بلای تو چه بدرستی که من بنده توام و پسر بنده
توام چهارم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک هذا الذی
ظهر بوجهی یزعم الناس ان الله عز وجل لم یبتل به عبداً له فیه حاجة فقال لا لقد کان مؤمن
آل فرعون مکنّع الاصابع فکان یقول هکذا ویمد یده ویقول یا قوم اتبعوا المرسلین شرح مضمون
این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب صد و ششم که باب شدة ابتلاء المؤمن است
و بعض این مضمون در حدیث دوازدهم آن باب نیز گذشت و بیان شد در آنجا که مؤمن آل فرعون حبیب
نجار است که در زمان عیسی بوده و در سوره یس مذکور است و گفتیم که این منافات ندارد با آنچه در کتاب الروضه
در ذیل حدیث ابی بصیر مع المرأة از ان [illegible] المؤمن [illegible] البرص والجذام [illegible]
زیرا که این [illegible] است و آنچه در کتاب الروضه است در غلب [illegible] است چنانچه

که در زمان موسی بوده و در سوره مؤمن
و سوره قصص مذکور است بعبارت طویل
اظهر شده و [illegible]

انگشتان هم

استغفار بن شده در حدیث دوم باب صد و ششم کتاب الایمان والکفر گذشته است، و تقطع در اینجا بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل گشتن کم افتاده باشد بمرض خوره، مفعول بقول و اول محذوف و آن جای
مجرای حمل از دست امام در وقف کشیدن کذا انگشتانش خود را جزا بجنبانید بوده تمام دست یا انگشتان شود
یعنی روایتست از یونس بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فرزند شده این برص که بحقیقت
نمایان شده بروی من دعوی میکنند مردمان که بسبب خود جل ببلا کرده آن بنده را اگر برای سعقال در آن
بنده حاجتی باشد یعنی که در حق مؤمنان باشد که خلق ساختها و زمین مطیعی ایشانست پس امام گفت مرا که
چنانست که مردان گفتند هر آینه بحقیقت بود حبیب نجار که مؤمن آل فرعون است افتاده بسبب خوره پس
همچنین میکشید دست خود را و میگفت که ای قوم من پیروی کنید رسولان را حس قال ثم قال اذا کان الثلث
الاخیر من اللیل فی اوله فتوضأ و قم الی صلوتک التی تصلیها فاذا کنت فی السجدة الاخیرة من الرکعتین
الاولیین فقل یا علی یا عظیم یا رحمن یا رحیم یا سامع الدعوات و یا معطی الخیرات
صل علی محمد و آل محمد و اعطنی من خیر الدنیا و الآخرة ما انت اهله و اصرف عنی من شر الدنیا
و الآخرة ما انت اهله و اذهب عنی هذا الوجع و تسمیه فانه قد غاظنی و حزننی و الح فی الدعاء
قال فما وصلت الی الکوفة حتی اذهب الله به عنی کله شرح یونس گفت که بعد از آن امام علیه السلام گفت
که چون شده کار عالم در دو ثلث آخر از شب در اول آن دو ثلث پس وضو بساز و برخیز سوی نماز شب
خود که عادت داری که میگزاری آنرا پس چون شدی در سجده آخر از سجده در رکعت اول پس بگو بر حالی که تو سجده
باشی که ای بلند مرتبه ای بزرگ مرتبه ای مهربان عالم ای بخشاینده مؤمنان ای شنوای دعاها و ای
دهنده نیکوئیها درود کن بر محمد و آل محمد و بده مرا از هر نیک دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل آنی و دیگری قادر
بهان نیست و برگردان از من از جمیع بد دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل برگردانیدن آنی و دیگری قادر بآن نیست و بر طرف
کن از من این آزار را و نام برآرد یعنی که بگو که بر طرف کن از من این برص را چه بدرستی که آن بحقیقت خشمناک
کرده مرا و اندوهناک کرده مرا و الحاح کن در دعا و زاری یونس گفت که پس نرسیدم سوی کوفه تا آنکه بر طرف کرد

مذهب هم

سعقال بسبب آن دعا از من تمام آن برص را پنجم حس عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا رأیت الرجل مر
به البلاء فقل الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علیک و علی کثیر ممن خلق و لا تسمعه
شرح بمضمون گذشت در کتاب الایمان والکفر در بعض احادیث باب الشکر که باب چهل و ششم است و بصیغه
معلوم باب نصر صفت الرجل است چه الف و لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است خبر مبتدأ است
البلاء مبتدأ است و تقدیم خبر برای حصر اضافی است یعنی که آن بلا و تثبیت و جهه مبتدأ و خبر صفت دیگر الرجل
و علی کثیر اشارت است بقول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا و لا تسمعه بصیغه نهی
باب افعالست و ضمیر مفعول اول نیست و ضمیر راجع بالرجل است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که چون دیدی مردی را که گذشت با او بلا خواه بلای بدنی و خواه بلای نفسانی مثل اهل بدعت پس بگو که ستایش
مر خداست که عافیت داده مرا از آنچه مبتلا کرده ترا بآن و ترجیح داده مرا بر تو و بر بسیاری از مخلوقین او و مشنوان
آنچه گفتی آن مرد را ششم حس عن ابی عبد الله علیه السلام قال تضع یدک علی الموضع الذی فیه
الوجع و تقول ثلث مرات الله الله ربی حقا لا اشرک به شیئا اللهم انت لها و لکل عظیمة ففرجها
عنی شرح حقا صفت مشبهه حال مؤکده ربی است یا مصدر مفعول مطلق فعل محذوف و قت تقدیر حق حقا
الحق یکبار آمدن و دیگر آمدن بودن ضمیر لها راجع بوجع است باعتبار اینکه عظیمه است و عظیمه برای نقل است از
وصفیت باسمیت یعنی بلای بزرگ یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگذاری دست
خود را بر جائی از بدن که در آنست درد و میگوئی سه بار که الله الله صاحب کل اختیار من است خدا من که شریک نمیکنم
با او در ربوبیت چیزی را خداوندا توئی آماده برای دفع آن درد و آماده برای هر بلای عظیمی یعنی که کسی دیگر از
عهده دفع آن و امثال آن بر نمی آید نادر وقت آنها پناه و این کس برده شود پس گشاده کن آنرا از من هفتم
حس عن ابی عبد الله علیه السلام للاوجاع تقول بسم الله و بالله کم من نعمة لله فی عرق ساکن
و غیر ساکن علی عبد شاکر و غیر شاکر و تأخذ لحیتک بیدک الیمنی بعد صلوة مفروضة و تقول
اللهم فرج عنی کربتی و عجل عافیتی و اکشف ضری ثلث مرات و احرص ان یکون ذلک مع دموع

وتکلا شرح کلم برای کثرت است و مشدد است من جانب است نفخه تمیز است که مجرور شده بمن به صفت نفخه است
زعرق خبر مبتدا است چنانکه در حدیث چهارم باب بیست و هشتم گذشت در بیان سبعه و ستین [illegible]
آنها ساکنت و نفسی خبر ساکن حال جعبه خبر دیگر مبتدا است و فقد حلت از فاعل تقول بسم الله و تقول
عطف است بر تقول و جمله حالیه انجا بزبطست و ثلث مرات متعلق بمعطوف است نه بمعطوف علیه
و بنا بر مذهب اکثر نحاة که جمله حالیه هرگاه مضارع مثبت باشد بی واو میباشد [illegible]
بعضی امر حاضر از باب ضرب و علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام برای فرج درد
انکه میگوئی که ابتدا میکنم بنام الله تعالی که پروردگار عالمیانست و بوسیله کبریائی الله تعالی ساکن آنچه
در رگ ساکن و حجر ساکنت بر بنده شکرگزار و غیر شکرگزار است بر حالی که میکشی محاسن خود را بدست
خود بعد از نماز واجب و ایضا میگوئی بر آن حالی [illegible]
طرف کن [illegible] هشتم اصل عن رجل قال
قلت لابی عبدالله علیه السلام فشکوت الیه وجعا بی فقال قل بسم الله ثم امسح یدک علیه و قل اعوذ
بعزة الله و اعوذ بقدرة الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمة الله و اعوذ بجمع الله و اعوذ
برسول الله و اعوذ باسماء الله من شر ما احذر و من شر ما اخاف علی نفسی تقولها سبع مرات
قال ففعلت فاذهب الله عز و جل عنی الوجع شرح معنی جمع گذشت در شرح حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم احذر بفتح
و ذال معجمه [illegible] بصیغه مضارع متکلم وحده از باب علم [illegible] اضطراب از جای
که حادث شده باشد یعنی روایتست از مردی گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس شکایت کردم
بسوی او از دردی که با من بود پس گفت که بگو که ابتدا میکنم بنام الله تعالی بعد از آن بمال دست خود را بر آن جا که
درد دارد و بگو که پناه میبرم بعزت الله تعالی و پناه میبرم بتوانائی الله تعالی و پناه میبرم ببزرگی الله تعالی و پناه
میبرم [illegible] الله تعالی و پناه میبرم [illegible] اسماء حسنی را و پناه میبرم برسول الله تعالی و پناه
میبرم بنامهای الله تعالی از شر آن دردی که اضطراب میکنم از آن و از شر آنچه میترسم که مبادا بر سر من آید میگوئی

وخلت م

الوجع عنی م

آن کلمات را هفت بار راوی گفت که پس کردم آنچه را که فرمود پس برطرف کرد الله عز و جل درد را از من هفتم اصل
عن عبدالله بن سنان عن عون قال امر یدک علی موضع الوجع ثم قل بسم الله و بالله و محمد رسول
الله صلی الله علیه و آله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم امسح عنی ما اجد ثم تمر یدک
الیمنی و تمسح موضع الوجع علیه ثلث مرات شرح عبدالله بن سنان از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است
و خازن منصور و مهدی بوده که از خلفای عباسیه بودند پس میتواند بود که عون بفتح عین بی نقطه و سکون واو
عبارت از امام علیه السلام باشد بمعنی مددکار در دین و این تعبیر برای تقیه باشد و میتواند بود که عبارت از شخص دیگری
باشد و حدیث موقوف باشد و روایت حدیث آینده موید احتمال اولست و امر مرفوع باستیناف نحوی
میتواند بود و مجزوم و عطف بر امسح میتواند بود و بنا بر دوم [illegible]
ندارد یا اینکه مفعول قل لفظ بیاست المسح بفتح میم و سکون سین و حاء بی نقطه مصدر باب منع قطع چیزی از بدن
دست بر چیزی برای برطرف کردن چیزی از آن و اول مراد است در اول و دوم مراد در دوم الیمنی [illegible]
لیکن اقتصار شده [illegible] یعنی روایتست از عبدالله بن
سنان از عون گفت که بمال دست خود را بر جای درد بعد از آن بگو که ابتدا میکنم بنام الله تعالی و بمدد
الله تعالی و محمد رسول الله تعالی است صلی الله علیه و آله و نیست تحولی از چیزی و نه قوتی بچیزی مگر بوسیله
الله که بلند مرتبه بزرگ مرتبه است خداوندا برطرف کن از من دردی را که در خود می یابم بعد از آن بمال
دست راست خود را بر جای درد [illegible] قول که مذکور شد سه بار [illegible]
سه بار شود دوم اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال تضع یدک علی موضع
الوجع ثم تقول بسم الله و بالله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله لا حول و لا قوة الا بالله اللهم
امسح عنی ما اجد و تمسح الوجع ثلث مرات شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق دهم اصل
عن علی بن حسن عن عمه قال قلت له علمنی دعاء ادعو به لوجع اصابنی قال قل و انت ساجد
یا الله یا رحمن یا رب الارباب و یا اله الالهة و یا ملک الملوک و یا سید السادات اشفنی بشفائک من کل

کتابخانه خصوصی

داءٍ و سُقمٍ فانّي عبدك اتقلّب في قبضتك **شرح** ضمیر قول راجعست بجمعه و ضمیر راجع بایی است که اسم
صریح آمده اگر عبارت از جمعیت کامل صفات بر روی ایشان میکنند و آنرا خوب شمارند آن پرتو عبادت
ابیات است پس الله بمعنی مستحق عبادتست بر سبیل حقیقت و اگر آنچه شامل بتان سنگ و مانند آنست پس الله بمعنی
مستحق اطاعت محکم و در حق آنهاست یا بمعنی غالب بر آنهاست در هر چه اراده و حق آنها کند شفاء که عبارت
از شفای کاملست چنانچه متعارف شده که هر عظیم را نسبت به الله تعالی میدهند خواه فعل الهی باشد مثل شفا
و خواه فعل عباد مثل بیت الله یعنی آنچه از الله تعالی است فعل تو که از تو صادر و نازل شد چنانچه شیر از پستان
و باران نازل میشود **یعنی** روایتست از علی بن عیسی که گفت گفتم امام علیه السلام اگر تعلیم کنی مرا دعائی
که دعا کنم بآن برای رفع دردی که بر خورده مرا امام گفت که بگو بر حالی که تو در سجده باشی که ای آنکه مستحق عبادت
مشهوری ای مربی کل عالم ای صاحب کل اختیار صاحبان اختیار و مستحق عبادت جمعی که باعتقاد مردمان مستحق عبادتند
وای پادشاه پادشاهان [illegible] شفا ده مرا بشفای خود از هر دردی و از هر بیماری چه بدرستی که من
بنده توام میگردم از حالی بحالی در قبضه قدرت تو **دوازدهم متن** عن احدهما عليهما السلام قال
اذا دخلتَ على مريضٍ فقل اُعيذك بالله العظيم ربّ العرش العظيم من شرّ كلّ عرقٍ نفّارٍ ومن شرّ حرّ
النار سبع مرّات **شرح** النفّار بفتح نون و تشدید فا [illegible] صیغه مبالغه باب علم و ضرب [illegible]
آن جانب بجوش آمده باشد و بعضی گفته اند رگی که خون از آن جسته شود یا خون آن بند نشود **یعنی** روایتست
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که چون داخل شدی بر بیماری پس بگو که پناه میدهم ترا بخدای
بزرگ صاحب کل اختیار [illegible] پادشاهی بزرگ از شر هر رگی که خون از آن بجانب بجوش آمده باشد و از شر
گرمی آتش هفت مرتبه **سیزدهم متن** عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا اشتكى الانسان فليقل بسم الله
وبالله ومحمّدٍ رسول الله صلّى الله عليه وآله اعوذ بعزّة الله واعوذ بقدرة الله على ما يشاء من شرّ
ما اجد **شرح** و محمد مجرور و مرفوع [illegible] چنانچه گذشت در حدیث نهم **یعنی** روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که چون دردناک شد آدمی پس باید که بگوید ابتدا میکنم بنام الله و به الله و محمد که رسول الله است

صلی الله علیه وآله پناه میبرم بعزت الله و پناه میبرم بتوانائی الله بر هر چه میخواهد از شر آنچه مییابم **چهاردهم**
متن عن ابي عبد الله عليه السلام يا منزل الشفاء ومذهب الداء انزل على ما بي من داءٍ شفاءً **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در دعای طلب شفا که ای فرود آورنده شفا و برطرف کننده درد
فرود آور بر آنچه با منست از درد شفائی **پانزدهم متن** شكوتُ الى ابي عبد الله عليه السلام وجعاً بي فقال
اذا صلّيتَ فضع يدك موضع سجودك ثم قل بسم الله محمّدٌ رسول الله صلّى الله عليه وآله اشفني يا
شافي لا شفاء الا شفاؤك شفاءً لا يغادر سقماً شفاءً من كلّ داءٍ وسقمٍ **شرح** و شفا الاشفاء [illegible]
[illegible] که بعد از معالجه بدوا حاصل میشود فاعل آنها الله تعالی است بواسطه و فاعل آنها طبیعت و دوا
چنانچه فلاسفه زنادقه خیال کرده اند پس مستمر بنا بر اجرای عادت الهی است برای نظام عالم شفا هر دو
مفعول مطلق شفنی است و واسطه جمله صفت شفا است یا منصوبست بتقدیر اطلب شفا **یعنی** شکایت بردم بسوی
امام جعفر صادق علیه السلام از دردی که با من بود پس گفت که چون نماز گزاردی پس بگذار دست خود را در جای
که سجده بران کردی بعد از آن بگو که ابتدا بنام الله محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله شفا ده مرا ای شفا دهنده
نیست شفائی مگر شفای تو شفائی بده که واگذارد بیماری را شفائی بده از هر دردی و بیماری **شانزدهم متن** عن ابي
جعفر عليه السلام قال مرض عليّ صلوات الله عليه فأتاه رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال له قل اللهمّ
انّي اسألك تعجيل عافيتك او صبراً على بليّتك او خروجاً الى رحمتك **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که بیمار شد علی صلوات الله علیه پس آمد نزد او رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت او را که بگو که خداوندا بدرستی
که من طلب میکنم از تو اینرا که زود بجا آوری فراغت مرا که از جانب تو باشد یا توفیق صبری مرا بر بلائی که از جانب تو رسیده
شود یا بیرون بردن مرا از دنیا بسوی رحمت تو **هفدهم متن** عن ابي عبد الله عليه السلام انّ النبيّ صلّى الله عليه
وآله كان يقول عند العلّة ضع يدك على موضع الوجع وتقول ايّها الوجع اسكن بسكينة الله و
قرّ بوقار الله وانحجز بحاجز الله واهدأ بهداء الله اعيذك ايّها الانسان بما اعاذ الله عزّ وجلّ
به عرشه وملائكته يوم الرجفة والزلازل تقولها سبع مرّات ولا اقلّ من الثلاث **شرح** [illegible]

وشیدن با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب تفعیل است یعنی طلب بحث کسی بچیزی که [illegible]

بست مثل دعا و مثل کذب تضرع بصیغه مخاطب کلام امامست و نقل تشبیری علیه السلام است یعنی ذکر کرده [illegible]

و سکون را بی نقطه بصیغه امر معتل العین واوی باب ضرب است و قاف مفتوح و دوست اکثری نقطه و جیم [illegible]

بصیغه امر باب تفعلست ابتدا بدال بی نقطه و کسره بصیغه امر باب منع است و با مفتوح با فتح دال و [illegible]

باب منع است و آفات عبارت از قدرت و شکوه الله تعالی است و ذکر ماضی بجای مضارع برای تحقیق وقوعست

اشارت بمعانی جوشش شد در شرح حدیث پنجم باب سیم چهارم یوم ترجف اشارتست بآیت سوره والنازعات

یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة و آیت سوره مزمل یوم ترجف الارض والجبال و زلزال بصیغه جمع برای [illegible]

و اشارتست بآیت سوره حج ان زلزلة الساعة شیء عظیم و آیت اذا زلزلت الارض زلزالها یعنی روایتست از امام

جعفر صادق علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله دعا میکرد این بود که تو به میکرد و مردم را باین دعا میگذاری دست خود را

بر جای گوشت و میگوی که ای [illegible] آرام گیر آرامی که از جانب الله تعالی باشد و همواره باش همواری که از جانب

الله تعالی باشد و ممنوع شو بامنعی که از جانب الله تعالی باشد و فرو نشین بفرو نشستنی که از جانب الله تعالی باشد

باش همواری که از جانب الله تعالی باشد و ممنوع شو بامنعی که از جانب الله تعالی پناه میدهم ترا ای آنکه میگوئی که

پناه داد الله عزوجل آن جوشش خود را و فرشتگان خود را در روز حرکت زمین و بسیاری اضطراب زمین میگوئی اینرا

هفت بار و نبایست کم ازین باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تضع یدک علی موضع الوجع

و تقول اللهم انی اسألک بحق القرآن العظیم الذی نزل به الروح الامین و هو عندک فی ام الکتاب علی

حکیم ان تشفینی بشفائک و تداوینی بدوائک و تعافینی من بلائک ثلاث مرات و تصلی علی محمد و آله

شرح القرآن العظیم عبارتست از محکماتی که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن است زیرا که آنها ام الکتابند که

متشابه بر آنها معلوم میشود و بتوسط دلالت آنها بر امام عالم بجمیع متشابهات در هر زمان و اشارتست بآیت سوره حجر

و لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم نزل به الروح الامین اشارتست بآیت سوره شعرا نزل به الروح الامین

علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین و در این حدیث اشارتست باینکه ضمیر راجع بالکتاب المبین است

که در اول

که در اول سوره شعرا مذکورست و آن عبارتست از قرآن عظیم و مبین بمعنی ظاهر کننده امر متشابهات دین

موافق است با آنچه می آید در حدیث پنجم باب آخر کتاب فضل القرآن که ظاهر کننده زبانهاست که در کتب

سابقه است و آن زبانها ظاهر کننده آن نسبت ضمیر و هو راجعست بالقرآن العظیم عندک فی ام الکتاب علی حکیم

اشارتست بقول الله تعالی در سوره زخرف والکتاب المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام الکتاب

لدینا لعلی حکیم یعنی کتاب مبین مذکور حال ام الکتاب در سوره رعد و سوره آل عمران مذکورست و آن عبارت

از محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن است و آنها دالست بر بطلان امامت

ضلالت و اثبات امامت ائمه عالمین بجمیع متشابهات کتاب الهی پس از آن محکمات ظاهر میشود جمیع کتاب الهی

مانند ماه دیگر از و ظاهر شود و فرزند و باین اعتبار سوره فاتحه را نیز ام الکتاب میخوانند و [illegible] است با

اینکه مضمون آن آیات در زیر او بیشتر بوده و آنها نیز ام الکتاب بوده پس آنچه در قرآنست بعض ام الکتاب

و جزو در کل جا شده لدینا لعلی حکیم اشارتست باینکه اکثر مردم اعراض از مضمون آن آیات میکنند و جمعی که ایمان

بآیات می آورند نیز هراسان و لرزان میشوند از آنها چنانچه گفته در سوره رعد و من الاحزاب من ینکر بعضه و در

الزمر الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی

ذکر الله زیرا که احسن الحدیث عبارتست از آن آیات ترجمه قسم بکتاب مبین که [illegible]

مبین است که قرآن موافق گفتگوی عرب [illegible] تا شاید که شما فهم کنید [illegible] که آن کتاب مبین [illegible]

از اتباع ظن [illegible] عالمیست مشتمل بر رعایت مصالح است فرق میان شفاء و دواء [illegible]

که اول شامل [illegible] که در حدیث سابق مذکور شد و دوم مخصوص [illegible] مانند آنست [illegible]

مخصوص [illegible] از مرض است مثل تب و دوم مخصوص [illegible] و فرق میان آن و معافات

که آن مخصوص [illegible] مثل تب [illegible] سوم شامل [illegible]

دیگری مستعمل میشود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگذاری دست خود را بر جای گوشت

و میگوئی که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بحق قرآن بزرگ مرتبه که فرود آورده آنرا جبرئیل بر دل رسول تو

بر [illegible]

جمع محکمات

و آن دعا نزد تو در جملهٔ محکمات و همیشه از تو ... طلب بنده مرتبه است و ... بر رعایت مصالح آن از مطلبم که شغلهای

مرا انتعالای تو و دعا کنی مرا بدعای تو و فراغت دهی مرا از بلاهای نفسم ... و درود بفرستی بر محمد و آل او

... بر او بهر بار نوزدهم اصل عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ عَرَضَ لِي وَجَعٌ فِي رُكْبَتِي فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ فَقُلْ يَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَى وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَيَا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ ارْحَمْ

ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَأَعْفِنِي مِنْ وَجَعِي قَالَ فَفَعَلْتُهُ فَعُوفِيتُ شرح اعفنی بفتح همزه ... صیغهٔ امر حاضر از باب

الاعفاء ... بمعنی عافیت دادن کسی از چیزی عوفیت بصیغهٔ ماضی مجهول متکلم وحده از باب المفاعلة المعافاة بمعنی عافیت

دادن کسی را یعنی روایت است از ابو حمزه که گفت عارض شد مرا دردی در زانوی من پس نقل [illegible] آن را بردم

سوی امام محمد باقر علیه السلام پس گفت که چون تو نماز گزاردی پس بگو ای بهتر کسی که عطا داده و ای بهتر کسی که چیزی

از او طلبیده شده و ای مهربانتر کسی که طلب مهربانی از او شده مهربانی کن بناتوانی من و کمی چارهٔ من و عافیت ده مرا

... بگو [illegible] و معاف کن مرا از درد من ابو حمزه گفت که پس کردم آن را که امام گفت پس عافیت

بخشیده شدم باب پنجاه و هفتم اصل باب الحرز والعوذة شرح الحرز بکسر حاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه و زاء

با نقطه دعائی که آن را [illegible] العوذة بضم عین بی نقطه و سکون واو و ذال با نقطه دعائی که آن را ...

[illegible] حاصل آن ... است و ... که اول برای خود باشد و دوم برای دیگری

باشد و فرق میان اینها و نشره که در حدیث هفتم باب ... مذکور شد اینست که اینها برای دفع ضرر است

و نشره برای رفع ضرر است یعنی این باب دعای احتراز از ضرر و پناه جستن از ضرر است در این باب چهل و دو

حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي الْمُنْذِرِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ فَقَالَ لِي أَلَا أُخْبِرُكَ

بِشَيْءٍ إِذَا قُلْتَهُ لَمْ تَسْتَوْحِشْ لَيْلًا وَلَا نَهَارًا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي كَنَفِكَ وَفِي جِوَارِكَ وَاجْعَلْنِي

فِي أَمَانِكَ وَفِي مَنْعِكَ فَقَالَ بَلَغَنَا أَنَّ رَجُلًا قَالَهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً وَتَرَكَهَا لَيْلَةً فَلَسَعَتْهُ عَقْرَبٌ شرح اسم

ابن المنذر ... است و در بعض نسخ ابو المنذر است و آن نیز صحیح است ... ابو المنذر

و اقم

الوحشة بفتح واو و سکون حاء بی نقطه و شین با نقطه رسیدگی ... پس گفت که ای ابا حمزه ... ترا بچیزی که چون گفته شود

آن را ... و از آن ... باسم خدا و بوسیلهٔ خدا اعتماد کردم ... بدرستی

که شان اینست که هر که اعتماد کند بر او پس ... است برای او ... بدرستی که ... رسانندهٔ کار خود است بتحقیق گردانیده

برای هر چیزی ... خدایا ... از جانب خود ... مرا در پهلوی خود ... و بگردان مرا در امانی از

جانب خود ... پس امام گفت که رسید بما که مردی گفت آن کلمات را سی سال هر شب ... روزی گذاشت

آن را در یک شب پس گزید او را عقرب دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ

وَأَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِعَظَمَةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِعَفْوِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِمَغْفِرَةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ

أَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَعُوذُ بِكَرَمِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ جَبَّارٍ

عَنِيدٍ وَكُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَشَرِّ كُلِّ قَرِيبٍ أَوْ بَعِيدٍ أَوْ ضَعِيفٍ أَوْ شَدِيدٍ وَمِنْ شَرِّ السَّامَّةِ وَالْهَامَّةِ

وَالْعَامَّةِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ بِلَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَمِنْ شَرِّ فُسَّاقِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ

فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ شرح فرق میان عفو و مغفرت و رحمت اینست که اول ترک مؤاخذه است در دنیا چنانچه

گفته در سورهٔ شوری که و یعفو عن کثیر و دوم ترک مؤاخذه است در آخرت چنانچه گفته در سورهٔ نساء ان الله لا

یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و رحمت بخشایش بعنوان مهربانی است هم در دنیا

و هم در آخرت و میتواند بود که رحمت عبارت از انعام و احسان باشد چنانچه گفته در سورهٔ اعراف که و رحمتی وسعت

کل شیء و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث ... و سوم باب صد و ... که باب فیه نکت و نتف من التنزیل

فی الولایة است السامة بسین بی نقطه و الف و شده بمیم ... که مخصوص بعض مردمان ... باشد و مرگ

و جانوران زهردار ... مناسب است الهامة ... آنچه طلب آزار کسی کند مثل ... بی نقطه

و الف و شده بمیم ... که فراگیرد مردمان را مثل قحط و طاعون فرق میان فساق و فسقه اینست که فساق

جمع فاسق میباشد خواه از عاقل و خواه از غیر عاقل و مراد اینجا غیر عاقل است بجهت ... و در مجرای حیوان

بی عقل و فسقه جمع فاسق از ذوی العقول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بگو ...

العامه م

... در سوره ... الکهف ... [illegible] ... علیه السلام رسید کی را م

حرز که پناه میبرم بحول تو چنگی است و پناه میبرم بتوانایی تو و پناه میبرم بجبر او درن تو از هر قسمی از نقصان
و پناه میبرم ببزرگی مرتبه تو و پناه میبرم بتو بزرگ مواخذه و انتقام و پناه میبرم بتو بزرگ مواخذه اسلام آخرت
و پناه میبرم بتو بزرگ مواخذه اسلام و پناه داه آخرت و پناه میبرم بپادشاهی تو که او برهر چیز بغایت توانا است
میبرم بحشمت تو و پناه میبرم بخاصان تو از شر هر بغایت متکبر صاحب عناد و هر شیطان صاحب
جرات و از شر هر دزد کیش باد و در باسست با بخت و از شر فقر و قصد آزار کننده و بیدی که فرا گیرد دل
و از شر هر چیز خرد کوچک و بزرگ در شب و روز و از شر فاسقان از عرب و عجم و از شر فاسقان
جن و انس **سیوم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه رقی النبی صلی الله علیه و آله حسنا و
حسینا فقال اعیذکما بکلمات الله التامة و اسمائه الحسنی کلها عامة من شر السامة و الهامة
و من شر عین لامة و من شر حاسد اذا حسد ثم التفت النبی صلی الله علیه و آله الینا فقال
هکذا کان یعوذ ابرهیم اسمعیل و اسحق علیهم السلام **شرح** رقی برا بفتح و قاف بعینه افسون معلوم معنی
بالی اب معرب است و خواندن از رقیه بضم را و سکون قاف بمعنی عوذه که در عنوان باب مذکور شد
مشدد بمیم تاکید دوم است و تعبیر ساده ذات مذکور شد در شرح حدیث سابق **یعنی** گفت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که تعویذ کرد نبی صلی الله علیه و آله حسن و حسین را با این دو شی که گفت که پناه میدهم شما را بکلمات الله تعالی
یعنی چیزی چند که بر خود لازم کرده و مثل اینکه گفته که هیچ زمانی را خالی از امام دار بجمیع احکام نگذارد و حشر کند
مرده را برای جزای عمل و بنامهای او که بهترین نامهاست همه آنها جمیعا از شر فقر و طلب کننده و آزار و از شر
چشم در یابنده و از شر رشک خور چون بعمل آورد رشک خوردن خود را بعد از آن رو آورد نبی صلی الله علیه و آله
سوی ما پس گفت که همچنین تعویذ میکرد ابراهیم اسمعیل و اسحق را علیهم السلام **چهارم اصل** عن سلیمان الجعفری قال
سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول اذا امسیت فنظرت الی الشمس فی غروب و ادبار فقل بسم الله
و بالله و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی
من الذل و الحمد لله الذی یصف و لا یوصف و یعلم و لا یعلم و یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور

و اعوذ

و اعوذ بوجه الله الکریم و بسم الله العظیم من شر ما برا و ذرا و من شر ما تحت الثری و من شر ما بطن و ظهر و من شر
ما وصفت و ما لم اصف و الحمد لله رب العالمین **شرح** نزدیک باین فقرات گذشت در حدیث سیوم
باب چهل و ششم و راوی آنجا عموی راوی اینجاست پس ظاهر اینست که مراد بابو الحسن اینجا امام رضا علیه السلام
باشد و میتواند بود که امام موسی کاظم علیه السلام باشد **اصل** ذکر انها امان من کل سبع و من الشیطان
الرجیم و ذریته و کل ما عض او لسع و لا یخاف صاحبها اذا تکلم بها اللص و لا الغول **شرح** اللص بضم
فتح و کسر لام و تشدید صاد بفتح دزد الغول بضم غین بفتح و سکون واو و حرامی که رهزنی است در بیابان
میکند و هلاک میکند **یعنی** امام علیه السلام مذکور کرد که آن کلمات باعث ایمنی است از هر درنده و از شیطان رجیم
و فرزندان او و از هر جانوری که بدندان گزد مردم را مثل مار یا بنیش گزد مثل عقرب و نترسد دزد یعنی
آن کلمات چون تکلم کند با آنها از دزد و نه از حرامی **اصل** قال قلت له انی صاحب صید السبع و انا
ابیت فی اللیل فی الخرابات و اتوحش فقال لی قل اذا دخلت بسم الله ادخل و ادخل رجلک
الیمنی و اذا خرجت فاخرج رجلک الیسری و بسم الله فانک لا تری مکروها **شرح** راوی گفت که گفتم
امام علیه السلام را که من کسی که من درنده را صید میکنم و مردم را میشناسم که شیر و گرگ و مانند آنها را شکار میکنم و من
میمانم در شب در مواضع خراب و میترسم از تنهایی آنجا پس امام گفت مرا که بگو چون داخل خرابه آن
شدی که بنام الله داخل میشوم و داخل کن پای راست خود را پیش از پای چپ و چون بیرون آمدی پس بیرون
کن پای چپ خود را پیش از پای راست و بسم الله بگو چه میبینی که نمی بینی چیزی را که نخواهی **پنجم اصل**
علمنی ابو عبد الله علیه السلام قال قل بسم الله الجلیل اعیذ فلانا بالله العظیم من الهامة و السامة
و اللامة و من الجن و الانس و من العرب و العجم و من نفثهم و بغیهم و نفخهم و بایة الکرسی ثم تقرأها
ثم تقول فی الثالثة بسم الله اعیذ فلانا بالله الجلیل حتی تاتی علیه **شرح** هامه و سامه و لامه بیان شد
در شرح حدیث دوم این باب و مراد به چشم در یابنده است چنانچه مذکور شد در حدیث سیوم این باب
النفث بفتح نون و سکون فا و ثا سه نقطه مصدر باب نصر و ضرب بمعنی انداختن چیزی از دهن و مستعمل میشود

ما بطن و ظهر و من شر

و العامة

یعنی افسونها که باعث بطلان اعتقادات شود و مراد اینجا شعر است چنانچه هروی گفته که تفسیر فی الحدیث ان
الشعراء انما سمی الشعر نفثا لانه کالشیء ینفثه الانسان من فیه کالرقیة نفثهم اشارتست بانکه النفاثات در
العقد ومن شر النفاثات فی العقد عبارت از جماعات شاعران است از جن و انس و از عرب و عجم و اشارت
بکمال شهرت شعر در میان اهل باطل که آن مردمان را گمراه میکنند پس العقد جمع عقده بضم عین و سکون قاف
یعنی اعتقاد که باطل شود بسبب معانی شعر البغی با کشفه و ضمن بانقطه و با دو نقطه در پس از دروغ و ظلم و
زیاده روی و تجاوز از حد و معنی اینجا مناسب است النفخ بفتح نون و سکون فا و خا بانقطه مصدر باب
نصر و میدن چنانچه در نفخ و صرف و مانند آنها از عمل شیاطین جن باشد موافق آیت سوره بنی اسرائیل و اجلب
علیهم بخیلک و رجلک حتی فی الحدیث یعنی عصم من الهامة تا آخر است یعنی تعلیم کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام
در عوذه گفت که بگو که ابتدا میکنم بنام خدا و بپرا از عجب و نقصانست پناه میبرم بخدا که بزرگست از
فضه کننده و آزار رسانیدن و چشم بد و بلائی که فرو گیرنده مردمان باشد از جن و انس و از عرب و عجم و از شر
ایشان و دروغ ایشان و از دمیدن ایشان و بآیة الکرسی بعد از آن بخوانی آیة الکرسی اللّه لا اله الا هو
الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم
و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم بعد
از آن بسم الله بابا دوم که بسم الله اعیذ نفسی بالجلیل من الهامة تا آخر تمام کنی دعا را ششم و پنجم عن
اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک انی اخاف العقارب فقال انظر
الی بنات نعش الکوکب الاوسط منها بجنبه کوکب صغیر قریب منه تسمیه العرب السها و نحن نسمیه
اسلم احد النظر الیه کل لیلة و قل ثلاث مرات اللهم رب اسلم صل علی محمد و آل محمد و عجل
فرجهم و سلمنا قال اسحق فما ترکته من دهری الا مرة واحدة فضربنی العقرب شرح نعش بفتح
نون و سکون عین بی نقطه و شین با نقطه بتنوین مجرور و مضاف الیه است الکواکب مجرور و بدل کل یا عطف
بیان بنات است و بنات بنات نعش مستعمل شده باشد مجموع هفت ستاره الکوکب بدل بعض خوانده

اللّهم

یا ام

السها مجرور و صفت کوکب است الاوسط مجرور و بدل بعض الکوکب است منها مرفوع و مبتدا است و جمله ستایش
بیانی سابقست بجنبه کوکب استیناف بیانی سابقست بالجمله است السها بضم سین و فتح ها و الف مقصوره
آنچه از آن خفا فیل قرآن شده انبای اعتباری اسلم خود است از فعل ماضی باب افعال الاسلام کسی را بسلامت گردان
احد بفتح همزه و کسر حا بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه امر مضارع باب مفاعلت و ذکر این برای غبت
کردن چشم مشکل میشود و ضعف چشم در اصل بی بینند اما نگاه شده بجانب آن برای دکانست یعنی روایت
از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام اکه قربانت شوم در بسی که من میترسم از عقربها یعنی
که عقرب در منزل من بسیار است و میترسم که مرا بگزد پس امام علیه السلام گفت که نظر کن در بنات نعش آن ستاره
میانین آن هفت ستاره و بیان این آنکه در پهلوی آن میانین ستاره است کوچک نزدیک بست بان میانه
میدانند از عرب سها و ما اهل بیت رسول علیه السلام بنا بر آن اسلم برای آنکه باعث سلامتست بیان آن
اگر تند کن نگاه را بجانب آن هر شب و بگو سه بار که خدا و خدای صاحب کل حفظ اسلم درود کن بر محمد
آل محمد و شتاب کن ظفر ایشان را و با سلامت دار ما را اسحق گفت که پس ترک کردم آن را مگر یکبار که
پس زد مرا عقرب هفتم و پنجم عن سعد الاسکاف قال سمعته یقول من قال هذه الکلمات فانا ضامن
له ان لا تصیبه عقرب و لا هامة حتی یصبح اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر و لا
فاجر من شر ما ذرا و من شر ما برا و من شر کل دابة هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
شرح سعد اسکاف بکسر همزه و سکون سین بی نقطه یعنی خفاف از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام است صاحب
کتابست و در سند صحبت اول کتاب فضل القرآن و از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت کرده و بعضی گفته
که او درک امام زین العابدین علیه السلام نیز کرده و کلمات عبارت از خلفای راست که گفته که هرگز زمانی
خالی از یکی از ایشان نخواهد بود و اشارت بقول الله تعالی در سوره انعام و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل
لکلماته و بیان شده در کتاب الحجة در باب مولد الائمه که باب نود و دوم است یعنی روایت از سعد کفشگر
که شنیدم از امام علیه السلام میگفت که هر که گفت این کلمات را پس من ضامنم برای او که نرسد باو عقرب و نه

قصه کننده و آزار او آنکه صحیح گفته اینها بخشش که پناه بجبرم کلمهای استعمالی که علم آنها وسعت بر مختلف فیه در
و آن کمالی که رد میکند و اینها بمعنی که بر هم فنجره آنها را با بر دشمن که زمانی حالی از کمی اینها شود بسکو کار در
به کار زند شر آنچه افزید بعنوان کثرت و از شر آنچه افزید بعنوان مبرا بودن آن و از افزید خود و از شر هر خسیسه که او خوب
و دیگر قصه پنهانی از آبرسی که صاحب کل اخبار دین بگفت برای که راست است نگاه میدارد داخل آن
از نظر **ششم حدیث** عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ إِذْ شَكَوْا إِلَيْهِ الْبَرَاغِيثَ أَنَّهَا تُؤْذِيهِمْ فَقَالَ إِذَا أَخَذَ أَحَدُكُمْ مَضْجَعَهُ فَلْيَقُلْ أَيُّهَا
الْأَسْوَدُ الْوَثَّابُ الَّذِي لَا يُبَالِي غَلَقاً وَلَا بَاباً عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِأُمِّ الْكِتَابِ أَنْ لَا تُؤْذِيَنِي وَأَصْحَابِي
إِلَى أَنْ يَذْهَبَ اللَّيْلُ وَيَجِيءَ الصُّبْحُ بِمَا جَاءَ **شرح** المغازی بفتح میم و غین بنقطه و الف و کسر زای بنقطه
و سکون یا جمع مغزی که بغزوات بطرف در راه روند باشند و مراد اینجا معنی دوم است الغلق بفتح غین بنقطه
و سکون لام و قاف در بزرگ العزم بفتح عین بی‌نقطه و زای بنقطه مصدر باب ضرب قسم دادن و تعدیه آن بعلی
افزود است ام الکتاب بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سابق و در بما جاء برای تعدیه است یا برای صدر
و بیت است **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه از امام رضا علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه
و آله در بعض سفرها که مفتوح شده بود و نگاه اصحاب شکایت بردند بسوی او از کیکها که آزار میکنند
اصحاب را پس گفت که چون فرا گرفت یکی از شما خوابگاه خود را پس باید که بگوید ای سیاه جهنده که پروا
ندارد [illegible] را نه دری را قسم دادم بر تو با ام القرآن که آزار نکنی مرا و یاران مرا تا آنکه رود شب و بیاید صبح
[illegible] باشد **حدیث** وَاللَّهِ الَّذِي عَرَّفَهُ إِلَى أَنْ يَؤُوبَ الصُّبْحُ مَتَى مَا آبَ **شرح** [illegible] **یعنی**
و آنچه ای شناسیم [illegible] تا آنکه برگردد صبح هر وقت که برگشته باشد چون علی بن ابی حمزه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] بجای الی ان یذهب [illegible] الی ان یؤوب [illegible] اعتراض معقول است [illegible]
مراد صبح وقت معین است متی آب خوب نیست زیرا که وقت را وقتی دیگر نباشد و اگر مراد [illegible]
وقت است نیز خوب نیست زیرا که متی ما در جای استعمال میکنند که وقت چیزی معلوم نباشد و آن [illegible]

وقت معین پنهان شده **نهم حدیث** قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا لَقِيتَ السَّبُعَ فَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ دَانِيَالَ
وَالْجُبِّ مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ مُسْتَأْسِدٍ **شرح** حکایت دانیال و چاهی که بخت نصر او را در آن انداخت
و خوردن او [illegible] و ابتلای او به شیران و فرستادن حق تعالی [illegible]
بطعام و [illegible] بر سر آن چاه و [illegible] و دعا و صحبت دانیال بر آن [illegible] و عاقبت کار بخت نصر
مذکور است مفصل در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر سوره بقره در تفسیر آیت او کالذی مر علی قریة و هی خاویة
علی عروشها المستأسد بر وزن اسم مفعول باب استفعال برانگیخته شده و برای آزار کسی **یعنی** گفت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه که چون برخوردی [illegible] پس بگو که پناه میبرم بصاحب کل اختیار دانیال
و چاهی که دانیال آنجا بود از شر هر صاحب جرأت برانگیخته شده **دهم حدیث** عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عُوذَةً لِلرِّيَاحِ الَّتِي تَعْرِضُ لِلصِّبْيَانِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ
بِخَطِّهِ بِهَاتَيْنِ الْعُوذَتَيْنِ وَزَعَمَ صَالِحٌ أَنَّهُ أَنْفَذَهُمَا إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بِخَطِّهِ **شرح** الریاح بکسر راء بی‌نقطه و یاء دو نقطه
در پایین و الف و حاء بی‌نقطه جمع ریح بکسر راء و سکون یاء باد و مراد اینجا اقسام مرضی است که در اطفال بهم میرسد
و از ام الصبیان میخوانند و ابن سینا در کلیات قانون از ریح الصبیان نامیده و چون بخیال عوام از تصرف
جن در کسی بهم میرسد جن هم هوایی [illegible] و ابن اثیر در کتاب نهایه در حدیث امام ابی الحسن
الارواح گفته که الارواح هیهنا کنایة عن الجن سموا ارواحا لکونهم لا یرون فهم بمنزلة الارواح **یعنی** روایت است از صالح
بن سعید از ابراهیم بن محمد بن هارون که ابراهیم نوشت بسوی امام محمد باقر علیه السلام طلب میکرد از او تعویذی
برای هر علتی که عارض میشود اطفال را پس امام علیه السلام نوشت بسوی ابراهیم بخط خود این دو تعویذ را
و گمان کرد صالح بن سعید که امام علیه السلام فرستاد بدست غلام خود آن دو تعویذ را بسوی ابراهیم بخط خود یا یعنی
که نوشته خود را بغلام ابراهیم داد و بغلام خود فرستاد و کسی را مطلع نشود **حدیث** اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ
أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا
رَبَّ لِي إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ لَا شَرِيكَ لَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ

اللهم يا ذا الجلال والاكرام رب موسى وعيسى ورب ابراهيم الذي وفى اله ابراهيم واسمعيل واسحق
ويعقوب والاسباط لا اله الا انت سبحانك مع ما عددت من آلائك وعظمتك وبما سألك
به النبيون وبانك رب الناس كنت قبل كل شيء وانت بعد كل شيء اسألك باسمك الذي
تمسك به السموات ان تقع على الارض الا باذنك وبكلماتك التامات التي تحيي بها الموتى ان
تجير عبدك فلانا من شر ما ينزل من السماء وما يعرج فيها وما يخرج من الارض وما يلج فيها
وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين **شرح** اين حرز را اولست ابراهيم الذي وفى بيان آن
در شرح حديث سى و ششم شد با جمل وحشم مع اسم است بمعنى ظرف زمان يا بمعنى عند و حاصل هر دو يكيست
و بر هر تقدير مقصود اينجا تعجب است عددت بعين مهمله و دال مشدده بصيغه ماضى مخاطب از باب تفعيل است
من بيانيه است الآيات بهمزه و الف و يا و دو نقطه در پايين جمع نعمتهاى چيزى و مراد اينجا اسماء و صفات الهى است
و تعجب اينست كه با وجود اين كثرت اسماء و صفات كه حمل آنها بر ذات موافق نفس الامر باشد و اختراع محض نباشد
چون ميشود كه او منزه باشد از غير ذات خود و آن اسماء و صفات باعث مقارنت آن ذات بچيزى نشود
كه ثابت باشد در آن ذات ثبوت فى نفسه يا ثبوت انتزاعى حتى بلكه جمعى خيال كرده اند كه اجراى اسماء و صفات
بر الله تعالى مجاز است و اين تعجب باعث آن شده و جواب ايشان اينست كه هر كس ميداند كه چيزى واحد
با نصف دو است و ثلث سه است و ربع چهار است الى غير النهاية صادق و موافق نفس الامر است و هيچ
و اگر موضوع اين قضايا اثنان اسما نيز همه كاذب و اختراع محض ميشود پس ميگوييم كه يا در واحد چيزى پيش از توجه
ذهن باين و پيش از چيزها از آن مصداقات متعدده و اين قضاياى غير متناهيه هست يا نه بنا بر شق اول تسلسل
در امور غير متناهيه بالفعل لازم مى آيد و بنا بر شق دوم رفع تعجب ميشود فى الجمله چه ميتواند بود كه خصوصيت ذاتى
كه بسيط من جميع الجهات باشد مصداق قضاياى غير متناهيه بالفعل باشد بى تركيب و بى مقارنت چيزى
و خصوصيت ذاتى و ديگر مصداق آنها باشد پس آن قضايا در اول موافق نفس الامر است و در دوم اختراع محض
و او در و بعظمتك براى استيناف نحوى است و براى تعليل مجازيست و ظرف متعلق بكنت است مقصود

الخ

اينها محل تعجب ديگرست چنانچه گويا كه با انضمام تعجب دوم تعجب اول كمتر شود و العظمة بزرگى و مراد اينجا كنجيدن در
ذهن عقلاست نه بذات و نه بخصوصيت صفات مثل خصوصيت اينكه چون پيش از هر چيز بوده و چون بعد
از هر چيز و پيش از ابتداى آن چيزها خواهد بود يعنى اينكه استمرارى زمانى و مقارنى در آن سابق و در آن لاحق
باشد ما در اين عبارت از اسم اعظم است ذكر خصوصيت الناس براى اشارت باينست كه ابقاى جميع ناس
لازم دارد ابقاى جميع ممكنات را و همه بطفيل ناس مخلوق شده در سوره حج چنين است الم تر ان الله سخر لكم ما فى الارض
والفلك تجرى فى البحر بامره ويمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحيم مراد
بسماء اينجا جسم علوى است و آن اعم از سموات سبع و باران و ابرست چه امساك آن با وجود سنگينى معلوم
خلاف طبيعت است و در مخالفت الم تر كه در صدر آيت است داخل ميتواند بود بخلاف سموات سبع چه ثقل اينها معلوم نيست
نيست پيش از اثبات صانع قادر پس مراد بسموات در اين حديث ابرها است و مراد بامساك وقوف
كلمات تامات بيان شد در شرح حديث هفتم اين باب تحيى بصيغه مخاطب باب افعال يا غائبه باب علم
احياى موتى اينجا عبارت از زنده كردن زمينها بوسيله بارانست يا عبارت از تعليم جاهلانست علم
دين را يا عبارت از حشر و نشر و قيامت براى ثواب و عقابست و بنابر اين اشارتست باينكه اگر كلمات تامات
نميبود جزاى عمل باطل ميشد و خلق عالم عبث ميشد مراد بالسماء در اين حديث آسمانست **يعنى** اسم بزرگترست از
اينكه هر كه باسم جاء مخصوص شود اسم بزرگترست اسم بزرگترست گواهى ميدهم كه محمد رسول الله است اسم بزرگترست
نيست مستحق عبادتى مگر الله و نيست صاحب كل اختيار براى همه مگر الله از دست و مملوك اوست پادشاهى
و از دست سپاس شريك نيست او را در مالكيت پادشاهى و نه در مالكيت حمد يعنى كه پادشاهى ديگران
عاريت است و ملك ايشان نيست و حمد ديگران بر عاريتست چه باعث آن توفيق الهى است براى
فعل حسن كه باعث استحقاق حمد ميشود و نيست مگر نيرو الهى اسم آنچه خواست الله شد و آنچه نخواست نشد
خداوند مناى صاحب بى عيبى و گرامى كردن مؤمنان صاحب كل اختيار موسى و عيسى و ابراهيم كه تمام كلام
آورد و معبود ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و ساير فرزندان ابراهيم نيست مستحق عبادتى مگر تو [illegible]

شامل هم

آسمان هم

شربه تو از بهر مقارنی با وجود آنچه شمردی که علامات تست و بعد کی خود و آنچه طلب حاجت کرد ما از تو وسیله

این پیغمبران و بایکه تو صاحب کل اختیار مردمانی خواهی افعامیکنی ایشان را و خواهی افغای طلب میکنی

ایشان را بودی پس از هر چیز و تو بعد از هر چیز خواهی بود طلب میکنم از تو بنام تو که نگاه میداری آن

اجسام علویه را از اینکه ساقط شود بر زمین که بر نصب و بنام حسن تو بجلهای تو که بر وجه قیامت و

مقتضای ایشان آنها به اینشود که زنده میکنی آنها نصیبهای مرده را بباران کیاه و که پناه میبرد تو

فلانکس را از شر آنچه فرود می آید از آسمان از قضاء قدر و آنچه بالا میرود بسوی آن از اعمال خلایق و شر

آنچه بیرون می آید از زمین مثل گیاه و آنچه فرو میرود در زمین مثل آب باران و سلام باد بر رسولان و آیات

انا الله است که صاحب کل اختیار مرکس و هر حرز است اصل وَکَتَبَ اِلَیهِ اَیضاً بِخَطِّهِ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ

وَاِلَی اللّٰهِ وَکَمَا شَاءَ اللّٰهُ وَاُعِیذُهُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَجَبَرُوتِ اللّٰهِ وَقُدْرَةِ اللّٰهِ وَمَلَکُوتِ اللّٰهِ هٰذَا

الْکِتَابُ مِنَ اللّٰهِ شِفَاءٌ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَابْنِ اَمَتِکَ عَبْدِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ

عَلَی رَسُولِ اللّٰهِ وَآلِهِ شرح این حرز دوم است هذا المکتوب من الله شفاء آخر جمله خبر است و یعنی

مجرد ما بیانست من الله متعلق بشفاء است یعنی و نوشت امام محمد باقر علیه السلام نیز بخط خود که ابتدا میکنم

بنام الله و بمدد الله و بسوی الله یعنی که آنچه شروع در آن کنم بعد از توفیق نیز از قبضه قدرت او برون نیست

تا آخر آن فعل و چنانچه خواست الله میشود و پناه میدهم فلانکس را بابی نکی الله و کمال قدرت الله و توانا

الله و کمال پادشاهی الله این مکتوب شفا باد از جانب الله تعالی برای فلان پسر فلان بنده تو و پسر بنده

تو و پسر کنیز تو و رحمت بفرستاد الله تعالی درود کند الله تعالی بر رسول خود و آل او یازدهم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ

یَحْیَی الْکَاهِلِیِّ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا لَقِیتَ السَّبُعَ فَاقْرَاْ فِی وَجْهِهِ آیَةَ الْکُرْسِیِّ وَقُلْ

عَزَمْتُ عَلَیْکَ بِعَزِیمَةِ اللّٰهِ وَعَزِیمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَعَزِیمَةِ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ

وَعَزِیمَةِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَالْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِینَ مِنْ بَعْدِهِ فَاِنَّهُ یَنْصَرِفُ

عَنْکَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ قَالَ فَخَرَجْتُ فَاِذَا السَّبُعُ قَدِ اعْتَرَضَ فَعَزَمْتُ عَلَیْهِ وَقُلْتُ اِلَّا تَنَحَّیْتَ عَنْ

طَرِیقِهَا وَلَمْ تُؤْذِنَا قَالَ فَنَظَرْتُ اِلَیْهِ قَدْ طَاْطَاَ رَاْسَهُ وَاَدْخَلَ ذَنَبَهُ بَیْنَ رِجْلَیْهِ وَانْصَرَفَ شرح

عزمت بعین مهمله و زای نقطه دار بصیغه متکلم وحده و از باب ضرب است العزیمه بفتح عین و کسر زای مصدر

باب ضرب قسم دادن بر کسی التنحیت استثنا از مقدر است بتقدیر اطلب منک شیئا الا تنحیت یعنی

روایت است از عبد الله بن یحیی کاهلی که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون ملاقات کردی با درنده

پس بخوان در روی او آیة الکرسی را که مذکور شد در حدیث پنجم این باب و بگو او را که قسم دادم بر تو یعنی

که ترا بقسم دادم و قسم محمد صلی الله علیه و آله و قسم سلیمان بن داود علیهما السلام و قسم امیر المؤمنین علی بن ابی

طالب علیه السلام و امامان دیگر از ذریت که بعد از او بوده چه بدرستی که آن درنده بر میگردد از تو و سیلایی اگر

خواسته باشد الله تعالی عبد الله گفت که پس بیرون آمدم پس نگاه درنده بجهت من سر راه گرفت پس قسم دادم

براو و گفتم که فبطلیم از تو کنار که دور شوی از راه ما و آزار نکنی ما را عبد الله گفت که پس نگاه کردم سوی آن

درنده بر حالی که پائین انداخته سرش را و داخل کرد دم خود را در میان دو پای خود و برگشت دوازدهم اصل

عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَالَ فِی دُبُرِ الْفَرِیضَةِ اَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الْعَظِیمَ الْجَلِیلَ نَفْسِی وَ

اَهْلِی وَوُلْدِی وَمَنْ یَعْنِینِی اَمْرُهُ اَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الْمَرْهُوبَ الْمَخُوفَ الْمُتَضَعْضِعَ لِعَظَمَتِهِ کُلُّ

شَیْءٍ نَفْسِی وَاَهْلِی وَمَالِی وَوُلْدِی وَمَنْ یَعْنِینِی اَمْرُهُ حُفَّ بِجَنَاحٍ مِنْ اَجْنِحَةِ جَبْرَئِیلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ

وَحُفِظَ فِی نَفْسِهِ وَاَهْلِهِ وَمَالِهِ شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث ششم باب القول عند

الاصباح و الامساء که باب چهل ششم است سیزدهم اصل رَفَعَهُ قَالَ مَنْ بَاتَ فِی دَارٍ اَوْ بَیْتٍ وَحْدَهُ

فَلْیَقْرَاْ آیَةَ الْکُرْسِیِّ وَلْیَقُلْ اَللّٰهُمَّ آنِسْ وَحْشَتِی وَآمِنْ رَوْعَتِی وَاَعِنِّی عَلَی وَحْدَتِی شرح راوی

بالا برده سند حدیث را تا امامی که گفت که هر که در شب واقع شد در سرایی یا در خانه تنهایی خود پس باید بگوید

آیة الکرسی را که مذکور شد در شرح حدیث پنجم این باب و باید که گوید که خداوندا انس ده وحشت مرا و ایمن کن

اضطراب مرا و مدد کن مرا بر تنهایی من که تحمل آن توانم کرد چهاردهم اصل عَنْ کَثِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ

عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ قَالَ لِی رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَا عَلِیُّ اَلَا اُعَلِّمُکَ کَلِمَاتٍ اِذَا وَقَعْتَ فِی

در خطبهٔ او ربّه قل بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فان الله عز وجل
يعرّفك بها عنك ما بيّنا من انواع البلاء. شرح بكير بن اعين از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق
عليهما السلام است پس امير المؤمنين مرفوع و مبتداست يقول خبر مبتداست و حكايت حال ماضيه است چنانچه
ميگويند ان الله تعالى يقول كه او مجموع مبتدا و خبر كلام امام محمد باقر و امام جعفر صادق است و تصريح به تكرار شده
الا تحكك استفهام انكاريست و مراد اينست كه تعليم ميكنيم يعني روايت است از بكير گفت كه شنيدم كه امير
المؤمنين عليه السلام ميگويد كه گفت مرا رسول الله صلى الله عليه و آله گراى على تعليم ميكنم ترا چيزى كه چون واقع
شوى در مهلكه كه جان در خطر باشد و در جاى گرسنگى كه ابتدا ميكنم بنام الله كه هر كه حالست هر آن
بوستانست بنيست چنانچه خرم كسى از كارى و نه قوت خرم كسى در كارى مگر بوسيله گفتن الله كه خداى است
بزرگست چه هر كسى كه الله عز و جل بر ميگرداند بآن چند كلمه از تو آنچه را كه ميخواهد برگرداند ازين كلمات
از جمله اقسام بلا. باب پنجاه و هشتم من باب الدعاء عند قراءة القرآن شرح اين باب بيان دعاست
از خواندن قرآن و درين باب يك حديث است. اصل قال كان ابو عبد الله عليه السلام يدعو عند قراءة
كتاب الله عز و جل اللهم ربنا لك الحمد انت المتوحد بالقدرة والسلطان المتين ولك الحمد
انت المتعالي بالعز والكبرياء وفوق السموات والعرش العظيم ربنا ولك الحمد انت المكتفي بعلمك
والمحتاج اليك كل ذي علم ربنا ولك الحمد يا منزل الآيات والذكر العظيم ربنا ولك الحمد بما علمتنا
من الحكمة والقرآن العظيم المبين. شرح ضمير مستتر در قال راجع به بكير است كه در سند حديث سابق برين باب
مذكور شد پس آن سند بخاطر مخاطب ... ام در كلمه ... است و تقديم ظرف افاده حصر ميكند
بمعنى كه ديگران چون مستقل در قدرت بر فعلى كه باعث استحقاق حمد شود نيستند گويا مستحق حمد نيستند اگرچه حق
حمد باشند انت المتوحد استيناف بيانى است براى توضيح اختصاص الله تعالى بالحمد والمتين عطف بر قوى
و آن مرفوع و خبر دوم انت است مثل آيت سوره والذاريات ذو القوة المتين بمجرور و صفت السلطان
العرش العظيم عبارت از مجموع جهانست بعبارت از قرآنست المحتاج مرفوع است بعطف بر المكتفى كل فرع

و فاعل المحتاج است الآيات عبارتست از قدر مشترك ميان متشابهات و محكمات والذكر العظيم عبارتست
از متشابهات قرآن كه اكثر احكام شرع و حوادث از آنها مستنبط است نزد امام زمان و معنى آن كه بيان شد آنكه
مجمل در شرح حديث اول باب ان من وصف الذكر الذين امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة عليهم السلام كه باب سيم است والقرآن
العظيم المبين عبارتست از محكمات قرآن كه صريح الدلالة است و محتمل نسخ و مستنبط باطن نيست اشارتست بقول
الله تعالى الرحمن علم القرآن و در سوره جمعه يعلمهم الكتاب والحكمة و تفسير حكمت بفهم و عقل گذشت در حديث دوازدهم
باب اول كتاب العقل و تفسير آن بمعرفت امام و اجتناب از كباير گذشت در كتاب الايمان والكفر در حديث يازدهم
باب صد و دوازدهم و معنى مبين مي آيد در كتاب فضل القرآن در حديث پنجم باب چهارم. يعنى بكير گفت كه
امام جعفر صادق عليه السلام چنين دعا ميكرد بعد از خواندن كتاب الله عز و جل يعنى ختم قرآن كه خدايا و خداى صاحب
كل اختيار ما مملوك تست و بس سپاس ما آن اينست كه تو يكتايى در تمام قدرت و سلطنت بغايت قوى و مملوك
تست و بس سپاس ما آن اينست كه تو عالى بغايت بلند مرتبه در بزرگى و كبريا و مسلط بر آسمانها و تخت ...
اى صاحب كل اختيار ما و مملوك تست و بس سپاس ما آن اينست كه تو ... كفايت كننده بعلم خودى و محتاج سوى تست
هر صاحب علمى اشارتست بآنكه استحقاق مردمان حمد را موقوف بر اختيارى بودن فعل ايشان است و آن ... موقوف
بر علم بنفع و فاعل علوم خصوصا علوم ضروريه كه اصل همه است الله تعالى است اى صاحب كل اختيار ما و مملوك
تست و بس سپاس اى فرود فرستنده آيات غرائب و متشابهات قرآن اى صاحب كل اختيار ما و مملوك تست و بس
سپاس آنچه تعليم كردى ما را كه درست كردارى است و محكمات قرآن كه صحيح كننده است حق را از باطل. اصل
اللهم انت علمتنا قبل رغبتنا في تعليمه واختصصتنا به قبل رغبتنا بنفعه اللهم فاذا كان ذلك
منّا منك وفضلا وجودا ولطفا بنا ورحمة لنا وامتنانا علينا من غير حولنا ولا حيلتنا ولا قوتنا
اللهم فحبّب الينا حسن تلاوته وحفظ آياته وايمانا بمتشابهه وعملا بمحكمه وسببا في تأويله و
هدى في تدبيره وبصيرة بنوره. شرح الرغبة بفتح راء بى نقطه و سكون غين با نقطه و با يك نقطه مصدر باب علم
خواهش. في تعليمه متعلق برغبتنا است و درين اشارتست بآنكه آيات مبينات محكمات نازل شد از قرآن براى

اخراج ما از ظلمات بسوی نور کرد ام هدی است پیش از آنکه ما هستیم طالبان آیات بینات کرده باشیم
اختصاص و تفضیل کسی بر دیگری بچیزی و در اینجا عبارتست از مشیت الله تعالی بایمان ما بالقرآن پیش از آنکه
مکلف شده باشیم رغبتنا بنفعه صحیح ما بفتح و سکون حاء باشد عبارتست از ترجیح و نفع قرآن است بر جمیع منافع
قرآن صاحب قاموس گفته که رغب بفتحه عنه بالکسر ای لم یرده و فیه رغبة ای تفضلا بتقدم متعلق رغبتنا است مشار
الیه ذلک مصدر بمعنا و خصصتنا است لحول بفتح حاء بفتح و سکون واو مصدر باب نصر بخود شدن
عزم کسی از کاری بحیله بکسر حاء بفتح و سکون یاء تدبیر خوب در کاری القوه سستی و درستی عزم بر کاری
فجب جزای او است و ذکر اللهم مکرر سابقست برای کمال تضرع و ابتهال متشابه اشارتست بآیت سوره آل
عمران والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا متشابه آنکه ظاهر سیاق اینست که گوید که خطاب
و محکمه و در اینجا متشابه و سببی ما اول متشابه و چنین نکته برای اشارت باینکه اگر آمن که عالم بتاویل
جمیع متشابهات باشد محکمات بعمل مشغول و چون ما مشتغل بر بنائی از اختلاف از روی ظن و چاره و در آن وفق
بغیر از پیروی ظن نخواهد بود چنانچه گفته در سوره زمر که تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم
و قلوبهم الی ذکر الله و بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل پس الهام چنانچه سبب تاویل
متشابهات سبب تاویل محکمات نیز هست اگرچه خفیست تاویل محکم غیر خفیست تاویل متشابهاست یعنی
خداوندا تو تعلیم کردی ما را قرآن پیش از خواهش ما در تعلیم آن و تثبیت و توفیق خود ممتاز کردی ما را بقرآن
پیش از ترجیح ما نفع قرآن را خداوندا چون بود آن تعلیم و اختصاص عطائی از جانب تو و زیادتی نعمتی و کرمی و مهربانی
با ما و بخشایشی بر ما و ابتدای نعمتی بر ما بی وسیله سستی عزم ما از ضد آن و نه بوسیله تدبیر ما در تحصیل آن و نه بوسیله
قوت عزم ما بر آن خداوندا پس محبوب کن نزد ما نیکی تلاوت قرآن را و نگاهداری آیات قرآن را و ایمان بمتشابه قرآن را
بمعنی گرویدن باینکه تاویل آن داخل غیب است و ایمان بسببی مثل وحی بر رسول و تعلیم رسول و صیانت او تعلیم
رعیت را معلوم میشود و بمعنی سخن گفتن در تاویل متشابهات از روی علم چنانچه ایمن شوند مشکلان آن از غلط
تاویل محکم قرآن مثل سوال اهل الذکر در مجهولات و سببی از اسباب علم در تاویل قرآن مثل احادیث اهل الذکر

و جوابهای ایشان که بغیر تقیه باشد و راه یقینی در تفکر در قرآن بمعنی خوبی فکر در آن و جهای متشابهات ما
و بلی بروشنی قرآن این میشود در جمعی که از کمال کجی فکر و کوری دل احادیث مروی در کافی و مانند آن کتب
معتبر علماء را که در تفسیر آیات واقع شده موافق سلیقه خود نمی یابند و مع هذا اندیشه از قول استقلالی که هر که
بالم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله ندارند و خود را متمسک نکنند و هم که بسیار تعنف کنند میگویند که راویان غلط
نقل کرده اند و ضعفای شیعه را متهم ساخته اهل تسلیمند چنانچه می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن و امثال ایشان
اعتماد بر نقل مشایخ پیشتر از اعتماد بر ذهن خود دارند زیرا که خود را اکثر آزموده اند و غلط خود را معلوم کرده اند
پس طلب هدایت و تدبیر و بصیرت بنور س اللهم وکما انزلته شفاء لاولیائک وشقاء علی اعدائک
وعمی علی اهل معصیتک ونورا لاهل طاعتک اللهم فاجعله لنا حصنا من عذابک وحرزا من
غضبک وحاجزا عن معصیتک وعصمة من سخطک ودلیلا علی طاعتک ونورا یوم نلقاک نستضیء
به فی خلقک ونجوز به صراطک ونهتدی به الی جنتک ش از شفاء اشارتست بآیت سوره
بنی اسرائیل وننزل من القرآن ما هو شفاء و نورا لاهل طاعتک اشارتست بآیت سوره حم سجده
هدی و من شاء من عباده یعنی خداوندا چنانچه نازل کردی قرآن را راحت برای دوستان تو و رنج برای دشمنان
تو و کوری دل برای اهل معصیت تو و روشنی دل برای اهل طاعت تو خداوندا پس بگردان قرآن را برای ما حصاری
که نگاهدارد از عذاب تو و پناهی که نگاهدارد از غضب تو و مانعی که دور کند از معصیت تو و نگهبانی از اصرار که
از کبیره و از اصرار صغیره که موجب ناخشنودی تست و رهنمائی بر طاعت تو و روشنی در روزی که ملاقات
میکنیم با تو که در کمال روشنی شویم بآن در میان اهل عرصات و بگذریم بآن از صراط تو و راه یابیم بآن بسوی
بهشت تو س اللهم انا نعوذ بک من الشقوة فی حمله والعمی عن عمله والجور عن حکمه والعلو عن
قصده والتقصیر دون حقه اللهم احمل عنا ثقله واوجب لنا اجره واوزعنا شکره واجعلنا نراعیه
ونحفظه اللهم اجعلنا نتبع حلاله ونجتنب حرامه ونقیم حدوده ونؤدی فرائضه ش خدا
هر سستی که مانع شکر نعم تو از عاقبت بچیزی در برداشتن قرآن بمعنی که عمر آن را در برداشتن اسعاد محض

آن نباشد چنانچه گفته اکثر ... ما را
چه ما را در برداشتن

تعبی نیست اصلا و پناه بگیریم بتو از غافل شدن از محکم قرآن که مقتضی عمل است و از بیرون رفتن از جاده مستقیم
محکم قرآن و از بجا و از میانه روی آن و از کوتاهی رسیده و بخواهیم آنکه خدا و خدایا بردار از ما سنگینی
عمل بقرآن را و ثابت کن برای ما ثواب عمل بقرآن را و نصیب کن ما را اعضای شکر قرآن را و بگردان ما را بروشنی
که مراعات کنیم قرآن را و نگاه داری کنیم قرآن را خدا و خدایا بگردان ما را بروشنی که پیش داریم حلال قرآن را و احتراز
کنیم از حرام قرآن و برپای داریم فرایض و واجبات قرآن را و بجا آوریم چیزی چند را که واجب است در قرآن
اصل اللّهمّ ارزقنا حلاوةً في ترديده ونشاطاً في قيامه ووجلاً في ترتيله وقوّةً في استعماله
في آناء الليل والنهار اللّهمّ واشفنا من النوم باليسير وايقظنا في ساعة الليل من رقاد
الراقدين وانبهنا عند الاحايين التي يستجاب فيها الدعاء من سنة الوسنانين شرح آناء جمع انی
بکسر و فتح همزه و فتح میم نون و الف ساعتها انتصابش بنا بر مفعول الام [illegible] باب ضرب است اضافه
ساعة الليل برای عهد خارجیست و اشارتست باول ثلث آخر شب چنانچه گذشت در حدیث چهارم [illegible]
پنجاه و ششم یا اشارتست بسحر که مذکور است در سوره [illegible] وبالاسحار هم يستغفرون و بیان میشود در کتاب الصلوة
در شرح حدیث شانزدهم باب السجود والتسبيح والدعاء فيه الانباه بنون و با بکسره مصدر باب افعال
بهوش آوردن بیهوش را ماخوذ است از نبه بضم نون و سکون با فطانت الاحايين جمع احیان جمع حین بمعنی
وقتی که معین شده باشد برای چیزی السنة بکسر سین و فتح نون بیهوشی خواه از قبیل کوفتی باشد و خواه از
مرضی باشد و خواه از تنگی و بعد از بیدار شدن از خواب یا پیش از خواب باشد یعنی خدا و خدایا روزی کن
ما را لذتی در خواندن قرآن و جلدی و تشمری برای قرآن و ترسی در شمرده خواندن قرآن و قوتی
در کار فرمودن قرآن در ساعات شب و روز خدا و خدایا و شفا کن ما را از علت خواب با اندک و بیدار کن ما را
در ساعت شب که افضل ساعات است از خواب خواب کنندگان و بهوش آر ما را نزد اوقاتی که مستجاب
میشود دعا در آنها از بیهوشی بیهوشان خواه آن اوقات در روز باشد و خواه در شب اصل اللّهمّ اجعل لقلو
بنا ذكاءً عند عجائبه التي لا تنقضي ولذاذةً عند ترديده وعبرةً عند ترجيعه ونفعاً بيّناً عند

استماعه

استماعه اللّهمّ انّا نعوذ بك من تخلّفه في قلوبنا وتوسّده عند رقادنا ونبذه وراء ظهورنا
ونعوذ بك من قساوة قلوبنا لما به وعظتنا شرح الذكاء بفتح ذال نقطه دار و الف ممدوده مصدر مثل الالام [illegible]
باب علم و حسن تیزی فهم اللذاذة بفتح لام و دو ذال بنقطه مصدر باب نصر چیزی را خوش لذت یافتن الترديد
مبالغه در بر گردانیدن چیزی چند بار مثل اینکه کسی یک سوره را چند بار بخواند العبرة بفتح عین بی نقطه و سکون
با یک نقطه و را بی نقطه اشک [illegible] از چشم الترجیع بر بی نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را برگردانیدن
گردانیدن مثل اینکه کسی انبیا را آخرت غافل باشد و قرآن او را برگرداند و او را از آن تخلف کننده شدن است از رجع
بفتح را و سکون جیم مصدر باب ضرب بمعنی برگردیدن الترجیع اضافه مصدر بمفعولست و بیان این [illegible]
در کتاب فضل القرآن در حدیث سوم و سیزدهم باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن است [illegible]
اضافه مصدر بمفعولست التخلف بخاء با نقطه و لام مصدر باب تفعل سپس مقدم مثل اینکه قرآن در دل کسی مؤخر شود
و کسب فاسد مقدم شود و تخلفه اضافه مصدر بفاعلست التوسد بسین بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب تفعل
چیزی را زیر سر خود گرفتن در وقت خوابیدن ماخوذ است از وساده بفتح و ضم و کسره و او بمعنی مخده و توسده
اضافه مصدر بمفعولست توسد قرآن کنایتست از اینکه قرآن باعث بیداری کسی نشود در شب چه
وساده باعث بیداری کسی نباشد بلکه از اسباب طول خواب است پس مراد نبود کنایت از این باشد
که قرآن باعث طول خواب باشد بنا بر اعتقاد و بر ظاهر اینکه نوم عالم بهتر است از عبادت جاهل الرقاد بضم
را بی نقطه خواب شب یا خواب مطلقا یعنی خدا و خدایا بگردان برای دلهای ما تیزی نزد اسلوبهای عجیب
قرآن که آخر نمیشود و گنجهای آنها مثل اینکه در سوره یونس گفته که الذين آمنوا وكانوا يتقون چرا که گفته که
آمنوا و تقوا را مذکور شد در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد و سوم باب [illegible]
[illegible] است و لذتی نزد مکرر خواندن قرآن را و [illegible] و روان چشمی نزد ترجیع دیگری قرآن را
و نفعی که ظاهر باشد نزد استماع ما چیزها را از قرآن خدا و خدایا بدرستی که ما پناه میگیریم بتو از تاخیر قرآن در
دلهای ما و بالش خود کردن قرآن نزد خواب شب ما و انداختن قرآن پس پشتهای ما و پناه میگیریم بتو از

ازنرم شده دلهای ما برای آنچه بآن موعظه کنی مارا از قرآن متن اللهم انفعنا بما صرّفت فیه من الآیات

وذکّرنا بما ضربت فیه من المثلات وکفّر عنا بتأویله السیئات وضاعف لنا به جزاء فی الحسنات

وارفعنا به ثوابا فی الدرجات ولقّنا به البشری بعد الممات شرح ما موصولست وعاید آن

محذوفست چه صرّفت متعدی بحرف است ضمیر فیه راجع بقرآن است من تبعیضیه است وتصریف آیات

مذکورست در سوره انعام انظر کیف نصرّف الآیات ثم هم یصدفون ودران سوره انظر کیف نصرّف

الآیات لعلهم یفقهون ودران سوره وکذلک نصرّف الآیات ولیقولوا درست ولنبیّنه لقوم یعلمون ودر

احقاف ولقد اهلکنا ما حولکم من القری وصرّفنا الآیات لعلهم یرجعون والتصریف تغییر [illegible] وبکثرت ترکیب مضمون

بعبارات مختلفه چنانچه در آیات محکمات نهی از پیروی ظن شده وخواه بعدول از موافقت اینکه مثل

اینکه در سوره انعام یکجا گفته که قل ارایتکم ودر دیگری گفته که قل ارایتم ودر دیگری گفته که قل ارایتکم وخواه بعدول

از موافقت صدر آیت مثل اینکه در سوره انعام گفته که ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من

شیء وموافق ظاهر سیاق اینست که گوید وما علیهم من حسابک من شیء ومفسران در امثال اینها غافل میکنند

وساکت شده اند وذکر در نادری بحثی کو بند بعض خود میگویند بی آنکه پیروی اصحاب ما علم کرده باشند وآن

داخل اینست که این تغییرات برهانی در صحیح وجهی باشت بر آنکه قرآن آشنای فهم رعیت نیست وفهم

قرآن امام عالم بتصریف وجمع آنهاست پس هرکه تصدیق بامام کرد منتفع شد بتصریف آیات والا فلا متشابه

ومبهم وفهم از سه قطع جمع مثل معنی نسبت عجب مثل آنچه در سوره عنکبوت وسوره جمعه است ودیگر نیست

آیت سوره آل عمران وما یعلم تأویله الا الله تا آخر بیان شد در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر

ضمیر به در سه جا راجع بقرآنست وراجع بتأویل است نصب ثوابا بر تمیز نسبت است ودرجات لقّنا فتح لام

وکسر قاف مشدده وتخفیف نون ضمیر متکلم مع الغیر صیغه امر حاضر معلوم از باب تفعیل است یعنی خداوندا

بهره مند کن ما را بوسیله آنچه تغییر دادی آنرا در قرآن از جمله آیات وپند ده ما را از حق کن ما را بوسیله آنچه زدی در قرآن

از جمله مثلها بر طرف کن از ما بوسیله تأویل قرآن یعنی تأویل متشابه قرآن که خود از نست توسط وحی رسول تو

ازمقتضای مقام مثل آنچه مذکورشد در شرح فقرات سابقه برین فقرات وخواه بعدول هم

کنا ما را ومضاعف کن برای ما بوسیله قرآن اعمال حسنه مارا وبلند کن مارا بوسیله قرآن باعتبار ثواب در بها

ومراتب جنت در بهشت بعد از مردن ما بوسیله قرآن نوید بعد از مردن متن اللهم اجعله لنا زادا تقوّینا

به فی الموقف بین یدیک وطریقا واضحا نسلک به الیک وعلما نافعا نشکر به

نعماءک وتخشّعا صادقا نسبّح به اسماءک شرح تقوّینا با [illegible] وقطعه [illegible] ساکن صیغه مضارع

معلوم متکلم مع الغیر والام از باب تفعیل است بنا [illegible] وقطعه [illegible] از باب نصر است النعماء بفتح نون

وسکون عین والف ممدوده [illegible] ومراد اینجا نعمتهاست که [illegible] عبارت از صفات

ذات وصفات فعل الله تعالی است یا عبارت از نامهای وی است چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب

بیست وسوم کتاب التوحید که باب النوادر است که نحن والله الاسماء الحسنی یعنی خداوندا بگردان قرآن را

برای ما توشه که قوت دهی ما را بآن توشه در عرصه قیامت پیش از شروع در حساب ما ودر وقت ایستادن

نزد تو برای حساب ما وبگردان قرآن را راهی آشکار که روانه شویم بوسیله آن راه بسوی رضای تو وبگردان قرآن را

برای ما وسیله دانش بهره رسان که شکر کنیم بوسیله آن دانش نعمتهای ترا ووسیله فروتنی با راستی که تنزیه

کنیم از نقص وتسبیح ما از جهل ومعصیت بوسیله آن فروتنی نامهای ترا [illegible] آنکه فروتنی با راستی

عبارت از اینست که در اسماء الهی تجاوز از قرآن نکنیم وبخود در این سخن راه ندهیم چنانچه گذشت در باب

دهم کتاب التوحید که باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی است ومراد اینست که تسبیح اسما

الهی بعضی صفات ذاتست وبعضی صفات فعل چنانچه گذشت در باب دوازدهم وسیزدهم وچهاردهم

کتاب التوحید بآن فروتنی با راستی میشود وآنچه بآن حاصل شود [illegible] مخفی نماند که این جر

بنا بر وقف بر اللهم است ومیتواند بود که وقف بر اسماءک نشود واللهم متعلق بآینده باشد متن

فانک اتخذت به علینا حجة قطعت به عذرنا واصطنعت به عندنا نعمة قصر عنها

شکرنا شرح فا برای تعلیل است وازقبیل تعلیل جزئی بر برهان آنست ومقصود دیگر بیان برهانست که تسبیح

اسماء الهی با تخشع صادق میشود وحجه قطعت استیناف بیانی است ومیتواند بود که صفت حجه باشد ومذکر ضمیر

به اعتبار آن باشد که حجت عبادت نزد ما و عالم بجمیع احکام باشد **یعنی** زیرا که مبادرست که تو فراگرفتن قرآن بر ما بر بالی که خود دانی کنیم چنان بنا که ببری ما به وسیله قرآن خدا ما را در بروی ظن و حزن دائی و مساعی بجا دلالت قرآن نزد ما نعمتی برگا ما و عالم بجمیع محتاج الیه در اسما آلی و حجت آن باشد گرفتار شده از آن نعمت شکر یا بجمیعی که ما از عهده شکر آن نعمت بدر نمی آییم بحقی نه که هر ا ما نزد رضای رسول بحاجت باکر سابق برادر تعلیم کننده شکر آن برادر حیث **متن** اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا وَ إِيَّانَا مِنْ آلِ اللهِ وَ نَبِيِّهِ بِالصَّالِحِ الْعَمَلِ وَ عَوِّدْنَا وَ هَادِيًا يُغْنِينَا مِنَ الْمَيْلِ وَ عِوَضًا يُقَوِّينَا مِنَ الْمَلَلِ حَتَّى يَبْلُغَ بِنَا أَفْضَلَ الْأَمَلِ **شرح** یغنینا باسه نقطه در بالا یکی نقطه در زیر و دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غائب باب تفعیل باب افعال التثبیت و الاثبات پا بر جا کردن و تعدیه او بمن برای تضمین معنی حفظ است براین قیاس است نظایر آن در فنخ و عمره اینجا نیز درست و ظاهر اینست که از تصرف کاتبان باشد یقوینا بقاف بصیغه مضارع باب تفعیل المیل بفتح میم و فتح یا دو نقطه در زیر مصدر باب ضرب کجی براه رفتن و خرج بقاف و یا دو نقطه در زیر بصیغه مضارع باب تفعیل الملل بفتح میم و فتح لام مصدر باب علم دلگیری سستی عزم از کاری باشد و من برای تعدیه است **یعنی** خدا و ندا بگردان قرآن را برای ما کارسازی که ما بر جاده محفوظ دارد ما را از لغزش در فکر و در عمل و بر پای که رساننده ما را بی عیب از جهد عمل و راهنمایی که راست دارد و حفظ کننده ما را از اینکه در میان شوم کجی و صد کاری که قوت عزم حق و حفظ کننده ما را از سستی عزم از حق تا رساند قرآن ما بهترین آرزو که بهشت و رضوانست **متن** اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا شَافِعًا يَوْمَ اللِّقَاءِ وَ سُلَّمًا نَعْرُجُ بِهِ إِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ وَ سَبَبًا نُجْزَى بِهِ النَّجَاةَ فِي عَرْصَةِ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقَضَاءِ وَ نُورًا يَوْمَ الظُّلْمَاءِ يَوْمَ لَا أَرْضَ وَ لَا سَمَاءَ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ سَاعٍ بِمَا سَعَى **شرح** یوم عبارت از وقت است خواه در روز خواه در شب اللقاء بکسر لام و الف ممدوده مصدر باب مفاعله برخوردن و مراد اینجا مرگست موافق من کره لقاء الله کره الله لقاءه و مستوا کرد که مراد حضور در دیوان بزرگ الهی در روز قیامت باشد السلاح بکسر سین بی نقطه برای که آن دفع ضرر و شر شود الارتقاء براء بی نقطه و قاف و الف ممدوده مصدر باب افتعال بالا رفتن و مراد اینجا بیرون رفتن از قبرست برای

حشر یا مراد مبعوث شدن در نابوت است و ذکر سلاح با ارتقا مبنی بر اینست که در آن وقت ملائکه عذاب عمرا که رحمت با استقبال می آیند تا که اموات ایشان بی نصیب خود در گردند النجیج بفتح خا بی نقطه و کسر جیم و سکون یا دو نقطه در زیر و جیم بصیغه فعیل بمعنی فاعل باب نصر کریاکی غضب در وقت غالب است غالب شوند الحجج جمع حجت و ابن اثیر در کتاب نهایه گفته که در حدیث الحجج ان یحجج و ان قیلهم فانا حجیجه ای محاجه و مغالبه با ظهار الحجة علیه والحجیج بالتصحیح ابر ارجال حاجج بحجاجا و محاجة فانا محاج و حجیج فعیل بمعنی فاعل و این محل نعت القضاء بفتح قاف و ضاد با نقطه و الف ممدوده دیوان کردن و مراد اینجا دیوان کردن ایزد تعالی است که در روز قیامت الظلماء بضم ظا با نقطه و سکون لام و الف ممدوده تاریک شدن یوم در یوم لا ارض و لا سما مضاف بجمله است و لا برای نفی جنس است و مراد اینست که نه روی زمین موجود است و نه روی آسمان نزد مساکن آن که در آن در روز قیامت از کمال تاریکی مقام ایشان یوم در یوم یجزی نیز مضاف بجمله است و در ما سعی مصدریه است یا موصول است بحذف عاید یعنی بقدر بما سعی و بر بهر تقدیر اشارتست بآیت سوره نجم و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الاوفی **یعنی** خدا و ندا بگردان قرآن را برای ما شفاعت کننده در وقت ملاقات دیدار که تا آن دفع ضرر ما که عذاب کننده در وقت بالا رفتن و غالب بجهت در روز دیوان بزرگ قیامت و روشنی در وقت تاریکی بالا رفتن و غالب بحجت در روز دیوان اکبر عرصات قیامت و وقتی که نه زمین است و نه آسمان از کمال تاریکی وقتی که جزا داده شود هر سعی کننده و بوسیله سعی جزا **متن** اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا رِيًّا يَوْمَ الظَّمَاءِ وَ فَوْزًا يَوْمَ الْجَزَاءِ مِنْ نَارٍ حَامِيَةٍ قَلِيلَةِ الْبُقْيَا عَلَى مَنْ بِهَا اصْطَلَى وَ بِحَرِّهَا تَلَظَّى اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا بُرْهَانًا عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَاءِ يَوْمَ يُجْمَعُ فِيهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ عَيْشَ السُّعَدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ **شرح** الری بکسر را و فتح یا دو نقطه در زیر مصدر بمعنی العین و ادوی و مثل اللام بابی باب علم سیراب شدن الظماء بفتح ظا با نقطه و الف ممدوده مصدر باب علم غایت تشنگی و بکسر ظا در کاهی مضموم نیز بیاید جمع ظمآن بفتح ظا و سکون میم و همزه و الف و نون تشنگان من از متعلق بالجزاء است یا متعلق بهر یک از ریا و فوزا است بتضمین معنی حفظ الحامیه بیا دو نقطه در

غضبناک و بیجا یاب شده بود است الشقیا بضم یا کشیده و سکون قاف و یا و دو نقطه در پایین و الف مقصوره
اسم است مصدر باب افعال اصطلی بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است و دو ریگر حالیه است و اصل آن
اصطلی است فعل بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است یکی از دو تا محذوف شده و الملا بکسر میم و تخفیف لام و الف
ممدوده جمع ملاءه بضم میم و فتح لام و سکون همزه و جامه ها ذکره باشد کنایه است از کمال ظهور چنانچه آفتاب فی کبد
الراس باشد کمال ظهور دارد و فی درفیه برای تعلیلیست و ضمیر راجع به قرآن است چه مضاف الیه از عام
آن میباشد یعنی خداوندا بگردان قرآن را برای ما وسیله به سرای ما در روز کمال تشنگی اتقیاء و وسیله رسیدن به مطلب
در روز جزای اشقیا از رسیدن غضبناک است به اشقیا که گم ابقا میکند بر کسی که آن خود را کرم کرده بر حالی که آن آتش
گرمی خود را با نهایت میکشد احتراز است از حال در روز سعدا آن آتش چنانچه گفته در سوره مریم وان منکم الا واردها
بلکه در وقت اصطلای سعدا از آن با نمیکشد گرمی خود را خداوندا بگردان قرآن را برای ما حجتی به سوی جماعت
در روزی که جمع میکنی برای قرآن ظاهر شود که عمل بآن کرده و که کرده و اهل زمین و اهل آسمان از جهت
برای دیوان بزرگ خداوندا روزی کن ما را مراتب کوارا به اعمال خلایق که ائمه معصومین باشند و زندگانی
جمعی که عاقبت بخیر شده همراهی پیغمبران مرسل که تو به جایت شنوای دعای مومنانی باب پنجاهم اصل
باب الدعاء في حفظ القرآن شرح این باب بیان دعاست برای حفظ قرآن و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله عليه السلام قال تقول اللهم
اني أسألك ولم يسأل العباد مثلك أسألك بحق محمد نبيك ورسولك وابراهيم خليلك وصفيك
وموسى كليمك ونجيك وعيسى كلمتك وروحك شرح روایت است از عبد الله بن سنان از ابان بن تغلب
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگویی ای خداوند ما بدرستی که من طلب میکنم از تو و طلب کرده نشده
از کسی دیگر که مثل تو باشد طلب میکنم بحق محمد پیغمبر تو و فرستاده تو و بحق ابراهیم دوست درونی تو و برگزیده
تو و بحق موسی هم‌زبان تو و همراز تو و بحق عیسی صدای کلمه تو که زمین را خالی از خلیفه خود نگذاری و بحق
خلایق که تو با ایشان وادی روایت است بلکه گرداند خالی از امام باشد نه میسر نبوت ظاهری

با همه کرامت و نبوت خصیص اصل وأسألك بصحف ابراهيم وتوراة موسى وزبور داود وانجيل
عيسى وقرآن محمد صلى الله عليه وآله وبكل وحي أوحيته وقضاء أمضيته وحق قضيته و
غني أغنيته وضال هديته وسائل أعطيته شرح الوحي بفتح واو و سکون حاء بی نقطه مصدر باب
ضرب بشناسانیدن و مراد اینجا کلامیست که حق تعالی تعلیم کسی کند بی توسط بشری دیگر و مقصود اینجا ادخال
کتاب آدم و نوح است یعنی و طلب میکنم از تو به وسیله صحف ابراهیم و توریه موسی و زبور داود و انجیل
عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و به وسیله هر شناسانیدنی که شناسانیدی کردی آن را و زود رسانیدی به سوی پیغمبری
با وصیی و به هر حکمی که امضا کردی آن را در شبهای قدر در کتاب محو و اثبات چنانچه گفته در سوره رعد که لکل اجل کتاب
بیان آن مضمون شد در کتاب الحجه در حدیث ششم باب چهل و یکم که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها
که لا یستطیعون امضاء شیء منه حتی یؤمروا فی لیالی القدر کیف یصنعون و به هر مضمونی که آن را حکم کردی
قرآن و مانند آن و به هر بی‌نیازی که بی‌نیاز کردی او را و هر گمراه را و امثال آن اشارتست به قول
در سوره والضحی ووجدك ضالا فهدى ووجدك عائلا فأغنى و هر خواهی که دادی او را مطلب او اصل وأسألك
باسمك الذي وضعته على الليل فأظلم وباسمك الذي وضعته على النهار فاستنار وباسمك
الذي وضعته على الأرض فاستقرت ودعمت به السموات فاستقلت ووضعته على الجبال فـ
رست وباسمك الذي بثثت به الأرزاق وأسألك باسمك الذي تحيي به الموتى وأسألك بمعاقد
العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك شرح مراد به اسم اینجا جمع است بمعنی و هر یکی از
حکمت در آن مثل تخصیص بعض اجزای هر چیزی که متصل و متشابه الاجزاست در تمام خصوصیت بجایی و بعضی
دیگر را بجایی دیگر چنانچه زمان متصل متشابه الاجزاست و بعض آن شب است در روی زمین به غروب آفتاب
و بعضی دیگر آن روز است به طلوع آفتاب و عکس نیست و تحقیق این شد در احادیث باب
التوضیح که اشتر مراد اینجا کما شش است و دعمت به دال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب
منع است الاستقرار سکون و در پا من بودن و مراد اینجا معنی دوم است الاستقلال بلند شدن مرغ در پرواز

و ما نشد آن رست بها را بنقطه و سین بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم غایبه مثل الامام وادی یا باب نصر رفت
بها یکنقطه و دو نقطه سر نقطه بصیغهٔ ماضی مخاطب معلوم از باب نصر و ضرب است المعاقد بفتح میم و عین بی نقطه
و کسر قاف و دال بی نقطه جمع معقد بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بصیغهٔ اسم مکان از باب ضرب مواضع
بستن من بهر وجه جای نصیص است عرش در اصل بمعنی تخت حکومت و پادشاهی است و اینجا عبارت
از قرآن باعتبار اینکه حکومت الهی در محکمات آن ظاهر است و معاقد العز عبارتست از آیات محکمی که در اینها
امر بپیروی ظن و امر به پیروی علم و اهل علم صریح شده و باعتبار اینکه از اینها معلوم میشود که استعمال عزیز حکیم است بمعنی
گرامی گشت در امضی حکم در رای خود را بان و پیروان ظن نیست یا باعتبار اینکه اینها مفزست و سابق است
از وجوب پیروی چنانچه گفته در سوره زمر که فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه یا باعتبار اینکه اینها
ظاهر میشود عزت ائمه هدی که عاملان بجمیع احکام شرع اند ابن اثیر در نهایه گفته که فی حدیث الدعاء اسألک
بمعاقد العز من عرشک ای بالخصال التی استحق بها العرش العز او بمواضع انعقادها منه و حقیقته معقد [illegible] و اصحاب
ابی حنیفه یکرهون هذا اللفظ من الدعاء منتهی بصیغهٔ اسم مکان از باب افتعال بمعنی آنچه موضع رسیدن علم کسی
بان باشد از رحمه امام عالم بجمیع احکام الهیه چنانچه گفته در سوره آل عمران که وهب لنا من لدنک رحمة و در سوره
اعراف که و رحمتی وسعت کل شیء و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث هشتاد و سوم باب صد و هشتم که باب
نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که یک عبارت از قرآنست باعتبار متشابهات آن منتهی الرحمة من کتابک
عبارتست از مجموع معانی متشابهات قرآن که امام زمان علم آن رسیده و در شبهای قدر [illegible] اینها و این منافات
ندارد با اینکه علم امام بمعانی متشابهات سال بسال زیاد شود و تجدید حاجت رغبت **جبنی** و طلب میکنم از تو بوسیله
رعایت حکمت تو که گماشتی از ابر جزئی از زمان که شب است پس تاریک شده بغروب آفتاب و بوسیله رعایت
حکمت تو که گماشتی آن را بروز پس روشن شد بطلوع آفتاب و بر رعایت حکمت تو که گماشتی آن را بر زمین پس
در بادین شد و ستون [illegible] آن اسم سماها را بمعنی که بسماها گفتی که در بالا باش پس سماها در بالا شد
و گماشتی از ابر کوهها پس ساکن شد بمعنی آنکه اگر هوا و آب دریای محیط بر زمین دور کوهها را نمیداشت

ساکن نمیبود و زمین را ساکن میکرد و پس چم گذراشتک و در این فقرات برای مناسبت که این فقرات برای
نظام اجسام محسوسه و مؤید احتمال اول است آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث پنجم و سوم باب
التعقیب بعد الصلوة و الدعاء که باب سی و دوم است که و سد الهواء بالسماء و بوسیله رعایت حکمت تو
که پراکندی و گردی آن روزیهای جانوران را که پراکنده اند در شهرها و صحراها و کوهها و دریاها و مانند
آنها و طلب میکنم از تو بوسیله رعایت حکمت تو که زمره منکی آن اموات را و طلب میکنم از تو بوسیله
آیاتی که مواضع بستن عزت است از جمله قرآن تو و باخر آنچه با آن رسیده علم امام حق از جمله کتاب **تو پس**
اسألک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترزقنی حفظ القرآن و اصناف العلم و ان تثبتها فی
قلبی و سمعی و بصری و ان تخالط بها لحمی و دمی و عظامی و مخی و تستعمل بها لیلی و نهاری
برحمتک و قدرتک فانه لا حول و لا قوة الا بک یا حی یا قیوم **شرح** اصناف مجرور و معطوف
بالقرآنست مراد بعلم مفید عملست و آن عبارتست از محکمات قرآن که بعبارتهای گوناگون ذکر شده
و در تخالط بها برای تعدیه است و میتواند بود که برای آلت باشد چنانچه در تستعمل بها است و مخالطه لحم و دم
آن عبارتست از کمال رضا از صاحب آنها باشد **جبنی** طلب میکنم از تو اینکه در دل بمعجزه اهل بیت محمد
و اینکه روزی کنی مرا نگاهداری قرآن و اقسام آیات محکمات قرآن و اینکه برجا کنی آن آیات را در دل
من و گوش من و چشم من و اینکه آمیخته کنی آن آیات را با گوشت من و خون من و استخوانهای من و مغز
من بمعنی که در بدن من چیزی نباشد که اشتراع از آیات محکمات داشته باشد و بکار واداری بآن آیات شب
مرا و روز مرا بوسیله رحمت تو و قدرت تو چه براستی که نیست سستی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی
بر کاری مگر بوسیله کمک تو ای زنده ای ایستاده بکار خلایق **دوم پس** قال فی حدیث آخر زیادة
و اسألک باسمک الذی دعاک به عبادک الذین استجبت لهم و انبیاؤک فغفرت لهم و رحمتهم
و اسألک بکل اسم انزلته فی کتبک و باسمک الذی استقر به عرشک و باسمک الواحد الاحد
الفرد الوتر المتعال الذی ملأ الارکان کلها الطاهر المطهر المبارک المقدس الحی القیوم نور السموات

وفق مرکز علامت در جانب [illegible] ظاهرا این ست که
[illegible] آن [illegible]
بشد [illegible] ظاهر [illegible]
بآن نشده بشد

وَالْأَرْضِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ وَكِتَابِكَ الْمُنْزَلِ بِالْحَقِّ وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ وَنُورِكَ التَّامِّ
وَبِعَظَمَتِكَ وَأَرْكَانِكَ شرح زیاده از مرفوع و مضاف است بمجموع ما بعد چه آن مجموع در حکم اسم است چون
مراد لفظ است و مرفوع بن زیاده و بعد از مثنی الرحمن تا آخر و پیش از اسامی که از فضل حق محمد و آل محمد است
ابنیا و کل عطف است بر عبارت که مراد بعرش اینجا کتاب الهی است یا مراد مجموع مخلوقات است و مراد بنای
که باعث استقرار عرش است حضرت چنانچه گفته که از نفاء بالحق و گفته که خلقنا هما الا بالحق اسم در
الواحد عبارت از ذات است مراد بارکان دوازده رکن است چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در باب
اول باب حدوث الاسماء که سه اسم الهی ظاهر است و هر اسمی چهار رکن است و منسوب بهر رکنی سی
اسم است مراد و پر کردن رکن بودن با هر یکی از سی اسم منسوب بآن رکن است الظاهر و نظایر آن منصوب
و بدل تفصیل الارکان است والارض بتقدیر و نور الارض است و در کتب صحیحه است پس مجموع ارکان دوازده
میشود و کل تک عطف است بر کل اسم کلمات عبارت از ائمه است و نور که عبارت از امام زمانست یعنی
عبد الله بن سنان گفت که در حدیثی دیگر است از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی آن خبر ابن تغلب است
زیادتی بکند و طلب میکنم از تو بنام تو که خوانده ترا بآن بندگان تو که مستجاب کردی دعا برای ایشان
و پیغمبران تو پس آمرزیدی لغزشهای ایشان را و رحم کردی ایشان را و طلب میکنم از تو بهر نامی که فرو فرستادی
آن را در کتابهای خود و بنام تو که قرار گرفت بآن تخت پادشاهی تو و بنام پنهان تو که یکی است جز تو نداند
جدا کانه از مخلوقین خود است یکتا است بغایت بلند مرتبه است آنچنان که پر کرده دوازده رکن یکی
آنها که پاکیزه است با یکی دیگر از نسمی باسماء الحسنی است چنانچه گفته که بورک من فی النار بغایت
زنده است ایستادگی کننده است بکار خلق بغایت اهل آسمانها است اهل زمین است بغایت عالی
مهربان نوشانفست بزرگست بغایت بلند مرتبه است و طلب میکنم از تو بحق کتاب تو که فرو فرستاده شده
بحق و امر تو که تمام در شروط ... دادی تو که تمام در شروط است و بزرگی تو جمیع
اسماء حسنی را دوازده رکن دوازده گانه اسمای تو سیوم اصل وَقَالَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ رَسُولُ اللهِ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُوعِيَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقُرْآنَ وَالْعِلْمَ فَلْيَكْتُبْ هٰذَا الدُّعَاءَ فِي
إِنَاءٍ نَظِيفٍ بِعَسَلٍ مَاذِيٍّ ثُمَّ يَغْسِلُهُ بِمَاءِ الْمَطَرِ قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ الْأَرْضَ وَيَشْرَبُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ عَلَى الرِّيقِ
فَإِنَّهُ يَحْفَظُ ذٰلِكَ إِنْ شَاءَ اللهُ شرح الماذی بالف و ذال با نقطه در نسخه ها عسل سفید تازه و عسل صاف
و عسل خوب هر کدام از نسله و شریه مجرد است یعنی و عبد الله بن سنان گفت در حدیثی دیگر از امام
صادق علیه السلام که راوی آن خبر او بود و حدیث سابق است ایکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که خواسته باشد که حفظ کند او را الله عز و جل قرآن و علم قرآن را پس باید که بنویسد این دعا را که مذکور شد در
بعضا م
حدیث اول یا در حدیث اول و دوم در ظرفی پاکیزه بعسل سفید تازه بعد از آن بشوید آن را بآب باران پیش
از آنکه ملاقات کند آن آب باران زمین را و بیاشامد آن را سه روز ناشتا چه بدرستی که آن کس حافظ میشود آن را
که مذکور شد اگر خواسته باشد الله تعالی چهارم اصل رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُعَلِّمُكَ دُعَاءً لَا تَنْسَى الْقُرْآنَ قُلِ اللّٰهُمَّ ارْحَمْنِي بِتَرْكِ مَعَاصِيكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي
وَارْحَمْنِي مِنْ تَكَلُّفِ مَا لَا يَعْنِينِي وَارْزُقْنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي وَأَلْزِمْ قَلْبِي حِفْظَ كِتَابِكَ كَمَا
عَلَّمْتَنِي وَارْزُقْنِي أَنْ أَتْلُوَهُ عَلَى النَّحْوِ الَّذِي يُرْضِيكَ عَنِّي اللّٰهُمَّ نَوِّرْ بِكِتَابِكَ بَصَرِي وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِي
وَفَرِّحْ بِهِ قَلْبِي وَأَطْلِقْ بِهِ لِسَانِي وَاسْتَعْمِلْ بِهِ بَدَنِي وَقَوِّنِي عَلَى ذٰلِكَ وَأَعِنِّي عَلَيْهِ إِنَّهُ لَا مُعِينَ
عَلَيْهِ إِلَّا أَنْتَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ شرح لا تنسی بتقدیر ان لا تنسی است و حذف حرف جر از ان و ان قیاسی است
پس ان لا تنسی است و ممکن نیز بود که لا تنسی صفت باشد دعاء یا جمله صفت دعا باشد یعنی راوی بالا برد سند را
بتقدیر م — بتقدیر لا تنسی م
تا امیر المؤمنین علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تعلیم میکنم ترا دعائی برای اینکه فراموش نکنی
قرآن را بگو که خداوندا رحم کن مرا بتوفیق ترک معاصی همیشه چندانکه باقی داشتی مرا و رحم کن و نگاهدار مرا از تعب
کشیدن آنچه در کار و ضرور نمیشود مرا و روزی کن مرا خوبی نظر در آنچه راضی میکند ترا از من و لازم کن برای نگاهداری
کتاب تو چنانچه تعلیم کردی مرا و روزی کن مرا اینکه بخوانم کتاب ترا بر روشی که راضی کند ترا از من خداوندا
روشن کن بکتاب تو چشم مرا و فراخ کن بکتاب تو ... مرا و توانائی ده مرا بر آنچه گفتم و مدد کن مرا بر آنچه گفتم
سینه مرا و خوشحال کن بکتاب تو دل مرا و روان کن بکتاب تو زبان مرا و بکار دار بکتاب تو م

بدرستی که نیست مرا کاری به آنچه گفتم مگر تو نیست بدستی نجات دهنده مگر تو باب شصتم اصل باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا والآخرة شرح این باب بیان دعاهاییست که اندک لفظ است برای جمیع حاجتهای دنیا و آخرت در این باب شش حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل اللهم اجعلنی اخشاک کانی اراک واسعدنی بتقواک ولا تشقنی بنشطی لمعاصیک وخر لی فی قضائک وبارک لی فی قدرک حتی لا احب تاخیر ما عجلت ولا تعجیل ما اخرت واجعل غنای فی نفسی ومتعنی بسمعی وبصری واجعلهما الوارثین منی وانصرنی علی من ظلمنی وارنی فیه قدرتک یا رب واقرر بذلک عینی شرح النشط بفتح نون و سکون شین بنقطه و طای بی نقطه مصدر باب ضرب از جا در آمدن و در بعض نسخ بنشاطی است النشاط بفتح نون مصدر باب علم برانگیخته شدن نفس بر تحمل مشقت برای بعضی است تعدیه انصرنی بعلی برای تضمین معنی تسلیط است از تضعیف امر حاضر مضاعف باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بگو در طلب حاجات که خداوندا بگردان مرا بر وجهی که بترسم از تو چنانچه گویا که من می بینم در برابر خود ترا و عاقبت بخیر کن مرا بپرهیزکاری و التماس من بکن از معاصی تو و عاقبت بخیر کن مرا به از جا در آمدن من یا بانبساط نفس من برای معاصی تو و برگزین برای من در قضای تو یعنی که واقع کن آنچه را که خیر من در آنست و مبارک کن برای من در قدر تو یعنی فراغ کن برای من آنچه را که قدر کردی پیش از وقوع آن تا چنین که دوست ندارم پس انداختن آنچه را که زود کردی و نه زود کردن آنچه را که پس انداختی مراد اینست که اگر جمیع قضا و قدر بر وفق مراد کسی باشد دوست ندارد تغییر آنرا و بگردان بی نیازی مرا در دل من اشارتست بآنچه الله در بعضی بیشه نیاز نشدست یعنی راضی بقضا همیشه بی نیاز است و بهره مند کن مرا بگوش و چشم من و بگردان ایشان را دو وارث از جمله من یعنی که باقی باشند بعد از معطل شدن غیر آنها از جمله اعضای من چنانچه گویا که ایشان وارث باقی اعضااند و یاری کن و مسلط کن مرا بر کسی که ظلم کرده مرا و بنما بمن در ان ظالم اثر قدرت ترا با انتقام ای صاحب کل اختیار من و روشن کن بآنچه گفتم چشم مرا دوم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اللهم اعنی علی هول

سمی م

بنشاطی

یوم

القیمة واخرجنی من الدنیا سالما وزوجنی من الحور العین واکفنی مؤونتی ومؤونة عیالی ومؤونة الناس وادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین شرح الحور بضم حای بی نقطه و سکون واو و رای بی نقطه جمع حوراء بفتح حا و سکون واو و الف ممدوده زنی که بسیار سیاه باشد سیاهی چشم ایشان و سفیدی چشم ایشان العین بکسر عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین جمع عیناء بفتح عین و سکون یا و الف ممدوده زن فراخ چشم چنان که گفته شد در آخر باب پنجاه و سیوم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که خداوندا مدد کن مرا بر بیم روز قیامت و بیرون کن مرا از دنیا صحیح و سالم از معاصی و جفت کن مرا با حور عین و کفایت کن مرا ثقل خودم و ثقل عیالم و ثقل مردمان و داخل کن مرا برحمت تو در بندگان نیکوکار تو سیوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال قل اللهم انی اسألک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل سوء احاط به علمک اللهم انی اسألک عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بگو در دعا که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم نصیبی از هر عمل خیر که احاطه کرده بآن علم تو که ذکر کرده ای برسول در قرآن برای امر خلایق و پناه میگیرم بتو از هر بدی که احاطه کرده بآن علم تو که ذکر کرده ای برسول در قرآن برای نهی خلایق خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو فراغتی که از جانب تست در کارهای من همگی خداوندا و پناه میگیرم بتو از رسوائی دنیا و از عذاب آخرت چهارم حدیث عن علی بن رئاب قال کتب علی بن بصیر یسأله ان یکتب له فی اسفل کتابه دعاء یعلمه ایاه یدعو به فیعصم به من الذنوب جامعا للدنیا والآخرة فکتب علیه السلام بخطه بسم الله الرحمن الرحیم یا من اظهر الجمیل وستر القبیح ولم یهتک الستر عنی یا کریم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی ویا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئ کل نعمة قبل استحقاقها یا رباه یا سیداه یا مولاه یا غیاثاه صل علی محمد وآل محمد واسألک ان لا تجعلنی فی النار ثم تسأل ما بدا لک شرح علی بن رئاب از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است و علی بن بصیر با بخط چنانچه در اکثر نسخ است یا بنون چنانچه در بعض نسخ است چا و

و دو نقطه در پایین در میان صاد و را و در کتب رجال مذکور نیست و علی بن نضر بنون و صاد و را از اصحاب امام
محمد تقی علیه السلام است پس ظاهر نیست که چنین باشد و ضمیر فاعل کتب راجع به امام علیه السلام است و این قید برای
طلب نوشتن تفصیل فضیلت دعاست پیش از شروع در نوشتن دعا یعلمنیها بصیغه مضارع معلوم از باب تفعیل
صفت دعاست و ضمیر مرفوع مستتر راجع به امام علیه السلام است و ضمیر منصوب متصل راجع به علی است و ضمیر
منصوب منفصل راجع به دعاست و مراد تعلیم تفصیل فضیلت آن دعاست در ابتدای مکتوب به او صفت دیگر
دعاست باء در به برای استعانت است جامع صفت دیگر دعاست لبط بین استغفار و تشبیه است و مراد
دادن فضیلت است و دشمن است در بعد آنکه دست راست را برای دوست گشوده و دست چپ را
برای دشمن الصحیح جانب دیگر دست آن را در چیزی مثل زرنگ موافقه ایجا و در هر دو اینجا مناسب است
الف در اساکنه در یا ربا و نظائر آن برای استغاثه است و ترجمه آن مذکور شود و اسالک فی سبیل عطف
خبر برای اسالک نیست چه معنی طلب عدم او خالی از مناسبت نیست **جیش** و روایت است از علی بن که گفت که نوشت علی
بن نضر طلب میکرد از امام محمد تقی علیه السلام اینکه نویسد برای او بعد از شرح در ذیل مکتوب خود دعائی که امام
تعلیم کند علی را فضیلت آن دعا علی طلب حاجت خود کند به وسیله آن دعا پس محفوظ شود به وسیله آن دعا
کنار جمع کننده و باشد آن دعا مر دنیا را و آخرت را پس نوشت امام علیه السلام بعد از نوشتن شرح ابتدا
که ابتدا بکنم بنام آن مستحق عبادت که مر کل حالت رحیم بود منافست ای که ظاهر ساخت نیکو را مثل ظاهر
بدن آدمی مثل روی آدمی و پنهان کرد بد را مثل آنچه در درون بدن آدمیست یا مثل عورتین آدمی که غالبا
پنهان میشود و منکشف شدن آن نزد بیگانه عیبست و مستوراند بوده که مراد به جمیل مستحق قبح آن باشد
که بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب التوبه و در حدیث اول باب الاستغفار و در بعضی
منقولست که نامه اعمال دو رو دارد در یکی اعمال حسنه است و در دیگری اعمال قبیحه و چون داده شود به دست مومن
در روز قیامت نامه اعمال روی اعمال قبیحه در طرف خودش است و روی اعمال حسنه در طرف دیگرانست که دیگران
بر یکی او مطلع شوند و بر بدی او مطلع نشوند و پرده نگه میدارد از معاصی پنهان من در دنیا ای کریمی که بخشایش

ای خوب در گذشتن از گناه ای فراخ پوشیدن گناه ای گشاینده دو دست به رحمت ای شنونده هر راز
وای منتهای هر شکایت ای کریمی جانب بخشش که هر که متوجه او شود بهره‌مند میشود ای بزرگ عطای ابتدا
کننده به هر نعمتی پیش از استحقاق آن نعمت به عمل شایسته بلکه بعض نعمتها از قبیل چشم و گوش و مانند اینهاست پیش
از عمل صالح آدمی است و بعضی نعمتها در برابر عمل صالحست و ابتدای اینها به توفیق الهی در مقابل عمل صالحی نیست
ای صاحب کل اختیار ای مالک ای کارساز ای قریب رحمت کن بر محمد و آل محمد و عمل کن مراد در
بعد از آن طلب میکنی آنچه را که بخواهی از حاجات رسیده از حاجتها **حجم حسن** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اللهم
انت ثقتی فی کل کربة وانت رجائی فی کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من
کرب یضعف عنه الفؤاد وتقل فیه الحیلة ویخذل عنه القریب ویشمت به العدو وتعیینی
فیه الامور انزلته بک وشکوته الیک راغبا فیه عمن سواک ففرجته وکشفته وکفیتنیه فانت
ولی کل نعمة وصاحب کل حاجة ومنتهی کل رغبة فلک الحمد کثیرا ولک المن فاضلا **شرح** کرب
بضم کاف و سکون را اندوه و مراد سبب اندوه است یضعف بضم عین منقوطه آنچه از احاضر کننده برای نوع
ضرر عاید شده که و ما یدکم خبر بیاست و جمله است من بیانیه است یضعف از باب حسن و نصر صفت کرب
تقل از باب ضرب است یخذل از باب نصر است الخذل بفتح خا و سکون ذال ترک یاری یشمت از باب علم
تعیینی بعین منقوطه و دو یا و دو نقطه در پایین صیغه مضارع غایبه به نصب مفعول العین و اللام یائی از باب اعیا
الاعیا حیران و در بعض نسخ عوض یا اول نون است و از معتل اللام یائی باب ضرب
العنا بکسر و فتح عین معجمه و حاصل هر دو یکی است فی در فیه برای ظرفیت است یا برای تعلیل
انزلته خبر مبتداست و در این فقرات لف و نشر مرتب است میان سه فقره که هر یک مشتمل بر سه خبر است
پس ولی کل نعمة ناظر است به فرجته و آن ناظر است به انزلته و ایضا وصاحب کل حاجة ناظر است به کشفته و آن
ناظر است به شکوته و ایضا و منتهی کل رغبة ناظر است به شکوته و ایضا کفیتنیه و آن ناظر است به راغبا فیه عمن
سواک کثیرا نایب مفعول مطلق محذوفست تقدیره حمدا کثیرا یا حال است از الحمد یا بر اینکه حال از مبتدا جایز است

و الکرب بفتح کاف و سکون را ام

بنابر اینکه الحمد فاعل ظرف است در کلک و براین قیاس است فضلا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت در دعا که خداوندا تو محل اعتمادی منی در هر اندوهی و محل امیدی منی در هر سختی و تو برای من در هر حادثه که رو
آورد بمن محل اعتمادی و مهیایی برکار سازی آن آمده که عاجز میشد از آن دل و کم میشد در آن چاره و (با سبب ام)
از آن آشنا و خوشحال میشد آن دشمن و آمده میکرد مرا در آن کار یعنی که هیچ تدبیری که از خودم
رفع آن بی توسط میکرد فرود آوردم آن سبب اندوه را بدرگاه تو یعنی که دعا کردم ترا برای رفع آن
و شکایت آن را آوردم بسوی تو بحالیکه رو داده بودم بسوی تو در آن سبب اندوه و دیگران را بغیر تو بودم
پس کشاده دادی آن را در کار و حوادث بر طرف کردی آن را و کفایت کردی مرا آن یعنی کافی شد برای من
در رفع آن و حاجت بغیر تو نشد پس تو هستی صاحب هر نعمتی و محل عرض هر حاجتی و مقصود هر آوردنی پس تراست
سپاس بسیار و تراست عطا دادن عطا دادنی کامل **ششم وصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال
قل اللهم انی اسئلک بجلالک و جمالک و کرمک ان تفعل بی کذا و کذا **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که بگو در دعا که خداوندا من طلب میکنم از تو بزرگی تو بشکل و کرم و بخشش تو (بدرستی ام)
شرکا از او و نیکی و کرم بخشی آن بر مومنان و بخشندگی تو بهر کسی چنین و چنان را از عطا که بمن چنین
و چنین **هفتم وصل** عن الفضل بن یونس عن ابی الحسن علیه السلام قال اکثر من ان تقول اللهم
لا تجعلنی من المعارین و لا تخرجنی من التقصیر قال قلت اما المعارون فقد عرفت فما معنی لا تخرجنی
من التقصیر قال کل عمل تعمله ترید به الله عز و جل فکن فیه مقصرا عند نفسک فان الناس کلهم
فی اعمالهم فیما بینهم و بین الله عز و جل مقصرون **شرح** معارین بضم میم و صیغه و الف و را بی نقطه ...
در کتاب الایمان و الکفر در باب المعارین التقصیر کوتاه شمردن خود در عمل یعنی خوف کوتاهی خود در آن
عمل داشتن و کوتاه کردن خود در عمل و معنی اول مراد است در اول و دوم و سوم و ایضا معنی اول
مراد است در چهارم اگر الف لام الناس برای اشارت بر این عالم باشد مثل انبیا و اوصیا و اتقیا
و معنی دوم مراد است در چهارم اگر الف لام الناس برای اشارت بر آن جاهل باشد مثل مخالفان

ایشان

ایشان **یعنی** روایت است از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که امام گفت مرا که بسیار کن
آن را از اینکه گویی که خداوندا مگردان مرا از جمله جمعی که بعاریت داده شده اند ایمان و در آخر عمر از ایشان
واپس گرفته میشود و بیرون مکن مرا از تقصیر فضل گفت که گفتم که اما معارین پس بتحقیق شناختم معنی آن را پس
چه معنی دارد لا تخرجنی من التقصیر گفت که هر عملی که میکنی از برای حالی که اراده میکنی بآن رضای الله عز و جل پس
باش در آن کوتاه شمرده خود نزد خودت یعنی که خود پسندی مکن و در خوف کوتاهی خود در آن باش
چه بدرستی که آن مردمان همه جمیع ایشان در عبادات خود شان که در میان ایشان و میان الله عز و جل
یعنی کوتاهی رسانیده اند خود شان اشارت بقول الله تعالی در سوره مؤمنون و الذین
یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب اول و سیوم
از باب الاستدراج است **هشتم وصل** قال ابو جعفر علیه السلام لقد غفر الله عز و جل لرجل من اهل
البادیة بکلمتین دعا بهما قال اللهم ان تعذبنی فاهل ذلک انا و ان تغفر لی فاهل ذلک انت
فغفر الله له **شرح** البادیة بیا بنقطه و الف و کسر دال بی نقطه و همزه و گاهی همزه منقلب بیا میشود و جمع
گناهان کبیره کردی اصرار است پس منافات با ایمان ندارد و بیابان ... **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام
که هر آینه بتحقیق بخشایش کرد الله عز و جل برای مردی از اهل بیابانی اصرار بدو سخن مختصر دعا کرد بآن دو سخن بیان
این آنکه گفت که خداوندا اگر عذاب کنی مرا در دنیا و آخرت پس اهل آن عذاب منم یعنی که ظلم نیست از
روی استحقاق هست و اگر بخشایش کنی برای من پس اهل آن بخشایش تویی یعنی که بفضل محض
من پس بخشایش کرد الله تعالی برای او **نهم وصل** عن الرضا علیه السلام قال یا من دلنی علی نفسه و
ذلل قلبی بتصدیقه اسئلک الامن و الایمان فی الدنیا و الآخرة **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام
که گفت در دعای آنکه ای آنکه راهنمایی کرد مرا بر خودش یعنی که نصب شواهد ربوبیت کرد تا علم بربوبیت او بهم رسانم
یا یعنی که توفیق او بعد از علم بربوبیت تصدیق ربوبیت کردم و رام کردم بتوفیق خود دل مرا بتصدیق خود
او طلب میکنم از تو ایمنی از آفات را و ایمن کردن ... در دنیا و آخرت **دهم وصل** ان آیت علی

بن الحسين عليهما السلام في فناء الكعبة في الليل وهو يصلي فاطال القيام حتى جعل مرة يتوكأ على
رجله اليمنى ومرة على رجله اليسرى ثم سمعته يقول بصوت كأنه باك يا سيدي تعذبني و
حبك في قلبي اما وعزتك لئن فعلت لتجمعن بيني وبين قوم طال ما عاديتهم فيك شرح الفناء
فا و نون و الف ممدوده فضای بیرون در خانه جعل از افعال مقاربه است یعنی شروع کرد یتوکا بهمزه بصیغه
مضارع معلوم باب تفعل است کانه باک صفت صوت است و ضمیر راجع با امام است و جایز است
بتقدیر کانه باک مصدر میتواند بود که ضمیر راجع بصوت باشد و یا یک مضاف محذوف باشد بتقدیر صوت
باک یا حمل باک بر ضمیر صوت بر سبیل مجاز باشد برای مبالغه تعذبنی بتقدیر استفهام است ای اتعذبنی بهمزه و تخفیف
میم برای تاکید است چه مرکب است از همزه که برای استفهام انکاریست و ما که برای نفی است و نفی نفی اثبات
میشود و طال ما مصدریه است یعنی دیدم امام زین العابدین علیه السلام را در پیش در کعبه در شب و نماز
میکرد پس دراز کرد ایستادن را تا آنکه شروع کرد باری تکیه میکرد بر پای راست خود و باری بر پای چپ خود
بعد از ان شنیدم از او که میگفت باوازی که گویا او گریه کننده بود که ای صاحب اختیار من آیا عذاب
میکنی مرا و حال آنکه دوستی تو در دل منست بحق قسم بعزت تو که هر آینه اگر بجا آوری عذاب مرا هر آینه جمع
میکنی البته در جهنم میان من و میان جمعی که دراز شد آنکه عداوت میکردم با ایشان برای تو [illegible]
اني كنت اسمع ابا عبد الله عليه السلام اكثر ما يلح به في الدعاء على الله بحق الخمسة يعني رسول
الله وامير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم شرح اكثر مرفوع است بابتدا
وجمله حال از ابا عبدالله است مثل جمله یقول ما موصوله است و مضاف الیه است یلح بجیم بنقطه شده
بصیغه مضارع معلوم باب افعالست الالحاح مبالغه کردن در طلب چیزی از کسی علی الله متعلق بیلح است
بحق الخمسة خبر مبتدا است و مراد این لفظ است و معنی آن اینست که طلب حاجت خود را از تو میکنم
بحرمت پنج کس یعنی تا آخر کلام راوی است یعنی بدرستی که من میشنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
بنا بر اینکه بیشتر آنچه الحاح میکرد بان در دعا بخدا تعالی بحق الخمسه بود میخواست پنج کس رسول خدا و امیر

مومنین

المؤمنین را و فاطمه را و حسن را و حسین را صلوات الله علیهم اصل علمنا ابو عبد الله علیه السلام دعاء
وامرنا ان ندعو به يوم الجمعة اللهم اني تعمدت اليك بحاجتي وانزلت بك اليوم
فقري ومسكنتي فانا لمغفرتك ارجى مني لعملي ولمغفرتك ورحمتك اوسع من ذنوبي فتول
قضاء كل حاجة هي لي بقدرتك عليها وتيسير ذلك عليك ولفقري اليك فاني لم اصب خيرا
قط الا منك ولم يصرف عني احد شرا قط غيرك ولست ارجو لآخرتي ودنياي سواك ولا ليوم
فقري يوم يفردني فيه الناس في حفرتي وافضي اليك يا رب بفقري شرح التعمد بعين بی نقطه و دال
مصدر باب تفعل توجه بسوی چیزی با در بحاجتی برای تعدیه است یا برای مصاحبت است لام در لمغفرتک
در اول مکسور است و در دوم مفتوح است فتول بفتح لام مشدده بصیغه امر حاضر از باب تفعل
التولی بکسر لام مشدده و بر گردن خود گرفتن کاری بقدرتک متعلق بتول است و تیسیر مصدر باب تفعیل عطف
بر قدرتک است مشار الیه ذلک مصدر فتول است ولفقری عطف است بر بقدرتک فانی فاء برای
بیان و تعلیل تول است لم اصب بضم همزه و کسر صاد بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از اصابه بمعنی یافتن
باب افعالست خیرا که مرفوع و منصوب میتواند بود اسم لیس ضمیر شان مستتر در آنست و جمله خبر است لیوم مجرور
مبدل یوم فقری است و مضاف است بجمله یفردنی بصیغه مضارع معلوم باب افعالست و افضی بفا و صاد
والف بصیغه مضارع مجهول متکلم وحده از فصل الامر وادی باب نصر و باب تفعیل الفصو جدا کردن
والتفصیه خلاص کردن یا بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعالست الافضاء خلاص شدن و میتواند بود
که بضاد با نقطه و صیغه مضارع مجهول باب افعال باشد و نظیر این می آید در حدیث سی ام این باب که والفقر
الیک مفضاه و بر هر تقدیر تعدیه آن بالی برای تضمین معنی توجهاست با در بفقری برای مصاحبت است
یعنی تعلیم کرد ما را امام جعفر صادق علیه السلام دعائی و امر کرد ما را که دعا کنیم بان در روز جمعه آن دعا اینست
خداوندا بدرستی که من متوجه کردم بسوی تو حاجت خود را و فرود آوردم بتو امروز بیچارگی و مسکینی خود را
پس من برای آمرزش تو امیدوارترم از خودم برای عمل صالح خود و هر آینه آمرزش تو و مهربانی تو فراخترست

آن کی

اگر کنانی من پس خواست بجا آوردن و روا کردن هر حاجتی را که آن از نعمت بزرگانی تو بر آن حاجت و رسانی

آن خود بجا آوردن بر تو و برای بی‌نیازمندی من سوی تو چه بسیاری که من دریافتم خیر را بر کز کزارده تو و بر

گزیدم از من هیچ کس جز تو امر گزیر تو و بسا که امیدوار شوم برای آخرت خود و دنیای خود خیر را

و خدا بسا که امیدوار شوم خیر را برای روز نیازمندی من روزی که بگذارده مرا مردمان در قبر من و جدا کرده شده

و متوجه سوی تو شوم ای صاحب کل اختیار من با نیازمندی خودم سیزدهم حدیث قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ ادْعُ اللّٰهَ لَنَا فَقَالَ اللّٰهُمَّ ارْزُقْهُمْ صِدْقَ الْحَدِيثِ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَالْمُحَافَظَةَ عَلَى

الصَّلَوَاتِ اللّٰهُمَّ إِنَّهُمْ أَحَقُّ خَلْقِكَ أَنْ تَفْعَلَهُ بِهِمْ اللّٰهُمَّ افْعَلْهُ بِهِمْ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام

که دعا کن خدا تعالی را برای شیعه پس گفت که خداوندا روزی کن ایشان را راستی سخن

و بجا رسانیدن امانت و نگاهداری فضیلت اوقات نماز را چنانچه کسی موکل بر چیزی باشد خداوندا ایشانی

که ایشان سزاوارتر مخلوقان تو اند با آنکه بکنی آنچه را که طلب کردم با ایشان خداوندا بکن آنرا با ایشان یعنی ایشان

با آنکه دیگران هر چند که صدق حدیث و ادای امانت و محافظت اوقات صلوات داشته باشند فایده ندارد

چهاردهم حدیث كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللّٰهُمَّ مُنَّ عَلَيَّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَالتَّفْوِيضِ إِلَيْكَ

وَالرِّضَا بِقَدَرِكَ وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِكَ حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ يَا رَبَّ

الْعَالَمِينَ شرح مراد با مراد قضاست حتی سخن تسلیم امر است با سخن پیش این نیز هست و بر هر قدر منافی

با استجابت دعا ندارد یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میگفت در دعا که خداوندا انعام کن بر من به توفیق توکل

بر تو و واگذاشتن کار خود سوی تو و راضی شدن به تقدیر تو و گردن نهادن برای قضای تو تا بجای که دوست

ندارم پیش داشتن آنچه را که تاخیر کردی مثل اینکه کاش باران زود بیارد از آن وقت که [illegible]

[illegible] و نه تاخیر آنچه را که پیش کردی مثل اینکه کاش باران دیر بیارد از آن وقت که [illegible]

زراعات [illegible] ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز پانزدهم حدیث عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ

قَالَ فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ تَحَدَّرَ الدُّمُوعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْيَتِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ إِنَّ

يُونُسَ بْنَ مَتَّى وَكَلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَفْسِهِ أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ فَأَحْدَثَ ذَلِكَ الذَّنْبَ قُلْتُ

فَبَلَغَ بِهِ كُفْراً أَصْلَحَكَ اللّٰهُ قَالَ لَا وَلَكِنَّ الْمَوْتَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ هَلَاكٌ شرح رافع به تنوین و ید به نصب

مثل و کلهم با سقوط [illegible] که حکایت حال ماضیه است یا رافع بی تنوین و ید مجرور است و مضاف الیه است

طرفه منصوب بر ظرفیت است بتقدیر زمان طرفه [illegible] اگر مبنی بر عادت عرب است در [illegible] افعل کثیر

یا مبنی بر آنست که [illegible] ظرف [illegible] آنست که منقطع الطرفین باشد [illegible]

کم [illegible] سوره یونس و سوره انبیا [illegible]

و گفت [illegible] کتاب [illegible] ضمیر مستتر راجع [illegible] است [illegible]

[illegible] با تفعلت [illegible] و الف مقصوره است

ضمیر مستتر [illegible] راجع [illegible] راجع به ذلک الذنب است [illegible] برای تعدیه است و ضمیر منصوب

راجع به یونس است [illegible] چنانچه گفته در سوره انبیا [illegible] یعنی

روایت است از عبدالله بن ابی یعفور که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در حالی که برداشته

بود دست خود را سوی آسمان که ای صاحب کل اختیار من وامگذار مرا سوی خودم زمان یک چشم زدن هرگز

[illegible] راوی گفت که پس [illegible] اشک‌ها از اطراف محاسن

او بعد از آن [illegible] پس گفت که ای پسر ابی یعفور [illegible] یونس بن متی را واگذاشت او را الله عز و جل

سوی خود [illegible] خطا [illegible] یک چشم زدن پس احداث کرد آن گناه را

که در سوره انبیا مذکور است [illegible] از کمال غضب بر قوم خود [illegible] خدا تعالی

[illegible] قوم خود [illegible] قبول [illegible] خدا تعالی [illegible] ایشان [illegible] رسانیدن [illegible]

یونس [illegible] خدا تعالی گفت [illegible] امرای [illegible] عظیم است برای

شانزدهم حدیث أَنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ لَكَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْبُدَنِي

...ن عبادتی فارفع بذلک الیّ وقل اللهم لک الحمد حمدا خالدا مع خلودک ولک الحمد حمدا
لا منتهی له دون علمک ولک الحمد حمدا لا امد له دون مشیتک ولک الحمد حمدا لا اجر لقائله الا
رضاک **شرح** لام لک در این چهار جا برای استحقاق است و تقدیم ظرف افاده اختصاص میکند و میتواند
که لام برای ملکیت باشد چنانچه در قرآت آیه [illegible] **یعنی** آمد جبرئیل علیه السلام بسوی نبی صلی الله علیه وآله
پس گفت او را که پروردگار صاحب کل اختیار تو میگوید ترا که چون اراده کردی که عبادت کنی مرا در روزی
بگذار آن عبادت من یعنی که کاری کنی که بجای عبادت کامل محسوب شود در آن روز باشد و ثواب پس بردار
دست خود را بسوی من یعنی که بردار بسوی آسمان که جای برداشتن بسوی تست چون شرف از جانب
و بگو که خداوندا تراست سپاس سپاسی که همیشگی باشد با همیشگی تو یعنی که همیشه از اسماء حوادث
خواهد بود و چنانچه بر هر یک از اینها مستحق سپاس است و در ترک نیز مستحق سپاس است چه اینها بجهت
و معنی حکمت است چنانچه در دعا واقع شده که یا من لا تزیده کثرة العطاء الا جودا و کرما و تراست سپاس سپاسی که آخر نیست
از او پیش از آخر شدن علم هرچه خواهد شد از افعال و زندگانی و هرچه شده و از اینها جمیع اینها جبارست
و تراست سپاس سپاسی که آخری نیست از او پیش از آخر شدن مشیت تو هرگز نیست که صادر شد از او تعالی
در وقت احداث آب که اول حوادث است و [illegible] هر فعل و ترک آن جمیعا بسبب الخیر البقا به در جانب [illegible]
متعلق بغیر متناهی شده مانند علم الهی و تراست سپاس سپاسی که مزد نیست جزا برای گوینده آن مگر رضا
بودن تو از او **اصل** اللهم لک الحمد کله ولک المن کله ولک الفخر کله ولک البهاء کله ولک
النور کله ولک العزة کلها ولک الجبروت کلها ولک العظمة کلها ولک الدنیا کلها
ولک الآخرة کلها ولک اللیل والنهار کله ولک الخلق کله وبیدک الخیر کله والیک یرجع
الامر کله علانیته وسره **شرح** لام در لک در این دوازده جا برای ملکیت است و اختصاص ملکیت فهمیده
میشود از تقدیم ظرف و ذکر کله برای عموم افراد و اجزاء است تا کسی توهم خروج فردی یا جزئی نکند و میتواند بود
که لام در بعض اینها مثل لک الجبروت برای استحقاق باشد و میتواند بود که لام در جمیع اینها برای استحقاق باشد

زیرا که عباد برای فعل اختیاری جمیل خود مستحق حمد میشوند و چون آن فعل بقضا و قدر الهی است و ایشان مستقل
در قدرت بر آن فعل نیستند پس مملوک عباد نیست پس حمد بر آن نیز مملوک ایشان نیست و ابعاض اضافات از او
با قول الله تعالی در سوره منافقین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین و در سوره انسان [illegible] و قیام ملکا عظیما دلیل
ابعاض از آیات المن بفتح میم و تشدید نون مصدر باب نصر نعمت دادن الفخر بفتح فا و سکون و فتح خا بلفظ
مصدر باب نصر خودنمایی و اظهار کمال خود و مصدر باب منع تفضیل کسی بر دیگری و هر دو اینجا مناسب است
البها بفتح با بلفظ والف ممدود مصدر مثل اللام و در باب نصر و منع و علم حسن و خوبی الجبروت بفتح جیم
و فتح با بلفظ و ضم را بلفظ مصدر باب نصر تکبر مثیر که در فقره یازدهم راجع بمجموع لیل و نهار است یا راجع
بکل واحد است الامر کار و اراده و هر دو اینجا مناسب است **یعنی** خداوندا تراست سپاس همه آن
و تراست انعام همه آن و تراست خودنمایی همه آن و تراست خوبی همه آن و تراست روشنی همه آن
و تراست [illegible] همه آن و تراست تکبر همه آن و تراست دنیا همه آن و تراست آخرت همه آن و تراست
و تراست شب و روز همه آن و تراست [illegible] همه آن و بدست و قضا و قدر تست خوب همه آن و بسوی تو
برمیگردد کار خلایق همه آن خواه آشکار کار و خواه پنهان کار یا بمعنی که چون جمیع اینها خواهی کرد در قیامت
یا بمعنی که مآل آن کار در دنیا [illegible] اول الامر باختیار تست نه باختیار خلایق یا مراد اینست که
سوی تو برمیگردد اراده همه آن خواه آشکار آن چنانچه در زمان رسول بود و خواه پنهان آن چنانچه در زمان
غیبت است و حاصل این معنی دوم کی است **اصل** اللهم لک الحمد حمدا ابدا ابدا انت حسن البلاء جلیل
الثناء سابغ النعماء عدل القضاء جزیل العطاء حسن الآلاء اله فی الارض واله فی السماء **شرح** خداوندا
تراست سپاس سپاسی که همیشه است تو خوش نعمتی بزرگ ستایشی فراخ نعمتی و در میانی افراط و تفریط حکمی
در قیامت بسیار بخششی و بهشت خوش نعمتهایی و بهشت مستحق عبادتی از انس و جن در زمین و مستحق عبادتی
ملائکه در آسمان بیان آیت سوره زخرف و هو الذی فی السماء اله وفی الارض اله گذشت در کتاب التوحید
صدوق و در دوازدهم باب توحید که با سوالکرده الا اشتغال است **اصل** اللهم لک الحمد فی السبع الشداد

و تراست بزرگی همه آن م

الحمد في الارض المهاد ولك الحمد طاقة العباد ولك الحمد سعة البلاد ولك الحمد في الجبال الاوتاد
ولك الحمد في الليل اذا يغشى ولك الحمد في النهار اذا تجلى ولك الحمد في الآخرة والاولى ولك
الحمد في المثاني والقرآن العظيم شرح فی در این هفت جا برای سببیت است یا برای ظرفیت مجازیست و حاصل
هر دو یکی است السبع الشداد اشارتست بآیت سورة النبأ وبنینا فوقکم سبعا شدادا والارض المهاد والجبال
الاوتاد اشارتست بآیت سورة النبأ الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا و طاقة منصوبست بر نیابت مفعول
مطلق و مضاف محذوفست بتقدیر حمدا قدر طاقة و برین قیاس است سعة و اللیل اشارتست بآیت اول سورة
اللیل و اتیان بلفظ مضارع در یغشی و ماضی در تجلی اشارتست بانکه روشنی روز از شب بهتر است والآخرة والاولی
اشارتست بآیت سورة اللیل و ان لنا للآخرة والاولی و المثانی اشارتست بآیت سورة حجر ولقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم و بیان شده در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم باب بیست و سوم
باب النوادر است القرآن العظیم بیان شده در شرح حدیث پنجم باب پنجاه و ششم تحقیق حاصل دعا ترا است
سپاس برای هفت آسمان که با وجود درازی مدت خراب نشده و ترا است سپاس برای زمین که گسترده
برای معاش خلایق و ترا است سپاس بقدر توانایی بندگان و ترا است سپاس بقدر وسعت شهرها که
بندگان را ساکن شده و ترا است سپاس برای کوههایی که میخهای زمین است تا زمین بر زمین باد بر بنای آن مضطرب
نشود اشارتست بانکه اگر زمین بر روی آب شد و هوا و آب دور کوهها از آن شده باشد باندک باعثی
زمین حرکت میکند و سنگینی زمین بجا نمیکند چه مرکز ثقل آن در میان آن و در حکم میان آنست و ترا است سپاس
برای شب چون بپوشاند چیزها را و ترا است سپاس برای روز چون روشن شود و ترا است سپاس برای
نشأه آخرت و نشأه اولی که دنیاست و ترا است سپاس برای آیاتی که مواضع ثنا بر الله تعالی است
و برای قرآن بزرگ اصل وسبحان الله وبحمده والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات
مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون سبحان الله وبحمده كل شيء هالك الا وجهه
سبحانك ربنا وتباركت تعاليت وتباركت وتقدست شرح والارض تا يشركون در سوره

ز مرست کل شيء هالک الا وجهه در سورة قصص است یعنی و تسبیح میکنم تسبیح الله تعالی را با سپاس او تسبیح
میکنم یعنی که منزه است از نقص و تسبیح میکنم او را با اعتراف بصفات کمال او و زمین همگی در گرفته اوست روز
قیامت یعنی که آن زمین در تصرف میشود یا یعنی که هر جا که انسانی مدفون باشد مبعوث میشود در آن روز
دیوان بزرگ جزای عمل و آسمانها پیچیده شده است بقدرت او یعنی که در قیامت نورد دیده میشود
چنانچه گفته در سورة انبیا که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب یا یعنی که در دنیا این طبقات سموات مخلوق بقدرت
اوست تسبیح میکنم تسبیح او تعالی و غایت بلند مرتبه است از شرک مشرکان تسبیح میکنم تسبیح الله تعالی را با سپاس
او تسبیح میکنم مر او را با طلب کردن و تسبیح میکنم تسبیح تو ای صاحب کل اختیار را و غایت بلند مرتبه شدی
و غایت متصف بصفات کمال شدی و غایت بری از نقص و تسبیح شدی اصل خلقت کل شيء بقدرتک
وقهرت كل شيء بعزتك وعلوت فوق كل شيء بارتفاعك وغلبت كل شيء بقوتك
وابتدعت كل شيء بحكمتك وعلمك وبعثت الرسل بكتبك وهديت الصالحين باذنك وايدت
المؤمنين بنصرك وقهرت الخلق بسلطانك شرح الخلق مصدر باب نصر بر چیزی خواه با حادث کردن
چیزی شده خواه با حادث ماده آن چیز باشد که معدوم است که آنچیز از آن ماده حادث خواهد شد الشيء چیز
و این مفهوم بدیهی است و تفسیر آن بآنچه معلوم تواند شد برای بیان خاصیت آنست و مفهوم شيء ذاتی
حقیقه افراد مثل واجب الوجود بالذات و ممکن الوجود در خارج بالذات و ممکن الوجود در ذهن بس مثل
مفهوم اجتماع نقیضین و مفهوم ادخال آسمان در بیضه در خارج و ذهن لی کوچک شدن آسمان و بزرگ شدن
بیضه و امثال آنها که فرد حقیقی ندارد بس فرد حقیقی آنها داخل در شيء نیست چه ممکن نیست تعلق علم بفرد چیزی
که فرد ندارد و نخواهد داشت چنانچه گفته در سورة رعد که وجعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا یعلم فی
الارض یا در بقدرتک برای آلت مجازیست القدرة توانایی بر فعل چیزی و ترک آن چیز و یعنی بدیهیست و بعضی
انسان بصحت فعل و ترک برای بیان خاصیت آنست اضافه در بقدرتک برای عهد خارجیست یعنی بقدرتی
که ذاتیه برو ذات قادر نیست یعنی که منشأ آن ذات قادر احتیاج بحکم بوجود چیزی غیر ذات قادر نیست

پس خلقت کل شیء بقدرتک اشارتست ببرهان عقلی بر آنکه واجب الوجود بالذات غیر صانع عالم است
والا دخل شیء خواهد بود در مخلوق قادر بالذات خواهد بود زیرا که چنانچه صانع عالم و شخص او مختلف نمیشود
باختلاف نسبت او با شیا همچنین هیچیک از صفات ذات او که نفس ذات اوست و شخص اوست مختلف
نمیشود باختلاف نسبت او با شیا یعنی تدبیر کردی هر چیز را در وقت حدوث آن که اول حوادث است
بتوانائی تو که عین ذات تست و خوار کردی هر چیز را به بیگانگی تو که عین ذات تست و بنده شدی از برای
هر چیزی سابق بودن تو که عین نفس ذات تست و غالب شدی هر چیز را بکمال قدرت تو و خارج [illegible]
سابق کردی هر چیز را برعایت مصلحت تو و علم غیب تو بیان انتهی هر چیز در وقت حدوث آن شد
و در کتاب الحجة در حدیث دوم باب چهل و پنجم که باب نادر جامع در ذکر الغیبة [illegible] سوالات کتابهای
نور و او [illegible] که قابل [illegible] ترا از برون امام عالم بجمیع احکام بیان [illegible]
شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام و الرد الیه است و بیان حقیقت آن
گذشت در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم که باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة
وعده کردی مومنان کامل الایمان را بعد کاری تو در روز جزا [illegible] و ذلیل کردی مخلوقات را که مشرکان
روز جزا [illegible] ایشان باشند بپادشاهی تو اصل لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لا نعبد
غیرک و لا نسأل الا ایاک و لا نرغب الا الیک انت موضع شکوانا و منتهی رغبتنا و الهنا و
ملیکنا شرح [illegible] مستحق عبادتی کرد تنهائی تو نیست شریکی در استحقاق عبادت بهای تو عبادت نکنیم غیر
ترا و طلب حاجت نکنیم مگر از تو و عرض حاجت و زاری و تضرع نکنیم مگر سوی تو تو جای شکایت مائی در هر
مشکل و منتهی تضرع مائی در هر حاجت و معبود مائی [illegible] حدیث [illegible] اصل عن معویة بن عمار
قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ابتداء منه یا معاویة اما علمت ان رجلا اتی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فشکا الیه الابطاء فی الجواب فی دعائه فقال له فاین انت عن الدعاء السریع
الاجابة فقال له الرجل ما هو شرح [illegible] مفعول مطلق [illegible] است بحذف مضاف یا بحذف

موصوف بقدیر قول ابتدا یا مصدر [illegible] ابتدا عن الدعا متعلقست این تضمین معنی بعد و اشارتست با آیت
سوره اعراف و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سوم
که باب النوادر است که نحن والله الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا حسنی روایت از معویة بن
عمار کرد که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام گفت ابتدا از جانب او بی طلب من که ای معویه یا ندانستی
که مردی آمد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس شکایت برد سوی او در دیر کردن [illegible] اجابت
در دعا او پس گفت او را که پس کجائی تو که دوری از دعای زود اجابت پس گفت او را آن مرد که چیست
آن دعای زود اجابت اصل قال قل اللهم انی اسألک باسمک العظیم الاعظم الاجل الاکرم المخزون
المکنون النور الحق البرهان المبین الذی هو نور مع نور و نور من نور و نور فی نور و نور علی
نور و نور فوق کل نور و نور یضیء به کل ظلمة و یکسر به کل شدة و کل شیطان مرید و کل
جبار عنید شرح اسم بمعنی علامت است و مراد [illegible] امام عالم بجمیع احکام است و هر جزء آن [illegible]
خواهی در خواه [illegible] علامت ربوبیت رب العالمین است و تصدیق بامامت او معیار تصدیق
بربوبیت رب العالمین است العظیم الاعظم [illegible] عبارتست از [illegible] و این بمعنی [illegible]
تعالی است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در بعض احادیث باب بیست و سوم که باب النوادر است
حدیث [illegible] دهم آن باب [illegible] و نشی است و [illegible] اشتقاق
شده اینجا برای [illegible] آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء
و اشتقاقها است که سالت الرضا علیه السلام عن قول الله عز و جل الله نور السموات و الارض فقال هاد لاهل
السموات و هاد لاهل الارض المبین بضم میم و کسر باء [illegible] و [illegible] ظاهر کننده
و هر دو اینجا مناسب است [illegible] نور اشارتست باینکه امیر المؤمنین علیه السلام نور است و [illegible] در میدان
جهاد [illegible] چنانچه [illegible] جهنی [illegible] مناسبات [illegible] باشد از [illegible]
دیگر چنانچه در آیت سوره اعراف که و النور الذی انزل معه و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث دوم باب [illegible]

که باب ان الائمه علیهم السلام نور الله عز و جل است که النور فی هذا الموضع امیر المؤمنین والائمه صلوات الله علیهم
اشارتست بآنکه ابراهیم علیه السلام نور است و نبی صلی الله علیه و آله از و حاصل شده و نبی نور است اشارتست بآنکه او در حجر
تربیت ابو طالب بزرگ شده و ابو طالب نور است بنا بر آنکه از اوصیای عیسی است و اشارتست
بآنکه او در میان اوصیای عیسی و اوصیای خود واسطه است و ایشان همگی نورند و علی نور است اشارتست
بآنکه جمیع کمالات ابراهیم در او هست و زیاده بر آن نیز هست نور علی نور اشارتست بآنکه او افضل است
از جمیع انبیاء و اوصیاء یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بگو که خداوندا طلب میکنم از تو بوسیله نور او که بزرگ
بزرگتر است ظاهر تر است که امیر است مخصوص است برای شفاعت روز قیامت در پرده است از دیده
دل منافقان و همانست که آن نیست حجت و ضیح است آنکه او نور است با نور و نور است از نور
در نور و نور است بر نور و نور است که روشن میشود بآن هر تاریکی جهل که در دل شیعه او باشد و شکسته
میشود بآن هر حجتی که اوزان شکسته میشود و هر کرا خدا اگر کسی شکسته میشود و بآن هر متکبر صاحب عجب

و نور است بر روی نور هم

متن لا تقرّ به أرض ولا تقوم به سماء ویأمن به کلّ خائف ویبطل به سحر کلّ ساحر وبغی
کلّ باغ وحسد کلّ حاسد ویتصدّع لعظمته البرّ والبحر ویستقلّ به الفلک حین یتکلّم به الملائکة
فلا یکون للموج علیه سبیل وهو اسمک الاعظم الاعظم الاجلّ الاجلّ النور الاکبر الذی سمّیت به
نفسک واستویت به علی عرشک واتوجّه الیک بمحمّد واهل بیته اسألک بک وبهم ان تصلّی
علی محمّد وآل محمّد وان تفعل بی کذا وکذا شرح لا تقرّ بقاف وتشدید را بنقطه صیغه مضارع غایبه است
ب ضرب با باب علم ست و اشارتست بآیت سوره احزاب انا عرضنا الامانة علی السموات والجبال فابین
ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا وگذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب سیوم
که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است که مراد بامانه امیر المؤمنین علیه السلام یعنی قرار میگیرد بکل
مرتبه او که جانشینی او زمینی و نظم نمیشود بکل مرتبه او آسمانی یعنی که هیچکدام از ایشان تاب بر داشتن او ندارد
او ندارند و ایمن میشود باو هر ترسان از غلطه در تاویل متشابهات قرآن و مانند آن و باطل میشود باو هر ساختگی

هر ساختگی کننده که کلامش در تاویل متشابهات قرآن و مانند آن مثل دلیل بود و دست و باطل میشود باو زیادتی
رومی هر زیاده رو و رد و شک هر شک خواننده اشارتست بآیت سوره نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم
الله من فضله و بیان شده در کتاب الحجه در باب شانزدهم که باب ان الائمه علیهم السلام ولاة الامر وهم الناس المحسودون
الذین ذکرهم الله عز و جل است و از هم می پاشد برای بزرگی کامل مرتبه او و جانشینی او صحرا و دریا این اشارتست
بآیت سوره احزاب و راست می ایستد باو کشتی در دریا وقتی که نام او برده شد که بر او گفت بر کشتی نوح
نیاسد برای موج دریا بر آن کشتی هایی که غرق کنند این آن کشتی را او نام نست که بزرگتر بزرگترست ظاهر
ظاهر ترست آن اسماهای بزرگترست که نشان کردی باو خود را یعنی که اطاعت او را اطاعت خود
کردی بخط او بخود چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب النوادر در تفسیر آیت من یطع الرسول
فقد اطاع الله و راست ایستادی باو بر عرش خود یعنی که جمیع مخلوقات را بطفیل او آفریدی چنانچه معروفست
در حدیث قدسی که لولاک لما خلقت الافلاک و رو می آورم سوی تو بوسیله محمد و خانواده او که ائمه معصومین اند
طلب میکنم بوسیله تو و بوسیله ایشان این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که کنی بامن چنین و چنین یعنی که
حاجتهای خود را در اینجا عرض نماید بگوید متن انّ علیّ هذا الدعاء ابو عبدالله علیه السلام
وهو جامع للدنیا والآخرة تقول بعد حمد الله والثناء علیه اللهمّ انت الله لا اله الّا انت
الحلیم الکریم وانت الله لا اله الّا انت العزیز الحکیم وانت الله لا اله الّا انت الواحد القهّار
وانت الله لا اله الّا انت الملک الجبّار وانت الله لا اله الّا انت الرحیم الغفّار وانت الله
لا اله الّا انت الشدید المحال وانت الله لا اله الّا انت الکبیر المتعال شرح خواند بر من تو شنیدن این
دعا را امام جعفر صادق علیه السلام و آن دعا جمع کننده است مر حاجات همه دنیا و آخرت را میگویی بعد
از سپاس الله تعالی و ستایش بر او که خداوندا توئی مستحق عبادت معبودی نیست مستحق عبادتی مگر تو بردباری
بخشش کننده و توئی مستحق عبادت معبودی نیست مستحق عبادتی مگر تو غالبی که کارها بحکمت کننده بمصالحی و توئی
مستحق عبادت معبودی نیست مستحق عبادتی مگر تو یگانه شاهی بزرگی و توئی مستحق عبادت معبودی نیست مستحق

یگانه چیره کننده و توئی مستحق عبادت معبودی نیست مستحق عبادتی مگر تو هم

عبادتی را

اکر تو مهربانی بخشاینده و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو محکم کنندهٔ و توان مستحق عبادت
معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو بزرکی بغایت بلند مرتبه اصل وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنِيعُ الْقَدِيرُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الشَّكُورُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ
إِلَّا أَنْتَ الْحَمِيدُ الْمَجِيدُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَنَّانُ
الْمَنَّانُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الدَّيَّانُ شرح المنیع بضم میم وکسر نون وسکون یا و در غلط و در بعضی
و چین منقطه بصیغهٔ اسم فاعل بمعنی المعین و در باب افعال کسی که بحکمت خود هر یک از مخلوقات را بغایتی
و هر یک را اصناف و انواع مختلفه بهره رسانید باختیار او نه باکراه و بفتح میم بصیغهٔ فعیل بمعنی فاعل کسی که هیچکس را او
راه و تسلط نیست نه بادراک ذات و نه بتصرف مشیت او و هر دو اینجا مناسب است غفور در اول نسبت
کاملست و در دوم نسبت بصالحانست که کناه بسیار کرده و نداز قابلیت دخول بهشت بیرون نبستند
چنانچه کفته در سورهٔ مؤمن که من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم الوده و بفتح دال و دو است از پنهانی و دو
داشته شده و پنهانی و هر دو اینجا مناسب است یعنی و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی
کمر تو بغایت شنوائی بغایت بینائی و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو نوع نوع کنندهٔ
خلایق بغایت توانائی و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو بخشایش کنندهٔ ای مؤمنان
دشت دهنده و شکر مؤمنانی و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو ستایش کرده شده
در جمیع افعال و نزدیک بزرکی مرتبه و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو بخشایش کنندهٔ
کناهان صالحانی و دوست دار صالحانی در پنهان و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو بغایت
مهربانی با مؤمنان در همه زمان بغایت عطا دهندهٔ مؤمنانی در زمان ظهور قائم در آخر الزمان و در آخرت و تو
آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو کذرنده از کناه فاسقانی در دنیا بغایت جزا دهندهٔ ایشانی
در آخرت اصل وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْجَوَادُ الْمَاجِدُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ
وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَائِبُ الشَّاهِدُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ وَأَنْتَ اللّٰهُ

لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ شرح و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو بخشندهٔ بزرک عشی
و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو یکانه بمعنی که هیچکس در وزیدن انکار روبیت تو کرده
با وجود انکار بعضی رسالت و امامت را چنانچه کذشت در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب شمار اسم
کرباب معانی اسما و اشتقاقهاست بی جز و قرین و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو
عالم هر غیبی عالم هر شهادتی بمعنی که علم داری هر چیز پیش از حدوث آن و بعد از حدوث آن و توان مستحق
عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی کمر تو ظاهری نزد هر کس باعتبار ظهور برهان بر وجود تو و پنهانی نزد هر کس
باعتبار ذات چون هیچکس ادراک ذات تو نکرده و نمیتواند کرد و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی
کمر تو بهر چیزی بغایت دانائی اصل تَمَّ نُورُكَ فَهَدَيْتَ وَبَسَطْتَ يَدَكَ فَأَعْطَيْتَ رَبَّنَا وَجْهُكَ أَكْرَمُ
الْوُجُوهِ وَجِهَتُكَ خَيْرُ الْجِهَاتِ وَعَطِيَّتُكَ أَفْضَلُ الْعَطَايَا وَأَهْنَاهَا تُطَاعُ رَبَّنَا فَتَشْكُرُ وَتُعْصَى رَبَّنَا
فَتَغْفِرُ لِمَنْ شِئْتَ تُجِيبُ الْمُضْطَرِّينَ وَتَكْشِفُ السُّوءَ وَتَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَتَعْفُو عَنِ الذُّنُوبِ لَا تُجَازَى أَيَادِيكَ
وَلَا تُحْصَى نِعَمُكَ وَلَا يَبْلُغُ مِدْحَتَكَ قَوْلُ قَائِلٍ شرح و در کتب عبادت از کتاب الهی است که قرآنست و
در آن محکمات هست که دلالت بر امام عالم بجمیع احکام الهی میکنند و جهت عبارت از امامست که الله تعالی تعیین
کرده و عالم بجمیع احکام الهیست خواه رسول و خواه وصی چه او آینهٔ رو نمای بوبیت الله تعالی است چنانچه
امام ضلالت آینهٔ رو نمای ابلیس است و شاید که حمل بر این توان کرد آنچه را که کذشت در کتاب الایمان و الکفر در
دوم باب یازدهم که باب الاخلاص است که انما هو اسم او الشیطان جهت عبارت از پیروی آن امام است
الایادی جمع ایدی جمع ید که در اصل یدی بفتح یا و فتح دال بود احسانهای بسیار یعنی تمام شد قرآن تو پس
راه نمودی خلایق را بحق و کشودی دست کرم را پس عطا دادی ای صاحب کل اختیار ما روی تو کرامیتر است
و راه تو بهتر راههاست و عطای تو فاضلتر عطاهاست و کوارا تر عطاهاست فرمان برده میشوی ای صاحب
کل اختیار ما پس داشت میدهی و نافرمانی کرده میشوی ای صاحب کل اختیار ما پس بخشایش کناه میکنی برای هر که
خواستی حاجت روا میکنی کارزارکه دعا کنندهٔ ترا و برطرف میکنی آزار را و قبول میکنی بازکشت از هر کناه را

و در بیگذری از گناهان پدداشت داده نمیشود و احسانهای بسیار تو شمرده نمیشود و از کمال کثرت نعمتهای

تو در تیز رسیدن بنوعی از روح کرامت تو باشند تحسین ستایش خوبی که از پیش خود وضع کنند از قرآن **اصل** اللهم صل

على محمد وآل محمد وعجل فرجهم وروحهم وراحتهم وسرورهم واذقني طعم فرجهم واهلك

اعداءهم من الجن والانس وآتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار واجعلنا

من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون واجعلني من الذين صبروا وعلى ربهم يتوكلون وثبتني

بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة **شرح** الروح بفتح را بی نقطه و سکون واو و حا بی نقطه بمعنی

فتح و ظفر و بضم واو وسعت در کار و هر دو اینجا مناسب است حسنه دنیا عبارت از معاش و حسن خلق

و حسنه آخرت عبارت از رضای حق تعالی و بهشت است موافق آنچه می آید در کتاب المعیشه در حدیث دوم از

الاستعانة بالدنيا على الآخرة که باب سیوم است و میتوان بود که حسنه دنیا و حسنه آخرت عبارت باشد از

برسانیدن امام در دنیا و آخرت نظیر آنچه بیان شده در کتاب الحجه در شرح حدیث ششاد و سوم از باب فیه نکت و نتف

من التنزيل في الولاية که باب صد و هفتم است واو در و على ربهم حالیه است و ظرف متعلق به یتوکلون است

و تقدیم ظرف برای حصر است بالقول الثابت برای سببیت است و این اشارت است به آیت سوره ابراهیم و بیان

میشود در کتاب الجنائز در حدیث اول از باب ان المیت یمثل له ماله و ولده و عمله قبل موته في الحيوة متعلق بالثابت

یعنی خداوندا درود فرست بر محمد و آل محمد و شتاب کن گشادن ایشان را از ظلم ظالمان و فراغت ایشان را

از آزار و خوشحالی ایشان را و بچشان مرا مزه گشادن ایشان و هلاک گردان دشمنان ایشان را از جن و انس و بده

ما را در دنیا حال نیکو و نگاهدار ما را از عذاب آتش جهنم و بگردان ما را از آن جماعت که نه ترسی هست برایشان و نه

ایشان غمگین میشوند و بگردان مرا از آن جماعت که صبر کردند بر بلای دو تقیه و مانند آنها بر حالی که بر صاحب

اختیار ایشان و بس توکل میکنند باعتراف بآنکه آنچه او تقاضا و قدر خود بر سر ایشان آورد خیر ایشان است و

برجا کن مرا بسبب اقرار آنچه محبوب و مرضی تست بوسیله سخن پایدار در زندگی دنیا و در آخرت **اصل** وبارك

لي في المحيا والممات والموقف والنشور والحساب والميزان واهوال يوم القيمة وسلمني على الصراط

و در آخرت حال نیکو ر

واجزني

واجزني عليه وارزقني علما نافعا ويقينا صادقا وتقى وبرا وورعا وخوفا منك وفرقا يبلغني

منك زلفى ولا يباعدني عنك واحببني ولا تبغضني وتولني ولا تخذلني واعطني من جميع خير

الدنيا والآخرة ما علمت منه وما لم اعلم واجرني من السوء كله بحذافيره ما علمت منه وما لم اعلم

شرح محیی بفتح میم و سکون حا بی نقطه و یا دو نقطه در زیر و الف مصدر میمی باب علم است ممات بفتح

میم مصدر میمی باب نصر است موقف بفتح میم و سکون واو و کسر قاف مصدر میمی باب ضرب است

النشور بضم نون و ضم شین و سکون واو و را بی نقطه مصدر باب نصر پراکنده شدن و مراد اینجا پراکنده شدن

ماهای حالت در روز قیامت حساب مصدر باب مفاعله است المیزان ترازو و مراد اینجا عدالت

الله تعالی الحکم بجنس بودن و جستن بودن فتنا جزای بجیم و زای با نقطه بصیغه امر معتل العین باب افعالست التقی

بضم تا دو نقطه در بالا که منقلب از واو است و فتح قاف و الف مصدر معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی

باب ضرب حفظ کردن از چیزی و مراد اینجا حفظ کردن از پیروی نفس در احکام عبادات چنانچه گذشت در

کتاب الحجه در حدیث ششاد و سوم باب صد و هفتم که نقلش این است یعنی ولا یتجرا الامام و طاعته البر بکسر با یک نقطه

الورع بفتح واو و فتح را و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب حسب و علم و حسن پرهیزکاری و مراد اینجا

پرهیزکاری از معاصی جوارح است مثل زنا و دزدی الفرق بفتح فا و فتح را بی نقطه و قاف مصدر باب

علم اضطراب دل از ترس یبلغنی بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل یا باب افعالست و ضمیر مستتر راجع به

فرق است منک متعلق به زلفی است که مفعول دوم یبلغنی است الزلفی بضم زای با نقطه و سکون لام

و فتح فا و الف مقصوره مصدر باب نصر نزدیک و مقرب شدن است بکسی ولا یباعدنی بصیغه مضارع غایب

معلوم باب مفاعله است و ضمیر مستتر راجع به فرق است احببنی بصیغه امر مضاعف باب افعالست

ولا تبغضنی بصیغه نهی باب افعالست و تولنی بصیغه امر معتل اللام یائی باب تفعلست ولا تخذلنی بصیغه نهی

باب نصر است الخذل بفتح خا با نقطه و سکون ذال با نقطه و الخذلان بکسر خا و سکون ذال ترک نصرت

کسی کردن من برای جمع یعنی تبعیض است منصوبست محلا و مفعول دوم اعطنی است علمت بصیغه متکلم

ضمیر مستتر راجع به جبر است و اجری بجیم و راء بی‌نقطه بصیغه امر معتل العین از باب افعالست من برای بعد
و مجاوزت است الحذافیر بفتح حاء بی‌نقطه و ذال با نقطه و الف و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء
بی‌نقطه جمع حذفور بضم حاء یا جمع حذفار بکسر حاء جوانب چیزی و ذکر آن بعد از کلمه برای بیان احاطه جمیع افراد است
بعد از بیان احاطه جمیع اقسام زیرا که اگر چه طلب جمیع افراد خیر قبیح است و لهذا آنجا من بتبعیضیه مذکور است
اما طلب پناه از جمیع افراد شر حسن است، او موصوله مجرور است محلا و بدل السوء است قلت بصیغه
مجرد متکلم است یعنی و بهره رسان باش برای من در زندگی و در مردن و در ایستادن روز قیامت
برای حساب و در متفرق شدن صحایف اعمال مردمان تا هر کدام به صاحبش رسد به دست راست یا به دست
چپ و در حساب اعمال و در صلات بعد از حساب و در هولناکهای روز قیامت و با سلامت در هر از صراط
تا در جهنم نیفتم و بگذران مرا بر صراط تا بسیار توقف نکنم و روزی کن مرا اوراد با علمی که نفع رسان باشد
و اطمینان خاطری که چیزی شکی و دروغ باشد احتراز است از حال اهل مذهب باطله که دعوی یقین میکنند
مع بودن القیس مذاهب زیرا که باطل همیشه مضطرب است در ذهن صاحبش و روزی کن مرا کاهلی خود از
عبادت طاغوت و نیکوکاری و پرهیزکاری از معاصی شل ناو... و زهی زحناب قوه اضطرال
از ترس تو که آن اضطراب رساند مرا نزدیکی نسبت بتو و دور کنندان اضطراب مرا از تو احتراز است
از اضطرابی که نزدیک کند از جهتی و دور کند از جهتی دیگر چنانچه کار بعضی صاحبان بجایی میرسد که خود را
صاحب تقصیر نشمرند و خودپسندی میکنند و دوست دار مرا و دشمن مدار مرا احتراز است از دوستی از جهتی
و دشمنی از جهتی دیگر و کارسازی کن مرا بتوفیق و خذلان مکن مرا بترک توفیق احتراز است از توفیق از جهتی
و خذلان از جهتی دیگر و بده مرا از جمله جمیع اقسام خیر دنیا و آخرت آنچه را که دانستم که خیر است از جمله آن خیر
و آنچه را که ندانستم که خیر است و پناه ده مرا از بدی کل اقسام آن بدی که فرا آن خوانده آنچه دانستم میبرد از جمله
بد و خود را آنچه ندانستم **متن** قلت لابی عبد الله علیه السلام الاخصنی بدعاء قال بلی قل یا
واحد یا ماجد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یا عزیز یا کریم یا حنان

یا سابغ

یا سابغ النعمات یا اجود من سئل و یا خیر من اعطی یا الله یا الله یا الله قلت و لقد نادانا نوح
فلنعم المجیبون **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا ممتاز و سرافراز میکنی مرا به دعایی که تعلیم کنی
مرا از در حاجتهای خود از دیگرم گفت که بلی ممتاز میکنم بگو که ای یگانه ای بخشنده آنچه اراده کنی ای بزرگ کنش ای بجز
و فرزند ای مقصود در هر حاجت اهل حاجتهای که نزاید و نزاییده باشد و نبوده هرگز او را همتا و همجنس ای
یگانه ای بخشنده ای اجابت مهربان با دوستان ای شنوای دعا ای بخشنده در کسی که طلب کرده
از او چیزی ای بهتر کسی که عطا داده ای مستحق عبادت معلوم ای مستحق عبادت معلوم ای مستحق عبادت معلوم
گفتی در سوره صافات که نوح ما ذکر کرده ما را نوح پس هر آینه خوب اجابت کنندگان ما بودیم **متن**
ثم قال ابو عبد الله علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول نعم نعم المجیب انت و نعم
المسئول اسئلک بنور وجهک و اسئلک بعزتک و قدرتک و جبروتک و اسئلک بملکوتک و
درعک الحصینة و بجمعک و ارکانک کلها و بحق محمد و بحق الاوصیاء بعد محمد ان تصلی علی
محمد و آله و ان تفعل بی کذا و کذا **شرح** مقصود در اینجا اینست که متصل بفقرات سابقه سالکست نه
و جمعک تا آخر میتوان گفت و اگر کسی درمیان آن درآورد که بر آنچه ما که رسول الله صلی الله علیه و آله میگفته است
نعم بفتح نون و فتح عین بی‌نقطه حرف تصدیقست لنعم بفتح لام و کسر نون و سکون عین و فتح میم تا آخر
و فعل مدح است و جمعک عبارت از آنهاست که الله تعالی تعیین کرده چنانچه بیان شد در شرح حدیث
سابق و نور او و هدایت او و علم او و معصوم بودن او دست بیان درعک الحصینة و جمعک شد در شرح حدیث
سیزدهم باب جهل و ششم و بیان ارکانک شد در شرح حدیث دوم باب سابق **یعنی** بعد از آن گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میگفت بعد از خواندن آیت صافات
یا بعد از فقرات سابقه که ای هر آینه خوب مجیبی تو و خوب طلب کرده شده برای حاجتی طلب میکنم از تو
بوسیله روشنی روی تو و طلب میکنم از تو بوسیله بزرگی تو و توانایی تو و کبر تو و طلب میکنم از تو بوسیله
پادشاهی تو و زره تو که مستحکم است و بوسیله فراهم آوردن تو جمیع اسماء حسنی را و بوسیله ارکان دوازده گانه

اسما او نوشته آنست او بوسیله حق محمد و بوسیله حق وصیانی که بعد از محمد بوده اند که درود کن بر محمد و آل محمد و این
که کنی با من چنین و چنین یعنی که حاجات خود را اینجا عرض میباید کرد بیستم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فَقَالَ نَعَمْ قُلْ يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَيَا مَنْ آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ عَثْرَةٍ
وَيَا مَنْ يُعْطِي بِالْقَلِيلِ الْكَثِيرَ يَا مَنْ أَعْطَى مَنْ سَأَلَهُ تَحَنُّناً مِنْهُ وَرَحْمَةً يَا مَنْ أَعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي مِنْ جَمِيعِ خَيْرِ الدُّنْيَا وَجَمِيعِ خَيْرِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ
مَا أَعْطَيْتَنِي وَزِدْنِي مِنْ سَعَةِ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ شرح تحنن ترحم و مراد اینجا کرم است من در من جمیع
برای تبعیض است و توضیح این شد در شرح حدیث بیست و سیوم اعطنی عبارت از صلوة بر محمد و آل محمد است
یعنی معرفت حق ایشان و وسیله ساختن و دعا خود کردن ایشان من در من سعه بیانیه است که در تمیز میباشد
مثل خز من فاعل پس سعه تمیز از نسبت در زدنی است اگرچه مجرور شده بحرف جر بیست و یکم گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که تعلیم کن مرا دعائی که دعا کنم آن برای حاجتهای خود پس گفت که آری تعلیم میکنم بگو که ای کسی که
امید میدارم او را برای هر خیر دنیا و آخرت و ای آنکه ایمن میباشم از غضب او نزد هر سبب از اسباب معصیتی
اینکه میدانم که در خطا و نسیان غضب بر من نمیکند و ای آنکه عطا میکند بسبب عبادت کم ثواب بسیار را
ای آنکه داده هر کرا که طلب کرد او را از کرمی که از او است و رحمتی ای آنکه داد کسی را که طلب کرد او را و نشناخت
او را باین صفت که قاضی الحاجات او است درود کن بر محمد و آل محمد و به مرا بوسیله طلب من از هر جمیع
خیر دنیا و جمیع خیر آخرت چه بدرستی که شان این است که کم شمرده شده نیست آنچه دادی مرا و زیاده کن
و عطا زیاده کن مرا باعتبار وسعت فضل خود ای کریم بیست و دوم اصل ... إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ عَلَّمَ أَخَاهُ
عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَلِيٍّ هَذَا الدُّعَاءَ اللَّهُمَّ ارْفَعْ ظَنِّي صَاعِداً وَلَا تُطْمِعْ فِيَّ عَدُوّاً وَلَا حَاسِداً وَاحْفَظْنِي
قَائِماً وَقَاعِداً وَيَقْظَاناً وَرَاقِداً اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي سَبِيلَكَ الْأَقْوَمَ وَقِنِي حَرَّ
جَهَنَّمَ وَاحْطُطْ عَنِّي الْمَغْرَمَ وَالْمَأْثَمَ وَاجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ الْعَالَمِ شرح یقظان غیر منصرف است و تنوین
آن برای تناسب است مثل سلاسلا و اغلالا المغرم بضم میم و سکون غین و فتح را بمعنی آنچه لازم

باشد ادای آن از حقوق الناس و مانند آن بیستم راوی الابرد مسند حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام
که او تعلیم کرد برادر خود عبد الله بن علی بن الحسین این دعا که خداوندا بالا بر امید مرا از جهت افضل بحث تو در حالی که
باسمان رسد یعنی که امید مرا از دو مکن در طمع میسند از در من دشمنی را و نه رشک خورنده را یعنی که مرا ضعیف
مکن و نگاه دار مرا خواه در حالی که ایستاده باشم و خواه نشسته و خواه بیدار و خواه در خواب خداوندا بیامرز
مرا و رحم کن مرا و راه نمائی کن مرا براه تو که مستقیم تر است و نگاه دار مرا از گرمی جهنم و فرو گذار از من غرامت
و گناه را و بگردان مرا از جمله خوبان عالم بیست و دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ارْحَمْنِي مِمَّا
لَا طَاقَةَ لِي بِهِ وَلَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در دعا که رحم کن مرا
بدور کردن از آنچه تاب نیست مرا بآن و صبر نیست مرا بر آن مراد خوار نیست چنانچه ظاهر میشود در کتاب
الجهاد در باب کراهیة التعرض لما لا یطیق بیست و سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ عَلِّمْنِي دُعَاءً فَقَالَ
فَأَيْنَ أَنْتَ عَنْ دُعَاءِ الْإِلْحَاحِ قَالَ قُلْتُ وَمَا دُعَاءُ الْإِلْحَاحِ فَقَالَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَمَا
بَيْنَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَرَبَّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ
خَاتَمِ النَّبِيِّينَ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالَّذِي تَقُومُ بِهِ السَّمَاءُ وَبِهِ تَقُومُ الْأَرْضُ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ وَبِهِ تَجْمَعُ
بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ تَرْزُقُ الْأَحْيَاءَ وَبِهِ أَحْصَيْتَ عَدَدَ الرِّمَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبُحُورِ أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ تَسْأَلُهُ حَاجَتَكَ وَأَلِحَّ فِي الطَّلَبِ شرح روایت است از محمد بن مسلم که از دو امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را که تعلیم کن مرا دعائی پس گفت که پس
کجائی تو که دوری از دعای الحاح راوی گفت که گفتم که چیست دعای الحاح پس امام گفت که خداوندا ای صاحب
کل اختیار آسمانهای هفتگانه و آنچه در میان آنهاست از ملائکه و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ که در آن
و مانند آنست و صاحب کل اختیار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و صاحب کل اختیار قرآن بزرگ و صاحب کل
اختیار محمد که آخر پیغمبرانست بدرستی که من طلب میکنم از تو بحق آنکه باقی میماند آسمان و باو زمین و باو تفرق میکنی میان جمعی
که تفرق ایشان را خواهی و باو جمع میکنی میان متفرق که جمع ایشان را خواهی و باو روزی میدهی زندگان را و باو شمردی

باو آسمان و باو باقی میماند م

حد در کنار او سکینی که بهار را او بهانه دریا را با نعمتی که داد فرمی بهار ابعد زمان در دو مسکنی بر محمد و آل محمد
اشارتست یعنی آنها که مذکور شده به طفیل ایشان مرحمت است که محمد و آل محمد باشند و اگر یکی از ایشان نباشد
عالم این نظام نیابد و اگر ایشان مخلوق نشده بودند هیچ یک از چیزها مخلوق نشده بود و چیزی دیگر پس الذی عبارت
از ایشانست بعد از آن طلب مسکنی از اسعاف حاجت خود کرد و الحاح کن در طلب حاجت و طریق الحاح مذکور شد
در حدیث یازدهم این باب **بیست و چهارم** **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یقول اللهم املأ
قلبی حبا لک و خشیة منک و تصدیقا و ایمانا بک و فرقا منک و شوقا الیک یا ذا الجلال و
الاکرام اللهم حبب الی لقاءک و اجعل لی فی لقائک خیر الرحمة و البرکة و الحقنی بالصالحین و لا
تؤخرنی مع الاشرار و الحقنی بصالح من مضی و اجعلنی مع صالح من بقی و خذ بی سبیل الصالحین
و اعنی علی نفسی بما تعین به الصالحین علی انفسهم و لا تردنی فی شر استنقذتنی منه یا رب العالمین
اسالک ایمانا لا اجل له دون لقائک تحیینی و تمیتنی علیه و تبعثنی علیه اذا بعثتنی و ابرئ قلبی
من الریاء و السمعة و الشک فی دینک **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او میگفت
در دعای خود که خداوندا پر کن دل مرا از دوستی من ترا و ترس من از تو و گرویدن من بربوبیت تو و ایمان تو
از جمیع فرایض است و اضطراب از ترس تو و کمال میل سوی تو ای صاحب بزرگی و گرامی داشتن دوستان
خداوندا محبوب کن سوی من ملاقات ترا که عبارت از مرگست و بگردان برای من در ملاقات تو بهترین رحمت
و برکت را و الحاق کن مرا بصالحان و واپس مدار مرا با بدان و الحاق کن مرا در وقت مرگ بصالح جمعی که رفتند
از دنیا و بگردان مرا در دنیا با صالح جمعی که باقی مانده در دنیا و سلوک فرما مرا در راه صالحان و مدد کن مرا بر نفس
من که مخالفت هوای او کنم با آنچه مدد میکنی آن صالحان را بر نفسهای ایشان و بر مگردان مرا در بدی که خلاص
داده ای مرا از آن مثل اینکه مرتد شود و بعد از اعتراف بوجود امام منکر شود ... مراد از این اشارتست
بآیت آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ای صاحب کل اختیار عالمیان طلب میکنم از تو ایمانی که انقضا
نباشد برای آن پیش از ملاقات با تو یعنی این که زنده داری مرا و میرانی مرا بر آن ایمان و برانگیزانی مرا

ایمان چون برانگیختی مرا از قبر و بری کن دل مرا از فعلی که مسلمان نمودن مردمان باشد و از قولی که در آن شنوانیدن
مردمان باشد یعنی که اخلاص در آن فعل و قول نباشد و از اضطراب خاطر که ضد یقین بثواب آخرت است
در عبادت تو **اصل** اللهم اعطنی نصرا فی دینک و قوة فی عبادتک و فهما فی خلقک و کفلین من
رحمتک و بیض وجهی بنورک و اجعل رغبتی فیما عندک و توفنی فی سبیلک علی ملتک و ملة
رسولک **شرح** خداوندا بده مرا مدد کردنی در دین تو که اسلامست مراد مدد متکلم است باو مراد در حکایت
در هر عقد یا اشارتست بآیت سوره محمد ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم و بده مرا قوت عزم و نشاط
در عبادت تو و فهمیدگی نه چیز تو یعنی که راضی باشم بقضا و قدر تو در تمکین ظالمان ...
که خیر مؤمنان در آنست و بده مرا دو نصیب از رحمت تو و روشن کن روی مرا بروشنی تو اشارتست
سوره حدید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به و گذشت در کتاب الحجة
در حدیث سیوم باب بیست و هم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است که یعنی ... بگردان
شوق مرا در ثواب که نزد تست و بستان مرا از دنیا در راه رضای تو بر طریقت تو و طریقت رسول تو که
ولایت امام عالم بجمیع احکامست **اصل** اللهم انی اعوذ بک من الکسل و الهرم و الجبن و البخل
و الغفلة و القسوة و الفترة و المسکنة و اعوذ بک یا رب من نفس لا تشبع و من قلب لا یخشع و من
دعاء لا یسمع و من صلاة لا تنفع و اعیذ بک نفسی و اهلی و ذریتی من الشیطان الرجیم **شرح**
الکسل بفتح کاف و فتح سین منقوطه مصدر باب علم سستی در رفتار بسبب بسیاری پیری و دندان و کاهلی
در جماع و ... و مراد اینجا مناسبست الهرم بفتح ها و فتح را ... مصدر باب علم ... پیر شدن
و الجبن ... مصدر باب علم ... در جماع ... و مراد اینجا مناسبست الغرة بکسر غین ...
و شد ... منقوطه جرات بسبب غفلت و مراد اینجا خود پسندیست و در بعض نسخ بفتح فا و سکون ...
در ... منقوطه است یعنی فاصله میان دو چیز مثل اینکه کسی ... ترک عبادت کند **مسکنة** خداوندا در ...
که من پناه میگیرم بتو از سستی در رفتار از ضعفهای پیری و از ترسناک شدن و از خود داری ...

وازغافل بودن از حق و از سختی دل و از خود پسندی و از تنگی در معاش و پناه میبرم بتو ای صاحب کل
اختیار من از نفسی که سیر نشود بسبب کمال حرص دنیا و از دلی که زاری نکند در عبادت و از دعایی که
مستجاب نشود بسبب عدم توجه و از نمازی که فایده نرساند بسبب عدم تجمیع شروط و پناه میدهم بتو
خودم را و اهل بیت خود را و اولاد خود را از شر شیطان ملعون صل اللهم انه لا یجیرنی منک احد
ولا اجد من دونک ملتحدا فلا تخذلنی ولا تردنی فی هلکة ولا تردنی بعذاب اسالک
الثبات علی دینک والتصدیق بکتابک واتباع رسولک اللهم اذکرنی برحمتک ولا تذکرنی
بخطیئتی وزدنی من فضلک انی الیک راغب شرح لا یجیرنی تا ملتحدا اشارتست بآیت سورهٔ جن
قل لن یجیرنی من الله احد ولن اجد من دونه ملتحدا و در آیت بعد از آن چنین است الا بلاغا من الله و رسالاته
و ترک ذکر این اشارتست بآنکه استثنا منقطع است چنان بود که ملتحدا مستثنی منه است و مرجع عبادت
از قرآنست باعتبار آنکه آنچه در آن مذکورست کافیست در کار دین و مراد برسالاته تحفه شهادتی که خود
در شب قدر و مانند آن برای استنباط امام احکام حوادث را از قرآن پس اگر مراد من دونک من دون
از آنکه الوحی او الملائکة والروح است استثنا منقطع است و اگر مراد من دونک من دون وحی منجمد [illegible]
استثنا متصلست فلا تخذلنی ولا تردنی فی هلکة از قبیل آیت سورهٔ آل عمران است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ
هدیتنا و ناظرست به ولا اجد من دونک ملتحدا ولا تردنی بعذاب ناظرست به لا یجیرنی منک احد اسالک
تا آخر استیناف بیانی فلا تخذلنی ولا تردنی فی هلکة است و [illegible] عبادت از لحوق [illegible] بمعرفت حق ایشانست
که مذکورست و جمع ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مبنی خداوندا بدرستی که شان اینست که پناه نمیدهد
مرا از عذاب تو هیچکس و نمی بینم الی آخر توحی را با ملکه و روح [illegible] در حکم آنچه اختلاف [illegible]
در آن بود پس ای توفیق کن مرا و برگردان مرا از این [illegible] که [illegible]
چنانچه برگردان ظن [illegible] برگردان مرا بعذابی که هیچکس پناه نمیدهد مرا از آن و لازم بلکه است [illegible]
اگر طلب بکنم از تو باقی ماندن بر دین تو و گرویدن بقرآن تو و تابع شدن رسول تو را خداوندا یاد بود کن

مرا در دنیا برحمت تو که پروردگار [illegible] حقست و یاد کن مرا آنجا که باعث نقصان پروردگار حق شود در
به این از فضل تو بدرستی که سوی تو و بس صاحب توجهم صل اللهم اجعل ثواب منطقی وثواب
مجلسی رضاک عنی واجعل عملی ودعائی خالصا لک واجعل ثوابی الجنة برحمتک واجمع لی
جمیع ما سالتک وزدنی من فضلک انی الیک راغب شرح خداوندا بگردان ثواب گفتگوی مرا و ثواب
نشستن مرا برای تو راضی بودن تو از من و بگردان عبادت مرا و دعای مرا خالص برای تو و بگردان
ثواب مرا بهشت بوسیله رحمت تو که لازم حقست و جمع کن برای من جمیع آنچه را که طلب کردم از تو
و زیاده ده مرا از فضل تو بدرستی که من سوی تو و بس صاحب توجهم صل اللهم غارت النجوم ونامت
العیون وانت الحی القیوم لا یواری منک لیل ساج ولا سماء ذات ابراج ولا ارض ذات مهاد
ولا بحر لجی ولا ظلمات بعضها فوق بعض تدلج الرحمة علی من تشاء من خلقک تعلم خائنة
الاعین وما تخفی الصدور شرح تدلج بصیغه مضارع مخاطب باب مفاعلت و دال [illegible] منقلب از
تا است الادلاج [illegible] بدال کسوره [illegible] باب افعالت الادلاج بتخفیف دال
سیر در تمام شب الرحمة منصوب مفعول له است و مفعول [illegible] متعدی شد مثل حضر الموت و [illegible]
ظاهرست از شرح حدیث [illegible] به چهل نهم صل اشهد بما شهدت به علی نفسک وشهدت
ملائکتک واولوا العلم لا اله الا انت العزیز الحکیم ومن لم یشهد علی ما شهدت علی نفسک
وشهدت ملائکتک واولوا العلم فاکتب شهادتی مکان شهادته اللهم انت السلام و
منک السلام اسالک یا ذا الجلال والاکرام ان تفک رقبتی من النار شرح باء در بما شهدت برای
ملابست است و ما موصوله و عبارت از تنزیه شهادت است که عنوان تنزیه حق است و اشارتست بآیت
سورهٔ آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم تا آخر و علی در علی شهدت خبریه است وما
مصدریه است و علی در علی نفسک [illegible] جاصله شهدت است السلام بفتح سین آنچه از جانب آن
ضرری نباشد و اگر ضرری بوسیله آن بکسی رسد از مخالفت آن باشد مثل حالت و مثل [illegible] آنچه

می آید در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب التسلیم که افشوا السلام فان سلام الله لا ینال الظالمین و چون
سلام محمول شود بر شخصی مراد آنست که صاحب اقوای مراتب عدالت است و چون محمول شود بر فعلی
مراد آنست که مشتمل است بر عدالت و اول مراد است در اول و ثانی مراد است در ثانی یعنی گواهی
میدهم حقی که گواهی داده باشی بآن بنحو بر خودت و گواهی داده اند فرشتگان تو و صاحبان علم از بندگان
کرامی تو که حقی حاجت کننده مصالح و هر که گواهی نداد بنحو گواهی تو بر خودت و گواهی فرشتگان تو و
صاحبان علم یعنی که گواهی نداده اصلا یا گواهی داده بنحو خلاف پس بنویس گواهی مرا بجای گواهی او
فضا و منا قول رئیس صاحب اقوای مراتب عدالت و از تست رئیس عدالت یعنی که احکام حلال و حرام
معلوم نمیشود مگر بوحی تو و بسبب او طلب میکنیم از تو ای صاحب عظمت و گرامی داشتن آیات خود که انزال
ایشان کرده رهائی دادن گردن مرا از آتش جهنم که برای منکران آیات تست **پنجم** **مس** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان ابا ذر اتی رسول الله صلی الله علیه وآله ومعه جبرئیل علیه السلام فی صورة
دحیة الکلبی وقد استخلاه رسول الله صلی الله علیه وآله فلما راهما انصرف عنهما ولم
یقطع کلامهما فقال جبرئیل علیه السلام هذا ابو ذر قد مر بنا ولم یسلم علینا اما لو سلم علینا لرددنا علیه
یا محمد ان له دعاء یدعو به معروفا عند اهل السماء فاسأله عنه اذا عرجت الی السماء **شرح**
دحیه بکسر و فتح دال بی نقطه و سکون حای بی نقطه و یاء دو نقطه در پائین ابن خلیفة بن فروة بن فضالة بن
بن امرئ القیس بن الخزرج الکلبی بفتح کاف و سکون لام و بای یک نقطه از صحابه رسول علیه السلام بود و فرستاده
نزد پادشاهان برای پیغام و لهذا جبرئیل گاهی بصورت او می آمد برای صحابه رسول علیه السلام
مجلود فدا ستخلاه حالست از دحیه و ضمیر استخلاه راجع بجبرئیل است ضمیر مستتر در راهما راجع بابو ذر است
و ضمیر بارز راجع برسول و جبرئیل است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی
که ابو ذر حاضر شد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله در حالی که با او بود جبرئیل علیه السلام در صورت دحیه کلبی
در حالی که در خلوت خوانده بوده بود او را رسول الله صلی الله علیه وآله پس چون ابو ذر دید ایشان را دور گردانید

از ایشان و نبرید سخن ایشان را پس گفت جبرئیل علیه السلام که ای محمد این ابو ذر است بتحقیق گذشت بما و سلام
نکرد بر ما آگاه باش که اگر سلام میکرد بر ما هر آینه جواب سلام او میگفتیم و بتحقیق او را دعائیست و ای محمد
بدرستی که او را دعائیست که دعا میکند بآن مشهور است نزد ملائکه که در آسمانند پس سؤال کن او را از آن
دعا هرگاه که بالا روم سوی آسمان **مس** فلما ارتفع جبرئیل علیه السلام جاء ابو ذر الی النبی صلی الله
علیه وآله فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله ما منعک یا ابا ذر ان تکون سلمت علینا حین
مررت بنا فقال ظننت یا رسول الله ان الذی معک دحیة الکلبی قد استخلیته لبعض شأنک
فقال ذاک جبرئیل علیه السلام یا ابا ذر وقد قال اما لو سلم علینا لرددنا علیه فلما علم ابو ذر انه کان
جبرئیل علیه السلام دخله من الندامة حیث لم یسلم علیه ما شاء الله **شرح** پس چون بالا رفت جبرئیل
علیه السلام آمد ابو ذر سوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله چه منع کرد
که چه مانع شد ترا ای ابو ذر از آنکه سلام میکردی بر ما وقتی که گذشتی بما پس ابو ذر گفت که گمان کردم ای
رسول الله که آنکه بود با تو دحیه کلبی است بتحقیق بخلوت خوانده او را برای بعضی از کارهای تو مثل پیغامی که به یکی
از پادشاهان میدهی بس گوید پس رسول علیه السلام بود ای ابو ذر بتحقیق گفت که آگاه باش که اگر ابو ذر سلام
میکرد بر ما هر آینه جواب سلام او میدادیم پس چون دانست ابو ذر اینکه او بود جبرئیل علیه السلام داخل او شد
از پشیمانی از جهت اینکه سلام نکرد بر او آنچه خواست الله تعالی یعنی که بغایت پشیمان شد **مس** فقال له
رسول الله صلی الله علیه وآله ما هذا الدعاء الذی تدعو به فقد اخبرنی جبرئیل علیه السلام ان
لک دعاء تدعو به معروفا فی السماء فقال نعم یا رسول الله اقول اللهم انی اسألک الامن والایمان بک
والتصدیق بنبیک والعافیة من جمیع البلاء والشکر علی العافیة والغنی عن شرار الناس **شرح**
پس گفت ابو ذر را رسول الله صلی الله علیه وآله که چیست این دعا که دعا میکنی بآن چنانچه این که خبر
داد که مرا جبرئیل علیه السلام که ترا دعائیست که دعا میکنی بآن مشهور است در آسمان پس ابو ذر گفت که
آری دعائی دارم ای رسول الله میگویم که خدایا طلب میکنم از تو ایمن بودن از مکر شیطان و گرویدن

گفت که او جبرئیل علیه السلام

کان

یا محمد

بک

بر وجهت زاد و استکود انستن عقبر زاد و خاص از جمیع جا و او توفیق شکر بران خواهش و اولی نماز بی بدان
مرد ما زاپت و ششم اصل عن ابی حمزة قال اخذت هذا الدعاء من ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام
قال وکان ابو جعفر علیه السلام یسمیه الجامع بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وبجمیع رسله وبجمیع ما انزل به علی جمیع
الرسل وان وعد الله حق ولقاءه حق وصدق الله وبلغ المرسلون والحمد لله رب العالمین
شرح و ما انزل به موصول است و عبارت از نهی از اختلاف از روی ظن در مسائلست و جمیع آن عبارت
از نهی از اختلاف از روی ظن در اصول دین و نهی از آن در اصول فقه و نهی از آن در فروع فقه است و انزل بصیغه
مبنی معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و مفعول انزل محذوفست برای عموم و بصیغه انزل
ما انزل باء در به برای سببیت است و ضمیر راجع بما موصوله است و این فقره اشارتست بمثال قول الله تعالی
در سوره نساء و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله تا قول او که فلا وربک لا یؤمنون حتی
یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما و وعد الله عبارتست
از وعده و جمع خلایق در قیامت چنانچه گفته در سوره آل عمران که ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان
الله لا یخلف المیعاد و لقاء عبارت از حساب اعمال و خلود بهشت در قیامت یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی
گفت که فرا گرفتم این دعا را از امام محمد باقر علیه السلام ابو حمزه گفت که امام محمد باقر علیه السلام مینامید آنرا جامع
جمع کننده آداب و انواع دعا ابتدا میکنم بنام الله که تدبیر کننده کل عالم است مهربان بر ضعفاست گواهی
میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله به تنهایی او شریکی در استحقاق عبادت نیست او را و گواهی میدهم که محمد
بنده اوست و رسول اوست گرویدم بالله و بجمیع رسولان او و بجمیع آنچه فرو آورده او الله تعالی از احکام حلال
و حرام از برای آن بر جمیع رسولان از آدم تا خاتم و گرویدم باینکه وعده الله تعالی حقست و وعده ملاقات
با الله تعالی بحساب اعمال ایشان حقست و راست گفت الله تعالی و رسانیدند گفته او را رسولان و سپاس آن
راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست اصل و سبحان الله کما سبح الله شیء وکما یحب الله

ان یسبح والحمد لله کما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد ولا اله الا الله کما هلل الله شیء وکما یحب الله
ان یهلل والله اکبر کما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر شرح و پاک میدانم الله تعالی را چندانکه تسبیح کرده
چیزی و چنانچه دوست میدارد الله که تسبیح کرده شود و حمد میکنم الله را چندانکه حمد کرده الله را چیزی و چنانچه
دوست میدارد الله که حمد کرده شود و تهلیل میکنم الله را چندانکه تهلیل کرده الله را چیزی و چنانچه دوست میدارد
الله که تهلیل کرده شود و تکبیر میکنم الله را چندانکه تکبیر کرده او را چیزی و چنانکه دوست میدارد الله که تکبیر کرده شود
اصل اللهم انی اسألک مفاتیح الخیر وخواتیمه وسوابغه وفوائده وبرکاته وما بلغ علمه علمی
وما قصر عن احصائه حفظی اللهم انهج لی اسباب معرفته وافتح لی ابوابه وغشنی ببرکات رحمتک
ومن علی بعصمة عن الازالة عن دینک وطهر قلبی من الشک ولا تشغل قلبی بدنیای وعاجل معاشی
عن آجل ثواب آخرتی واشغل قلبی بحفظ ما لا تقبل منی جهله وذلل لکل خیر لسانی وطهر قلبی من
الریاء ولا تجره فی مفاصلی واجعل عملی خالصا لک شرح المفاتیح جمع مفتاح کلید و مراد اینجا توفیقات
خیر بهتر و مراد اینجا جنس عمل صالحست الخواتیم جمع خاتم بفتح تاء و قطعه باء چیزی چندانکه بآن تمام کرده شود چیزی را
و مراد اینجا قبول الله تعالی اعمال صالحه راست بروشی که حاجت باعاده آن نباشد السوابغ جمع سابغه بصیغه اسم فاعل
وضن بالفطر جمع سابغه فراخ و مراد اینجا انواع بهتر از جمله عمل صالحست الفواید جمع فایده بمعنی نفعی که صریح باشد در
بر چیزی البرکات جمع برکت نفعی که غیر صریح باشد و زنب بر چیزی ما در ما بلغ موصوله است و عبارت از چیز
عمل منصوبست و سبیل علم کسی بعلم چیزی عبارت از ترقی علم آنکس است تا حصول علم بآن چیز برای آنکس
انهج بنون و جیم بصیغه امر از باب افعال … چیزی ضمیر معرفته و ضمیر ابوابه
راجع بما قصر است رحمتک عبارت از انعام است لا تشغل بصیغه نهی … و تعدیه آن بعن
تضمین معنی اعراض است و لا تجره بجیم و راء … بصیغه نهی … باب افعال … است جنبی که خیال
میکند که … و حال آنکه در جمیع … اعضای ایشان جاری و مستحکم شده یعنی خداوندا … که … طلب میکنم
از تو کلیدهای بهتر … قسمهای آن … و فایده های آن … و برکتهای آن … و آنچه … از جمله … که رسید

و آنچه مر

علم من بعلم آن چیز را از جمله هر گناهی کرده ام بستر آن حفظ من مراد طلب پاداش عمل صالحی است
که فراموش شده و بسبب آن بجا نمی آید و مراد طلب تعلیم عمل صالحی است که مجهول مانده و برای آن بجا
نمی آید خداوندا و فتح ساز برای من شناخت او را و بگشا برای من درهای آن را و محیط کن بر من برکتهای
رحمت خود را و انعام کن بر من بنگاهداشتن تو مرا از لغزانیدن شیاطین مرا از دین تو و پاک کن دل مرا از انقفال
در دین تو و مشغول کن دل مرا بمنافع من و حاضر معاش من بروشی که اعراض کند از آینده و ثواب آخرت
من و مشغول کن دل مرا بنگاهداری آنچه قبول نمیکنی از من بشناختن حق آن و رام کن برای هر سخن بهتر زبان مرا
و پاک کن دل مرا از خودنمایی و روان کن خودنمایی را در هر بسته من و بگردان عمل مرا خالص برای تو که از شائبه
ریا مبرا باشد **متن** اللهم إني أعوذ بك من الشر وأنواع الفواحش كلها ظاهرها وباطنها وغفلاتها
وجميع ما يريدني به الشيطان الرجيم وما يريدني به السلطان العنيد مما أحطت بعلمه وأنت القادر
على صرفه عني **شرح** الغفلات بفتح غين با نقطه و فتح فا جمع غفل بفتح غين و فتح فا آنچه باعث غفلت از حق
مثل مال دنیا و وسعت عیش و شهوت و مانند آنها از وجهایی که مردمان الغفلات میخوانند بضم غین و سکون
فا جمع غفل بضم غین و سکون فا که شتری که مالک آن معلوم نباشد و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر دوم
حکم از روی ظن است **یعنی** خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از هر عملی که بد باشد و از اقسام رسوائیها
خواه ظاهر آنها مثل انواع ضلالت و خواه پنهان آنها مثل بعضی انواع ضلالت و از وجهای ایشان و از جمیع آنکه
اراده میکند مرا بآن امام شیطان مطرود و جمیع آنچه اراده میکند مرا بآن امام و پادشاه متکبر حق و دانسته از جمله
احاطه کردی بعلم آن و تو توانایی بر برگردانیدن آن جمیع از من **متن** اللهم إني أعوذ بك من طوارق
الجن والإنس وزوابعهم وبوائقهم ومكائدهم ومشاهد الفسقة من الجن والإنس وأن أستزل
عن ديني فتفسد علي آخرتي وأن يكون ذلك منهم ضررا علي في معاشي أو يعرض بلاء يصيبني
منهم لا قوة لي به ولا صبر لي على احتماله فلا تبتلني يا إلهي بمقاساته فيمنعني ذلك عن ذكرك ويشغلني
عن عبادتك أنت العاصم المانع الدافع الواقي من ذلك كله **شرح** الطوارق بفتح طا بنقطه و کسر را بنقطه

جمع

جمع طارق بکسر را بمعنی آینده در شب و مراد اینجا کسی است که فاسق باشد و نزد ایشان آید بار بسیار فاسقی
بفتح زا ... الزوابع جمع زوبعه بفتح زای با نقطه و کسر با با نقطه و عین بی نقطه جمع زوبعه بفتح زای و سکون واو و فتح
با ... و مراد اینجا سرداران فاسقانست که مکرر بجاهای حرکت میکنند و باد ... ریح ...
... و آن مکر و تدبیر کارهای ضلالت میکنند ضمیر زوابعهم راجع بطوارق است و ضمیر بوائقهم و مکائدهم
راجع بجمع طوارق و زوابع است اگرچه مراد اول ظاهر است بدل دوم و سوم ... البوائق
باشد و حاصل هر دو یکی است البوائق بفتح با بنقطه و کسر همزه و قاف جمع بائقه ... المکائد بفتح میم و کسر همزه
و دال بی نقطه جمع مکیده بفتح میم و کسر کاف و سکون یا ... مصدر ... بمعنی مکر ... و مشاهد
برای ... جمع مشهد جاهای حضور فاسقان ... استزل بنای مفعول متکلم وحده
از مضارع متکلم وحده از مصدر باب استفعال الاستزلال لغزانیدن ... باعث شدن
دیگری ... ضمیر ذلک راجع ... عوذ است ... مطلوب ... و معاش
... ضرر حال ... است ... ضمیر ذلک ... مذکور ... تبلیغی
یعنی خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از شر آینده گان نزد من که فسق باشند از جمله جن و انس
و از شر وسوسهای ایشان و از شرهای ایشان و از شر مکرهای ایشان و از شر اینکه من در جاهای حضور فاسقان
از جمله جن و انس و از شر اینکه ... آمدن ایشان نزد من و رفتن من نزد ایشان لغزیده شوم از دین خود و
ضایع شود بر من آخرت من از شر اینکه باشد آن پناه گرفتن و پناه دادن باعث ضرری از فاسقان
بر من در معاش من مثل غصب مال ... یا اینکه بهم رسد بلایی که برسد مرا از ایشان که توانایی نباشد
مرا بآن و صبر نباشد مرا بر تحمل آن مثل دشنام ... پس مبتلا مکن مرا ای معبود من بکشیدن
آن بلا که مانع شود مرا ... و مشغول میکند و بگرداند مرا از عبادت تو ... نگاه دارنده و منع کننده و دفع کننده
و واقی ... عاصم ناظر است بطوارق و مانع ناظر است بزوابع و دافع ناظر است
بمشاهد و واقی ناظر است بضرر و بلا **متن** اللهم أسألك الرفاهية في معيشتي ما أبقيتني معيشة

أقوى بها على طاعتك وأبلغ بها رضوانك وأصير بها إلى دار الحيوان غداً ولا ترزقني رزقاً
يطغيني ولا تبتليني بفقر أشقى به مضيّقاً عليّ أعطني حظّاً وافراً في آخرتي ومعاشاً واسعاً
هنيئاً مريئاً في دنياي ولا تجعل الدنيا عليّ سجناً ولا تجعل فراقها عليّ حزناً أجرني من فتنتها
واجعل عملي فيها مقبولاً وسعيي فيها مشكوراً **شرح** المعيشة بفتح میم و کسر عین بی‌نقطه زندگانی و آنچه بآن
زندگانی کنند و اول با دوم مرادست در اول و دوم مرادست در دوم یا بمعنی اول است معیشة
منصوب و بدل از رزقاً میباشد محتمل است که مراد مفتوحه باشد مضیقاً است المعاش بفتح میم آنچه بآن زندگانی
کنند و زندگانی و اول مرادست اینجا المنی بفتح ها و کسر نون و سکون یا و همزه آنچه بی‌مشقت بمصرف آید
المری بفتح میم و کسر را بی‌نقطه و یا و همزه طعام گوارا که از نشاول آن ضرری بهم نرسد **یعنی** طلب میکنم روزی
خدا و ندا فراغت مرا و روزی زندگانی چند که بآن یاری مرا در زندگانی بطلبم که از ان سوم بآن بر طاعت تو و برسم بآن
برضای تو و بروم بآن بسوی بهشت که سرای زندگانی جاودانی است در فردای قیامت و روزی مکن مرا
روزی که صاحب طغیان و تجاوز از حد و شرع کند مرا و مبتلا مکن مرا به بیاری مندی که از ان رسم بآن
بر حالی که تنگ گرفته شده بر من باشد بده مرا نصیبی فراوان در آخرت من و معاشی که بی‌مشقت بمصرف
آید گوارا باشد در دنیای من و مگردان دنیا را بر من زندان از کثرت آلام و اسقام و مگردان مفارقت دنیا را
بر من اندوه از کثرت فراغت و دلبستگی به دنیا پناه ده مرا و دور کردن از فریفتن دنیا مرا و بگردان عمل مرا
در دنیا مقبول و سعی مرا در دنیا پاداشت داده شده **اصل** اللهم ومن أرادني بسوء فأرده ومن كادني فيها فكده
واصرف عني همّ من أدخل عليّ همّه وامكر بمن مكر بي فإنك خير
الماكرين وافقأ عني عيون الكفرة الظلمة والطغاة الحسدة **شرح** ضمیر مشار الیه ج دنیا است یا
فرق
سوا است میان کید و مکر اینجا اینست که اول ضرر رسانیدن صریحست و دوم ضرر رسانیدن بعنوان
بازی دادن است افقأ بقاف و همزه بصیغه امر باب منع است الفقء بفتح فا و سکون قاف
و همزه چشم کندن و تعدیه آن بعن برای تضمین معنی دفع است **یعنی** خدا وندا هر که اراده من کرد بدی

پس اراده کن او را بمثل خودش در قصد بد و هر که بدی صریح کرد با من در دنیا پس بی صریح کن با او و برگردان
از من اندوه کسی را که اندوه ناک کرد مرا و ضرر غیر صریح برسان بکسی که ضرر غیر صریح رسانید بمن چه بدی
کرد و بضرر رسانند کان غیر صریح و کن و دفع کن از من چشمهای کافران که بیجا کشنده کان اند و طاغیان
که رشک خورند **اصل** اللهم وأنزل عليّ منك سكينة وألبسني درعك الحصينة واحفظني بسترك
الواقي وجلّلني عافيتك النافعة وصدّق قولي بفعالي وبارك لي في ولدي وأهلي ومالي
شرح درعك الحصينة بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب جوامع الستر بکسر سین بی‌نقطه و الفعال بفتح
فا عمل خوب **یعنی** خدا وندا فرود آور بر من از جانب تو آرامی و بپوشان مرا زره تو که مستحکم است و نگاه
دار مرا بپرده تو که نگاه دارنده از معاصی و پوشنده آفت و از دیگران مرا و فراغت تو که نفع رساننده است در آورد
سخن مرا بمثل گفتن باکلاه اوسه بمعنی که محض زبان نباشد و راست آورد عبادت مرا بمثل نماز بمعنی که با عمل
باشد و برکت ده برای من در اولاد من و در اهل بیت من و در مال من **اصل** اللهم ما قدّمت وما
أخّرت وما أغفلت وما تعمّدت وما توانيت وما أعلنت وما أسررت فاغفره
لي يا أرحم الراحمين **شرح** همه جا موصوله است بقرینه فالاغفال یعنی بانقطه و فا مصدر باب افعال
ترک چیزی از روی غافل شدن **یعنی** خدا وندا آنچه پیش داشتم و پس انداختم و آنچه پس داشتم و پیش انداختم
و آنچه ترک از روی غفلت کردم و آنچه دانسته کردم از افعال و ترک قبیحه و آنچه کاهلی در آن کردم از افعال
واجبه و آنچه آشکارا کردم از قبیح و آنچه پنهان کردم از قبیح پس بیامرز آنرا برای من ای رحم کننده ترین رحم
کننده کان **حدیث بیست و نهم** **اصل** عن أبي جعفر عليه السلام قال قل اللهم أوسع عليّ في رزقي وامدد لي في
عمري واغفر لي ذنبي واجعلني ممن تنتصر به لدينك ولا تستبدل بي غيري **شرح** مضمونش
ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث دهم باب بیست و سیوم که باب الدعاء للرزق است **حدیث سیم**
اصل عن أبي عبد الله عليه السلام أنه كان يقول يا من يشكر اليسير ويعفو عن الكثير وهو الغفور
الرحيم اغفر لي الذنوب التي ذهبت لذّاتها وبقيت تبعاتها **شرح** التبعة بفتح تا و کسر با و بی‌نقطه در باب

بارگیقطه و حبین مهمله باز خواست گناه و یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او میگفت در دعا
گاهی که مه پاداشت میده بعبادت کم او و درمیگذرد از گناه بسیار او دست بخشایش کسنده ای رحم کنده
ببخشایش کن برای من گناهانی را که رفت لذت آنها و باقی ماند باز خواست آنها بست و نهم اصل عن یعقوب
بن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان من دعاء علی یقول یا نور یا قدوس یا اول الاولین
و یا آخر الآخرین یا رحمن یا رحیم اغفر لی الذنوب التی تغیر النعم واغفر لی الذنوب التی تحل
النقم واغفر لی الذنوب التی تهتک العصم واغفر لی الذنوب التی تعجل الفناء واغفر لی
الذنوب التی تقطع الرجاء واغفر لی الذنوب التی تظلم الهواء واغفر لی الذنوب التی تکشف
الغطاء واغفر لی الذنوب التی ترد الدعاء واغفر لی الذنوب التی ترد غیث السماء شرح بول

واغفر لی الذنوب التی تنزل البلاء واغفر لی الذنوب التی تدیل الاعداء م

اگر با بکسر نقطه حرف جر و صیغه مصدرست ظرف متعلق بحاجت و اشارتست باینکه صدور این قسم دعا
از معصوم بمحض ظاهر لفظ است بلکه از قبیل تواضع و تذلل است یا برای تشبیه خود است و گناه تشبیه را
بخود نسبت داده و در ظاهر لفظ و بر این تقدیر یا نور تا آخر مرفوع و اسم کان است زیرا که در حکم مفرد است
چون مراد از آن لفظ است یا طلب مغفرت یعنی استغفاره است چنانچه مذکور شد در حدیث دوم باب
صد و نود و هشتم کتاب الایمان والکفر که باب فی تفسیر الذنوب است و اگر با دو نقطه در پس است صیغه مضارع
غایب مرفوع یا منصوبست بتقدیر ان ناصبه است یا اهمال آن یا اعمال آن و بر این تقدیر اسم کان است
و یا نور تا آخر منصوب و مفعول یقول است تفسیر بعض این گناهان گذشت در کتاب الایمان والکفر در باب
فی تفسیر الذنوب یعنی روایتست از یعقوب بن شعیب از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که بود از
جمله دعای او بظاهر لفظ ای راهنمای اهل آسمانها و زمین ای عاقبت بخیر [illegible] از هر نقصان و قبیح ای [illegible]
[illegible] دای موجود بعد [illegible] اشارتست بانچه در نهج البلاغه در خطبه که اولش [illegible]
[illegible] مذکورست که [illegible]
کل عالم ای نگهبان [illegible] بیامرز برای من گناهانی را که تغییر میدهند نعمتها را آنها [illegible]

و بیامرز برای من گناهانی را که فرود می آرد و منع میکند باران را آنها ظلم است و بیامرز برای من گناهانی که پاره میکنند
پرده ها را آنها شرب خمر است و بیامرز برای من گناهانی را که فرود می آرند بلاها را شاید که آنها زنا برای بانقطه
و نون باشد که باعث نزول [illegible] و بیامرز برای من گناهانی را که دولت میدهند دشمنان را آنها نقض عهد است
و بیامرز برای من گناهانی را که شتاب میکنند مرگ را آنها قطع رحم است و بیامرز برای من گناهانی را که قطع
امید میکنند شاید که آنها خون ناحق باشد که قطع امید [illegible] و باعث پشیمانی است و بیامرز
برای من گناهانی را که تاریک میکنند فضا را یعنی که [illegible] سر گران میکنند آنها عقوق والدین باشد
بیامرز برای من گناهانی را که بر میدارند پرده ها را [illegible] از چیزها و رسوا میکنند شاید که آنها غیبت و افترا و سخن چینی
باشد و بیامرز برای من گناهانی را که برمیگردانند دعا را آنها [illegible] عقوق والدین است و بیامرز برای من
گناهانی را که برمیگردانند باران [illegible] آنها جور در حکم است سی ام اصل عن ابی عبد الله علیه السلام یا
عدتی فی کربتی و یا صاحبی فی شدتی و یا ولیی فی نعمتی و یا غیاثی فی رغبتی شرح العدة بضم
و تشدید دال بی نقطه [illegible] مهیا کرده شود برای حوادث زمانه الکربه بضم کاف و سکون راء بی نقطه و با یک نقطه
اندوه و فراوان الرغبه بفتح راء بی نقطه و سکون غین با نقطه [illegible] و فتح غین زاری کردن یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در [illegible] دعای مهیا کرده شده من در [illegible] و فراوان [illegible] ای
همراه من در سختی من [illegible] ای کارساز من در نعمت من [illegible] ای فریادرس من در زاری من سی و یکم اصل قال و کان
دعاء امیر المؤمنین علیه السلام اللهم کتبت الآثار و علمت الاخبار واطلعت علی الاسرار فحلت بیننا
وبین القلوب فالسر عندک علانیة والقلوب الیک مفضاة وانما امرک لشیء اذا اردته
ان تقول له کن فیکون فقل برحمتک لطاعتک ان تدخل فی کل عضو من اعضائی ولا تفارقنی حتی
القاک وارزقنی من الدنیا وزهدنی فیها ولا تزوها عنی ورغبنی فیها یا رحمن شرح کتبت الآثار

وقل برحمتک لمعصیتک ان تخرج من کل عضو من اعضائی فلا تقربنی حتی القاک م

[illegible] سوره یس و نکتب ما قدموا و آثارهم [illegible] از باب تفعیلست و اشارتست به [illegible] و کل شیء
احصیناه فی امام مبین و بیان این شد در شرح حدیث چهارم باب شصت و یکم کتاب الحجه که باب ان الائمه

علیهم السلام لم یفعلوا شیئا و لا یفعلون الا بعهد من الله عز و جل و امر منه اینجا نیز ذکر است فادرکت ای
تعقیب است و این جمله اشارتست بآیت سوره انفال و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و ابن بابویه
در کتاب توحید در باب السعادة و الشقاوة نقل کرده در تفسیر آن که یحول بینه و بین ان یعلم ان الباطل حق
فادرکت فاء سر برای تفریع است مقتضاه بقاف و ضاد با نقطه و الف بصیغه اسم مفعول از باب افتعال است الاقتضاء
آوردن چیزی از نزد کسی بقضای حاجت بر سبیل استعاره است و انما امرک اشارتست بآیت سوره یس انما امره
هر دو وجه برای آنست و مراد برحمت توفیق است و اشارتست بآنکه طاعت و ترک معصیت محل [illegible] است
و فضل بی واسطه الله تعالی نیست و ترحمنی بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال منصوب بتقدیر
ان ناصبه بعد واو بمعنی مع است یا حالیه است که داخل جمله اسمیه میشود و غالبا و بنا بر دوم مضارع در اینجا
در حکم مفرد نیست که مبتدا او واقع شده و خبر محذوف وجوبا بتقدیر و تو ترحمنی [illegible] مجهول بود
بنا بر دوم آنکه ترحمنی مرفوع باشد لیکن این احتمال متروک است زیرا که واو اینجا مستانفه میشود و واو استیناف
نحوی و اگر برای استیناف نحوی باشد فعل مضارع بمعنی امر خواهد بود و فاء طلب ترحمنی خواهد کرد و
نگاه تجویز رفع کرده اند در لا تأکل السمک و تشرب اللبن بنا بر آنکه مراد امر بشرب لبن باشد بعد از نهی از اکل
سمک لهذا که فعلان واوی را که فعل مضارع بعد از آن منصوب میباشد واو الصرف مینامند متن امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که دو بود از جمله دعاهای امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
که باعث این شده که بعد از بشارت بعمل آمد مثل [illegible] که معمول میشود در هر عمل و وضع آن بجهت [illegible]
و تعلیم کردی جمیع چیزها را برسول و اوصیای او در قرآن که تبیان کل شیء است و آگاه شدی بر رازهای
خلق پس از آن واقع شدی برای اتمام حجت بر بندگان میان ما و میان دعاهای ما خواهیم که جزم کنند
بنده بعمل کنیم دعاهای خود را [illegible] بحق پس اندرون دل [illegible]
نو پیروی آورده شده است بمقتضاه جز این نیست که کار تو برای وجود چیزی چون اراده کنی آن چیز را
که گویی او را که بشو پس میشود و بمعنی که کار تو از قبیل افعال الناس نیست و ملک نیست که محتاج بحرکت خود شناخت

زیرا که مجرای خیر الله تعالی نسبت باشد نزد اهل اسلام پس بگو بوسیله توفیق تو طاعت ترا آنکه داخل شود در هر
عضوی از اعضای من و آنکه جدا نشود از من تا وقتی که ملاقات کنم ترا در روز مرگ یا روز حساب و بگو بوسیله
توفیق تو معصیت ترا آنکه بیرون رود از هر عضوی از اعضای من پس از آن نزدیک من نشود تا وقتی که
ملاقات کنم ترا در روز مرگ و مراد از ثنا عقد کفایت ولی حرص کن مراد در ثنا و باز گیر [illegible] از من هر حالی
که حریص میکرده و باشی مرا در آن [illegible] بر کل عالم متن و بهمین سند عن ابن محبوب عن العلاء بن رزین عن
عبد الرحمن بن سیابة قال اعطانی ابو عبد الله علیه السلام هذا الدعاء الحمد لله ولی الحمد و اهله
و منتهاه و محله اخلص من وحده و اهتدی من عبده و فاز من اطاعه و امن المعتصم به شرح
و روایت است حسن بن محبوب از علاء بن رزین از عبد الرحمن بن سیابه که گفت که داد مرا امام جعفر صادق علیه السلام
بمعنی که تعلیم من کرد این دعا را [illegible] و گفت که [illegible] باشد باعتبار آنکه ذکر شد
در شرح حدیث نهم این باب سپاس [illegible] است که صاحب اختیار سپاس است و اهل آنست و بحر
آنست بمعنی که استحقاق دیگران سپاس را [illegible] باو میرسد زیرا که بتوفیق اوست و جای فرود آمدن آنست
بمعنی که بعد از رسیدن [illegible] بآنکه با او عبادت خالص [illegible] کرد کسی که با شریک کرد در عبادت
خود او را [illegible] بحق یافت کسی که عبادت او کرد و بمطلوب خود رسید کسی که فرمان برداری او کرد و ایمن از شر
شیطان شد کسی که پناه برنده بوده است متن اللهم یا ذا الجود و المجد و الثناء الجمیل و الحمد اسألک
مسألة من خضع لک برقبته و رغم لک انفه و عفر لک وجهه و ذلل لک نفسه و فاضت من خوفک
دموعه و ترددت عبرته و اعترف لک بذنوبه و فضحته عندک خطیئته و شانته عندک جریرته
فضعفت عند ذلک قوته و قلت حیلته و انقطعت عنه اسباب خدائعه و اضمحل عنه کل باطل
و الجأته ذنوبه الی ذل مقامه بین یدیک و خضوعه لدیک و ابتهاله الیک شرح الثناء بحر
[illegible] فضای وسیع مثل در خانه و غیره و وصف کسی بعنوان مدح یا خواه بعنوان مدح و خواه بعنوان
ذم و الحمد ستایش و مراد اینجا فعل بجهت استحقاق ستایش است رغم با راء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم

باب تفعیلست از زجر پست کردن و خوار شمردن و تعلق آن بانف باعتبار آنست که متکبر بینی خود را بالا میکند
حفز بعین مهمله و فا و زا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست الجرز بفتح جیم مهمله و سکون را با نقطه دار
مهمله کریه که در سینه و گلو پیچیده شده باشد شانه بشین نقطه دار و الف و نون استالجر بفتح جیم و کسر را
مهمله و سکون یا و دو نقطه در پایین و را مهمله گناه بزرگ که کسی از مرتکب آن شده باشد خذالفعل بحر
از الف است للقام بضم میم مصدر میمی از باب افعال بمعنی در جای و بفتح میم مصدر از باب نصر ایستادن
بر سر عذر نسبت ذل بمقام نسبت مجازیست و مراد نسبت ذل بصاحبش است و خضوعه عطف بر ذل است
یا عطف بر مقامست و همچنین و ابتهاله **معنی** خداوندا ای صاحب کرم و بزرگی در درگاه خوب و ستایش طلب
میکنم از تو طلب کسی که فروتنی کرد برای تو پیچ کردن گردن خود و پست کرد برای تو بینی خود را و بخاک مالید برای
تو روی خود را و خوار کرد برای تو خودش را و روان شد از ترس تو اشکهای او و آمد و رفت کرد در سینه او گریه
او گریه کرد شده الله اعتراف کرد نزد تو بگناهان او و رسوا کرد او را خطای او و زشت کرد او را نزد تو
گناه دانسته او پس ناتوان شد نزد آنچه مذکور شد از اعتراف و رسوایی و زشتی قوت گفتار او و گم شد بسبب
کار او در عذرخواهی و بریده شد از او حیلهای فریبهای شیطان او را و بر طرف شد از او هر کار که
شیطان او را بآن میخواند و نجات کرد او را گناهان او بسوی خواری او نزد تو و فروتنی او نزد تو و زاری
او بسوی تو **اصل** اسألك اللهم سؤال من هو بمنزلته ارغب اليك كرغبته واتضرع اليك كتضرعه
وابتهل اليك كاشد ابتهاله اللهم فارحم استكانة منطقي وذل مقامي ومجلسي وخضوعي
اليك برقبتي **شرح** ارغب بضم را مهمله و سکون غین نقطه دار و بای یک نقطه و بفتح را و فتح غین زاری کردن
منطق بفتح میم و کسر طا مهمله و مقام بضم یا بفتح میم و مجلس بفتح میم و سکون جیم و کسر لام مصادر میمیه است **معنی**
طلب میکنم از تو خداوندا طلب کسی که او در منزلتی است که مذکور شد احوال او و زاری میکنم بسوی تو مانند
زاری او و فروتنی میکنم بسوی تو مانند فروتنی او و بغایت زاری میکنم بسوی تو مانند سختتر زاری بغایت او
خداوندا پس رحم کن فروتنی سخن گفتن من و خواری ایستادن من و نشستن و فروتنی من بسوی تو پیچ کردن گردن

خود را **اصل** اسألك اللهم الهدى من الضلالة والبصيرة من العمى والرشد من الغواية
واسألك اللهم اكثر الحمد عند الرخاء واجمل الصبر عند المصيبة وافضل الشكر عند موضع
الشكر والتسليم عند الشبهات واسألك القوة في طاعتك والضعف عن معصيتك و
الهرب اليك منك والتقرب اليك رب لترضى والتحري لما يرضيك عني في اسخاط خلقك
التماسا لرضاك **شرح** من همه جا برای بیان است با صله وی منتظر آنست بتضمن معنی بعد یعنی طلب میکنم
از تو خداوندا توفیق راه یافتن بیان گمراهی و دیده وری بیان کوردلی و راه راست روی بیان گمراهی و طلب میکنم
از تو خداوندا توفیق بیشتر سپاس نزد فراخی و بهتر صبر نزد مصیبت و فاضلتر شکر نزد نعمتی که جای شکر است
و قبول سخن اولیای تو نزد شبههای زنادقه و امثال ایشان و طلب میکنم از تو توفیق قوت عزم در طاعت
و سستی عزم از معصیت تو و گریز بسوی رحمت تو از عذاب تو و نزدیکی جستن بسوی تو ای صاحب کل اختیار
من تا راضی شوی و توفیق انتخاب برای هرچه راضی میکند ترا از من **اصل** رب من ذا الذي يرجوني ان لم ترحمني
او من يعود علي ان اقصيتني او من ينفعني عفوه ان عاقبتني او من آمل عطاءه ان حرمتني
او من يملك كرامتي ان اهنتني او من يضر هوانه ان اكرمتني **شرح** ای صاحب کل من کرا امید
وار باشم اگر رحم نکنی مرا که برمیگردد بر سر من برای مهربانی اگر دور کنی مرا از خود یا که نفع میرساند مرا
او اگر عذاب کنی مرا یا کرا امیدوار بخششهای او باشم اگر محروم کنی مرا از بخشش خود یا که صاحب اختیار شود
عزت مرا اگر خوار کنی مرا یا که ضرر میرساند مرا خواری او که با من کند اگر عزیز کنی مرا **اصل** رب ما اسوء
فعلي واقبح عملي واقسى قلبي واطول املي واقصر اجلي واجراني على عصيان من خلقني **شرح** ما
و نظایر آن برای تعجب است و بعد آن منصوبست بمفعولیت زیرا که در اصل معنی استفهام بوده یعنی که چیز
عظیم زشت کرده عمل مرا **معنی** ای صاحب کل اختیار من چه زشت است فعل من و چه قبیح است عمل من و چه
دل من و چه دراز است آرزوی من و چه کوتاه است اجل من و چه صاحب جرات کرد بر عصیان آنکه آفریده مرا
اصل رب وما احسن بلاءك عندي واظهر نعماءك علي كثرت علي منك النعم فما احصيها

لکلی

اختیارم

لتقویم

وقل مني الشكر لما اوليتنيه وفطرت بالنعم وتعرضت وسهوت عن الذكر وركبت الجهل
بعد العلم وجزت من العدل الى الظلم وجاوزت البر الى الاثم وصرت الى الطمع من الخوف
والحزن فما اصغر حسناتي واقلها في كثرة ذنوبي وما اكثر ذنوبي واعظمها على قدر صغر خلقي
وضعف ركني **شرح** ابلانعم با بیکنقطه والف ممدوده امتحان نعمت یا آزمودن و مراد اینجا امتحان نعمت است
انعام بفتح نون وعین بی‌نقطه ساکنه والف ممدوده نعمت دادن مصدر مثل اکرام افعال ... ومعنی انعام
باب افعال کسی را صاحب اختیار چیزی کردن بطرت با بیکنقطه وطاء بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی متکلم
باب علم است البطر بفتحتین و فتح طا از جا درآمدن بکمال خوشحالی النقم بکسر نون و فتح قاف و بفتح نون و کسر
قاف جمع نقمه بفتح نون و کسر قاف و کسر و فتح نون و سکون قاف عذابهایی که برای نعمت **یعنی**
ای صاحب کل اختیار من وچه بگویم استحان نعمت تو بمن وچه بسیار است نعمت تو بمن بیان این
آنکه بسیار شد بر من از جانب تو نعمتها پس نتوانم که بشمار درآورم آنها را و کم شد از جانب من شکر دادن آنچه
بمن دادی آنرا پس از جا درآمدم بسبب نعمتها و خود را درعرضه عذابها درآوردم وغافل شدم از دعاها
در کتاب التعیت وکردم جهل را بعد از دانستن بعد از علم من بآنچه درکتب التعیت از دعاها و درگذشتم
از میانه روی سوی بیچاره کردن و ترک کردم نیکو کاری را بسوی گناه شدم وگردیدم سوی آنچه اعراض کردم
از ترس عذاب آخرت و اندوه برای آن عذاب پس چه کوچک است حسنات من وچه کم است آنها از
بسیاری گناهان من وچه بسیار است گناهان من وچه بزرگست آنها قیاس بمقدار کوچکی جثه من وناتوانی
آنچه باعث قوت منست از طاعات واندیشه‌ها **متن** رب وما اطول املي في قصر اجلي واقصر
اجلي في بعد املي وما اقبح سريرتي في علانيتي **شرح** ای صاحب کل اختیار من وچه دراز است آرزو
من در جنب کوتاهی عمر من وچه کوتاه است عمر من در جنب درازی آرزوی من وچه بد است نهان من در جنب
آشکار من یعنی که در ظاهر مردمان مرا بسیار خوب میدانند و در باطن بسیار بدم **متن** رب لا
لي حجة ولا عذر لي ان اعتذرت ولا شكر عندي ان ابتليت واوليت وان لم تعني

على شكر ما اوليت **شرح** واشکر عندی در حکم جزای ان ابتلیت واولیت است واین دو فعل بصیغه ماضی
مجهول متکلم باب افعالست ومجموع این شرط وآنچه در حکم جزای آنست در حکم جزای ان لم تعنی است لم تعنی
بضم تا وکسر عین بی‌نقطه وتشدید نون مکسوره و یا متکلم بصیغه مضارع نهی طلب باب افعالست **یعنی** ای
صاحب کل اختیار من نیست برای من حجتی اگر طلب حجت کنم و از عذاب خلاص شوم ونیست عذری مرا اگر
طلب عذری برای خود کنم تا از عذاب خلاص شوم ونیست شکری نزد من اگر امتحان کرده شوم بنعمت
داده شوم نعمت اگر اعانت نکنی مرا بر شکر آنچه داده شدم از نعمت **متن** رب ما اخف ميزاني
غدا ان لم ترجحه وازل لساني ان لم تثبته واسود وجهي ان لم تبيضه **شرح** الميزان ترازو وزنه و
ومراد اینجا معنی دوم است مثل آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و دوم باب اول که الصلوة ميزان
استوفی تثبته تا با سه نقطه و با بیکنقطه و نون و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع نهی طلب با تفعیل با تفعیلست
اسود با تشدید دال بر آن از باب افعالست پس مخفف است **یعنی** ای صاحب کل اختیار من چه سبکست
عمل صالح من که وزنه ثواب است فردای قیامت اگر سنگین نکنی آنرا بتفضل خود وچه لغزانست زبان
عذرخواهی من در آن روز اگر پا برجا نکنی آنرا بتفضل خود وچه سیاه است روی من در آن روز اگر سفید نکنی
آنرا بتفضل خود **متن** رب كيف لي بذنوبي التي سلفت مني قد هدت لها اركاني **شرح** هدت بتشدید
دال بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول مضاعف باب نصر از باب ضرب و از باب علم است الهد شکستن ارکان
جمع رکن بضم را و سکون کاف اعضایی که قوت بدن باقی از عضوست **یعنی** ای صاحب کل اختیار من چه حال
خواهد بود برای من با گناهانی که در زمان گذشته از من سرزده و بجهت شکسته کرده شد و برای آنها قوت
اعضای من یعنی که از ترس جزای آنها آن اعضای مرا شکسته کرده **متن** رب كيف اطلب شهوات
الدنيا وابكي على خيبتي فيها ولا ابكي وتشتد حسراتي على عصياني وتفريطي **شرح** خیبتی بفتح خا
بی‌نقطه و کسر یا بیکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با بیکنقطه است یعنی دست نیافته شدن و
بعض نسخ بفتح خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح با بیکنقطه و تا دو نقطه است یعنی نومیدی

میزان ام

خیبتی

من دانسته منصوبست بواو صرف چون بعد از استفهام است و واو صرف بیان شده شرح
ساین یعنی ای صاحب کل اختیار من چگونه طلب کنم لذتهای دنیا را و گریه کنم بر مرگ محبوب برای
ایشان و گریه کنم با تحسر بر تنهای من بر عصیان من و تقصیر من در فرمان برداری اصل ربّ دعتنی
دواعی الدّنیا فاجبتها سریعا و رکنت الیها طائعا و دعتنی دواعی الآخرة فتثبّطت عنها
و ابطأت فی الاجابة و المسارعة الیها کما سارعت الی دواعی الدّنیا و حطامها الهامد و
هشیمها البائد و سرابها الذّاهب شرح تثبّطت بتا سه نقطه و با یک نقطه و طا بی نقطه بصیغه ماضی
متکلم باب تفعّل التثبّط درنگیدن از کار و المسارعة مجرور و معطوف بر الاجابة است و الحطام
مسارعة عبارت از تیز کی مسارعة است الحطام بضم حا بی نقطه و طا بی نقطه و الف آنچه ریزه و پراکنده
شود از اطراف جسمی که خشک باشد و اینجا استعاره شده برای لذتهای دنیا باعتبار سرعت انعدام
الهامد بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب نصر که سیاه شده الهشیم بفتح ها و کسر شین با نقطه و سکون یا و دال
در بین گیاه خشک شده و ریزه شده و البائد بیا یک نقطه و الف و همزه و دال بی نقطه بصیغه اسم فاعل
باب ضرب آنچه رود و اثری از آن نماند سراب بفتح سین بی نقطه و را بی نقطه و الف و با یک نقطه آنچه آب
نماید در بیابان روز یعنی ای صاحب کل اختیار من خواندند مرا خوانندگان دنیا مثل هوای نفس
اماره و رفیقان نامناسب و استادان نکرا پس بطرف ایشان هم شتابان و میل کردم سوی ایشان از
روی اختیار و خواندند مرا خوانندگان آخرت مثل رسولان و اوصیا و مواعظ قرآن پس سر پیچیدم از
ایشان و سستی کردم در رفتن بطرف ایشان و در شتاب سوی ایشان چنانچه شتاب کردم سوی خوانندگان
و متاع دنیا که کهنه و خاشاک است و گیاه خشک و باد آورده ایل بی ثمرست و سراب آن که زود روان است
اصل ربّ خوّفتنی و شوّقتنی و احتججت علیّ و تکفّلت لی برزقی فامنت خوفک و تثبّطت
عن تشویقک و لم اتّکل علی ضمانک و تهاونت باحتجاجک شرح ای صاحب کل اختیار من ترسانیدی
مرا در قرآن از جهنم و رغبت فرمودی مرا در قرآن در بهشت و اقامت برهان کردی بر من بفرستادن

رسولان و اوصیا و محکمات کتاب آسمانی و ضامن شدی برای من برزق من در قرآن پس از آن
ایمن شدم از ترس ترا یعنی که ترس تو را دور انداختم و سر پیچیدم از رغبت فرمودن تو و اعتماد نکردم بر ضامنی
تو رزق را یعنی که حرص در طلب مال دنیا و رزیدم و سهل انگاری کردم با قامت برهان تو اصل اللّهمّ
فاجعل امنی منک فی هذه الدّنیا خوفا و حوّل تثبّطی شوقا و تهاونی بحجّتک فرقا منک ثمّ
ارضنی بما قسمت لی من رزقک شرح خداوندا بنا بر این اعتراف من بگردان ایمن بودن مرا از عذاب
تو در این دنیا ترس و بگردان سر پیچیدن مرا از رغبت و سهل انگاری مرا بر برهان تو اضطرابی از ترس تو یعنی
که آن صفات ذمیمه را از من بر طرف کن و بجای آنها این صفات حمیده ده بعد از آن راضی کن مرا بانچه
نصیب کردی برای من از رزق تو اصل یا کریم اسألک باسمک العظیم رضاک عند السّخطة و الفرجة
عند الکربة و النّور عند الظّلمة و البصیرة عند تشبّه الفتنة شرح تفسیر اسمک العظیم گذشت در شرح
حدیث هفتم این باب یعنی ای صاحب کرم طلب میکنم از تو بحق نام تو که بزرگست راضی شدن ترا
از من نزد غضب تو بر عاصیان و گشاد کار مرا نزد اندوه و فرادادن من روشنی نزد تاریکی قبر و
مانند آن و دیده در باب محکمات قرآن که در اصابت صحیح از خلاف از روی ظن شده نزد مشتبه شدن
امتحان مثل بلکه امتحان استقلال بکمین اوطفلان از در سالهای در از بلشکر و اموال و اسباب تترویج
شهوران علم و مصنفان و قاریان قرآن که هوا خواه ایشان اند باعث اشتباه حق بباطل میشود نزد
جمعی که کور باطنند اصل ربّ اجعل جنّتی من خطایای حصینة و درجاتی فی الجنان رفیعة و اعمالی
کلّها متقبّلة و حسناتی مضاعفة زاکیة شرح الجنّة بضم جیم سپر و نقل من خطایای بجنة باعتبار تضمین معنی
حفظ است الجنان بکسر جیم جمع جنت بفتح جیم بهشتها متقبلة بصیغه اسم مفعول باب تفعل برای مبالغه است یعنی
ای صاحب کل اختیار من بگردان در قیامت سپر مرا که نگاه دارد مرا از شر خطاهای من که کرده ام مستحکم و مرا
مراد از بهشتها بلند و عملهای من همه را اجابت مقبول و اعمال خیر مرا چندین برابر کرده شده و پاکیزه اصل
اعوذ بک من الفتن کلّها ما ظهر منها و ما بطن و من رفیع الطّعم و الشّرب و من شرّ ما اعلم و من شرّ ما

اعلم شرح پناه میبرم بتو از شر امری تنها آنها خواه آنچه ظاهر شده از جمله امتحانها مثل لشکرها و اموال اسباب
ظالمان و خواه آنچه باطن شده مثل ترویج مشهوران علم و مصنفان ائمه ضلالت در رسالهای ایشان و پناه میبرم
بتو از شر بلند مرتبه طعام و شراب که در مجالس اهل ضلالات صرف میشود که مبادا از آنها چیزی از خوردن آن
در تنگی بهم رسد و پناه میبرم بتو از شر آنچه میدانم که فریبنده است و از شر آنچه نمیدانم که فریبنده است
از اسباب ضلالت اهل ضلالات متن وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَشْتَرِيَ الْجَهْلَ بِالْعِلْمِ وَالْجَفَاءَ بِالْحِلْمِ
وَالْجَوْرَ بِالْعَدْلِ وَالْقَطِيعَةَ بِالْبِرِّ وَالْجَزَعَ بِالصَّبْرِ وَالْهُدَى بِالضَّلَالَةِ وَالْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ شرح در نسخ
والهدی بالضلاله است و این از غلط کاتبانست والضلالة بالهدی میباید یعنی و پناه میبرم بتو از آنکه
عوض بیاورم پیروی ظن را بعلم محکمات قرآن که در اینها ثابت جهالت است یعنی که عمل بمحکمات نکنم
و پیروی ظن کنم و درشتی با [illegible] نکنم و با ایشان بیانه روی و قطع صله ارحام را با قطع صله ارحام بدل
یا قطع صله رحم مطلق را به نیکویی با ایشان و اضطراب را بصبر و گمراهی را براه راست رفتن و کفر را بایمان
سی و دوم متن ابنُ محبوبٍ عن جميلِ بن صالحٍ أنّه ذكر أيضاً مثلَه وذكر أنّه دعاءُ عليِّ بن الحسين
صلواتُ الله عليه وزاد في آخره آمين ربَّ العالمين شرح ضمیر انه راجع بامام موسی کاظم علیه السلام
یا راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و لفظ ایضا مؤید اولست یعنی حسن بن محبوب که راوی بود
سابق بوده روایت کرده از جمیل بن صالح که او روایت کرده از امام موسی کاظم علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام
اینرا که امام موسی کاظم علیه السلام نیز ذکر کرده مثل آن دعا را که امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کرده و امام موسی
کاظم علیه السلام ذکر کرده که آن دعای امام زین العابدین است صلوات الله علیه و امام موسی کاظم علیه السلام
زیاد کرده در آخر آن دعا اینرا که مستجاب کن ای صاحب کل اشیا هر کس هر چیز سی و سوم متن عن أبي
عبد الله عليه السلام قال ادعُ بهذا الدعاء اللّهمّ إنّي أسألك رحمتك التي لا تُنال منك إلّا برضاك
والخروجَ من جميع معاصيك والدخولَ في كلّ ما يرضيك والنجاةَ من كلّ ورطةٍ والمخرجَ من
كلّ كبيرةٍ أتى بها منّي عمداً أو زلّ بها منّي خطأً أو خطر بها عليّ خطراتُ الشيطان شرح با در جمله

زایده و برای تقویت میسنا بد و میتواند بود که از غلط کاتبان باشد بقرینه ذکر منی و بنابراین النجاة منصوب
و معطوف بر رحمتک است و همچنین والمخرج و میتواند بود که با برای آلت باشد و ذکر منی بر سبیل مثال
باشد و النجاة مجرور و عطف بر رضاک باشد و همچنین والمخرج الورطه بفتح واو و سکون را چیزی مشکل که
نجات از آن باسانی میسر نشود والمخرج بفتح میم مصدر میمی است نسبت [illegible] نسبت مجازیست و مقصود
نسبت آن بجاهدیست و همچنین نسبت زلت بخطا و همچنین نسبت خطور بخطرات و در اتی بها برای تعدیه است
منی حالست از عمد و از خطا و در زل بها برای آلت است و در خطر بها برای تعدیه است خطر [illegible] خطا
مشغول و [illegible] بصیغه ماضی [illegible] حضور رسیدن چیزی بدل کسی بعنوان قصد کردن آن
علی بحرف جر و یا متکلم است و در بعض نسخ نیست الخطرات بفتح خا و فتح طا جمع خطره بفتح خا و سکون طا
در یافتنهای جز کسی یعنی و [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دعا کن باین دعا
بدرستی که من طلب میکنم از تو رحمت ترا که در یافته نمیشود از تو مگر براضی بودن تو از کسی و بیرون رفتن
آنکس از جمیع مخالفتهای تو و داخل شدن آنکس در هر چه راضی میکند ترا از او و طلب میکنم از تو نجات از هر
مشکل او بیرون آمدن از هر گناه کبیره که کرده باشد از او از جانب من بعمدی [illegible] باشد بوسیله آن
از من خطائی و رسانیده باشد آنرا بر دل من بعنوان قصد من آنرا الی که کرده باشم آنرا در یافتنهای
شیطان متن أسألك خوفاً توقفني به على حدود رضاك وتشعب به عنّي كلّ شهوةٍ
خطر بها هواي واستزلّ بها رأيي ليجاوز حدّ حلالك شرح توقفني بقاف و تصغیه مضارع
متی طلب از باب افعالست تشعب بشین و عین [illegible] بصیغه مضارع معلوم مخاطب از
منع است الشعب متفرق کردن با در خطر بها برای تعدیه است و در استزل بها برای آلت است استزل
برای [illegible] بلام بصیغه ماضی معلوم و باب استفعالست لیجاوز مصدریه است یعنی طلب
میکنم از تو ترسی را که واداری مرا بوسیله آن بر نهایتهای رضای تو و پراکنده کنی بآن از من هر میل اگر
بدل من رسانیده آنرا خواهش نفس من و الغزیده بوسیله آن رای من برای قصدی که گشتن از نهایتهای حلال

تو سوی حرام **متن** اَسْأَلُكَ اللّهُمَّ الرَّغَدَ بِأَحْسَنِ ما تَعْلَمُ وَتَرْكَ سَيِّئِ كُلِّ ما تَعْلَمُ أَوْ أَخْطَأَنِي مِنْ
حَيْثُ لا أَعْلَمُ أَوْ مِنْ حَيْثُ أَعْلَمُ **شرح** تعلم هر دو جا بصیغه متکلم مع الغیر مجرد است اشارتست بمسئله که ضروری دین
اسلام یا دین امامیه است اخطأ بصیغه متکلم وحده از باب افعال منصوبست بتقدیر ان ناصبه و احتمال
ان با مرفوعست بتقدیر ان ناصبه و اهمال آن و بر هر تقدیر معطوفست بر سیئی و ترک اعلام من جمیع کل
کل احد میشود نظیر اینکه سلطان گفته اند نقیض موجبه جزئیه سالبه کلیه است اعلم هر دو جا بصیغه متکلم وحده
از مجرد اشارتست بمسائل غیر ضروریه دین **یعنی** سوال میکنم از تو عمل کردن را بهتر آنچه میدانم
بخوبی و ترک قدر مشترک میان دو چیز اول هر چه میدانم از بدی و دوم آنکه خطا کنم از رای که میدانم نیکی
و بدی چیز را یا از رای که دانم نیکی و بدی را و مخالفت کنم **متن** اَسْأَلُكَ السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ وَالزُّهْدَ فِي
الْكَفافِ وَالْمَخْرَجَ بِالْبَيانِ مِنْ كُلِّ شُبْهَةٍ وَالصَّوابَ فِي كُلِّ حُجَّةٍ وَالصِّدْقَ فِي جَمِيعِ الْمَواطِنِ وَإِنْصافَ
النّاسِ مِنْ نَفْسِي فِيما عَلَيَّ وَلِيَ وَالتَّذَلُّلَ فِي إِعْطاءِ النَّصَفِ مِنْ جَمِيعِ مَواطِنِ السَّخَطِ وَالرِّضا وَتَرْكَ
قَلِيلِ الْبَغْيِ وَكَثِيرِهِ فِي الْقَوْلِ مِنِّي وَالْفِعْلِ وَتَمامَ نِعْمَتِكَ فِي جَمِيعِ الْأَشْياءِ وَالشُّكْرَ لَكَ عَلَيْها لِكَيْ تَرْضى
وَبَعْدَ الرِّضا وَأَسْأَلُكَ الْخِيَرَةَ فِي كُلِّ ما يَكُونُ فِيهِ الْخِيَرَةُ بِمَيْسُورِ الْأُمُورِ كُلِّها لا بِمَعْسُورِها يا كَرِيمُ يا
كَرِيمُ يا كَرِيمُ **شرح** مراد بوسعت در رزق آنست که کمتر از قدر کفاف نباشد فی در فی الکفاف برای ظرفیت
صلهٔ زهد نیست و مراد وقف بر رسیدن کفافست الکفاف بفتح کاف رزقی که بقدر ... و کسی را از طلب غنی
و مانند آن المخرج بفتح میم و فتح را مصدر میمی باب نصر است هر یک از با البیان و من کل متعلق بالمخرج است
الانصاف برابر کردن کسی را با خود بمعنی دادن حق کسی با تمام و رعایت عدالت با او النصف بفتح نون و فتح
صاد اسم انصاف است من در من جمیع بمعنی فی است الخیرة بکسر خا با نقطه و فتح و سکون یا دو نقطه در زیر
و را بی نقطه برگزیده و هر یک از میسور و معسور مانند محصولست و اینکه گاهی مفعول بمعنی فاعل است و گاهی مصدر
فرق اینست که اول از باب ضرب است و دوم از باب علم و حسن است و سیوم از باب نصر است و
هر تقدیر ظرف در بمیسور متعلق بالخیرة اول است و با برای ملابست یا برای آلت است و مقصود طلب آن

برای

برگزیده است بروشی که آسان باشد چنانچه در دعای استخاره واقع شده است که اللهم خر لی فی عاقبته
خیرة فی عافیة **یعنی** و طلب میکنم از تو وسعت در رزق را و بی حرصی را و وقف بر رسیدن رزقی که
کفافست و خروج بوسیله واضح ساختن را از هر شبهه و درست را در برابر هر برهان و راستگویی را در جمیع
جاها و برابر کردن مردمان را با خود از جانب خودم بی حاجت بحکم حاکمی دیگر خواه در آنچه حق مردمان بر گردن
من باشد و خواه در آنچه حق من بر گردن مردمان باشد و فروتنی را در دادن انصاف در جمیع جاها
خواه ناراضی باشم از صاحب حق و خواه راضی باشم و وا گذاشتن زیادتی را در برابر مردمان خواه کم
خواه بسیار خواه در گفتن که از من سر زند و خواه در کار و کامل بودن نعمتهای ترا در جمیع چیزها و شکر را
برای تو بر نعمتها تا بحدی که راضی شوی از من و بعد از راضی شدن نیز و طلب میکنم از تو برگزیده را در هر چه
میباشد در آن برگزیده و بهمین که تفاوت در خوبی در آن میباشد با آسان کرده شده کارها نه بدشوار شده
کارها ای کریم ای کریم ای کریم **متن** وَافْتَحْ لِي بابَ الْأَمْرِ الَّذِي فِيهِ الْعافِيَةُ وَالْفَرَجُ وَافْتَحْ لِي بابَهُ
وَيَسِّرْ لِي مَخْرَجَهُ وَمَنْ قَدَّرْتَ لَهُ عَلَيَّ مَقْدُرَةً مِنْ خَلْقِكَ فَخُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَلِسانِهِ وَ
يَدِهِ وَخُذْهُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسارِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَمِنْ قُدّامِهِ وَامْنَعْهُ أَنْ يَصِلَ إِلَيَّ بِسُوءٍ عَزَّ جارُكَ
وَجَلَّ ثَناءُ وَجْهِكَ وَلا إِلهَ غَيْرُكَ أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ **شرح** مضمون بعض این فقرات پیش از این
در شرح حدیث هجدهم باب چهل و ششم با در بسمعه زائده است برای تقویت یا در بسوء برای تعدیه یا
برای ملابست است اثن بکسر ثا سه نقطه و تخفیف نون و الف و همزه منقلب از یا فضای وسیع که
میان در که و خانه میباشد و بفتح ثا اسم مصدر باب افعال یا باب تفعیل ستایش او وجه جانب و ذات و بنا
بر اول مراد دنیا و دوم عقباست چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب النوادر که باب بیست و
سوم است که تحت وجه الله **یعنی** و بگشا برای من در مبارکی آنکه در آنست فراغت و گشادگی و بگشا برای من
در آنرا و آسان کن برای من محل خروج از آنرا که دائم که نه اسراف در آن میشود و نه تنگ گرفتن و هر که را قرار
داده باشی قضا و قدر خود برای او بر من قدرتی را بجنسی که تواند ضرری بر من وارد سازد پس خود بگیر

ازمن آلت شنوایی او را و آلت بینایی او را و زبان او را و دست او را و فرج او را از جانب دست راست
او و از جانب دست چپ او و از جانب پشت او و از جانب پیش او و منع کن او را از اینکه برساند
سوی من بدی عزیزست پناه آورنده تو و بزرگست درگاه امام تو بیمنی که گنجایش جرح کل جوانب
باینجا برای حل مشکلات ایشان دارد اصل اللهم انت رجائی فی کل کربة وانت ثقتی فی کل
شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة فکم من کرب یضعف عنه الفؤاد وتقل فیه
الحیلة وتشمت فیه العدو وتعیی فیه الامور انزلته بک وشکوته الیک راغبا الیک فیه
عمن سواک ففرجته وکفیته فانت ولی کل نعمة وصاحب کل حاجة ومنتهی کل رغبة فلک
الحمد کثیرا ولک المن فاضلا شرح مضمون این ظاهرست از شرح آنچه گذشت در حدیث نجم این باب دعائ
سهل است از انجمله اینکه ففرجته خبری دیگر برای مبتداست یا استیناف بیانی از برای آنست که خبر مبتدا
یا عطف بر عاطف بر خبر مبتداست و از انجمله اینکه وکفیته اینجا مذکورست پس لف و نشر مرتب اینجا نیست و
از انجمله اینکه وکفیته مفعول اول محذوفست سی و چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قل اللهم
انی اسألک قلوب التوابین وعملهم ونور الانبیاء وصدقهم ونجاة المجاهدین وثوابهم وشکر
المصطفین ونصیحتهم وعمل الذاکرین ویقینهم وایمان العلماء وفقههم وتعبد الخاشعین و
تواضعهم وحکم الفقهاء وسیرتهم وخشیة المتقین ورغبتهم وتصدیق المؤمنین وتوکلهم ورجاء
المحسنین وبرهم شرح الایمان امن کردن دیگری از ضرر و اینجا براول مراد است اینجا حکمت که از روی ظن نباشد
بلکه از روی علم باشد الفقه دانش دقایق مسایل استنباطیه از دلایل یعنی روایتست از امام جعفر صادق
گفت که بگو در دعای خود که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو توفیق دلهای رعایت بازگشت کنندگان از
معاصی را و عمل ایشان را در طاعات و روشنی دلهای پیغمبران را و راستی دلهای ایشان را و نجات از شرک جهاد
کنندگان را و ثواب ایشان را و شکر برگزیدگان را و خالص گفتگوی ایشان را و عمل یاد آورندگان ربوبیت ترا
و اطمینان خاطر ایشان را بر ثواب آخرت و ایمن گردانیدن علما کسی را از غلط در حکم ایشان و دانش دقایق

و بیت مستحق بعادتی غیر از تو [illegible]
کل جهت بیاری من و من نه او توام

ایشان را و مبالغه در عبادت رعایت کنندگان ادب را در آن روزگار و اینکه آنها و فروتنی ایشان
در بین و احضار و حکمت دانشوران و فایق او روش سلوک ایشان را و خوض از شبهات و ... و ترس
پرهیزکاران از عبادت طاغوت و ... را و تضرع ایشان را و راستگو شمردن گروندگان خدا و رسول
و واگذاشتن ایشان کار خود را بخدا و رسول و امید نیکوکاران را و نیکی ایشان را اصل اللهم انی اسألک
ثواب الشاکرین ومنزلة المقربین ومرافقة النبیین اللهم انی اسألک خوف العاملین لک
وعمل الخائفین منک وخشوع العابدین لک ویقین المتوکلین علیک وتوکل المؤمنین بک اللهم
انک بحاجتی عالم غیر معلم وانت لها واسع غیر متکلف وانت الذی لا یحفیک سائل ولا ینقصک
نائل ولا یبلغ مدحتک قول قائل انت کما تقول وفوق ما نقول اللهم اجعل لی فرجا قریبا و
اجرا عظیما وسترا جمیلا شرح معلم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل و باب افعال تحکیک بی نقطه و
ویا و دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب باب افعال و در حموا ضمیر مخاطب قائم مقام ضمیر غایب
و غایب موصول شد و النائل بنون والف و همزه آنچه داده شد بکسی از عطا و اگر داده شد بعطا را و هر دو اینجا
مناسب است المدحة بکسر میم نوعی از مدح کما تقول بصیغه مخاطب است فوق منصوبست بر ظرفیت
ما نقول بصیغه متکلم مع الغیر است یعنی خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو ثواب شکرگزاران نعمتهای
ترا و مرتبه مقربین درگاه ترا و رفاقت پیغمبران ترا در بهشت خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو ترس
عمل کنندگان برای رضای ترا و عمل ترسندگان از عذاب ترا و رعایت ادب عبادت کنندگان
برای رضای ترا و اطمینان خاطر توکل کنندگان بر ترا و توکل گروندگان بربوبیت ترا خداوندا بدرستی
که تو بحاجت من بغایت دانایی تعلیم کرده شده نیستی و تو برای آن حاجت صاحب وسعت در قدرتی
زحمت کشنده در روا کردن آن نیستی و تو آن کسی که الحاح نمیکند ترا طلبکار حاجتی و کم نمیکند ترا
عطایی و نمیرسد بمعنی از مدح که لایق تو باشد گفتار سخنوری که زبان خود مدح تو کند چنان این که وصف
که میکنی مدح خود در قرآن و در بالای آنکه ما میکنیم باشیم در مدح تو از پیش خود خداوندا بگردان برای

عالم

حرکت دادی که نزدیک باشد و نوایی که بزرگ باشد و پرده و عرصه‌ها که خوشنما باشد متن اللهم انک
تعلم انی علی ظلمی لنفسی واسرافی فی طلبها لک التعذیب منها ولا الایذاء ولا حاجة ولا اداة
یا من لا تغلطه المسائل یا من لا یشغله شیء عن شیء ولا سمع عن سمع ولا بصر عن بصر ولا یبرمه
الحاح الملحین اسألک ان تفرج عنی فی ساعتی هذه من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب
انک تحیی العظام وهی رمیم انک علی کل شیء قدیر شرح علی ظلمی متعلق بنفی لم اتخذ است و علی
برای علاوه است الاسراف تجاوز از حد و تعدیه ان بعلی برای تضمین معنی جنایت و ضرر است تفسیر
صاحب در لمه گذشت در شرح حدیث اول باب چهل و یکم یعنی خدایا دانسته‌ای که تو مبدا ای که با
ظلم من برای خودم و تجاوز از حد در جنایت بر خودم و اگر قسم برای توشه بکرا که اراده داد و بر خلاف اراده
تو باشد و نه شکر بکرا که اراده داد و موافق اراده تو باشد و نه جنتی باد و نه فرمانبرای که غلط نمی‌اندازد
او را طلبهای حاجات خود را اند و بمعنی که کثرت طلب باعث غفلت او از بعضی نبود ای آنکه
وا نمیدارد او را کردن چیزی از کردن چیزی دیگر و نه شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر و نه دیدن چیزی
از دیدن چیزی دیگر ملول نمیکند او را الحاح کنندگان در طلب حاجاتی که مطلوب در آنجا اجابت
طلب میکنم از تو اینکه گشاده‌ای از غم مرا در این ساعت که در آنم از راهی که بحساب در می‌آورم که او را گشاده
باشد و از راهی که بحساب در نمی‌آورم که او را گشاده باشد یعنی که از هر کدام این دو راه که خواهی گشاده
قدرت تو بر گشادن از هر یک از این دو راه و اینکه میرسی که تو زنده میکنی استخوانهای مرده کاران را حالی که آنها
پوسیده است میرسی که تو بر هر چیز بغایت توانایی متن یا من قل شکری له فلم یحرمنی وعظمت
خطیئتی فلم یفضحنی ورآنی علی المعاصی فلم یجبهنی وخلقنی للذی خلقنی له فصنعت الذی
خلقنی له فنعم المولی انت یا سیدی وبئس العبد انا وجدتنی ونعم الطالب انت ربی
وبئس المطلوب الفیتنی عبدک ابن عبدک ابن امتک بین یدیک ما شئت صنعت بی شرح
الجبه بفتح جیم و سکون با و فتح ها مصدر باب منع برخوردن باکسی و برگردانیدن کسی را فصنعت بفتحا

و ۀ

فصنعت غیر الذی

با نقطه و یا دو نقطه در پایین مشدده بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل و در بعض نسخ بجای فصنعت
الذی فضیعت غیر الذی بصاد و نقطه و نون بصیغه متکلم وحده از باب منع است و وجدتنی بجیم و دال بی نقطه
بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است و نون برای وقایه است و یا ضمیر متکلم و مفعول آنها
و ضمیر منفصل باشد که عبارت است از ل وحدت و از خصائص افعال قلوب است که جایز است که فاعل آنها
و مفعول اول آنها ضمیر متصل باشد که عبارت از یک چیز باشد و مفعول دوم بئس العبد انا است که مقدم
شده برای افاده حصر بمعنی که هیچ وقتی خللی ندارم و مضمون جمله شایسته جایز است که مفعول دوم
واقع شود مثل وجدت الناس اخبر تقله بمعنی که یافتم مردم را از مودکن ناواکناره و برای نکات است
و بر این قیاس است الفیتنی بفا و یا دو نقطه در پایین بصیغه متکلم وحده از باب افعال فرق است که محصور
ذم در اول مذکور است و در اینجا محذوف است بتقدیر و بئس المطلوب انا الفیتنی و حذف آن باین اعتبار
جایز است نظیر فنعم الماهدون طلب اینجا بمعنی امر است با مطلوب بمعنی مطلوب منه است الالفا یافتن
که از افعال قلوب است یعنی ای آنکه کم شد شکر من برای او پس از آن محرومم نکرد مرا از نعمت خود و بزرگ شد
گناه من پس از آن رسوا نکرد مرا و دید مرا بر گناهان پس از آن درشت روی بر پیشانی من نکوفت و خلق کرد
مرا برای چیزی که آفرید مرا برای آن چنانچه گفته در سوره ذاریات که و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و ما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس از آن ضایع کردم آنکه آفرید مرا برای آن پس خوب آقایی تو
ای پادشاه من و یافتم خود را که بد بنده‌ام من و پس خوب طلب کاری تویی صاحب کل اختیار من
و یافتم خود را که بد مطلوبم و پس بنده تو پسر بنده تو پسر کنیز تو نزد تست آنچه خواستی کردی با من
قبول دعا و بخشایش کن و دعا و درخواست و موافقه کجا و دعا خواهد بجزا آنها متن اللهم هدأت الاصوات
وسکنت الحرکات وخلا کل حبیب بحبیبه وخلوت بک انت المحبوب الی فاجعل خلوتی منک
اللیلة العتق من النار شرح هدأ و هدو فرو نشست آوازها ای گم شد و ساکن شد حرکتهای گرحلا
و خلوت کرد هر دوستی با دوست خود مثل مصاحب و مثل شوهر و زن و دوستان ایشان و خلوت

گزیدم با تو تو بی محبوب سوی من پس بگردان جزای خوب گزیدن مرا از جانب تو شب نادی از آتش
جهنم دعای سی یا مَنْ ثَبَتَ لِعالِمٍ فَوْقَهُ صِفَةٌ یا مَنْ لَیْسَ لِمَخْلُوقٍ دُونَهُ مَنْعَةٌ یا اَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ
وَیا آخِرُ بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ یا مَنْ لَیْسَ لَهُ عُنْصُرٌ وَیا مَنْ لَیْسَ لِآخِرِهِ فَناءٌ وَیا اَکْمَلَ مَنْعُوتٍ وَیا
اَسْمَحَ الْمُعْطِینَ وَیا مَنْ یَفْقَهُ بِکُلِّ لُغَةٍ یُدْعیٰ بِها وَیا مَنْ عَفْوُهُ قَدِیمٌ وَبَطْشُهُ شَدِیدٌ وَمُلْکُهُ
مُسْتَقِیمٌ اَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی شافَهْتَ بِهِ مُوسیٰ یا اَللّٰهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحِیمُ یا لا اِلٰهَ اِلّا
اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصَّمَدُ اَسْأَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ
شرح عالم بکسر لام است فوقه منصوب بر ظرفیت است و ظرف مستقر است و نعت عالم است
الصفة آنچه محمول بر غیر شود خواه بحمل مواطاة مثل عالم و قادر و خواه بحمل اشتقاق مثل علم و قدرت
و خواه ثبوتی باشد مثل آنچه گذشت و خواه سلبی مثل غنی و غنا اگر گویی که مفهوم عالم فوقه و مفهوم سلب
صفة بر صفتی است پس این کلام شامل بر تناقض است گوییم که این شبیه نظیر شبهه در المجهول المطلق
لا یخبر عنه است و جواب هر دو این است که مفهوم عالم فوقه و مفهوم المجهول المطلق تحقق ندارد و در غیر ذهن
و بر چیزی محمول نشده و مراد بصفت و خبر صفتی و خبری است که در غیر قضیه طبیعیه باشد و این دو قضیه
طبیعیه است و دونه منصوب بر ظرفیت و ظرف لغو است و متعلق بلیس است نعت مخلوق نیست و مستقر
بود که مستقر و نعت مخلوق باشد زیرا که حصر عزت در الله تعالی و اثبات آن برای دیگری بر وفق مشاکلة
با هم منافات ندارد و لهذا گفته در سورهٔ منافقین که وللّه العزة و لرسوله و للمؤمنین و گفته که لنحن المؤمنین العزة
المنعة بفتح میم و فتح و سکون نون و عین بی نقطه مصدر باب حسن عزتی که بوسیلهٔ آن خواهان هر سه اول
منصوب است چون منادای شبیه مضاف است و حذف تنوین برای آن است که غیر منصرف است
بسبب وزن الفعل و صفت مثل [illegible] و دوم نزد بعضی همزه است و اخو است از دوال
بفتح واو و سکون همزه مصدر باب ضرب بمعنی مبادرت و جایز است منصرف بودن اول بر تقدیری
که ملحوظ ظرفیت آن باشد مثل قبیلة هاء او لا مبنی ها قبل ها منادی بجا جایز نیست زیرا که در منادای مرخم

نباشد العصفر بفتح بی نقطه و سکون نون و فتح و ضم صاد بی نقطه و را بی نقطه اصل مثل فاعل چیزی یا دو چیز
لا آخره بکسر خا با نقطه و اضافه بضمیر است و عبارت است از آخر و دوم باعتبار اختلاف در بعض اخرا
با آنا آخر بودن بارد دوم و اشارت است بآنچه گذشت در حدیث پانزدهم باب پنجاه و پنجم که جهان باری یکبار
حادث بشود و عدم صرف و سط است لفظه بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است قدیم اینجا
ضد تازه است نه بمعنی اصطلاحی متکلمان شافهت اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ نمل نودی ان
بورک من فی النار و من حولها تا آخر با سه نام اللهی نامی اسماء آلهی است برای استمداد و توسل بها
و بعض آنها بعنوان مفرد است مثل الله و رحمن و رحیم و بعضی دیگر بعنوان جمله است مثل لا اله الا انت یعنی
ای آنکه ثابت برای دانایی که در بالای او باشد و دانا تر از او باشد صفتی ای آنکه ثابت برای آفریده
بی زوغی و غرقی ای اول پیش از هر چیز و ای آخر بعد از فنای هر چیز که او را مخلوق شده ای آنکه ثابت
او را فاعل ونه ما ده و ای آخر بعد از فنای هر چیز آنکه ثابت نشاء آخرت او را فنای و ای کامل تر در وصف
کرده شده بصفات کمال و ای کریم تر دهندگان و ای آنکه خوب دانا میباشد هر زبانی که دعا کرده شود
بآن و ای آنکه بخشایش او کهنه و مکر رست و دست و عذاب او سخت و پادشاهی او بی کجی است طلب
میکنم از تو بنام تو که بواسطه فرشته تکلم کردی بآن با موسی ای نام الله ای نام رحمن ای نام رحیم ای نام
الا انت خدا و خدا و مقصود و در حاجات طلب میکنم از تو که درود کنی بر محمد و آل محمد و بکند اهل کنی مرا در بهشت
برحمت تو سی و پنجم اصل قُلْتُ لِلرِّضا عَلَیْهِ السَّلامُ عَلِّمْنِی دُعاءً وَاَوْجِزْ فَقالَ یا مَنْ دَلَّنِی عَلیٰ نَفْسِهِ وَذَلَّلَ
قَلْبِی بِتَصْدِیقِهِ اَسْأَلُکَ الْاَمْنَ وَالْاِیمانَ شرح گفتم امام رضا علیه السلام را که تعلیم کن مرا دعائی مختصر
کن پس گفت که بگو باقی ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب سی و ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ
اَنَّ رَجُلاً اَتیٰ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ فَقالَ یا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کانَ لِی مالٌ فَوَدَیْتُهُ
وَلَمْ اُنْفِقْ مِنْهُ دِرْهَماً فِی طاعَةِ اللّٰهِ تَعالیٰ ثُمَّ اکْتَسَبْتُ مالاً فَلَمْ اُنْفِقْ مِنْهُ دِرْهَماً فِی طاعَةِ اللّٰهِ
تَعالیٰ فَعَلِّمْنِی دُعاءً یُخْلِفُ عَلَیَّ ما مَضیٰ وَیَغْفِرُ لِی ما عَمِلْتُ اَوْ عَمَلاً اَعْمَلُهُ قالَ قُلْ قالَ وَاَیَّ شَیْءٍ

اَقُولُ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ قالَ قُلْ کَما اَقُولُ **شرح** یخلف بیا بنقطه وه بصیغه مضارع غائب معلوم باب
نصر مجزوم است در جواب امر الخلافة بفتح خا جانشین شدن چیزی را و میتواند بود که از باب افعال باشد الاخلاف
جانشین دادن چیزی را و بنابر اول اداء مالی که عوض فوت شده باشد و بنابر دوم هست و بر هر تقدیر ضمیر
راجع باسه تعالی است علی بحرف جر و ضمیر متکلم متعلق به یخلف است بتضمین معنی اشراف ما موصوله مفعول
یخلف است و یغفر بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب مجزوم و معطوف بر یخلف است و میتواند
بود که هر یک از یخلف و یغفر مرفوع باشد و ضمیر مستتر راجع به دعا باشد و جمله صفت دعا باشد و نسبت مجازی
باشد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی آمد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت
که ای امیر المؤمنین بود برای من مالی که بمیراث گرفته بودم آنرا و صرف نکردم از آن یکدرهم را در فرمان برداری
اسه تعالی یعنی که همه را ضایع کردم در معاصی بعد از آن کسب کردم مالی پس صرف نکردم از آن یکدرهم را
در فرمان برداری اسه تعالی بهمان معنی پس تعلیم کن مرا دعائی که عوض شود اسه تعالی بر من آنچه را که رفت
از دست من مراد آنست که عوض دهد اسه تعالی بر من آنچه را که رفت از دست من و آمرزش کند برای من
گناهان را که کردم پس تعلیم عملی کن که گناهم آن را مثل ... برود و برای آنچه گفتم امیر المؤمنین علیه السلام گفت که گمان
مرد گفت که دو چه چیز است ای امیر المؤمنین گفت که بگو چنانچه من میگویم ظاهر این آنست که امیر المؤمنین علیه السلام
بعد از گفتن قل ... ساکت شده باشد تا آن مرد جهالت موافقت در دعا شود و برای اینکه او خوب بشنود که
بجا آرد آن دعا را پس از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام میگفت و او موافقت میکرد تا آخر آن **اصل**
یا نُورِی فی کُلِّ ظُلْمَةٍ وَیا اُنْسی فی کُلِّ وَحْشَةٍ وَیا رَجائی فی کُلِّ کُرْبَةٍ وَیا ثِقَتی فی کُلِّ شِدَّةٍ وَیا دَلیلی
فِی الظُّلُماتِ اَنْتَ دَلیلٌ اِذَا انْقَطَعَتْ دَلالَةُ الْاَدِلّاءِ فَاِنَّ دَلالَتَکَ لا تَنْقَطِعُ وَلا یَضِلُّ مَنْ هَدَیْتَ
اَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَاَسْبَغْتَ وَرَزَقْتَنی فَوَفَّرْتَ وَغَذَّیْتَنی فَاَحْسَنْتَ غِذائی وَاَعْطَیْتَنی فَاَجْزَلْتَ
عَطائی بِلَا اسْتِحْقاقٍ لِذلِکَ بِفِعْلٍ مِنّی وَلکِنْ ابْتِداءً مِنْکَ لِکَرَمِکَ وَجُودِکَ فَتَقَوَّیْتُ بِکَرَمِکَ عَلی
مَعاصیکَ وَتَقَوَّیْتُ بِرِزْقِکَ عَلی سَخَطِکَ وَاَفْنَیْتُ عُمْری فیما لا تُحِبُّ **شرح** ولکن بتخفیف نون است و ابتداء

شدیده

ل

مرفوع و خبر مبتدای محذوفست یعنی بر دو لکن هو ابتداء مثل ولکن کانوا هم الظالمین و بر این تقدیر لکن از حروف
... برای محض استدراکست و عاطفه نیست و نزد بعضی دیگر عاطفه جمله بر جمله است یا ابتداء مجرورست
و در آن ... چهار مذهبست **اول** اینکه معطوف بها استحقاق است بعطف مفرد بر مفرد و عاطف آن
لکن است و واو زائده لازمه است **دوم** اینکه واو زائده و غیر لازمه است **سیوم** اینکه عاطف آن واوست
ولکن برای محض استدراکست **چهارم** اینکه عاطف واو است و از قبیل عطف جمله بر جمله است یعنی ولکن
اجزلت عطائی ابتداء پس جز آن بکار مقدرست و جایز است اتیان جمله حال محذوف برای فوت دلیل آن
باعتبار تقدم ذکر آن در جمله معطوف علیها منک صفت ابتدا است لام از لکرمک برای تعلیل است یا برای
تقویتست مثل لام ... که مفعول بواسطه ابتدا است الجود بضم جیم سخاوت و بفتح جیم باران
بسیار و اینجا استعاره شده برای ... و سبغ السخط بضم سین ... بفتحتین ... سخط بفتح سین و فتح خاء
مصدر باب علم ناخشنودی **یعنی** ای روشنی من در هر تاریکی و ای ... من در هر دلتنگی
از تنهائی وای ... من در هر اندوه وای ... من در هر سختی وای راهنمای من در ... گم کردن تو راهنمای
منی چون بریده شود راهنمائی ... انعام کردی بر من ... بسیار دادی ... دست و پا و چشم و گوش
... که فراخ کردی و روزی دادی مرا از پستان ... که فراخ کردی و طعام دادی
مرا بعد از آن ... که نیکو کردی طعام مرا و عطا دادی مرا مالی که بمیراث بمن رسید مثلا
که نیکو کردی طعام مرا و عطا دادی مرا مالی که بمیراث بمن رسید مثلا ... که بزرگ کردی عطای مرا
بی استحقاق آنرا که بوسیله کاری باشد که از من صادر شده باشد و لیکن آنچه مذکور شد ابتدائی بود از جانب
تو بسبب کرامی بودن تو و سخاوت تو پس قوت کرفتم بکرم تو بر گناهان ... قوت کرفتم بروزی تو بر خشم
تو و صرف کردم عمر گذشته خود را در آنچه دوست نمیداری **اصل** فَلَمْ یَمْنَعْکَ جُرْأَتی عَلَیْکَ وَرُکُوبی
لِما نَهَیْتَنی عَنْهُ وَدُخُولی فیما حَرَّمْتَ عَلَیَّ اَنْ عُدْتَ عَلَیَّ بِفَضْلِکَ وَلَمْ یَمْنَعْنی حِلْمُکَ عَنّی وَعَوْدُکَ
عَلَیَّ بِفَضْلِکَ اَنْ عُدْتُ فی مَعاصیکَ فَاَنْتَ الْعَوّادُ بِالْفَضْلِ وَاَنَا الْعَوّادُ بِالْمَعاصی **شرح** ان ...

سکون م

راهنمایان چه بریستی که راهنمائی تو
بریده نشود و گمراه نشود کسی که تو راهنمائی

وت م

عن ام

و تخفیف نون هر دو جا بتقدیر ان است و ظرف متعلق بمعتکفات است یعنی پس ای نزدیک زاد برین
بر تو در کتاب من چیز را که نهی کردی مرا از آن و در عمل شدن من در آنچه حرام کردی بر من از آنکه باز گشت
کردی بر من بتفضل تو بمعنیها مانع نشد مرا کفران نوازش من و باز گشت تو بر من بتفضل تو بمعنیها از گناه
بازگشت کردم در معصیتهای تو پس تو جناب باز گشت کننده بتفضل و من جناب بازگشت کننده ام
بمعصیتها متن فیا اکرم من افضی الیه بذنب ویا اعز من خضع له بالذلیل لکرمک اقررت بذنبی
ولعزک خضعت بذلی فما انت صانع بی لکرمک واقراری بذنبی وعزک وخضوعی بذلی
افعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انا اهله شرح من موصوله و مضاف الیه است و در خضع
بصیغه مجهول است له نائب فاعلست با در بذنب صله اقررت و در بالذلیل برای ملابست است و در بعض نسخ
بذل بی الف ولامست لکرمک متعلق باقررت است ولعزک متعلق بخضعت است و استفهامیه است فی
بمعنی مع است کرمک واقراری بذنبی ناظر است بلکرمک اقررت بذنبی وعزک وخضوعی بذلی ناظر است به
لعزک خضعت بذلی یعنی پس ای کریم تر کسی که اقرار کرده شد برای او بگناهی و عزیز تر کسی که فروتنی کرده شد
برای او بخواری برای کرم تو اقرار کردم بگناه خود و برای عزت تو فروتنی کردم بخواری خود پس چه خواهی کرد
با من با وجود کرم تو و اقرار من بگناه من و با وجود عزت تو و فروتنی من بخواری من بکن با من آنچه را
که تو لایق آنی که کرم و عفو باشد و مکن با من آنچه را که من لایق آنم که عدل و عذاب باشد متن تم کتاب
الدعاء ویتلوه کتاب فضل القرآن شرح تمام شد کتاب دعا و بعد از آن متصل است کتاب فضل
القرآن ∴ تم شرح الفقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما شرح کتاب الدعاء یوم الخمیس الحادی
عشرین شهر ربیع الثانی سنه تسع وستین والف هجریه

بلغ

جامه اصطلبا مسلمانیه
هزاران بار و و هزاران سلام — زما بر محمد و آلش تمام

۲

كتاب فضلقران

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین و بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی
موسوم به صافی شرح کافی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله بختام رسید شرح کتاب
العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان و الکفر و کتاب الدعا شروع نمود در شرح کتاب فضل
القرآن که کتاب ششم است بتاریخ شهر ربیع الثانی سال هزار و شصت و نه هجری و الله المستعان متن
کتاب فضل القرآن شرح این کتاب ششم است از سی و سه باب سی و چهار کتاب که جزء کتاب کافی ابو جعفر
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است فضل بفتح فاء و سکون ضاد با نقطه است یعنی این کتاب بیان
فضیلت و شرف قرآنست بدانکه در اینجا اقتصاری شده و تقدیر اینست که کتاب القرآن باب
فضل القرآن و مقصود از این باب بیان فضیلت و شرف کل قرآنست بعنوان اجمال نه بعنوان بیان
خصوص آیات یا سوره چه آن می آید در باب سیزدهم و در فهرست شیخ طوسی از جمله کتب کافی کتاب فضائل
القرآنست و در این کتاب چهارده بابست اول آنچه مذکور شد دوم باب فضل حامل القرآن سوم
باب من یتعلم القرآن بمشقة چهارم باب من حفظ القرآن ثم نسیه پنجم باب فی قراءته ششم باب
البیوت التی یقرأ فیها القرآن هفتم باب ثواب قراءة القرآن هشتم باب قراءة القرآن فی المصحف
نهم باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن دهم باب فیمن یظهر الغشیة عند القرآن یازدهم باب فی کم
یقرأ القرآن و یختم دوازدهم باب ان القرآن یرفع کما انزل سیزدهم باب فضل القرآن چهاردهم باب النوادر
بدانکه آنچه در مقام توضیح متشابهات قرآن و حدیث میگوییم محض اظهار احتمالست یا نقل از دیگریست
و تفسیر نیست بدانکه تعریف سوره و تعریف آیت مذکور میشود در شرح حدیث دوم باب پنجم از باب

اول چهارده حدیثست اول متن عن سعد الخفاف عن ابی جعفر علیه السلام قال یا سعد تعلموا القرآن
فان القرآن یاتی یوم القیمة فی احسن صورة نظر الیها الخلق و الناس صفوف عشرون و مائة
الف صف ثمانون الف صف امة محمد و اربعون الف صف من سائر الامم شرح جملهٔ نظر الیها
الخلق صفت صورت است جمله و الناس صفوف حال از فاعل یاتی است الصفوف بضم صاد و تخفیف و دو فا جمع
صف بفتح صاد و تشدید فا است و مراد صف دو ویست چنانچه در روز دیوان پادشاهان دنیا
که دیوان ایشان باید کرد احاطهٔ محل دیوان میکنند چندین صف بقدر مراتب ایشان و سوای ایشان
دو صف دیگر می باشند که یک صف محل دیوان را ایشان نگه دارند که مهیای اجرای حکم پادشاه هستند برای
دیوان ایشان و در اینجا ملائکه باشند نگه دارنده و دیگری نزدیک محل دیوان و ایشان گواهان و وزرا اند
و اینجا انبیا و رسل اند ایشان اند یعنی روایتست از سعد که گفت گفت امام محمد باقر علیه السلام که ای سعد
یاد گیر معانی قرآن را یعنی تفکر در محکمات آن کنید تا یاد گیرید و سوال کنید اهل ذکر را از متشابهات آن
چه بدرستی که قرآن می آید در روز قیامت در بهترین صورتی که دیده باشند از مخلوقان بر حالی که مردم
چندین صف شده باشند صد و بیست هزار صف هشتاد هزار صف امت محمد اند و چهل هزار از
امتهای دیگر تا مذکور حدیث دوم باب چهارم اینست که آمدن قرآن عبارتست از آمدن مخلوقی مجرد
که از جنس انس و جن و ملائکه نیست و اگر بر فرض محال قرآن جوهر میبود بصورت او میبود و اگر بر فرض
سخن قرآن بزبان حال سخن بزبان قال و آواز نمیبود و چنان میگفت که آن مخلوق میگوید و این ظاهر است
که ضرور نیست حمل آمدن قرآن و تتمه آنچه مذکور میشود در این حدیث بر استعارهٔ تمثیلیه بر هر تقدیر لازم
نمی آید انقلاب عرض بجوهر و نه اتحاد عرض و جوهر در ذات متن فیاتی علی صف المسلمین فی صورة
رجل فیسلم فینظرون الیه ثم یقولون لا اله الا الله الحلیم الکریم ان هذا الرجل من المسلمین نعرفه
بنعته و صفته غیر انه کان اشد اجتهادا منا فی القرآن فمن هناک اعطی من البهاء و الجمال و
النور ما لم نعطه شرح اتیان چون متعدی بعلی شود بمعنی گذر کردنست و مراد اینجا که گذرد بر هر یک

از اجزای چهار ی المسلمین ودر اول عبارت از جمعیت از عوام امت محمد که اطلاع بر دقایق قرآن حاصل
نکرده بوده اند و برادنی مراتب مانده و در دوم اهل زمانه اند لیکن از امت محمد ست صلی الله علیه
فی صورة رجل ومقابل فی صورة تمثل است که می آید درخبر این صحبت السلیم بصیغه مضارع غائب
معلوم باب تفعلت و ضمیر مستتر راجع بقرآن است میتوانند بود که یقولون اینجا و نظایر اینجا بمعنی نظیر آن
و از قبیل صحبت نفس باشند و میتوانند بود که زبان باشد النعش بفتح نون و سکون عین مهمله
در باء خوش صورت بودن خبر مضروب است استثنای منقطع باشد یعنی رفتحت یعنی پس قرآن می آید
میکند بر یک یک از صف مسلمانان در صورت مردی پس سلام میکند بر ایشان پس نظر میکنند بسوی قرآن بعد
ازان میگویند از روی تعجب که نیست مستحق عبادتی مگر اسم که گذرانیده هر جاییکه است بخشنده است
مردیست که این مرد از مسلمانانست میشناسیم او را بجز صورت و حال او مگر اینکه او بود و صاحب جد
اند در نزد یک قرآن پس از اینجا داده شده از خوش صورتی و خوش صفتی و روشنی قدری که داده نشدیم
آنقدر متن ثم یجاوز حتی یاتی علی صف الشهداء فینظر الیه الشهداء ثم یقولون لا اله الا الله
الرب الرحیم ان هذا الرجل من الشهداء ولم نعرفه بسمته وصفته غیر انه من شهداء البحر فی
هنالک اعطی من البهاء والفضل بالم نعطه شرح مجاوزت اینجا عبارت از گذشتن از نوع خوبی
مقدمست مانند من الشهداء در اول عبارت از جمعیت از عوام مسلمین امت محمد که اطلاع بر دقایق قرآن
حاصل کرده بوده اند و برادنی مراتب شهادت شده و ایشان جمعیکه در صحرا جهاد کرده اند با مشرکان بدم
اسلام حق کشته شده اند و در ادنی اعلم از ایشانست یعنی بعد ازان قرآن میکند تا که گذر کند بر صف شهیدان
پس نظر میکنند بسوی او شهیدان بعد ازان میگویند از روی تعجب نیست مستحق عبادتی مگر اسم که صاحب
کل خیر است بخشاینده و مهربانست مردیست که این مرد از شهیدانست میشناسیم او را بصورت او
و حال او مگر اینکه او از شهیدان دریاست پس از اینجا داده شده از خوش صورتی و شرف قدری که داده
نشدیم آن قدر متن ثم یجاوز حتی یاتی علی صف شهداء البحر فی صورة شهید فینظر الیه

شهدا

شهداء البحر فیکثر تعجبهم ویقولون ان هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته وصفته غیر ان الجزیرة
التی اصیب فیها کانت اعظم هولا من الجزیرة التی اصبنا فیها فمن هنالک اعطی من البهاء والجمال
والنور ما لم نعطه شرح شهداء البحر اینجا عبارت از جمعیت از عوام مسلمین امت محمد که اطلاع بر دقایق
قرآن حاصل کرده بوده اند و در دریا شهید شده اند و نوعی شهید برای قطعیت الجزیره و موضعی مثبت
در میان دریا که آب دریا ازان بریده شده باشد و جزیره هرگاه در تصرف مشرکان باشد جهاد اهل اسلام
با ایشان متحقق خواهد بود از جهاد با مشرکان صحرا یعنی اما که نقل پس قرآن میکند تا که گذر کند بر صف
شهیدان دریا در صورت شهیدی بغایت عالی مرتبه پس نظر میکنند بسوی او شهیدان دریا پس بسیار
میشود تعجب ایشان و میگویند مردیست که این از شهیدان دریاست میشناسیم او را بصورت او و حال
او مگر اینکه جزیره که کشته شده در آن بوده هولناکتر از جزیره که کشته شدیم در آن پس از اینجاست که داده شد
از خوش صورتی و شرف و روشنی قدری که داده نشدیم آنقدر متن ثم یجاوز حتی یاتی صف
النبیین والمرسلین فی صورة نبی مرسل فینظر النبیون والمرسلون الیه فیشتد لذلک تعجبهم
ویقولون لا اله الا الله الحلیم الکریم ان هذا النبی مرسل نعرفه بصفته وسمته غیر انه
فضل کثیرا شرح مراد بالنبیین والمرسلین اینجا اعدای شش رسولست که هر یکی صاحب شریعت
جدیده است و ایشان آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد خواه این شش رسول با اوصیای خود در
محل بوده اند که صفوف بوده باشد یعنی بعد ازان قرآن میکند تا آید بر وصف پیغمبران غیر مرسل
و پیغمبران مرسل در صورت نبی مرسل پس نظر میکنند انبیا و رسولان بسوی او پس سخت میشود برای تعجب
تعجب ایشان و میگویند از روی تعجب نیست مستحق عبادتی مگر اسم که حلیم کریم است مردیست که این آن
پیغمبر مرسلست میشناسیم او را بجمال او و صورت او مگر اینکه او را داده شده فضیلت و شرف بسیار
متن فیجتمعون فیأتون رسول الله صلی الله علیه وآله فیقولون یا محمد من هذا
فیقول لکم او ما تعرفونه فیقولون ما نعرفه هذا ممن لم یغضب الله علیه فیقول رسول الله

اعطی ظ

قال ظ

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هٰذَا حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَى خَلْقِهِ فَسَلِّمُوا **شرح** همزه در اتعرفونه برای
استفهام تعجبی است و واو برای عطف بر محذوف است بتقدیر اکنتم انبیا و مرسلین ناظرین الی سمته و صفته
و لا تعرفونه و مراد اینست که چون اهل فهم و فطانت و صاحب نفس قدسیه میباشید که بعلامات او
او را بشناسید لم یغضب بعین بی نقطه و ضاد با نقطه و بکسر غین بصیغه مضارع غاب باب ضرب است
الغضب بفتح عین و سکون ضاد سرزنش که بوسیله خلاف ادب باشد مثل آنچه مخالفان در تخطئه انها
تفصیل داده اند در کتب خود و این کلام از انبیا از روی فرقه است **یعنی** امام گفت پس جمع میشوند
پیغمبران و رسولان پس می آیند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی که مجمل و بیان که صفوف برده است
می آیند نزد او و پس سوال میکنند او را و میگویند ای محمد کیست این پس میگوید یا شما آنکه با هم سر زنش
او را پس میگویند بشناسیم این را چه غضب که سرزنش نکرده الله تعالی برا و یعنی که چیزی از خلاف ادب است
از او سر نزده تا سرزنش برا و شده باشد پس میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله این حجت الله تعالی است
بر خلق و قرآن در پس سلام میکند و قرآن **متن** ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى صَفِّ الْمَلَائِكَةِ فِي صُورَةِ مَلَكٍ
مُقَرَّبٍ فَتَنْظُرُ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ فَيَشْتَدُّ تَعَجُّبُهُمْ وَيَكْبُرُ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَأَوْا مِنْ فَضْلِهِ وَيَقُولُونَ تَعَالَى
رَبُّنَا وَتَقَدَّسَ إِنَّ هٰذَا الْعَبْدَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَصِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْمَلَائِكَةِ
إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَقَامًا مِنْ هُنَا أُلْبِسَ مِنَ النُّورِ وَالْجَمَالِ مَا لَمْ نُلْبَسْ **شرح** مراد به کلمه من هنا جزء ما لابس
قرآن از جمله ماکرده است **یعنی** بعد از آن میگذرد تا آنکه میگذرد بر صف فرشتگان در صورت فرشته مقرب
پس نظر میکنند بسوی او فرشتگان پس سخت میشود تعجب ایشان و مشکل میشود آنچه دیده بر ایشان بسبب
آنچه دیده اند از فضیلت او و میگویند بعنوان تعجب تعالت عالیمرتبه است صاحب کل اختیار ما و بغایت منزه
از نقصان و قبح است بدرستی که این بنده از فرشتگان است می شناسیم او را بصورت او و حالا او دیگر
اینکه او بوده نزدیکتر فرشتگان بسوی الله عز و جل باعتبار مرتبه پس از اینجاست که پوشانیده شده از روشنی
و خوبی قدری که پوشانیده نشده ایم آن قدر **متن** ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

فَيَخِرُّ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيُنَادِيهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا حُجَّتِي فِي الْأَرْضِ وَكَلَامِيَ الصَّادِقَ النَّاطِقَ ارْفَعْ رَأْسَكَ
وَسَلْ تُعْطَ وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ فَيَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَيْفَ رَأَيْتَ عِبَادِي فَيَقُولُ
يَا رَبِّ مِنْهُمْ مَنْ صَانَنِي وَحَافَظَ عَلَيَّ وَلَمْ يُضَيِّعْ شَيْئًا وَمِنْهُمْ مَنْ ضَيَّعَنِي وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَكَذَّبَ بِي وَ
أَنَا حُجَّتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ فَيَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَأُثِيبَنَّ
عَلَيْكَ الْيَوْمَ أَحْسَنَ الثَّوَابِ وَلَأُعَاقِبَنَّ عَلَيْكَ الْيَوْمَ أَلِيمَ الْعِقَابِ **شرح** بعد از آن میگذرد قرآن تا میرسد
بسوی رب العزت تبارک و تعالی یعنی که داخل محل و مکانی میشود که جای شفاعت رسول صاحب عزت
علیحده و صیتهای ایشانست و شهادت ایشان برای ثواب و عقاب جاریست بر هر یک از بندگان
بعد از حساب اعمال او پس می افتد بسجده در پایین تخت حکومت الهی یعنی که بسجده او برای طلب حکومت الهیست
در حق مطیعان او و عاصیان او پس ندا میکند او را الله تبارک و تعالی چنانچه در طور با موسی و در معراج با محمد کرد
که ای حجت من در زمین و سخن من که راست است تصریح کننده راست هر حکمی از احکام تو مشتمل بر
محکمات که او علم منتهی بدلالت و بوسیله تصریح بوجود امام عالم بجمیع آنها در هر زمانی از ازمنه تا زمانی تکلیف بردار
سر خود را و طلب کن آنچه را اگر خواهی داده میشوی و شفاعت کن هر کرا که خواهی مقبول الشفاعه میشوی
~~پس قرآن بر میدارد سر خود را پس میگوید الله تبارک و تعالی که چون دیدی بندگان مرا الله جل پس قرآن~~
میگوید الله تبارک و تعالی که چون دیدی بندگان مرا ای خدا پس قرآن میگوید ای صاحب کل اختیار من بعضی
بندگان کسی است که رعایت جانب من کرده و پاسبانی کرده بر من و ضایع نگذاشته چیزی را از من و بعضی
کسی است که ضایع گذاشته مرا و سبکی کرده با حکم من و دروغ شمرده مرا و حال آنکه من بوسیله اشتمال بر محکم
حجت توام بر جمیع مخلوقات تو پس میگوید الله تبارک و تعالی قسم به بزرگی خودم و بزرگی خودم و بلندی مرتبه
خودم که هر آینه ثواب خواهم داد البته برای تو امروز بهترین ثواب کسی را که رعایت جانب تو کرده و هر آینه عذاب
خواهم کرد البته برای تو امروز دردناکترین عذاب کسی را که ضایع گذاشته ترا **متن** قَالَ فَيَرْجِعُ الْقُرْآنُ رَأْسَهُ

هرج

فِي صُورَةٍ أُخْرَى قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ فِي أَيِّ صُورَةٍ يَرْجِعُ قَالَ فِي صُورَةِ رَجُلٍ شَاحِبٍ مُتَغَيِّرٍ

أَهْلُ الْجَمْعِ بِأَنَّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا الَّذِي كَانَ يَعْرِفُهُ وَيُجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ فَيَقُومُ بَيْنَ
يَدَيْهِ فَيَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ فَيَقُولُ مَا أَعْرِفُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ شرح فیرجع براء بی نقطه و خاء
بی نقطه است و در بعض نسخ جیم است یعنی و بر هر تقدیر فاعلش برای بیانست و باب دوم
بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است و متعدیست ارجع بفتح راء و سکون جیم برگردانیدن
و مراد اینجا برگردانیدن سر از موضع سجده است بعد از نهادن سر بر آن و متغیر شدن صورت اشارتست
بحصول کمال رعب و خوف در وقت ملاحظه کمال عظمت حق سبحانه تعالی و سجده بسبب آن ظرف است یعنی
حال القرآن است و مستوا نبود که حال اسم باشد یرجع در کلام سائل بجیم است و متعدیست و سهوا
بود که لازم باشد الشاحب بشین نقطه دار و حاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و منع و حسن مساوی
که رنگ او متغیر شده باشد از آفتاب و مانند آن و گاهی رنگ مسافر را بر شاحب میگویند چنانچه می آید
در حدیث سوم باب دوم و مراد اینجا مطلق مسافر است الذی کان یعرفه برای احتراز است از عوام
امامیه پس مراد انست که اطلاع داشته در دنیا بر قدر معتد به از دقایق قرآن و حسن نظم و صورت آن
بوسیله سؤال اهل الذکر و مانند آن پس اگر شخصی را موافق آن صورت ببیند می شناسد که قرآنست و چون
بغیر موافق آن صورت ببیند نمی شناسد الجمع بجیم آوردن الله تعالی اولین و آخرین را موافق آنچه می آید در حدیث
چهاردهم این باب که روز جمع الله الاولین والآخرین حسنی امام گفت بیان این آنکه بر میدارد قرآن
پرسش را برحالی که در صورتی دیگر است سعد گفت پس گفتم او را که ای ابوجعفر در کدام صورت بر میگردد از سر
از سجده امام گفت در صورت مردی مسافر که متغیر شده باشد نمی شناسند او را اهل جمع قیامت پس می آید
نزد مردی از شیعه ما که در دنیا می شناخت قرآن را موافق صورت نیک و مباحثه میکرد بقرآن با مخالفان ما
پس می ایستد برابر آن مرد پس میگوید آیا می شناسی مرا پس نظر میکند بسوی او آن مرد پس میگوید نمی شناسم
ترا ای بنده خدا اصل قَالَ فَيَرْجِعُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ فَيَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي فَيَقُولُ
نَعَمْ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ أَنَا الَّذِي أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ وَأَنْصَبْتُ عَيْشَكَ وَسَمِعْتَ الْأَذَى وَرُجِمْتَ بِالْقَوْلِ

الرَّجُلُ م

فِيَّ أَلَا وَإِنَّ كُلَّ تَاجِرٍ قَدِ اسْتَوْفَى تِجَارَتَهُ وَأَنَا وَرَاءَكَ الْيَوْمَ شرح یرجع بصیغه معلوم باب ضرب
و لازم است مراد انست که از پیش او میرود و بر میگردد برحالی که در صورت اول است و لهذا می گوید
گفت بجای فی صورته و فعل اینجا یعنی بی مستعمل شده و اسهرت و انصبت بصیغه متکلم وحده است و بعض
اسهار بیل و انصاب بعیش مجازست و سمعت بصیغه مخاطب معلوم است الاذی بفتح همزه و فتح ذال بی نقطه
و الف کرده و رجمت براء بی نقطه و جیم بصیغه مخاطب مجهول باب نصر است فی نشده با مفعول است فی
برای تعلیلست و مدارک بفتح بر فی و در اینجا رگتنا است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سوم باب دوم که
در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول و دوم باب شصت و دوم که مثل این باب القناعه است و در حدیث
دوم باب صد و سی و هشتم که باب اتباع الهوی است حسنی امام گفت پس بر میگردد قرآن برحالی که در صورت
اوست آن صورتی که بر آن صورت بود در آفرینش اول مراد حسن صورت است چنانچه ذکر شد در حدیث این
حدیث پس قرآن میگوید که آیا میشناسی مرا پس آن مرد میگوید بلی میشناسم اشارتست با آنچه گذشت در این
حدیث که رسول علیه السلام میگوید که به جانب اسطة خلقه مسموع و مفهوم اهل جمع میشود پس میگوید قرآن که منم که
بیدار کردم شب ترا و تعب انداختم زندگانی ترا و شنیدی سخن بد و رجم کرده شد را و از هر طرف غیبت کرده شدی
بوسیله من آگاه باش هر کسی که هر سودا گری تجارت تمام در یافت سودا گری خود را اشارتست با آنکه در روز
دیوان هم سابقه پیش از دیوان است رسول آخر الزمان میشود و این سخن قرآن بعد از فراغ از دیوان است
یعنی که هر کسی از ام سابقه تمام عمل خود را داده و تمام ثواب آن را گرفت بوساطت کتابی که کتب سابقه
در پای سوداگری تو ام امروز یعنی که عمل ترا من میدهم و ثواب آن عمل را برای تو من میگیرم اصل قَالَ
فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَبْدُكَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ قَدْ كَانَ نَصِبًا
بِي مُوَاظِبًا عَلَيَّ يُعَادِي بِسَبَبِي وَيُحِبُّ فِيَّ وَيُبْغِضُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَدْخِلُوا عَبْدِي جَنَّتِي وَ
اكْسُوهُ حُلَّةً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَتَوِّجُوهُ بِتَاجٍ فَإِذَا فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ عُرِضَ عَلَى الْقُرْآنِ فَيُقَالُ لَهُ هَلْ رَضِيتَ
بِمَا صُنِعَ بِوَلِيِّكَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ إِنِّي أَسْتَقِلُّ هَذَا لَهُ فَزِدْهُ مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلَّهُ شرح و انا اعلم به بعض صفات

است م

النصب بفتح نون و کسر صاد و بنقطه و با بی نقطه تعب کشنده و تعادی بصیغه مضارع معلوم باب مفاعله است
المعاداة مجادله و مباحثه با کسی در مسئله فعل و عرض و ضع بصیغه مجهول مجرد است و نزد مصدر نوعی است
و منصوب است بر مفعول مطلق برای نوع **حس** امام گفت پس میبرد قرآن آن مرد را بسوی رب العزة یعنی
جوی و جوان کرده در آنجا رسول و اهل بیت علیهم السلام حاضر اند پس میگوید ای صاحب کل اخبار من بنده تو
دوست داشتم ترا بجان و تحقیق بود در دنیا تعب کشنده و وسیله من معاودت کشنده بر من بجان این کرد
میکرد با مردمان بسبب من و دوست میداشت مطیع مرا برای من و دشمن میداشت منکر مرا برای من
پس میگوید پس میگوید اسم عز و جل بیاکه کرده اهل کشید بنده مرا در بهشت من و بپوشانید او را از جامه های
بهشت و بر سر او گذارید تاج کرامت را پس چون کرده شود با آن مرد آنچه مذکور شد عرض کرده میشود
آن مرد بر قرآن پس اسم تعالی میگوید قرآن آیا راضی شدی آنچه کرده شد با دوست تو پس قرآن میگوید
ای صاحب کل من بدرستی که من کم میشمرم این را برای او پس زیاده بده او را زیاده و دو خیر همگی آن **حس**
فَيَقُولُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَأَنْحَلَنَّ لَهُ الْيَوْمَ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ مَعَ الْمَزِيدِ لَهُ وَلِمَنْ
كَانَ بِمَنْزِلَتِهِ أَلَا إِنَّهُمْ شَبَابٌ لَا يَهْرَمُونَ وَأَصِحَّاءُ لَا يَسْقَمُونَ وَأَغْنِيَاءُ لَا يَفْتَقِرُونَ وَفَرِحُونَ لَا
يَحْزَنُونَ وَأَحْيَاءٌ لَا يَمُوتُونَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى **شرح** لانحلن
بنون و حاء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب منع است مؤکد بنون تاکید ثقیله شده و اللام المزید برای
عهد خارجی است و اشارت است بزیاده خیر که گذشت برای عطف و لمن کان بر ان پس منعطف بله و لمن
شباب بفتح شین بی نقطه و تخفیف با جمع شاب است فی در فیها برای تعلیل است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه
و ضمیر راجع بجنت است و الا برای استثنای منقطع است **حس** پس میگوید خدا عز و جل قسم بعزت من و بزرگی من و
من و بلندی مرتبه من که هر آینه می بخشم برای او امروز پنج چیز را با آن زیاده کردن که طلب کردی مراد است
که زیاده کرده شد از او می بخشم برای او و منقطع برای او می بخشم و برای هر که شد در مرتبه او آگاه باش بدرستی که ایشان
جوانانند پیر نمیشوند و تندرستانند بیمار نمیشوند و توانگرانند فقیر نمیشوند و خوشحال اند اندوهگین نمیشوند

اخبار م
عز و جل ر

و زنده کاشته شده نمیرند بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیت را از سوره دخان که اهل تقوی نمیچشند برای همیشه
مرگ مگر مرگ اول را که در دنیا واقع میشود **حس** قَالَ قُلْتُ يَا جَعْفَرُ هَلْ تَكَلَّمَ الْقُرْآنُ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ
رَحِمَ اللَّهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا إِنَّهُمْ أَهْلُ تَسْلِيمٍ ثُمَّ قَالَ نَعَمْ يَا سَعْدُ وَالصَّلَاةُ تَتَكَلَّمُ وَلَهَا صُورَةٌ
وَخَلْقٌ تَأْمُرُ وَتَنْهَى **شرح** اهل تسلیم اشارت است بآیت سوره نساء و یسلموا تسلیما و آیت سوره احزاب
و سلموا تسلیما الخلق بضم خاء بی نقطه و سکون و ضم لام و قاف طبیعت و عادت و انسانیت و مراد در اینجا صفت
امر و نهی بصیغه غایب و ضمیر راجع بخلق است و میشود که بود که بصیغه غایبه و ضمیر راجع بالصلوة باشد **حس** سعد
گفت که گفتم رسیل تغیر ای ابو جعفر و این سخن میگوید قرآن پس لب خنده کرد بعد از آن گفت رحمت کناد
اسم تعالی عوام را از جمله شیعه یعنی جمعی که خود را نزد احادیث ائمه میشمرند و بخود چیزی نسپرده اند نیکی
که ایشان اهل قبول اند میدانند که آنچه ما میگوییم از جهت هر چند که موافق رای ایشان نباشد بعد از آن گفت
آری قرآن سخن میگوید ای سعد و نماز نیز سخن میگوید و برای نماز صورتیست که شنیز کنند معرفت آن صورت
جمیع اهل قبله و خفیفی است که معرفت آن مخصوص شیعه ما است مخالفان ایشان معرفت با آن ندارند
و آن صفت امر میکند مرد را به پیروی امام حق و نهی میکند از پیروی امام باطل **حس** قَالَ سَعْدٌ فَتَغَيَّرَ
لِذَلِكَ لَوْنِي وَقُلْتُ هَذَا شَيْءٌ لَا أَسْتَطِيعُ أَتَكَلَّمُ بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهَلِ النَّاسُ
إِلَّا شِيعَتُنَا فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاةَ فَقَدْ أَنْكَرَ حَقَّنَا **شرح** گفت سعد پس دیگرگون شد برای آنچه مذکور
کرد که نماز نیز خفیفی دارد که امر میکند و نهی میکند رنگ من و گفتم این خبریست که نمیتوانم تکلم کنم بآن در میان
مردمان پس گفت ابو جعفر علیه السلام و آیا مردمان میباشند مگر شیعه ما مراد آنست که مخالفان ما بمنزله ستورانند
که ملحق است بیان این آنکه هر که نشناخت حقیقت نماز را پس بتحقیق منکر شده حق امامت ما را مراد آنست که کسی
که نشناخته باشد نماز که صورتی را چون نواند بود که از اهل دو میان باشد و غیر صورت پس میان او و میان
میتوان گفت که نماز سخن میگوید و او را خفیفی است که امر و نهی میکند اگرچه میان ستوران نمیتوان گفت **حس**
ثُمَّ قَالَ يَا سَعْدُ أُسْمِعُكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ قَالَ سَعْدٌ فَقُلْتُ بَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ إِنَّ الصَّلَاةَ

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ فالنهي كلام والفحشاء والمنكر رجال ونحن ذكر الله ونحن أكبر
شرح ابهمک بتقدیر استفهامست و چون استفهام طرف نفی دارد چنانچه طرف اثبات دارد در بعضی جاها
نعم مستعمل شده و اینجا اسما سوره فاتحه صلوة است چنانچه شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سوره
فاتحه بیان کرده و بنا بر آن نهی صلوة از فحشا و منکر اشاره است بآنچه بیان شد در شرح اول حدیث [illegible] بنا
بر اینکه مراد بصلوة معنی دیگر باشد میگوییم که در سوره عنکبوت چنین است مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ
اللهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ
وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ
اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللهِ
أَكْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ يدعون در قرائت نافع و ابن کثیر و ابن عامر و حمزه و کسائی بخطابست و در
قرائت عاصم و ابو عمرو بغیبت و تنکیر [illegible] برای تعمیم است مثل [illegible] بجناحیه و من بیانیه است
و بعضیه است ترجمه حال عجیب جمعی از اهل کتاب که فرا گرفته برای خود بعد از انبیای خود ولی از اولیای
[illegible] مانند حال عجیب کارتنک است که فرا گرفت برای خود خانه بمعنی که [illegible] اهل ضلالت که برای اثبات
امامت ائمه خود بنا نهاده‌اند مانند بنای خانه کارتنک است و بدرستی که ضعیف‌ترین خانه‌ها هر آینه خانه کارتنک است
میبود اگر جماعت از اهل [illegible] بعض فوائد مختصه بایشان میبودند بمعنی که چون ایشان از اهل علم [illegible]
فائده خودشان نیست خانه که ایشان بنا کرده‌اند که ضعیف‌ترست از خانه کارتنک [illegible] ظاهر میشود که
حال ایشان بحال کارتنک از قبیل تشبیه معقول بمحسوس است پس لازم نیست که مشبه به اقوی باشد در وجه
شبه بلکه بمحض اظهر بودن در بعض اعتبارات کافیست بدرستی که الله تعالی میداند آنچه را که امام خوانده
گردانیده‌اند اکثر اهل اسلام بعد از رسول هر چه باشد بمعنی که آنها از ائمه ضلالت معلوم الله تعالی اند و
بی شک رعایت کنند مصالح و آن مثلها را میزنیم برای مردمان که معبودان [illegible] خوانده شده‌اند برای

بت سنگ و مانند آن و نفهمند آن مثلها را چنانچه باید مگر دانایان بعبارت حق یا مراد جمعی که از چهار دلیل
که مذکور شد علم و اعتراف بامام حق حاصل میکنند دلیل اول آفریده الله تعالی آسمانها و زمین را نه بیهوده
بلکه برای تکلیف و جزای خیر و شر در قیامت بدرستی که در آن آفریدن بحق هر آینه دلیلیست برای مومنان
بر امام حق که منصوب از جانب الله تعالی باشد و عالم بجمیع احکام الهی باشد تا مردمان حیران در آن نگردند
دلیل دوم بخوان بر مردمان آنچه را که وحی شده بسوی تو از جمله قرآن بمعنی که بخوان محکمات را که بعض
خوانان معنی آنها معلوم مستمعان نمیشود چه در آن محکمات نهی از خود رایی و اختلاف از روی ظن [illegible]
شده و این دلیل امام حق است دلیل سیوم و برپا دار نماز را در میان امت خود که باقی باشد تا انقراض دنیا
بیان این آنکه بدرستی که نماز نهی میکند مردم را از زنا که صاحب خصلت رسواست و آن اختلاف از روی
خود رایی و بدعت [illegible] باعتبار اینکه صاحب آن امر ظلمی میکند و فرود حکم بتبعیض آن میکند بسبب تقصیر
اجتهاد و از هر دو روز اظهار کمال جد میکند و از زنا که صاحب آن معروف است بمعنی که قول و فعل
او چون از روی علم نیست بلکه از روی جهل و ظن است فائده علم میکند اشاره است بآنکه خانه هر نماز [illegible]
اجزای آن که نسبت آن باقی اجزا مانند نسبت نتیجه بمقدمات و نسبت ثمره بشجره است و نماز مستحسن
آن شد درود بر محمد و آل محمد و سلام بر ایشانست و در بعض نمازها که مرکبست از فرض اصلی و فرض
الحاقی چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب پنجاه و دوم که باب التفویض الی رسول الله
صلی الله علیه و آله و الی الائمه علیهم السلام فی امر الدین است و درود بر محمد و آل محمد خاتمه شده و این
کافیست در معرفت امام حق بعد از رسول علیه السلام فصل از عجایب حماقت علمای مخالف اینکه
فضایل و اثبات میکنند برای کفش اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم ملاحظه میکنند
در قرآن که نبی علیه السلام مامور شده باتباع ملت ابراهیم و فکر میکنند که امتیاز این دو نبی صاحب شریعت
[illegible] از انبیای دیگر که صاحب شریعت [illegible] چهار کس دیگر آدم و نوح و موسی و عیسی بلکه
بر آل آن دو [illegible] بر کرد بعنوان تشبیه [illegible] آن چهار کس [illegible] که افضل انبیا [illegible]

وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ
وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ شرح الهدنه بفتح ها و سکون
دال بی‌نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه نوعی مصدر باب ضرب قسمی از شتاب در رفتار که لازم آنست قطع
مسافت بسیار و اینجا استعاره شده برای مبالغه در عبادت و بریده شدن از لذت تعلق دنیا ظهر بفتح
ظا با نقطه و سکون ها و را بی‌نقطه استعاره میشود مضاف بسفر و ظهر سفر مانند جناح سفر بفتح جیم و نون
والف و حا بی‌نقطه استعاره میشود برای اشراف بر سفر و در بکم برای تعدیه است و ظرف لغوست یا برای
ملابست است و ظرف مستقر و صفت یا حال السیر است چه واو در والشمس بمعنی مع است ضمیر یبلیان راجع
باللیل والنهار است الابلا کهنه کردن الجهاز بکسر و فتح جیم و زای با نقطه یراق مسافر و مانند مسافر المجاز بفتح
میم و جیم و الف و زای با نقطه مسافت یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام پدر آن حضرت علیهم السلام
امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای مردمان بدرستی که شما در سرای [illegible] و شمایید بر سر سفر
آخر شده و بردن شما در آن سفر زود [illegible] تا عرصه که محل بودن بزرگ الهی است شما یافته و چنین دیده بودید
و شب را با آفتاب و ماه که کهنه میکنند هر نو را و نزدیک میکنند هر دور را و نزدیک میآورند هر وعده شده را
پس مهیا کنید یراق سفر آخرت را برای دوری مسافت سفر آخرت اصل قال فقام المقداد بن الاسود
فقال یا رسول الله وما دار الهدنة فقال دار بلاغ وانقطاع فاذا التبست علیکم الفتن
کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع وماحل مصدق ومن جعله امامه قاده الی
الجنة ومن جعله خلفه ساقه الی النار شرح چون هدنه مشترکست میان چند معنی یکی آنچه مذکور شد
و دیگری بریدن و دیگری صلح جستن و دیگری پاکیزه گردانیدن و [illegible] و دیگری صاف کردن
و بنا بر هر معنی استعاره میشود این سوال واقع شد و البلاغ بکسر با یک نقطه و غین با نقطه مصدر باب
مفاعله بمعنی عبادت فادر فاذا برای تفریعست یا برای تعقیب است و بر هر تقدیر چون مبالغه در جهد
عبادت است که علم بمسائل متعلقه بآن حاصل شود والتباس و اشتباه در آن مسائل بسبب اختلاف آرا



اللیل و

بسیار واقع میشود و این قاعده بیان شده برای خلاص از فتنها مشفع بصیغه اسم مفعول از تفعیلست الماحل
بحا بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل از باب نصر و علم و حسن ساعی و خواهنده نزد پادشاه یعنی امام جعفر صادق علیه السلام
گفت پس برخاست مقداد بن الاسود و پس گفت ای رسول الله چیست مراد از آنچه گفت سرای مبالغه و طاعت
و بریده شدن از لذت تعلق بدنیا پس چون مشتبه شود بر شما اختلافات آرا مانند پارهای شب تاریک
بر شما پس لازم قرآن باشید چه بدرستی که قرآن شفاعت کننده است مقبول الشفاعه برای اهل زمان
خود و شکایت کننده است راستگو شمرده شده برای پاکان خود و بیان این آنکه هر که گرداند قرآن را
در پیش خود و تابع آن شد میکشد قرآن او را بسوی بهشت و هر که گرداند قرآن را در پس خود میبرد قرآن او را
بسوی آتش جهنم اصل وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَبَيَانٌ وَتَحْصِيلٌ
وَهُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَبَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ
لَهُ تُخُومٌ وَعَلَى تُخُومِهِ تُخُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَمَنَارُ الْحِكْمَةِ
وَدَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ شرح الف و لام الدلیل برای حصرست یعنی که هر چه در قرآن است
بکار آمدنی و [illegible] تفصیل [illegible] کشیدن مراد [illegible] بروشی که در میان [illegible] آن بهره فاصله باشد و چون
در میان محکمات قرآن متشابهات فاصله شده تشبیه بآن شده و بیان در محکمانست و تحصیل در متشابهات
چه اینها بروشی است که بعد از سوال اهل الذکر و فکر در قرائن لفظی و تناسب بعضی ببعضی معنی اینها
معلوم میشود و بتدریج و شعث ظهر عبارت از محکمات است و بطن عبارت از متشابهات الحکم بضم حا
بی‌نقطه و سکون کاف قطع و فصل معامله بروشی که اشتباهی در آن نماند و باطنه علم تا آخر [illegible]
متشابهات تبیان کل شیء است تخوم اول [illegible] و دوم عبارت از محکمانست که مانند ستارهای آسمان هدایت
میکنند هر که نظر در آنها کند و تخوم سیوم بمعنی نهایتست و علی برای استعلاست یعنی که پاسبان و حافظ
محکمات اند زیرا که اگر ایشان نباشند محکماتی که در آنها معنی از پیروی ظن صریح شده باطل میشود و لا تحصی
و لا تبلی بصیغه مجهول غائب از باب افعالست الصفه بیان چیزی و مراد اینجا قطعیت که برای بیان چرب یعنی

برشما باد که خوب غاص شوید از شبهات کم و رنگ کنید در آنها سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
ان العزیز الجبار انزل علیکم کتابه وهو الصادق البار فیه خبرکم وخبر من قبلکم وخبر من
بعدکم وخبر السماء والارض ولو اتاکم من یخبرکم عن ذلک لتعجبتم شرح گفت امام جعفر صادق ع
بدرستی که بی شک بغایت غالب و نوازنده فرو فرستاد بر شما کتاب خود را و او دست و بس راستگوی صاحب
احسان در آن کتابست بیان حال شما و بیان حال هر که پیش از شماست و بیان حال هر که بعد از شماست
و بیان حال آسمان و زمین و اگر می آمد نزد شما قائم آل محمد که خبردار کند شما را از تفصیل آنچه مذکور شد که هر کدام
آنها از کدام آیت مستنبط میشود هر آینه تعجب میکردید از لطف اشارات قرآن و علم الله تعالی و قدرت
او بر اثبات جمیع آنها در قرآن چنانچه گفته در سوره حدید ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی
انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر و بیان شد در شرح حدیث سیوم
باب صد و نود و نهم کتاب الایمان والکفر و گفته در سوره زخرف وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم
و بیان شد در شرح حدیث سیم باب پنجاه و ششم کتاب الدعاء و گفته در سوره نحل ونزلنا علیک
الکتاب تبیانا لکل شیء و مکرر بیان شد از جمله در باب بیست و دوم کتاب العقل چهارم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله انا اول وافد علی العزیز الجبار یوم القیمة وکتابه واهل بیتی ثم امتی
ثم اسألهم ما فعلتم بکتاب الله واهل بیتی شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله من اول واردم
بر بی شک بغایت غالب و نوازنده در روز قیامت یعنی که اول کسی که حاضر میشود در محل دیوان بزرگ الله تعالی
در عرصات قیامت منم و کتاب الله تعالی و اهل بیت من که اوصیای منند بعد از آن امت من وارد
میشوند بعد از آن سوال میکنم امت را که چه کردید با کتاب الله تعالی و با اهل بیت من پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان هذا القرآن فیه منار الهدی ومصابیح الدجی فلیجل جال
بصره ویفتح للضیاء نظره فان التفکر حیوة قلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور
شرح الدجی بضم دال بی نقطه و جیم و الف جمع دجیه بفتح دال و سکون جیم تاریکیها الضیاء مصدر مثل سیاط

در کتاب باب الایمان والکفر

در کتاب الدعاء

و قرآنست و بس راهنمای بحق بیان این که راهنمائی میکند بر بهتر راه که راه شیعه امامیه است که در آن
راه بسوال اهل الذکر معلوم میشود و هر مشکل قرآن راه بهشت است و قرآن کتابیست که در آن تفصیل محکم و
متشابه است و در آن بیانست و تحصیل علم بحجت مشغول آنست چه نیست با هیچ راه از راستها
و بطن بیان این که ظاهر آن قطع و فصلست و بطن آن علم بجمیع مشکلاتست ظاهر آن خوش آینده است
و بطن آن بغایت دور از فهم رعیتست بی استعانت بسوال اهل الذکر معلوم ایشان نمیشود و قرآن را
ستارهاست و موکلند بر آن ستارها ستارهای قرآن ستارهائی که حاملند بمعانی متشابهات و بکیفیت احکام الهی شمرده
نمیشود و عجائب قرآن از بسکه بسیارست و کهنه کرده نمیشود و غرائب قرآن باعتبار این که ابدا استنباط
حوادث از آن در هر شب قدر و ماننده آن میکنند تازه و بتازه تا آخر الزمان در قرآنست چراغهای راستی
و جای نوری که راهنمائی میکنند بحکمت و مصلحت از بیتی در قول و فعل و در قرآنست دلیل بر شناخت معنی
متشابهات برای سخن شناسی که شناخت کیفیت سخن بلیغ و علم بقواعد عربیت و عبارت سخن بلیغ هر شناسد
اصل فلیجل جال بصره ولیبلغ الصفة نظره ینج من عطب ویتخلص من نشب فان التفکر حیوة
قلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور فعلیکم بحسن التخلص وقلة التربص شرح فلیجل بفتح
مضارعه و سکون جیم و ضم لام بصیغه امر غایب معتل اللام واوی باب نصر است بصره منصوب و مفعول
ولیبلغ بیاء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه امر غایب باب نصر است الصفة منصوب و مفعولست نظره مرفوع و فاعل
ینج بنون و جیم بصیغه مضارع مجزوم معتل اللام واوی باب نصر است العطب بفتح عین بی نقطه و فتح طاء
بی نقطه و باء یک نقطه هلاکت النشب بفتح نون و فتح شین با نقطه و باء یک نقطه و آن که خلاص از آن مشکلست
فان تفعیل تخلص است کما یمشی برای تشبیه تخلص کسی از شبهات بوسیله تفکر است بتخلص مستنیر از ظلمات
بوسیله نور یعنی پس باید که جلا دهد جلا دهنده دیده دل خود را و باید که برساند بیان آنچه بالفاظ دران
فکر او تا نجات یابد از هلاکت در جهنم و خلاص شود در دنیا از دام شبهات مخالفان در ترویج باطل خود
که فکر زندگی دل دیده و درست چنانچه میرود کسی که مشعل فرا گرفته برای خود در تاریکیها بوسیله آن مشعل پس

و سوط و مراد بغایت روشنست چنانچه گویا که روشنیهای بر روی هم است چنانچه گفته در سورهٔ یونس
هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب ششم
فصل کان فی وصیة امیر المؤمنین علیه السلام لاصحابه اعلموا ان القرآن هدی النهار و نور اللیل
المظلم علی ما کان من جهد و فاقة شرح علی برای استعلاست ما موصوله است من بیانیه یا بعضیه
الجهد بفتح جیم و سکون هاء و دال بی نقطه مشقت یعنی بود در سفارش امیر المؤمنین علیه السلام برای یاران
خود اینکه بدانید که قرآن راهنمودن روز است بمعنی که در معاملات میان خلایق بغایت راهنماست
بحق و روشنی شب تاریکست بمعنی که چنانچه چراغ باعث انس میشود [illegible] آن باعث انس است از
تاریک بر روی آنچه بوده باشد از مشقت و نیازمندی بمعنی که قرآن جمیع انبیا را میپوشاند اهل
قرآن یکی از انبیا نه از [illegible] ایشان بر انبیا آسانست چنانچه گفته در سورهٔ یونس فبذلک فلیفرحوا هو خیر
مما یجمعون ششم فصل عن ابی عبد الله عن آبائه علیهم السلام قال شکی رجل الی النبی صلی الله علیه و آله
وجعا فی صدره فقال صلی الله علیه و آله استشف بالقرآن فان الله عز و جل یقول و شفاء لما فی
الصدور شرح روایتست از امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام امام گفت شکایت برد مردی
بسوی نبی صلی الله علیه و آله از دردی که در سینه داشت مثل سرفه و سل و ذات الصدر پس گفت صلی الله
علیه و آله طلب شفا کن بوسیلهٔ قرآن مثل اینکه کسی گوید اللهم اجعل القرآن شفاء صدری چه درستی که
خدا عز و جل میگوید در سورهٔ یونس یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة
للمؤمنین ای مردمان بتحقیق آمد بشما کتابی که جامع چهار صفت است اول اینکه پندیست از جانب
صاحب کل اختیار شما باعتبار اشتمال باحوال امم سابقه و عذابهای ایشان و [illegible] ایشان دوم
باعث شفاست برای هر چه در سینهاست از امراض نفسانی مثل بخل و حسد و جسمانی مثل سل
اشارتست باینکه برای عموم است پس شامل مرض جسمانی نیز هست یا باینکه مرض جسمانی سینه بسبب مرض
نفسانی میباشد سوم اینکه راهنمایست بهر حق و رفع شبهات از هر حق چهارم اینکه بخشش کننده

برای مؤمنانی که متوسل آن شوند ششم فصل قال [illegible] ابو عبد الله علیه السلام لا و الله لا
یرجع الامر و الخلافة الی آل ابی بکر و عمر ابدا و لا الی بنی امیة ابدا و لا فی ولد طلحة و
الزبیر ابدا و ذلک انهم نبذوا القرآن و ابطلوا السنن و عطلوا الاحکام شرح [illegible]
برای ابطال [illegible] طمع جمعیت از اهل ضلالت و برای اشارت برجوع بسوی آل علی علیه السلام است
رجوع در دو جا مستعمل [illegible] شد و برای اشارت باینکه گویا که در ایشان بوده و چون در پدران ایشان
بوده و در یکجا مستعمل [illegible] شده و برای تضمین معنی حدوث و اشارت باینکه در ظاهر با ایشان و پدران
ایشان نبوده اصلا اگرچه هر یک از طلحه و زبیر در وقت لشکرکشی بصره و جنگ جمل دعوی کرد برای خود
ذلک انهم از قبیل استدلال نیست [illegible] وارد آید که گاهی نبذ قرآن و ابطال سنن و تعطیل احکام از کسی
صادر میشود و گاه از قبیل قول الله تعالی است در سورهٔ سبا ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور
و مراد بیان سبب در خصوص دو اصحاب رسول علیه السلام است که بنای کج نهادند و اشارتست باینکه
میشود در تتمهٔ کلام که و تبیان من العمی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نه بخدا قسم که برنمیگردد حکومت

وحکومت و خلافت راجع با اولاد ایشان
و حادث در اولاد ایشان نمیشود

و معطل گردانیدند حکمهای الهی را در حدود و قصاصات فصل و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
القرآن هدی من الضلالة و تبیان من العمی و استقالة من العثرة و نور من الظلمة
و ضیاء من الاحداث و عصمة من الهلکة و رشد من الغوایة و بیان من الفتن و بلاغ من
الدنیا الی الآخرة و فیه کمال دینکم و ما عدل احد عن القرآن الا الی النار شرح و قال [illegible]
بتقدیر و مبتدا نبود که استیناف نحوی باشد معنی کلامی علیحده [illegible] مواضع معنی عن است
دافع [illegible] و مجاوزت میکند مثل قد کنا فی غفلة من هذا و من الدنیا برای ابتداست فرق میان
[illegible] بفتح دال [illegible] و سکون شین و دال بی نقطه نیست که اول [illegible]

[illegible] و فرق میان [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] قال رسول الله

صلی الله علیه و آله اعطیت السبع الطوال مکان التوراة و اعطیت المئین مکان الانجیل و

اعطیت المثانی مکان الزبور و فضلت بالمفصل [illegible]

سائر الکتب [illegible] التوراة لموسی و الانجیل لعیسی و الزبور لداود علیهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

سوره‌های دراز بجای توریة اشارتست باینکه چنانچه توریه بیکبار نازل شده و اسفار توریه دراز است
این سوره‌ها نیز هریک بیکبار نازل شده و این معجزتست از کسی که احوال او مضبوط باشد و معلوم باشد
که از بر نکرده و داده شدم سوره‌های صده بجای انجیل اشارتست باینکه سوره‌های انجیل نیز صد آیه است
و این نیز معجزتست از کسی که احوال او مضبوط باشد که از بر میکند چیزی را و داده شدم آیاتی که مثانی است
بجای زبور و ترجیح کرده شدم برانبیای سابق بمفصل که شصت و هشت سوره است خواه جمیع آنها
مکیه باشد و خواه بعض آنها مدنیه باشد و آن مفصل شامل است بر بعضی کتابهای الهی که غیر قرآنست
بانمعنی که مشتمل است بر مضمون آنها پس توریه برای موسی داده شده است و انجیل برای عیسی داده شده است
و زبور برای داود داده شده است علیهم السلم مراد اینست که قرآن مشتمل است بر جمیع کتب سابقه و جمیع شیء زائد
این امت در هر زمانی عالم بجمیع قرآنست پس شیعه را احتیاج برجوع باین کتابها نمیشود و اصلا
اگر شیعه خالص باشند و الزام سؤال اهل الذکر کنند در آنچه ندانند و موافق نیست روایت مخالفان
در کتب خود که کان علی اعلم بالمهیمنات و تفسیر هروی در غریبین و ابن اثیر در نهایه مهیمنات القضایا
مینماید زیرا که ظاهر آیت سوره و مهیمنا علیه اینست که مهیمنات عبارت از این شصت و هشت سوره
باشد یازدهم حدیث عن ابی جعفر علیه السلم قال یجیء القرآن یوم القیمة فی احسن منظور الیه
صورة فیمر بالمسلمین فیقولون هذا رجل منا فیجاوزهم الی النبیین فیقولون هو منا فیجاوزهم
الی الملائکة المقربین فیقولون هو منا حتی ینتهی الی رب العزة عز و جل فیقول یا رب فلان بن فلان
اظمأت هواجره و اسهرت لیله فی دار الدنیا و فلان بن فلان لم اظمئ هواجره
و لم اسهر لیله فیقول تبارک و تعالی ادخلهم الجنة علی منازلهم فیقوم فیتبعونه فیقول للمؤمن
اقرأ و ارقه قال فیقرأ و یرقی حتی یبلغ کل رجل منهم منزلته التی هی له فیقرأها شرح مبنی مجهول است
فیمر لها مرفوع و معطوف بر یجیء است الهواجر جمع هاجره و معنا های روز که وقت شدت گرماست و نعتی
اظمأت بمجاز نسبت و همچنین است نسبت اسهار بلیل ارقه بصیغه امر معتل اللام باب سمع و هاء سکتست

بلغ منصوبست فیقرؤها مرفوع و معطوف بر فیقرا است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت
می آید قرآن در روز قیامت در بهترین منظوران باعتبار صورت پس گذر میکند بمسلمانان پس میگویند این مرد از ماست
از ما پس در میگذرد و از ایشان بسوی پیغمبران پس میگویند او از ماست پس در میگذرد از ایشان
بسوی فرشتگان مقرب پس میگویند او از ماست تا میرسد بسوی رب العزت عز و جل سبحان اینها
شد در شرح حدیث اول این باب پس میگوید ای صاحب کل اختیار فلان مؤمن پسر فلان تشنه
کردم میانهای روز او را بروزه داشتن با فقرا و بیدار کردم شب او را بنماز شب او در سرای
دنیا و فلان مؤمن پسر فلان تشنه نکردم او را میانهای روز و بیدار نکردم شب او را پس میگوید
الله تبارک و تعالی داخل کن ایشان را در بهشت بقدر مراتب ایشان پس برمیخیزد قرآن پس تابع او
میشوند آن مؤمنان پس میگوید مؤمن را که بخوان آیتی از قرآن را و بالا رو امام گفت پس میخواند مؤمن قرآن
و میرود تا رسد هر مردی از ایشان بمرتبه خود که آن مرتبه لایق وست پس قرائت میکند در آن
مرتبه دوازدهم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلم ان الدواوین یوم القیمة ثلثة دیوان فیه النعم
و دیوان فیه الحسنات و دیوان فیه السیئات فیقابل بین دیوان النعم و دیوان الحسنات
فتستغرق النعم عامة الحسنات و یبقی دیوان السیئات شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم
بدرستیکه دفترها در روز قیامت سه است دفتری که در آنست نعمتهای الله تعالی که داده با بندگان مؤمن
خود داده و دفتری که در آنست حسنات بندگان مؤمن و دفتری که در آنست گناهان بندگان مؤمن
پس مقابله کرده میشود میان دفتر نعمتها و دفتر حسنات پس فرو میگیرد نعمتها جمیع حسنات را و میماند دفتر
گناهان بی معارض سیزدهم حدیث یدعی بابن آدم المؤمن للحساب فیتقدم القرآن امامه فی احسن
صورة فیقول یا رب انا القرآن و هذا عبدک المؤمن قد کان یتعب نفسه بتلاوتی و
یطیل لیله بترتیلی و تفیض عیناه اذا تهجد فارضه کما ارضانی شرح پس خوانده میشود فرزند
آدم که مؤمن باشد برای حساب پس پیش می افتد قرآن برابر او در بهترین صورتی پس قرآن میگوید ای صاحب

صورت نزار او پس نظر کرد بسوی او مؤمنان از دور و حال آنکه او قرآنست گفتند این از ماست
این بهتر چیزیست که دیده ایم آنرا در دنیا پس چون رسید بسوی ایشان گذشت از ایشان بعد از آن
نظر میکنند بسوی او شهیدان پس چون رسید بسوی صف آخر ایشان گذشت از ایشان بعد از آن
نظر میکنند بسوی او شهیدان پس چون پس میگویند صف آخر ایشان که این قرآنست پس در میگذرد
از صفهای شهدا همگی ایشان تا چون رسید بسوی رسولان پس رسولان میگویند که این قرآنست پس
در میگذرد و از رسولان تا میرسد بسوی فرشتگان پس فرشتگان میگویند این قرآنست پس در میگذرد
از فرشتگان بعد از آن دم بدم حسن و نور و روشنیاء او زیاد میشود تا آنکه می ایستد در جانب دست
راست محل دیوان و تخت پادشاهی الهی که جای نشستن رسول صاحب شریعت عظیمه و اوصیای
ایشان علیهم السلام است پس میگوید خداوند خالق بی چون و فاعل بی چرا و چون که قسم بعزت من و بزرگی
من و بلندی مرتبه من که هر آینه گرامی و عزیز میکنم البته امروز کسی را که گرامی کرد ترا در دنیا و هر آینه
خوار میکنم البته کسی را که خوار کرد ترا در دنیا باب دوم اصل باب فضل حامل القرآن شرح الحامل بحا
بی نقطه و کسر میم بردارنده و مراد اینجا حفظ دارنده است باعتبار آنکه حفظ برداشتن چیزی از جای که
ذلت بود داشتن آن است یعنی این باب بیان فضیلت حفظ دارنده قرآن است بعمل بحکم
آن و سؤال اهل الذکر از متشابهات آن و سکوت از تفسیر مشکلات آن بی سؤال و ... آنها در این
باب دو حدیث است اول اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان اهل القرآن في اعلى درجة
من الآدميين ما خلا النبيين والمرسلين فلا تستضعفوا اهل القرآن حقوقهم فان
لهم من الله العزيز الجبار لمكانا عليا شرح من در من الآدميين بمعنی فی است یا برای تبعیض است
بتقدیر بین درجة الآدمیین و بر هر تقدیر ظرف صفت درجه است و خلا استثنا از آدمیین است
اگر گوئی این استثنا میکند که اوصیا افضل باشند گوئیم این افاده ممنوعست چه میتواند که خروج
اوصیا معلوم باشد بطریق اولی زیرا که مرتبه امامت فوق مرتبه نبوت و رسالت است چنانچه گذشت در

افاده دوم

کتاب الحجة در حدیث دوم باب طبقات الانبیاء والرسل والائمة علیهم السلام که باب دوم است و اوصیا
پیش آمد که انبیای سابق رسل یا انبیا باشند و اوصیای رسول آخر الزمان داخل حاملان قرآنند اگر گوئی
بنابراین لازم می آید که اوصیای این امت افضل از انبیا و مرسلین سابق باشند گوئیم لازم
نمی آید زیرا که مراد با استثنا رفع ایجاب کلیست یعنی که حکم هر یک از اهل قرآن افضل از انبیا و مرسلین
باشد باطلست و این منافات ندارد با آنکه بعض ایشان افضل باشد حقوقهم منصوب و بدل اشتمال
اهل است من در من الله برای ابتدای مجازیست یا برای تعلیلست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله بدرستی که حاملان قرآن در بلندترین مرتبه اند که آدمیانراست مگر پیغمبران و رسولان امم سابقه
که حاملان قرآن نباشند پس جمیع حاملان قرآن افضل از ایشان نباشند پس ضعیف مشمرید حاملان
قرآن را حقوق ایشان را چه بدرستی که ایشان را نسبت با حق تعالی که بی منت است قادر کن فیکون و فاعل
بی چرا و چون است هر آینه مرتبه عالیه است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحافظ
للقرآن العامل به مع السفرة الكرام البررة شرح در سوره عبس چنین است بایدی سفرة کرام
السفرة بفتح سین بی نقطه و فتح فا و را بی نقطه جمع سافر مصحح کنندگان مشکلات و جماعت نورانی
علی بن ابراهیم در تفسیر گفته که عبارت از ائمه است الکرام جمع کریم عزیزان که آل محمدند البررة
بفتح با یک نقطه و فتح را بی نقطه و را بی نقطه دیگر جمع بار است و بعضی گفته اند جمع بر بفتح با و تشدید را
بر غیر قیاس و بر هر تقدیر یعنی نیکوکاران فرمان بردارانست که معصومند یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حافظ قرآن که عمل به آن میکند با ائمه ایست که وضع کنندگان آن و عزیزان
و فرمان بردارانند سیوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه تعلموا القرآن فانه يأتي يوم القيمة
صاحبه في صورة شاب جميل شاحب اللون فيقول له انا القرآن الذي كنت اسهرت ليلك
واظمأت هواجرك واجففت ريقك واسلت دمعتك اؤول معك حيث ما الت وكل
تاجر من وراء تجارته وانا اليوم لك من وراء تجارة كل تاجر وسيأتيك كرامة الله عز وجل

اوصیای ما

تا آخر

بخشش تو این بشارتست بگروه دیوان اهل کتب سابقه پیش از دیوان است محمد علیه السلام و اهل قرآن شود
باعتبار ترتیب زمان تکلیف ایشان و این سخن قرآن بعد از فراغ از دیوان امم سابقه است اصل قال
فیکسوه الله العزیز الجبار حلتین من حلل الجنة ویوضع علی راسه تاج الکرامة ثم یقال له هل
ارضیناک فیه فیقول القرآن یا رب قد کنت ارغب له فیما هو افضل من هذا فیعطی الامن
بیمینه والخلد بیساره ثم یدخل الجنة فیقال له اقرأ واصعد درجة ثم یقال له هل بلغنا
به وارضیناک فیقول نعم شرح پس مثل بصیغه مضارع مجهول باب افعال معلوم باب نصرت یعنی
امام گفت پس بپوشاند حامل قرآن را الله تعالی که بی شکست قادر کن فیکون دو حله ای از حله چون است
دو خلعت از خلعتهای بهشت و گذاشته میشود بر سر او تاج عزت بعد از آن گفته میشود قرآن را که آیا
راضی کردیم ترا در عمل کننده تو پس میگوید قرآن که ای صاحب کل اختیار من تحسین رغبت میداشتم
او در چیزی که فاضل تر از این ثواب باشد پس داده میشود حامل قرآن ایمنی از فساد عبادات او و از آتش
جهنم بدست راست او و همیشه بودن در بهشت با امر معاصی او بدست چپ او بعد از آن در حاصل کرده
میشود در بهشت پس گفته میشود حامل قرآن را که بخوان آیتی را و بالا رو پایه را بعد از آن گفته میشود قرآن را
که آیا بسیار رسانیدیم او را باکرم عطای خود و راضی کردیم ترا پس قرآن میگوید آری اصل قال ومن
قرأه کثیرا وتعاهده بمشقة من شدة حفظه اعطاه الله عز وجل اجر هذا مرتین شرح امام
گفت و هر که خواند قرآن را بسیار و دوار سپاس آنرا میشود رسیدن بسبب سختی حفظ او یعنی کم حافظه بود و کم
حفظ کرد قرآن را داد او را الله عز وجل ثواب این عمل بقرآن را که مذکور شده و برابر ثواب دیگران از
حاملان قرآن هجدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان احق الناس بالتخشع فی السر
والعلانیة لحامل القرآن وان احق الناس فی السر والعلانیة بالصلوة والصوم لحامل
القرآن ثم نادی باعلی صوته یا حامل القرآن تواضع به یرفعک الله ولا تعزز به فیذلک
الله یا حامل القرآن تزین به لله یزینک الله به ولا تزین به للناس فیشینک الله به شرح

گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر کسی که سزاوار است در مردمان بفروتنی در پنهان کار خود و در آشکار کار خود
هر آینه عمل کننده قرآنست و هر کسی که سزاوار است در مردمان در پنهان کار خود و در آشکار کار خود هر آینه
عمل کننده قرآنست بعد از آن رسول علیه السلام فریاد زد به بلندترین آواز خود که ای عمل کننده قرآن فروتنی
کن در دنیا بقرآن تا رفعت دهد ترا الله تعالی در آخرت یا در دنیا و عزت مطلب در دنیا بقرآن تا
که خوار کند ترا الله تعالی در آخرت یا در دنیا و ای عمل کننده قرآن زینت آرایش کن خود را بقرآن برای
الله تعالی تا آرایش کند ترا الله تعالی بقرآن در آخرت و آرایش مکن خود را بقرآن برای مردمان تا
که زشت کند ترا الله تعالی بقرآن در آخرت یا در دنیا نیز اصل من ختم القرآن فکانما ادرجت النبوة
بین جنبیه ولکنه لا یوحی الیه ومن جمع القرآن فنوله لا یجهل مع من یجهل علیه ولا یغضب
فیمن یغضب ولا یحد فیمن یحد ولکنه یعفو ویصفح ویغفر ویحلم لتعظیم القرآن ومن
اوتی القرآن فظن ان احدا من الناس اوتی افضل مما اوتی فقد عظم ما حقر الله وحقر
ما عظم الله شرح جمع بصیغه معلوم باب منع است القرآن مرفوع و فاعلست فنوله بفتح فاف وضمها
بنقطه و ضمیر راجع بمن منصوب و مفعولست القبول پسندیده و از جمله صفات مثل کرم و شجاعت و عفو
اسم مصدرست و فعل آن مستعمل نشده لا یجهل هر دو جا و لا یغضب هر دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم
باب علم است ضمیر علیه راجع بمن جمع است لا یحد بی نقطه و دال بی نقطه مشدد هر دو جا بصیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب است اضافه در تعظیم القرآن اضافه مصدر بفاعلست یا اضافه بمفعول
یعنی هر که تمام کند علم قرآن را چنانچه در او صیاهای رسول هست پس گویا که پیچیده شده پیغمبری در
میان دو پهلوی او یعنی که مانند جنست که بوی نهان باشد در سینه او مانند جامه که پیچیده و گذاشته
شده باشد ولیکن وحی کرده نمیشود بسوی او مراد اینست که اگرچه وحی بسوی او نمیشود ولیکن باستنباط
در شبهای قدر مانند آن علم بحوادث هم میرساند بحدیث ملائکه و آن شبیه وحی با نبیاست و هر که جمع
کرد قرآن صفات پسندیده او را یعنی که او را مجموعه خصال حمیده کرد درشتی نمیکند با کسی که درشتی میکند

برد و خشمناک نمی‌شود در جوجوعی که خشمناک می‌شوند بر مردان بمعنی که دخل آنجماعت نمی‌شود تا دیر با
ایشان شود و خشنی نمی‌کند در جوجوعی که خشنی می‌کنند بمردان و لیکن او عفو می‌کند بلای مردان را
با او و مکر او از خطای مردان و بخشایش می‌کند گناه مردان را و بردباری می‌کند برای بزرگ کردن
قرآن او را یا بزرگ شمردن او قرآن را و هر که داده شده قدری از علم قرآن پس گمان کرد که یکی از مردمانی
که از پی علوم غیر قرآن مثل علوم فلاسفه رفته اند داده شده بهتر از آنچه او داده شده پس تحقیر عظیم شمرده
آنچه را که خدا حقیر شمرده او را الله تعالی و حقیر شمرده آنچه را که الله عظیم شمرده او را الله تعالی ششم اصل عن ابان
بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام قال الناس اربعة فقلت جعلت فداك و ما هم فقال رجل
اوتی الایمان و لم یوت القرآن و رجل اوتی القرآن و لم یوت الایمان و رجل اوتی
القرآن و اوتی الایمان و رجل لم یوت القرآن و لا الایمان شرح روایتست از ابان بن تغلب از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت مردمان چهار قسمند پس گفتم قربانت شوم و کیانند ایشان پس گفت مردی
که داده شده ایمان و داده نشده قدر معتد به از علم قرآن و عمل آن مثل عوام شیعه امامیه و مردی که داده
شده قدر معتد به از علم قرآن و عمل بآن و داده نشده ایمان مثل علمای مخالفان شیعه امامیه و مردی که داده نشده
قرآن و نه ایمان مثل عوام مخالفان شیعه امامیه اصل قال قلت جعلت فداك فسر لی ما هم فقال
اما الذی اوتی الایمان و لم یوت القرآن فمثله کمثل التمرة طعمها حلو و لا ریح لها و اما الذی
اوتی القرآن و لم یوت الایمان فمثله کمثل الآس ریحها طیب و طعمها مر و اما من اوتی القرآن
و الایمان فمثله کمثل الاترجة ریحها طیب و طعمها طیب و اما الذی لم یوت الایمان و لا القرآن
فمثله کمثل الحنظلة طعمها مر و لا ریح لها شرح الآس بفتح همزه و الف و سین بی‌نقطه درخت مورد است
اینجا میوه آنست الاترجة بضم همزه و سکون تاء دو نقطه در بالا و ضم راء بی‌نقطه و تشدید جیم و تاء وحدت
بمعنی ترنج یعنی ابان گفت که گفتم قربانت شوم بیان کن برای من حال هر قسمی را از ایشان پس امام گفت
اما آنکه داده شده ایمان و داده نشده قرآن پس حال او مانند حال خرما است مزه او شیرین است و بوی خوش

مخالفان شیعه امامیه و مردی که داده شده قرآن و داده شده ایمان مثل علمای امامیه

مزه

ندارد و اما آنکه داده شده قرآن و داده نشده ایمان پس حال او مانند حال میوه درخت مورد است بوی
آن پاکیزه است و مزه آن تلخ است و اما آنکه داده شده قرآن و ایمان پس حال او مانند حال ترنج
بوی آن پاکیزه است و مزه آن پاکیزه است و اما آنکه داده نشده ایمان و نه قرآن پس حال او مانند حال
حنظل است مزه آن تلخ است و بوی خوشی ندارد هفتم اصل قلت لعلی بن الحسین علیهما السلام ای
الاعمال افضل قال الحال المرتحل قلت و ما الحال المرتحل قال فتح القرآن و ختمه کلما
جاء باوله ارتحل فی آخره شرح الحال بحاء بی‌نقطه و تشدید لام تاجری که متاع خود را گشوده باشد در بازاری
از بازارهای روزهای هفته چنانچه متعارفست در میان عرب و عجم در بعض شهرها در بهار برای جلب نفع
و فروختن آن بخریداران بازار و موصوف محذوفست بقرینه عطف الحال المرتحل بر الحال بجیم و حاء بی‌نقطه و
لام بصیغه اسم فاعل باب افتعال تاجری که متاع گشوده خود را در بازاری برهم بسته و بعد از تمامی نفعی
که میسرش شده باشد تا در بازاری دیگر وا کند یعنی گفتم امام زین العابدین علیه السلام را کدام عملها بهتر
گفت عمل گشاینده برکننده گفتم و چیست عمل گشاینده برکننده گفت گشودن قرآن یعنی ابتدا کردن
بقرآن برای طلب نفع آخرت و آخر کردن قرآن بیان این آنکه هر بار که آید در اول قرآن ابتدا کرده در
آخر قرآن مراد نیست که چنین باشد که ابتدا کند قرآن را و دیگر تامل کند و ختم کند زیرا که این شخص
تاجریست که متاع خود را در بازاری وا کرده باشد و همچنان وا کرده گذاشته باشد و آن متاع در
عرضه تاراج حادثات شده باشد مخفی نماند که تشبیه حامل قرآن بتاجر مفهوم میشود از آنچه گذشت در حدیث
سوم این باب و بنابراین افضل بودن عمل حال مرتحل راجع میشود بافضل بودن دوام رسیدن بجمیع
قرآن تا باعث معرفت محکمات آن شود و از آنها معرفت امام زمان که عالم بجمیع متشابهات و جمیع
احکام الهی است حاصل شود باعتبار اشتمال آنها بر نهی از اختلاف از روی ظن و خود رایی چنانچه منقول
شد در خطبه مصنف رحمه الله تعالی که من لم یعرف امره من القرآن لم یتنکب الفتن و بمعرفت امام حق از
روزه و حج و جهاد و سایر عبادات بهتر است و این شرح در کتاب بها گفته و فیه انه سئل ای الاعمال افضل

الحال المرتحل قیل و ذاک قال الخاتم المفتتح و در تفسیر این گفته هو الذی یختم القرآن بتلاوته ثم یفتتح
التلاوة من اوله شبهه بالمسافر یبلغ المنزل فیحل فیه ثم یفتتح سیره ای یبتدئه و لذلک قراء اهل مکه
اذا ختموا القرآن بالتلاوة ابتدءوا و قرءوا الفاتحة و خمس آیات من اول البقرة الی قوله و اولئک هم المفلحون
ثم یقطعون القراءة و یسمون فاعل ذلک الحال المرتحل ای انه ختم القرآن و ابتدأ باوله و لم یفصل بینهما بزمان و قیل
اراد بالحال المرتحل الغازی الذی لا یقفل عن غزو الا عقبه باخر و مخفی نماند که بنا بر این تکرار قرائت
قرآن با جهاد افضل اعمال خواهد بود و این مشکلست بنا بر آنکه مفهوم میشود از احادیث باب اول
کتاب الحجه که ولایت افضل از قرائت قرآن بعنوان تکرار است و معلوم است که ایمان افضل از جهاد است
هفتم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعطاه الله القرآن فرای ان رجلا اعطی
افضل مما اعطی فقد صغر عظیما و عظم صغیرا شرح مضمونش این موافق آخر حدیث پنجم این باب
هشتم حدیث قال لی ابو عبد الله علیه السلام من قرأ القرآن فهو غنی و لا فقر بعده و الا ما
به غنی شرح مراد بقرائت قرآن در رسیدن بجمیع آنست تا محکمات آن ممتاز شود از متشابهات
و معرفت امام زمان حاصل شود و ضمیر بعده راجع بمصدر قرأ یا راجع بقرآن است و حاصل مراد
الا مرکب از ان شرطیه و لا نافیه است که برای نفی فقر است و راجع به اثبات فقر میشود و ما قبلیه
باء به برای طلبیت است و ضمیر راجع بمن موصوله است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
هرکه در رسید قرآن را پس او بی نیاز است از علومی که در غیر آنست مثل علوم فلاسفه اشارتست بآنکه
قرآن تبیان کل شیء است بمعنی که هر محتاج الیه خلق در آن هست پس منافات ندارد با آنکه بعد
از قرائت قرآن حاجت بسنت رسول یا امام زمان باشد برای تعلیم احکامی که در متشابهات قرآنست
و نباشد نیازمندی بعد از قرائت قرآن و اگر کسی را نیازمندی باشد بعد از قرائت قرآن نخواهد بود
با آنکس بی نیازی بی صلاح مراد اینست که آنکس حریص بر علم خواهد بود و هرگز سیر نخواهد شد چنانچه بیان شد
در کتاب العقل در حدیث اول باب یازدهم که باب المستأکل بعلمه و المباهی به است که منهومان لا یشبعان

طالب دنیا و طالب علم نهم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله
عز و جل فیما حملکم من کتابه فانی مسئول و انکم مسئولون انی مسئول عن تبلیغ الرسالة
و اما انتم فتسألون عما حملتم من کتاب الله و سنتی شرح حملکم بحاء حطی بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل و مفعول دوم محذوف و آن ضمیر راجع بما است بتقدیر حملکموه و التحمیل بار کردن چیزی
بر کسی بعنوانی که علم بآنچیز در آنکس بهم رسیده باشد و بنا بر این من در وجه تبعیضیه است و اشارتست
بمحکمات کتاب الهی و سنتی عطف است بر ما حملتم و مستولی بود که مراد تحمیل بار کردن بعنوان تکلیف باشد
خواه بعنوانی که علم بهم رسیده باشد و خواه نه و من بیانیه باشد و بنا بر این و سنتی عطف بر کتاب
الله است و ذکر و سنتی در آخر با وجود ترک آن در اول و اکتفا بر کتاب اشارتست بآنکه سنت رسول
برای تصریح باحکامیست که در متشابهات و غیر کتاب نیست در حقیقت یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله ای گروههای قاریان قرآن بپرهیزید از عذاب الله عز و جل در آنچه علم آنرا
بار کرده بر شما از جمله کتاب خود چه من پرسیده میشوم در روز قیامت و هر یکی که شما بر
پرسیده میشوید و در بیان این آنکه من پرسیده میشوم از آنکه آیا تبلیغ رسالت کردم
یا نه و اما شما پس پرسیده میشوید از آنچه معلوم شما شده از جمله کتاب الله تعالی که آیا عمل بآن کرده اید
یهود شده اید چنانچه در سوره جمعه است مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا و پرسیده
میشوید از طریقت سنن در بیان متشابهات که معلوم شما شده دهم حدیث عن حفص قال سمعت
موسی بن جعفر علیه السلام یقول لرجل اتحب البقاء فی الدنیا فقال نعم فقال و لم قال
لقراءة قل هو الله احد فسکت عنه شرح این رجل شخصی بوده از شیعه امامیه که از سور قرآنیه
که بعد از فاتحه در نماز باید خواند غیر سوره قل هو الله احد نمیدانسته و سواد قرآن نداشته و برای
بسیار مشکلست حفظ قرآن از بر و امام علیه السلام برای ترغیب او در یاد گرفتن باقی قرآن اشارت بآن
کرد که لذت عمر در قرائت قرآنست و او چون سر در زده از این نصیحت امام علیه السلام ساکت شد

گفت م

والاظهار امیدواری برای او کرده و چنانچه در فقرات آینده است **یعنی** روایت است از حفص شنیدم از امام
موسی کاظم علیه السلام میگفت مردی را که آیا دوست میداری عمر دراز در دنیا را پس آن مرد گفت آری
پس امام گفت و چرا دوست میداری و حال آنکه نصیبی از قرآن نداری که از عمر خود محظوظ شوی بقرائت
قرآن آن مرد گفت برای خواندن سوره قل هو الله احد پس امام ساکت شد از جواب **اصل** فقال له
نعم یا حفص من مات من اولیائنا وشیعتنا ولم یحسن القرآن علّم فی قبره لیرفع الله به
درجته فان درجات الجنة علی قدر آیات القرآن یقال له اقرأ وارق فیقرأ ثم یرقی **شرح**
با در به برای تقویت است وضمیر راجع من مات است من برای تبعید مجاز است درجه عبارت از
عدم احسان قرائت و حسن نبوده که با در به برای آلت باشد و ضمیر راجع بتعلیم باشد و من نام سعی بعض
باشد و مفعول یرفع باشد و درجه عبارت از مرتبه او در بهشت باشد و رفع بعض درجه کنایت از بعض رفع
درجه باشد یعنی فی الجمله بسیار کم **یعنی** پس برای اظهار امیدواری که درجات برای آن مرد گفت را بعد از
ساعتی ای حفص هر که مرد از دوستان ما و پیروان ما یعنی جمعی که عمل بمضمون محکمات قرآن کرده اند و در
الجمله عمل بمضمون متشابهات قرآن کرده اند بعد از سوال اهل الذکر و خوب نشنیده است الفاظ قرآن را تعلیم
کرده شد آنکس قرآنی که عمل بمضمون آن کرده و در قبر او تا که بلند کند الله تعالی او را از مرتبه او که دارد از قرآن
باشد چه درستی که مراتب بهشت بر قدر آیات قرآنست گفته میشود آنکس را که تعلیم در قبر کرده شد که بخوان
و بالا رو پس میخواند بعد از آن بالا میرود **اصل** قال حفص فما رأیت احدا اشد خوفا علی نفسه من
موسی بن جعفر علیه السلام ولا ارجی للناس منه وكانت قراءته حزنا فاذا قرأ فكأنه يخاطب
انسانا **شرح** الحزن بفتح حاء بی نقطه و سکون زای نقطه و نون مصدر باب نصر کسی را غمگین کردن است
و در اینجا مراد اثر حزن گویند و بر هر تقدیر در مقابل زینت کردن بشعر و مثل آن منظور است و
فاذا قرأ آیه است و توضیح این میشود در حدیث اول و دوم باب نهم **یعنی** گفت حفص پس ندیدم هیچ کس
کم ترسنده تر باشد باعتبار ترس عذاب بر خودش از موسی بن جعفر علیه السلام و نه امیدوارتر برای مردمان

باشد نه م

از او بود قرائت او قرآن را بعنوان سبب اندوه کردن اهل نعمت پس از آن که چون قرائت قرآن میکرد پس
گویا که او گفتگو و نصیحت میکرد آدمی را **باب دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله حملة القرآن
عرفاء اهل الجنة والمجتهدون قواد اهل الجنة والرسل سادة اهل الجنة **شرح** العرفاء بضم
عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا و الف ممدوده جمع عریف بفتح عین و کسر را است پس جمعی از لشکر که سردار لشکر
اگر احوال آن جمع را خواهد که معلوم کند از او معلوم کند و او را نقیب نیز مینامند المجتهدون بصیغه
اسم فاعل باب افتعال جمعی که سعی میکنند در رواج دین حق کنند از علما و مراد جهادی که بر وی طعن و خوارانی میکنند
نیست زیرا که آن موافق اصطلاح اصولیین حادث است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله عمل
کنندگان بقرآن نقیبان اهل جنت و ساعیان در رواج عمل بقرآن و هر حق لشکر کشان و سرداران اهل
جنتند و رسولان پادشاهان اهل جنتند **باب سیوم اصل باب من یتعلم القرآن بمشقة شرح** این باب حال
کسیست که با مشکل قرآن را بحفظ در خاطر بتحصیل سواد آن دشواری دارد این باب سه حدیث است **اصل اول**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته يقول ان الذي يعالج القرآن ويحفظه بمشقة منه و
قلة حفظ له اجران **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت
درستی که آنکه بمشقه خود کشند قرآن را یعنی که اوقات بسیار صرف قرآن کند و حفظ کند قرآن را بدشواری
که از جانب آنکس و کمی حفظ او جزء را باشد برای آنکس دو برابر ثواب دیگرانست در حفظ قرآن **دوم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول من شدد عليه في القرآن كان له اجران ومن يسر عليه
كان مع الاولين **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که تنگگیری شد بر او در حفظ قرآن
یعنی که حفظ قرآن مشقت کرده شد برای او دو ثواب و ثواب کسی که آسان کرده شد برای او حفظ کرده شد
در روز قیامت با سابقان این امت مراد سفره کرام برره است که مذکور شد در حدیث دوم و چهارم
باب سابق **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ينبغي للمؤمن ان لا يموت حتى يتعلم
القرآن او ان يكون في تعليمه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای

و هر که آسان کرده شد برای او م

بوده کم حافظه کسی که در حفظ قرآن نمیرد مگر آنکه یاد گرفته باشد قرآن را اگر اجل نزد او رسد در انتهای
یادگرفتن قرآن و مشغول بودن به آن میرد تا ثواب یادگرفتن و مشقت دادن به آن دو برابر ثواب
دیگرانست باب چهارم فصل باب من حفظ القرآن ثم نسیه شرح این باب بیان حال کسیست که حفظ
کرده باشد قرآن را بعد از آن فراموش کرده او را در این باب شش حدیث است اول فصل عن یعقوب الاحمر
قال قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک انی کنت قرات القرآن فتفلت منی فادع
الله عزوجل ان یعلمنیه قال فکانه فزع لذلک فقال علمک الله هو وایانا جمیعا قال ونحن نحو
من عشرة ثم شرح ظاهر اینست که این گفتگوی یعقوب بعد از آنچه می آید در حدیث سوم و ششم باشد و آنچه در
حدیث سیوم است پیش از حدیث ششم باشد فتفلت بفاء و تاء دو نقطه در بالا و لام و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی
معلوم باب تفعلت یعنی روایتست از یعقوب احمر مبنی بر آنکه گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
فدایت شوم بدرستی که من میخواندم قرآن را از بر پس گریخت از من بتمامی که در گذشت خواندن آن را الا آنکه
جمع آن سوای آنچه در نماز واجب است زیاده فراموش شد پس حاکی نیست خدا عزوجل را که تعلیم کند مرا قرآن
بتمامی که توفیق حفظ آن بعد از مداومت من بر آن بار دیگر داده یعقوب گفت پس گویا که امام مضطرب شد از
آنچه گفتم پس گفت توفیق حفظ دهد ترا الله تعالی و ما جماعت را همگی یعقوب گفت و ما نزدیک ده کس بودیم در آن
مجلس مراد اینست که این دعا برای ما جماعت بود و حاضر شدیم او عمل کرد از باب رعایت آداب فصل
ثم قال السورة تكون مع الرجل قد قرأها ثم تركها فتأتيه يوم القيمة في احسن صورة وتسلم
عليه فيقول من انت فتقول انا سورة كذا وكذا فلو انك تمسكت بي واخذت بي لانزلتك
هذه الدرجة فعليكم بالقرآن شرح در نسخ ترکها بصیغه ماضی است و ظاهر اینست که یکی از آن ترکها
بصیغه مضارع غائب باشد و معطوف بر تکون باشد و فقد قرأها استیناف بیانی تکون مع الرجل باشد
یعنی بعد از آن امام گفت سوره گاهی میباشد با مردی بیان این آنکه بتحقیق که خوانده او را تا حفظ کرده او را
با عمل او آنگاه بعد از آن ترک میکند آن سوره را و مداومت بر آن او نمیکند تا فراموش میشود با عمل

میکند پس می آید آن سوره نزد آن مرد در روز قیامت در بهترین صورتی بمعنی که می آید در ضمن مخلوقی دیگر
که صورت و نمونه آنست و جسم است و صاحب شعور و افعال اختیاریست و سلام میکند بر آن مرد
پس آن مرد میگوید چه کسی تو پس میگوید که من سوره چنین و چنینم بمعنی که نمونه آنم پس اگر اینکه تو نگاه
میداشتی مرا و عمل بمن میکردی هر آینه جا میدادم ترا در این مرتبه مراد اینست که اشارت بمرتبه عالیه
از مراتب بهشت در وقت گفتن این سخن نموده باشد قرآن را فصل ثم قال ان من الناس من یقرأ

میکند

القرآن لیقال فلان قارئ ومنهم من یقرأ القرآن لیطلب به الدنیا ولا خیر فی ذلک ومنهم
من یقرأ القرآن لینتفع به فی صلوته ولیله ونهاره شرح بعد از آن برای اشارت بآنکه باید
وقتی نیت که برای عمل آن بقصد رضای الهی باشد گفت از جمله مردمان کسی است که میخواند قرآن را
تا گفته شود که فلان قاری قرآنست مراد اینست که مقصودش محض تعریف مردمان او در است و از جمله
مردمان کسیست که میخواند قرآن را تا طلب کند بآن مال دنیا را بحسب صورت چنانچه می آید در حدیث ششم و
خیری نیست در آخرت در آنچه مذکور شد از دو قسم و از جمله مردمان کسیست که میخواند قرآن را تا نفع آخرت برد
بآن در نماز خود و در شب خود و در روز خود و غیر نماز نیز دوم فصل قال ابو عبدالله علیه السلام من نسی سورة
من القرآن مثلت له فی صورة حسنة ودرجة رفیعة فی الجنة فاذا رآها قال ما انت ما
احسنک لیتک لی فیقول اما تعرفنی انا سورة کذا وکذا ولو لم تنسنی رفعتک الی هذا
شرح مثلت بثاء سه نقطه است بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل التمثیل نمودن چیزی در ضمن جسمی که
نمونه و صورت آنست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که فراموش کرد سورتی را از قرآن نمونه
آن سوره برای آن کس در صورتی که نیکوست و مرتبه عالیه در بهشت که آن صورت در آن مرتبه است
پس چون بیند آن کس آن صورت را و دور گفت چه چیزی تو چه زیبائی تو کاش تو برای من میبودی
پس آن صورت میگوید آیا نمیشناسی مرا من سوره چنین و چنینم و اگر فراموش نمیکردی مرا هر آینه بالا میبردم
ترا تا اینجا اشارتست بمرتبه بالا چنانچه ظاهر میشود از حدیث چهارم و ششم سوم فصل عن

یعقوب الاحمر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان علی دیناً کثیراً وقد دخلنی ما کاد القرآن
یتفلت منی فقال ابو عبد الله علیه السلام القرآن القرآن ان الآیة من القرآن والسورة لتجیء
یوم القیمة حتی تصعد الف درجة یعنی فی الجنة فتقول لو حفظتنی لبلغت بک ههنا شرح
و موصوله عبارت از اندوهست و خبر آن محذوفست تقدیر یتفلت منی به القرآن منصوبست باغراء
بتقدیر الزم القرآن و تکرار برای تاکیدست تصعد از باب علم منصوب و مرفوع میتواند بود و الصعود
بالا رفتن و مراد اینجا بالا بودن است زیرا که محلی اینجا عبارت از نزدیک شدن بکسی است بعنوان فرود
آمدن از بالا تر مثل و هزار درجه یعنی فی الجنة کلام راوی است لبلغت بصیغه متکلم وحده از باب
نصرست و با برای تعدیه است پنجم حدیث از یعقوب احمر گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
بدرستی که بر من قرض بسیاریست و بتحقیق داخل شد در اندوهی که نزدیکست که قرآن گریزد
من بسبب آن اندوه پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام لازم باش قرآن را لازم باش قرآن را یعنی
که از آن جدا مشو تا فراموش نشود چنان از آنکه بدرستی که آیتی از قرآن که از کسی فراموش شده باشد
هر آینه فرود می آید در روز قیامت تا شود نسبت بآن مرد بالا هزار پایه بحجاب اعلام که در بهشت
است در عرصه قیامت پس آن آیت و آن سوره میگوید فراموشکار خود را که اگر حفظ من میکردی در دنیا
هر آینه میرسانیدم ترا اینجا چهارم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الرجل اذا کان یعلم
السورة ثم نسیها او ترکها ودخل الجنة اشرفت علیه من فوق فی احسن صورة فتقول تعرفنی
فیقول لا فتقول انا سورة کذا وکذا لم تعمل بی وترکتنی اما والله لو عملت بی لبلغت بک هذه
الدرجة واشارت بیدها الی فوقها شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که مرد
در دنیا یاد گرفته باشد سوره را بعد از آن فراموش کرده باشد یا ترک کرده باشد و داخل
بهشت شده باشد می آید آن سوره بر سر او از بالا در بهترین صورتی پس میگوید آیا میشناسی مرا پس مرد
میگوید نه پس میگوید من سوره چنین و چنینم عمل نکردی بمن و ترک کردی مرا آگاه باش بخدا قسم که اگر عمل

بجای خطابی که هزار درجه است
مشار الیه ... درجه بالا ... هزار
در جهت ... هزار درجه

و سوره از قرآن که از کسی فراموش
شده باشد

میکردی هر آینه میرسانیدم ترا باین مرتبه و اشارت میکند آن سوره بدست خود بسوی بالای خود که از آنجا
فرود آمده و نزدیک شده بآن مرد هفتم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل قرأ القرآن
ثم نسیه فرددت علیه ثلاثاً أعلیه فیه حرج قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که خواند قرآن را یعنی حفظ کرد از خاطر بعد از آن فراموش کرد قرآن را بسبب ترک مداومت
بر آن پس تکرار کردم این سوال را برابر او سه بار گفتم آیا بر آن مرد در آن فراموش کردن عذابی هست
گفت در بار آخر که نه مخفی نماند که این تأخیر جواب از توقف حاجت نیست زیرا که امام میدانست که او دگر
خواهد پرسید و آخر جواب خواهد شنید و مقصود از این اظهار نیست که اگر چه عذابی نباشد اما از فضیلت
بغایت محروم شود ششم حدیث عن یعقوب الاحمر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت
فداک انه اصابتنی هموم واشیاء لم یبق شیء من الخیر الا وقد تفلت منی منه طائفة حتی
القرآن لقد تفلت منی طائفة منه قال ففزع عند ذلک حین ذکرت القرآن ثم قال ان
الرجل لینسی السورة من القرآن فتأتیه یوم القیمة حتی تشرف علیه من درجة من بعض
الدرجات فتقول السلام علیک فیقول وعلیک السلام من انت فتقول انا سورة کذا
وکذا ضیعتنی وترکتنی اما لو تمسکت بی بلغت بک هذه الدرجة ثم اشار باصبعه ثم
قال علیکم بالقرآن فتعلموه فان من الناس من یتعلم القرآن لیقال فلان قارئ ومنهم من یتعلمه
فیطلب به الصوت فیقال فلان حسن الصوت ولیس فی ذلک خیر ومنهم من یتعلمه فیقوم
به فی لیله ونهاره لا یبالی من علم ذلک ومن لم یعلمه شرح تشرف بصیغه مضارع غائبه از باب افعال
منصوب و مرفوع میتواند بود و من در من درجة و در من بعض ابتدائیه است و میتواند بود که بمعنی فی
باشد من بعض بدل من درجة است و ظاهر حدیث سوم این باب است که بعض عبارت از هزار پایه
باشد الف لام الدرجات برای عهد خارجیست یعنی مجموع درجات آن سوره و اشارتست بآنکه آن
سوره از مرتبه اصلی مثل دو هزار پایه فرود می آید تا نزدیک او شود هزار پایه مثلا این نحو که مذکور شد

و مانند آنست که عتابی باشد

میخوا بالا رود و در چهره و هزار پایه قرار گیرد ثم اشاره باصبعه کلام راوی است و ضمیر راجع بامام است
و این اشارت حکایت اشارت سوره است بدرجه که بالاتر است از آن درجه که در آنجا این سخن میگوید
فتعلو بصیغه مضارع مخاطب باب افعال منصوب است زیرا که بعد از فاء سببیه است که در جواب امر واقع
شده و جمله حکم اسم فعلست بمعنی الزم و او با در بالقرآن برای تقویت است الاعلام اسب خود را علامت
حرب نهادن مثل آنکه پشم رنگین بر آن می آویزند در روز جنگ و اینجا استعاره شده برای حرب
با ابلیس بسبب قرآن من بفتح میم و سکون را من علم و در من بعده استفهامیه است **یعنی** روایت است از
یعقوب احمر گفت گفتم با امام جعفر صادق علیه السلام فدایت شوم مصیبتی که شامل است که بر خود مرا
اندوه نهاده چیزهایی که باعث آنهاست مثل قرضها و مانند این گفتم نمود چیزی از مستحبات که برعالی که تحصیل
کرده بودم از من رفت یعنی بعضی حتی قرآن بیان آن که بحثی که رفت از من بعضی از قرآن یعقوب گفت پس
امام مضطرب شد نزد آن سخن که گفتم و فهمی که دیگر گردیم قرآن را بعد از آن امام گفت بدرستی که مرد هر آینه
گاهی فراموش میکند سوره را از جمله قرآن را پس آن سوره می آید بجانب آن مرد در روز قیامت
تا مشرف شود بر او از پایه از بعض درجات بحالی که آن سوره را هست پس آن سوره میگوید سلام
بر تو باد پس آن مرد میگوید و بر تو نیز سلام باد چه کسی تو پس میگوید من سوره چنین و چنینم یعنی
که فلانه ام ضایع گذاشتی مرا و واگذاشتی مرا آگاه باش اگر چسبیدی بمن میرسانیدم ترا این درجه
بعد از آن امام اشارت کرد بانگشت خود بطرف بالا بعد از آن امام گفت لازم قرآن باشید و یاد گیرید
و روز ها علامت جنگ با ابلیس نهاده باشید قرآن را چه بدرستی که بعض مردمان کسی است که یاد میگیرد
قرآن را تا گفته شود که فلان قاری قرآن است و بعض ایشان کسی است که یاد میگیرد قرآن را پس طلب
میکند بآن اظهار آواز خود را پس گفته میشود که فلان خوش آواز است یعنی که او را طلب میکنند در
مجالس و باین سبب کسب مال میکند و خیریت در آنچه مذکور شد از دو قسم چیزی و بعض مردمان کسی است
که یاد میگیرد قرآن را پس عمل بآن میکند در شب خود و روز خود باکی ندارد که کدام است آن عمل و داند که

و دانست **باب پنجم فصل ب فی قرائته** این بیست در بیان آداب خواندن قرآن از این باب
دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی
للمرء المسلم ان ینظر فی عهده وان یقرأ منه فی کل یوم خمسین آیة **شرح** الاعمش حسن شیطه و ذکر کن
و دال شیطه نامه که پادشاهان برای اجرای احکام خود مینویسند و بو الیان میدهند و اینجا استعاره شده
از بعض احکام است قدما اینجا برای تخفیف بوجود آن که بفعل مضارع داخل شده **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت قرآن نامه خدای تعالی است که فرستاده بسوی مخلوقان خود پس
سزاوار است برای مرد مسلمان اینکه نظر کند در نامه خدای تعالی و اینکه بخواند از آن نامه در هر روز پنجاه آیت
دوم اصل سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول آیات القرآن خزائن فکلما فتحت خزانة
ینبغی لک ان تنظر ما فیها **شرح** شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت آیات قرآن خزینهای
علم الهی است پس هرگاه که گشوده شود خزینه یعنی که تلاوت کرده شود آیتی پس سزاوار است برای تو که نظر کنی که
در آن خزینه **چه چیز است** آیه در لغت بمعنی علامت است و بمعنی شخص است و اطلاق آن بر آیه قرآن بجهت
آنست که علامت ربوبیت رب العالمین است بجهت اشتمال بر حکمتها و اسرار الهی عجیبه و بجهت اینکه جدا
کرده شده از سابق و لاحق و در حکم شخص علیحده شده و از متفقان جمله کلامی منتج از تعریف آیت در
اصطلاح بنظر رسیده و ظاهر این حدیث اینست که آیت بعضی است از سوره که آن بعض اختصاص داشته
باشد بفایده عظیمه از علم الهی و برای این جدا کرده شده باشد از سابق و لاحق و منشأ این آنکه چون قرآن
تبیان کل شیء است و جمیع حوادث زمان مستنبط میشود از اسرار الهی در آن بسا است بعض کلمات و
مفردات آن جدا کرده شده از بعضی دیگر هر چند که در ظاهر گفتگو بیک سخن باشد مثل اینکه مستثنی منه یا نعت
و مستثنی در دو آیت واقع است برای اشارت بجهت اینکه از جمله اسرار الهی فایده عظیمه در هر یکی علیحده هست و علم
اینها نزد اهل الذکر علیهم السلام است و از این متعجب میشود بنظر در شعر عرب که گاهی بعض کلمه داخل مصرعی است
و بعض آن داخل مصرع دیگر است برای حصول وزن شعر و فایده اسرار علم الهی کمتر از فایده وزن شعر نیست

و سوره در لغت بمعنی یک حصار شهر و مانند آنست و ظاهر بعض آیات اینست که عرف سوره در اصطلاح
این باشد که سوره طایفه از قرآنست که یکدفعه بر رسول نازل شده باشد مثل قول الله تعالی در سوره توبه
یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم و در سوره توبه و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول
ایکم زادته هذه ایمانا و موافق اینست آنچه بیان شد در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان و الکفر
که سورة النور انزلت بعد سورة النساء و تصدیق ذلک تا آخر و ایضا موافق اینست آنچه می آید در کتاب
الصلوة در حدیث سوم باب بیست و یکم که باب قراءة القرآن است که اول کل کتاب نزل من السماء بسم الله
الرحمن الرحیم فاذا قرأت بسم الله الرحمن الرحیم فلا تبالی ان لا تستعیذ و ایضا موافق اینست آنچه بیان شد
در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان و الکفر که سورة النور انزلت بعد سورة کلام هروی و صاحب
قاموس گفته و السورة المنزلة من القرآن انما سمیت به لانها منزلة بعد منزلة مقطوعة عن الاخری و عامه مفسران سنی و جمعی
میگویند گاهی بعض یک سوره در مکه نازل شده و بعضی دیگر آن در مدینه و بعضی از مصنفان شیعه نیز با ایشان
در ظاهر موافقت کرده اند و شاید که قصد آن بعض این باشد که این ضم مختلف الاجزا معانی قرآن بعد
از رسول علیه السلام ناشی شده و این منافات ندارد با آنچه گفتیم اگر گویی بنا بر این بیان لازم آید که دو آیت
که یکی منسوخ به دیگری باشد مجتمع در یک سوره نشود و حال آنکه شده بنا بر تفسیر مفسران مشهور مثل آنچه
گفته اند که در سوره مجادله آیت یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة
ذلک خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم منسوخست بآیت بعد از آن و متصل آن که أأشفقتم
ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله
و رسوله و الله خبیر بما تعملون گوییم از این دو جوابست اول آنکه بنا بر آنچه علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر
خود گفته تغییر و تبدیل در آیات قرآن از بعض اصحاب شده و مؤید این می آید در حدیث بیست و سیوم
و بیست و ششم آخر ابواب دوم آنکه اعتمادی بر تفسیر مفسران مشهور نیست و حق آنست که در تفسیر ائمه
معصومین علیهم السلام است و بیست و ششم اصل باب البیوت التی یقرأ فیها القرآن شرح این باب بیان فضیلت

خانهایست که خوانده میشود در آنها قرآن و در این باب سه حدیثست اول اصل قال النبی صلی الله
علیه و آله نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن و لا تتخذوها قبورا کما فعلت الیهود و النصاری صلّوا
فی الکنائس و البیع و عطّلوا بیوتهم فان البیت اذا کثر فیه تلاوة القرآن کثر خیره و اتسع اهله
و اضاء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل الدنیا شرح بیوت بضم باء است و نوّروا بکسر واو
صیغه بفتح لام مشدده است کنائس جمع کنیسه بفتح کاف و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین
بینقطه است و آن عبادتخانه بزرگ یهود و نصاری است که نظیر مسجد جامع اهل اسلامست بیع بکسر باء
و فتح یاء دو نقطه در پایین و عین بینقطه جمع بیعه بکسر باء و سکون یاءست و آن عبادتخانه کوچک یهود
و نصاری است که نظیر مسجد محله اهل اسلامست و جوهری در صحاح گفته الکنیسة للنصاری و ایضا گفته البیعة
للنصاری و این مبنی بر عدم اعتبار یهود است و صاحب قاموس گفته الکنیسة متعبد الیهود او النصاری او الکفار
و ایضا گفته البیعة بالکسر متعبد النصاری اتساع بتشدید تاء دو نقطه در بالا مصدر مثل افتعال و ادغامی افتعال
فراخ شدن چیزی باعتبار کثرت خودش یا کثرت اهلش و دنیا اینجا عبارتست از زمین و حوالی آنست
یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله روشن کنید خانهای خود را بخواندن قرآن در نماز یا غیر آن و مانند آن
و قرار مگیرید خانهای خود را قبرها یعنی نیست بلکه غافل از ذکر الهی تنها مرده کانست چنانچه کرده اند یهودان
و ترسایان نماز کرده اند در عبادتخانهای بزرگ و کوچک خود و خالی کرده اند خانهای خود را از تلاوت
کتاب الهی چه بدرستی که خانه چون بسیار شود در آن خواندن قرآن بسیار میشود برکت آن و بسیار میشوند
با عیال میشوند اهل آن و روشنی میدهد برای اهل آسمان چنانچه روشنی میدهد ستارهای آسمان برای اهل
زمین دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان البیت اذا کان فیه المسلم یتلو القرآن یتراءاه
اهل السماء کما یتراءی اهل الدنیا الکوکب الدری فی السماء شرح یتراءاه بفتح یاء مضارعه و فتح تاء
دو نقطه در بالا و فتح راء بینقطه و الف و فتح همزه و الف و ضمیر راجع به بیت بصیغه مضارع غایب باب تفاعل
الترائی دیدن چیزی بعنوان استمرار و مبالغه الدری بضم و فتح و کسر دال بینقطه و تشدید راء بینقطه و تشدید یاء

تابان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر بیتی که خانه چون باشد در آن مسلمانی که تلاوت
کند قرآن را بسیار نظر در آن میکنند اهل آسمان چنانچه بسیار نظر میکنند اهل زمین در ستاره تابان در آسمان سیوم اصل
قال امیر المؤمنین علیه السلام البیت الذی یقرأ فیه القرآن ویذکر الله عز وجل فیه تکثر برکته
وتحضره الملائکة وتهجره الشیاطین ویضیء لاهل السماء کما یضیء الکوکب لاهل الارض وان
البیت الذی لا یقرأ فیه القرآن ولا یذکر الله عز وجل فیه تقل برکته وتهجره الملائکة وتحضره
الشیاطین شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام خانه که خوانده میشود در آن قرآن و یاد کرده میشود الله عز و جل
در آن بصفات ربوبیت بسیار میشود برکت آن و حاضر میباشند در آن فرشتگان و ترک میکنند آن را
شیاطین و روشنی میدهد برای اهل آسمان چنانچه روشنی میدهد ستاره برای اهل زمین و هر بیتی که خوانده
نمیشود در آن قرآن و یاد کرده نمیشود الله عز و جل در آن کم میشود برکت آن و ترک میکنند از آن فرشتگان
و حاضر میباشند در آن شیاطین باب هفدهم اصل باب ثواب قراءة القرآن شرح این باب بیان ثواب
خواندن قرآنست و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من قرأ القرآن
قائما فی صلوته کتب الله له بکل حرف مائة حسنة ومن قرأ فی صلوته جالسا کتب الله له بکل
حرف خمسین حسنة ومن قرأ فی غیر صلوته کتب الله له بکل حرف عشر حسنات شرح روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواند قرآن را ایستاده در نماز خود نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی
صد حسنه و هر که خواند در نماز خود نشسته نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی پنجاه حسنه و هر که خواند در غیر
نماز خود نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی ده حسنه دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما یمنع
التاجر منکم المشغول فی سوقه اذا رجع الی منزله ان لا ینام حتی یقرأ سورة من القرآن
فیکتب له مکان کل آیة یقرؤها عشر حسنات ویمحی عنه عشر سیئات شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت چه چیز منع میکند سوداگر از جمله شما که مشغولست در بازار خود بنحوی که فرصت
خواندن قرآن در بازار ندارد چون برگردد بسوی منزل خود از آنکه نخوابد تا آنکه خواند سوره را از قرآن پس

نوشته شود برای او بجای هر آیتی که بخواند آزاد ده حسنه و محو کرده شود از او بدل آیت ده گناه سیوم اصل عن
بشر بن غالب الاسدی عن الحسین بن علی علیهما السلام قال من قرأ آیة من کتاب الله عز وجل فی
صلوته قائما یکتب له بکل حرف مائة حسنة فاذا قرأها فی غیر صلوة کتب الله له بکل حرف
عشر حسنات وان استمع القرآن کتب الله له بکل حرف حسنة شرح روایت است از بشر بکسر با نقطه
و سکون شین با نقطه و را بی نقطه ابن غالب اسدی از امام حسین بن علی علیهما السلام گفت هر که خواند آیتی
از کتاب الله عز و جل در نماز خود ایستاده نوشته میشود برای او بهر حرفی صد حسنه پس چون خواند آن آیت
در غیر نماز نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی ده حسنه و اگر گوش انداخت بقرآن نوشت الله تعالی برای
او بهر حرفی یک حسنه اصل وان ختم القرآن لیلا صلت علیه الملائکة حتی یصبح وان ختمه نهارا
صلت علیه الحفظة حتی یمسی وکانت له دعوة مجابة وکان خیرا له مما بین السماء الی الارض
شرح مراد بختم بجا آوردن جزو آخر قرآنست بعد از آنکه اجزای دیگر را خوانده باشد در روزها یا شبهای
گذشته چنانچه ظاهر حدیث ششم این باب است کانت نامه است دعوة مرفوع دعا فاعلست فرق میان
اجابت و استجابت اینست که اجابت دادن آرزو حاجت و استجابت قبول دعا است خواه
بدادن آن و خواه بذخیره آن برای خیر آخرت و مابین آن الی الارض ظرف مستقرست
و برای تعیین حد ما بین السماء است نظیر الیت الی المرافق در آیت وضو بنابر اینکه الی المرافق ظرف لغو
متعلق باغسلوا نباشد بدلیلی که ظاهر میشود از شرح حدیث چهارم این باب فرق اینست که الی در الی الارض
بمعنی مع نیست و در الی المرافق بمعنی مع بود چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
بیست و هفتم که باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها است یعنی و اگر تمام کرد قرآن را در شب درود
کرده بر او ملائکه در آن شب تا آنکه بصبح رسد و اگر تمام کرد قرآن را در روز درود کرده بر او ملائکه حافظان
اعمال در آن روز تا آنکه بشام رسد و حاصل شد برای او یک دعای اجابت کرده شده و شد آن عمل
برای او بهتر از هر چه میان آسمانست تا زمین اصل قلت هذا لمن قرأ القرآن فمن لم یقرأ قال یا اخا

اذا قرأ کما ینبغی اعطاه الله ذلک

اسئلوا الله حیّ ان ما حبذ کر ... شرح گفتم این ثواب برای کسیست که خوانده باشد قرآن را یعنی کسی
تواند که تمام کند قرآن را پس کسی که قدرت بران نداشته باشد مثل جوانی که قرائت مصحف نتواند
کرد چون حال و گفتای مرد قبیله بنی اسد ... که الله تعالی بخشنده است ببرکت صاحب
شریعت چون خواند آنچه را که قدرت بران دارد او را الله تعالی آن ثواب که مذکور شد چهارم اصل
عن ابی جعفر علیه السّلم قال من ختم القرآن بمکّة من جمعة الی جمعة او اقلّ من ذلک او اکثر و
ختمه فی یوم جمعة کتب له من الاجر والحسنات من اوّل جمعة کانت فی الدنیا الی آخر جمعة
تکون فیها وان ختمه فی سائر الایّام فکذلک شرح مراد بختم اینجا خواندن بعض قرائت بقصد تمام
کردن و به تمام کردن چه من برای ابتدای غایت است و الی برای انتهای غایت است و هر دو ظرف
لغو است و فعلی که متعلق آن دو است مستفاد بکرر شود و بعد از ابتدا و قبل از انتها و خواندن مجموع قرآن
قبل از وصول بانتها فعل فی آید یعنی ... امام محمد باقر علیه السلم گفت هر که خواند قرآن در
... که ... بیشتر از آن ... و تمام کرد آنرا ... نوشته شد برای
او از ثواب و مراتب عالیه از اول ... که گذشته در دنیا تا آخر ... که میشود در دنیا یعنی که ثواب کسی
بو میدهند که ... از اول دنیا تا آخر دنیا مشغول بقرائت قرآن باشد و اگر تمام کند قرآن را در ... ایام
همچنانست یعنی که ... است اگرچه کمتر از آن باشد پنجم اصل قال رسول الله صلّی الله
علیه وآله من قرأ عشر آیات فی لیلة لم یکتب من الغافلین ومن قرأ خمسین آیة کتب من
الذاکرین ومن قرأ مائة آیة کتب من القانتین ومن قرأ مائتی آیة کتب من الخاشعین ومن قرأ
ثلاثمائة آیة کتب من الفائزین ومن قرأ خمسمائة آیة کتب من المجتهدین ومن قرأ الف آیة کتب
له قنطار من برّ القنطار خمسة عشر الف مثقال من ذهب المثقال اربعة وعشرون قیراطا
اصغرها مثل جبل احد واکبرها ما بین السماء الی الارض شرح قنطار بکسر قاف و سکون نون
و طا بی نقطه و الف و را ... بقدری که ... از طلا و مراد اینجا سیصد و چهل و پنجم از قرائت است

بر کسر ... ... نقطه است القنطار ... است برای ... و قراریط قنطار
طلا بران قیاس شود و عدد قراریط قنطار حسنه بدین روش که سیصد و چهل و چهار است ضمیر اصغرها و
اکبرها راجع بقراریط است باعتبار اینکه ... قنطار مذکور شود نیز در حدیث نهم باب ... و قرائت
مذکور شود نیز در کتاب الخبار در باب چهل و سوم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که خواند ده
آیت از قرآن در شبی نوشته نشد در آن شب از غافلان یعنی که ... میان غافلان و اگر ... هر که
خواند پنجاه آیت نوشته شد از ذاکران یعنی ... آورندگان ... رب العالمین و هر که خواند
صد آیت نوشته شد از ... در عبادت و هر که خواند دویست آیت نوشته شد از فروتنی کنندگان
در عبادت و هر که خواند سیصد آیت نوشته شد از رسیدگان بمقصود خود و هر که خواند پانصد نوشته
شد از ساعیان ... این ... و هر که خواند هزار آیت نوشته شد برای او قنطاری از نیکی
یعنی حسنه هشت قنطار در عرف اهل حساب پانزده هزار مثقال از طلاست مثقال در عرف اهل حساب
بیست و چهار قیراط است که کمتر قیراطهای حسنه آنکس که هزار آیت خواند مثل کوه احد است در
عظمت و بزرگتر آنها میان آسمان و زمین است در عظمت ششم اصل عن منصور عن محمّد بن
بشیر عن علی بن الحسین علیهما السّلم قال وقد روی هذا الحدیث عن ابی عبد الله علیه السّلم
قال من استمع حرفا من کتاب الله من غیر قرائة کتب الله عزّ وجلّ له به حسنة ومحا عنه
سیّئة ورفع له درجة ومن قرأ نظرا من غیر صلوة کتب الله له بکلّ حرف حسنة ومحا عنه
سیّئة ورفع له درجة شرح ضمیر قال در اول راجعست بمنصور و میتواند بود که راجع بمحمّد باشد
و بر ... صیغه معلوم از باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمحمّد است و بر تقدیر دوم تغلیب حال
حکایت بر حال محکی شده و هذا الحدیث منصوب و مفعول روی است و مراد این است که محمّد ابن بشیر
از علی بن الحسین ... نقل کرده که گفت از امام محمّد جعفر صادق ... که گفت که علی بن الحسین
... ضمیر قال در ... راجعست بابی عبد الله ... علی بن الحسین علیهما السلم ... احتمال ... است

کتابخانه ... غلامحسین ...

قال قلت جعلت فداك ثم آخر من غير قراءة اشارت است باینکه در وقت قراءت دیگری قرآن از دست
قراءت انگشت خوب نیست نظراً حالست از فاعل قراءة مصدر یعنی اسم فاعلست یا منصوبست بنابر
ظرف زمان مثل رأيته قدوم الحاج من غير صلوة اشارت است باینکه در نماز قراءت از مصحف خوب
حسنه منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب که در قراءت هر حرفی ده حسنه است چه
مراد اینجا بیان ثواب نظر در مصحفست پس مجموع ثواب یازده خواهد شد یعنی روایت است از منصور
از محمد بن بشیر از امام زین العابدین علیه السلام منصور گفت که [illegible] روایت کرد محمد این حدیث را از امام
جعفر صادق علیه السلام که او نسبت بجد خود داد و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که گوش کرد یک حرف
از قرآن بی آنکه خود قاری آن باشد نوشت الله عز و جل برای او بآن گوش کردن یک حسنه و برطرف
کرد از و یک گناه و برداشت برای او یک درجه در بهشت و هر که خواند قرآن را بر حالی که نظر کند در مصحف
بی آنکه نماز بکند باشد نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی حسنه و برطرف کرد از او یک گناه و بالا
برد برای او یک درجه در بهشت اصل ومن تعلّم منه حرفاً ظاهراً كتب الله له عشر حسنات
ومحا عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات شرح ظاهراً آخر زیست از محذوف بحال [illegible]
آن مثل [illegible] است ولا قول آخر اشارت است باینکه گاهی حرف مستعمل میشود بمعنی
آیت اما اینجا مراد آن نیست باء الف ممدود مجرور بدل حرفاست یعنی و هر که یاد گرفت از قرآن
حرفی را که بلفظ در آید نوشت الله تعالی برای او ده حسنه و برطرف کرد از و ده گناه و برداشت برای
او ده درجه در بهشت امام گفت نمیگویم که هر آیتی و لیکن میگویم هر حرفی که با یا تا یا مانند آنها باشد
اصل قال ومن قرأ حرفاً وهو جالس في صلوته كتب الله له بها خمسين حسنة ومحا عنه خمسين
سيئة ورفع له خمسين درجة ومن قرأ حرفاً وهو قائم في صلوته كتب الله له مائة حسنة
ومحا عنه مائة سيئة ورفع له مائة درجة شرح مضمون این گذشت در حدیث اول این باب اصل
ومن ختمه كانت له دعوة مستجابة مؤخرة او معجلة قال قلت جعلت فداك ختمه كله

قال لا اقول بكل آية ولكن بكل حرف باء او تاء او شبههما

قال ختمه كله شرح مراد بختم اینجا خواندن بعض قراءت بقصد اتمام آنست چنانچه ظاهر میگوید کانت
له دعوة است کانت له بتقدیر کانت لمن ختمه است و فرق میان مستجاب و اجابت بیان شد در شرح حدیث
سوم این باب ختمه بهر دو جا بفتح خاء و سکون تاء و ضمیر راجع بمن است و میتواند بود که راجع بقرآن
باشد و بر هر تقدیر مصدرست و نصب آن بنیابت ظرف زمانست مثل اتيته قدوم الحاج در
اول استفهام مقدرست کله منصوب و تاکید ختمه است و ضمیر راجع بختم است یعنی و هر که خواند بعض
قرآن را بعنوان ورد بقصد تمام کردن حاصل شد برای او در آن خواندن یک دعای مستجاب خواه زود
باشد اثر آن و خواه تعجیل کرده شده باشد محمد بن بشیر گفت که گفتم فدایت شوم آیا در هر خواندن او بعنوان
ورد این دعای مستجاب حاصل میشود جمله امام گفت در هر خواندن او بعنوان ورد حاصل میشود جمله
اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ختم القرآن الى حيث تعلم شرح تعلم بصیغه نهی معلوم
غایب باب تفعلست و میتواند بود که بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم مجرد باشد و بر تقدیر اول
و سوم ضمیر راجع بقرآنست و فاعل محذوف قاری است که مفهوم میشود از سابق و بر تقدیر دوم
و چهارم ضمیر مستتر راجع بقاری است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تمام کردن قرآن تا جایست
که قاری آنرا یاد گرفته اشارت است باینکه ثواب تمام کردن قرآن حاصل میشود برای کسی که تمام بکند
قرآن را یا تمام کند آنچه را از قرآن که یاد گرفته چنانچه گذشت در حدیث سوم این باب که ان سه جزو
تا آخر باب ششم اصل باب قراءة القرآن في المصحف شرح این باب بیان فضیلت خواندن قرآن در
مصحفست و در این باب پنج حدیث است اول اصل رفعه الى ابي عبد الله عليه السلام قال من قرأ
القرآن في المصحف متّع ببصره وخفّف عن والديه وان كانا كافرين شرح متع بناء مفعول
و جزء منقطع بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست ببصره نائب فاعلست یا نائب فاعل ضمیر مستتر است و بصره
ظرف لغوست خفف بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست عن والدیه نائب فاعلست یعنی روایت مرفوعه است
حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خواند قرآن را در مصحف تمتع رسانیده شد بچشم خود یعنی

مستتر م

سخت چشم و طول غمای آنست یعنی که این عمل ثواب عظیم دارد و بوسیلهٔ چشم با درسیده و سبک
کرده شد از پدر و مادر یعنی که بر ایشان سبک کرده شد هر چند که بوده باشند دو کافر و بر
ایشان عذاب جهنم باشد دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه علیه السلام قال انه لیعجبنی
ان یکون فی البیت مصحف یطرد الله عز و جل به الشیاطین شرح یطرد بطا بی نقطه و را بی نقطه و دال
بی نقطه بصیغهٔ مضارع باب نصر صفت مصحف است و احتراز است از مصحفی که خوانده نشود چنانچه می آید
در حدیث آینده و ممکن بوده که استیناف بیانی باشد بنابراینکه با وجود سکنای بودن آن احتراز نبودن
باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش گفت به درستی که شان اینست که خوش می
آید مرا اینکه باشد در خانه مصحفی که دور کند الله عز و جل بآن مصحف شیاطین را از آن خانه سیوم حدیث عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ثلثة یشکون الی الله عز و جل مسجد خراب لا یصلی فیه اهله و عالم
بین جهال و مصحف معلق قد وقع علیه الغبار لا یقرأ فیه شرح روایت است از امام جعفر صادق
گفت سه چیز شکایت میبرند بسوی الله عز و جل اول مسجدی که خراب باشد یعنی نماز گزارند در آن
اهل آن یعنی همسایگان آن دوم دانائی که در میان نادانان باشد یعنی که قدر او را نشناسند
وسیوم مصحفی که آویخته باشد بتحقیق نشسته باشد بر آن گرد و خوانده نشود در آن چهارم حدیث عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قراءة القرآن فی المصحف تخفف العذاب عن الوالدین و لو کانا کافرین
مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم حدیث عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت له جعلت فداك انی احفظ القرآن علی ظهر قلبی فاقرأه عن ظهر قلبی افضل
او انظر فی المصحف قال فقال لی بل اقرأه و انظر فی المصحف فهو افضل اما علمت ان النظر فی
المصحف عبادة شرح روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم او را قربانت
شوم بدرستی که نگاه میدارم قرآن را بر قوت دل خود پس بخوانم آنرا از روی قوت دل خود بهتر است یا اینکه
نظر کنم در مصحف چون بهتر است گفت پس امام گفت مرا که بلکه بخوان قرآن را و نظر کن در مصحف پس آن

علی

بهتر

بهتر است آیا ندانستی که نظر در مصحف عبادتست باب نهم حدیث باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن شرح
الترتیل برای بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب تفعیل شمرده و ظاهر گفتن سخن را و بالصوت برای ملابست
یعنی این باب چنان اینست که شمرده خواندن قرآن با آواز خوب که است در این باب سیزده حدیث
اول حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل و رتل القرآن ترتیلا قال امیر
المؤمنین علیه السلام بینه تبیانا و لا تهذه هذ الشعر و لا تنثره نثر الرمل و لکن افزعوا قلوبکم
القاسیة و لا یکن هم احدکم آخر السورة شرح الترتیل سنجیده خواندن و ترتیلا مفعول مطلق از
نوع است یعنی سنجیده خواندنی که برای کامل دل باشد و لا تهذه برای تفسیر تبیانا است که
مفعول مطلق برای نوعیت و برای تفسیر ترتیلا است و مقصود بیان خصوصیت آن نوع تبیان است
و بفتح ها و تشدید ذال و بقطعه مصدر باب نصر مفعول مطلق برای نوعیت یعنی شتاب در خواندن جری
و لا تنثره بنون و ثاء سه نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ نهی حاضر باب نصر و ضرب است و الرمل بفتح را بی نقطه
و فتح میم آنچه ریخته کنند تخت را بحصیر یا بآن از جواهری که متفرق باشد و بر آن که قطره های آن
کم و متفرق باشد و مراد اینجا مناسب است و این لفظ می آید در کتاب الزکوة و الصلوة در حدیث چهارم
باب المسجد و دیگر که باب بیست و هفتم است افزعوا بزاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ امر
حاضر باب الافعال و فزع ترس و زاری دل کسی را و مراد اینجا نرم و نازک و گریان و ترسان کردن است
چنانچه می آید در باب القاسیة بقاف و سین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین جمع قاسی سخت
محتمل است که ذکر صیغهٔ جمع بعد از صیغهٔ مفرد اشاره رفت با اینکه خطاب در آیت متوجه رسول است امت مراد
و لکن بصیغهٔ نهی غائب معتل العین باب نصر است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول
الله عز و جل در سورهٔ مزمل و سنجیده بخوان قرآن را نوعی از سنجیده خواندن گفت که گفت امیر المؤمنین
علیه السلام در تفسیر این آیت که ظاهر ساز قرآن را نوعی از ظاهر ساختن و شتاب مخوان آنرا مثل شتاب
خواندن شاعر شعر را که برای رعایت وزن و دراینش محض لفظ باشد و پراکنده مکن حروف قرآن را

بصیغهٔ م

در خواندن مثل پراکنده کردن جوهر در وقت زینت دادن سر و لیکن نرم کنید دلهای خود را بآن
و باید که نباشد مقصود یکی از شما در وقت خواندن قرآن آخر سوره یعنی که ملول شوید از خواندن قرآن
که زود گسسته کی آخر شود دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القرآن نزل بالحزن
فاقرؤه بالحزن شرح الحزن بضم حا بی نقطه و سکون زای با نقطه بیان شد در شرح حدیث دویم
باب دوم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که قرآن نازل شده با اندوه
که مستمع را فکر آخرت اندازد و منظور موزون بودن آن نباشد پس بخوانید آن را با سوزش چنانچه
گویا که دیگری سخن میگوید سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اقرؤوا القرآن بالحان
العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی اقوام
یرجعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیة لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و
قلوب من یعجبه شأنهم شرح بالحان برای طالب است الالحان بفتح همزه و حا بی نقطه جمع لحن
بفتح لام و فتح حا مصدر باب علم زیرکی و مراد اینجا لغت است بمعنی لهجه که مختلف میشود بسبب اختلاف
مردمان هر ناحیه با اهل ناحیه دیگر در اخراج حروف از مخارج آنها و لهذا اگر کسی از عجم الفاظ عرب را
بگوید و تکلم بآن کند عربان میدانند که او عجم است و همچنین است عکس این العرب بفتح عین بی نقطه
و فتح را بی نقطه جمع عربی جماعتی که صحیح میکنند حروف الفاظ خود را و مسامحه در آن ندارند و گاهی
مستعمل میشود در اهل حضر و اهل بادیه را اعراب میناسند اصوات عبارت از نغمه و مد متصل و منفصل
و اداء و ادغام و مانند اینهاست که عرب آنها را در اثنای سخن گفتن ملکه گی بفعل می آورند و ایاکم تا آخر
اشعار بآنست که امر در سابق محمول بر استحباب است و ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب
دوازدهم اللحون بضم لام و ضم حا بی نقطه و سکون واو جمع لحن بفتح لام و سکون حا نرم و معنی برگردانیدن
آواز در لفظ مانند آواز زدن و مانند مد متصل و منفصل زیرا که آن را برگردانیدن آواز نمیناسند و الفسق
الفسق بکسر فا و سکون سین بی نقطه است و الکبائر بفتح کاف و با بی نقطه و الف و همزه و را بی نقطه است

ایشان را

وابن

و ابن اثیر در کتاب نهایه گفته و فیه اقرؤوا القرآن بلحون العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل العشق و لحون
اهل الکتابین اللحون و الالحان جمع لحن و هو التطریب و ترجیع الصوت و تحسین القراءة و الشعر و الغناء
و یشبه ان یکون اراد هذا الذی یفعله قراء الزمان من اللحون التی یقرؤون بها النظائر فی المحافل فان
الیهود و النصاری یقرؤون کتبهم نحوا من ذلک انتهی و بنابراین العشق بکسر عین بی نقطه و سکون شین با نقطه
و الکتابین بکسر کاف و کسر تا دو نقطه در بالا و الف و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون
الترجیع برا بی نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را برگردانیدن و کسی از نغمه کردن پس آن چیز
هم راجع خواهد بود و هم مرجع بفتح جیم شده مشتق است از رجع بفتح را و سکون جیم مصدر باب ضرب
بمعنی برگردانیدن ترجیع مفعول مطلق برای نوعیت الغناء بکسر غین با نقطه و نون و الف ممدوده
که از روی خوشحالی است و همه دان انشاء و نحو خوانی است نه مضمونی که خوانده میشود و لهذا در تکرار
لفظ و در سازها نیز نقل می آید حقیقت غناء بیان میشود در کتاب الاشربه در شرح عنوان باب الغناء
که باب سی و ششم است النوح بفتح نون و سکون واو و حا بی نقطه مصدر باب نصر نوحه کردن و دشنام
الرهبانیة رهبانیت کیشی و مراد اینجا خواندنی که راهبان کیشان ترسایان است و آن طرز ادای این
صوفیانه بما میماند و اهل هر کدام از این سه قسم طرزی و مقامی مناسب حال خود اختیار میکنند و مقید
بخصوص مضمون نمیشوند در ترجیع و قلوب منصوبست و در بعضی نسخ است با مرفوعست و واو برای
عطف است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بخوانید قرآن را بلهجهای عرب در کلام خود شان
یعنی که مخارج حروف و صفات حروف و کیفیت تلفظ هر کلمه و وقف بر هر فقره مانند عرب باشید
و روندهای ایشان در مد متصل و منفصل و مانند آنها و دور دارید خود را از نغمهای اهل سرکشی
از فرمان الهی و گناهان کبیره را که بدرستی که شأن این است که زود باشد که آیند بعد از من جمعی چند که برگردانند
بکشند قرآن را مانند برگردانیدن سرود و نوحه و صوفیانه بجا آورند قرآن از چیزهای که گردنهای
یعنی که مقبول درگاه الهی نمیشود و دلهای ایشان سرگونست و دلهای کسی که خوش آید او را کار ایشان

حاصل اینست که عمده در ترجیع سیاست که متعلق بمضمون قرآن شود نه بحسن صوت چنانچه قرآن را
عجمی که قرآن را نفهمد خوانده شود باواز خوش تا او محظوظ شود و همچنانچه از دو بیتی محظوظ میشود و گذشت
در حدیث ششم باب چهارم که و منهم من یتعلمه فیطلب به الصوت فیقال فلان حسن الصوت ولیس
فی ذلک خیر و این منافات ندارد با آنکه ترجیع فی نفسه متعلق باواز نیز شود چنانچه می آید در حدیث سیوم
این باب چهارم اصل حدثنی علی بن محمد النوفلی عن ابی الحسن علیه السلام قال ذکرت الصوت
عنده فقال ان علی بن الحسین علیه السلام کان یقرأ فربما مر به المار فصعق من حسن صوته وان
الامام لو اظهر من ذلک شیئا لما احتمله الناس من حسنه قلت ولم یکن رسول الله صلی الله علیه
و آله یصلی بالناس ویرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یحمل
الناس من خلفه ما یطیقون شرح حکایت کرد امام علی بن محمد نوفلی از امام علی نقی علیه السلام گفت
مذکور کردم آواز را نزد امام علیه السلام پس گفت بدرستی که امام زین العابدین علیه السلام قراءت قرآن
میکرد پس بسا که گذشت بر او راهگذاری پس بیهوش شد از خوشی آوازش و بدرستی که امام را
اگر ظاهر میکرد از آن آواز خوش خود در قراءت قرآن چیزی را هر آینه تاب نمی آوردند آنرا مردمان
بکمال خوبی آن گفتم آیا نبود رسول الله صلی الله علیه و آله نماز میکرد با مردمان و بر میداشت آواز خود را
بقراءت قرآن پس امام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بار میکرد بر مردمانی که در پس او بودند
میکردند آنچه را که تاب آن می آوردند یعنی که جمیع خوشی آواز خود را اظهار نمیکرد اگر گویی این منافات
دارد با آنچه می آید در باب دهم گوییم منافات ندارد زیرا که آنچه می آید محمول بر اکثر است و خبر از حال
جمعیت که عادت خود کرده اند این شیوه را و برای آن مجالس میسازند مثل صوفیه در باب نجاری
نقلیست و بیان نظیر این شد در کتاب الایمان والکفر در شرح آخر حدیث اول باب نود و نهم که باب
المؤمن وعلاماته وصفاته است و ایضا اگر سبب انجار ای تکثیر باشد این حالت مخصوص حالت اجتماع
از امام است و امام هرگز نداشته اظهار آن میکند چنانچه لو تقاصت بدن لو اظهر دلالت بر آن دارد و آنچه

در باب

در باب دهم است هر جا میت که منظور نمی شد از لذات دنیا پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اعربوا القرآن فانه عربی شرح الاعراب مصدر باب افعال عرب به سخن گفتن بمعنی صریح ساختن
حروف را ظاهر ساختن آنها از مخارج با صفات عرب چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم این باب یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عرب سازید بخوانان قرآن را چه بدرستی که قرآن بزبان عرب است
که در هم زبانی بهم میگویند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل اوحی
الی موسی بن عمران علیه السلام اذا وقفت بین یدی فقف موقف الذلیل الفقیر واذا
قرأت التوراة فاسمعنیها بصوت حزین شرح موقف بفتح میم و کسر قاف مصدر میمی و اسم مکان
میتواند بود اسمعنیها صیغه امر باب افعال است شنوانیدن کسی الله تعالی را چیزی عبارت از استجماع
شروط قبول الله تعالی آنچیز راست مثل سمع الله لمن حمده یا عبارت از خواندنست بروشی که دیگری
نشنود یا باهسته خواندن یا در خلوت خواندن یا در بصوت برای آنست صوت بی شوین و معنا
الحزین بفتح حاء بی نقطه و کسر زای با نقطه اندوهناک یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بدرستی که الله عز و جل بی واسطه رسانید بسوی موسی بن عمران علیه السلام که چون ایستادی نزد من برای گ
و دعا کردن پس بایست ایستادن خوار نیازمند و چون خواندی توریة را از آن ایستادن و غیر آن پس
بشنوان مرا آن توریه را با آوازی که اندوهناک باشد از غم آخرت نه کسی که اندوه را بر خود بسته باشد مثل
رهبانیه که در حدیث سوم این باب گذشت هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یعط
امتی اقل من ثلاث الجمال والصوت الحسن والحفظ شرح لم یعط بصیغه مضارع معلوم مجهول باب
افعال است متعدی بمفعول اول و نایب فاعلست اقل منصوب و مفعول دوم است الجمال بفتح جیم و تخفیف میم
خوبی آدمی در صورت و در طبیعت و آن مجرور بدل التفصیل ثلاث است یعنی گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله داده نشده امت مرا کمتر از سه خصلت یعنی کم ازین نیامده و بسیاری من در ایشان
هست که جمع سه خصلت باشند اول حسن صورت و سیرت چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث

پنجم باب بیست وسیوم که باب النوادر است که ان الله خلقنا فاحسن خلقنا وصورنا فاحسن صورنا دوم
آواز خوب در قرائت قرآن چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب سیوم حفظ جمیع معانی قرآن
خواهد کرد و خواهش به وحفظ جمیع احکام آلهی از وی معلوم نشد ششم اصل قال النبی صلی الله علیه
وآله ان من اجمل الجمال الشعر الحسن ونغمة الصوت الحسن شرح اجمل افعل تفضیل است از جمیل بمعنی
صاحب جمالست برای مبالغه است مثل اعمی العمی القنوع وافقر الفقر الخضوع الشعر بفتح شین منقوطه
وفتح وسکون عین غیر منقوطه و را غیر منقوطه مصدر باب نصر وحسن زیرکی مثل دریافتن دقایق واشارات
قرآن در وقت قرائت قرآن و مثل آن و می آید خوبی آن در حدیث سیزدهم این باب یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله صاحب جمالی نغمه حسن است و آهستگی آواز خوب
در وقت قرائت قرآن نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله لکل شیء حلیة وحلیة
القرآن الصوت الحسن شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله برای هر چیزی زیوریست و زیور قرآن
آواز خوش است یعنی اصوات عرب بعد از رعایت الحان ایشان چنانچه بیان شد در حدیث سیوم
این باب دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما بعث الله نبیا الا حسن الصوت شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نفرستاد الله تعالی پیغمبری که خوش آواز نبود و کتابی که در آن
زمان بود یعنی صوت حزین چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب یازدهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه احسن الناس صوتا بالقرآن وکان
السقاؤون یمرون فیقفون ببابه یستمعون قراءته شرح باء بالقرآن بمعنی فی است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود امام زین العابدین علیه صلوات الله بهتر از مردمان بحسب
آواز در قرائت قرآن و سقایان میگذشتند از در خانه او پس می ایستادند و بودند در دهن کران بر دوش
می شنیدند قرائت او را دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یکره ان یقرأ قل هو الله احد
بنفس واحد شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مکروهست که خوانده شود قل هو الله احد بیک

لمن ا

داننده آن النغم بفتح نون و فتح و سکون
عین بالنقطه مصدر باب منع و در باب علم آهسته
آواز یعنی توسط آن در میان افراط
و تفریط آن در وقت قرائت م

منی

نفس مراد کراهت شتاب در قرائت آنست و میتواند بود که ذکر آن بر سبیل مثال باشد و مقصود بیان کراهت
شتاب در قرآن باشد بروشی که مقدار آن سوره بیک نفس خوانده شود سیزدهم اصل عن ابی بصیر
قال قلت لابی جعفر علیه السلام اذا قرأت القرآن فرفعت به صوتی جاءنی الشیطان فقال انما
ترائی بهذا اهلک والناس قال یا ابا محمد اقرأ قراءة ما بین القرائتین تسمع اهلک ورجع
بالقرآن صوتک فان الله عز وجل یحب الصوت الحسن یرجع به ترجیعا شرح قراءة منصوب
مفعول است ما زائده برای ابهامست بین القرائتین تفسیر آن مبهم است تسمع بصیغه مخاطب باب افعال
مجزوم جواب امر است اهلک منصوب است و رجع بصیغه امر باب تفعیل عطف بر اقرأ است الترجیع برگردانیدن
راجع معنی برگردانیدن و گسی نشنفت کردن باء در بالقرآن بمعنی مع است پس دلالت میکند بر اینکه
ترجیع کردن صوت نوع دیگر است غیر از ترجیع کردن قرائت نظیر اینکه اگر کسی در روایه بکم الی المرافق بمعنی مع
باشد افاده این میکند که غسل ید بعد از غسل مرفق و ضمیمه آنست یرجع بصیغه مجهول غایب باب تفعیل
و ضمیر مستتر که نایب فاعلست راجع بالقرآن است و باء در به برای الصاق است و ضمیر به راجع بالصوت
و میتواند بود که به نایب فاعل باشد ترجیعا مفعول مطلق برای توضیح است بمعنی ترجیعا قویا یعنی روایتست
از ابو بصیر که گفت و کنیت او ابو محمد است گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را چون قرائت کردم قرآن پس
بلند کردم بقرائت قرآن آواز خود را آمد نزد من شیطان پس گفت جز این نیست که خود نمائی میکنی
اهل خود را و مردمان را امام گفت ای ابو محمد بخوان خواندنی که در میانه باشد نه بسیار بلند باشد
و نه بسیار پست بشنوانی اهل خود را و برگردانیده کن با قرآن آواز خود را یعنی که ترجیع آواز را
ضم کن با ترجیع قرآن و تبرز تشود چه بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد آواز خوب را
که ترجیع کرده شود قرآن با آن آواز نوعی از ترجیع کردن که قوی باشد اشارتست با اینکه ترجیع مجمع
قرآنست و حسن صوت جدا گر چه راجعست چنانچه رجع بالقرآن صوتک دلالت بر آن میکند اما چون مجمع
مقصود و عمده نیست پس گویا که ترجیع نیست که آنست ترجیع است زیرا که عمده در نظر قاری حسن صوت

باشد قبیح میشود چنانچه گذشت در حدیث سوم این باب. باب دوم اصل باب فیمن یظهر الغشیة عند
القرآن. شرح این باب است در بیان حال کسی که بساختگی اظهار میکند بیهوشی را نزد قرآن خواه خود خواند و خواه
از دیگری بشنود و درین باب یک حدیث است. اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما
اذا ذکروا شیئاً من القرآن او حدثوا به صعق احدهم حتی یری ان احدهم لو قطعت یداه
او رجلاه لم یشعر بذلک فقال سبحان الله ذلک من الشیطان ما بهذا نعتوا انما هو اللین
والرقة والدمعة والوجل. شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت گفتم به درستی که جمعی
چون مذکور کرده میشود چیزی از قرآن یا حکایت کرده میشود چیزی از قرآن بیهوش میشود یکی از ایشان بحدی
که نموده میشود که یکی از ایشان اگر بریده شود دو دست او یا دو پای او شعور بهم نمیرساند بآن پس امام
علیه السلام گفت از روی تعجب سبحان الله آن از جانب شیطانست باین منعوت نشده اند جمعی که ستوده
در قرآن نیست آنچه منعوت باین شده اند در قرآن مگر نرمی دل و نازکی دل و اشک چشم و ترس عذاب الهی
اشارتست بآیات از انجمله در سوره مائده و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع و دفع
منافات میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب نود و نهم مذکور شد
در شرح حدیث چهارم باب سابق. باب بیستم اصل باب فی کم یقرا القرآن و یختم. شرح باب بی تنوین
و مضاف الیه آن در کم مقدر است چه مراد لفظ فی کم یقرا القرآن و یختم و سند آن از اغالیط است که معنی
آنست و مقصود تفسیر این لفظ نیست بلکه مقصود بیان جواب از این سوالست زیرا که فی متعلق به یقرا است
و کم استفهامیست و خبر ظرف زمان مضاف بجمله نمیشود یعنی این باب بیان آنست که در چند وقت
خوانده میشود قرآن و تمام کرده میشود و بعضی گفته اند این باب بیان جواب این سوالست و درین باب پنج حدیث
اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اقرا القرآن فی لیلة قال لا یعجبنی ان تقراه فی اقل من شهر
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا بخوانم قرآن را در یک شب امام گفت خوش نمی آید مرا که بخوانی آنرا
در کمتر از یکماه و مراد غیر ماه رمضانست چنانچه می آید در حدیث آینده. دوم اصل دخلت علی ابی عبد الله

فقال

فقال له ابو بصیر جعلت فداک اقرا القرآن فی شهر رمضان فی لیلة فقال لا قال ففی لیلتین قال لا
قال ففی ثلاث قال ها و اشار بیده ثم قال یا ابا محمد ان لرمضان حقا و حرمة لا یشبهه شیء من
الشهور و کان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله یقرا احدهم القرآن فی شهر او اقل. شرح ها بقصر
و بالف ممدوده و فتح همزه اسم فعلست بمعنی بگیر یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت
او را ابو بصیر که گردم فدای تو آیا بخوانم کل قرآن را در ماه رمضان در یکشب پس
امام گفت نه ابو بصیر گفت پس بخوانم آنرا در دو شب پس امام گفت نه ابو بصیر گفت پس بخوانم آنرا در
پس امام گفت نه ابو بصیر گفت پس بخوانم آنرا در سه شب امام گفت فراگیر یعنی که بخوان در سه شب امام
اشارت کرد بدست خود و مراد از اشارت تاکید تجویز باشد یا برای اظهار عظمت ماه رمضان
بعد از آن امام گفت ای ابو محمد به درستی که برای رمضان حقی و حرمتی هست چنان این که ماننده نمیشود
آنرا چیزی از ماهها مراد آنست که بیداری همه شب و ترک اشغال دنیا در همه روز در ماه رمضان مستحب است
پس گنجایش قرائت کل قرآن در سه شب آن هست بی دغدغه بخلاف ماههای دیگر و عادت اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله این بود که میخواند یکی از ایشان در غیر ماه رمضان قرآن را در یکماه یا کمتر. اصل
ان القرآن لا یقرا هذرمة و لکن یرتل ترتیلا فاذا مررت بآیة فیها ذکر الجنة فقف عندها
واسال الله عز و جل الجنة و اذا مررت بآیة فیها ذکر النار فقف عندها و تعوذ بالله من
النار. شرح الهذرمه بفتح ها و سکون ذال معجمه و فتح را بمعنی شتاب خواندن و نصب آن بر مفعول
مطلق برای نوعیت یعنی به درستی که قرآن خوانده نمیشود خواندن شتاب ولیکن شمرده خوانده میشود
نوعی از شمرده خواندن چنانچه بیان شده در حدیث اول باب نهم پس چون گذشتی بآیتی که در آن ذکر
جنت است پس توقف کن نزد آن آیت و طلب کن بدل و بزبان از خدای تعالی عز و جل جنت را و چون
گذشتی بآیتی که در آن ذکر آتش جهنم است پس توقف کن نزد آن آیت و طلب پناه کن به خدای تعالی از آتش
جهنم. سیوم اصل عن حسین بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له فی کم اقرا القرآن

قال اقرأه اخماسا اقرأه اسباعا اما ان عندی مصحفا مجزّا اربعة عشر جزءا شرح الف لام
القرآن برای عهد خارجیست یعنی قرآنی که در مصاحف مشهور است مقصود حسین سؤال از قدر
قرائتیست که موافق قدر قرائت امام در هر روز باشد در غیر ماه رمضان و حاصل سؤال اینست که
اگر خواهم که مطابق تو خوانم چند بخوانم اخماسا حال از ضمیر منصوب در اقرأه است و همچنین اسباعا
جمع خمس بضم خا و بضمتین یا بسکون میم اسباع جمع سبع بضم سین و بضمتین و مراد بقرائت قرآن اخماسا اینست
که به پنج روز یک ختم قرآن شود و مراد بقرائت قرآن اسباعا اینست که در هفت روز یک ختم قرآن شود
اما ان عندی تا آخر بیان اینست که مقرر قرائت من موافق قرائت اخماس است باعتبار عدد آیات و موافق
قرائت اسباع است باعتبار عدد حروف و چون جمع میان هر دو در یک قرائت نمیتوان
کرد گاهی اخماس بخوان و گاهی اسباع و از این ظاهر میشود که اگر کسی خواهد که رعایت هر دو جانب بیک
قرائت اسداس بخواند چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب تفصیل این مجمل آنکه می آید در حدیث آخر باب
النوادر که قرآنی که نزد اهل البیت علیهم السلام است هفده هزار آیت است و آیات قرآن مشهور شش هزار و
کسریست و آن کسر دویست و سی و شش آیت است بنا بر آنچه صاحب مجمع البیان در تفسیر سوره هل
اتی ذکر کرده و بعضی از کی بیشتر و بعضی از کی کمتر گفته اند پس اگر قرائت این قرآن مشهور در پنج روز واقع
شود قرائت هر روز تقریبا قدر قرائت هر شبانه روز امام میشود قرآن خود را که در چهارده روز تمام میکند
در عدد آیات زیرا که چهارده یک هفده هزار یکهزار و دویست و کسریست و همچنین پنج یک شش هزار و
کسری یکهزار و دویست و کسریست و چون آیات متفاوت در طول و قصر میباشند عدد حروف
قرآن امام دو برابر عدد حروف قرآن مشهور است تقریبا پس اگر قرائت این قرآن مشهور در هفت
روز واقع شود قرائت هر روز تقریبا قدر قرائت هر روز امام میشود در عدد حروف یعنی روایتست
از حسین بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام حسین گفت که گفتم امام را که در چند روز بخوانم این قرآن را
پس امام گفت بجزو بجزو بخوان بهفت و بهفت روز بدرستی که نزد من مصحفی است که تقسیم کرده

کند م

بخوان م

ادا شده

که تقسیم شده چهارده قسم یعنی که هر روز چهارده یک هفده هزار آیت را میخوانم که یکهزار و دویست
چهارده آیت و دو سبع آیتی میشود چهارم اصل عن علی بن المغیرة عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت
له ان ابی سأل جدک عن ختم القرآن فی کل لیلة فقال له جدک فی کل لیلة فقال له فی
شهر رمضان فقال له جدک فی شهر رمضان فقال له ابی نعم ما استطعت شرح علی بن
بن سعید در اول زیدی بود و پدرش ملقب به ابتر است و بتریه از زیدیه منسوب باو شده مراد از ان
در اول خروج محمد بن عبدالله بن حسن که از ائمه زیدیه است و آخر کشته شد دعوت میکرد بسوی محمد بن
عبدالله بن حسن و مغیره روایت از امام محمد باقر علیه السلام میکرده و دروغ بر او می بسته و شاید
که این نقل از این قبیل باشد و به هر تقدیر وقوع میکنیم گزارد ام کلام سائل ادمی فی کل لیلة برای تعجب و انکار
و همچنین تکرار فی شهر رمضان و بر این تقدیر نعم ما استطعت برای اظهار اینست که انکار تو بی مصرفیست
و بر هر تقدیر نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم از افعال مدحست و فاعل آن ضمیر مبهم و آن است یعنی نعم
الشیء و ما موصوله است و مخصوص مدح است استطعت بصیغه و عائد با محذوفست بتقدیر استطعته
و در مثل این ترکیب اختلاف بسیار کرده شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه و آنچه گفتیم اقرب بصوابست
از جمیع آنها یعنی روایتست از علی بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را بدرستی که پدرم
پرسید جد تو امام محمد باقر علیه السلام را از قرائت جمیع قرآن در هر شب پس گفت او را جد تو که در هر شب
پس گفت او را پدرم خوب چیزیست آنچه استطاعت دارم آن را یعنی که آنچه من میکنم در باب قرآن
که چهل ختم قرآن باشد خوبست اصل فکان ابی یختمه اربعین ختمة فی شهر رمضان ثم
ختمه بعد ابی فربما زدت و ربما نقصت علی قدر فراغی و شغلی و نشاطی و کسلی فاذا
کان فی یوم الفطر جعلت لرسول الله صلی الله علیه و آله ختمة و لعلی علیه السلام اخری و لفاطمة
علیها السلام اخری ثم للائمة علیهم السلام حتی انتهیت الیک فصیرت لک واحدة منذ صرت فی
هذا الحال فای شیء لی بذلک قال لک بذلک ان تکون معهم یوم القیامة قلت الله اکبر فلی بذلک

کله فی لیلة

مستتر م

متکلم است م

نقل م

که در ماه رمضان جمیع پس گفت او را جد تو
که در ماه رمضان پس گفت او را پدرم م

قال نعم ثلث مرات شرح یعنی معنا معلوم گفت ضمیر معلوم راجع بکسی باشد که هر روز در قرائت قرآن

میکند و ترتیل میکنند و ایشان مخالفند و شاید که راوی خیال کرده باشد که راجع برسول صلی الله

علیه السلام است نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است لی خبر مبتدای محذوف است یعنی در

هو لی حسن پس عادت پدرم این بود که ختم میکرد قرآن را چهل ختم در ماه رمضان یعنی که در هر شب

یک ختم میکرد و دو ختم دیگر در روزها میکرد بعد از آن ختم کردم قرآن را بعد از پدرم پس بسا که زیاده

چهل ختم کردم و بسا که کم کردم از چهل ختم بقدر فارغ بودن من و مشغول بودن من و رغبت من و کاهلی

من پس چون شد کار حالم در روز عید فطر کردانیدم برای رسول صلی الله علیه و آله ثواب یک ختم از ختمها

آنچه در مدت ماه رمضان خواندم و برای علی علیه السلام ختمی دیگر و برای فاطمه علیها السلم ختمی دیگر و بعد

از آن برای ائمه علیهم السلم هر یکی ختمی تا رسیدم بسوی تو پس کردانیدم برای تو یک ختم را از وقتی که

کردیدم در این حال یعنی حالت استطاعت آن خواندن بسیار یعنی اعتقاد امامت تو دارم آیا پس

چه چیز برای منست بسبب آن عمل گفت برای تست بسبب آن عمل اینکه باشی با ایشان در روز قیامت گفتم

بر سبیل تعجب الله اکبر آن بودن با ایشان جزای منست بسبب آن عمل سه بار گفت آری حدیث پنجم حسن سأل

سه بار

ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلم و انا حاضر فقال له جعلت فداک اقرأ القرآن فی لیلة فقال لا

قال ففی لیلتین فقال لا حتی بلغ ست لیال فاشار بیده فقال ها ثم قال ابو عبد الله علیه السلم

یا ابا محمد ان من کان قبلکم من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله یقرأ القرآن فی شهر و اقل ان

کان را

القرآن لا یقرأ هذرمة و لکن یرتل ترتیلا و اذا مررت بآیة فیها ذکر النار وقفت عندها

و تعوذت بالله من النار شرح این سؤال ابو بصیر سؤال حدیث سیوم این باب سؤال است که

مطابق هر قرائت است و لهذا بعد از بیان آن اشاره بآن شده و در حدیث چهارم و رغبت

قرائت یکی [illegible] شده و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سیوم بیان شده در شرح حدیث

سیوم و حاصل آنست که اگر موافقت قرائت [illegible] طلب کند و قدرتم یک قرائت باشد سه اسباب اولی است

و اگر تغییر قرائت داده کاهی خامس و کاهی سادس اولی است و این در غیر ماه رمضان است و مضمون فی

این حدیث ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب حسن قال ابو بصیر اقرأ القرآن فی شهر

رمضان فی لیلة فقال لا قال ففی لیلتین قال لا قال ففی ثلث قال ها و اشار بیده ثم قال

شهر رمضان لا یشبهه شیء من الشهور له حق و حرمة اکثر من الصلوة ما استطعت شرح

نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است و شهر مبتدا است لا یشبهه خبر است یا نعم بکسر نون

و سکون میم عین و فتح میم از افعال مدح است و فاعل آن ضمیر مبهم مستتر است و شهر رمضان مخصوص به مدح است

چنانچه نظیر این گذشت در شرح حدیث سابق و جمله لا یشبهه استیناف بیانی است اکثر بصیغه امر باب افعال

بمعنی ادام است یا مصدر است و مصدر باب مفعول مطلق است استطعت بصیغه مخاطب است

و مضمون این حدیث نزدیک بمضمون حدیث اول این باب است باب [illegible] در بیان ان القرآن

یرفع کما انزل شرح این باب بیان نیست که قرآن بالا برده میشود یعنی که مقبول درگاه الهی میشود از

عجمی شیعه که لهجه ایشان موافق لهجه عرب نیست چنانچه فرود آمده یعنی اینکه لهجه عرب بالا برده میشود در

این باب دو حدیث است اول حسن قال النبی صلی الله علیه و آله ان الرجل الاعجمی من امتی لیقرأ

القرآن بعجمیته فترفعه الملائکة علی عربیته شرح گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که مردی عجمی

از امت من هر آینه میخواند قرآن را عجمی بودن قرآن یعنی که لهجه عجم که در میان خود بآن لهجه تکلم میکنند

چون استطاعت غیر آن ندارد پس بالا میبرند آن را فرشتگان که بر نهج لهجه عربی بودن قرآن یعنی که

[illegible] که در وقت عرض لهجه عرب میخوانند و مجری میکنند بمراد الله تعالی و نقصان لهجه او میشود حدیث دوم حسن عن

محمد بن سلیمان عن بعض اصحابه عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت له جعلت فداک انا نسمع الآیات

فی القرآن لیس هی عندنا کما نسمعها و لا نحسن ان نقرأها کما بلغنا عنکم فهل نأثم فقال لا اقرؤا

کما تعلمتم فسیجیئکم من یعلمکم شرح روایت است از محمد بن سلیمان که او از بعضی یاران او و از عجم از امام رضا

علیه السلم گفت گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم ما میشنویم آن را از شما یعنی که لهجه قرائت را موافق لهجه

از شما اینها را در قرآن که نیست آیتی که ما
آیات نزد ما چنانچه میشنویم

قرائت شما موافق الحان عرب که در حدیث سوم باب نهم مذکور شده نیست و خوب نمی‌توانیم که بخوانیم آن را
چنانچه رسیده بما از شما پس آیا گناهکار میشویم بسبب این پس امام گفت نه گناهکار نمیشوید بخوانید بآن لهجه
که در طفولیت یاد گرفته‌اید پس زود باشد که آید نزد شما شیعه امیه کسی که تعلیم کند شما را مراد اینست که در قرب
ظهور کسی تعلیم میکند شما را الحان عرب و لهجه موافق لهجه ما در بهشت که مأمور شوید که اقرأ و ارق چنانچه گذشت
در حدیث یازدهم باب اول درست توانید خواند **باب سیزدهم من فضل القرآن شرح** فضل
اینجا بضم فا و فتح ضاد و با نقطه مخففات است جمع فضلی بضم فا و سکون ضاد و الف است که مونث افضل است
که افعل التفضیل است و موصوف آن سوره و آیات است **یعنی** این باب بیان سوره و آیاتی است که افضل
قرآن است و در این باب بیست و چهار حدیث است **اول حدیث** عن محمد بن مروان عن ابی جعفر علیه السلام

قال من قرأ قل هو الله احد مرة بورك عليه ومن قرأها مرتين بورك عليه وعلى اهله ومن قرأها
ثلث مرات بورك عليه وعلى اهله وعلى جيرانه ومن قرأها اثنتي عشرة مرة بنى الله له
اثني عشر قصرا في الجنة فتقول الحفظة اذهبوا بنا الى قصور اخينا فلان فننظر اليها ومن قرأها
مائة مرة غفرت له ذنوب خمسة وعشرين سنة ما خلا الدماء والاموال ومن قرأها اربعمائة
مرة كان له اجر اربعمائة شهيد كلهم قد عقر جواده واريق دمه ومن قرأها الف مرة
في يوم وليلة لم يمت حتى يرى مقعده في الجنة او يرى له **شرح** با در بما برای تعدیه است فننظر

او او یری له

بصیغه متکلم مع الغیر منصوب است بتقدیر ان ناصبه بعد از امر عقر بعین بی نقطه و قاف و را بی نقطه بصیغه ماضی
مجهول باب ضرب است العقر زخم کردن اسب و ... آن بروشی که باعث هلاک آن باشد الجواد
بفتح جیم اسب نفیس اریق براء و یا ... و نقطه در یا بصیغه ماضی مجهول باب افعال است بجای ولیلة
در بعض نسخ او لیلة است حتی یری بصیغه مضارع معلوم از الرؤیة باب منع است همزه آن افتاده او یرا
بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال و ضمیر مستتر در آن نایب فاعل است و ضمیر بارز منصوب
مفعول دوم است و راجع بمقعد است و مراد بشق اول اینست که خود بکمال فطانت پی بدلالت فرشته

داند که آن جای اوست و مراد بشق دوم اینست که بدلالت فرشته آن را داند و میتواند بود که او برای
شک راوی باشد و این لفظ از راوی باشد چه امام بر این حقه برخی یری مقعده فی الجنة بصیغه
مجهول گفته و راوی بجای مقعده ضمیر آورده و تا کتابت آن با الف شود و معلوم شود که بصیغه مجهول است
یعنی روایت است از محمد بن مروان از امام محمد تقی یا امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواند سوره قل هو الله
احد را یکبار برکت فرود آورده شد بر او در عمر و در مال و هر که خواند آن را دو بار برکت فرود آورده شد
بر او و بر اهل بیت او و هر که خواند آن را سه بار برکت فرود آورده شد بر او و بر اهل بیت او و بر همسایگان
او و هر که خواند آن را دوازده بار بنا کرد الله تعالی برای او دوازده کوشک در بهشت پس میگویند ملائکه
که حافظان عمل او بیند که بروید به بهشت که ببریم ما را بسوی کوشکهای برادر ما فلان کس تا نظر کنیم
بسوی آنها و هر که خواند آن را صد بار آمرزیده شد برای او گناهان بیست و پنج سال سوای خونهای ناحق
و مالهای مردمان که غصب کرده و هر که خواند آن را چهار صد بار باشد برای او ثواب چهار صد شهید که
هر یک از ایشان زخمی جراحت کرده شده باشد اسب نفیس او و ریخته شده باشد خون او و هر که خواند
آن را هزار بار در روز و شب نمیرد تا ببیند در وقت سکرات موت بچشم خود جای خود را در بهشت
یا نموده شود او را جای او در بهشت بنمودن فرشته آن را باو **دوم حدیث** عن ابی عبد الله علیه السلام

قال لما امر الله عز وجل هذه الآيات ان يهبطن الى الارض تعلقن بالعرش وقلن اي رب
الى اين تهبطنا الى اهل الخطايا والذنوب فاوحى الله عز وجل اليهن ان اهبطن فوعزتي
وجلالي لا يتلوكن احد من آل محمد وشيعتهم في دبر ما افترضت عليه الا نظرت اليه
بعيني المكنون في كل يوم سبعين نظرة اقضي له في كل نظرة سبعين حاجة وقبلته على ما فيه
من المعاصي وهي ام الكتاب وشهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم وآية
الكرسي وآية الملك **شرح** نسبت مأمور بودن و تعلق و قول و امثال آنها بآیات میتواند بود که بر سبیل
استعاره تمثیلیه باشد و میتواند بود که مراد نسبت بشخصی که مخلوق بر صورت آنهاست باشد چنانچه بیان شد

در باب اول و باب چهارم و بنا بر دوم تعلق بوس عبارت از عرض حاجت خود در درگاه الهی است یا
مبنی بر ضم منادای مفرد معرفه است یا کبریا است بتقدیر یا متکلم و منصوبست بتقدیر اداء اشارتست
بانکه هرکدام صحیح گفته اند ذکر آل محمد و شیعه ایشان برای اینست که دیگران چون منکر امامت و وجوب
امام عالم بجمیع احکام در هر زمان اند نشناخته اند طریق سؤال اهل الذکر را در معانی متشابهات قرآن یعنی
این آیات را نفهمیده اند و تفاوت آنها چنانچه حق تعالی در تست لبسکند المکفوره و بجا و مار چنقطه است و در بعضی
نسخ بزن پس از واو و نون بعد از واو است و بر هر تقدیر بمعنی مستور است مدغم است انظر
التفات ظاهر و بنا کرد اول و بنا ما مثال آنست نظره بفتح نون و سکون ظا مصدر برای مره است
جمله فعلی صفت نظره است و در عبارت آن وضع ظاهر در موضع ضمیر شده و قبله عطف بر نظرات
جش درو بیت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون امر کرد الله عزوجل این چهار آیت را که فرود
آیند بسوی زمین چسپیدند بپایه تخت پادشاهی الله تعالی و گفتند ای صاحب کل اختیار کجا فرود می آری
ما را الا بسوی اهل خطاها و گناهها پس وحی کرد الله عزوجل بسوی آن آیات که پایین روید بسوی زمین
چه قسم بعزت من و بزرگی من که نمیخواند شما را یکی از آل محمد و شیعه ایشان در عقب آنچه فرض کردم بر او
مثل نماز صبح مگر آنکه نظر کردم بسوی او بچشم التفات من که پنهانست در هر روز هفتاد نظر که برمی آرم برای
او در هر یک نگاه التفات هفتاد حاجت آخرت او را مگر آنکه قبول کردم او را با وجود هر چه باشد او
از گناهان حدیث اول آیت ام الکتاب است که در سوره آل عمران است هو الذی انزل علیک
الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و
الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب و بیان این
شد در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول و در کتاب الحجة در حدیث دوم باب بیست و دوم
حدیث چهاردهم باب صد و هفتم و در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب هفتم و بعضی میگویند

که مراد به ام الکتاب در این حدیث سوره فاتحة الکتاب است و اطلاق ام الکتاب بر سوره فاتحه می آید در کتاب
الصلوة در حدیث دوم باب قراءة القرآن که باب بیست و نهم است و اطلاق ام القرآن بر آن
می آید ایضا در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب السهو فی القراءة که باب سی و پنجم است و این خلاف
ظاهر است زیرا که اگر چنین میبود وهن ام الکتاب میگفت و ضمیر راجع بجمیع آیات باشد و عطف در
و شهداء سه و نظایر آن عطف انسحاب باشد و اینجا وهی ام الکتاب گفته و ضمیر راجع به آیت است و مراد
آیت و قدر مشترک میان آنهاست پس عطف در و شهداء سه و نظایر آن عطف تفرد است اگر گوئی
ذکر ام الکتاب در دو آیت دیگر نیز شده اول در سوره رعد و لقد ارسلنا رسلا من قبلک
و جعلنا لهم ازواجا و ذریة و ما کان لرسول ان یأتی بآیة الا باذن الله لکل اجل کتاب
یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم
باب البداء دوم در سوره زخرف و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم و بیان شد در کتاب
الدعاء در حدیث هجدهم باب الدعاء للعلل و الامراض پس چرا محمول بر آیت آل عمران شد گویم برای
اینکه آن مقدم است در ترتیب مصحف پس متبادر است بذهن و ایضا مرکب است و تعیین معنی مراد
به ام الکتاب و متحیر است از آن دو آیت در دلالت بر امام عالم بجمیع متشابهات در هر زمان و ما
تجویز حمل بر یکی از این دو آیت یا بر قدر مشترک میان این سه آیت یا بر سوره فاتحه مضایقه نمیکنیم دو آیت
دوم در سوره آل عمرانست شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط
لا اله الا هو العزیز الحکیم و بیان شد در حدیث اول باب نود و دوم کتاب الحجة و آیت سیوم آیة
الکرسی است که در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له
ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما
خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده
حفظهما و هو العلی العظیم و بیان شد در کتاب الدعاء در شرح حدیث هشتم باب پنجاه و دوم

و شان نزول آن می آید در کتاب العشره در حدیث پنجم باب بیست و نهم که باب الجلوس است و آیت
چهارم آیه الملک است که در سوره آل عمران است قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع
الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر [illegible]
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من قرأ المسبحات کلها قبل ان ینام لم یمت حتی یدرک القائم
و ان مات کان فی جوار محمد النبی صلی الله علیه و آله شرح المسبحات بکسر با مشدده آیاتی
که در آنها تسبیح مذکور است و بعضی گفته اند که مراد مسبحات پنج سوره است که در اول بعضی از آنها سبح است
مثل سوره حدید و سوره حشر و سوره صف و در اول بعضی از آنها یسبح است مثل سوره جمعه و سوره تغابن
و اگر سوره سبح اسم ربک الاعلی را داخل کنیم شش میشود و اگر سوره سبحان الذی اسری بعبده لیلا را نیز داخل
کنیم هفت میشود و بنا بر این میتواند بود که مراد بقرائت آنها قرائت اول آنها باشد و مراد از قائم امام دوازدهم
علیه السلام است و میتواند بود که مراد اعم از او باشد بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و
شصت و نهم که باب ان الائمة کلهم قائمون بامر الله و هادون الیه علیهم السلام است که همه قائم بامر الله اند و بر تقدیر
مراد ادراک او در وقت سکرات موت است و بر تقدیر اول ادراک قائم پیش از وجود او در عالم ابدان ممکنست
زیرا که ارواح ائمه پیش از ابدان ایشان مخلوق است و ادراک مؤمن روح او را در وقت سکرات میسر است
ان در ان مات بمعنی اذا است و برای محض ظرفیت است مثل خطاب بمردگان در زیارت و انا ان شاء الله
بکم لاحقون و می آید در کتاب الجنائز در حدیث هفتم و شصتم باب زیارة القبور که باب هشتاد و نهم است یعنی
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که خواند مسبحات را همه قبل از آنکه بخوابد نمیرد تا آنکه
ملاقات کند قائم آل محمد علیه السلام را و وقتی که مرده شد در همسایگی محمد که پیغمبر است صلی الله علیه و آله
چهارم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ قل هو الله احد مائة مرة حین یأخذ
مضجعه غفر الله له ذنوب خمسین سنة شرح مضمون بتمامه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث
یازدهم باب الدعاء عند النوم والانتباه که باب چهل و نهم است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

هر که خواند سوره قل هو الله احد را صد بار وقتی که فرا میگیرد خوابگاه خود را بیامرزد الله تعالی برای او گناهان
پنجاه سال اگر پنجاه بر او گذشته باشد و اگر کمتر گذشته باشد بطریق اولی پنجم حدیث قال رسول الله صلی
الله علیه و آله من قرأ اربع آیات من اول البقرة وآیة الکرسی وآیتین بعدها وثلث آیات من
آخرها لم یر فی نفسه وماله شیئا یکرهه ولا یقربه شیطان ولا ینسی القرآن شرح مراد
بقرائت قرائت از روی فهمیدن است مراد بقرائت اربع آیات قرائت چهار آیت بعد از قرائت بسم الله الم
بنا بر اینکه الم آیت علیحده است نزد کوفیین یا بعد از قرائت بسمله است بنا بر اینکه الم آیت علیحده نیست
نزد بصریین و حجازیین و شامیین من در من اولها و من آخرها برای تبعیض است یعنی گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله هر که از روی فهمیدن بخواند چهار آیت را از اول سوره بقره و آیة الکرسی را و دو آیت
بعد از آیة الکرسی و سه آیت از آخر سوره بقره نبیند در خود و در مال خود چیزی را که نخواهد آن را و نزدیک او
نشود شیطانی و فراموش نکند قرآن را یعنی که مداومت بر این آیات بجای مداومت قرائت تمام قرآن است یعنی
که اگر چیزی از قرآن را فراموش کند ضرر بدو نمیکند با مداومت این آیات یا یعنی که آنها جامع محکمات تمام
از پیروی ظن و تبع مانند ضلالتست پس با مداومت آنها مضمون محکمات هرگز فراموش نمیشود بدانکه
چهار آیت از اول سوره بقره که بنا بر مذهب کوفیین است اینست اول ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین دوم الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون سوم
اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون وآیة الکرسی مذکور شد در شرح حدیث دوم این
و دو آیت بعد از آیة الکرسی اینست اول لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم دوم الله ولی الذین
آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی
الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و سه آیت از آخر سوره بقره اینست اول لله
ما فی السموات وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء

والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون چهارم

و [illegible] والله على كل شيء قدير **دوم** آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه

والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين أحد من رسله وقالوا سمعنا

وأطعنا غفرانك ربنا وإليك المصير **سوم** لا يكلف الله نفسا إلا وسعها لها ما كسبت وعليها

ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا ربنا ولا تحمل علينا إصرا كما حملته

على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا

أنت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين **ششم حديث** عن أبي جعفر عليه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **شرح** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **حديث** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن [illegible] **هفتم حديث** عن أبي عبد الله [illegible]

قال كان أبي صلوات الله عليه يقول قل هو الله أحد ثلث القرآن وقل يا أيها الكافرون

ربع القرآن **شرح** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **هشتم حديث** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **شرح** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **نهم حديث** عن أبي عبد الله عليه السلام قال [illegible]

یصلّی بها فی لیلة کتب الله عزّ وجلّ له بها قنوت لیلة ومن قرأ مائتی آیة فی غیر صلاة اللیل لم یحاجّه
القرآن یوم القیمة ومن قرأ خمسمائة آیة فی یوم ولیلة فی صلوات النهار واللیل کتب الله عزّ وجلّ
له فی اللوح المحفوظ قنطاراً من حسنات والقنطار ألف ومائتا أوقیة والأوقیة أعظم من جبل
أُحُد شرح لوح محفوظ عبارتست از ام الکتاب که مذکورست در سورهٔ رعد وعنده ام الکتاب وبیان
شد در شرح حدیث سیوم باب بیست وچهارم کتاب التوحید که باب البداست یعنی جمیع حوادث آن
ثبت است و آن تفصیل سورات قرآنست و نازل خواهد شد بعنوان تحدیث و که در روح در شب قدر
بر مهدی آل محمد علیهم السلام بیان قنطار گذشت در حدیث پنجم باب هشتم اوقیه بضم واو و کسر قاف و تشدید
یا و خط در این بمعنی مثقال یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خواند صد آیت
در حالی که نماز کند بآنها در شبی نوشت الله عزّ وجلّ برای او بسبب آن آیات ثواب عبادت یک شب را
و هر که خواند دویست آیت در غیر نماز خصومت نمیکند با او قرآن در روز قیامت و هر که خواند پانصد آیت
در روزی و شبی در نماز روز و شب نوشت الله عزّ وجلّ برای او در لوح محفوظ قنطاری از حسنات و قنطار
هزار و دویست وقیه است و وقیه این ثواب بزرگترست از کوه احد دهم مجهول عن أبی عبد الله علیه السلام
قال من مضی به یوم واحد فصلّی فیه بخمس صلوات ولم یقرأ فیها بقل هو الله أحد قیل له یا
عبد الله لست من المصلّین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گذشت با
او روزی با این روش که نماز کرد در آن روز پنج نماز فریضه و نخواند در هیچکدام آنها فاتحه را با سوره قل هو الله احد
گفته شد او را از جانب ملکه حافظان اعمال که ای بندهٔ الله تعالی نیستی از جملهٔ نمازگزاران بدانکه بطلان نماز
نمیتواند بود که برای جمعی از منسوبان باسلام باشد که اختیار مذهب یهود و فلاسفه زنادقه و ثنویه و مجسمه
کرده اند و مضمون آن سوره قائل نیستند زیرا که جمعی کثیر مثل خلفای عباسیه و تابعان ایشان اختیار مذهب
یهود و زنادقه کرده و میگویند تخلف معلول از علت تامه ممتنع است و هر فاعلی موجب است پس مستحق مدح
و مذمت چه جای استحقاق عبادت نیست پس فاعل اجسام الله یعنی مستحق عبادت هر کس تواند بود و فاعل

بحث فلک قمر و الله مولود است و قرین در قدم دارد چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در حدیث
باب هشتم که باب النسبة است و در حدیث ششم باب یازدهم که باب النهی عن الجسم والصورة است و در
حدیث اول باب هفدهم که باب آخر و هو من الباب الاول است و اشاعره نیز اختیار مذهب ثنویه کرده
میگویند تخلف معلول از علت تامه ممتنع است و هر فاعلی موجب است پس مستحق مدح و مذمت نیست خالق
اجسام قرین دارد چه هفت صفت را موجود فی نفسه و عالی او میشمارند پس احد یعنی بیقرین نخواهد بود
و معتزله اختیار مذهب قدریه کرده میگویند بندگان مستقل در قدرتند و فعل ایشان بمشیت و اراده و قدر
و قضا و اذن الهی نیست پس اگر کسی خواهد که مساوات و مثلا زند و عود کند حاجت روا می او الله تعالی نیست
پس صمد یعنی روا کننده هر حاجتی نخواهد بود و بعضا جمعی کثیر اختیار مذهب زنادقه کرده میگویند عقل
بحت فلک قمر و گفته اند دوی آنچه در مرتبه وجود داوست و آن فلک قمرست و دیگری آنچه بعد او
قدیم و مجرد و ممکن بالذاتست و آن عقل سابق بر اوست و نفوس ناطقه است یازدهم مجهول عن أبی
عبد الله علیه السلام قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدع أن یقرأ فی دبر الفریضة
بقل هو الله أحد فإنّه من قرأها جمع الله له خیر الدنیا والآخرة وغفر له ولوالدیه وما
ولدا شرح فلا یدع مجزوم و مرفوع میتواند بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هر که ایمان میدارد باشد بالله تعالی و روز قیامت پس باید که وا نگذارد و اینکه خواند در عقب نماز فریضه
نصیب خود را با سوره قل هو الله احد چه بدرستی که شان این است که هر که خواند آن سوره را جمع کرد الله تعالی
برای او خیر دنیا را باعتبار نجات از عقاید باطل ضلالت که مذکور شد در شرح حدیث سابق و خیر آخرت را
باعتبار ثواب و بخشایش گناهان کرد برای او و برای پدر او و مادر او و برای هر که زایید مثل دختر
و خواهر او و اولاد او و اولاد برادر و خواهر او دوازدهم مجهول قال أبو عبد الله علیه السلام إنّ سورة
الأنعام نزلت جملة شیّعها سبعون ألف ملک حتّی أنزلت علی محمّد صلّی الله علیه وآله فعظّموها
وبجّلوها فإنّ اسم الله فیها فی سبعین موضعاً ولو یعلم الناس ما فی قراءتها ما ترکوها شرح

بنا بر آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم و بتخم هر سوره جمعه نازل شده پس تخصیص ذکر سوره انعام اینجا
برای طول آن سوره و بیان معجزه در القای جمیع آن یکبار تواند بود خصوصا در که اهل کتاب آنجا بوده‌اند
در آن وقت مسبوق عبارت اکثرت است مثل آن تستغفر لهم سبعین مرة پس منافات ندارد با آنکه آیات
اسد در سوره انعام زیاد است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که سوره انعام
نازل شد یکبار مشایعت کردند آن سوره را برای تعظیم آن سوره هفتاد هزار فرشته و برای مبالغه
تعظیم بر گشته از مشایعت تا آنکه فرود آورده شد بر محمد صلی الله علیه و آله پس تعظیم کنید آن سوره را
و مبالغه در تعظیم کنید چه بدرستی که نام الله در آن سوره هست در هفتاد جا و اگر مید انستند مردمان آنچه
که در قرائت آن سوره هست از منافع دنیا و آخرت ترک نمی‌کردند آن سوره را اشارتست بآنکه سوره
انعام پیش از این بوده و بعضی ساقط شده و اسقاط بعض قرآن مذکور میشود در حدیث احزاب انشاء الله
و میتواند بود که مراد ترک مداومت بر قرائت آن سوره باشد سیزدهم حسل عن ابی عبد الله علیه
السلام ان النبی صلی الله علیه و آله صلی علی سعد بن معاذ فقال لقد وافی من الملائکة سبعون
الفا و فیهم جبرئیل علیه السلام یصلون علیه فقلت له یا جبرئیل بما یستحق صلاتکم علیه فقال بقرائة
قل هو الله احد قائما و قاعدا و راکبا و ماشیا و ذاهبا و جائیا شرح سعد بن معاذ بضم میم و
نقطه و الف و ذال با نقطه از انصارست و در بدر و احد حاضر شد و در احد که رنجیت و دوست که حکم
یهود بنی النضیر کرد بقتل رجال و سبی نساء و ذراری و اخذ اموال و در روز خندق تیری خورد و بآن
وفات یافت در شوال یا ذی القعده سال پنجم هجری در مدینه و سن او سی و هفت سال بود و در بقیع دفن
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله نماز کرد بر سعد بن معاذ پس آن
نبی علیه السلام گفت هر آینه آمدند از جمله فرشتگان هفتاد هزار و در میان ایشان بود جبرئیل علیه السلام
نماز میکردند بر سعد پس گفتم او را که ای جبرئیل بچه چیز مستحق شد سعد نماز شما را بر او پس جبرئیل گفت بخواندن
او سوره قل هو الله احد را ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و آمدن و معنی نماز کردن ایشان برای

ابطال

ابطال مذاهب اهل ضلالت است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث دهم این باب چهاردهم حسل قال
رسول الله صلی الله علیه و آله من قرا الهکم التکاثر عند النوم وقی فتنة القبر شرح گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله هر که خواند سوره الهکم التکاثر را وقت اراده خوابیدن نگاه داشته شد از عذاب
قبر پانزدهم حسل رفعه قال ما قرأت الحمد علی وجع سبعین مرة الا سکن شرح راوی بالا برد سند
حدیث را تا امام که گفت نخواندی سوره الحمد را بر دردی هفتاد بار مگر آنکه آن درد ساکن شد مراد آنست
که اگر بخوانی البته ساکن میشود انشاء الله تعالی شانزدهم حسل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو قرأت
الحمد علی میت سبعین مرة ثم ردت فیه الروح ما کان ذلک عجبا شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت اگر بخوانی سوره الحمد را بر مرده هفتاد بار بعد از آن برگردانیده میشد در او روح
نمی‌بود آن برگردیدن روح عجب اگر گویی لو امتناعیه دلالت بر عدم وقوع آن صورت میکند پس
اگر واقع شود بسیار عجب میبود گوییم امثال این از قبیل کنایتست برای اظهار کمال نفع سوره الحمد
در صحت بیمار نظیر آنکه میگویند فلان طویل النجاد برای اظهار بلندی قامت او هر چند که آنکس نجاد یعنی
شمشیر که حمایل کند نداشته باشد هفدهم حسل عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول ما من احد
فی حد الصبی یتعهد فی کل لیلة قراءة قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس کل واحدة
ثلث مرات و قل هو الله احد مائة مرة فان لم یقدر فخمسین الا صرف الله عز و جل عنه
کل لمم او عرض من اعراض الصبیان و العطاش و فساد المعدة و بدور الدم ابدا ما تعوهد
بهذا حتی یبلغه الشیب فان تعهد نفسه بذلک او تعوهد کان محفوظا الی یوم یقبض الله
عز و جل نفسه شرح الحد بفتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مصدر باب ضرب شدی کاردن و مانند آن
الصبی بکسر صاد بی نقطه و فتح با یک نقطه و الف مصدر بمعنی الغلام داوی باب نصر جهل جوانی و مراد اینجا جوانیست
یتعهد بعین بی نقطه و تشدید ها و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعل التعهد محافظت چیزی
و بار سیدن بآن اللمم بفتح لام و فتح میم کنایه و کبیره که بعد از آن استغفار باشد و بیان شد در کتاب الایمان

دلکو در باب العلم العرض بفتح عین بی‌نقطه و فتح را بی‌نقطه و ضاد با نقطه بلائی که عارض میشود در کسی مثل
بیماری و تصحیح عمرو بنت ایمنا العطاش بضم عین بی‌نقطه و طای بی‌نقطه و الف و شین با نقطه گوشی که تشنگی
سیراب نشود المعده بکسر میم و سکون عین و بفتح میم و کسر عین موضع اجتماع طعام در بدن آدمی
البدر بضم با یک نقطه و ضم دال بی‌نقطه و سکون واو و را بی‌نقطه مصدر باب نصر آمدن چیزی بی
خواهش اینکس ابد متعلق بید درست ما مصدریه زمانیه است بمعنی مادام تعوذ بضم عین بی‌نقطه
و کسر واو و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول غائب باب تفاعلت التعاهد کسی را بسفارش واداشتن
برای محافظت چیزی گشت در عدول از فعل معلوم باب تفعل بسوی مجهول باب تفاعل در اینجا اشعار
بانیست که جوانان این عمل را بی سفارش بجا نیاورند و تا مصاحبان دیگر گوشزد نکنند نفسه مرفوع و محل
نفهد ست بادر بذلک برای سببیت است و مشار الیه ذلک استمرار عمل مذکورست نفسه مرفوع نیست
بقبض از باب ضرب است نفسه منصوب و مفعول یقبض است یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت نیست هیچ کسی که در تندی جوانی محافظت کند در هر شبی خواندن
سوره قل اعوذ برب الفلق را و سوره قل اعوذ برب الناس را هر یکی را سه بار و محافظت کند سوره قل
هو الله احد را صد بار پس اگر بشی توانائی نداشته باشد پس پنجاه بار مگر آنکه دور میکرداند خدا عز و جل از او
هر آلودگی یا کجا و کبیره را یا هر بلائی که جوانان را میباشد و دفع میکند مرض عطاش را و فساد معده
و آمدن خون حلق را و دفع و اتمه آنها همیشه را چندانکه بسفارش مربی واداشته شود باین عمل تا وقتی
که برسد با موی سفید در محاسن او پس اگر محافظت کند آن عمل را خود بی سفارش مربی واداشته
شود با آن عمل محفوظ میشود از آنها تا آنکه مذکور شد تا روزی که قبض کند خدا عز و جل روح او را حدیث نهم ص ل
سمعت ابا ابراهیم علیه السلام یقول من استکفی بآیة من القرآن من المشرق الی المغرب کفی اذا کان
بیقین شرح استکفی بصیغه معلوم باب استفعال است شرق و غرب یعنی مشرق و مغرب است و دو مفعول
مقدرست کفی بصیغه مجهول باب ضرب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که طلب حفظ

کرد بآیتی از قرآن از مشرق تا مغرب محفوظ شد چون بوده باشد از روی اطمینان خاطر بکارسازی
الله تعالی برای بوستان حدیث دهم ص ل عن ابی عبد الله علیه السلام فی العوذة قال یأخذ قلة جدیدة
فیجعل فیها ماء ثم یقرأ علیها انا انزلناه فی لیلة القدر ثلاثین مرة ثم تعلق و یشرب منها و یتوضأ
و یزاد فیها ماء ان شاء الله شرح القلة بضم قاف و تشدید لام خم اعم از بزرگ و کوچک و گاهی مستعمل
در خم بزرگ و در کوزه نیز میشود و همه مناسب است اینجا تعلق بعین بی‌نقطه و قاف بصیغه مضارع غائب
معلوم باب تفعیل است التعلیق بستن چیزی در چیزی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در تعویذ
امام گفت کسی که قصد تعویذ خود از بلاها کند فرا میگیرد خمی را که نو باشد پس میگرداند در آن آبی
میخواند در آن خم سوره انا انزلناه فی لیلة القدر سی بار بعد از آن در آن را میپوشاند و می‌آشامد از آن
خم و وضو میسازد از آن خم و زیاده میکند در آن خم آبی اگر خواهد مراد اینست که آب آن را بالکلیه برطرف
نمیکند بر طرف میکند همه را میگذارد و چون کم میشود آب تازه داخل آن میکند حدیث یازدهم ص ل عن مفضل
بن عمر قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا مفضل احتجز من الناس کلهم ببسم الله الرحمن الرحیم و بقل
هو الله احد اقرأها عن یمینک و عن شمالک و من بین یدیک و من خلفک و من فوقک و من
تحتک و اذا دخلت علی سلطان جائر فاقرأها حین تنظر الیه ثلاث مرات و اعقد بیدک
الیسری ثم لا تفارقها حتی تخرج من عنده شرح عن یمینک بتقدیر من عن یمینک است و عن اسم است
بمعنی جانب بقرینه اینکه گاهی ذکر من میشود مثل قول شاعر * و لقد ارانی للرماح دریئة * من عن یمینی مرة
و شمالی * و در اکثر محذوف میباشد برای کراهت اجتماع دو حرف جر بحسب صورت و بر این قیاس
عن شمالک و تخصیص ذکر عن در این دو جا برای اینست که یمین و شمال اسم دو عضو مخصوص است بخلاف
بین یدین و نظایر آن چه آنها اسم جانب مخصوص است من برای سببیت است یا ابتدائیه است بنا
بر اول التفات بجانب در وقت قرائت ضرور نیست و بنا بر دوم ضرور است یعنی روایتست از مفضل
بن عمر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای مفضل پناه بگیر از شر مردمان جمیع ایشان بقرائت بسم

الرحمن الرحیم و بقرائت سوره قل هو الله احد یعنی که این سوره را با بسمله مخوان آن سوره را از جانب
دست راست تو و جانب دست چپ تو و از پیش تو و از پس تو و از بالای تو و از پایین تو و چون داخل
شدی بر حاکمی که ظالم باشد پس بخوان آن سوره را هنگامی که نظر میکنی بسوی او سه بار و گره کن انگشتان
خود را بدست چپ خود بعد از آن وا مکن آن انگشتان را تا وقتی که بیرون روی از نزد او حدیث دهم
عن الاصبغ بن نباتة عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله انه قال والذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق
واکرم اهل بیته ما من شیء تطلبونه من حرز من حرق او غرق او سرق او افلات دابة من
صاحبها او ضالة او آبق الا وهو فی القرآن فمن اراد ذلک فلیسألنی عنه شرح هر یک از حرق
وغرق وسرق بفتح را و افلات مصدر باب افعال است بیان و اصبغ بفتح همزه و سکون صاد مهمله
وفتح با یکنقطه و غین با نقطه و ابن نباتة بضم و فتح نون و با یکنقطه و الف و تا دو نقطه در بالا امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله یعنی او گفت قسم بکسی که فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله و گرامی کرد اهل بیت او
بنزول آیات در بیان شرف ایشان و بعطای علم ایشان بقرآن که نیست هیچ چیز که طلب میکنید آنرا از حرز
برای سوخته شدن یا غرق شدن یا دزدیده شدن یا گریختن اسبی از صاحبش یا گم شده خواه جاندار خواه
بیجان یا بنده که گریخته باشد مگر حالی که آن پناه در قرآن هست پس هر که خواست آن پناه را پس باید
که سؤال کند مرا از آن پناه حدیث قال فقام الیه رجل فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عما یؤمن من
الحرق والغرق فقال اقرأ هذه الآیات الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین وما
قدروا الله حق قدره الی قوله سبحانه وتعالی عما یشرکون من قرأها فقد أمن من الحرق والغرق
قال فقرأها رجل واضطرمت النار فی بیوت جیرانه وبیته وسطها فلم یصبه شیء شرح ذکر
این آیات با وجود آنکه آنچه مذکور است اینجا بعض دو آیه است اشارتست بیکی آیت اول تا آخر
اعراف که مجموع یازده آیت شود و با انضمام آیت ثانیه دوازده آیت شود یا بخواندن سوره جزو که جمع شده
شبیه مستعمل شده باشد در سوره اعراف چنین است ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین

که کارسازی من خداست که فرو فرستاد قرآن را و او کارسازی میکند صالحان را یا پیغمبران صالحان شد دیگر
آنکه در حدیث ششم باب هشتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و در سوره زمر چنین است وما قدروا الله
حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون شبه دو
قسمند و هر دو مشرکند هر چند که در ظاهر تصدیق برسالت کرده باشند اول مجسمه دوم یهود و نیز
ایشان که مانند ایشانند در فلاسفه یعنی آنانکه هر فاعلی موجب است و از واجب الوجود بالذات بی واسطه
عقل اول صادر شده و از او عقل دوم و فلک اول صادر شده و همچنین تا آنکه از عقل عاشر نفوس مطلقه
مجرده و ما تحت فلک قمر صادر شده و جمیع اینها شریک الله تعالی است در اینکه قدیم و ممتنع الزوال
پس قایلند باینکه زمین باعتبار ماده و آسمانها باعتبار ماده و صورت ممتنع الزوال است و این آیه
نمره و بر هر دو قسم است اگر جمیعا بعد از ارض ترک آن بعد از سموات اشارتست بانکه مساحت و اجزاء
ارض بیشترست از مساحت و اجزای سموات بنا بر اینکه ارض شامل این زمین و هر چه در پایین فلک قمر است
باشد هست چنانچه بیان شد در کتاب العقل والجهل در شرح حدیث چهاردهم باب اول اشارتست بابطال
قول یهود و فلاسفه چون میگویند که ماده این زمین ممتنع الزوال است و آسمانها خواه باعتبار ماده
و خواه باعتبار صورت ممتنع الزوال است قبضته آنچه در مشت کسی باشد و مراد اینجا مقبوض بمعنی معدوم
کرده شده است مطویات اشارتست بآیت سوره انبیا یوم نطوی السماء الیمین دست راست و مراد
اینجا کمال قدرتست ترجمه و بندگان خدا قدر خدا را انکار آمدن او اندازه کردن یعنی
در مرتبه ربوبیت و حال آنکه زمین همگی خواه اجزای صوریه و خواه ماده به گرفته شده او است در روز قیامت
و آسمانها در آن روز در نوردیده شده است بکمال قدرت او یعنی که بخصوص بقدرت او صریح شده
و بیزاراست او از شریک بندگان حدیث صحیح گفت پس برخاست و متوجه بسوی او شد مردی پس
گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از آنچه ایمن میکند از سوخته شدن و غرق شدن پس گفت بخوان این
دوازده آیت را از سوره اعراف و زمر یعنی آنکه هر که خواند آنها را پس بتحقیق ایمن شد از سوخته شدن و غرق

شدن هیچ گفت پس خواند آنها را مردی و افروخته شد آتش در خانهای همسایگان او و در خانه او در میان
آنها بود پس در نیافت خانه او را چیزی اصل ثم قام الیه آخر فقال یا امیر المؤمنین ان دابتی
استصعبت علی و انا منها علی وجل فقال اقرأ فی اذنها الیمنی و له اسلم من فی السموات
والارض طوعا و کرها و الیه یرجعون فقرأها فذلت له دابته شرح بعد از آن برخاست بسوی
او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین به درستی که اسب من سرکشی میکند بر من و من از آن هراسانم
پس گفت بخوان در گوشش راست آن از سوره آل عمران ابزاکه برای الله تعالی فروتنی میکند هر که
در آسمانها و زمین است خواه از روی خواهش خود مثل آنچه در عبادت مؤمنانست و خواه از
روی کراهت خود مثل آنچه در جاری و مردن مردمان و مانند آنهاست و بسوی الله تعالی برگردانیده
میشوند برای حساب و ثواب و عقاب پس خواند آن مرد آن کلمات را پس رام شد برای او اسب او
اصل و قام الیه رجل آخر فقال یا امیر المؤمنین ان ارضی ارض مسبعة و ان السباع تغشی
منزلی و لا تجوز حتی تأخذ فریستها فقال اقرأ لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما
عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
وهو رب العرش العظیم فقرأها الرجل فاجتنبته السباع شرح و برخاست بسوی او مردی دیگر
پس گفت ای امیر المؤمنین به درستی که زمین من زمینی است که درندگان در آن بسیار اند و به درستی که درندگان
می آیند منزل من و در نمیگذرند مگر آنکه بگیرند شکار خود را از گوسفند و گاو و مانند آنها پس امیر المؤمنین علیه السلام
گفت بخوان این دو آیت را از سوره توبه که به تحقیق آمد نزد شما رسولی از جنس خود شما یعنی که از جنس بشر
یا از عرب است یا از قریش است شاق است بر او آنکه فاسد شود به حریص است بر صلاح شما است و نسبت به مؤمنان
مشفق مهربانست پس اگر رو گردان شوند جمعی که مخاطب این خطاب شده اند پس بگو بس است مرا الله
نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ است که قرار
یافته مجموع مکلفات باشد پس خواند آن دو آیت را آن مرد پس دوری کردند از منزل او درندگان اصل

از آن کس م

ثم قام الیه رجل آخر فقال یا امیر المؤمنین ان فی بطنی ماء اصفر فهل من شفاء فقال نعم بلا
درهم و لا دینار و لکن تکتب علی بطنک آیة الکرسی و تغسلها و تشربها و تجعلها ذخیرة
فی بطنک فتبرأ باذن الله عزوجل ففعل الرجل فبرأ باذن الله شرح تکتب بصیغه مخاطب معلوم
باب افعالست اکتاب یعنی گفتن چیزی از دیگری تا نویسد و مراد اینجا اعم از آن و از نوشتن است و تبرأ
بصیغه مخاطب معلوم باب منع است و از باب نصر و علم و حسن نیز آمده الاذن بکسر همزه و سکون ذال
علم و رخصت دادن و اینجا مراد از آن ولیست زیرا که استعاره شده برای آلتی یا برای مشیت الهی
و حاصل مردودی است یعنی بعد از آن برخاست بسوی او مردی دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین به درستی
که در شکم من زرد آب است پس آیا هیچ شفائی هست پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت آری بی خرج کردن درهمی
و نه دیناری و لیکن بنویسانی بر شکم خود از سوره البقرة آیة الکرسی را و بشوئی آن را و بیاشامی آن را و بگردانی
آیة الکرسی را ذخیره در شکم خود یعنی که مکرر بنویسانی آن را بر شکم خود تا اگر تشنه شوی بشوئی و بیاشامی پس
صحیح میشوی بشفای الله عزوجل پس کرد آن مرد پس صحیح شد بشفای الله عزوجل اصل ثم قام الیه
آخر فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عن الضالة فقال اقرأ یس فی رکعتین و قل یا هادی الضالة
رد علی ضالتی ففعل فرد الله علیه ضالته شرح بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای
امیر المؤمنین خبر ده مرا از گم شده که چه بکند تا پیدا شود پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخوان سوره
یس را در دو رکعت خواه بروش قرائت نصفی در رکعت اول بعد از فاتحه و نصفی در رکعت دوم بعد از فاتحه
باشد و خواه بروش قرائت مجموع در هر رکعتی بعد از فاتحه باشد و بگو بعد از فراغ از قرائت در قنوت
یا بعد از فراغ از نماز که ای راه نمای گم شده یعنی راه نمای مردمان بسوی گم شده بر گردان بر من گم
شده مرا پس کرد آن مرد پس برگردانید الله تعالی برای او گم شده او را اصل ثم قام الیه آخر فقال یا
امیر المؤمنین اخبرنی عن الآبق فقال اقرأ او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج
الی قوله و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فقالها الرجل فرجع الیه الآبق شرح بعد از آن

فعل م

برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین حجزه و مراد از بنده دیگر آنچه که چه باید کرد تا برگرد
پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخوان از سورهٔ نور این آیت را فصلهیبت من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان
الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است پس گفت آن آیت را آن مرد پس برگشت بسوی او دیگر نخفته
متن ثم قام الیه آخر فقال یا امیر المؤمنین احرز به من السرق فانه لا یزال قد یسرق لی الشیء
بعد الشیء لیلة فقال له اقرأ اذا اویت الی فراشک قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن الی قوله
و کبره تکبیرا شرح بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین حجزه و مراد از
دزدیده شدن چیزی که چه باید کرد تا دفع شود چه هر شبی که بخسبم دزدیده میشود از من چیزی بعد
از چیزی در شب پس گفت او را بخوان چون قرار گرفتی در خوابگاه خود از سورهٔ بنی اسرائیل این دو
آیت را اول قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت
بها و ابتغ بین ذلک سبیلا دوم و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن
له ولی من الذل و کبره تکبیرا آیت اول بیان شد در کتاب التوحید در حدیث اول باب دوازدهم
که باب حدوث الاسماء است و بیان معنی صلوة شد در کتاب الدعا در شرح عنوان باب سیزدهم و معنی
جهر و مخافت بصلوة می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و یکم و بیست و هشتم باب قراءة القرآن
که باب بیست و یکم است و ما اینجا احتمالی دیگر اظهار میکنیم که منافی آن نیست زیرا که بطون قرآن بسیار است
ترجمه این چند روش مختلف نام است که خواه بخوانید الله را و خواه بخوانید الرحمن را هر کدام را
که بخوانید پس او راست بهترین نامها یعنی که این دو نام مانند نامهای دیگر او است و هیچکدام اسمها علم او نیست
چنانچه بعض حشویه توهم کرده اند که هر یک از الله و الرحمن از قبیل اعلام است و آشکارا مکن جهت
صلوة بر محمد و آل محمد را که نماز برای آن واجب شده بخشش که او دوست شیطان تا ما صلوة و پنهان
مکن آن را بروشی که اهل انصاف و طالبان دین حق سرگردان شوند و ندانند حقیقت آن را و امر حق را اشناسند

پس الحاد در اسمای حسنی کنند و طلب کن میان آنچه مذکور شد راهی که مناسب تکلیف و امتحان باشد
و بگو سپاس الله را است که نگرفت برای خود فرزندی که فرزند خوانده او باشد و هر چند بظن خود کرده
او کذا را نه چنانچه مخالفان شیعه ابا بکر را توهم کرده اند و نبوده برای او شریکی در پادشاهی چنانچه پیروان
زنادقه توهم کرده اند که فاعل حقیقی عالم شرست و او شریک او را در و نبوده او را خلیفه ای از روی زبونی حصاری
او را بیرون شکه خود شش عاجز باشد با خلیفه او خود را تا کنند بخیال بگیر جمیع احکام را او گفته و دین او قصص
نه و بلکه از روی مصلحت مبنی تعیین خلیفه بکند و خلیفه او از روی علم با حکام و حکم بکند و تعظیم کن الله تعالی را
تعظیمی بلیغ متن ثم قال امیر المؤمنین علیه السلام من بات بارض قفر فقرأ هذه الآیة ان ربکم الله
الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش الی قوله تبارک الله رب
العالمین حرسته الملائکة و تباعدت عنه الشیاطین قال فمضی الرجل فاذا هو بقریة خراب
فبات فیها و لم یقرأ هذه الآیة فتغشاه الشیطان و اذا هو آخذ بخطمه فقال له صاحبه
انظره و استیقظ الرجل فقرأ الآیة فقال الشیطان لصاحبه ارغم الله انفک احرسه
الآن حتی یصبح فلما اصبح رجع الی امیر المؤمنین علیه السلام فاخبره و قال له رأیت فی کلامک
الشفاء و الصدق و مضی بعد طلوع الشمس فاذا هو باثر شعر الشیطان مجتمعا فی الارض شرح
این آیت از سورهٔ اعراف است و آن را آیت السخره نامند بضم سین بی نقطه و سکون خا با نقطه و با نقطه
یعنی آنچه در فرمان در آورده شده باشد که فصل آیت یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا و الشمس و القمر و النجوم
مسخرات بامره الا له الخلق و الامر ترجمه بدرستی که صاحب کل اختیار شما الله است که آفرید آسمانها و زمین را
در مقدار شش روز بعد از آن راست نشست بر تخت حکومت و پادشاهی آنگه میپوشاند شب را با
روز چنانچه از طلوع فجر تا طلوع آفتاب طلب میکند آن را بر حالی که شتابان است و طلب میکند آفتاب
و ماه و ستارگان را بر حالی که بفرمان در آورده شده اند بامر او کاه باشید او راست و بس نه غیر عنوان
امر بعبادت کشاینده و منفع است الله که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بیان این گذشت در کتاب الحجه

مفزعا مفزعا

بیان ایام

آیت ۲

در شرح حدیث اول باب یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة ذکر باب ... است و هم جمع
اصد بنداست و کمر و محصنه ... زیرا که مراد اصد من الشیاطین است یتخطفه بخا بنقطه و طا بنقطه بصیغه مضارع
معلوم خاص باب تفعل یا باب ضرب است و ضمیر راجع بر رجل است التخطف والتخلم کشیدن چیزی حیوان برای
گذاشتن بهار بران نظره بنون و طا بنقطه و را بنقطه بصیغه امر باب افعال است از نظر ... است و ستوا
بود که در جابیه باشد احرسه بحا بنقطه و را بنقطه و سین بنقطه بصیغه امر معلوم باب افعال است برای
و ضمیر مستتر راجع به حق تعالی است الاحراس کسی را در عرضه محروس بودن کردن نگاهبان برای او
و این کلام شیطان مبنی بر اینست که همسوز ملائکه که حارس ... بوده و ستوده اند بوده که ...

حاشیه م

امر باب ... باشد مناسب آنچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث شانزدهم باب ... که باب الدعا عند
النوم والانتباه است یعنی بعد از آن گفت امیرالمؤمنین علیه السلام آن مرد آخر را هر که در شب خواب
در زمینی که آباد نباشد بدین روش که پیش از خوابیدن خواند این آیت را که مذکور شد پاسبانی کرد
او را ملائکه و بغایت دور شدند از و شیاطین را وی گفت پس رفت آن مرد آخر پس نگاه او رسید
بدهی که خراب بود پس شب خوابید در آن ده و نخواند این آیت را پس فرود گرفتند او را شیاطین پس نگاه
شان این بود که یکی از شیاطین چنین او را بگیرد که ... پس گفت آن شیطان از شیطانی
دیگر که همراه او بود مهلت ده او را و بیدار شد آن مرد چون مهلت یافت پس خواند آن آیت را
پس گفت شیطان همراه خود را که بخاک مالیده است حق تعالی بینی ترا پاسبان این کن ... محروس بودن تا
کرد او را الحال تا که بصبح رسید پس چون بصبح رسید آن مرد برگشت بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام
پس خبر داد او را و گفت دیدم در سخن تو شفا و راستی او رفت بهمان ده خراب بعد از طلوع آفتاب
پس نگاه رسید او بانر موی شیطان بر جایی که جمع شده بوده در آن زمین بسبب دفع ملائکه شیطان را
از آن مرد و کشته شدن موی شیطان بسبب آن مخفی نماند که کشته شدن موی شیطان بسبب آنست
که ملائکه موی سر او را میکشیده اند برای ایکه دور ... مانند و ظهور آن در نظر آن مرد خارق عادت است

جنی م

عادت است برای اظهار کرامت امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و دوم سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من لم
یبرئه الحمد لم یبرئه شیء شرح لم یبرئه بیا بنقطه و را بنقطه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام باب افعال
ولام الفعل آن در اصل همزه بوده یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که شفا از مرض نیافت
و ندهد آن را سوره الفاتحه شفا نبخشد او را هیچ چیز مراد اینست که سوره فاتحه حمد محکم است که ...

سوره ...

نهی از اختلاف ... و اهل ظن که نواصب و مستضعفان اند و امر به پیروی علم و اهل علم که صدیقان
و صالحان اند و ایشان در این امت اهل البیت و متعلمان ایشان اند زیرا که این سوره در اول قرآن است
و معلوم است که هیچ صراطی مستقیم تر نیست از علم باحکام الهی و عمل بآنها و هیچ صراطی کجتر نیست از ظن که
مشتمل باشد بر غلط و رجوع و اضطراب و عمل بظن که مخالفان آل محمد ... اند ... بوده
و بدین اعتبار است که اسم این سوره ام الکتاب شده زیرا که از آن معلوم میشود امام مفترض الطاعه و از و معلوم
میشود متشابهات قرآن که تصدیق او کنند و سؤال کنند ... میتواند بود که مراد این باشد که این سوره دوای
از جمیع دردها است اگر دانسته خوانده شود بیست و سوم عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال من
قرأ اذا اوی الی فراشه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد کتب الله عز وجل له البراءة من
الشرک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت هر که خواند نزد رفتن بسوی جای
خواب خود سوره قل یا ایها الکافرون و سوره قل هو الله احد را نوشت الله عز و جل برای وی بیزاری
از شرک بیست و چهارم عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال لا تملوا من قراءة اذا زلزلت الارض
زلزالها فانه من کانت قراءته بها فی نوافله لم یصبه الله عز وجل بزلزلة ابدا ولم یمت بها
ولا بصاعقة ولا بآفة من آفات الدنیا حتی یموت شرح با در بها برای ملابست است و ظرف خبر
کانت است و فی نوافله متعلق بمن ظرف است و با در بزلزلة برای تعدیه بمفعول دوم است آفات الدنیا عبارت
از آنهاست که اکثر آنست که بسیار میباشد و آنها آفات غریبه ... سند و این اهتمام باین سوره برای
که در آن سوره خبر از وقایع زمان قائم آل محمد علیهم السلام است و سوره اینست بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت

الأرض زلزالها وأخرجت الأرض أثقالها وقال الإنسان ما لها يومئذ تحدث أخبارها
بأن ربك أوحى لها يومئذ يصدر الناس أشتاتا ليروا أعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة
خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره در این چند احتمالست از جمله که مناسب این مذهبست که
اذا منصوب و مفعول به فعل محذوف باشد یعنی یاد کن اذا و مراد به زلزال لرزه زمین در وقت ظهور قائم
علیه السلام است و مراد به اثقال جمعی از اموات که بزرگ بوده اند از اهل باطل و کفر پس اوساط الناس بیرون
می آیند از قبر خود دران وقت و الانسان عبارت از قائم آل محمد علیهم السلام است و در ما لها استفهامیست
و الفاظی مثل قال کرده است پس مقول قول نیست تحدث بصیغه مخاطب خطاب با رسولست و ضمیر
اخبارها راجع بارض است و اخبار ها عبارت از لوح محفوظست که جمیع حوادث مثبت در انست و آن
بیان مدلولات قرانست که تبیان کل شی است و با در بان ربک برای سببیت است و ظرف متعلق تحدث است
و اشارتست بفرق میان الوهیت و نبوت و ما سوای آن و در با بر روش که علم کسی بغیب الا که کسی
مختص و مشرف بر نبوت شود بر سه قسم است اول آنچه بلا توسط است و آن مخصوص اسه تعالی است
دوم آنچه بکسی رسد بتوسط آدمی یا بی توسط آدمی دیگر و آن معجزه اسه تعالی و خبریست باشد مثل آنچه بامام
رسد باستنباط از قرآن بعد از آنکه روح در شب قدر آن از قبیل تحدیث است و مثل آنچه برسانت
جن از جانب آدمی باشد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب نوادر تشتم که باب الجن یاتیهم
و مثل آنچه در احاد رعیت بهم میرسد باستنباط از محکمات قرآن و ابتدا اشارتست باینکه نسبت تحدیث
برسول با وجود آنکه فعل آن ملائکه و روح در شب قدر و مانند آنست باینکه بجناب انست که رسول
واسطه است و اگر وحی قرآن باو نمیبود این تحدیث میسر نبود و لام در لها برای سببیت است و ضمیر
راجع باخبار است و مراد اینست که آن اخباری که از زمین واقع میشود خبرها ایست که وحی قرآن برسول
برای آنها نیز شده و الناس عبارت از اتقیا اهالی است اشتاتا یعنی جدا و اشت زیرا که جمعی که ایشان فی
راجع میشوند بدنیا جمعی که بیکدیگر کمال دشمنی داشته اند و مراد به اعمال جزاء و تهای اهل خیر و اهل شر

از قبیل نبوت سوم آنکه بجنابه
بتوسط آدمی دیگر آن ۲

خیرست و مطلق اعمال زیرا که دیوان آنها در روز قیامت میشود ترجمه ای محمد یاد کن وقتی که لرزانیده
شود زمین لرزه ای که مقرر شده در قضا و قدر برای زمین و بیرون آورد زمین سنگینیهای خود را
مثل شبهای کربلا و لشکر یزید و گوید قائم آل محمد که چیست زمین را یعنی که اسرار آن لرزه را بیان کند
ای محمد دران روز حکایت میکنی برای مردمان خبرهای زمین را که وقوع شدنی است در زمین بوسیله آنکه
صاحب کل اختیار نمودی کرده بتو قرآن را برای بیان آن اخبار دران روز بیرون می آیند از قبرها آن
مردمان که مذکور شد در حالی که اضداد یکدیگر باشند تا نموده شوند عملهای خود پس هر که میکند از جمله
اتقیا هم وزن ذره از ترویج مذهب حق می بیند اثر آن را در ضرب زدن قائم علیه السلام میشود بقتل ان و هر که میکند
از جمله اشقیا هم وزن ذره از ترویج مذهب باطل می بیند اثر آن را با نتقام قائم علیه السلام از او بعد از آن معنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت ملول مشوید از خواندن سوره اذا زلزلت الارض زلزالها چه بدرستی
که شان اینست که هرگز نمیرد قرائت او و آن سوره در نمازهای نافله او یعنی که آن سوره را فهمیده و خوانده
بتکرار نمیدارد او را اسه عز و جل بزمین لرزه و هرگز نمیرد بآن زمین لرزه و نه بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا
که باعث رسوائی است تا آنکه ببرد بجهل مستی که اسه تعالی برای بر نفسی قرار داده اصل و اذا مات
نزل علیه ملك كريم من عند ربه فيقعد عند رأسه فيقول يا ملك الموت ارفق بولي الله فانه
كان كثيرا ما يذكرني و يذكر تلاوة هذه السورة و تقول له السورة مثل ذلك و يقول ملك
الموت قد امرني ربي ان اسمع له و اطيع و لا اخرج روحه حتى يامرني بذلك فاذا امرني
اخرجت روحه و لا يزال ملك الموت عنده حتى يامره بقبض روحه و اذا كشف له
الغطاء فيرى منازله في الجنة فيخرج روحه في الين ما يكون من العلاج ثم يشيع روحه
الى الجنة سبعون الف ملك يبتدرون بها الى الجنة شرح ملك بکسر لام است و سکون لام بر خلاف
و عبارت از قائم آل محمدست علیهم السلام و حضور او بصورت مثالی و است خواه پیش از تولد او و خواه بعد از
باشد و خواه بعد از آن باشد و مستتر بود و گر بفتح لام باشد و مثال قائم از قبیل ملائکه باشد من در جمله

صفت ملک است یا متعلق تنزل است و بنا بر اول ضمیر به معارج ملک است و بنا بر دوم راجع به رجع و ظهر
میتواند بود و در فی بصیغه امر به حسن وعلم و تضرع است یا در چند روز بجا برای قصه یاست یعنی چون
مشرف بر مردن میشود اگر قراءت آن سوره قصیه کند در نوافل فرودی آید بر او مثال پادشاهی
گرامی که پادشاهی او از جانب صاحب کل اختیار اوست پس می‌نشیند نزد سر آن مرد پس میگوید ای ملک الموت
همواری کن با دوست خدای تعالی چه بدرستی که او بود بسیار یاد من میکرد و یاد میکرد قراءت
این سوره را که مثال آن حاضر است و میگوید ملک الموت را مثال آن سوره مانند آن سخن را اگر مذکور شد
و میگوید ملک الموت که بتحقیق امر کرد مرا صاحب کل اختیار من که سخن او را بشنوم و اطاعت کنم و بیرون نکشم
روح او را تا وقتی که امر کند مرا بآن پس چون امر کند مرا بیرون می‌آورم روح او را پس متمثل میباشد ملک الموت
نزد او تا وقتی که امر میکند او را بگرفتن روح او و چون برداشته میشود برای او پرده پس می‌پسندد منزلهای
خود را در بهشت پس ملک الموت بیرون میکند روح او را در نهایت آنچه میباشد از فضل ایمان اشارت
باینکه فضل ملک الموت از قبیل افضال ایمانست و مجرد بهشت تفضل او از قبیل مکرمت باشد بعد از آنکه می
میکند روح او را هفتاد هزار فرشته بشتاب میبرند روح او را بسوی بهشت باب چهاردهم اصل

باب النوادر شرح این باب احادیث نادره غریبست و در این باب بیست و هشت حدیث است اول اصل

عن ابی جعفر علیه السلام قال قرّاء القرآن ثلاثة رجل قرأ القرآن فاتخذه بضاعة واستدرّ
به الملوك واستطال به على الناس ورجل قرأ القرآن فحفظ حروفه وضيّع حدوده و
اقامه اقامة القدح فلا كثّر الله هؤلاء من حملة القرآن ورجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن
على داء قلبه فأسهر به ليله وأظمأ به نهاره وقام به في مساجده وتجافى به عن فراشه
فأولئك يدفع الله العزيز الجبار البلاء وأولئك يديل الله عز وجل من الأعداء وأولئك
ينزل الله تبارك وتعالى الغيث من السماء فوالله لهؤلاء في قرّاء القرآن أعز من الكبريت الأحمر

شرح کبریت احمر جوهریست مطلوب اهل کیمیا و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول آ

صدم که باب فی قلة عدد المؤمنین است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت قاریان قرآن سه قسمند
اول مردی که خواند قرآن را پس گرفت آن را سرمایه و طلب نفع کرد بآن از پادشاهان و بلندی جست
بآن بر مردمان و دوم مردی که خواند قرآن را پس نگاهداشت حروف قرآن را و ضایع گذاشت احکام
آن را و راست کرد قرآن را راست کردن تیر بی پر و پیکان یعنی که در جهاد با شیطان بکار او نمی آید
پس بسیار نکناد اله تعالی آن دو قسم را از حاملان قرآن و سوم مردی که خواند قرآن را پس گذاشت
دوای قرآن را بر درد دل خود پس بیدار کرد بآن شب خود را یعنی که شب خیزی کرد و تشنه کرد بآن
روز خود را یعنی که روزه گرفت در روزهای گرم و ایستاد با تلاوت قرآن در جاهای نماز خود و پهلو
خالی کرد بقرآن از جامه خواب خود پس آن جماعت قسم سوم دفع میکند اله که غالب جبار است بلا را
بواسطه ایشان و پس انتقام میکشد اله تعالی از دشمنان دین بواسطه ایشان و پس فرو میفرستد اله تبارک
و تعالی باران از آسمان پس بخدا قسم که هر آینه آن جماعت قسم سوم در میان قاریان قرآن کمیاب ترند از
کبریت احمر دوم اصل سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یقول نزل القرآن اثلاثا ثلث فینا وفی عدونا
وثلث سنن وامثال وثلث فرائض واحکام شرح مراد بقرآن اینجا قرآن محفوظ نزد ائمه علیهم السلام
که هفده هزار آیت است و مراد بقرآن در دو حدیث آینده قرآن مشهور است که بعض قرآن محفوظ نزد
ائمه علیهم السلام است و توضیح میآید در حدیث آخر این باب پس منافات نیست میان این حدیث و دو حدیث
آینده و مراد بسنن طریقهای پیشینیان است و مراد بامثال طریقهای موجودان و آیندگانست یعنی شنیدم
از امیر المؤمنین علیه السلام میگفت فرود آمد قرآن سه حصه بار یک ثلث در مدح اهل البیت علیهم السلام
و بیان امامت او و مذمت دشمنان اهل البیت و ابطال طریقه ایشانست و ثلثی طریقهای پیشینیان و مثلهای
ایشانست که طریقهای مردمان موجود و آینده و ثلثی فرائض و احکام اصلیه و فرعیه فقهیه است سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القرآن نزل اربعة ارباع ربع حلال وربع حرام وربع سنن
واحکام وربع خبر ما کان قبلکم ونبأ ما یکون بعدکم وفصل ما بینکم شرح مراد بحلال اینجا پردی

انه اهل البيت عليهم السلام است و مراد بحرام پيروي دشمنان ايشانست و قرينه اينكه احكام صحيحه مذكورست
و قرينه اينكه در حديث آينده بجاي حلال و حرام قضايا و احكام است مراد بسنن اينجا فرايض است و قرينه
اينكه در حديث آينده بجاي سنن فرايض است **يعني** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت فرود آمد
اين قرآن مشهور ميان مردمان چهار حصه برابر ربعي در امامت امام حقست و ربعي در بطلان امامت دشمنان
امام حقست و ربعي فرايض و احكامست و ربعي خبر آنچه بوده پيش از شما و خبر آنچه ميباشد بعد از شما و قطع فصل
آنچه ميان شماست **چهارم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال نزل القرآن اربعة ارباع ربع فينا و ربع
في عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احكام **شرح** روايتست از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت فرود
آمد قرآن مشهور ميان مردمان چهار حصه برابر ربعي در امامت ماست و ربعي در بطلان امامت دشمنان ما
و ربعي طريقهاي پيشينيان و مثلهاست و ربعي فرايض و احكامست **پنجم اصل** عن ابي عبد الله
عليه السلام قال اول ما نزل على رسول الله صلى الله عليه و آله بسم الله الرحمن الرحيم اقرأ باسم ربك
و آخره اذا جاء نصر الله **شرح** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه اول آنچه نازل شد بر رسول
الله صلى الله عليه و آله سوره علق است و بسمله جزو سوره است و آخر قرآن سوره نصر است **فصل** شيخ
ابو علي طبرسي رحمه الله تعالى در مجمع البيان در تفسير سوره فاتحه گفته كه فاتحة الكتاب مكية عن ابن عباس
و قتادة و مدنية عن مجاهد و قيل انزلت مرتين مرة بمكة و مرة بالمدينة و در تفسير سوره هل اتى گفته كه حدثنا
السيد ابو الحمد مهدي بن نزار الحسيني القايني قال اخبرنا ابو القسم عبيد الله بن عبد الله الحسكاني قال حدثنا
ابو نصر المفسر قال حدثني عمي ابو حامد املاء قال حدثني المقرئ ابو يوسف يعقوب بن محمد المقرئ قال حدثنا
محمد بن يزيد السلمي قال حدثنا زيد بن ابي موسى قال حدثنا عمرو بن هرون عن عثمن بن عطاء عن ابيه
عن ابن عباس قال اول ما انزل بمكة اقرأ باسم ربك ثم ن والقلم ثم المزمل ثم المدثر ثم تبت ثم اذا
الشمس كورت ثم سبح اسم ربك الاعلى ثم والليل اذا يغشى ثم والفجر ثم والضحى ثم الم نشرح ثم والعصر ثم والعاديات
ثم انا اعطيناك الكوثر ثم الهيكم التكاثر ثم ارايت ثم الكافرون ثم الم تر كيف ثم قل اعوذ برب الفلق ثم

قل

قل اعوذ برب الناس ثم قل هو الله احد ثم والنجم ثم عبس ثم انا انزلناه ثم والشمس ثم البروج ثم والتين ثم
لايلاف ثم القارعة ثم القيمة ثم همزة ثم والمرسلات ثم قاف ثم البلد ثم الطارق ثم الساعة ثم ص ثم الاعراف
ثم قل اوحي ثم يس ثم الفرقان ثم الملائكة ثم كهيعص ثم طه ثم الواقعة ثم الشعراء ثم النمل ثم القصص ثم بني اسرائيل
ثم يونس ثم هود ثم يوسف ثم الحجر ثم الانعام ثم الصافات ثم لقمن ثم سبا ثم الزمر ثم حم المؤمن ثم حم السجدة
ثم حم عسق ثم حم الزخرف ثم الدخان ثم الجاثية ثم الاحقاف ثم الذاريات ثم الغاشية ثم الكهف
ثم النحل ثم نوح ثم ابراهيم ثم الانبياء ثم المؤمنون ثم الم تنزيل ثم الملك ثم الحاقة ثم ذو المعارج ثم
عم يتساءلون ثم النازعات ثم انفطرت ثم انشقت ثم الروم ثم العنكبوت ثم المطففين فهذه انزلت بمكة وهي
خمس و ثمانون سورة ثم انزلت بالمدينة البقرة ثم الانفال ثم آل عمران ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت
ثم الحديد ثم سورة محمد صلى الله عليه و آله ثم الرعد ثم سورة الرحمن ثم هل اتى ثم الطلاق ثم لم يكن ثم الحشر ثم اذا
جاء نصر الله ثم النور ثم الحج ثم المنافقون ثم المجادلة ثم الحجرات ثم لم تحرم ثم الجمعة ثم التغابن ثم سورة الصف
ثم سورة الفتح ثم سورة المائدة ثم سورة التوبة فهذه ثمان و عشرون سورة و قد رواه بالاسناد الى
الزاهد باسناده عن عثمان بن عطاء عن ابيه عن ابن عباس في كتاب الايضاح و زاد فيه و كانت اذا
نزلت فاتحة سورة بمكة كتبت بمكة ثم يزيد الله فيها ما يشاء بالمدينة و باسناده عن عكرمة و الحسن بن ابي الحسن
البصري ان اول ما انزل الله من القرآن بمكة على الترتيب اقرأ باسم ربك و ن و المزمل الى قوله و نزلت
بالمدينة ويل للمطففين و البقرة و آل عمران و الاحزاب و المائدة و الممتحنة و النساء و اذا زلزلت و الحديد
و سورة محمد صلى الله عليه و آله و الرعد و الرحمن و هل اتى على الانسان الى آخره و باسناده عن سعيد بن المسيب
عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قال سألت النبي صلى الله عليه و آله عن ثواب القرآن فاخبرني بثواب
سورة سورة على نحو ما نزلت من السماء فاول ما نزل عليه بمكة فاتحة الكتاب ثم اقرأ باسم ربك ثم ن الى ان قال
و اول ما نزل بالمدينة سورة البقرة ثم الانفال ثم آل عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت
ثم الحديد ثم سورة محمد صلى الله عليه و آله ثم الرعد ثم سورة الرحمن ثم هل اتى على الانسان الى قوله فهذا ما نزل

ثم الطور م

ثم الاحزاب م

بالحدیث ثم قال النبی صلی الله علیه وآله جمیع سور القرآن مائة واربع عشرة سورة وجمیع آیات القرآن [illegible]

[illegible] وجمیع حروف القرآن [illegible] حرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال [illegible]

عن قول الله عز وجل شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن وانما انزل فی عشرین سنة

بین اوله وآخره فقال ابو عبد الله علیه السلام نزل القرآن جملة واحدة فی شهر رمضان الی البیت

المعمور ثم نزل فی طول عشرین سنة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و عبارتست از قرآنی که در شهر رمضان نازل شد و آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اول شهر رمضان [illegible]

[illegible]

[illegible] شب بیست و سیوم شهر رمضان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رمضان [illegible]

[illegible]

[illegible] رمضان [illegible] سال [illegible] ثم قال النبی

صلی الله علیه وآله نزلت صحف ابراهیم فی اول لیلة من شهر رمضان وانزلت التوریة لست

مضین من شهر رمضان وانزل الانجیل لثلث عشرة [illegible] من شهر رمضان وانزل

الزبور لثمان عشرة [illegible] من شهر رمضان وانزل القرآن فی ثلث وعشرین من شهر رمضان

[illegible]

[illegible]

فی اثنتی عشرة لیلة مضت من شهر رمضان و ایضا منافات نیست میان انزل القرآن فی لیلة ثلث
و عشرین و میان آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث اول باب دوم که نزل القرآن فی اول لیلة
من شهر رمضان **یعنی** بعد از آن امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که نازل شد صحف ابراهیم
در اول شبی از شبهای ماه رمضان و فرو فرستاده شد توریة در شش شب که گذشته بود از ماه
رمضان مراد این است که در روز ششم ماه رمضان نازل شد و فرو فرستاده شد انجیل در سیزده شب
که گذشته بود از ماه رمضان و فرو فرستاده شد زبور در هیجده شب که گذشته بود از ماه رمضان و فرو
فرستاده شد قرآن یعنی نشانی در شب بیست و سیوم از ماه رمضان منافات نیست با آنکه لیلة القدر بنا برای
این است شب بیست و سیوم ماه رمضان است **هفتم حدیث** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
تتفأل بالقرآن **شرح** لا تتفأل بفاء و همزه بصیغه نهی حاضر معلوم و بصیغه نفی غائب مجهول باب تفعل مهموز
بوده حاصل هر دو یکی است التفأل فالگیری الفال بسکون همزه و در اکثر منقلب بالف میشود و آنچه طلب
آن کنند برای انبساط یا انقباض نفس در کاری بسبب مضمون آن خبر دادن تفأل معنی فالگیری برای
معرفت واقعات در زمان مستقبل مثل آنچه در این ملکتند پس آن منهی عنه است خواه بقرآن باشد
خواه بغیر قرآن لا یعلم الغیب الا الله و شاید که وجه نهی از تفأل بقرآن این باشد که باعث اهانت
قرآن و کرده شدن آن بجای سهام قرعه و نظائر آن میشود و شان قرآن اجل و اعلی از آنست بنظیر
و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و ایضا باعث تغییر قرآن برای میشود و در اکثر **مراد آنکه** در بعض نسخ کتاب
تهذیب الاحکام در باب زیادات کتاب الصلوة در باب من الصلوات المرغب فیها چنین است حدیث
لابی عبد الله علیه السلام ارید الشیء فاستخیر الله فیه فلا یوفق فیه الرأی افعله او ادعه فقال انظر اذا قمت
الی الصلوة فان الشیطان ابعد ما یکون من الانسان اذا قام الی الصلوة ای شیء یقع فی قلبک
فخذ به و افتتح المصحف فانظر الی اول ما تری فیه فخذ به ان شاء الله مخفی نماند که غیره و افتح المصحف فخذ
به موجود نیست در نسخه که از روی خط مصنف کتاب تهذیب الاحکام شیخ ابو جعفر طوسی **یعنی** روایت

رحمه الله تعالی نوشته شده و از روی قراءت

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در مقام استخاره فالگیری بکن بقرآن **ششم حدیث** عن عبد الاعلی
عن ابی عبد الله علیه السلام کتابا فیه قرآن مختّم معشّر بالذهب و کتب فی آخره سورة بالذهب
فاریته ایاه فلم یعب فیه شیئا الا کتابة القرآن بالذهب و قال لا یعجبنی ان یکتب القرآن الا
بالسواد کما کتب اول مرة **شرح** مختّم بضم میم و فتح خاء با نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا مفتوحه یعنی
قرآنست یعنی علامت آخر شدن گذاشته شده برای هر آیت معشّر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید
شین با نقطه مفتوحه علامت آخر شدن ده آیت گذاشته شده و بالذهب متعلق بهر یک از مختم و معشر است
ضمیر منصوب در اریته راجع بامام است و ضمیر ایاه راجع بآخره است **یعنی** نمودم بامام جعفر صادق علیه السلام
کتابی را که در آن بود قرآنی که نشان هر آیت و هر عشر کرده شده بود بطلا و نوشته بود در آخر آن سوره را

شده ام

بطلا پس نمودم بامام علیه السلام آن را پس عیبی نکرد در آن کتاب چیزی را مگر کتابت قرآن را بطلا و گفت
خوش نمی آید مرا اینکه نوشته شود قرآن مگر بسیاهی چنانچه نوشته شد اول بار در زمان رسول علیه السلام
نهم حدیث عن زرارة قال قال تأخذ المصحف فی الثلث الثانی من شهر رمضان فتنشره
و تضعه بین یدیک و تقول اللهم انی اسألک بکتابک المنزل و ما فیه و فیه اسمک الاعظم
الاکبر و اسماؤک الحسنى و ما یخاف و یرجى ان تجعلنی من عتقائک من النار و تدعو بما بدا لک من
حاجة **شرح** زرارة از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است بیان اسم اعظم شده در کتاب
الدعا در حدیث هفدهم باب ششم که باب دعوات موجزات است و بیان اسماء حسنی شده در کتاب التوحید
در حدیث دوم باب یازدهم و در حدیث چهارم باب بیست و سیوم که باب النوادر است **یعنی** روایت است از
زراره گفت که امام گفت میگیری مصحف را در ثلث دوم از ماه رمضان پس میگشائی آن را و میگذاری
آن را پیش خود و میگوئی خدایا بدرستی که طلب میکنم از تو بکتاب تو که فرو فرستاده شده است و بآنچه در آنست
و در آنست نشان تو که بزرگ بزرگتر است و نشانهای تو که بهترین نشانهاست و در آن هست آنچه از آن
ترسیده میشود که از امام باطل و جهنم باشد و آنچه امید داشته میشود که از امام حق و جنت باشد اینکه بگردانی

مراد از مجیر بودن تو از آتش جهنم و حایل گشتن با نجه محافظت رسید از حاجت **دوم حدیث** عن ابی جعفر
علیه السلام قال لکل شیء ربیع و ربیع القرآن شهر رمضان **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت هر چیز را بهاری هست که نشو و نما در آن بیشتر میکند و بهار قرآن ماه رمضان است بآن معنی که نشو
نمای قرآن در آن ماه بیشتر از اوقات دیگرست باعتبار ثواب یا بآن معنی که در آن ماه قرائت قرآن
بیشتر از اوقات دیگرست **پانزدهم حدیث** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن القرآن والفرقان أهما
شيئان او شيء واحد فقال علیه السلام القرآن جملة الكتاب والفرقان المحكم الواجب العمل به **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از لفظ قرآن و لفظ فرقان که آیا دو معنی دارد یا یک معنی دارد
پس گفت علیه السلام قرآن بمعنی مجموع کتاب آلهیست بآن معنی که اعم از محکم و متشابه است یا بمعنی که مجموع حروف
المجموع است و فرقان بمعنی محکم آنست که واجبست بر هر که لغت عرب را فهمد اینکه عمل کند بآن
شانزدهم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولکن الاختلاف
یجیء من قبل الرواة **شرح** او واحد یگانه که بی نظیر باشد ان القرآن واحد نزل من عند واحد اشارتست
بدو برهان بر ابطال دعوی تواتر هر یک از قرائات سبع **برهان اول** اینکه قرآن بی نظیرست بآن معنی که معجزست
پس میگوییم که تواتر قرائات از دو شق خالی نیست شق اول آنکه جبرئیل هفت قرائت آورده باشد بآن معنی که
با هر خوانده باشد شق دوم اینکه یک قرائت آورده باشد و رخصت داده باشد که رسول یا غیر او شخص هر
قرائتی دیگر که موافق زبان بعض طوایف عرب باشد قرائت کند شق اول باطلست باجماع و شق دوم مستلزم
آنست که قرآن نظیر داشته باشد چه تغییر هر چیزی مستلزم تغییر کلام است پس عرب قادر بوده اند بر مثل قرآن
و این خیال محال از جهتی ناشی شده که نفهمیده اند که قرآن تبیان کل شیء است و هر حرفی و حرکتی در این قسم کلامی
برای استنباط معنیی بقصد حادثی است پس اگر وضع لفظی بموضع لفظی دیگر کرده شود مراد فوت شود و آن
مقصود حاصل نمیشود **برهان دوم** اینکه محالست که در مقام واحد از متکلم واحد که عالم بجمیع جهات آن مقام
باشد دو کلام مطابق مقتضای حال باشد و هر یکی بر دیگری ترجیح نداشته باشد بجز این

که وجود زید و عدم او من جمیع الجهات مساوی باشد یعنی قادر مختار شود اینکه زید را موجود کند و نه اینکه
معدوم کند چه ترجیح بلا مرجح محالست **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که قرآن
بی نظیرست در میان کلام نازل شده از متکلمی که یگانه است ~~در میان کلام نازل شده از متکلمی که~~
یگانه است در میان متکلمان بآن معنی که اختلاف در قرائت آن نبوده و لیکن اختلاف بهم میرسد
از جانب راویان قرآن **سیزدهم حدیث** قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الناس يقولون ان القرآن
نزل على سبعة احرف فقال كذبوا اعداء الله ولكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد
شرح الاحرف جمع حرف الذی لغات مثل لغت قریش و لغت هذیل و لغت هوازن و لغت اهل یمن و مراد
اینجا هفت قرائت است که مشهورست نزد مخالفان و خلاف میان آنها بسیارست و چون اختلاف
میان اهل یک لغت جایز نشد اختلاف راویان هر یک از قرا سبعه مقرر شده میان مخالفان و این منافات
ندارد با اینکه نزد مخالفان در بعض الفاظ زیاده بر هفت قرائت هست چنانچه ابن اثیر در نهایه و صاحب
قاموس فهم کرده اند که بر الصیغه امر باب تفعیل و نصب اعدا است یا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل
یا باب ضرب است و اعداء مرفوع و مبدل مخبر کذبوا است و منصوب باختصاص است برای
زیادتی بیان **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مخالفان میگویند که بدرستی که قرآن
نازل شده بر هفت قرائت مشهور که هر یک موافق لغتی است از هفت لغت در میان عرب که اختلاف
میان آنها بسیارست پس امام گفت کذب گفتند دشمنان الله تعالی را یا مراد آنست که تکذیب کردند
الله تعالی را در دعوی اینکه قرآن نظیر ندارد آن دشمنان الله تعالی که اینجا دانسته بهانه کرده اند برای اظهار
عدم اعجاز قرآن و خود اعتقاد این ندارند و مراد آنست که دروغ گفته اند در این دعوی و لیکن قرآن نازل
شد بر یک قرائت از نزد یگانه و تشریح این شد در شرح حدیث سابق **چهاردهم حدیث** عن علی بن الحکم
عن عبد الله بن جندب عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزل القرآن باياك اعني واسمعي يا جارة وفي
رواية اخرى عن ابي عبد الله عليه السلام قال معناه ما عاتب الله عز وجل به على نبيه صلى الله

علیه و آله تهمه یعنی به ما فی القرآن مثل قوله و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن
الیهم شیئا قلیلا و عنی به غیره. شرح: ایاک عنی و اسمعی یا جاره مثلی است و چون مراد ان لفظ اسم حرف
جر اصل آن شده و اصل آن اینست که زنی سخنی بلند با دختری گفت و مطلبش این بود که همسایه
او بشنود و ترس به سر سازد پس مراد اینست که ترا میخواهم و در ظاهر او مطلب شنیدن همسایه است
و روایه اخری عن ابی عبد الله قال کلام علی بن الحکم است یعنی به تا قلیلا کلام راوی بی‌واسطه از امام
یا آن نیز کلام علی بن الحکم است و بر هر تقدیر در میان اجزای کلام امام در آمده و زیرا که قوله مبتدا است
و عنی به غیره خبر آنست و در شرح تا خبر آن میگفتیم تا ظاهر شود یعنی روایت است از علی بن الحکم از عبد الله بن
بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نازل شد قرآن به این روش که ترا میخواهم و در ظاهر روی سخن با همسایگی
و در روایتی دیگر که از غیر عبد الله بن بکیر است از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت معنی آن سخن اول
اینست که آنچه عتاب و سرزنش کرده الله عز و جل آن پیغمبر خود صلی الله علیه و آله پس آن چیزیست
که خواسته با آن عتاب غیر پیغمبر را صلی الله علیه و آله مراد امام عتاب عتابیست که بعض مذکور شده
در قرآن مثل قول او در سوره بنی اسرائیل و اگر نه این میبود که پابرجا کردیم ترا بتوفیق خود هر آینه نزدیک
میشدی که میل اندکی بجانب مشرکان چیزی از میل کم باشد. پانزدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن ترتیل القرآن قال اقرأوا کما علّمتم. شرح: الترتیل بتای دو نقطه مصدر باب تفعیل فرود آوردن
چیزی بتدریج و فاصله میان اجزای آن مقصود سائل طلب ترتیب نزول قرآنست تا بدان ترتیب
خوانده شود و مراد روش خواندن جبرئیل قرآنست یا مراد مجموع آنچه جبرئیل فرود آورده است
و موید دوم اینست که در بعض نسخ ترتیل بجای ترتیل بثای سه نقطه و دو نقطه در بالا بصیغه مصدر باب تفعیل
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ترتیب قرآن به آن روش که جبرئیل آورده امام گفت بخوانید
چنانچه تعلیم کرده شده اید مراد ظهور قائم علیه السلام است چنانچه توضیح بیاید در حدیث بیست و سوم این
باب. شانزدهم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال دفع الیّ ابو الحسن علیه السلام مصحفا و قال

ترتیل

لا تنظر

لا تنظر فیه ففتحته و قرأت فیه لم یکن الذین کفروا فوجدت فیها اسم سبعین رجلا من قریش
باسمائهم و اسماء آبائهم قال فبعث الیّ ابعث الیّ بالمصحف. شرح: لا تنظر بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه
بصیغه نهی باب تفعیل النظر احداث نظیر برای چیزی مثل نوشتن کتابی از روی کتابی دیگر و چیزی را
نظیر چیزی دیگر کردن مثل مقابله کتابی با کتابی دیگر برای آنکه اول مثل دوم شود و توضیح این میان بعض
الفاظ این سوره میشود بعنوان احتمال و آن اینست که الذین کفروا عبارتست از هفتاد کس از قریش که
از اهل کتاب بوده اند و تصدیق وصی عیسی که مذکور شد در کتاب الحجه در شرح حدیث پنجاهم مولد النبی
صلی الله علیه و آله و فائده کرده اند و از جملۀ ایشانست ورقة بن نوفل نصرانی که ابن عم خدیجه است
چنانچه ظاهر میشود در کتاب النکاح در شرح حدیث نهم باب خطب النکاح که باب چهل و چهارم است و او
و المشرکین برای عطف انتخاب است و مراد جمعی است از اهل کتاب که مشرکانند بسبب تفرق و
اختلاف از روی ظن و در فتوی در مسائل شرعیه و این آخر زمانست از جمعی از اهل کتاب که بر امر حق مثلا
باقی باشند نظیر آنچه می‌آید در کتاب الذبایح در حدیث چهاردهم اخر ابواب منفکین یعنی جدا شدگان از
ایمان و فطرت حنیفیه است که هر کس بآن مخلوق شده موافق آیت سوره روم فطرة الله التی فطر الناس
علیها و بیان شده در کتاب الایمان و الکفر در شرح احادیث باب فطرة الخلق علی التوحید که باب بیست و سوم
حتی تأتیهم البینة قید منفی است یعنی نفی بالاجماع میشود و مراد اینست که بعد از آن بیان پیغمبر منفکین بوده اند و
کنار میگردند صحفا مطهرة عبارتست از امثال سوره قرآنیه و از کتب سالفه کتب قیمة عبارتست از
آیات محکمات که در آنها نهی از تفرق و اختلاف از روی ظن صریح شده و نظایر آنها در سور قرآنیه بسیارست
و ما تفرق یعنی و ما اشرک بسبب التفرق فی الفتوی است و مراد اینست که چنانچه کفر ایشان بعد از بیان
پیغمبر بوده اشراک ایشان نیز بعد از آن بوده و فرق میان کفر و شرک گذشت در کتاب الایمان و الکفر
در حدیث دوم باب الکفر که باب صد و شصت و پنجم است و دین القیمة تقدیر دین الکتب القیمة است و مراد از آن
دینی است که مقتضای آیات محکمات نهی از تفرق و اختلاف از روی ظن است مجملا آنکه نظیر آن

بیقدم

آن هشتاد کس را این است نیز چنانچه از جمله قریش می‌آید در کتاب الحجه در حدیث اول باب فی تولیه
سواء العاکف فیه والباد و که باب بیست و ششم است در تفسیر آیت سوره الحاقه ثم فی سلسلة
ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه که معویه بن ابی از جمله هشتاد کس است یعنی روایت است از محمد بن
محمد بن ابی نصر گفت داد به من امام رضا علیه السلام مصحفی و گفت از روی آن منویس پس گشودم آن را
و خواندم در آن سوره لم یکن الذین کفروا را پس یافتم در آن سوره نام هشتاد کس از قریش را بنامهای
خودشان و نامهای پدران ایشان گفت محمد گفت پس امام علیه السلام فرستاد بسوی من که بفرست بسوی
من آن مصحف را هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابی ما ضرب رجل القرآن
بعضه ببعض الا کفر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت پدرم امام محمد باقر علیه السلام
که نزد هیچ مردی بعض قرآن را ببعضی دیگر مگر که کافر شد مراد بضرب قرآن بعضی ببعضی عدم تمیز میان
محکمات و متشابهات است در تفسیر یعنی که متشابهات را نیز مانند محکمات و متشابهات است در تفسیر بعضی
بمحض احتمال لغوی کرده تفسیر کند از پیش خود بی سماع از راسخان در علم چنانچه بیان شد در آیت سوره
آل عمران در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر یا مراد بضرب قرآن بعضی ببعضی تغییر
ترتیب نزول قرآن و اسقاط بعض آیات است در مصاحف و بر این تقدیر مراد برجل ابو بکر است و دیگری
که متصدی جمع قرآن شده و باعث این شد که مصحف امیر المؤمنین را قبول نکرد چنانچه می‌آید
در حدیث بیست و سوم این باب هجدهم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول
وقع مصحف فی البحر فوجدوه وقد ذهب ما فیه الا هذه الآیة الا الی الله تصیر الامور شرح
روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت شنیدم از او که میگفت افتاد مصحفی در دریا پس یافتند
آن را بر حالی که بتحقیق رفته بود آنچه نوشته شده بود در آن مگر این آیت از سوره شوری آگاه باشید
بسوی الله و بس باز گشت میکنند کارها یعنی که در زمان قائم آل محمد دین منحصر در دین حق خواهد شد یعنی
که آنچه مذکور شد بعض آیت است از آخر سوره و صدر آیت اینست صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض

چنانچه م

سفیان م

مراد کسانی‌اند که سعی در غصب حق امامت اهل البیت علیهم السلام کردند

و این آیت و آیت سابق بر این که بیان شد در کتاب الحجه در احادیث باب پنجاه و ششم که باب الروح
التی یسدد الله بها الائمه علیهم السلام است برای بیان فضل امیر المؤمنین و اولاد معصومین اوست نوزدهم
اصل عن ابان بن میمون القداح قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اقرأ قلت من ای شیء اقرأ قال
من السورة التاسعة قال فجعلت التمسها فقال اقرأ من سورة یونس قال فقرأت للذین احسنوا
الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة قال حسبک قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله انی لاعجب کیف لا اشیب اذا قرأت القرآن شرح سوره یونس نهم سوره است که جزو
سوره حمد است و اگر سوره حمد را حساب کنیم این حدیث مؤید قول جمعی میشود که سوره انفال و سوره
توبه را یک سوره شمرده حسبک یعنی بس است که بعد از این آیت عذاب است یعنی روایت
از ابان بن میمون قداح گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام بخوان گفتم از چه چیز بخوانم گفت از سوره
نهم راوی گفت پس شروع کردم از اول مصحف مطلب میکردم سوره نهم را پس امام گفت بخوان از سوره
یونس این گفت پس خواندم و در اثنای قرائت سوره یونس این را که برای جمعیت که ایمان و عمل صالح
کرده‌اند تصدیق امام مفترض الطاعت کرده‌اند مثوبت بهتر و زیادتی بر آن بهتر است که تفضل الهی باشد یا بهشت
باشد یا عدم توقف در عرصه قیامت برای حساب باشد یا مغفرت جمیع گناهان باشد و فرو نگیرد
روهای ایشان را تیرگی سوء حساب و خواری توقف در عرصه قیامت برای حساب مخفی نماند که این
ترتیب برای ترقی است و این آیت اشارت شده در آیت بعد که در حق اهل تصدیق بائمه ضلالت است
و در آن عکس این ترتیب است زیرا که اول گفته و ترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم و ثانیا گفته کانما
اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما امام گفت بس است ترا دیگر مخوان امام گفت که گفت رسول الله
هر آینه من مر آینه تعجب میکنم که چون پیر نمیشوم از غم و اندوه چون خوانم قرآن را اشارت است بآنکه
امثال این آیت عذاب در حق جمعی است که بعد از رسول سعی در غصب حق وصی او امیر المؤمنین و اولاد
معصومین او میکنند بیستم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن قول الله عز وجل انا

عن حصين قال يمن الانس ولا يمنه الانس شرح در اول سوره شعرا چنین است تلک آیات الکتاب
المبین این آیتهای مذکوره در این سوره آیتهای متعلقه بکتاب ظاهر کننده است بعد از آن در همان سوره
چنین است وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین
بلسان عربی مبین وانه لفی زبر الاولین و بدرستی که کتاب مبین نازل کرده شده تنزیلی است از
صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز نازل کرده از جبرئیل بر دل تو بجمعیتی که برای آنکه باشی از ترسانندگان وحی
علیحده شده و باشی از ترسانندگان عذاب بزبان عربی ظاهر ساخته شده و بدرستی که آن کتاب مبین
هر آینه در میان کتابهای انبیای سابقین بوده و آن کتابهای اولین است یعنی روایت است از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سوره شعرا بزبان
عربی ظاهر کننده گفت مراد اینست که ظاهر میکند زبانهای دیگر را او ظاهر میکند از زبانهای دیگر مراد
که کتاب مبین عبارت از مفصل است که بیان شد در حدیث دوم کتاب فضل القرآن اینکه آن شصت و
هشت سوره است و شاید جمیع کتابهای انبیای سابقین غیر از کتب ظاهر کننده آن نیست و شاید که مراد
این باشد که در غیر زبان عربی این وسعت بیان که در قرآنست ممکن نیست و میسر نبوده که کتاب مبین عبارت
از مجموع قرآن باشد چه اینجا لازم دارد که بعضی را با مراد محکمات باشد که از آنها هیچ اختلاف از روی
ظن بهم رسیده و مراد بلسن بتقریرهای مختلف باشد که در متشابهات قرآنست مثل بقرة جمیعهن و بنابراین
ترجمه آیت سوره شعرا نوعی دیگر است پست و یکم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما من عبد یقرأ
آخر الکهف الا تیقظ فی الساعة التی یرید شرح این مضمون گذشت در حدیث … از باب
ثم کتاب الدعا پست و دوم قلت لابی عبدالله علیه السلام سلیم مولاک ذکر انه لیس معه من
القرآن الا سورة یس فیقوم من اللیل فینفد ما معه من القرآن ایعید ما قرا قال نعم لا باس شرح گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام سلیم بن [illegible] غلام تو مذکور کرد که حفظ ندارد از جمله سورههای بزرگ قرآن
مگر سوره یس پس برمیخیزد در شب برای قراءت قرآن در نماز نافله یا در غیر نماز پس تمام میشود آنچه با اوست از قرآن

کو زبانهای مختلف است مثل عبرانی و سریانی از آنجا که مشتمل است بر زبانها از کتب انبیای سابق م

اصل م

آیا اعاده میکند آنچه را که خوانده در رکعتی دیگر یا در همان رکعت یا در غیر نماز گفت آری باکی نیست پست
سوم اصل عن سالم بن سلمة قال قرأ رجل علی ابی عبدالله علیه السلام وانا استمع حروفا من
القرآن لیس علی ما یقرأها الناس فقال ابو عبدالله علیه السلام کف عن هذه القراءة اقرأ کما یقرأ
الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم علیه السلام قرأ کتاب الله عز و جل علی حده واخرج
المصحف الذی کتبه علی علیه السلام شرح الحروف جمع حرف کتاب و مراد بها الفاظ واقع
باعتبار اینکه هر لغتی برکنار است از لغتی دیگر مثل لغت عرب و لغت عجم ضمیر مستتر در لیس راجع بمصدر
قرائت و جمله حالیه است یقرأ بتقدیر یقرأها است و اخرج عطف بر قرأ است و ضمیر مستتر راجع
بقائم علیه السلام است یعنی روایت است از سالم بن سلمه گفت خواند مردی بر امام جعفر صادق علیه السلام
بر حالی که من میشنیدم لفظی چند را از قرآن بر حالی که نبود آن قرائت در نهجی که میخوانند مردمان نهج
مردمان پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام خود داری کن از این قرائت قرائت کن چنانچه قرائت
میکنند مردمان مخالف تا کما ایستادگی بر مردم کنند تا ایستادگی خواهد کرد با آن تا مل بیت رسول
پس چون ایستادگی کند آن ایستادگی کنند و بخواند کتاب الله عز و جل را بر نهج لایق آن و چنانچه جبرئیل
خوانده و ظاهر میکند قائم علیه السلام مصحف را که نوشته آن را علی علیه السلام بخط خود اصل وقال اخرجه
علی علیه السلام الی الناس حین فرغ منه وکتبه فقال لهم هذا کتاب الله عز و جل کما انزله الله
علی محمد صلی الله علیه وآله وقد جمعته من اللوحین فقالوا هو ذا عندنا مصحف جامع فیه القرآن
لا حاجة لنا فیه فقال اما والله ما ترونه بعد یومکم هذا ابدا انما کان علی ان اخبرکم حین
جمعته لتقرأوه شرح فرغ بفاء و را مفتوحه و غین بانقطه بصیغه ماضی معلوم یا بسیغ ست الفزع فراغ
ترک شغلهایی که بیشتر باشد [illegible] برای [illegible] عبارت از [illegible] بر لوح که
جمله است و ذا خبر مبتداست جمله عندنا استیناف بیانی است مصحف صفت مصحف است جمله فیه القرآن
استیناف بیانی است القرآن مبتداست فیه خبر مبتداست و تقدیم برای حصر است یعنی و امام گفت که بیرون

آورد آن مصحف را که نوشته بود علی علیه السلام بسوی مردمانی که غصب حق او کرده بودند وقتی که ترک شغلهای دیگر
کرد برای قرآن و نوشت آنرا پس گفت ایشان را که این کتاب الله عزوجل است چنانچه فرو فرستاده آنرا
الله تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله یعنی که بهمان ترتیب نزول است و حرفی فرو گذاشت نشده و زیاد نشده
بتحقیق جمع کردم آنرا از دو لوح یعنی که کتاب الله را بحفظ داشتم در خاطر و هم نوشته بودم در جایی
که مضبوط بود نزد من پس ایشان گفتند که کتاب الله نزد ما هست و در بیان این آنکه نزد ما مصحفی است که جمع کرده
قرآن را در آنست و بس قرآن ما حاجتی نیست ما را بآنچه تو آوردی پس علی علیه السلام گفت آگاه باشید بخدا قسم
که نخواهید دید آنرا بعد از امروز هرگز از این جهت که واجب بود بر من آنکه خبر دهم شما را وقتی که جمع کردم آنرا
تا بخوانید آنرا حدیث دوم صحیح سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یقرأ القرآن ثم ینساه ثم
یقرأه ثم ینساه أعلیه فیه حرج فقال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میخواند
قرآن را چند که حفظ میکند آنرا بعد از آن فراموش میکند آنرا بعد از آن میخواند آنرا و حفظ میکند بعد از آن
فراموش میکند آنرا آیا بر او در آن فراموش کردن عذابی هست گفت نه حدیث سوم حسن عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال ابی علیه السلام ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الا کفر شرح این روایت در
هفدهم این باب است حدیث [illegible] عن ابی جعفر علیه السلام قال سورة الملک هی المانعة تمنع من عذاب القبر وهی
مکتوبة فی التوراة سورة الملک ومن قرأها فی لیلته فقد اکثر و اطاب و لم یکتب من الغافلین
وانی لارکع بها بعد العشاء الآخرة وانا جالس وان والدی علیه السلام کان یقرأها فی یومه و لیلته
شرح حصر مفهوم از هی المانعة بقصد المبالغه است یعنی که این نام آن سوره است و بس و منافات ندارد [illegible]
غیر آن سوره و منع کند از عذاب قبر زیرا که وجه تسمیه مطرد نمیباشد سوره دوم منصوب و مفعول دوم [illegible]
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت سوره تبارک الذی بیده الملک آنست که نام آن مانعه است یعنی
این که نگاه میدارد صاحبش را از عذاب قبر و آن سوره نوشته شده در توریة بنام سورة الملک یعنی که عربی
آن سوره در توریة هست و بنابر این که عربی آن سورة الملک است بنای اهتمام و ملاحظه آن سوره

برای آنکه امت باختیار رغبت نیابند بلکه بعث الله تعالی است و بس هر که خواهد و هر که بخواهد مخالفت کنند
چنانچه گفته در حق آل ابراهیم در سوره نساء و آتیناهم ملکا عظیما و هر که فهمید خواند آنرا در شب خود پس بسیار
کرده ذکر الله تعالی را و خوب بجا آورده ذکر را و نوشته شد از غافلان در آن شب و در بستنی که من [illegible]
آن سوره را بعد از نماز خفتن نشسته مراد نماز وتیره است و در بستنی که پدرم امام زین العابدین علیه السلام میخواند
آن سوره را در روز خود و در شب خود حسن و من قرأها اذا دخل علیه فی قبره ناکر و نکیر من قبل
رجلیه قالت رجلاه لهما لیس لکما الی ما قبلی سبیل قد کان هذا العبد یقوم علی فیقرأ سورة
الملک فی کل یوم و لیلة و اذا اتیاه من قبل جوفه قال لهما لیس لکما الی ما قبلی سبیل قد کان
هذا العبد اوعانی سورة الملک و اذا اتیاه من قبل لسانه قال لهما لیس لکما الی ما قبلی سبیل
قد کان هذا العبد یقرأ بی فی کل یوم و لیلة سورة الملک شرح ناکر بنون و الف و کسر کاف و را بی نقطه
و نکیر بفتح نون و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و را بی نقطه دو فرشته اند که در قبر تفحص بهیأتی میکنند
ناآشنا اگر مستحق عذاب باشد عذاب کنند چنانچه رومان بضم را بی نقطه و سکون واو با سکون همزه و الف و نون
فرشته ایست که در قبر تفحص بکارهای بنده میکند اگر مستحق رحمت باشد رحمت رساند و فرشته اول
منکر بر وزن مکرم صیغه اسم مفعول از باب افعال موافق آنچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث یازدهم باب [illegible]
و آخر که باب شصت و هفتم است و در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث دوازدهم باب الخضاب [illegible]
بصیغه اسم فاعل از باب افعال زیرا که بهیأت مهیب است که بیننده را ناخوش میشمارد و دوم بصیغه [illegible]
میشمارد به بهیأت نیکو است [illegible] اشارت بآنست که اول دخول ایشان از جانب دو پا باشد چون
خسیس ترین اعضای آدمیست و در گفتن میرود پس آن جانب مناسبت دارد [illegible]
موافق آنچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث ششم باب دخول القبر [illegible] که باب شصت و دوم است یعنی و هر که
خواند سورة الملک را چون داخل شود بر او در قبر او ناکر و نکیر از جانب دو پای او گفتند هر یک از دو پای او آن دو
فرشته را که نیست شما را آنچه در جانب منست راهی [illegible] این بنده [illegible] در نماز [illegible]
سوره

پس بخواند سورة الملک را در هر روز و شب و چون آخر زند انگشت از جانب درون و کلان گشت گردن

گفت آن درون این است از که نیست تمام السوری آنچه از جانب نفس راهی بیان این که محقق بود این

این حال که جاء در من سورة الملک را و چون آنچه زند انگشت از جانب سر او که زبان او آنجاست

زبان او گفت این است از که نیست تمام السوری آنچه در جانب نفس راهی نجس بود و این بنده باین حال که

بخواند بمن در هر روز و شب سورة الملک را بیست و هفتم اصل عن عبد الله بن فرقد و المعلی بن خنیس

قالا کنا عند ابی عبد الله علیه السلام و معنا ربیعة الرای فذکرنا فضل القرآن فقال ابو عبد الله

علیه السلام ان کان ابن مسعود لا یقرأ علی قراءتنا فهو ضال فقال ربیعة ضال فقال نعم ضال ثم قال

ابو عبد الله علیه السلام اما نحن فنقرأ علی قراءة ابی شرح فضل بفتح فاء و سکون ضاد معجمه نقص

مراد این است که مذکور کردیم که در قرآن اهل البیت زیاده بتمام است با آنچه در مصاحف مشهوره است مرا

آنچه می آید در حدیث آینده و ایضا زیاده بتمام است بر مصحف عبد الله بن مسعود که از عثمان سوزانیده

میان مردمان مشهور نیست و حال کان بیان ان شرطیه و مدخول آن فعل مضارع است سوی ماضی

بفتح همزه و شده بر میم است فعل بصیغه مضارع متکلم مع الغیر است مناسب است و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی

فضل زیاده است ابی بضم همزه و فتح با مخففه و تشدید با است ابی بن کعب از اصحاب است و

ابن کثیر از قراء سبعه سوی او میرسد و بعض طرق نافع نیز سوی او میرسد و مخالفان روایت کرده اند از

صلی الله علیه و آله که گفته که زید افرضکم و علی اقضاکم و ابی اقرأکم و معاذ اعلمکم بالحلال و الحرام و فضل ابن

در کتاب ایضاح بعد از نقل این روایت از مخالفان طعن کرده بر مخالفان و بجمله صد آیت در سورة مصاحف

مشهوره موافق قراءت ابی بن کعب است یعنی روایت از عبد الله بن فرقد و معلی بن خنیس گفته اند بودیم

نزد امام جعفر صادق علیه السلام و با ما بود ربیعة الرای که از فقهای مخالفان و از اهل قیاس است پس مذکور کردیم زیادتی

قرآن را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر عبد الله بن مسعود با وجود آنکه از بزرگان مهاجران اصحاب رسول

بود نخوانده است قرآن را بر نهج قراءت ما اهل بیت رسول پس او گمراه بوده پس گفت ربیعة الرای مستفهم

متعجبی که گمراه بوده پس امام گفت آری گمراه بوده بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اما ما پس میخوانیم

قرآن را زیاده بر خواندن ابی بن کعب مراد این است که هرچه در مصاحف مشهوره است در مصحف او هست

و چیزی اسقاط از آن نشده و تفاوت این است که در مصحف او زیاده بتمام بر مصاحف مشهوره هست و شما

موافق مصاحف مشهوره میخوانید بیست و هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القرآن الذی جاء

به جبرئیل علیه السلام الی محمد صلی الله علیه و آله سبعة عشر الف آیة شرح روایت از امام جعفر

صادق علیه السلام گفت بدرستی که آن قرآن که آورد از جبرئیل علیه السلام بسوی محمد صلی الله علیه و آله هفده

هزار آیت است مراد این است که بسیاری از آن قرآن ساقط شده و در مصاحف مشهوره نیست زیرا

که مجموع قرآنی که در مصاحف مشهوره است عدد آیات آن نزد قراء اهل کوفه چنانچه موافق نقل صاحب مجمع

البیان است عدد آیات هر سوره را در اول آن سوره شش هزار و سیصد و پنجاه و شش آیت است و نزد غیر

اهل کوفه شش هزار و دویست و سی و شش آیت است و بالجمله اگر مذاهب دیگر را اعتبار کنیم منتهی

باکثر مشهود و بر هر تقدیر بهفت هزار نمیرسد و اگر مراد امام این بود که عدد آیات همین قرآن که در مصاحف

مشهوره است در قراءت جبرئیل هفده هزار است میگفت ان عدد آیات القرآن الذی جاء به جبرئیل علیه السلام

تا آخر و اخبار صحیح در طریق خاصه و در طریق عامه که دلالت بر اسقاط بسیاری از قرآن دارد بحد تواتر

رسیده که تکذیب جمیع آنها جرأت است و حکایت احراق عثمان مصحف ابی بن کعب و مصحف عبد الله

بن مسعود را مشهور است و با وجود اینها وجود اختلاف قراءات که مذکور شد در حدیث دوازدهم و نوزدهم

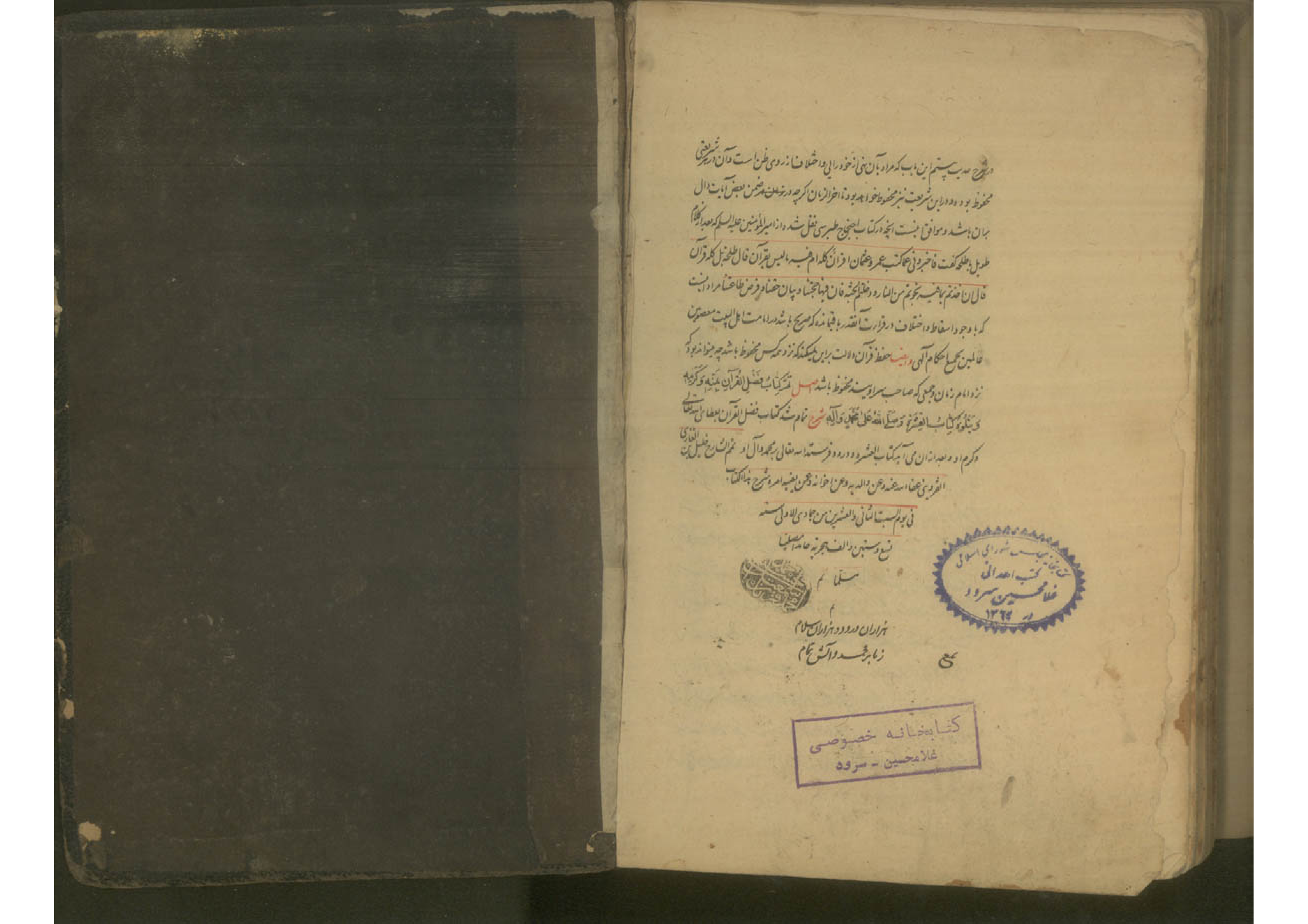
این باب دعوی اینکه قرآن همین است که در مصاحف مشهوره است خالی از اشکال نیست و استدلال

بر این باهتمام اصحاب و اهل اسلام بضبط قرآن بغایت رکیک است بعد از اطلاع بر عمل ابی بکر و عمر و عثمان و

همچنین رکیک است استدلال بر این بقول الله تعالی در سورة حجر انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون چه این آیت بلفظ

ماضی است و در سورة مکیه است و بعد از این سوره سورهای بسیار نازل شده در مکه چه جای مدینه پس دلالت نکند

بر محفوظ بودن جمیع قرآن و ایضا شاید که مراد بذکر قرآن مبین باشد که در اول سورة حجر مذکور است و مذکور شده



در شرح حدیث بیستم این باب که مراد به آن نهی از خود رایی و اختلاف از روی ظن است و آن در شریعتی
محفوظ بوده و در این شریعت نیز محفوظ خواهد بود تا آخر الزمان اگرچه در ضمن بعضی آیات دال
بر آن باشد و موافق نیست آنچه در کتاب احتجاج طبرسی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از کلام
طویل با طلحه گفت فاخبرنی عما کتب عمر و عثمان اقرآن کله ام فیه ما لیس بقرآن قال طلحة بل کله قرآن
قال ان اخذتم بما فیه نجوتم من النار و دخلتم الجنة فان فیها حجتنا و بیان حقنا و فرض طاعتنا مراد این است
که با وجود اسقاط و اختلاف در قرائت آن قدر باقی مانده که صریح باشد در امامت اهل البیت معصومین
عالمین بجمیع احکام الهی و ریب حفظ قرآن دلالت بر این نمیکند که نزد همه کس محفوظ باشد چه جایز است که
نزد امام زمان و جمعی که صاحب سرّ او باشند محفوظ باشد اصل تم کتاب فضل القرآن بمنّه و کرمه
و یتلوه کتاب العشرة و صلی الله علی محمد و آله شرح تمام شد کتاب فضل القرآن بعطای سبحانی
و کرم او و بعد از آن می آید کتاب العشرة و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل او تم الشرح خلیل بن الغازی
القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و عن اخوانه و عن یغبط امره شرح هذا الکتاب

فی یوم السبت الثانی والعشرین من جمادی الاولی سنه
تسع و ستین و الف هجریه حامداً مصلیاً
مسلماً

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

بلغ

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
۱۳۶۴

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود